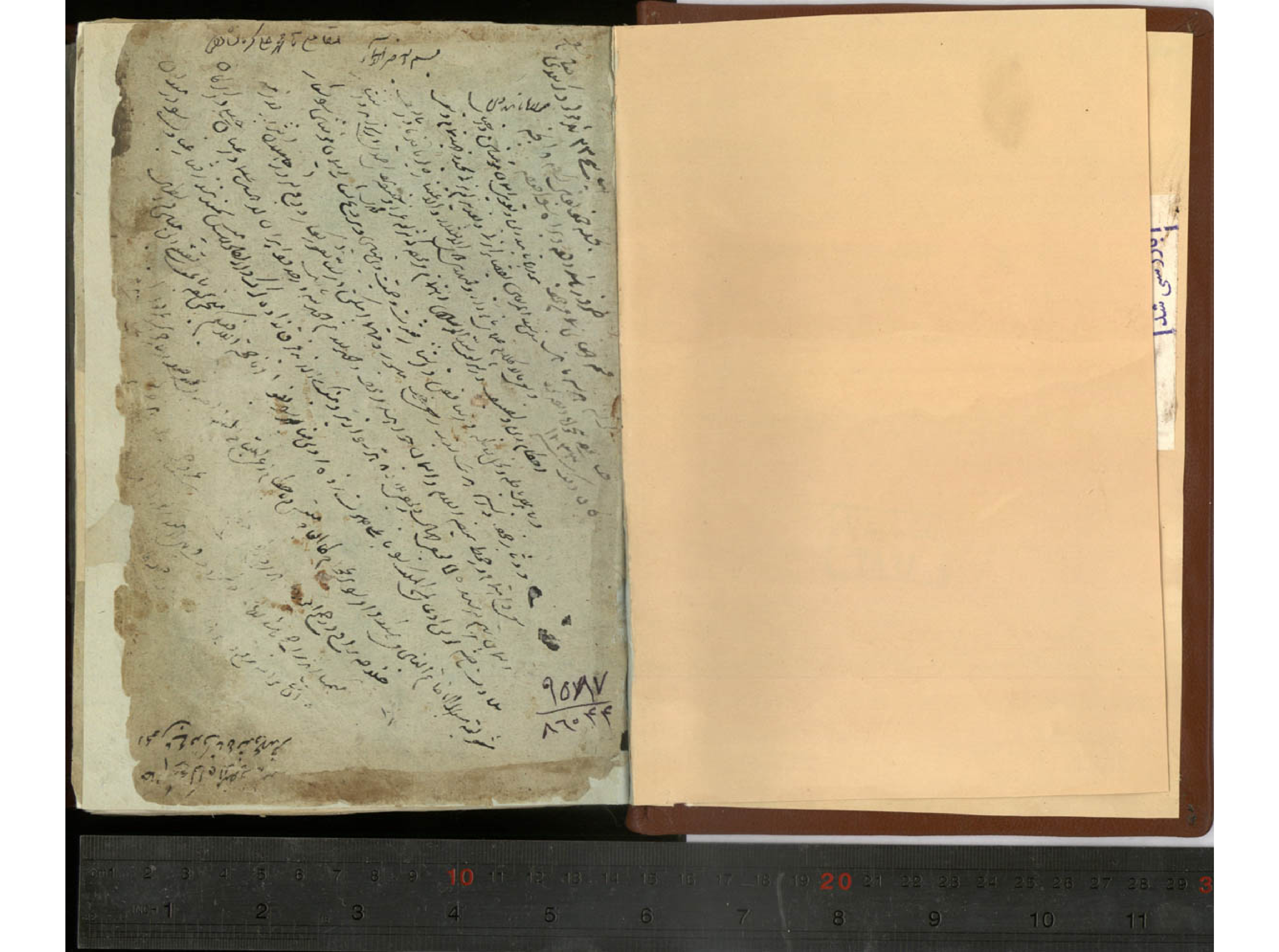


بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله على نواله مصليا على احمد و آله این فهرست

کتاب مقامع الفضل از آثار رشحات قلم ناصر محمد علی بن محمد باقر اصفهانی المشهور
به بهبهانی است که از جهت تسهیل استخراج مسائل از عنوانات آن بر سبیل اجمال
و اشاره قلمی شد والله الموفق والمعین بدانکه فقیر حروف هجا و تقسیم رتب
را انها و آنکه انها بیست و هشت حرف ا ب ت ث است ب تفسیر الحمد
وجوب دانستن اهل رسائل علمیه الطاهره بتبع غسل جنابت و تیمم ازبرای
نماز و استیفای قضای نماز تیمم و جماع قبل از وقت علم بعدم تمکن از غسل
در وقت و عدم وجوب قضا و کفاره بر شاک در رسیدن بحد تکلیف در
حین افطار هیچ ضرر ندانستن خیالات فاسده تا زبان تا ذوق وجوب
شاملی

شستن حائضه اوایل هر چند احتمالی باشد نگه داشتن ضیعه طهارت طاهر
مرالفرح لطیفه از طلوع رشته او وجوب نفقه بر کنیز حرم که پدر او در جبهه
او فوت که سرپرستی او در دست عدم حصول مواضعه بمجرد دفعه ضمان تقریر
غلط در مخارج حروف اذکار واجبه و قرائت نماز سهوا و جهرا
مزاله یا غلط در اعراب قرائت اذکار واجبه نماز عمدا یا جهلا
موجب بطلان است نه سهوا ... خواندن ارث میبرد شروط مقرره
و همشیره و دختر ... اگر وقف هر گاه مانع شرعی ... پنج رکعت
گردن کفاره ضرر ... هر گاه علم بمباشرت اهل ... ساعت باشد
یک هر گاه در نماز کلمه پیشتر از سوره بعد الحمد فراموش شود عدول بسوره
توحید با غیر ... با بسم الله لقصد السوره به نظر ... حیض و استحاضه
... همشیره و همشیره ... غسل حیض و غسل جنابت ... جنابت
شبهه ناصر خسرو در شرح ... از امام فخر رازی بط عدم نجاست جاری
مطلق بمجرد ملاقات ... عدم ثبوت نجاست آب قلیل بمجرد ملاقات
... کراهت شعر خواندن در روز و ماه رمضان و جمعه و شبها
لب جستن میان این ... اهل الفتوی کجی عدم اشتراط ...

ور نماز میت لا عدم تحقق جنابت بدون انزال با غیر حش
حشفه گاه و ثبوت احکام دخول بدخول نزد بکارت و حکم ادعای
عود بکارت که از ارتفاع شرط وطی از دختر بعد از بلوغ و رشد و حکم اتهام
وطی و مال غایب و الفاق از زوجه النفقه و ابطال وصیات بر بالغ و عاقل
کو عدم تحریم همشیره بر شوهر برضاع جد بکر و جد رضاع شرعی بشیر نوزر و با نقص
رضعه باده رضعه و عدم ثبوت رضاع بقول کنیزان خصوصاً غیر عادله کن
بعضی از احکام نماز قضا و نماز با تقیه و طهارت اهل سنت کج حکم وضو با رطوبت
اعضا کط نیت غسل و وضو پیش از وقت نماز و تقدیم نماز شب بر نصف
و قضا از آن لا در نماز متابعت ماموم لب حکمه منهم بازید
کج حکم های معظم الممالک لا قصد عدم خبر باشد له حکم و مب اسحال و
تزویج و حضانت طفل و دعوی ربیت لا معامله با طلبکاری ادای طلب با حصول
نقع دل لغ غبن در مصالحه غبن کج لعن قلبی صیغه المقبض لط
لوشک عنه صاحب القبر ادعای عدم شعور و رضا بعد از معامله ما
بیع شرط ملک غیر معامله ادعای اجبار بر بالغه صح
مسلمان یهودی کشی و رشد او را کند از مال و صیت ل

بعوض

بعوض حقوق و ضمن مه لغز مثل فاضی موهبه زوجه و صبت
بمال ... وجمع اولاد و شوهر ارث تخال و عم مریض ... با نسبه
مریض مط حبس بقیمت ... تمیشود ... تکرار نماز میت ... نحب
عرقیت ... در نماز ... نزول به پدر کشف نه ... لغز
مثل مرضی و نزول نماز عیبه در ... غیبت ... جواز منهب
عنبر ... و فارسی و غیره ... اگر حیض و ... کسی که ... کسی را که وطی
همسر کنند و طعام برای که تحبس شده باشد و حب بیت اعلام دیگران و اگر کنند
واجب نیست آن ها قبول کردن هر چند که عادل باشد مگر اینکه محرم ایشان
باشد کج امام و ماموم ... در نماز میت نیت و جوب کنند
نط وجوب تعلم ... احکام و جهت ... از مجتهد یا مقلد و وجوب
اذن ... شوهران ... امر بمعروف و نهی از منکر بر آن ... دل
او در صورت ... اسلام ... حطی ... راه ... دل
منی ... از فرج زن موجب غسل نیست ... شیر دختر ... و
حور دل ... مطلق شیر آدمی حلال است ... شرکت ... شریک
... حصه شریک ... و انکار او ... عدم صحت

مشارکت جنبه بنحو متعارف تجار و طریق صحیح آن بیع مشاع قول
ابن عدم اشتغال ذمه را با قسم و صحت بمال در مرض موت سط
ببطلان معامله بقدر غبن و فرض معامله محاباتیه ع جواز غبن و بطلان
سفینه و صحت محابات بتوقع نفع و قرض بمال غبن و آن عا
طهارت حمام و عدم وجوب تتبع قول بغیر مأموم نسبت بقرائت
امام و طهارت شکر و رخوت و ظروف کفار هرچه مستعمل باشد هیچیک
بالغات و مأکولات صحیح است ایشان سوای گوشت و پیه و شحم ایشان
از حیوان ذی نفس سائله قبل از خروج روح آنها عب حرمت ربا و قرض
بشرط عدول اجرت از کالای او معامله کننده متعارف تجارت که شریک
میشوند با کسی که نصف مال را بذمه او قرار میدهند عبح حد قذف و
بطلان عقد صغیره که بعوض دیت بورثه مقتول داده باشند چنانچه
متعارف اکراد و الوارث علی بطلان مصالحه بر مجهول بالکل
و همچنین معامله سفیه عه صحت صلح بر دل توقف بر بیع نزاع و حکم
صلح غیر رشید و شروط شهود بلوغ و رشد عو زوجه مفقود که
بظن موت شوهر کند و بعد از آن شوهر پیدا شود هرگاه ممکن

الم

امام از وجوه بر بنی صرر با و هزار درهم که هرگاه مستحق آن وجوه
شد عج شخصی یکبار دخول وقف طهارت به نیت وجوب
کرد و بعد از آن خلاف ظاهر شود عط شرب بی طهارت از آب
مغصوب ف نفی جواز شرب آب گرم در الیوم حرمت کرم فالحکم بیع
شرط فی بطلان از لواط چه کسان حرام شوند حکم ارث ولد الزنا فج
قراض مال صغیر و مجنون قل جواز عقد بر خواهر صیغه که لو فله جواز جرب
نکاح و طلاق و سایر اطلاقات عقود و ایقاعات فو جواز دیر خانه در
استلزام ترک عادت صغار از برادر و خواهر و عدم نفقه ایشان فی نقص از
فج عدم نفع صح صلح صحیح مگر برضا طرفین فط بطلان سلف بعد قبض
قبل از تفرق سیا بعین حص ارث در دختر و زوجه صا قضا و کفاره

ده چیز لازم آمد تا خوب خوب باشد

مر نام را از آن بطلب ده چهار چیز

خوب کوتاه کرد بلند دراز باز

باریک تنگ سرخ سفید و سیاه نیز

اللهم ارزقنا جمیع هذا الاوصاف هنا

اگر اینها در تو هست ...



هو الموفق

استخدام ... بین البلدین صح از غیبة عشره و ... لعمرو و یکس صد ... التخصیص بعد الیوم فی

قوله ... والاخر حکما من الجنه ... صحه وجوب اشتراط نیت در وقف ... وجوبات اجبه

مستحبین و توکیل در اخذ آنها و اخذ مباحات و حیازت آن ... صوم ... طلوع ... صبح ...

و انصاب زکات در جمیع اجناس ... اشتراط تفاوت ... ربح ...

صح حکم رضاع ... بوده ... لزوم ... معوض ... مطلق ق ... وجوب اعتقاد

... قول حضرت ... در دعا ... آیه ... تخصیص ... ذکر ...

... آن ... تحصیل ... انتفاع ... العرض ... باب ...

... اکثر ... حکم ...

ق عدم ثبوت احتلام ... فی حکم اذن ... در تزویج ... حصول اخراجات قبل ...

... عذر شرعی ... قد نذر ... تضعیف ...

قد ... زکات قو تصرف ... اطلاع وارث و اجاره وارث و وصیت ...

قر حکم وطی ... فی ... حیوان ... هزار ...

... فی ... شروط انصاب طلا و نقره ... عصر ...

... تزویج ... مفقود قیا ... البعل قیت ... تجهیز ... معلوم ...

... فی تغسیل غیر محرم ... قبل ... تعبید ... فیه مراد ...

... قو ... حکم ... فی التطهیر ... نجس ... فقط تطهیر ...

... قل حکم ... حیوان ... فی احکام حیوان جلال ... حرام ...

در بعضی ... طریقه ... حقوق الله و حقوق الناس ...

فلکه بعضی از صور ارث فکد الف میراث ... فکه بعضی از ... قفکو

۲

بعضی از احکام بیع شرط فکش تصرف در مال مردم بدون اذن و احکام اجاره فضولی فلح بیع شرط
فلط صحت تطهیر متنجس [illegible] و هبه و [illegible] و صحت نماز مریض قل دعوی ارث فلا [illegible]
دعوی [illegible] قلت مصالحه سر دیت بعقد دختر قاتل و عقد ولی دختر فلح [illegible]
اولاد ادعای مهر میکنند و زوج میگوید مشغول الذمه نیستم قلد حکم قتل [illegible] و عدم اعتراف [illegible]
بخطا و تعیین مقدار دیت مخیره با قاتل است یا ورثه مقتول قله مصالحه بزیاده از حق [illegible]
[illegible] صحیح با قاتل ذو طرفین قلو بیع فضولی قلر بیع ثمر مال مشترک را بدون اذن قلح [illegible]
[illegible] در نماز قلط حدیث من اکل النعمة و من [illegible] قم میراث [illegible]
[illegible] وصیت قمب شفعه قمح دعوی بر [illegible] قمد عدم جواز عزل وصی خود را [illegible]
[illegible] وصیت قمه اعاده نماز تیمم و تیمم بدل از غسل [illegible] قمو زکات [illegible]
[illegible] قمر عدم تحقق بیع بمجرد شرط در بیع [illegible] قمح طهارت [illegible]
[illegible] تیمم بدل از وضو و وجوب اعاده نماز [illegible] [illegible]
[illegible] قنا بیع مرد و الثمن [illegible] طهارت قنب قرض [illegible] قنج [illegible]
[illegible] متوفی بدون وصیت قند زیادتی در حصه شریک [illegible] قنه [illegible]
[illegible] طهارت قنو [illegible] خواهر [illegible] میت مجهول الاسلام و الکفر [illegible]
[illegible] مشترک بدون اذن قنط [illegible] میراث و قسمت [illegible] قسا [illegible]
[illegible] طلبکار [illegible] وارث قسح لزوم بیع شرط با انقضاء مدت [illegible]
[illegible] شرعی باشد قسد اختیار [illegible] در نکاح با خودش [illegible]
[illegible] شوهر [illegible] قسو صحت بیع شرط بعضی از ورثه مال مشترک را
[illegible] ادا دین [illegible] قسز بطلان اشتراط خدمت [illegible] و بطلان [illegible]

عوض و استحقاق اجرت المثل و وصیت وارث بعون قسح لزوم صلح [illegible]
[illegible] زیاده از حق [illegible] قسط اختیار در تعیین دیت با قاتل است یا ورثه مقتول [illegible]
دیت [illegible] شرعا در صورتی که موقوف به تراضی باشد تعیین [illegible] موقوف به تراضی است قع [illegible]
مجهول المالک که در تصرف کسی باشد و مدعی بدون نزاع [illegible] قعا اقرار [illegible]
در مرض موت [illegible] شهادت [illegible] خصم [illegible] قعب عدم [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] قعج تصرف در ملک غیر [illegible]
در دعوی عدم اذن قعد [illegible] قعه [illegible] اقوال [illegible]
[illegible] قول زن در حیض و عده [illegible] شوهر [illegible] و طلاق [illegible] عدم [illegible]
قعو صحت [illegible] رشیده بدون [illegible] الدین [illegible] قعز ارث [illegible] الدین [illegible] قعح
[illegible] قعط ضرر [illegible]
[illegible] زن [illegible] شوهر قف وکالت و اجرت المثل و عدم [illegible] وکالت
[illegible] قفا [illegible] اجرت المثل قفب وکالت و اجرت المثل قفج [illegible]
[illegible] و اولاد و ادعای صداق و طلاق [illegible] قفد [illegible] قفه [illegible] قفو
[illegible] صلح [illegible] قفز میراث [illegible] قفح [illegible]
قفط [illegible] قص [illegible]
زن [illegible] عدم شوهر و عده و طلاق [illegible] قصا حکم ارث شهادت اطفال [illegible]
[illegible] قصب القسام دیت [illegible]
[illegible] و حکم [illegible] قصج [illegible] قصد [illegible]
[illegible] قصه عدم [illegible] قصو [illegible] جاره [illegible]

[illegible] از رسائل [illegible]

اول ابن بنت [illegible] بعد آمدن جلال [illegible] هر چند که اول امر ضا کنند و در شرا اذن در رجوع از [illegible]

مسئله شراک قصص انکار عاقد [illegible] جنابت بعد از آن [illegible] بر آن کون با ادعای [illegible] بمقدار [illegible]

قتل در شهر حرام قصط اغرات جنایت حیوانات بر عاقله [illegible] هر چند [illegible] شده [illegible] غصب [illegible]

بر [illegible] که تا حال [illegible] مال مدعی [illegible] علم [illegible] غیب [illegible] ندارند [illegible]

شرط [illegible] بطلان عقد مجبوره [illegible] از [illegible] ملک یا مسجد [illegible] حرام [illegible] بطلان

نمازرت [illegible] و عدم ولایت نکاح [illegible] هر چند [illegible] تصرف و صی [illegible] اطلاع [illegible]

وصی [illegible] بمجرد [illegible] عدم منکر [illegible] در صورت [illegible]

[illegible] تصرف [illegible] ملک غیر و وقف [illegible] از ملک [illegible]

زوجه مفقود [illegible] جواز اعتبار [illegible] زن [illegible] مانع از تزویج [illegible] هرگاه [illegible] معلوم [illegible] استدلال [illegible]

[illegible] بطلان [illegible] و حرام شدن [illegible] شوهرش بمجرد [illegible] عدم جواز [illegible]

در طهر غیر مواقعه [illegible] جوازش در حیض [illegible] دیت [illegible] حواله و بطلان [illegible]

و بطلان اقرار مریض متهم در زاید بر ثلث [illegible] بطلان [illegible] الذمه هر چند [illegible]

[illegible] بطلان بیع [illegible] ارث [illegible] عدم بطلان [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] ادعای زن بطلان عقد را بعد از آنکه اولاد [illegible]

[illegible] ارث مفقود [illegible] ارث [illegible] تصرف [illegible] ارث [illegible]

[illegible] فقدان [illegible] ارث [illegible] کیفیت [illegible] جنایات [illegible] زوجه [illegible]

عقد و حکم مفقود [illegible] ارتداد [illegible] ارث [illegible] زوجه [illegible] تصرف [illegible] وقف [illegible] زوجه مفقود

[illegible] طلاق و معذورت [illegible] فسخ [illegible] آن [illegible] بطلان [illegible]

[illegible] شرط [illegible] خارجه [illegible] داخل [illegible] مقدمه [illegible]

[illegible] ایام تعزیه بدون وصیت [illegible] صلح [illegible] حصه شریک موقوف بر امضای

[illegible] در مرض [illegible] عوض که بعد از موت [illegible] برای [illegible] برای محروم [illegible]

[illegible] در اول وقت [illegible] هرگاه در مسجد الحرام و مسجد النبی [illegible]

[illegible] مسجد [illegible] نجاست [illegible] تغییر [illegible]

[illegible] حکم تغییر [illegible] تطهیر [illegible] نجس [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] عدم تحریم [illegible] رضاع [illegible] عدم تحریم

برضاع خواهرزاده [illegible] عدم رجوع [illegible] مبیع [illegible] قیمت [illegible]

مطلق [illegible] عدم [illegible] عدم [illegible] شهود [illegible] اشتراط [illegible]

شهود طلاق رجعی [illegible] رفع جهالت بعدم [illegible] که بدون [illegible]

خروج [illegible] داخل [illegible] صورت [illegible]

[illegible] طرق تطهیرات [illegible] کر بودن [illegible]

[illegible] بمجرد ملاقات نجاست [illegible] حکم آب چاه [illegible] نجاست غیر [illegible]

از چاه [illegible] مشتبهین [illegible] مضاف [illegible] ملاقات نجاست [illegible]

و در رفع حدث [illegible] خلاف [illegible] عدم [illegible]

مضاف [illegible] اضطرار [illegible] غسل [illegible]

[illegible] کافر [illegible]

[illegible] بفرزند کبیر و صغیر [illegible] دختر [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] دختر [illegible] اگر [illegible] ادعای [illegible] ارث [illegible]

[illegible] رضاع [illegible] ادعای صغیر بعد از کبیر [illegible]

2,2

بعد از تعمیر ... الکفایه ... بعد از امضاء وصیت ... حکم آب قنات و چشمه هرگاه منحصر شود

... عبادت ... اراضی ... مقلد مجتهد ... جاهل مسائل ...

و واجبات نماز ... حضرت رسول ... و حلال ...

... افضل اعمال ... زکات و فطره

... مسجد ... اراضی ... علیهم ...

... ابن عباس ... شیخ ... نماز ...

دفعه نماز در مکان غصبی و لباس غصبی ... مجتهد ... در حال ضرورت عمل

... آخوند مرحوم ملا محمد ... رساله مرحوم آخوند ملا محمد ...

... میزان ... دنیا و آخرت ... ادعای ...

... ادای ... عدم خیار ... عدم تسلط ...

... اطفال ... مهر ... صداق ...

... وارث ... مراد از لفظ ...

... انحصار وارث ... دخول ... انحصار وارث ...

... عدم ... ذات البعل ... مجتهد ...

... مسکر و اختلاف علماء ... تسلط ... رشید ...

... اسباب ... انحصار ... صبیه ...

... میراث ... اعتراض ... دعوای ...

بعد از عقد و قبل از زفاف ... ضمان آب ... مغصوب ...

... مستطیع ... عذر ...

باید در زندگی ... شیخ ... استطاعت ... هرگاه چیزی ...

لکن قیمت ... احکام ... تیمم ...

... احتلام ... غسل ... تحریم ...

شیطان ... شک ... حکم ... شکات ...

داخل ... شک ... میراث ... حکم ...

از ... شک ... حکم ...

طهارت ... وقف جایز ... اجاره ... عدم

انفساخ اجاره ... استحلال ...

اقوال ... عدم جواز ... مجتهد ... مسئله ...

برای خود ... اراضی ... عقد ... لازم است ...

... دعوای خود را ... شرعیه ثابت نموده ... تقاص ...

... زکات ... مستحق ...

... مسئله ... ماه رمضان ...

باید ... اجاره ... حج ... الاسلام ...

... دختری و پسری ... حرام ...

... صغیره ... محرمیت ... متعه ...

... اقرار سابق ... دعوی ... حیله ...

خمس ... شوهر ... برادر ... خواهر ... غیره ... زکات

آن ... هرگاه ... بیرون آید ... از خون باشد

شمال من فضل علیا علی عمر فقد کفر یعنی هر که علی را بر عمر تفضیل دهد کافر است شمال شهادان
لیس کذلک و ان محمد الیس ابن عمه شمول تصورات روز عاشورا و زیارت صورت قبر پیغمبر شمول
توبه قابل تبعیض است شرح سرقت قصر شمط ترکیب اکثر من ان تحصی و اشهر من ان تحصر و اکثر
و امثال ذلک مثل رهن اولاد و حدود قرض شرط نفع شناقر پدر و مادر حضرت پیغمبر
شنب اجاره ملک غیر و تصرف در ان شیخ رابح شرح بشنید اگر چه وارث در زود و صیغه
وصیت مثل حرمه صبیه از برای کس شنبه خلقت آدم در بهشت بود یا زمین و خلقت حوا از چه
وجه وقت ملائکه مامور بسجود شدند و قول اعداد این در بینات و سهام حال خنثی شوند وجه
هابیل و قابیل کیان بود نه شیطان و موسی شیخ تغسیل خنثی شنط کفن زنده یعنی تو ام شش
ادعای هر یک از دو نفر که من آقایم و او غلام من است شناسلام بر مرتبه شنب حکم
شیر بها شبیه نذر بغیر عرف بفرستد زن سیده را بر عاریه یا عکس خرج این تسر محتاج از احوال
عشر و فقها اربعه اهل سنه شنود مادری زن اگر کسی سیادت از کیست شنیع وجوب
غسل لوح در ان دو وطی حیوانات شرط نیت نماز در روزه یا جاره و مساجد را مانند کرد
غسل با حیض که یا نه شرع قران خواندن بر سر قبر شرعا که بعد از طعام شرعیت نماز وحشت
سعی در ان هیچ میت شغل غسل آن سیده شعبه هر زوجین شعور در عالم رؤیا و هیج
از جهه مفارقت میکند یا نه شعر ملتوان وصیت کرد که مال وارث شرح اجرت غسل شعط
دفن بدون غسل و کفن یا بر غیر قبله شفه حدیث تعارف و تناکر عالم ارواح شفا نزول قران
در چند سال شفب سیدن مسافر بحد ترخص شرح روز بن رفتن از محل تا مسافت از مستحب شغل
تصدق بحیوان شامل اولست یا نه شفه زیارت ائمه یا ترک واجب چه صورت دارد شفو
نماز بی معرفت دخل در ترک صلوات یا نه شقر عدم وفای عمر بقضای نماز نا شیح [illegible] تو به

شفط نماز در حال سکر و قضای نمازهای آن وقت و قبول نماز شارب مسکر شص میان دو دو نماز
نماز کردن شصا وجوب تعیین سوره بعد از حمد و تعیین بسم الله از برای سوره و عدول از سوره بسوره
دیگر شصب ایراد عتق شصو طهارت قبل از وقت تمت سنت شصد نیت صوم در روزه
شصه نماز دختر بچه کفاره دادن شصو از زمین در وقت غسل شصر جهات
زن است یا مرد شصح جدا کردن حیوان در ملک غیر شصط شوهر کردن زن مفقود و بیدار شدن او
نماز در ملک غیر توضیح تا من قال لا اله الا الله فلعنة الملائکة سب او قبل الرجل الخنثی بعد دخول
بذات البعل و بعضی از احکام متفرقه بر ان و نجاست عرق جنابت حرام تدارک بردن صیغه
زن الی بیشتر از یک شوهر به جمع میان ظهر و جمعه و قصد وجوب معنی داد و تو اقوال در
جمعه در زمان غیبت قدر مراد علامه از علی رای چیست شرح وصیت میان ذکور و اناث
خوردن مرد و پسر از مال همدیگر حقیقی و ارث پسر حصه صغیر اثنیا اضافه وقف مسجد تلیت
حمام خراب مسجد خراب تنجیس ربر بدید تبدیل قاضی که نه مقلد و نه مجتهد باشد تبیه دین
تیو مصالحه زیاده بر مدعی به حواله و بیع شرط تعین ادعای زن حرام را و ورثه منع
ازارت محروم علت تنبیط فروختن مسلمان بر نصرانی تک عاریه منفعه بر مغصوب تکاخون و تل
مخالف شیعه تکب تقسیم خمس و مصرف آن تکح اجرای حدود و تعزیرات تکد قند اردی و شکر
و کاغذ و سکر و ماهوت و امثال آنها از کفر رد و پوست بعضی چه حکم دارد تکه با وجود ابوین ارث
میرسد یا نه و همچنین با وجود اولاد بنواده تکو مرد بخن چیزی دادن تکز زکات از مالک
گرفتن و بفقیر دادن تکح اگر عمارت ورثه در مردی که خواهر و برادر هم شند و حصه خواهر نمی شد تکط
زکات را اگر جبر از مالک بگیرند لعینه مستحق دهند تل ورثه هفت برادر پنج خواهر که کلاله ام
و مع ذلک مساوی میبرند تلا ورثه شش برادر پنج خواهر که حصه خواهر دو برابر برادر است تلب

سوای حصه همشیره با برادر در غیر صورت مذکوره تلخ سهام آنست ترک الصلوة [illegible] لغز زوجه مفقود

ناله زنی بدون فسخ و طلاق شوهر نموده و حلالست هرچند که شوهر اولش راضی نباشد [illegible] دو مرد زنی را

خواستگاری میکنند در یکی حلال و بر دیگری حرام است لغز و زنی باهم [illegible] زنی را در یک روز زیاده

بر بیست نفر بعقد صحیح جماع کنند تلخ زنی در یک روز چند مرتبه بر کسی حلال میشود و باز حرام میگردد تا طلاق [illegible]

خدا اگر دیدن شوهر [illegible] شده و اگر اطاعت خدا میکرد حرام میشد تمم مردی زنی را عقد کرد

بعد [illegible] که در اسلام جایز نیست و مع ذلک حلال است تمم زنی تا [illegible] بر شوهرش حلال ابدی شد بدون آنکه

که حادث شده باشد تمم [illegible] اطاعت خدا و دیگری بمعصیت خدا بر شوهرشان حرام شده اند تمم [illegible] مردان

شخصی زنی بر شوهرش حرام شد تمم زنی اطاعت خدا کرد پس زنی اجنبی فسخ نکاح باهم رسانید تمم شخصی [illegible]

سفر نمود پس زنش شوهر کرد و بر او [illegible] واجب شد که خرج و نفقه آن زن و شوهرش را بکند تمم شخصی قسم خورد که

تا یک سال زنش را جماع نکند بر او وفا واجب شد بدون حکم ایلا [illegible] معنی [illegible] للاعلی والاسفل [illegible] غلط معنی

الفقیر والمسکین [illegible] والمجرور [illegible] زنی از [illegible] بمهری [illegible] تخواه [illegible] زنی [illegible] که

آن جماع حلال شد بدون عقدی و مهری تلخ زنی شوهرش را طلاق داد بدون خلع و طلاق عوض مستحق گرفتن [illegible]

از آن زن تمم [illegible] مهری چون شروع بکفاره کرد زوجه نیز مثل آن کفاره لازم شد [illegible]

[illegible] زن غیر [illegible] و عده [illegible] تمو زنی بر فراش شوهرش [illegible] یکی [illegible] گردید [illegible]

سر [illegible] کسی [illegible] دیگری گرفتار شد چه باید کرد تلخ فراموش کردن [illegible] بعضی از [illegible]

بزید و [illegible] بعد [illegible] وصیت [illegible] اختلاط [illegible] بعضی از آنها تسا

وصیت [illegible] شخصی [illegible] در [illegible] کسی [illegible] قسم [illegible]

و [illegible] از چه کند [illegible] آزادی اول [illegible] آزاد کردن [illegible] بنده را

بدون تعیین [illegible] شدن بدون [illegible] عقد شرعی و [illegible] کافری تلخ شخصی [illegible]

و مع ذلک باید قیمت خود را بدهد [illegible] جاریه بر مالکش حرام است حلال [illegible] معقوده است [illegible] دیگری

بر او [illegible] میشود [illegible] مسلمان بالغ عاقل غنی است [illegible] واجب است [illegible] خود و [illegible] دیگری [illegible]

کامل آزادی [illegible] یا نیم حد و بعض حد و ربع حد [illegible] واجب شده لغز شخصی [illegible] حد [illegible] لازم آید

لغز [illegible] شخصی [illegible] بالفضه [illegible] و قطع هر دو دست و هر دو پا و قتل [illegible] لازم شد لغز [illegible] شخصی [illegible]

[illegible] تا زیانه لازم آمد پس حد او [illegible] زیانه اضافه [illegible] پس حد او [illegible] لازم آمد

لغز [illegible] مردی [illegible] لازم آمد [illegible] لغز [illegible] دو مرتبه [illegible] دو مرتبه تعزیر [illegible] لازم شد [illegible]

مرتبه سیم قتل لغز شخصی [illegible] بدون [illegible] دیت لازم شد لغز [illegible] دو هم [illegible]

[illegible] لغز [illegible] که [illegible] لغز [illegible] لغز

[illegible] فعل [illegible] لغز [illegible] جماع کرده [illegible] حد [illegible]

[illegible] لازم آمد [illegible] لازم [illegible] عبد [illegible]

[illegible] حرام شده و بعد از آن حلال شد لغز [illegible] برادر [illegible] برادر [illegible] دیگری

لغز ارث [illegible] حصه [illegible] زنی از [illegible] چهار شوهر برده که [illegible] آنها [illegible]

[illegible] لغز ارث [illegible] برادر [illegible] برادر [illegible]

[illegible] لغز [illegible] شده [illegible] خواهر و دو عمه و دو خاله و دو جده که همه ارث برند لغز [illegible]

[illegible] ارث [illegible] لغز [illegible] جمیع [illegible] لازم [illegible]

[illegible] نصاب [illegible] حول [illegible] نصاب [illegible]

[illegible] مولوی [illegible] الرحیم [illegible]

[illegible] لا [illegible] علی النبی [illegible]

[illegible] الله [illegible] برادر [illegible] برادرزاده [illegible] شوهری [illegible]

ثانیاً اصغر من ربع بستین ثبت ... فضل ابن ابی نقد تنقض ... زید عبده و له جاریة زوجها اخته ...

ثلثه رسید فقه محمد بن جریر طبری گرفت ... لغو ... اذا دخل الیدین فی الیدین ... معنی ... و ادنا دنظ اعراب

والذی ... کان بردون ... عصام ... لو ان ... الضیف ... من ... شیخ ... عمر

در ضرب ... اشکال در حمل حضرت رسول ... حمل ... آدم ... اصطلاح

صرف شیخ لغو ... لقرآن ... فتح ... معنی ... مبتدا ... خبر ... خبر ... مبتدا ... انکب

ثلث ... گوشوار ثلث ... فرسخ و ذراع و شبر ثلث ... ثلث ... ثلث ... شهدا ... بر در تصایف

سخن ثلث طول عرض ... اقلیم ... قبله ... ثلث مقدار ... ثلاثا

اعتبار بقبور مسلمین ... مساجد و قواعد ... قبور ائمه ... مسجد کوفه ... روضه عسکریین ... مخالف

با قواعد ... دختر ... خود را ... خود ... میتوان داد ... از غیر ... ثلث ... قبل از قبض ...

هر چند ... تقصیر ... ثلث ... ثلث ... الثلث ثلث ... شیخ ...

ثلث چون ... فقیر شد ... ثلث ... ثلث ... ضمن ...

زن از خانه بیرون ... فقیر شود چه باید کرد ... بعد از ... اجاره ...

... شمس و ... قمر ... حقیقت ... شمس ...

... خراسان ... مصلحت ... صلح ...

... رجوع ... ثلث ... ثلث ... مستوی ...

در ... زیارت ... زیارت ...

... شیخ ... شیخ ... آیه ... لا تمنوا ... اللّٰه ...

بقبر حضرت امام حسین ... زیارت ... حضرت امیر ... در رمضان ...

بزرگان ... صدیث ... میان ... الحج ... الشهداء ... بعد ... اشهد ...

امام حسین و حسن ... حبیب بن مظاهر ... حرام ... عدم ضمان ... قیر ...

... خلع ... خواند ... ادراک ... طلاق ...

... ثلث ... نصف ... ثلث ... شهر ... شبهه ...

عدم فرق میان تیمم و غیر تیمم ... خلف روز ... از شب ... بعض ...

... اجرام ... ثلث ... لغز ...

ارث ... برادرزاده ... برادرزاده ... دختر ...

... ابن الحسین زین العابدین علیه ... اکبر ...

... ثلث ... عدد ... میزان ...

... قرآن بر فقرات ... میزان ... معنوی ...

... کعبه ... محترم ... قضا ... کیفیت ... قرآن

... عدد ... کعبه ... ثلث ... مقدم ... بحر ...

... میراث ... قصه ... فسخ ... نقل ...

... قبل از ... قبل از مسح ... وضو ...

... تیمم ... ترتیب ... غسل ...

... غسل ... فرع ... مکان غصبی ... غصبی ...

وضو و غسل از ظرف ... آب غصبی ... وضو ...

... غسل ... وضو ...

... تکمیل ... وضو ... داخل مسجد و روضه ... خیط ...

... [illegible] ...

خصوص الغلام تعریف خصط لغز جمع عشر ذ لغز [illegible] الغز [illegible]
[illegible] ذ لغز [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] قضا [illegible] تسبیح [illegible]
[illegible] جامع [illegible] راه گرفتن [illegible] قرآن [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] از شتر [illegible]
[illegible] وصف [illegible] الف [illegible]
ذلک [illegible] عبادت [illegible]
ذکر علامه [illegible] امام [illegible] ذکر
بعضی از [illegible] امام [illegible]
[illegible]
کیفیت استخراج عدد [illegible] امام [illegible]
ذلک [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible]
حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible] سلام [illegible]
[illegible] تصانیف [illegible]
آیات [illegible]

[illegible] خلک [illegible] تخش [illegible]
خلو [illegible] تخش [illegible] خلک [illegible]
موضع تخش و ملاقات [illegible] خلا [illegible] خلل [illegible]
[illegible] خلل [illegible] تخش [illegible] خلو [illegible] تخش [illegible]
[illegible] خلط [illegible]
[illegible] تخش [illegible] اعتماد [illegible]
[illegible] خط [illegible] تخش [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] لغز [illegible]
کیفیت [illegible] لغز [illegible] خط [illegible]
[illegible] تخش [illegible]
[illegible] عدم الفعل [illegible]
[illegible] مثلا [illegible]
[illegible] حرام [illegible]
[illegible] تخش [illegible] خلیه [illegible]
[illegible] طلاء [illegible] خط [illegible]
خف [illegible] خفا [illegible] خفی [illegible]
[illegible] خفی [illegible] لغز [illegible] خط
[illegible] امام [illegible] لغز [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] کیفیت [illegible]

مسئله از عدت ... [illegible] ... صوم ... [illegible]

ذ ع ... زکات ... [illegible] ... از زکات ... [illegible]

دعه ... [illegible] ... خویش ... [illegible]

مدیون ذ عط و صیت ... حقوق ... [illegible] ... ابتدای ... [illegible]

ذ ... قول ... میراث ... [illegible] ... خودش ... [illegible]

ایام ... [illegible] ... حیوان ... [illegible]

ذ صب ... [illegible]

ذ صو تکلیف ... [illegible] ... صوم ... [illegible]

ذ صط ... [illegible] ... از زوال ... [illegible]

حاکم ... [illegible]

مهالک ... [illegible]

... [illegible] ... آواز ... [illegible]

سواری ... [illegible]

پادشاه ... [illegible]

قضای حاجت ... [illegible]

توبه ... [illegible]

ضکه ... [illegible]

غیبت ... [illegible]

... غیبت ... [illegible]

صلو ... حرام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

وصیت ... حقوق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

موجب تحریم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ضص مقارنت در صفوف ضفل ضصح صاع در زیر آن پوشیدن روی ضفل ضصط [illegible]

ظ جماع مکروه در زیر آسمان [illegible] ضا جماع موجب ضرر ضفل [illegible] بعد از ظهور [illegible] ظب [illegible]

انسان خوش آید ظح [illegible] ظل [illegible] سینه ظه [illegible] ظو از برای اثبات [illegible]

کردن و هرزه گفتن و [illegible] خوردن ظر خون آمدن [illegible] کردن [illegible] ظح [illegible] ظط [illegible]

[illegible] ظی خوردن [illegible] قبل از [illegible] ظیب [illegible] ظیح [illegible]

ظید [illegible] ظیه [illegible] ظیو [illegible] ظیح [illegible]

طیح خوردن [illegible] ضیط آب [illegible] ظک [illegible] ظکا [illegible] ظکب

[illegible] ظکج [illegible] ظکد [illegible] ظکه [illegible] طهارت [illegible] ظکو

طهارت [illegible] ظکز طهارت [illegible] ظکح [illegible]

ظکط قول [illegible] ظل [illegible] ظلا [illegible] ظلب [illegible] ظلج [illegible]

[illegible] ظلد [illegible] ظله [illegible] ظلو [illegible]

[illegible] ظلز طهارت [illegible] ظلح [illegible] ظلط [illegible] ظم [illegible]

[illegible] ظما [illegible] ظمب [illegible] ظمج [illegible] ظمد

[illegible] ظمه [illegible] ظمو [illegible] ظمز طهارت [illegible]

ظمح [illegible] ظمط [illegible] ظن [illegible]

ظنا [illegible] ظنب [illegible] ظنج [illegible] ظند [illegible] ظنه [illegible]

[illegible] ظنو [illegible] ظنز [illegible] ظنح [illegible] ظنط [illegible] ظس [illegible] ظسا [illegible]

[illegible] ظسب [illegible] ظسج [illegible]

[illegible] ظسد [illegible] ظسه

مهر از [illegible] ظسو [illegible] ظسز [illegible] ظسح [illegible]

[illegible] ظسط [illegible] ظع [illegible] ظعا

نماز [illegible] ظعب [illegible] ظعج [illegible] ظعد [illegible] نماز آیات

[illegible] ظعه [illegible] ظعو [illegible] ظعز [illegible]

ظعح [illegible] ظعط [illegible]

[illegible] ظف [illegible]

[illegible] ظفا [illegible] ظفب [illegible] ظفج [illegible]

[illegible] ظفد [illegible] ظفه [illegible]

[illegible] ظفو [illegible] ظفز [illegible]

[illegible] ظفح [illegible] ظفط [illegible]

[illegible] ظصا نماز [illegible] ظصب [illegible] ظصج [illegible]

ظصد [illegible] ظصه [illegible] ظصو [illegible]

[illegible] ظصز [illegible] ظصح [illegible] ظصط [illegible]

[illegible] غ [illegible] غا [illegible] غب [illegible] غج

[illegible] غد [illegible] غه [illegible] غو [illegible]

نماز [illegible] غز [illegible] غح [illegible] غط [illegible]

غی [illegible] غیا [illegible] غیب [illegible] غیج [illegible] غید [illegible]

[illegible] غیه [illegible] غیو [illegible] غیز [illegible] غیح [illegible]

[illegible] غیط [illegible] غک [illegible] غکا [illegible]

فرزند کار دیگر غلکح [illegible] و صاحبان غلکد [illegible] غلکه قضی [illegible] بتکلیف [illegible]

غلکو [illegible] غلکر [illegible] بعد از [illegible] غلکح [illegible] غلکط [illegible]

[illegible] غلا [illegible] غلب [illegible]

[illegible] غلل [illegible] غلو [illegible]

[illegible] غلط [illegible]

[illegible] غمز [illegible] غما [illegible] زیارت حضرت امام حسین [illegible]

[illegible] زیارت [illegible] غمد [illegible]

[illegible] غمو [illegible] غمط [illegible]

غن [illegible] غنا [illegible] غنج [illegible]

غنه [illegible] غنط

[illegible] غس [illegible] غسا [illegible]

غسب [illegible] غسل [illegible] غسه [illegible]

غسو [illegible] غسط [illegible]

[illegible] غع [illegible]

[illegible] غعا [illegible] غعج [illegible]

غعل [illegible] غعه [illegible] غعو [illegible]

[illegible] غعط [illegible] غعف [illegible]

[illegible] غفه [illegible]

[illegible] غفو [illegible] غفط [illegible]

و صحرانشینان غص [illegible] غضا [illegible] غضب [illegible]

[illegible] غصل [illegible] غصه [illegible] غصو [illegible]

غصر [illegible] غصح [illegible] غصط [illegible] غق [illegible] غقا [illegible]

[illegible] غقح [illegible] غقد [illegible] غقه [illegible]

[illegible] غقع [illegible] غقط [illegible]

[illegible] غقبا [illegible]

[illegible] غقیح [illegible] غقیل [illegible] غقیه [illegible]

[illegible] غقیو [illegible] غقیح [illegible]

[illegible] غفك [illegible] غفكا [illegible]

[illegible] غفكح [illegible] غفكل [illegible]

[illegible] غفكه [illegible] غفكو [illegible] غفكر [illegible]

در قضیه [illegible] غفكط [illegible] غفل [illegible]

غفلا [illegible] غفلح [illegible] غفله [illegible]

[illegible] غفله [illegible] غفلو [illegible] غفلی [illegible]

[illegible] غفلط [illegible] غفم [illegible] غفما [illegible]

غفمح [illegible] غفمل [illegible] غفمه [illegible]

غفمو [illegible] غفمط [illegible]

غفن [illegible] غفنا [illegible] غفنب [illegible]

غفنل [illegible] غفنه [illegible]

غفقو لغز الفقه ... غفقس ... غفقح لغز ... غفقط ... غفقس قطع

هرات ... غفقا ... غفقب ... غفقد

لغز ... غفقه ... غفقو ... غفقر ...

غفقسح ... غفقط ... غفقع ... غفقعا ...

غفقعب ... غفقح ... غفقعد ... غفقعه ...

ولا ... غفقعو ... غفقعز ... غفقعح ...

غفقعط ... غفقف ... غفقفا ... غفقفب

برهم خوردن ... غفقفج ... [illegible]

جنابت ... غفقفد ... غفقفه ... غفقفو ...

غفقفز ... غفقفح ... غفقفط ... غفقص ...

... غفقصا ...

بالتمام ... غفقصب ...

کرده شده و استدلال در این مقام بر مرام با ذکر بعض در کلام

بسم الله والحمد لله والصلوة على اوليائه

فيعلم ان الشرع وضع الخلع كرابية الزوجة زوجها ... فى المبارأة كراهية كل منهما الآخر ... عند الاصحاب ...

والمستفاد من الاخبار المستفيضة ... ان الخلع ... من غير قبليم ... الاصحاب ...

... كما فى الكفاية ... واكتفى ... لكم الالفاظ ...

... الخلع ... فى صيغة الخلع ... وجوب ...

بلفظ الطلاق ... بلفظ الطلاق وجوه واقوال ... المشهور الاول ... الثالث ... الخلع ...

... ان ... الاعلام ... المقام ... الآن ... الائمة الطاهرين ...

منها ... الاخبار ...

روى المشايخ الثلثة فى الكتب الاربعة فى الصحيح ... عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلام قال المختلعة لا يحل خلعها حتى تقول

لزوجها والله لا ابر لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا اغتسل لك من جنابة ولاوطئن فراشك ولاوذن عليك بغير اذنك

وقد كان الناس ... قالت المراة ذلك لزوجها حل له ما اخذ منها وكانت عنده ... تطليقتين ...

وكان الخلع تطليقة ... يكون الكلام من عندها ... عن ابى عبد الله ...

الامر ... الا العدة ... عن ابى عبد الله ... فى المختلعة قال لا يحل خلعها حتى تقول ...

ولا اطيع لك امرا ولا ... فراشك ولادخل عليك بغير اذنك ... فاذا قالت ذلك حل خلعها وحل له ما اخذ منها ...

... قال ... المحقق ... فى شرح التهذيب ...

لا ... عدم ... فى ... المسالك ... الكافى ... قال ...

... تقدم ... الصادق ... الزحمة ... كان ...

الزحمة فى الخلع ... هذه ... الاقوال ... الفاضل ...

... النشوز ... الخلع ... المراة ... الطلاق ... العدة ... قبل ...

... الكافى ... بعض نسخ ...

ثم اعلم ان الاصحاب قطعوا بان الخلع شرطه ... كراهة المراة للزوج ...

انه لا يكفي مجرد تحقق الكراهة بل لا بد من انتهائها الى الحد المذكور فيهما او بعضهما وافق الشيخ وغيره حتى قال ابن ادريس في سرائره ان اجماع
اصحابنا منعقد على انه لا يجوز الخلع الا بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من جنابة الى آخره ويعلم ذلك فعلا وقال بعض
المرتضى قوله من غير ان تقوم بهذه الحدود يكون قبيحا محظورا لعموم هذا الكلام لا تقيم الحدود بما قوله ولا تستكملون اسم الحاد في بعض النسخ
ولا تستكملون اسم ذلك في القاموس اسم الفرس والاعزاز ورفع الحديث شاهد وانه اذا ثبت ان جميع ما ذهب اليه العلامة
وجماعة من الشيخ من جهة تمام الحدود وقال في شرح جملة   قوله من غير ان يجتمعان الزوج اوا حدهما على ما ثبت الى آخره وكلام بعض الشيخ
وقال في شرح صحيفة الحلبي في قوله حل خلعها اذ ليس مؤيدا لما هو المشهور من عدم وجوب الخلع جوازه وقال الشيخ في وجوبه
وجماعة اشتراط ذلك منها منكر والنهي عن المنكر واجب الا تم الخلع والجواب منع انحصار المنع في الخلع والشهور استحبابه وقيل
ح ثبت قبل اقامة اوكونه بخلع غيره وانه قوله اوكان للاعراب قال الوالد العلامة قدس سره ان لم يجوز قال العلامة في السرائر
اجماع اصحابنا منعقد على انه لا يجوز الخلع الا بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من جنابة ولا اقيم لك حدا او ان يعلم
ذلك منها وكرهه ويعلم ذلك منها فعلا انتهى ويستفاد من ذلك اعتبار كلا الامرين في الاجماع وقال العلامة قدس سره في كشف الحق
الا انه اذا كانت الاخلاق عشرته بين الزوجين فبذلت له شيئا على طلاقها لم يحل له اخذه وهو خلاف قول ابو حنيفة ومالك والشافعي
وقد خالفوا قوله تعالى ولا يحل لكم ان تأخذوا الآية انتهى اقول مذهب اكثر اهل السنة عدم اشتراط الخلع بكراهة الزوجة مطلقا بل يجوز
عندهم بين سائر انواع الطلاق الا في اشتراطه بالعوض وفي شرح كتاب فتح الباب للقاضي زكريا الانصاري انه مستحب شرعه
الخلع الاجماع والاية ان خفتم الا يقيما حدود الله الآية وعرف الخلع بعوض مقصود راجع الى جهة الزوج وحكمه حكم العوض في الخلع وهو صيغة تزويج
وعندهم جميع مذاهبهم ان الحاجب الا ان في مختصر الاصول والقاضي عضد الدين في شرحه في بحث المفاهيم عدم خروجه مخرج الاغلب
وان تبين خلاف الشرط يستدل الخلع لعنوان التمثيل قال الوضوء وذلك ان الخلع غالب انما يكون عند خوف ان لا يقيما حدود الله
فلا يفهم منه ان عدم الخوف لا يجوز الخلع انتهى ومن شاء وغيره فظهر ان الاية الشريفة المذكورة ظاهرة في المبارأة دون الخلع فليتأمل
الثانية ذهب العلامة في شرح الارشاد في عقد قوله لو خالعها والاخلاق ملتئمة لم يصح الخلع المتعقب اذا لو طلقها على الخلع وبعوض
العوض صح الطلاق الرجعي وتبعه العلامة ره في ذلك فانه قال في القواعد ولو خالعها والاخلاق ملتئمة لم يصح الخلع ولا يملك البذل
ولو طلقها حينئذ بعوض لم يملكه ووقع رجعيا وكذا قال في التحرير وذكر من عدم ملك العوض مع التيام الاخلاق في الطلاق

والاخبار المستفيضة

والاخبار المستفيضة لانه لا يحل للزوج ان يأخذ من الزوجة شيئا الا ان يثبت صحة الكلام ولا الطلاق لا سيما ان الطلاق
بالعوض متفق مع احكام الخلع ولولا انه خلع لم يتعلق بشيء من احكامه وانتفاء الفرق فيه الا بعدم ما لا يخفى على المتتبع انه الحكم بوقوع الطلاق
رجعيا مع هذا التقدير فيشكل لان الطلاق ح مع ان اسم مما حررنا ويعلم ان ما ذكره جدي قدس سره في الروضة والمسالك من ان الطلاق
بالعوض لا يعتبر فيه كراهة الزوجة بخلاف الخلع غير جيد لانه مخالف لمقتضى الادلة وفتوى الاصحاب لا يعلم بعد ذلك موافقا انتهى وحكاه
نقل الاجماع على بطلان الطلاق بالعوض عند عدم الكراهة المجوزة وهو كذلك والمحقق السبزواري ره في هذا المقام صحح الكراهة
الخلع والمبارأة كذلك يعتبر في امور يشتركان فيه كونها فرقة حاصلة بعوض مع الفرقة الحاصلة بعوض قد يكون بلفظ الخلع والمبارأة فيختص
احكامه انتهى قوله بلفظ الطلاق الظاهر انه احتمال كاف مفاد من ان الخلع المجرد عن الطلاق على تقدير الصحة فسخ عند الشيخ والطلاق عند الاكثر
وقد يتفرع على النزاع من الاحكام ويحتمل ان يكون اشارة الى ما سنذكره من الاقوال في الطلاق بالعوض الا على ما يشترط الكراهة المعتبرة في الخلع
الثالث الظاهر انه يقع الخلع بقوله انت طالق على كذا كما صرح به جمع من الاصحاب انتهى مراده عدم تعين خلعتك بل يتأدى
بصيغ الطلاق والمشهور بشرط ان لا يتبعه بمجرده او يتبعه بالطلاق وعلى هذا يتفرع قوله في العبارة الثالثة اذا وقع الطلاق مع الفدية
سواء كان بمجرده او الخلع او اتبع بالطلاق ام كان بلفظ الطلاق فانه يقع بائنا للنصوص انتهى فظهر ان المراد بقوله ام كان بلفظ الطلاق
هو ما استظهره من وقوع الخلع بمجرد الطلاق وليس في النصوص دلالة عليه ولا اشارة اليه البتة والطلاق المعوض عند عدم الكراهة المعتبرة
في الخلع كما تقدم في الشهيد الثاني في الرابع قال الشهيد الثاني ره واعلم انه مع اشتراك الخلع والطلاق بعوض في هذا الحكم يفترقان
بان الخلع يختص بحال كراهة الزوجة له خاصة كما تقدم والمبارأة بكون الكراهة منهما واشتراطه كون العوض بقدر ما وصل اليها منه
بخلاف الطلاق فانه لا يشترط فيه شيء من ذلك فيكون التخيير مع افادته المقصود من الخلع اوسع خصوصا مع الشبهة في الحالة الكراهة
او اختلافهما فيها وهو متجه انتهى كما في النسخ والمتجه غير متجه لما سنذكره من قوله وهو غير جيد الى آخره فليتدبر ولا يتوهم
الخامس في الروايات لا يصح الخلع بدون كراهة الزوجة خاصة للزوج ولا اعلم فيه خلافا بين الاصحاب للاخبار المستفيضة كصحيحة الحلبي عن ابي
عبد الله ع قال المختلعة لا يحل خلعها حتى تقول لزوجها والله الحديث وفي معناها حسنة محمد بن مسلم وغيرها انتهى ويستفاد منها
ان شيئهم في اعتبار الكراهة انما هو الاخبار المستفيضة من صحيحة الحلبي وحسنة ابن مسلم عن الصادق ع وفي معناها الاية الشريفة

فان ظاهره صورة المباراة المعتبر فيها كراهة الزوجين مع ان مورد الآية المذكورة فيه جمع [illegible] بقيد العموم بلا [illegible] فيه

على اعتبار اكثر مما في الاخبار [illegible] وان اكثرهم فالمسألة السادسة يستفاد من هذه الروايات [illegible] معناه انه

لا يكفي مجرد الكراهة من جهتها [illegible] الا انه [illegible] المذكورة [illegible] افتى الشيخ وغيره حتى نقل ابن ادريس الاجماع

على قريب من هذا [illegible] الخلع في كثير من الموارد اذا لم يبلغ كراهة الزوجة الى هذا الحد انتهى ويستفاد من عموم لفظ

غيره ان اعتبار ذلك المضمون [illegible] بجميع الالفاظ المعتبرة فيها متفق عليه بينهم [illegible] نقل الاجماع على قريب منه

كلام [illegible] عبارته حيث سقط فيها لفظ [illegible] الالفاظ المذكورة فيها مع امكان [illegible] في عموم [illegible] ذكره

فيكون [illegible] الاجماع [illegible] اذا لم يبلغ [illegible] لانهم

وفي صحيحة محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال اذا قالت المرأة لزوجها جملة لا اطيع لك امرا مفسرا وغير مفسر حل له ان يأخذ منها وليس

عليها [illegible] الظاهر انه لبيان احد طرفي الاشكال السابق [illegible] في الاكثر [illegible] الاخبار [illegible]

الفائدة العاشرة

قال المحقق السبزواري ره في الكفاية اختلف الاصحاب في استثناء المؤن فقال الشيخ ره في المبسوط والخلاف المؤن كلها على رب المال دون الفقراء ونسبه في الخلاف الى جميع الفقهاء الا عطاء ونقل عن جامع يحيى بن سعيد انه قال والمؤنة على رب المال دون المساكين اجماعا الا عن عطاء فانه جعلها بينه وبين المساكين ويزكى ما خرج من النصاب بعد حق السلطان واختاره جماعة من المتأخرين منهم الشهيد الثاني في فوائد القواعد فانه ذكر انه لا دليل على استثناء المؤن سوى الشهرة وقال ان اثبات الحكم الشرعي بمجرد الشهرة مجازفة وقال الشيخ في النهاية باستثناء المؤن كلها وهو قول اكثر الاصحاب ونسبه في المنتهى الى اكثر الاصحاب والاول اقرب والمستفاد من النصوص وجوب الزكاة في جميع ما يخرج من الارض بعد المقاسمة فالتعويل عليه وعلى القول باستثناء المؤنة فهل يعتبر النصاب بعد ذلك [illegible] منه بعد اخراج المؤنة او قبله فلا تجب الزكاة لو لم يبلغ النصاب بعد اخراج المؤنة [illegible] يعتبر ما سبق على تعلق الوجوب كالسقي والحرث قبله وما تأخر عنه كالحصاد والجذاذ بعده اوجه وذهب العلامة في التذكرة الى الاول وفي المنتهى والتحرير الى الثاني واستوجه الشهيد الثاني الثالث ولعل الاقرب الاول انتهى وقال الفاضل المفضل ره في شرح التهذيب بعد نقل قول المتأخرين ثم قال وقال الشيخ في يه باستثناء المؤن كلها وهو قول المفيد وابن ادريس والعاملين والشهيد ونسبه في المنتهى الى اكثر الاصحاب والاقرب الاول واستدل على الاستثناء بهذا الخبر يعني حسنة محمد بن مسلم في ترك العذق والعذقين لعدم القائل بالفرق واجيب بان الحكم المنصوص فيه ثابت عند الجميع وقد صرح به من لا يعتبر المؤنة كما حكاه في التذكرة والمنتهى ثم قال في موضع آخر المشهور ان الزكاة بعد اخراج حق السلطان واختلف في غيره فقال الشيخ في ط وف المؤن كلها على رب المال دون الفقراء ونقل فيه وفي الخلاف الاجماع الا عطاء وهو اختيار الفاضل يحيى بن سعيد في الجامع وقال الشيخ في يه باستثناء المؤن كلها واختاره ابن ادريس والمحقق والعلامة ومال الى الاول جماعة من المتأخرين الى ان قال [illegible]

في حواشي الاستبصار بهذه الرواية يعني حسنة ابي بصير ومحمد بن مسلم عن الباقر ع لا دلالة فيها على ما ذكره الشيخ
من ان الزكوة انما تجب بعد اخراج المؤنة بل هي دالة على خلافه والمستفاد من قوله ع انما العشر عليك فيما يحصل
في يدك بعد مقاسمته لك وجوب الزكوة في كل ما يحصل في يد المالك بعد المقاسمة فلا يكون ما قابل المؤنة
مستثنى من ذلك والى هذا القول ذهب الشيخ في ط وف وادعى عليه في ف الاجماع والامر على ما افتى به
في فوائد القواعد وقال انه لا دليل على الاستثناء سوى الشهرة واثبات الحكم الشرعي بمجرد الشهرة مجازفة وهو
كذلك مع ان الشهرة ليست متحققة فان من مراتب الاجماع الذي ادعاه الشيخ على عدم الاستثناء كون
ذلك الحكم مشهورا في زمانه وكيف كان فالاجود عدم استثناء شيء سوى المقاسمة انتهى وقال المحقق الشيرازي ره
لا اعرف دلالة لها يعني دلالة على ملك الحصة على احتساب ما بعد اخراج السلطان قبل اخراج الزكاة وكان لهذا
لم ينقل دليل انتهى وقال المجد الامجد المجلسي ره في حديقة المتقين بالفارسي ما مضمونه الذي دلت عليه
الروايات الكثيرة هو استثناء حق السلطان اي قدر كان واما استثناء غيره فلا دليل عليه سوى الشهرة والاحتياط
التام في عدم استثناء شيء اصلا خصوصا بالنسبة الى اعتبار النصاب انتهى وقال الفاضل العارف الكاشاني
ره في المفاتيح واشتراط الاكثر وضع المؤن كلها في الغلات لا دليل عليه يعتد به الا صحيحة مقاسمة السلطان خاصة
ونقل في الخلاف على خلافه الاجماع الا عطاء ولا دليل عليه ايضا يصح الاعتماد عليه سوى اطلاق الاخبار نعم يشهد له
وجوب العشر فيما المؤنة فيه اقل ونصفه فيما هي فيه اكثر فهو احوط واولى انتهى اقول الاولى ان يقول بل هو
الاكثر الا افراد ثم لا وجه لحمل الخبر الخاص النص الخالي عن المعارض المقاوم على التقية كما ربما يتوهم ولم تعارضه ابدا
الصالح انه لو صح لما صح شيء من الاحكام المشتركة بل مطلقا وهو باطل اجماعا فليتدبر والاصل كالعموم
والاطلاق لو سلم في هذا المقام فلا يعارض النص الخاص بحيث يرجح عليه للخلاف بين الاعلام ولا النص الخاص
مضافا الى الاجماع المنقول الاخبار المستفيضة المتواترة بالمعنى المشتملة على التصريح الدالة على ان فيما سقت السماء
العشر وفيما سقي بالنضح ونحوه نصف العشر فان من من ادوات العموم فيدل على ان في كل ما يتعلق به الزكوة جميع

من

منه ما خرج لحق السلطان بالنص والاجماع وبقي الباقي وما رواه في ئب عنه في الحسن عن ابراهيم عن ابي بصير ومحمد بن
مسلم عن ابي جعفر ع انهما قالا له هذه الارض التي يزارع اهلها ما ترى فيها فقال كل ارض دفعها اليك سلطان
فتاجرته فيها فما حرثته فيها فعليك فيما اخرج الله منها الذي قاطعك عليه وليس على جميع ما اخرج الله منها العشر
انما العشر عليك فيما يحصل في يدك بعد مقاسمته لك لتعلق الحكم بما كان سؤال السائل مجملا يحتمل الطلب عن الامام عليه السلام
التفصيل بان عليه في ملك الارض حقين حق مقاطعة السلطان وحق الزكوة واليه اشار العلامة ره في التذكرة
حيث احتج به من طرق العامة على انه لا يسقط الزكوة بالخراج فليفهم وقيل هذا الخبر كالصريح في عدم استثناء
شيء مما يخرج من الارض سوى المقاسمة اذ المقام مقام البيان والاستثناء على التنبيه اندراجه في العموم
انتهى فافهم ويؤيده ما رواه في الصحيح عن علي بن مهزيار عن محمد بن علي النيسابوري انه سأل ابا الحسن
الثالث ع عن رجل اصاب من ضيعته مائة كر ما يزكى فاخذ منه العشر عشرة اكرار وذهب منه بسبب
عمارة الضيعة ثلثون كرا وبقي في يده ستون كرا ما الذي يجب لك من ذلك فوقع ع لي منه الخمس مما يفضل من
مؤنته وهو كالصريح في اخذ العشر من جميع ما يحصل من الارض قبل المؤنة انما اوجب بعد ذلك
وهو وان كان في كلام السائل الا ان الامام ع قرره على ذلك ولم ينكره وتقريره حجة ويؤيده الاجماع
المنقول ان الزكوة مما يعم به البلوى والغالب على الطباع اللئامة والزام الرخص والمياسير والتنفر
عن التكاليف والمعاسير مهما امكن ولو بارتكاب الحيل فلو كان استثناء المؤن على ما ذكروه ودل
عليه اكثرهم كما تمسكا تم من البذر وثمن الثمر مثلا واجرة العوامل والسقي والحفظ والالات وتنقية النهر
والحصاد والجذاذ وغير ذلك مما يتكرر بتكرر السنين حتى تفاوت قيمة الاثواب كما نص عليه صريح
بعض منهم الشهيد الثاني ره مضافا الى حق الجائر والسلطان كما ذكر كان دون ما لا يتكرر بتكرر الاعوام
كقيمة الارض والنخل والدولاب والدواب حقا لاشتهر ذلك بين اهل الايمان بل الاسلام ولم يخف
على احد من الخاص والعام سيما الغالب منهم اعني البخلاء اللئام ولكن لو كان لشاع في جميع الاعصار والدهور كسبيل

المؤن من البذور والاجور وغيرها حتى تفاوت القيم بالاندراس والخلاقة وبيان التمام في ذلك
غاية المداقة وكل ذلك خلاف السيرة بل الملاحظ من حال الناس خلفا عن سلف انهم يعطون الزكوة
من غير استثناء شيء غير حق السلطان خاصة او مع قليل من غيره على ما ذكر وطلب محمد بن ابي نصر [illegible] مع ان
دعوى خصوصية في هذه الاعصار وما قاربها بل جميع اعصار تسلط حكام الجور خصوصا من الشيعة انه
لو حسب المؤن على ما ذكروه واستثنيت لم يبق نصاب الا نادرا بل لم يبق شيء للزكوة غالبا لان الغالب
انه كلما قلت المؤن قيمة وارتفعت الغلة ايضا وكلما ازدادت الغلة ازدادت المؤن ايضا فلا يتعلق
الزكوة بالغلات الا نادرا في قليل منهم ولما كان الطمع مركوزا في الطباع وكان الزام الزراعة والغرس من الامور
اللازمة الاتباع وعليهما نظام العالم وقوام نوع بني آدم ولذا كثيرا ما يجبر الرعايا عليه وربما آل حال الزارع
والغارس الى الاضمحلال بتراكم الديون من ضمن ذلك عليه بحصول الزرع والغرس من الفلاحين ثم تحقق العصيان
بترك الزكوة فلو كان الاستثناء حقا على ما ذكروه لتشبث الملاك تاركون [illegible] الطعن في [illegible]
السنة العلماء والجاهلين ومنها ويتأيد الاجماع المذكور باحتمال ان يكون مرادنا فقدان المال الزكوي من قبل
مال المضاربة في عدم تغريم المستحق سهامه من المؤن اذا تلف المال من غير تفريط كما لا يغرم العامل اصلا اذا
تلف راس المال او ان اللازم على المالك تحمل المؤن وعدم الزام الفقير بالمشاركة وان كان له استثناء
جميع المؤن عند الزكوة فكلام حافظ من الف واذا الاجماع انما نقل على خلاف عطاء ولم ينقل عن غيره بل وعن غيره
من المسلمين بنوع العشر والخراج ولا الزامهما على الوجه المذكور ومما يؤيده الاحتياط فان العلماء بين قائل باستحبابه
مطلقا ووجوبه كذلك لانه اذا دار الامر بين احتمال الوجوب وما عدا الحرمة من الاحكام او احتمالها ومع عدم الوجوب
منها وجب ولا اقل فقد او بانه يستغل الذمة بالزكوة في النصاب فليتأمل ومما يؤيده ايضا انه لو جاز وضع المؤن في
الغلات لجاز وضعها في النقدين والحيوانات من اثمانها اجرة الراعي والحارس والسقي وثمن العلف واجرة البيت
والمربط والمريض وغير ذلك مما له دخل في حصول الزكوة او بقائها لاشتراك الكل في اكثر ادلة الخصم فبعضهم احتج اولا

بالاصل

بالاصل وثانيا بعموم قوله تعالى في سورة محمد ص ولا يسئلكم اموالكم وثالثا في الفقه الرضوي من انه
اذا بلغ النصاب وحصل بعد خراج السلطان ومؤونة العمارة والقرية اخرج منه العشر ان كان سقي بماء المطر
او كان بعلا وان كان سقي بالدلاء ففيه نصف العشر وفي التمر والزبيب مثل ما في الحنطة والشعير لا بانضمام
عدم القول بالفصل ورابعا بان النصاب مشترك بين المالك والفقراء فلا يختص احدهما بالخسران عليه كغيره من
الاموال المشتركة وخامسا بان المؤونة بسبب الزيادة فيكون على الجميع وسادسا بان الزام المالك
بجميع المؤن حيف عليه واضرار به فيكون منفيا وسابعا بان الزكوة في الغلات انما تجب في النماء والفائدة
وهو لا يتناول المؤونة وثامنا انه لو لم يجز استثناء المؤونة لزم تزكية البذر المزكى اذ لا قائل بالفصل وعلى
تقدير لزوم تثنية الزكوة في الشيء الواحد وهو باطل نصا واجماعا على ما نقل عن المنتهى وتاسعا بقول ابي عبد الله ع
في حسنة محمد بن مسلم ويترك للحارس العذق والعذقان بانضمام عدم الفاصل وايد بان الظاهر من
بعض الاخبار ان غاية الشارع نفع المالك اكثر من غاية نفع الفقراء واجيب عن الاول
اولا بان الزكوة من العبادات وهي توقيفية فلا يثبت بالاصول فليثبت [illegible] وثانيا بان الاصل حجة ما لم يقم
دليل على خلافه وبلا خلاف وقد بينا خلافه بالنص والاجماع المنقول وخلاف معلوم [illegible]
كما ثبت في الاصول وعن الثاني بان اطلاق الاية وعمومها مقيد ومخصص بما دل على وجوب الزكوة
في الزكوي وبيان فيما سقت السماء العشر وفيما سقي بالنواضح ونحوه نصف العشر وعن الثالث بعدم وضوح
سنده ومخالفة عباراته في بعض المواضع لعبارة الصدوق والمفيد مثلا لا يدل على اعتدادهم به ولا تعلم [illegible]
عليه لاحتمال ان يكون من قبيل التوافق في الفتوى كما في موافقة الصدوق لعبارة والده ره بل انكر
بعض الاعلام انتساب ذلك الكتاب الى الامام عليه السلام ويؤيده عدم احتجاج احد من القدماء والمتأ
خرين به بقرابة تجمع منع ومرام حتى ان المفضل والمجد الاجد سيما في هذا المقام كما ظهر من عباراتهما السابقة
وعن الرابع بمنع تعلق الزكوة بالعين بل بالذمة مطلقا كما هو احد الوجوه بل الا قول الثلاثة سلمنا لكن لا نسلم كونه

بطريق الاستحقاق فلعله لطريق الاستيثاق كالرهن او ارش جناية العبد كما هو احد الاحتمالات والحاصل انه يمنع
شركة الفقراء بل هم مصرف الزكوة واللام في الاية شرعية للاختصاص لا الملك على المشهور بل الخلاف فيه
بين الاصحاب وان خالف فيه بعض العلماء خاصة فما دل على الشركة وتعلقها بالعين كرواية ابي المغرا عن الصادق ع ان الله
شرك بين الاغنياء والفقراء في الاموال فليس لهم ان يصرفوا الى غير شركائهم وصحيحة عبد الرحمن بن ابي عبد الله قال قلت لابي عبد الله ع
رجل لم يزك ابله او شاته عامين فباعها على من اشتراها ان يزكيها لما مضى قال نعم يؤخذ زكوتها ويتبع بها البايع او
يؤدي زكوتها البايع وضعيف الدلالة لما تقدم من معنى الشركة في الاول واشتمال الثانية على التخيير مضافا الى الضعف سندا
الاولى ويمكن حملها على التجوز جمعا سلمنا لكنا لا نسلم انه على حد سائر الاموال المشتركة ولذا جاز للمالك اخراجها
من غير النصاب والتصرف فيه بجملته والضمان من غير استيذان لخلاف المتعين ووجب عليه كل ما يتوقف عليه الا المستحق
عليهم من اجرة الكيل والوزن على الاتفاق وذلك بعينه ات في اجرة الحصاد والتصفية فليتامل وكذا لم يحل اخذ تعزيم
الفقراء او احدهم سهم الزكوة من المال اذا اخرجت من خارج ثم تلف المال دون تفريط من المالك وايضا المستحق
لا يملك الزكوة الا بالقبض اجماعا بل انه له الرجوع مثل المباحات المفتقر تملكها الى الحيازة فيملكها المستحق بالقبض
خاصة او بوكيله ايضا على خلاف في صحة التوكيل في حيازة المباحات سلمنا الجميع لكن نمنع وجوب المشاركة في الخسارة بمطلقه
بل انما يلزم الشريك الشركة في خسارة هي من صاحبه التصرف المأذون فيه او من وكيله او من وليه او من حصل عن اذن
وان لم يكن جراها اذ الغرامة لا يستلزم جرما كما هو ظاهر في الجاهل بالغصبية فيلزمه غرامة والشريك اذا غرم غيره
المشترك بان المشترك لزمه تسليم حصته من التجارة ولم يجز له حبسها ومطالبته بما اغرمه من الاجرة وقيمة المأخوذ
ضمن الاشياء الثالثة عند اصحابنا ولا اذن شرعا منه فيه كما هو المفروض مع انه لو فرض الاذن من الفقراء او الحاكم فانه
غير مجد لما اشرنا اليه على ان المدعى اعم فليتدبر مضافا الى ان الدليل المذكور لو تم فانما يقتضي اشتراك اموال
المتاجرة في وقت تعلق الوجوب خاصة والمدعى اعم وقد سبق الاشارة الى الخلاف في المسألة على العمل بالاستصحاب
فتدبر وعن الخامس بمنع الملازمة لظهور السند تمام الانتقاض وعن السادس بالنقض باصل الزكوة فيمنع لزوم

التكاليف

التكاليف اذ كلها مشتركة في استلزام المشقة والضرر والحرج والجواب واحد وهو ورود المثبت بالدليل على عموم نفي
الحرج او بعد قيام الدليل على التكليف يكشف انه لم يكن حرجا شرعا او عقلا او عرفا ايضا فان الالزام بشخص بعض حرفيات التبليغ
كعبد ومنويه واخويه كما في معالجة المرض بالفصد وقطع بعض الاعضاء مثلا يستحسن عقلا وعرفا وشرعا فالحرج المنفي لم يكن
شرعيا فيهم مع احتمال ان يكون ذلك الضرر مجبورا بزيادة توهم المالك اذ المتبادر عرفا من الزكوة المتضعف وربما
يشهد له التفاوت بالعشر ونصف العشر فيما يتفاوت مؤونته غالبا والتاويل بالبعيدة او بان تقديم المؤونة مكلفة
او بان الاشتغال بما اعطاء الاجر مشقة زائدة على بذل الاجرة فناسب التخفيف كلها بعيدة في غاية البعد فليتامل وعن السابع
بالمنع او ليس بين المعين والسالم بين المستثنى فان الخصم يقول لوجوب الزكوة فيما اذا لم يزد الزرع على اصل البذر
بل وان نقص عنه فضلا عما اذا لم يقابل غيره من سائر المؤن خاصة مضافا الى منع عدم صدق النماء والفايدة على حصل
البذر كما يصدق على مال المضاربة انه ربح فغلة ومنه في التجارة ويلزم الوفاء بالنذر لو تعلق بربح ما ربح ونما نماء او
ان خبر غيره بلا خلاف وجه ان يحتمل ان الربح في المضاربة لم يتمحض فليس بضائر كما هو ظاهر وعن الثامن بمنع الملازمة
لو اريد بالوحدة فيها الوحدة الشخصية ومنع بطلان اللازم لو اريد الاعم منها ومن المادية في الهيولانية لمنع شمول النفي
والاجماع لها فليتدبر وعن التاسع بوجود الفصل عن النص والاجماع فان الكل متفقون على ترك المذكور كما على وضع
حق السلطان من الخراج والمقاسمة كما يظهر من التذكرة وغيره وعن العاشر مع انه حاك على الموجودات المختصة بانه انما ينفع بعد
ثبوت الحكم من الدليل على انه من قبيل القياس مع الفارق فان عدم الزام الشرع باعادة الزكوة في زمن بني امية لمصلحة لا
لا يستلزم رفع الزكوة في وقت اخر كما ان الحكم برجحان تمتع الحج المتمتع عليه ووجوبه على الشافعي في وقت لمصلحة
زرارة لم يستلزم ذلك مطلقا بلا خلاف وقد ورد في النصوص ترجيح الفقر مع الصبر على الغنى مع الشكر وان الفقير
الصابر يدخل قبل الغني الشاكر بخمسمائة عام ووجه التقدم عقلا ايضا ظاهر اذ في حلال الدنيا حساب
وفي حرامها عقاب وفي شبهها عتاب كما في النص الحسن فتأمل

بسم الله الرحمن الرحیم

قنادیل مفتیان عقول دراک و مشاعل سایلان هوش و ادراک حمد و سپاس حضرت علیمیست که ابجد خوانان
دبستان آفرینش و سبق آموزان دار الارشاد دانش و بینش را بتعلیم علوم دینیه و القای مسایل یقینیه
افتخار فضل و دانش بخشیده از افتقار جهل و نادانی رهانیده است و تحفه هزاران نحو از انحای
ستایش و درود که زبان متکلمین اقسام کلام و منطق ناطقان انواع لغات از بیان محامد و معالی
قیمیان آن قاصر و عاجز آید حرف نثار دربار حکیمیست که از فن بدیع حکمت مدرس بسیط خاک
و مکتب این سفلی مغاک را مسقف بگنبد نه طاق و قبه هفت رواق افلاک نموده و بتدریس
انرا مختص بحکیمان نامدار و انبیای رفیع مقدار فرموده و بوسیله انها جمعی از ورق شماران کتاب
نادانی را بمرتبه فضل و فقاهت و درجه علم و کرامت رسانیده و ایشان را موجب نجات بسیاری
از گمگشتگان بوادی ضلالت و راه نوردان فیافی جهالت گردانیده اگرچه ذات پاکش
از عبادت عباد و پرستش کم و زیاد مستغنی است لیکن امر معروف فرموده است که غریقان
بحر سرگشتگی از تشبث بعروة الوثقای نیکوکاری از گرداب هلاکت نجات یابند و با انکه
حضرت جلالش محتاج بمشورت بندگان و متابعت ایشان نیست امر و نهی از منکر نموده تا
درماندگان بیابان نخوت برگشتگی در تمسک حبل المتین فرمان برداری از ان گم کرده راهی
خلاصی جسته براه نمایند فاید عنایت بسوی منزلگاه و قرب شتابند کریمی که بمحض لطف و کرم
بجهت سیاه روزان نامه سیاه و ظلمت گزینان شبهای تار گناه چراغ اعجاز بنور هدایت
برافروخته است تا گروه گم کرده راهان برهنمائی ان از راه نوردی ظلمات جهل عنان برتابند
رحیمی که بمقتضای عاطفت و عنایت کتاب مستطاب و صحیفه رحمت انتساب یعنی قران مجید و فرقان

حمید را بمصداق هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق تا بعین مذهب و دین شریف احمدی و متمکین ایمن
طریق حنیف محمدی مرحمت فرموده است که غواصان بحار جستجوی از لآلی استلال ایات بینات و درر
غرر احکام محکمات آن سرمایه سعادات ابدی و پیرایه فیوضات سرمدی دریابند عالمی که علمش بر
جزئیات و کلیات عوالم ایجاد و مبدأ و منتهای جهان کون و فساد و ما فی القلوب جمهور عباد
احاطه کرده و قادری که بحکمت تعلیم ابجد خوانان دبستان تحصیل علوم و نوآموزان درس
لغات نامعلوم بیست و هشت حرف مفرد تعلیم قدرت بر صفحه صنعت نگاشته در هر یک
از ان مفردات گنجهای معانی بودیعت گذاشته از ترکیب انها فزون از حد احصای الفاظ
و عبارات زیاده بر مرتبه املای کتابات و استعارات بیرون از مقدار ادراک نکات
و لغات که هر یک مبدا یکی علم علوم و هر کدام منشا یکی از معانی مفهوم است بیرون اورده
صانعی که اوراق تسعه دفتر گردون و صفحات سبعه کتاب چرخ نگون را از طلای محلول ماه
و مهر مذهب بتذهیب اشعه و مجدول بجداول منظرات و مخطط بخطوط شعاعی و مصور
بصور و ملفظ بالفاظ سیارات و منقط بنقاط ثوابت فرموده است تا سواد خوانان کتب
اسما و رمز دانان اسرار نهانی از مطالعه ان نقوش غریب و خطوط عجیب رموز پنهانی بخوانند
حکیمی که اصناف طبقات بنی ادم و فرق مختلفه اهل عالم را از بهمین حروف معروف لغات
مختلفه و خطوط غیر مکرره مرحمت نموده است که از تحریر و تقریر کلمه مختصر که مرکب از یک دو حرف
جزو لیست مطالب کلیه دریافته مقصود یکدیگر را بدانند جل جلاله و عم نواله و عظم شانه
و جواهر زواهر تحیات و افیات زاکیات و درر غرر تسلیمات نامیات بارکات نثار مرقد
مطهر و مضجع منور جناب امی لقبی که با وجود انکه شخص سعید بلیغش در مکتب تعلیم رحمت تحصیل
ندیده و ذات معجز صفاتش از کاس علوم شربت تعلیم نچشیده بود کتابخانه هفت ملت را

جا به پنداری شست و شو نمود و با اینکه زبان وحی ترجمانش در ایام صبا و هنگام نشو و نما
بآموختن الف و با در دهان الهام بیان نگردیده بود لب عیسوی دم بتعلیم آیات
بینات قرآن مجید و تدریس صور فیض پرور فرقان حمید که زبان نکته وران از بیان
یکحرف آن عاجز و بیان معنی پروران از تقریر یک لفظ آن قاصر آمده و از آنجا که زبان
معجز بیانش مفتاح کنوز اسرار و الهام الهی بود با فصحای عرب و بلغای بطحا و یثرب
خطاب وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ فرمود اگرچه اصابع فیض منابع
تحمل قلم و خامه و تحمیل تحریر صحیفه و نامه ننمود بید قلم نسخ بر جمیع خطوط کتب اهل هر ملت برکشید
و با آنکه دایه لطف عمیم قادر رحمن و رحیم در یتیم او را در کنار رحمت و دامن عاطفت بی پدر
و مادر پرورید بتعلیم معلم الطاف حق علیم و ارشاد مرشد فضل خدای کریم از علم لدنی
اثاث ارشاد را بنوعی در فضای زمانه چید که دست برد اعوام و شهور تا دامن قیامت
آن را نتواند برچید و صلوات موفور و تحیات نامحصور بر آل و اولاد او که مدلول فیض مشمول
خبر سعادت اثر علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل در علو شان و سمو مکان نازل منزله انبیا
و رسل و راه روان طریق حق را هادی و دلیل سبیل و طالبان سر منزل نجات را مقصد
اقصی و مقصود کل و شجره حدیقه رسالت و گلبن بوستان هدایت بالاتمام
و گلبند تخصیص علی مرتضی و سرور اولیا و قاید طریق هدی و مقتدای کل اتقیا و فخر خلا
و حارث بیشه وغا و حارس کنوز علوم مصطفی و مفتاح فقل انا مدینة العلم و علی بابها
و ناصر شریعت غرا و ناشر ملت بیضا و مسئله آموز اهل فضل و فتوی سلام الله علی
المصطفی و علی علی المرتضی و علی آلهما و اولادهما الراسخین فی العلم و الهدی **اما بعد**
بر سالکان مسائل دین مبین و ناهجان مناهج شریعت حضرت خیر المرسلین و سالکان

مسالک

مسالک سنن سنیه جناب سید النبیین مخفی و مستور نماناد که در حالی که دست تقدیر عنان
جواد عزم این فقیر جانی محمد علی ابن محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی را بجانب الکای جنت
فضای گیلان کشید قلیل وقتی در بلده طیبه رشت در ظل رافت و سایه عطوفت
نواب مستطاب ملکی نصاب جوزا رکاب معدلت اکتساب مرحمت انتساب سعادت مآب
عطوفت آداب حاتم کرم معن همم دریا نعم عدالت شیم عطارد رقم خورشید علم کواکب
خدم انجم حشم افلاک خیم مبارک منظر همایون مقدم امیر مکرم معظم دلیر شرف مفخم ملجا
و ملاذ اهل عالم هدایت الله خان بیگلر بیگی الکای رشت و گیلان و توابع و لواحق آن
آرمید بخاطر فاتر رسید که مجموعه مشتمل بر سوال و جواب مسائل یقینی و فتاوی دینی
و فواید شریفه و عواید لطیفه فتمی نموده مرتب و مدون نماید که در وقت ضرورت
ارباب احتیاج را بکار آید لهذا بتاریخ اواخر شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و نود
و دو از هجرت خیر الانام علیه و آله افضل الصلوة و السلم شروع بتحریر و رقم نموده بعنایت
الله العزیز العلام در شهر شعبان همان عام زینت اتمام و حلیه اختتام پذیرفته
از اهم موسوم و مسمی بمجامع الفضل و ملقب بآصف رشت که هر یک از این دو کلمه جدا
گانه تاریخ آن است نمود و از غرایب آنکه عدد عنوانات مسائل و جمل اسم
شریف نواب عالی اعنی هدایت خان گیلانی که علت غائیه تالیف مزبور بود نیز
با تاریخ موافق و با اسم و لقب مطابق و چون عقل اربع متلایم و متعانق نمود مستدعی
از اهل فضل و دانش و التماس از ارباب فهم و بینش چنان است که در وقت مرور و
مطالعه هر جا که بر خطائی اطلاع یابند و عیبی در آن ببینند بکلک رافت و قلم عطوفت حک
و اصلاح نمایند و بچشم عیب جوئی در آن ننگرند **ا ل** حروف هجی یعنی ا ب ت

جواب

معنی دارند یا نه و بر تقدیری که معنی داشته باشند معانی آنها چیست ب از احادیث معلوم میشود که آنها معنی دارند و مهمل نیستند و معانی آنها بچند طریق روایت شده از آنجمله است که شیخ صدوق علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خدمت آنحضرت بود پس یهودی عرض نمود که چه فائده هست در حروف هجا حضرت رسول به علی آنحضرت امر فرمود که جواب ده او را و گفت خداوندا او را توفیق ده و یاری کن پس حضرت فرمود که هیچ حرفی نیست مگر آنکه نامی از نامهای الهی است بعد از آن گفت باین مضمون اما الف پس الله است که نیست معبودی غیر او حی قیوم و با باقیست بعد از فنای خلق او و تا تواب است که توبه بندگان قبول میکند و ثا ثابت است که مؤمنان را میدارد بر قول ثابت و جیم جلیل و بزرگست ثنای او و منزه است نامهای او و حا حق است و حی و حلیم و خا خبیر است بآنچه بندگان میکنند و دال دیان و جزا دهنده روز جزاست و ذال ذو الجلال و الاکرام است و را رئوف است به بندگان خود و زا زینت پرستندگانست و سین سمیع بصیر است و شین شاکر است بندگان مؤمن خود را و صاد صادقست در وعده و وعید خود و ضاد ضار نافع است و طا طاهر مطهر است و ظا ظاهر مظهر آیاتست و عین عالمست ببندگان خود و غین غیاث و فریادرس مستغیثین است و فا فالق یعنی شکافنده دانه و هسته است و قاف قادر است بر جمیع خلق و کاف کافیست که کسی کفو او نیست که نزائیده است و زائیده نشده است و لام لطیف است ببندگان و میم مالک ملکست و نون نور آسمانها و زمین است از نور عرش خود و واو واحد صمد است که نزائیده و نه زائیده شده است و ها هادی خلق است و لام الف لا اله الا الله وحده لا شریک له است و یا ید الله است که بر خلق پهن شده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این است قولی که حق تعالی راضی شده است از برای خود از جمیع خلق خود پس یهودی مسلمان شد و عن الرضا علیه السلام قال ان اول ما خلق الله عز و جل لیعرف به خلقه الکتابة حروف

المعجم

المعجم وان الرجل اذا ضرب على راسه بعصى فزعم انه لا يفصح ببعض الكلام فالحكم فيه ان تعرض عليه حروف المعجم ثم يعطى الدية بقدر ما لم يفصح منها ولقد حدثني ابي عن ابيه عن جده امير المؤمنين عليه السلام في ا ب ت ث قال الالف آلاء الله والباء بهجة الله والتاء تمام الامر بقائم آل محمد صلى الله عليه و آله والثاء ثواب المؤمنين على اعمالهم الصالحة ج ح خ فالجيم جمال الله وجلال الله والحاء حلم الله عن المذنبين والخاء خمول ذكر اهل المعاصي عند الله عز و جل د ذ فالدال دين الله والذال من ذي الجلال ر ز فالراء من الرؤوف الرحيم والزاي زلازل القيامة س ش فالسين سناء الله والشين شاء الله ما اراد وما شاء ولا تشاؤن الا ان يشاء الله ص ض فالصاد من صادق الوعد في حمل الناس على الصراط وحبس الظالمين عند المرصاد والضاد ضل من خالف محمدا وآل محمد ط ظ فالطاء طوبى للمؤمنين وحسن مآب والظاء ظن المؤمنين بالله خيرا وظن الكافرين به سوءا ع غ فالعين من العالم والغين من الغني ف ق فالفاء فوج من افواج النار والقاف قرآن على الله جمعه وقرآنه ك ل فالكاف من الكافي واللام لغو الكافرين في افترائهم على الله الكذب م ن فالميم ملك الله يوم لا مالك غيره ويقول عز و جل لمن الملك اليوم ثم ينطق ارواح انبيائه ورسله وحججه فيقولون لله الواحد القهار فيقول جل جلاله اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب والنون نوال الله للمؤمنين ونكاله بالكافرين و ه فالواو ويل لمن عصى الله والهاء هان على الله من عصاه لا ي فلام الف لا اله الا الله وهي كلمة الاخلاص ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنة والياء يد الله فوق خلقه باسطة بالرزق سبحانه وتعالى عما يشركون ثم قال عليه السلام ان الله تبارك وتعالى انزل هذا القرآن بهذه الحروف التي يتداولها جميع العرب ... [illegible] ... ب الذبابات والالف ... فرق بين الهمزة والالف والمشهور انها ثمانية وعشرون بحذف اللام الف وقد يتنوع التفريع به في بعض الاخبار والله العالم ودر حديث مذكور ب كلمات ابجد

کلمات ابجد معنی تفسیری دارند یا نه و اگر دارند چه چیز است ب و ارند و نظر به تعریف بعضی حرکات ابجد

ابجد اگر هوز و حطی واقف شد کلمن سخن گشت سعفص بنوید موخت قرشت در دل

گرفت ثخذ نگاه داشت ضظغ تمام کرد محمد بن یعقوب فیروزآبادی در کتاب قاموس اللغه چنین گفته است

که ابجد تا قرشت که رئیس ایشان کلمن بود پادشاهان مدین بودند که نوشتن عربی بعد جمع نمودند بر عدد حروف

نامهای خود بعد که شنیدند ... پس دختر کلمن گفت کلمن هدم رکنی هلکه وسط المحله سید القوم

اتاه الحتف ثاو وسط ظلة جعلت نارا علیهم دارهم کالمضمحلة پس یافت شد بعد ازیشان ثخذ ضظغ

پس اینها را روادف نامیدند ... که صاحب ... سوختند با تشی که ... ان

بر ایشان نازل شد در زمان حضرت شعیب و در اخبار تفسیر ابجد تا قرشت شده زیاده بر آن بنظر نرسیده

شیخ صدوق در کتاب توحید روایت کرده است از ابو ابراهیم ... حضرت باقر علیه السلام که چون عیسی ابن

مریم علیها السلام متولد شد در وقتی که پیر گردانیده بود ... عیسی ... شد ... او را

بمکتب برده ... معلم ... پس معلم گفت بگو ابجد عیسی بر او

و گفت ابجد چیست ... که عیسی ... اگر

... بگو ... عیسی گفت الف الا خداست ... خداست و جیم جلال

خداست و دال دین خداست هوز ... جهنم ... حطی یعنی حط و ... شد

گناهان استغفار کنندگان کلمن کلام خداست که تبدیل ... کلمات ... سعفص یعنی صاعی بصاعی

و جزا بجزا است قرشت یعنی ایشان ... پس معلم گفت ای زن ...

بگیر ... که او عالم است ... در کتاب مجالس از حضرت امیر ع روایت

روایت نموده که عثمان بن عفان ابجد را از حضرت رسول صلعم سؤال نمود پس سید خدا فرمود که یاد

بگیرید تفسیر ابجد را زیرا که ... در تفسیر آن ... عالی که تفسیر ... یا رسول الله

بالتفسیر ابجد فقال ... و اما هوز ... والنار و الواو ... لا بعد النار ...

... فی النار ... فی الزاویة و اما حطی ... حط الخطایا عن المستغفرین فی لیلة القدر و ما

نزل به جبرئیل مع الملائکة الی مطلع الفجر و اما طوبی لهم و حسن مآب و هی شجرة غرسها الله و نفخ فیها من روحه

و ان اغصانها ... سور الجنة تنبت بالحلی والحلل ... و اما ... فوق خلقه

سبحانه و تعالی عما یشرکون و اما کلمن فکلام الله لا تبدیل لکلمات الله ...

... الزیادة والتحیة والسلام ... اهل النار فیما بینهم ...

لا یزال ... نون و النون نون و القلم و ما یسطرون فالقلم قلم من نور و کتاب من نور فی

لوح محفوظ یشهده المقربون و کفی بالله شهیدا و اما سعفص فالصاد صاع بصاع و فص بفص یعنی الجزاء بالجزاء و کما

تدین تدان ان الله لا یرید ظلما للعباد و اما قرشت یعنی قرشهم فحشرهم و نشرهم الی یوم القیامة و قضی بینهم بالحق

و هم لا یظلمون انتهی و ظاهر الخبرین ان سعفص ... لج

هر که شخصی ... که ...

بر ... ب ...

... لد شخصی ...

... ب ... له ...

...

... ب ... لو شخصی ... شخصی بطریق

... خدا ... عرف ...

در معرفت او همین قدر کافیست که خاطر خود را جمع نماید **ب** هرگاه دلیل داند که با این مطلبین بعضی

بعض لفظ ... درشناخته توحید او خویش کافی نیست **لز** هر دو ... و لفظ

انت علی کل شئ ... در ... کند و اما بزبان جاری ... حکم ... **ب** ... **لح** ... کتب

میکنید ... اطلاع ... چه ... **ب** ... این است که هرگاه ... ادا ...

و لیکن عبارت ... الطف ... کسی ... که ... بکند

باید ... لازم است که ... آب ... **لط** هرگاه مرد

مرد ... اسباب و الات ... بسیار ... مهر ... بخشد ... و

اظهار نماید ... در جواب ... اسبابها ... اعتراض ... مهر ... ببدل

چند ... اسبابها ... تصرف نماید **ب** ... قصد ... اعتبار ... اسبابها

بزن بخشید ... پس ... گرفت ... که ... بخواند که ...

بگرد ... تصرف ... زن ... محجوب نمود **لی** هرگاه شخصی ... حروف

نماز ... داند و معنی ... در ... که ... مؤلف ... مینویسد ... و همچنین ...

که ... نماز او صحیح است **ب** هرگاه سهوا ... حروف ... گذشته ... از موضع

و از موضع ... حروف ... گذشته نماز ... صحیح است ... احتیاط ... سهو ...

لیا شخصی در اعراب نماز فرق ... که زید یا زید ... معنی زید ... نماز او صحیح است یا نه **ب**

هرگاه اعراب ... کوید هر چند که معنی ... نماز ... صحیح ... سوره ... سایر ... کار ...

... غلط بخواند ... و بعضی نماز ... **لیب** هرگاه زید ... و

... بردارد ... خواند ... میتواند ... یکی ... نه **ب**

بسم ...

... میتواند گرفت هرگاه ... هرگاه ...

... که ... پوشید **ب** ... **لج** ... که ... دیگر

... که ... بحسب ... که ... نظیر ...

... **لید** اگر کسی در ...

... فراموش ... هر چند سعی کند ...

نباید ... میتواند ... سوره ... توحید ... **ب** ... سوره ...

سوره دیگر بخواند ... بسم الله ... هر سوره که بخواند ...

... **لیه** ... پاک شده ... نماز ... روزه ...

یا ... **ب** هرگاه ... روزه ... حیض ... روزه ...

... ایام ... روزه ... قضا کند

... هرگاه ... بجهت ...

... پس اگر ... روزه ...

... قضا کند ... **لیو** هرگاه ... فوت شده ...

... که ... بزرگ ... دختر ... بزرگ ...

و ... دارد ... دختر بزرگ ... صحیح است یا نه

ب صحیح است ... **لیز** هرگاه ... جنابت ...

حیض ... جنابت ... یا نه **ب**

... جنابت ... حیض ... جنابت ...

... جنابت ... **لیح** ... خسرو ...

مردی که بداشت گرگ دریده ؛ نشنیدی که بوده گرگس برنایست ؛ پنجمین کسی که بچه زنده شود ؛ بترزد
پیش امام ناولست ب امام فخر رازی گفته گرد کار کسی که بچه زنده کند گرچه اعضای او شود جو جو
را ولین بازیت نمکند تیز بر ریشش مرخ خورد لـ یط هرگاه در آب قلیل اطلاقی حیض
در اطراف آن نجاست باشد پس آب نشود پس از آن اصطلاح پرتو که اینجا فرو برگرددو از آنجا نفیر و
دو سوی شاخه باشد ب هرگاه آب از منبع جاری است و نجس نیست لـ لـ هرگاه
در ماء ایقاظ افتد که اطراف آن احتمال نجاست است و قطرات آب از او بیرون بر
سر کردن بر انوار منع خورده بر اعضای منتشر گردد چه صورت دارد ب احتمال نجاست موجب نجاست
نشود و اگر بر آن نجس ... آب قلیل ملاقات نجس ... الصحیح لـ کا در ماه مبارک رمضان
اشتغال درس ... است ... که ... درس ... ب
ندارد و لکن ... در روز ماه رمضان و در روز جمعه و مطلق
شبها کرده است لـ کب قال الله ما اراد ... فی الجمع بین قوله ... هو ام
الشعراء ... ان الاول من الاول والثانی من الثانی من المجموع والاول من الثانی ...
من الاول من المعلوم ب مراده من الاول من الاول ... الشعراء ... والثانی من الثانی
... المعزه من الروایة فان المصدرین فیهما بمعنی المفعول فانه ... لانه ینبغی ...
وقد ... علیه السلام ان ... یتعوله ... ذکرنا ... الفقرة الثانیة فانه سبحانه و
هو الفاعل ... لـ کج جنب و حایض ... میتوانند کرد است ب میتواند
لـ کد اگر شخص جماع کند ... و انزال ... نکند ... غسل واجب شود
یا نه ... ب هرگاه ... در ... گرد ...
خته کاه ... غسل واجب ... انزال ... واجب است پس

و د ... را ... بکارت باقی نمانده و اگر بکارت ... شده معلوم است که مطلقا
نشده و اگر احتمال ... بکارت ... چند بعید ... موقوف بر ... است
و ... که بکارت ... احکام و نصف ... مهر ... و غیرها ثابت ... لـ که
هرگاه شخصی در مرض موت شخصی ... را ... کند و بعد از آنکه دخترش ده سالگی رسد
... مطالبه حصه ... کند ... در حضور جمعی ... بچاره که ... حرام
... رسد ... حرام ... که هرگاه ... باشد ... است ...
... که ... میتوانم ... ده سال ... میتوانم که ...
... حصه ...
... ب هرگاه ... سال ... و ...
و ... میتوانند ... حصه ... میتوانند کرد ... و ...
و ... ابناء ... حصه ... و ...
غایب هرگاه بالغ و ... که غایب شده ... از ... اختیار
با حاکم ... هرگاه ... میتوانند که ... بعضی ... خصوصا هرگاه ...
گرفته ... غایب ... و ... بالمال ... هرگاه ... محتاج ...
... که بر ... کنند ... میتوانند که ... برادر و همچنین ... نسبت به
بالغ رشید ... است هر چند که زن ... لـ کو هرگاه زنی طفل ... شیر دهد
و ... شرعی ... شوهر خود و همچنین ... طفل ... حرام ...
... هرگاه ... طفل ... شیر داده ...
و همین جواب ... شیر داده ام ... طفل ... شیر او ...

شیر او را بخورد و بسر رسیده و لو درنگ زنی بصاحب شیر بگوید که تو بر شوهرت حرام شده و خبر آن

هم بر شوهر حرام شده و در توقف شوهر زن انکار نماید که من آن قدر شیر نداده ام که طفل مذکور سیر گشته که اگر شیر داده

و سیر نخورده و در نهایت [illegible] لازم نباشد که تحقیق حال او از آنها بشود اما حکم بنحو مذکور چیست **ب**

بر رضاع طفل مذکور و حکم [illegible] از این شیرها بر شوهر حرام نشود الاظهر ان قرب و حکم رضاع بنا بر اشهر

و اظهر آنست که طفل در ایام رضاع شرعی که دو سال است از پستان زنی که شیرش از جماع حلال بهم

رسیده باشد بخورد و دلالت [illegible] الاشهر الاظهر بلکه الاحوط ده شیر تمام و سیر بخورد بلکه هر وقت

که محتاج بشیر شود موافق تعارف از شیر آن زن بخورد و در این مدت [illegible] شیر دیگر نخورد و همچنین

غذای دیگر نیز نخورد و هر چند که از شیر دوشیده [illegible] اگر بطریق مذکور بمرتبه ای که بدان سیر شود بخورد

که [illegible] در هر مرتبه از پستان او [illegible] کند و دیگر نکند و در بین [illegible] مرتبه شیر از زن دیگر نخورد

و احوط آنست که از ده مرتبه بطریق مذکور نیز احتساب کند و بتقدیری که زن مذکوره انکار کند هرگاه [illegible]

رضاع ثابت نشود [illegible] و هرگاه اعتراف کند برضاع بکیفیت و شروطی که مذکور شد بمجرد اطلاق

اقرار چیزی لازم نیست و در صورت مسئوله بر زوج مطلقا حرمتی نیست **لکز** شخصی نماز قضای بسیار

دارد و میخواهد که آن قضا را ادا کند [illegible] نیت کند که [illegible] قضا [illegible]

[illegible] قصد کردن ضرورتی [illegible] دیگر آنکه اگر هر روز [illegible] قضا خواهد

بگذارد [illegible] نماز [illegible] باید بگوید یا اقامه تنها کافیست یا هر کدام ضرورتست و دیگر شخصی

در زمستان [illegible] و [illegible] آداب و قواعد ایشان [illegible] نموده و در فصل زمستان احرام [illegible]

شخص کرده آب گرم [illegible] آورده [illegible] شخص آب گرم شده و [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] که [illegible] بگوید که این آب [illegible]

شخص چه صورت دارد **ب** هرگاه در وقت تکبیرة الاحرام شما میدانید که نماز صبح قضا را بگذارد

[illegible] واجب [illegible] رضای خدا [illegible] کفایت و گفتن کلام [illegible] نیتی [illegible]

نیز درینت در همه جای دانستن [illegible] نماز [illegible] نزد [illegible] خوب نیست دانستن

[illegible] قضا و تعیین آن نماز صبح یا شام مثلا و وجوب یا ندب [illegible] لازم است [illegible] اذان و

اقامه [illegible] هیچ نمازی واجب نیست [illegible] بر زنان [illegible] احتیاط [illegible] اقامه [illegible]

و هرگاه در یک مجلس چند نماز قضا کند [illegible] در نماز اول [illegible] سنت بگویند یا اقامه [illegible]

یک اقامه [illegible] مجلس بر هم خورد و هرگاه در میان [illegible] سجده [illegible] سجود کرده هر چند که [illegible]

[illegible] درست است و آب گرم هرگاه [illegible] ضرر نداشته و احتیاط [illegible] کند و [illegible]

نیز [illegible] ماند [illegible] اگر سنی [illegible] که [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] نماید یا [illegible] ایشان [illegible] بگوید که در این صورت نجس است [illegible]

که نماز صبح [illegible] قضا [illegible] **لکح** هرگاه شخصی [illegible] بعضی [illegible]

و [illegible] و لیکن احتیاط [illegible] وجوب [illegible] میتواند که [illegible]

لکط هرگاه [illegible] وقت [illegible] که [illegible] وجوب [illegible] یا استحباب **ب** هرگاه

هرگاه نماز قضا در ذمه او باشد بنیت وجوب [illegible] هر چند که [illegible] قضا [illegible] و همچنین [illegible] واجب [illegible]

صبح روزی که [illegible] واجب [illegible] وجوب کند [illegible] استحباب کند [illegible] قصد [illegible]

در [illegible] نماز [illegible] کافیست [illegible] اگر [illegible] قضا [illegible] نیت [illegible] و در صورت

استحباب [illegible] باید [illegible] وقت هرگاه [illegible] میتواند که هر چند که نماز واجب [illegible]

لل هرگاه شخصی میداند که در ثلث آخر شب بیدار نمیشود یا آنکه [illegible] بر سد [illegible] شب

مقدم بر ثلث آخر میتواند داشت یا نه **ب** وقت نماز شب بعد از نصف شب است هر وقت که [illegible] هرگاه از

[illegible] و [illegible] نمیتواند [illegible] نصف شب [illegible] قضا [illegible]

از تقدیم **للا** [illegible] در [illegible] بهتر کدام [illegible] است **ب** هرگاه [illegible]

کون او مباشر عادت کهن دیگران بشود یا نفعی ندارد **لب** طایفه فقها در اسلام سؤال نمایند لیکن
مردم در باب آنها گفتگو میکنند که اشتغال بنماز و روزه و اعتکاف در روز عید [illegible] خوردن چه
صورت دارد **ب** هرگاه جزم [illegible] ندارد یا نفعی ندارد **لج** هرگاه وجهی از شخصی بر ذمه
او باشد و [illegible] بعد از [illegible] معلوم [illegible] یا وارث برا[illegible]
میتواند که از خویش [illegible] حق و [illegible] و یکی پیدا نماید در صورتی که [illegible]
ب [illegible] که صاحبش [illegible] هرگاه [illegible] و تواند هر چند [illegible]
و [illegible] صاحبش [illegible] تصدق نماید و هرگاه مطلقا تصدق [illegible] بقدر [illegible]
شواهد [illegible] تصدق [illegible] و طلب [illegible] **لد**
ب هرگاه کسی قصد [illegible] ثواب داده و هرگاه قصد [illegible] کند عقاب [illegible]
هرگاه [illegible] قصد کند که [illegible] قصد [illegible] مستحق [illegible]
[illegible] و هرگاه قصد گناهی [illegible] مستحق عقوبت [illegible] گناه [illegible]
[illegible] در صورت قصد گناه هرگاه استغفار [illegible] **له** شخصی [illegible] مرض موت
وصیت کند که بعد از فوت من فلان [illegible] از مال [illegible] به [illegible]
با [illegible] فلان که خویش من است [illegible] و وارث از دادن امتناع [illegible] آیا موافق
شریعت مطهره وصیت در مرض موت صحیح است یا نه و آنچه وصیت نموده تماماً [illegible]
له [illegible] یا [illegible] ثلث است و وصیت دادن آن دختر صحت دارد یا موقوف
[illegible] آن دختر و اطفال دختر صغیره است و اقوام او [illegible]
[illegible] آیا حصانت او با مادرش میباشد یا میتواند که از مادرش [illegible]
[illegible] که موصی چند سال ملک موروثی [illegible] فروخته است و وارث را

عمل [illegible] نیست چه گویند **ب** وصیت [illegible] ثلث [illegible] محجوب [illegible] اگر [illegible] در رشد
[illegible] وصیت [illegible] لازم نیست لیکن [illegible] دختر بالغ و رشید [illegible]
[illegible] کند و حضانت با [illegible] و اقوام [illegible] هر چند که شوهر کند و موصی [illegible] ثبوت [illegible]
[illegible] قسم [illegible] خود در ذمه [illegible] [illegible] علم [illegible] نفی
العلم [illegible] دارد که قسم بخورد که [illegible] **لو** [illegible] مبلغ ده [illegible] دارد
[illegible] شد [illegible] که طلب [illegible] جنس دارد و میخواهد که [illegible]
[illegible] این جنس [illegible] اراده [illegible] معامله [illegible] جنس [illegible]
[illegible] چه صورت دارد **ب** [illegible] معامله [illegible] نفع [illegible]
حرام [illegible] اراده [illegible] معامله [illegible] معامله [illegible]
[illegible] موجب اشتغال [illegible] العالم **لز** [illegible] معامله [illegible]
[illegible] معامله [illegible] در مصالحه [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] در مصالحه [illegible] **ب** [illegible] در مصالحه اولی [illegible] موجب [illegible]
[illegible] معاملات مبنی بر [illegible]
[illegible] حرکت تنقض [illegible] اللسان دیگر
فی ای [illegible] حرکت [illegible] مقام [illegible] کلمات اربع [illegible]
ب [illegible] ذلک یکون فی الامر [illegible] الواقع بعد [illegible]
او [illegible] الف [illegible] حرکت الهمزه الیه ثم تحذف [illegible] تخفیف الهمزه [illegible]
[illegible] ان [illegible] مطرده [illegible] بکسر اللام [illegible]
[illegible] من لفظ الیقین [illegible] ثم [illegible] اللام ثم [illegible]
[illegible] من [illegible] خمسة کلمات [illegible]

لم هرگاه زید ملکی بعمرو داده باشد که عمرو بنویسانیدن نام که متعلقه مرتجعا … ماهی مسطوره مبایعه باشد و بعد از آن
ادعا نماید که در طلب خرج مبایعه شود و در رضا ندانستم و در صورت زید بیمین مصدق است یا آنکه باید بر ثبات صحیح
بعقد بقیه معمول بود ب باید مدعی فسخ بعقد بینه اثبات کند و بر تقدیر عجز از بینه ادعا عالم بر منکر متعلق قسم نفی العلم
برادر دهد لما هرگاه زید صاحب زر و مسلط عمرو را بحیث مختلفه بیرون نموده که بیع دعمرو املاک
در تصرفات چند از آن محقق و الدخود را بدون اذن او بیع شرط زید مسلط و بکر و جنبی زید
مذکور داده و صاحب طلب شده و طالب املاک که در تصرفات مزبوره باشد و بعد از آن زید مسلط
تمام بهرب بنده بکر و قدری زر عمرو را ملجا و مضطر کنده و از راه خوف ضرر جانی و مالی املاک در تصرفات
محققه را بقیمت نازل بکر فروخته انجام معامله صورت شرع داده باشد ب صحت بیع شرط
عمرو مذکور موقوف بر اذن والد خود است و اما بیع والد پس اگر اجازت کند تا رسد که صحت بیع را
منعقد بسیعش معبر نزد تلفه و هرگاه بکر ادعا نماید که اقبول … رشد نا بینه شرعیه ثبوت رسد فبها
و با عدم اینها و ادعاء اعلم نتواند بر بکر مسلط قسم نفی العلم روا است و هرگاه اجازت کند بعدم
فهم رسیده لکن در حین معامله بان راضی نبوده و بدون رضای قلبی و اکراه شرعی وقوع یافته
باطل است مگر آنکه بعد از معامله و قبل از اظهار رد اجازه و قبول آن نماید که در این صورت صحیح است
و اما ادعاء عدم رضا پس ثابت نمیشود الا به بینه یا نکول منکر از قسم نفی العلم و هرگاه حفظ
نفس موقوف بر آن بیع باشد تحمل بل ظاهر آنست که آن بیع راجح و واجب باشد و بر تقدیر عجز
بکره و جابر بر شرا آن جایز بلکه واجب نیز باشد و اکراه بایع مذکور بر بیع از قبیل امر بمعروف
نیز واجب باشد و بر جمیع تقادیر صحت بیع هرگاه با جمل بقیمت الوقت زیاده بوده و کمتر بوده
باشد خیار غبن دارد و الله العالم لمب هرگاه زید ملکی را مسطور مبایعه با عمرو در آورد و لکن
بعقوبت آنکه بکر صاحب زوری ادعا طلب … از ولد زید مذکور نماید و در خانه او در آورده با عمر … از ارا
سپاه و عزیزان … بکر طلب کند … از ولد تو دارم از تو میخواهم و بهای جان و عرض بایع در میان
باشد و چاره منحصر شود در معامله آن ملک با عمرو و مزبور بتوسط آنکه از خوف بکر مذکور دیگری

طا

طالب انجام معامله نشود زید بحر … قوم خوفا من ازهاق الروح لا عن شعور با عمرو معقود فی معامله
حسب الشرع معامله کند اینجا صحیح است یا نه ب از ظاهر سؤال چنین مستفاد میشود که بسا وجه عمرو قبل از … کنی
برادر ده و بنا بر این ادعا مجرد کفار مشتری در مذهب … بحکم امام اماره اکراه بر آن معامله نمیشود و ادعاء عدم شعور را
هرگاه بینه ثابت نماید فبها و الا مسلط قسم نفی العلم بر منکر دارد اگر ادعا علم براو نماید لمح هرگاه شخصی بشخصی یهودی
گوید در حق او را امینه … بود قرمساق گوید دشنام عرفی زید حسب الشرع بر او چه لازم آید ب از برای یهودی گفتن او را
تادیب باید کرد و لا اقل بیست تازیانه باید زد نظر بحدیث و از برای قرمساق گفتن هرگاه قرمساقی او ثابت نباشد
تادیب باید نمود و اگر مراد قایل معنی حقیقی قرمساق باشد و اگر مراد او معنی عرفی قرمساق نیز باشد و آن جمع کردن میان
دو شخص باشد بجهت … از برای زنا و لواط در این صورت علاوه تادیب حد قذف نیز ثابت میشود هرگاه نسبت زنا
و لواط را بشخص معینی داده باشد و آن شخص مستحق مطالبه شده است چنانکه مراد مستحق مطالبه تادیب است و معنی تادیب
لازم است از برای دشنام دادن مثلا اگر دشنامش نسبت دادن بزنا یا لواط کردن یا دادن باشد که در خصوص … ثابت
حد است هرگاه آن امور ثابت نباشد و برای کندن ریش دیه میدهد … اگر تمام ریش را کنده و تمام موی آن را
ازاله نموده پس اگر یکسال عود ننماید تمام خونبها ثابت است و اگر عود نماید نصف خونبها است و اگر تمام را ازاله نموده آنقدر را
که کنده مساحت نماید و نسبت آن را از خونبها بگیرند و تادیبات مذکوره در جمیع این دیت در صورتیست که مدعی … را
طلب الحقوق نماید و اگر بخشد چیزی از دیت ساقط شود و استغفار کند لمد هرگاه شخصی در هنگام … عقل و شعور زید … حقوق از وجه
داده … بلکه در … از وجه … نیز … که … حقوق او … جنبی
که … از وجه … بر ذمه او بوده … ب هرگاه حقوق خود را
بعوض آنچه از … معاوضه نموده … بعد از آن بدون آنکه معاوضه مذکوره را برهم زده باشد
وصیت کرده … بعوض حقوق مذکوره … علاوه عوض … درست نیست … چنانکه بعد از …
… شعور … گفته … بایع را … حساب نشده

هرگاه ورثه راضی بدادن زر از اصل ترکه نباشند واگر از کلامشان فهمیده شد که بعوض مذکوره را بر ایشان زده اند
باغ را بر هم لکن آنچه از قیمت آن با عوضی را که سابق اگر اضافه از حقوق آن زوجه باشد و ورثه
راضی نباشند از ثلث حساب کنند **له** ما معرب اعرابه وحرفه **ه** کلا حمای الوصل
محذوف فان **ه** هو نحو قاض فاستمل **لو** زید در حین حیات حصه خود را بعمرو داده
و وصیت نموده که آنچه متروکات دارد یک حصه از عمرو و دو حصه را باقی ورثه خواهند
و دو تخته زر باغ و دو باب از خانه نیز بضعیفه خود داده ایضا عمرو آمده ادعا مینماید
که دو حصه میبرم و حصه زوجه خود را نیز میخواهم و دو تخته باغ و دو باب خانه را هم حصه میبرم
ب آنچه را بضعیفه داده اگر در حال حیات باو داده بعوض طلبش یا باو بخشیده هرچند که حق
زوجیت [illegible] و در صورت هبه در حین حیات بقبض و تصرف او داده هرچند که این امور در مرض موت
واقع شده لکن با فهم وشعور مشخص بوده آنچه مختص آن زن است وعمرو را در آن حقی نیست واگر در حال
حیات باو نداده است یا در صورت هبه بقبض او نداده با فهم وشعور پس اگر وصیت کرده است که بعد از فوت
باو بدهند بعوض مهر یا حق مالی دیگر که بر ذمه شوهر داشته و آن چیز زیاده از حق آن زن نباشد نیز عمرو را در آن
حقی نیست و همچنین اگر چنانچه تبرعا وصیت نموده که باین زن بدهند بدون آنکه عوض حق مالی باشد و عمرو
هم از اطلاع باین وصیت راضی شده واگر باین وصیت راضی نشده در صورت تبرع یا آن چیز زیاده بر حق
آن زن باشد و عمرو باین وصیت راضی نشده و ثلث آن زیاده را میتواند گرفت و آن زن حقوق مالیه که بر ذمه
شوهر داشته از مهر وغیره هرگاه شوهر را احلال نکرده و نبخشیده میتواند گرفت و همچنین بعد از فوت حصه ارثیه خود را میگیرد
پس اگر شوهر آنچه را وصیت کرده که باو بدهند از بابت حصه ارثیه او وصیت کرده و آن چیز زیاده بر حصه ارثیه او نیست
عمرو را نیز در آن حقی نیست واگر زیاده بر حصه ارثیه است و عمرو باین وصیت راضی نشده ثلث آن زیاده را میتواند
گرفت **لز** زید با خواهر پدر مادری خود هم کفن بوده و آن خواهر را شوهر داده جمیع زر او بهم رسیده مادر [illegible]

وفات نمود بعد از آن جمیله شوهر کرده از او پسر بوجود آمده و آن جمیله فوت شده و دختر که اولاد زید [illegible] همشیره
مذکوره باشد بیان فرمایند که زید بپسر چه میشود و بدختر چه میرسد **ب** زید حصه خود را از ارث پدری میبرد
و حصه همشیره مذکوره از ارث او میرسد و همچنین حصه جمیله همشیره او از ارث میرسد که از آن جمله [illegible] با وجود اولاد ارث
بما او برادر نمیرسد **لح** شخصی متوفی وارث او صبیه و برادر زاده با مانده و در اثنای [illegible] دیگر [illegible]
در مرض موت عمرو بلکه در حالت نزع ملکی از آن خود خریده و در آن معامله غبن فاحش [illegible] نموده که
عمرو فوت شده آیا [illegible] میرسد [illegible] در حالت نزع اتفاق [illegible] مشتمل بر غبن فاحش [illegible] بوده که آن معامله را
زنند **ب** هرگاه شرعا ثابت شود که [illegible] در آن وقت [illegible] یا آن معامله با عدم رضای او واقع شده و زنده را
[illegible] صحیح [illegible] معلوم شود که [illegible] بوده [illegible] فهمیده یعنی [illegible] فروخته یا حالت
معلوم باشد یا حالت عدم [illegible] ترکه محسوب [illegible] باشد که ورثه در حال حیات یا بعد از وفات
[illegible] راضی شده اند [illegible] ورثه را نیز [illegible] و اگر [illegible] مشتری [illegible] رجوع [illegible]
خواهد شد واگر معلوم شود که [illegible] بدون اطلاع بر قیمت او [illegible] فروخته [illegible] در آن [illegible]
اجازه نموده [illegible] فسخ [illegible] در حصه خود [illegible] فسخ [illegible] روز از وقت بیع در صورتی
که با عدم [illegible] مجموع ثمن مجموع مبیع [illegible] مشتری رسیده و شرط [illegible] معین شده باشد [illegible] **لط**
زید در حینی که زر داده [illegible] قیمت [illegible] روغن [illegible] بعوض [illegible] بعمرو داده و عمرو قبول کرده و زید شرط
کرده که هرگاه روغن مذکور [illegible] باو پس بدهد و عمرو [illegible] باشد و بعد از [illegible] روغن [illegible] نموده
و زید [illegible] شرط [illegible] **ب** [illegible]
[illegible] **م** [illegible] **ب**
[illegible]
[illegible] **ما** [illegible]

۲۰۱

وآیا مذکر و مؤنث در نیت مساوی است یا نه ب نیتهما بالقلب نه نه و مجموع زن و مرد را با هم قصد کنند و
هرگاه مرده را معیّن در نیت به لفظی که قصد کنند مانع نیست لکن و نیت را برای زن نیز اطلاق میتوان کرد والله اعلم
ل نب در نماز بر زن بعضی وانت خیر منزول به میگویند و حال آنکه ضمیر مذکر را بعنوان مؤنث میگویند آیا صحیح است یا نه
و در اینجا چیست ب صحیح همان است که آن بعض میگویند زیرا که ضمیر به راجع به میت نیست بلکه عاید به نفس است که
خطاب بخدا است و منزول به الله تعالی و بحرف جر متعدی شده مانند زید ممرور به ل نج ما کلمة فی لفظها
ولحدها ه وجمعها قد یتعاقبان ه کذاک الجمع لفظ واحده ه ذکروا انثه لا الفقهاء
ب هما نحو ترضین وتغزون ل ند نماز عید بی رامع فقد امام علیه السلام ومن نصبه خاصا و عاما با جماعت
گذاردن جایز است یا نه ب در زمان غیبت گذاردن نماز عید جایز و سنت است هرچند که فرادی باشد یا امام
جماعت مجتهد نباشد علی قول الله شهور و بعضی فرادی را سنت و جماعت را حرام میدانند و بعضی بالعکس و قول با در کعات
بوجوب یا جماعت خصوصا هرگاه امامش مجتهد باشد بنابرین هرگاه کسی نه مجتهد باشد و نه مقلد حرام است بردن عنوان
فرادی گذاردن زیرا که آن نماز در غیر رسته هر دو دست میان سنت رجوعست و با جماع اکثر علما وجوب سنت
غالب است در صورت تردد والله اعلم ل نه نیت نماز و غسل و غیر هما را از برای عوامی که معنی آن را نمی‌فهمند
بفارسی کردن بهتر است یا نه ب معنی و حقیقی در دل به قصد کرد به هر لفظ و عبارت که باشد و عربی بعضی است
نه بعبارت و لفظ ل نو الکثر حیض یا اکثر نفاس مساوی است یا تفاوت دارد ب مساوی است و از برای ذات
العادت همان عادت است بطریقی که در حیض است و از برای غیر ایشان ده روز است علی الاظهر لکن در ماه مبارک
هرگاه خونش مستمر باشد یا بعد ده روز یا بیشتر روزه بعد روز را قضا کند هرچند که روزت العادت باشد و بعد از
ده روز روزه گرفته باشد علی الاحوط والله اعلم ل نز اگر کسی ببیند مردی حیوانی مقاربت نموده و بر او مشخص نشد که وطی
بعمل آمده یا نه ببیند که کحل العین طرفی را یا طعام یا شراب و لوغ نموده یا از آن خورده و یقین بدانه یاد طعام
قصد موش به بینید و از این قبیل چیزها را ببیند بر او واجب است که اجتناب حیوان یا موشان در خصوص وطی الحیوان

از اهم مجتهد

از جهت اجتناب از لحم و شیر و مادر کردن آن یا برفقار خصوص مباشرت طعمه و غیره میگویند و مطلع ساز و یا مطلقاً
برود واجب نیست گفتن آن کتاب ب همان شخص که دیده است خود شخص اجتناب کند و واجب نیست که بدیگران بگوید و اگر بگوید
بر آنها قبول کردن واجب است هرچند که آن شخص عادل نباشد مگر آنکه دو نفر عادل باشند که با آنها نماز جماعت توان کرد
و غایب شمار نشده باشد یا دیگر نا قابل ذوالید باشد که اگر خبر را که خبر از نجاستش میدهد در ید و تصرف او باشد
بوجه شرعی هرچند که مالک عینی نباشد والله اعلم ل نح هرگاه نماز میت را یکجماعت گذارند باید با ماموم نیت
وجوب کنند یا استحباب اکتفا بقصد قربت میتوان کرد ب امام و ماموم هر دو نیت وجوب بعمل آورند زیرا که نماز میت از جمله
واجبات کفائیه است هرکس که مطلع بر آن شود و قادر براداء آن باشد واجبست و نماز صحیح بظاهر شرع
بعمل می‌باید آورد از دیگران ساقط میشود علی الاقرب و بعد از اتمام نماز میت والله اعلم ل نط زنانی که احکام
حیض و نفاس و استحاضه و صوم و صلوة خود را نمیدانند و در تحصیل علم آن متعذر نشده و در نفوس خود دائم نزد ایشان
میدانند که تعلیم کنند بر شوهران واجب است که خود یا دیگری ایشان را تعلیم کنند یا واجب نیست ب نظر باینکه
قوا انفسکم واهلیکم نارا در قرآن باید شوهر ایشان اگر مجتهد حی یا از کسی که از او شنیده در نزد او
عادل است یا دیگری و بزن تعلیم کنند هرگاه زن اعتماد و اعتقاد بگوید او داشته باشد یا اگر زن را
مجبور سازد که خودش یا دیگری از مجتهد یا واسطه عادله یا حیات مجتهد و در صورت تعذر که تحقیق
مسئله و فتاوی خود را و درین از هرکس که اعتماد بر او داشته باشد یا بیوه احوط عمل بطریق احتیاط جمع نماید
و مع ذلک باید در غیبت باشد که خود یا مجتهد یا واسطه عادله بپرسد ل س بجهت عدم حفظ زنان از حرام و
عدم احتراز از نجاسات و ترک واجبات دیگر که موعظه فایده نکند میتوانند او ایشان را چوب زد
یا نه و حد ضرب را بفرمایید ب هرگاه شوهر معروف و منکر را شناسد زن را امر بمعروف و نهی
از منکر نماید با آداب و شرایطی که در کتب فقه مسطور است و حدی از برای ضرب نیست لکن باید که
در ضرب زدن بزند و منظورش در آن محض جلب رضاء الله و اطاعت خدا باشد نه تشفی و فرو نشاندن غیظ

دعوا هنی لفظا و یا باید بول ازاو مطالبه نشود و برهان موعظه کند و از عذاب خدا بترساند و اگر فایده نکند او را برو
زجر کند و تعدیه تا اگر فایده نکند میتواند که او را بزند و بتدریج که بری که فایده نکند شرایط مقرره در فقه **ل**
سا هرگاه در نماز شخصی بمصلی سلام کند و یکدو دفعه از خوف سهو و نسیان در نماز جواب نگوید معاقب هست یا نه
ب مستحق عقاب میشود باید که جواب سلام فوراً در نماز بگوید و بعد از آن اگر سهو و نسیانی که اتفاق افتد هیچ که از شرع
معذور است عملش باطل **ل سب** وطی در دبر زوجه حرام است یا مکروه **ب** مکروه است علی الاظهر الاشهر و بعضی
حرام میدانند و احوط ترک است خصوصاً با عدم رضای زن و الله العالم **ل سج** هرگاه شخصی با زن مقاربت کند و زن
بعد از غسل و گذشتن چند روز برای او معلوم شود که منی مرد که [illegible] از او جدا شده اعاده غسل بر او واجب است یا نه
ب واجب نیست مگر اگر جزم داند که منی خودش با آن هست و در صورت شک بهتر اعاده غسل است لکن [illegible] باقی
بتنها نماز نکند و احتیاط آن را ترک نکند و وضو سازد و بر هر تقدیر غسل ظاهر فرع اگر با آن ملاقات کرده باشد
لازم است **ل سد** شیر زنی که دختر زائیده حرام و نجس است یا نه **ب** شیر پاک است مطلقاً و احتیاط از آن خوردن نیست
و در طفل مطلق شیر حلال است و در غیر طفل خوردنش معلوم نیست و بدون ضرورت اجتناب از آن احوط است **ل سه**
سه زید صبی [illegible] دو درهم سه قرائت بعمرو داده و در مدت ایام قرائت وجه قرائت را زید رد نموده و بعد از
فوت [illegible] بسبب [illegible] باید [illegible] که عمرو [illegible] ذمه شود و [illegible] بتعارف اهل معامله بدون شاهد
رد نموده و حال زید منکر است که از مال آن شراکه چیزی قدام و عمرو از اثبات عاجز و علم دارد که در چنین امر
[illegible] هرگز فتی خورده است **ب** شرکت صبی [illegible] که قیمت را که [illegible] قطع [illegible] باید [illegible] معنی ندارد خواه ده یک
و خواه ده دو و بر تقدیر صحت شرکت هرگاه از شریک ادعا نماید که حصه شریک را باو رسانیده و او منکر است باید
بطریق شرع از اقامه بینه و حلف [illegible] شود و جبر او [illegible] فایده نمی کند [illegible] که اگر [illegible] است
[illegible] و اخذ [illegible] از حلال است و بر هر تقدیر هرگاه شریک خود را محق داند شرعاً با اینکه مسلم را امکان خود
و ضاد است که تحقیق و تشخیص نموده خود را بری الذمه داند نمیتواند که قدر مدعا به خود را از مال آن شراکه وضع

نماید در طوق

نماید و در طوق عدم شغل ذمه خود را به تقدر قسم خورد **ل سو** زید در وقت قرائت صبی [illegible] دو
جابه گذاشته و عمرو مدعی است که در آن وقت گفتم که این صبی را باین قیمت میفروشی زید شرط نمود که اگر ضرر
کند بر او باشد و بعد از آن صبی مذکور [illegible] فلان ضرر کرد و زید [illegible] منکر آن شرط است و عمرو از ثبات
عاجز **ب** شرکت جنسیه هر یک متعارف تجارت منعقد و قیمتش معلوم نیست و صورت [illegible] آن است
که شد [illegible] که هم زید باده من گندم و عمرو مخلوط شده بفروشند و تعیینش معامله نمایند و در این صورت هر وقت
که فسخ شرکت کنند آنچه از آن معاملات [illegible] با نسبت حصه قسمت نمایند و توقف بر معرفت قیمت
گندم ندارد و در صورت دیگر آنست که زید نصف صبی که دارد دفعتاً بعمرو فروشد و نیز او معامله نماید
و بعد از فسخ با نسبت حصه قسمت کنند و قیمت نصف شیئی که خریده بر ذمه عمرو است که ادا نماید هرگاه در زیاد
و کم او گفتگو نمایند باید بینه و قسم [illegible] که اگر میان عمرو و خدا مستقر شده بدون تقصیر شرعی و میتواند که
نماید میتواند که از مال آن شراکه هیچ یک شریک [illegible] وضع نموده قسم بر برائت ذمه خود از آن قدر بخورد و خلاص
صورت سؤال اشکال دارد زیرا که عمرو مدعی بطلان بیع است و بر آن احکام متفرع میشود و تحقیقش موقوف
بر تجدید سؤال است **ل سز** زید با عمرو شریک بوده در ایام قرائت زید صبی پنج تومان نیز داد که بعنوان
امانت از برای او نگاه دارد و عمرو آن را میفروخته و [illegible] بدون بینه باور ندارد [illegible]
و چون باقی مانده الان [illegible] زید منکر است و میگوید مطلقاً از وجه امانت چیزی قدام و عمرو
از اثبات عاجز است **ب** طرح دعوی با بینه و قسم [illegible] مسئول [illegible] اینکه در وجه
تصرف نموده [illegible] باقی مانده و اگر تصرف نموده [illegible] ثابت نشده نه باید [illegible] دیگر
میفروخته بدون [illegible] و توقف بعقاب جبر [illegible] اشتغال الذمه مانده میتواند که از مال
گرفتن و [illegible] ذمه [illegible] **ل سح** زید فوت شده و وصیتی در مرض
موت بتقسیم اموال خود بر ورثه نموده و بعد از موت بعضی از ورثا امضای آن وصیت را نمی نمایند آیا

عدم [illegible]

عدم [illegible]

در سفیدرت به منقلات که فروخته قیمت شود یا نه **ب** هرگاه او صفت متنجس واقعه که حرام باشد
و در خارج و غیره باشد پس هرکدام از ایشان که ضامنا بیند نسبت بحصه او باطل می شود مگر آنکه بعد از وجوب
از دعوی بکرتبه آن را امضا نموده باشد **لسط** شخصی چیزی را که هزار دینار ارزش دارد مثل یک زرع
شال همین یا ده عدد شرغه که ده تومان است بشخصی بوعده معینی مثل یک سال بیک بچه ارزان میدهد هر چه
تمام صورت دارد **ب** هرگاه مجموع را بچه ارزان نسیه فروخته نسبت بآن شرغه و نقد باطل است علی المشهور
الصحیح نظر بعدم تقابض در مجلس و اگر شال را بشرغه ها بعوض آن فروخته بشرط قرض دادن آن شرغه ها یا عکس
چنانکه متعارف عوام است بلا شبهه حرام است و الله العالم **لع** شخص عالم فاضلی بشخصی جاهل معامله کتابی
نموده بدین نحو که مواز کتب معتبر خوب از کتب فقه و حدیث و تفسیر و غیره که بمبلغ با اضعاف ارزش دارد
بمبلغ بیست تومان خریده که از آنجمله کتاب مسالک تمام بسیار خوش خط در یک جلد بهشتصد دینار و جلد است
در وزر صد دروایت دینار و مع هذا التفاوت و نظرها بگیرد بایع وقوف نداشته و ان الفاضل عالم بغبن معامله
غبن آن کتاب از بیست مضاعف ... نموده و من بعد که بایع علم بهم رسید در آن معامله غبن که دارد آیا صحیح است
یا نه بر تقدیر صحت دعوی غبن میتوانند یا وجه آن معامله یا نه **ب** هرگاه معامله با عالم عامل شده است
ظاهر الحکم بصحت است که خلاف شرع نباشد هرگاه با جاها باشد و بایع جاهل بقیمت مبیع باشد و غبن
بحدی باشد که مذکور شده در صحت نفس معامله اشکال است زیرا که بر این تقدیر بایع سفیه و بغیر رشید است
در معامله او لزومی ندارد و هرگاه قیمت را دانسته و چنین فروخته نیز سفیه است مگر آنکه مراعات مصلحت
عاقلانه در آن معامله نموده باشد مثل آنکه مشتری شخصی است با همت علما یا آنکه آبروی در نظر حکام و
عرف دارد و با توسیه جلب نفعی از او یا دفع ضرری از او خواهد کرد چنانچه که شرط نموده الکفی توقع مضمون شکوه
از برای او بوده اما شرط فرض بی مقرر و لازم است و هرگاه غبن معامله سفاهت نشود نیز محقق است بر غبن متعارف که محتمل است
در ودرت معامله و تحقیق موقوف است بر وقت تفاوت مقابلین و محتاج است بتحقیق و تجسس از قیمت متعارف

ولهذا اتعاملین از جهت دفع تصدیع و موونت کردن نفحص از قیمت آن نخود نماید فرضا بیند و گاه
هست که بسبب آنچه یا رفتن قافله و طالبان آن مبیع تفاوت بهم میرساند و غبن او بسبب عرض یا نظر ما عذر کم
بران مطلع نشده اما غبن هرگاه که به مسول عرف نباشد ظاهر انتفی سفاهت و جهالت و عدم رشد باشد و صورت
نقض معامله را دارد در اینکه مستلزم فساد است و تحقیق محتاج بوجود مصلحت است و هرگاه اظهار کرده باشد که غبن آنچه
صلح کن هرچند که قیمتش ده برابر بیش باشد و قبول کند هرگاه کلام مذکور را مبنی بر مبالغه نفهمد حکم اصل معامله بهم میرساند
و هرگاه بر مبالغه فهمد و چنین غبن فاحشی باشد ظاهرا اسقط دعوی غبن ولد خصوصه فرقی هست میان معامله سفیه
و معامله غبنیه و بهم یک حکام علیحده دارد و معامله اول داخل معامله محجور است بخلاف ثانیه و الله العالم **لعا** چه میفرمایند
در باب طهارت و نجاست مسجد و در و دیوار و سقف حمام و در خزانه که حد و بوره آن کرده میشود و چند نفر زد دیگر
قرات میشوند نموده یا نه **ب** تمام حمام از سقف و صحن و در و دیوار و رطوبتی که بر آن باشد یا از آن
بچکد همه پاک است علی الاقرب خصوصا در دهات عجم و شام تا آنکه علم بهم رسد بملاقات آنها بنجاست یا رطوبت
بکلی که از فهم نتوانند خورد که نجس است یا آنکه حمام کم متصرف است در آن هرچند که مستاجر باشد اقرار
بنجاست آن بعنوان علم و یقین نماید یا دو شاهد عادل که خارج حمام نباشد توان کرد بآن شهادت علمی دهند
بنابر مشهور یا بیک شاهد عادل شهادت علمی دهد بنا بر قول او والله العالم بنجاست آنها قول بلا دلیل است بلکه قول آنها
با قیام الدلیل علی خلافه با وجود آنکه ظن نجاست در حمام کم نیست مرتبتی از ظن نجاست در امور بی
چند که در خمار و فتاوی و حکم بطهارت آنها شده مانند کاغذ و خیک که از فرنگ و هند می آید و اسباب و ظروف
و ظروف کفار و مشرکین هرچند که مستعمل باشد بجهت ظاهر و ظروف و نیز و نیز و هست و روغن از کره و الوار و غیر آن صحیح
نیستی و ... آنکه و همچنین ... لسان کفار را نیست و تاکید باشند و همچنین چرب مسلمان که رخت
خود را بکافری بدهد و هر روز از ... و شستن ... تمام ... حکم بطهارت فرموده
و اصحاب در آن خلاف نشده مگر ... که در بعضی از آنها که محل اعتبار است و مع ذلک آنها خلاف نیز

رجوع نموده و موافق با دیگران شده است و در نماز جهری را نزدیک بلند کردن بحیثیتی که قرائت حمد و سوره را بشنوند هیچ مانع
و ضرری ندارد بغیر مخالفت وسواس زیرا که بعلاوه اصالت جواز عمومات امر بصوت است در مساجد بلکه فرموده اند
که نماز نیست از برای همسایه مسجد مگر در مسجد و هیچ یک از علمای شیعه و همچنین مشهور اهل سنت قایل نشده اند بوجوب
مطلق جماعت و موافق ادله و فتاوی کل علمای شیعه تمام نمازهای سنتی را بعنوان جماعت جمیع مسلمانان آنها بلکه هرگاه در
بعضی آنها جهر در آن سنت است و همچنین اعتکاف در مساجد خصوصا مسجدین شریفین از جمله سنن مؤکده است و همچنین
تلاوت قرآن و تعقیب و ذکر الهی هر چند که مشتمل بر آیات قرآن باشد از مستحبات است و هیچ کس از زمان ظهور شرع
مقدس نبوی الی الآن از علما و فقها و اعیان امر مکلف اینها نموده و شرط نکرده است که باید صدای حمد و سوره را بشنوند
خواه در نماز و خواه در غیر نماز بلکه اگر بشنوند باید گوش با آن دهند و ساکت باشند مگر در قرائت پیشنماز که ماموم او
باید استماع کند و گوش بقرائت او دهد در نماز جهریه و بس و هیچ کس این توهم را نکرده است که چون کسی خواهد که
از برای نماز صبح مثلا بعنوان فرادی داخل مسجد شود باید که در مسجد را ببندد و منع دیگران کند و همچنین هرگاه
در خانه خود نماز کند باید که زنان و کنیزان و خادمان مشغول به نماز نباشند یا نشنوند تا آن شخص نماز را تمام کند
و همچنین اهل قافله حج و زیارت و غیره با وجود کثرت در صحرا متفرق گردند و زن و مرد از هم دیگر بیرون روند تا نشنوند
که صدای حمد و سوره را بشنوند خصوصا در مناسک حج مانند عرفات و مشعر و منا و مسجد الحرام و در روضات مقدسه و مانند
آنها و همچنین چون کسی داخل مسجد شود و یا در جایی نماز کند که صدای قرائتش البته بایشان میرسد تا آن که نماز را در محل
باید که منادی قرار دهد که صدا و ندا کند که آیا مسلمانان در اینجا هست که مشغول نماز باشد هر چند نماز خفاتی باشد
زیرا که شبهه و وسواس مخصوص نیست بنماز جهری بلکه چون بیاید بقرائت قرآن کند خواه در نماز یا غیر آن پس
هر کس که قرائت او را بشنود و بگوشش رسد هر چند که در نماز اخفات باشد باید که ساکت شود و گوش بقرآن
دهد و همچنین نماز را هر چند خفاتی باشد باید در جای تاریک بگذارد یا آنکه اذکار را بلند نخواند زیرا که احتمال
دارد که چون در ذکر سجود آخر رکعت اول باشد کسی نشسته داخل نماز جهری شود و قرائت را بشنود و هکذا

طول ندهند

طول ندهند تا طول بعث وقت و تعطیل بسبب گوش دادن و ذکر با ما در یکی و شبیه اینها که کسی در اثنای نماز مشغول باشد
نماز اول قطع کرده یا خارج از وقت شود و همچنین این توهم را از مسلمانان کسی نکرده که چون جمعی در خانه یا مسجدی
باشند و اعتقاد بعدالت و صلاحیت جمیع اهل نماز نداشته باشند و وقت وسعت نماز هر یک را علیحده نداشته
و امکان نیز قابل تفرق ایشان نباشد و همچنین در کاروان همراه باشند باید که از برای تقدم در نماز قرعه زنند
و بعضی توقف نمایند یا بیرون روند با امکان والا نماز را ترک کنند تا وقت بیرون رود عالما عامدا یا ضیق
وقت را اعتبار کنند یا آنکه وجوب جهر در نوافل از اینجا ساقط شود یا قرعه زنند از برای بعضی دون بعضی
خلاصه مفاسدی که بر این وسواس مترتب شود گنجایش تحریر ندارد و ذکرش موجب تضییع عمر است و منشا این وسواس
آنست که حق تعالی در آخر سوره اعراف فرموده وَاِذا قُرِئَ القرآنُ فَاستَمِعوا لَهُ وَاَنصِتوا و ظاهر معنیش
اینست که هرگاه خوانده شود قرآن پس گوش دهید از برای آن و ساکت شوید و اتمام این دلیل بر آنچه که مفید
مطلب باشد موقوف است بر امور هر چند که اتمام هر یک محتاج است بدلیل و رد قال و قیل و بر تقدیر تسلیم هم حضرت
امام علیه السلام در صحیحه صریحه زراره فرموده که مقصود حق تعالی در این آیه همین نماز جماعت است و گوش دادن
ماموم قرائت امام خود را و جمعی نقل نموده اند اجماع را بر عدم وجوب استماع در غیر جماعت از آن جمله است شیخ
طوسی قدس سره که در کتاب تبیان فرموده و شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان از آن نقل نموده باین عبارت لا خلاف
فی ان الانصات والاستماع للقرآن خارج الصلوة غیر واجب و از آن جمله است فاضل مرحوم
آخوند ملا محسن کاشی در کتاب صافی که عدم وجوب استماع را در غیر نماز نسبت داده است بجمیع شیعه و از آن جمله است
محقق مرحوم خلیفه سلطان در حاشیه شرح لمعه و غیر اینان که ذکر شان موجب تطویل میشود و از آنچه مذکور شد
معلوم گشت که این مسئله اجماعی است و خلاف در آن از کسی که معروف باشد ظاهر نیست و همان حدیث صحیح صریح
در رد وسواس شیعیان کافی است و کسی توهم نکند که این آیه هر چند در نماز جماعت است لکن عبرت بعموم
لفظ است نه خصوص محل زیرا که این گفتگو وارد است در غیر این محل چنانکه اگر کسی سؤال کند که آیا در نماز جماعت

استماع قرائت امام واجب است یا نه و امام مخیر بود که استماع قرائت قرآن واجب است در صورت عبرت بعموم لفظ
بود نه ثابت نبود بدلیلی دیگر آن حکم مخصوص است باآنکه چنانکه در ابواب در صحیح صریح مذکور فرموده که مقصود خدا از
نماز جماعت است دلیلی رسید که آیه مذکوره خاص است بمحل بعض نماز جماعت و کسی را نمیرسد که بحث بر امام کند
که ظاهر آیه عام است نه بجز اکتفا بتخصیص دلیلی که مجمل و بعض از احادیث که موهم عموم اند با وجود ضعف سند یا آن
علما اعیان نقل اجماع بر تاویل آن نموده اند خصوص نظر این آیه شریفه آیه منفیه حرمت است که بمفهوم حصر
که باتفاق علما حجت است دلالت میکند بر اینکه مادر زنان و دختر زنان محرم اند و هرچه دلالت بر تخصیص آیه
محرمیت کند زیاده بر آن دلالت بر تخصیص آیه استماع ملیاید و فرصت طول کلام در بیان حرام زیاده بر این
نیست والله اعلم **ل عب** زید پنجتومان از عمرو گرفته در سال اول پانصد تومان و در سال دوم همان تومان ...
وارد ... و از برای این نفع عوض مطلق صیغه و طریقه شرعیه اتفاق نیفتاده و بعد از آن عمرو مذکور ... فلان
عدد ... کرده و با زید شریک شده و شش فلان از این وجه را زید از او بقرض گرفته و شریک شده اند ...
اکنه عمرو متوجه کار و کسب شده با زید و مدت هفت سال شریک بوده اند و نفعی که بهم رسیده بالمناصفه
قسمت کرده اند در این صورت چه میفرمایند **ب** هرگاه در دو دفعه اول وجه را باضافه بقرض داده بدون معامله و صیغه
شرعیه آن ربا محض است و اضافه بر اصل وجه هم برگیرنده و هم بر دهنده حرام است و ملک متوقف نمیشود
و در باب شراکت هرگاه قرض را بنظر داده است که بعوض نصف او را برای او کار کند نیز حرام است **ل**
عج زید نامی اقرار نموده بعمرو نامی که در شب بر سر زید او آمده و عمل نامشروعی با او کرده پس چوب او سر او
بر عمرو گرفته و چند زخم کاری بر او زده بنحویکه مشرف بر موت شده و بآن زخمها متصل عدل شده بوده
چون بجهت عمو زاده عمرو را از برای رضا نام خویش حمل خطبه نموده در حالتی که دختر صغیره بوده و حال
که کبیره شده راضی نیست و نکاح هم نیز بخط و مهر ملا رضا ... اند و قطع نظر از آن کرده نوشته گرفته اند که
هرگاه آن دختر بعد از بلوغ راضی نشود عمر مبلغ ... فلان بزید بدهد حکم آنها را بیان فرمایند **ب** هرگاه

اقرار مذکور بثبوت شرعی نرسیده حد شرعی بر عمرو ثابت نمیشود بلکه ده تعزیر و تادیب هم در تقدیر
ثبوت مطلقه دیت جراحات حق متوجه است نمود و عقد صغیره بنحو مذکور باطل است خصوصاً هرگاه بعد از بلوغ
و رشد مضایقه نماید و همچنین التزام اشت فلان مزبور ملزم شرعی نیست والله اعلم **ل عد** برادر
رشید بیکی داشتم در ازار رضا عوض بر جهت شد اقرار اند و اطلاع کامل بر احوال ایشان ندارم و کسی که متصرف در اموال
ایشان بوده دعوی نمودم و بالاخره بسه هزار فلان صلح کردم و الحال که تقسیم کنیم در آن صلح بعد مغبون شده
ب هرگاه مطلع بر مقدار حق خود نبوده و مقدم آن تراضی ممکن بوده و نکرده ظاهراً صلح مذکور صحیح است و خیار ثابت و
فرض صحت خیار رضایی داری والله اعلم **ل عه** زینب عمرو در املاکی که ... قسمت نقد هزار یا زیاده تومان قیمت
دارد و شریک بوده و حصه هر یک معلوم نبوده مثلاً از زینب ثلث و از عمرو ثلثان ملک است و حال آنکه بر مجهول المعلوم
بوده و هر یک اقرار بحق دیگری نوشته و زینب در غیبت صغیره و عالمه بمقدار آنها نبوده بعد از چند سال عمرو آمده
بزینب گفته که تمام املاک در تصرف ما است ... بر حصه خود را بمبلغ ... صلح کن زینب
چون عالم بقیمت و کیفیت آنها نبوده به حصه خود را بمبلغ مبلغی فلان مصالحه نموده پس بعد که عارف بقیمت و کیفیت آنها
شد پشیمان گشت آیا جهت فسخ دارد یا نه و ایضاً با وجود اقرار بحق و عدم امتناع از تسلیم حق صلح صحیح است یا نه **ب** القصه
عقد شرعی انقطاع اختیار زینب موقوف بر تبادل و تنازع است و اتفاق بلوغ و رشد زینب در حین مصالحه ثابت
است و زینب انکار بلوغ حقیقت میکند یا عمرو در رد اثبات آن متعذر است و در ثبوت بلوغ و رشد و تعریف عدالت
کواهات یا نه **ب** صحت صلح نزد شیعه موقوف بر اشتراط و تنازع نیست و بدون آن نیز صحیح است و هرگاه بسبب
عدم رشد یا عدم بلوغ در حین صلح ثابت شود خیار فسخ ثابت است بلکه هرگاه غیر رشید طرف صلح بوده و
صیغه را خود خوانده در اصل باطل خواهد بود و شروط شهود بلوغ و رشد همان شروط سایر شهود است
و هرگاه شاهد عادل از شهادت شهود تعریف با انضمام قرائن یا از قرائن به تنهائی علم بمعرف بهم
رسانند ظاهراً کافیست هرچند که شهود و تعریف از شرایط عادل نیست و هرگاه زینب بعد از اقرار

بعد از ادعاء وقف داران کند بعدم بلوغ یا رشد یا سرقت وقف در اثبوت شرعی رسانند و بعد از عجز سقط
قسم بر عمرو دارد که قسم بخورد که عقد مذکور جامع شرایط صحت واقع شده والله العالم **لعو** هرگاه شوهر
زنی چند سال مفقود بوده بعد از مدتی باخبار بعضی ظن موت آن زن شوهر کند و بعد از آن شوهر اول
پیدا شود و او را طلاق دهد آیا بر شوهر ثانی بعقد جدید حلال میشود با وجود دخول او بعقد اول
یا نه **ب** حلال میشود **لعز** شخصی امامت میکند و مدار معاش او با تمام از وجوه برأت نماز
کردن با او چه صورت دارد **ب** هرگاه شرایط امامت را دارد و اخذ وجوه مذکوره بر او حلال است
منع ندارد **لعح** شخصی بگمان دخول وقت بقصد وجوب وضو یا غسل نموده و بعد از آن معلوم شده
که در آن وقت وقت داخل نشده بود با آن طهارت نماز میتواند کرد یا نه **ب** هرگاه ظن یعنی گمان راجح بدخول
داشته ظاهرا میتواند هر چند اعاده آن طهارت احوط است **لعط** در دهی یا مزرعه جمعی از صغار و کبار
شریک شخصی بکوزه یا بشتر آب ایشان را بدون اذن شرکا غصب نماید و از آن آب حوضی را
پر آب میکند شرب آن چه صورت دارد **ب** هرگاه احدی از مکلفین تدارک اظهار عدم رضا
باستعمال آن ننماید ظاهرا الحق شرب و طهارت زنان از بزار غیر غاصب با قدرت و احتیاط زنان
بدینت **لف** حوضی که آبش زیاده از کر است و در میانه آن کرم بسیار بهم رسیده شرب آب چه صورت
دارد **ب** شرب آب ضرر ندارد هر چند کمتر از کر باشد لکن از خوردن کرم اجتناب نماید **لفا** زید
آب و زمین بعمرو میفروشد و در میان بیع شرط مینماید که اگر بعد از انقضای یک سال رد مثل ثمن نماید قادر
بر فسخ بیع باشد والا فلا و در ثانی زید همان بیع را در مدت خیار از مشتری بمبلغ معینی اجاره مینماید
این اجاره صحیح است یا نه **ب** در صحت بیع شرط شرط است معلومیت منتهای مدت رد مثل ثمن یا نه
شروط صحت مطلق بیع و صورت مفروضه منتهی معلوم نیست زیرا که بعد از انقضای یکسال عام است و اگر
منظور همان روز بعد از انقضاست فوریت است با تحقق سایر شروط از اراده بیع حقیقت است

بمثابه

بمثابه تعیین مبیع برؤیت یا وصف معتبر اما اجاره آن مدت اشکالی دارد نظر باینکه اجاره از عقود
لازمه است و ملکیت منافع مبیع مذکور بعقد متزلزل است و تعلیق لازم بر متزلزل ممکن نیست و متزلزل است
هر چند که منافع مذکوره حق مشتری است بلا اشکال و اظهر صحت اجاره است والله العالم **لفب** هرگاه
دو نفر با هم لواط کرده باشند بهمین سبب چه کسان بر فاعل و مفعول حرام میشود و از برای آنکه شرط است یا نه
و هرگاه از آنهایی که حرام شده بروند نکاح بگیرد چه حکم دارد **ب** بر فاعل حرام میشود مادر مفعول
و مادر مادرش هر چند بالا رود و همچنین دختر مفعول و دختر دختر و دختر پسرش هر چند پایین رود
و همچنین خواهر مفعول لکن خواهر خواهرش حرام نمیشود و بر مفعول هیچکس از فاعل بهمین سبب حرام نمیشود
الشهرت و هرگاه مفعول احتیاط کند از مثل زنان مذکوره از فاعل بهتر خواهد بود هر چند لزوم ندارد و فرقی
نیست میان اینکه فاعل یا مفعول بالغ و عاقل باشد یا نه و غیبوبت حشفه شده باشد یا نه لکن شرط است که
آن فعل قبل از عقد نکاح شده باشد و نکاحی که بعد از آن واقع شده صحیح یا باطل است و ممتنع بطلاق نیست
هر چند که بسبب جهل مسئله وقوع یافته باشد لکن اگر دخول بآن عقد واقع شده و زن جاهل مسئله بوده یا نمی
دانسته که چنین امری واقع شده مستحق مهر المثل از زنان شخص میشود هر چند که زیاده بر یک دخول متحقق
شده باشد و فرزندی که در این صورت بهم رسیده اولاد شبهه است و حکم فرزند صحیح دارد و همچنین است
حکم فرزند نسبت بشخص در صورت جهل مسئله بنابر آن فعل و جماع الف بهر کدام که عالم بمسئله و بوقوع آن
فعل بوده زنا است و فرزندی که از آن بهم رسیده از او نیست و حجر است دارث زنا و غیره و همه والله که لواط او از
نکاح باشد حرام میشود لکن بهتر آنکه از آن زن دست بردارد بطلاق و در صورت سبق نکاح هرگاه آن زن طلاق بائن
یا قرار اتمام عقد منقطع کرد نمیتواند بعد از آن عقد جدید بگیرد انقضاء در رد طلاق رجعی
باشد ظاهرا رجوع با آن در عده مانعی ندارد والله العالم و فرقی نیست در تحریم میان عقد دوام و متعه و ملک
نظر بعموم اطلاق نص و ظاهرا در ملک یمین سبق مجرد ملک کافی است هر چند که جماع

بشه مانند عقد نکاح و امثال آن **ل فج** مال صغیر را بجهة خود بعوض بر داشتن جایز است یا نه **ب** تصرف در مال
صغیر و مجنون موکول بنظر پدر یا جد پدری یا وصی ایشان است و با عدم آنها با حاکم شرع است
و هرگاه دست بحاکم شرع نرسد عدول مؤمنین حسبة متوجه شده آنچه صرفه و غبطه صغیر و مجنون است
بعمل میتوانند آورد و هرگاه صلاح ایشان در قرض دادن باشد مانع ندارد بشرط رهن یا وثوق تمام
بمستوفی خلاصه باید مصلحت آنها منظور باشد بمحض مستقرض و بس **ل فد** زنی پسری را شیر داده بجهة
رضاع محرم برادران آن پسر میتوانند که خواهر مادر رضاعی او را بگیرد یا نه **ب** میتوانند و فرقی نیست میان
خواهر مادر و سایر و غیر ما در این مسئله **ل فه** عاقد نکاح و مطلق و امثال ایشان که عقد یا ایقاعی
از برای غیر بعمل آورند بازاء اجراء صیغه اجرت میتوانند گرفت یا نه **ب** میتوانند و مانعی ندارد
ل فو شخصی چند نفر برادر و خواهر صغار دارد و خواهش درس خواندن دارد متوجه حال ایشان شدن اولی است
یا بغربت رفتن و درس خواندن **ب** هرگاه جمع میان آنها ممکن باشد بهتر و الا درس مقدم است و اگر او
وصی باشد یا سایر مؤمنان تفاوت ندارد و در صورت مذکوره باید مؤمنان حسبة متوجه آنها شوند **ل
فز** حد نقاس را بیان فرمائید **ب** اقلش حدی ندارد بلکه ممکن است که زنی بعد از ولادت مطلقاً
نقاس نبیند و اکثرش اکثر حیض است از برای غیر ذات العاده و در حیض و از برای ذات ایام عادت او است
و تا ده روز بعد از عادت و استمرار خون انتظار میتوانند کرد و احتیاط آنست که بعد از آن با استمرار خون عمل
مستحاضه صوم ده روز بلکه هیجده روز را قضا کند هرگاه تا هیجده روز یا بیشتر در ماه رمضان خون بیند
خصوصاً غیر ذات العادت **ل فح** هرگاه زید با عمرو دعوی داشته و آن را بصلح قطعی
صلح نموده بمبلغی و قدری از آن را نیز گرفته آیا آن صلح را فسخ میتوانند کرد بسبب
آنکه پشیمان شده **ب** نمیتوانند مگر برضا آنها بیکدیگر **ل فط** شخصی را اول خرج
شده که از شخصی بکر و بسبب برنج لباف یا و فروخته و او طلب از شخص دارد و شخص را حواله

باو میکند

باو رکنه آیا این صیغه صحیح است یا نه **ب** هرگاه در مجلس مبایعه شرعی قبض شده بیع صحیح است و الا فلا
و اگر العالم **ل ص** در فصل تابستان گذشته احمد نام فوت شده و بعد از آن زوجه او
وضع حمل نموده و صبیه از و بهم رسیده بعد از آن زوجه فوت شده و وارث آمده دو نفر برادر
او را ضبط نموده و صبیه احمد را بدایه داده اند و آن نفر عمو نیز دارد و بیان فرمائید که میراث زوجه
احمد بوارث شیر خواره باید برسد یا نه **ب** ثمن ترکه احمد بزوجه میرسد و ثمنه ابویه او را وارث و ترکه او
خواه از ارث و خواه لا بد همه مال صغیر حق بمیش الا ما زوجه او را ثمن و ثمنه الی الابد است **ل صا**
زنی مریض شده بیکی از روزه ماه رمضان را خورده در زمستان بیکی و رقضا و کفاره او است
یا نه و نفس مسلمان شد و حکم حنفیه اول در بعضی از آن را خورده و حکم کرده و خفیف شده بعد از آن
خورده کفاره دارد یا نه **ب** افطار در رمضان یکی و نیز یکی قضا و کفاره ندارد و بعد از آن روزه را
کافط را نیز قضا و کفاره در بیشتر که در یکی است قضا و کفاره لازم است و در افطار روزه نذر
هرگاه معتکف کسی بمعصیه که باید مقطوع در این ایام افطار و بعد کند کفاره مثل لازم است **ل صب** معروف
مقدار ربع منه مابین الطلوعین البلدین **ب** ما قیل من انه ان التفقه فی الطول و العرض و تا بعد الشرقی
او بالعکس فیه لعقد درجة من النقارات اثنین و عشرین و نصف فرسخ و ان تفاوت ما بینهما و
ربع ما بین الطرفین و کذا ما بین المرضین ثم اقرب حد الی المجمع من المرتضین فی اثنین و
عشرین فالاصل عند در راح ما بین البلدین فلو کان فیه کان ما بین الطولین اربع و بین
العرضین ثلث فرسخا حد جموع مربعهما و هو خمسة و عشرین بلغ مائة و عشرة
جذره جذر مربع ما بینهما و لا یخفی ان الدرجة الارضیه اثنان و عشرون و نصف فرسخ و
لکن اسقط الکسر فی هذه المقالة تسهیلا للحساب و لا یخفی ان الدرجة و حد ذلک خطأ
بعض المعروف و هو الذی یستدل به ان الربع و قدر از اوقات ما باید حرفها
ل صج اذا اقر له عند عشرة و نصف ما لم یرد و ان المکنی فیهم اخر الکتاب **ب** یطرق اجبر
المقابلة و فرضنا ما لزید شیئا مجهولا و خمسة و نصف شئ ینقص الاقرار فیکون لزید
خمسة عشر و ربع شی بعد ل شیئا کاملا و هو الذی فرضنا لزید اولا و طریقه و طریق الاستعلام
ان یسقط ذلک المجهول من العبارة الثانیة و هو ربع شی منه فی العبارة الاولی و هو

۲ /

زکوة برسد آنقدر که زکاتش شود از آن قدر داده است حساب کنند و آنچه اضافه داده است بابت صدقه واجب غیر زکات حساب کنند و این مراتب را بفقیر مومن بر ما باز نماید تفهمانیده
بلکه فقیر چنان فهمیده که از املاک یا از ملک دیگر است و بمرتبه مساوی داده باشد از تحریرات آنکه بی مع لا اعلم زکات غیره
حساب و قرار ما نمیکند و بشرط تسلیم و قبض را در زکات و آنچه بالا الزام است باید بشرط را
صاحب مال تعیین کند یا آنکه بتسلیم بفقیر میکند حرام است شرط حاضر با منیه ب حساب کرده آنچه
که مشمول زکوة بوده از عین آن مال آنچه آن را عوض برگرداند باشد و از فقیر واپس گیرد و بعد از آن تعیین ننماید زکات
باغیره کرده و بعین آن بدو بدهد و اگر تمام آن را یا بعض از آن فقیر تلف نموده حرام نکرده است و
مستحق مطالبه عوض از و نیست و آنچه را عوض مال تلف شده بگیرد حرام است و مالک ضامن است زیرا که او
فقیر را مسلط نموده است بر اتلاف آن مال بی شرط عوض و آن فقیر غاصب نبوده و بعنوان قرض نگرفته
بلکه مانند ضیافت آن مال را خورده و هر چند ضرر رسانیده به فقیر اظهار کنند که آنچه بتو میدهند زکات
یا غیر آن است مثلا لکن واجب است در حین دادن دهنده در دل خود نیت کند که این زکات است
مثلا و آن امر در قربة الی الله بغیر ارادت اطاعت و رضای خدا از خواه دهنده صاحب مال باشد یا وکیل
او و هر چند غلام یا ملازم او یا مجتهد یا نایب او باشد و هر گاه دهنده بدون نیت دهد صحیح نیست
و هر چند صاحب مال نیت کند باید بکند و احتیاط آنست که صاحب مال در وقت دادن بوکیل هم
نیت کند و هم در زمان دادن وکیل نیت کند در وقت دادن بفقیر بلا خلاف و یا بوکیل نیت کند و بنا بر قوت
قول که دادن بوکیل معتبر است و بنا بر این در وقت اخراج زکات مثلا فقیر را قبض او بیابد و وکیل او قبضا حکم
بعضی از علما میکنند غلط است و صاحب زکات با فقیر مشتری ساکن را از آن تمیز نمود مگر آنکه فقیر
مشتری را وکیل کند در قبض و اقباض از جانب او و او بوکالت از دهنده قبض کند بعد از آن
بوکالت بقبض خود دهد و در نیت بنا بر قول صحیح است لکن شرط است بیع بکند که بیع نموده بود
نه بیع خالص زکات نگرفته است زیرا که در آن وقت از زکات مالک او نشده بعد از قبض با جماع علما
و صحیح العبارت قبل القبض لا اقل مانند آنست و بنا بر صحت وکیل در عبارت معاملات
توکیل در قبض صحیح است و بنا بر قول اعلا توکیل شرط کرده شد لکن و بنا بر قبض فقیر رسد تا آنکه زکات
مثلا محسوب شود و طریق احتیاط واضح است و هر گاه فقیر حقیقی را نداند عقد شد و نزد زکات
دهنده طلب مشتری باشد با شرط شرعی پس وان فقیر مرده در پنج [illegible] از دهنده
بیرون از او نیست که اداء آن دین را از زکات کند بشرط آنکه قادر بر گرفتن از او اداء آن و همچنین هر گاه
مقروض از مستحق طلب داشته باشد خواه مرده و خواه زنده میتواند نیت کند و مقدار طلب خود را از زکات

والله

والله العالم لصو مقدار رطل شرعی و مد شرعی و صاع شرعی و کر آب
بوزن و نصاب کوة غلات و غیره را بیان نمایند بمثقال صراف و وزن
تبریز ب صاع شرعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع است و رطل عراقی
نا بر رطل عراقی نصف رطل مکی سابق و دو ثلث رطل مدنی سابق است و رطل
عراقی بنا بر اشهر اظهر معادل یکصد و سی درهم شرعیست و بعضی یکصد و بیست
درهم میدانند و درهم شرعی مقابل نیم مثقال و شراعی تمام مثقال شرعیست و مثقال
مثقال صراف و ربع عشر یعنی چهار یک مثقال صرافست و مثقال شرعی برابر سه ربع
یعنی چهار دانگ و نیم مثقال صرافست و دینار شرعی عبارت از یک مثقال
شرعی از طلای سکه دار و هر یک از جو نیزه و اشرفی و بتی مطابق مثقال شرعیست
پس یکدرهم مقابل چهارده غاز بیکی جو نیزه است هر گاه جو نیزه را بیست غاز بیکی
قرض کنند و از عباسی این زمان که برابر یکمثقال صرافست مقابل هر یک غاز
بیکی میشود بر تقدیری که عباسی چهل غاز بیکی باشد خلاصه هر درهم هفت هشت مثقال
شرعی است و پنج مثقال و ربع مثقال صرافست و من تبریزی هزار و سنگ است عباسی
پول سیاه است که عبارت است از ششصد و چهل مثقال صراف بنا علی
دنگ موافق مشهور و اظهر رطل شصت و شش مثقال و ربع مثقال صراف است
و از نیم چارک تبریز یازده مثقال و سه ربع مثقال کمتر است و هر مدی یکصد و
پنجاه و سه مثقال و نیم و نصف ثمن مثقال است که از چارک تبریز شش
مثقال و سه ثمن و نیم مثقال کمتر و هر صاع شرعی ششصد چهارده مثقال و ربع
است که از تبریزی بیست و پنج مثقال و سه ربع کم است و کر آب بوزن من شاه و

و دیگر هزار و نهصد مثقال است که یکصد و نود و شش سیر شود الا ثلث مثقال و نصاب
غلات یکصد و هشتاد و چهار هزار و [illegible] مثقال است و هیچ مثقال است که [illegible] و
هشتاد و دو هشت سیر می‌شود الا چهار و نیم مثقال و بنابر قول اول هر رطل عراقی
شصت و هفت مثقال و نیم می‌شود و من یکصد و پنجاه و یک مثقال و هفت [illegible] و
ششصد و هفت مثقال و نیم و کر آب یکصد و نود و شش [illegible] و ده
مثقال است و احتیاط در نصاب اعتبار آن است که در فطره و کر اعتبار قول آخر
است و غلاتی که زکات در آنها واجب است بدین گندم و جو و خرما و مویز است و در غیر
اینها واجب نیست بلکه سنت است هرگاه به نصاب [illegible] برسند و بکیل و وزن با آنها
معامله کنند و از حلال و رطب و انگور و غوره باید فرض شود که هرگاه بحد خرما و مویز برسند
البته بحد نصاب باشد و غالبا از چهار من انگور یک من مویز می‌شود و [illegible] نصاب
انگور چهار برابر نصاب [illegible] خواهد بود و در زکات غلات [illegible] هرگاه باران
یا جدول یا قنات باید آب [illegible] زده باشند [illegible] اگر بدلو [illegible] کشند یا
حیوان آب خورد [illegible] و طریق آب [illegible] غلبه اعتبار دارد و اما معتبر در غلبه
مدت یا منفعت در اختلاف است و طریق احتیاط واضح است هرگاه در طریق بعضی
مساوات [illegible] ده از نصف [illegible] یک [illegible] از نصف دیگر [illegible] دهد که [illegible]
یکمن و نیم می‌شود و بعضی در [illegible] صورت یازده یک گفته اند [illegible] طریقه [illegible] احتمال
احتیاط است و این محض [illegible] است بلکه از یازده یک [illegible] خرما [illegible] زکوة و طلا
و نصابی دارد اول یازده مثقال که مقابل [illegible] است و [illegible] مثقال شرعی
است بعد از آن به خمس مثقال تا هر قدر برسد و نقره نیز دو نصاب دارد اول یکصد و

[illegible]

[illegible] زوال [illegible]
[illegible] اقامه

بدانکه شک در عدد رکعات نماز چهار رکنی بر سه قسم است قسم اول موجب بطلان است [illegible] هرگاه [illegible] آن [illegible]
و این قسم [illegible] کرده [illegible] شده و بعضی از علما [illegible] شک صحیح [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نماز [illegible] چند [illegible] نکند [illegible]
[illegible] قسم [illegible] صحیح است [illegible] نماز را اعاده [illegible]
[illegible] از چهار [illegible] نماز را تمام [illegible] دوم [illegible]
[illegible] چهار [illegible] دو و چهار [illegible] بعد از اکمال [illegible]
[illegible] قبل از رکوع [illegible]
[illegible] نماز را تمام کند و بعد از آن [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] بعد از اکمال [illegible] قبل از رکوع [illegible] نماز را تمام [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible] چهار و پنج [illegible] عمل [illegible] قبل از رکوع [illegible]
[illegible] چهار و پنج [illegible] و نماز را تمام [illegible] دو سجده [illegible] بعد از رکوع [illegible] نماز [illegible]
و اگر [illegible] نماز را تمام [illegible] پنج [illegible] از رکوع [illegible] و همچنین بعد از رکوع [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] نماز را تمام کند [illegible] بعد از [illegible] نماز را اعاده [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible] هرگاه بعد از نماز [illegible] شک [illegible] اعاده [illegible]
[illegible] نقص [illegible] نماز [illegible] احتیاط [illegible] نماز تمام [illegible] احتیاط ساقط می‌شود و اگر [illegible]
[illegible] سهو [illegible] سلام [illegible] نماز [illegible] دو سجده [illegible]
و اگر در اثنای احتیاط [illegible] نماز [illegible] تمام بوده [illegible] کم بوده [illegible]
را اعاده [illegible] در خارج وقت [illegible] در صورت شک [illegible] دو [illegible] چهار [illegible]
[illegible] نماز [illegible] دو رکعت [illegible] احتیاط [illegible] کرده

نماز ثانی باطل و اعاده لازم است و اگر نشسته ایستاده و دو رکعت نشسته کرده و بعد از آن بخاطرش آید که رکعت
بوده نمازش باطل است و اگر بخاطرش آید که دو رکعت بوده صحیح است و دو رکعت نشسته ساقط
و اگر معلوم شود که زائد بر چهار رکعت بوده حکمی بهم میرساند که بر چهار رکعت سهواً افزوده
کند چنانکه گذشت والله اعلم **افلاط** عن امیر المؤمنین ع انه قال من اکل البغضة وقلل
الوغمة واستعمل الخشبتین امن الشوص واللوص والعلوص **ب** قال فی
قرة العین وسبیکة اللجین فی تفسیر البغضة ما یبقی من الغذاء فی خلال الاسنا
والوغمة ما ینتثر من الطعام حبال الخوان والمراد بالخشبتین السواک والخلال
والشوص بالمعجمة قبل الواو والمهملة بعدها وجع الضرس وربما وجع فی البطن
او ریح یعتقب فی الاضلاع او ورم فی حجابها من داخل واللوص بالمهملة
وجع الاذن والنحر وربما وجع الظهر والعلوص کسنور بالمهملتین وجع
فی البطن والتخمة انتهی وانا اقول کان بین قوله ع اکل وقلف قلبا مکانا علی
ما یظهر من الاخبار من مدح اکل ما ینتثر من الخوان والخلال و ما فی خلال
الاسنان وفی النهایة الاثیریة فیه من سبق العاطس الی الحمد امن الشوص
واللوص والعلوص انتهی وقد عد هذا من المجربات للامن من وجع الرس
لقم هرگاه زید متوفی و ورثه او منحصر در دو زوجه باشد و یکی از ایشان اولاد دارد و دیگری ندارد و چند
یک اموال او مزروعات و لذیر سید حمید یک نزد هر یک ولد وحدانا چه یکی از ایشان مفقود الاثر
صداق او را از ترکه بچه نحو باید داد **ب** باید اول صداق هر یک از ایشان از ترکه بر هند
هرگاه ثابت نمایند که مهر از متوفی طلب دارند و با وجود شهود قسم نیز بخورند که مهر را
نگرفته اند و او را حلال نکرده اند خواه نکاح ایشان بحج دائم یا منقطع باشد و بعد از اخراج حقوق

ودیون

و دیون از ترکه و ثلث میت هرگاه وصیت بآن کرده باشد از ثمن ترکه یک هشتم آنرا
بیرون نمایند و بهر دو زوجه دهند که هر یک از ایشان نصف ثمن برند یک حصه فرقی
نیست میان اولاد دار و بی اولاد و بعد از اخراج هشت یک ما فی ترکه تمام از اولاد
لفها نخجی یک [illegible] قبل از فوت وصیتی کرده که املاک او را [illegible] ورثه از ذکور و اناث
منقسم نشود و نفع آن املاک [illegible] عوض مهریه زوجه خود وصیت کرده که هر
یک تا زنده باشد بقالب یکسان [illegible] تصرف نشود و ما دام الحیات املاک منقسم را
خود منصرف بوده ایا بعد از فوت آن وصیت قبلش کرده صحیح است یا نه **ب** وصیت
سابق صحیح است و عمل بآن [illegible] بنحو [illegible] تا حکم عدول از آن
وصیت نکند صحیح است و گویند که عمل بآن ملکیت یا از آن برگشته و امثال این عبارات ما ایله
کاری کند که دال بر عدول باشد مثل اینکه آنکه از [illegible] بنحو دیگر از املاک خود بیرون کند
یا آن را وقف یا بفروشد یا بهبه کند یا باسم دیگری وصیت نماید که در این صورت وصیت سابق
باطل میشود والله اعلم **ا ب** زید رو هر چهار دانگ ملک مشترک با عمرو یک ازان دو دره جمیع را
دارد و حصه خود را بدون اطلاع شریک میعامله نموده و حال شریک ادعای شفعه مینماید او را
میرسد یا نه و اگر رسد بهمان قیمت که فروخته میرسد یا نه **ب** هرگاه زید در آن خانه شریکی غیر
از عمرو نداشته اختیار شفعه دارد که مثل همان قیمت را بخرد و قیمت را از مشتری ستاند و حق را بگیرد
لقم زید متوفی وصی از شر دارد و متعلقات از او بجا مانده و قرض هر ادا نبوده و طرز صغار
در ترکه قطعه ملکی بجهت دین پدر فروخته اند و از جمله ورثه یک نفر صغیر بوده و حال که بسن رشد رسیده
منکر آن مبایعه میشود که حق خود را برادرهای او فروخته اند حکم چه دارد **ب** هرگاه در حین بیع
وصی بوده یا بیع باطلاع او نشده و با عدم وصی باذن حاکم شرع شده و با عدم امکان

قم

مسئله

اگر با طلوع و رضای جمعی از مومنین با علاء خطر ضرر و غبطه صغیر بوده بیع لازم است والله اعلم صغیر بعد از بلوغ و رشد
خیار فسخ ندارد نسبت بخود دارد والله العالم هرگاه شخصی دیگری را وصی خود نموده و او
نیز قبول وصیت کرده الحال سعی دارد که بعد از فوت او قبول آن وصیت نکند ایا [illegible]
است یا نه و بر او لزوم دارد که اگر در وصیت نامه [illegible] عمل آورد یا نه بعد از قبول و فوت
موصی هرگاه قادر بر انجام باشد رد و تبدیل نمیتوان کرد و هرگاه عاجز از انجام باشد [illegible]
از حاکم شرع عجز خود بیند و اگر دست بحاکم نرسد از صلحا و عدول مومنین استعانت کنند والله العالم و در
تبدیل وصیت فاسق میشود و بعضی معزول میگردد هرگاه شخص خود را عمداً جنب کند و
ممکن نباشد اما بهر [illegible] غسل نتواند کرد و [illegible] بود که هوا سرد است و تیمم
کرده و نماز گذارده ایا بعد از غسل [illegible] اعاده دارد یا نه هرگاه غسل کردن ضرر داشته باشد و
گرم کردن آب ممکن نباشد تیمم کند و نماز را ادا کرده بعد از غسل احتیاطاً قضا نماید شخصی قدری
املاک از خود و قدری از زوجه خود دارد و هر دو در تصرف شوهر است و هرگاه حاصل این
این دو املاک برابر هم حساب شود بقدر زکات میرسد [illegible] حکم دارد بر حصه
هیچکدام زکات نیست و حصه هرکدام که بزکات برسد بر ایشان زکات واجب میشود
بچهار صد دینار در بازار معامله میشود شخصی بوجه [illegible] است و مبلغ یکتومان از شخصی دیگر
[illegible] بشرط آنکه روغن از قرار سیصد دینار تسلیم [illegible] چنین معامله صورت
شرعی دارد یا نه و همچنین گندم [illegible] شخصی مبلغ هزار دینار از شخصی میگیرد و شرط مینماید
که مقدار [illegible] گندم در عوض هزار دینار [illegible] بخواهم گرفت [illegible] معامله نمیشود اگر بخواهند
میتوانند بیع سلف معامله نمایند در وقت رسیدن [illegible] قدری بول
در حلق شیر میشود خوردن [illegible] صورت دارد هرگاه [illegible] ذکر آن بول [illegible] شیر کرد

حلال میشود

حلال میشود و بلا اشکال و الا نیز حلال است زیرا که شرب بول حیوان حلال گوشت حلال است حتی
در حال اختیار علی المختار والله العالم شخصی وضو دارد و در آخر وقت نماز صبح با آب رسیده
و بول بر او غلبه کرده و هوا بسیار سرد است و تا حکم را بیرون کند و خوب [illegible]
و تحمل که آفتاب نیز طلوع کند در این صورت [illegible] وضو شکسته نماز میکند زیرا که در
ایستادن بسبب زیادتی بول حضور قلب نیست [illegible] نماز چنین قضا دارد یا نه
هرگاه زیادتی غلبه بول مستلزم ترک رکنی یا واجبی از واجبات نماز گردد باید بول کند
و با تعذر وضو تیمم کرده نماز گذارد و قضا بعنوان وجوب ندارد و در صورت مشغول
اگر نماز را شکسته گذارد [illegible] اعاده نماید شخصی متوفی و دیگری از وطن دارد و وارث
صغیر و کبیر است و صاحب طلب [illegible] در این صورت میتوانند که از مال [illegible]
که تلف میشود [illegible] تقاص طلب خود نماید یا نه میتوانند شخصی از شخصی متاعی
میخرد بمبلغ [illegible] و الا [illegible] باید بعد از
انقضاء مدت یکماه [illegible] صحیح است یا نه صحیح نیست شخصی مبلغ
یکتومان بقرض میگیرد [illegible] دینار [illegible] دارد از صاحب وجه مبلغ دو
هزار میگیرد که بعد از انقضاء مدت یکسال دوازده هزار تسلیم صاحب وجه نماید صحیح است یا نه
هرگاه قرض بشرط بیع مذکور دهد آن قرض و بیع باطلند و موجب گناه نیز هستند
شخصی مستطیع حج الاسلام بوده و بدون وصیت متوفی شده و بعد از فوت نیز [illegible]
استطاعت و بیشتر از او مانده و وارث در دادن حج [illegible] آیا [illegible]
دیگر میتوانند که جبراً از ایشان وجه بگیرند و [illegible] حج بلدی یا میقاتی نماید و [illegible] خواهد
بود و در این باب [illegible] از بابت امر معروف قادر بر اجبار میتوانند که از ایشان [illegible]

چه چیز باید مستحق ثواب میگردد

[قند] ملکی شایع میان زید و عمرو بوده و ایشان بکر مصالحه نموده اند در احد
حصتین تفاوت فاحش بوده که یکی مرغوب و دیگری غیر مرغوب بالکل مرغوب و وجه نقدی با آن
دیگری داده و چیزی مصالحه نیز جاری شده و حال باز آنکه وادعای غبن مینماید چه صورت دارد

[ب] هرگاه صاحب حصه مرغوب زیادتی تفاوت حصه دیگری را با موقوف و رضای طرفین
مصالحه نموده صلح صحیح و لازم است وادعای دیگری را بر او تسلطی نیست [قنه] چند باب خانه از
پدری بچهار اولاد انتقال یافته و برادران را انها بارسید کرده اند و در یکی متصرف حصه خود
بوده اند و چند دفعه خانها خراب شده و از نو تعمیر کرده اند و حال زید آمده و ثابت
نموده که رسدی درین خانها دارد آیا رسد از کل خانها میبرد یا از یک حصه
از انها و زید باید اخراجاتی که در انجا کرده اند بدهد و متعلق حصه خود شود یا نه

[ب] هرگاه سهم زید حصه شایع بوده است در میان کل خانها رسد خود را از همه میگیرد
و خصوصی بحصه معینه ندارد و دادن اخراجات بر او لازم نیست لکن عیانی
که ملک مختص عامرین بوده که از خارج آن املاک آورده اند و در انجا بکار برده اند
از قبیل سنگ و چوب و گچ و خاک و غیر ذلک مخصوص بعامرین است و از انها
بزید رسدی نمیرسد و هرگاه در حین تعمیر ان بناها میتوانند که انها خراب کنند
که بصورت سابق کرده و بعد از ان حصه کنند لکن در صورت خراب کردن اگر ازان
حصه شرکا را ابدا ضرر خواهد بود

[قو] عمرو یک زن دارد و زید دو زن و از زن عمرو
دختری بزن زید را شیر داده و حال پسر عمرو میتواند دختر زید را که از زن دیگر دارد
بخواهد خیر ندارد علی الاظهر و اجتناب از ان بهتر است [قز] هرگاه میتی در بیابانی
یافت شود و معلوم نباشد که شیعه است یا مخالف مسلمان است یا کافر تغسیل و تجهیز او چه نحو

باید کرد

[ب] هرگاه در بلاد اسلام شخصی مسلمان بلکه شیعه دانند مگر آنکه علم بعدم تشیع یا کفر آن بهم رسانند [قنز] جنب
که غیر الذاکر یا کثیر الذکر باشد و در نماز آن دعائی که در نماز مجهول الحال میخوانند [قنح]
زید همشیره دارد و چند باب خانه هم دارند بدون اذن همشیره رفته و خانها را تعمیر کرده و
مدت چند سال در انجا نشسته و حال ادعای تعمیر بر همشیره میکند و همشیره ادعای کرایه
سنوات ماضیه بر او مینماید چه صورت دارد

[ب] بر همشیره دادن اخراجات
تعمیر لازم نیست لکن آنچه از عینیات تعمیرات ملک مختص زید باشد که از خارج آن ملک آورده
باشد همشیره را در انها حقی نیست و میتواند که اگر این حصه خود را یعنی اجرت المثل
حصه غیر معموره خود را بهمان صورتی که قبل از تعمیر بوده بگیرد و عمارت بالصورت
خراب اول برسانند و اگر مجموع آلات تعمیر از کل سنگ و چوب و امثال آن تماما از اصل
آن املاک بوده بهمان طریق میان ایشان مشترک است و در باب اجرت عمل
که زید داده تسلطی بر همشیره ندارد و همچنین همشیره را تسلطی بر خراب کردن
آن نیست و همشیره مستحق اجرت المثل معموره است بعد از عمارت در این صورت والله اعلم

[قنط] زید نام والدین او سنی بوده اند و خود الحال شیعه است و با عمرو نام شریکی بوده
روزی با یکدیگر نزاع کرده لهذا زید باین عبارت متکلم شده که چه کنم که خدائی نیست و معجزه ندارد اگر خدا
می شد و معجزه میداشت چنان نمینمود این کلام چه صورت دارد و هرگاه توبه نماید مقبول است یا نه
و با او بطریق ملاقات میتوان کرد یا نه و دختری نیز از برای او نکاح کرده اند و هنوز تصرف ننموده
آیا میتوان دختر را بتصرف او داد یا نه و اموری آن شخص منوط بعیب که همیشه با مردم بطریق ملاقات
مینماید

[ب] هرگاه متکلم مزبور ادعای شبهه ننماید که در باره او احتمال رود مثل آنکه بگوید که این کلام
بنا بر آن موجب کفر گشته و احتمال راستی در شان او رود مثل آنکه گردیدنا فهمی شده در

ازمردم فهمیده یا بنکه ادعا کنند که این حرف را نزدم یا انکه درکاغذ حال نفهمیدم که چه گفتم و این احتمال نیز درباره
او برود و ممکن باشد مثل انکه تازه از خواب برخواسته یا در نهایت غیظ و غضب بوده و عذر او
مسموع است والکلام موجب نجاست و کفر او نمیشود و دختر را میتوان گرفت و اگر احتمالات
مذکوره درباره او نرود یا ادعای شبهه نکند پس بشبهه کافر و نجس خواهد بود و نسبت بکسانی که
این حرف را از او شنیده اند و میان خود و خدا توبه تواند کرد لکن توبه نفع بحال دنیای او نمی بخشد
که او را باید مسلمان کنند نزد کسانیکه این حرف را شنیده اند یا جزم بغیر وزن از راه علم و عادت
رو بهم رسانیده اند و بر انها که شنیده اند و حجت نیست که از برای دیگران نقل کنند
خصوصا بعد از اظهار توبه و پشیمانی و اگر نقل کنند بر دیگران قبول لازم نیست مگر انکه دو شاهد
عادل شاهد باشند والله العالم **قس** زید مقتول شده و پسری و والده و زوجه داشته و بعد از ان پسرش
وفات یافته از پسر و والده و دیت مقتول از قاتل اخذ شده بیان فرمایید که حکم دیت چه نحو تقسیم
میشود وارث پسر بوالده میرسد یا بجده و باقی اقربا را در دیت دخلی است یا نه و دران
وقت که دیت را قاتل میداده وصیه خود را عقد نموده بپسر برادر مقتول داده و چندین
سال است که در تصرف او میباشد و الحال والده پسر که وارث است میفرماید که باید پسر ما
یا چیزی که در وقت دادن زن ببیند دختر یا دختر [illegible] ادعای او
صورتی دارد یا نه دیت مانند سایر ترکه مقتول است در شرع شریف و منتقل میشود
مگر بزوجه [illegible] علی المشهور المنصور و با وجود والده و زوجه بجده و سایر خویشان
نمیرسد والمال پسر بوالده منتقل میشود و بسبب دختر دادن قاتل از دیت چیزی کم
نمیگردد مگر برضای جمیع ورثه که مستحق دیت اند و بعد از فوت پسر چون سهم او در ترکه
میرسد رضای او نسبت بسهم پسر نیز شرط است و دیت مذکوره بنسبت [illegible]

الخ

مسئله

[illegible]

میشود [illegible] حصه بوالده مقتول میرسد و تتمه بوالد میرسد والله العالم **قس** [illegible] باغی مشترک بین ما دو نفر است [illegible]
و بعد از چند وقت ان دو نفر [illegible] که ان باغ را تقسیم کنیم و من اولا راضی نشدم بعد از
انکه راضی شدم [illegible] باتفاق میان باغ رفتیم و قسمت کردیم و الحال [illegible] بان قسمت
راضی نیستم بسبب انکه مغبونم [illegible] هرگاه غبن [illegible] باشد زیاده بر ده نیم باشد چنانکه
ظاهر فقهاست [illegible] از غلط قاسمین اختیار فسخ دارد [illegible] خصوصا در صورتیکه
بعد از قسمت اظهار رضا نموده باشی والله العالم **قس** زید مدعی است که از والد خود
[illegible] شده [illegible] فوت شده [illegible] بوده [illegible] صدق [illegible]
ایشان [illegible] و از والد [illegible] نقد شده [illegible] دارند که طلب [illegible]
[illegible] زیاده بر مال [illegible] زید [illegible] والله
زیاده [illegible] **قس** زید [illegible] بیع شرط [illegible] است
و وفات [illegible] و بعد از فوت [illegible] دو نفر [illegible] داد [illegible] شرع [illegible] بیع
لازم کرده [illegible] داده و الحال [illegible] اضطرار [illegible] ادعا [illegible] خود [illegible]
هرگاه بیع شرط بطریق شرعی [illegible] مدت منقضی گردد بدون [illegible] کل ثمن [illegible] غدر [illegible]
از فوت یا فوت یا دوری یا غفلت یا منع جائز [illegible] بیع [illegible] لازم میشود [illegible]
[illegible] لازم [illegible] **قس** [illegible] خود را که والده [illegible] فوت شده [illegible]
[illegible] رسیده و عاقل [illegible] رسیده است [illegible]
[illegible] مفقود الخبر است [illegible] شده است [illegible] وجود [illegible]
[illegible] میتوان [illegible] **ب** هرگاه دختر بالغ رشیده باشد [illegible] در امور دنیا [illegible]
باشد [illegible] و معامله [illegible] در مالیات [illegible] اختیار [illegible] در تزویج [illegible]

وکسی تسلط بر او ندارد در نزد پدر و نه غیر او هر چند که بالغ باشد [illegible] هرگاه [illegible] متزوج [illegible] و پدر و جد

پدر حاضر باشد یا [illegible] یا مستقل [illegible] نفقه او نشوند و [illegible] از پدر یا جد

[illegible] **قسمله** زید زوجه دارد و میخواهد که او را به بلد دیگر نقل کند و او تعلل

مینماید و میگوید اولاد دارم و صداق [illegible] میخواهم آیا او را [illegible] میرسد [illegible] از آمدن

[illegible] شوهر هر چند [illegible] به بلد دیگر [illegible] بر زن واجب [illegible] و داشتن اولاد

[illegible] درست [illegible] ممنوع [illegible] و بر مرد واجب

[illegible] در دادن صداق [illegible] آن [illegible] و با قدرت [illegible] بر آن [illegible] باید

و [illegible] و تعلل [illegible] در صورت [illegible] **قسمله** شخصی متوفی شده و [illegible]

داشته و پسر [illegible] و پسر [illegible] باقی [illegible] مانده [illegible] مطالبه حق خود

و پسر کبیر آن [illegible] طلب [illegible] شرط لازم شده [illegible]

[illegible] شده [illegible] و مشتری آن [illegible]

صغیر [illegible] هرگاه [illegible] شرط [illegible]

[illegible] متوقف شده و بر تقدیر عدم [illegible] حاکم شرع [illegible] و بر تقدیر عدم [illegible]

استیذان [illegible] جواب [illegible] وقوع [illegible] و با عدم [illegible] اطلاع [illegible]

موافق مصلحت [illegible] صغیر [illegible] صغیر [illegible] و بر تقدیر

[illegible] صغیر [illegible] و [illegible]

مستحق [illegible] مشتری [illegible] در صورت [illegible]

و [illegible] در صورت [illegible] و بر مشتری [illegible] در صورت علم

والله العالم **قسمله** زید [illegible] داده و اقرار کرده [illegible]

[illegible] (margin notes)

زید [illegible] کند و [illegible] زید [illegible] و [illegible] ثلث از ورثه زید

و [illegible] ثلث از [illegible] و [illegible] زید متوفی شده [illegible] زن [illegible]

[illegible] خانه [illegible] ورثه زید در جواب [illegible]

[illegible] زید [illegible] متوفی [illegible] صورت [illegible]

[illegible] شده [illegible] معلوم شود [illegible]

داده باشد [illegible] المقدار [illegible]

و مستحق [illegible] از زید [illegible] زید [illegible]

[illegible] و مستحق [illegible] زید [illegible] باشد [illegible]

مال او را [illegible] قبول [illegible] حق او [illegible] باشد

لازم باشد [illegible] و [illegible] و الله [illegible]

[illegible] والله العالم **قسمله** [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] فسخ [illegible]

[illegible] والله العالم **قسمله** در دیت قتل [illegible]

یا [illegible] یا گاو یا شتر [illegible] در [illegible] یا قاتل است

یا ورثه مقتول [illegible] در دیت قتل عمد باشد و ورثه [illegible] قصاص [illegible] و قاتل [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] موقوف [illegible] طرفین است و [illegible] قاتل [illegible]

مقتول [illegible] دیت [illegible] خواه [illegible] دیت [illegible] باشد

یا [illegible] در قتل غیر عمد [illegible] عمد در غیر [illegible] در تعیین [illegible]

[illegible] (margin notes)

لقع

باد هنده دیت خواه قاتل شبه یا عاقله یا غیر ایشان و اقرب اینست که اینها و اولاد
اینها قاتل نبوده اجیر بودند و هر گاه ملک [illegible] حویزه باشد و هر حویزه اجاره داده
بودند مملوک نیست و اگر ملک مجهول المالک باشد و تصرف مدعی کرده ادعای ارث
و بعنوان ارث از فلان یا بعنوان بیع و از اعتبار از ید ای الفقها ادعای سوای
بیقین القاعی و قبض آنکه ملک مدعی کند و مسلم آن ملک است و وقف شرعی است
با علم و که وقف متصرف و چون آن را از مدعی و قف یا مصرف تعیین ملک موقوف میسر باشد
آنجا از متصرف مدعی ملکیت باشد و اگر یا ید چگونه ملکی در تصرف کسی باشد
بنظر شرع مال او است مادامی که نفی ثابت باشد و اگر در تصرف کسی است که
وقفیت آن و نظر آن از ید از حق یا ید مدعی غیر [illegible] ملک [illegible] با عصبیت
ید متصرف باید و آن متصرف **اقعار** از رجال تحت و اختیار مقرر میشود و در حجه
از زید و عمرو زن [illegible] بکدام از املاک [illegible] که کس در تصرف دارم [illegible]
مالک و صاحب حق باشد در املاک مذکوره و بعد از آنکه [illegible] از آن شهود
املاک مزبوره بمالیت تصدیق حکم از معتبرین و اهل خبره بیشتر از بلاد [illegible] که [illegible]
فرجست و حجت نمود که آن [illegible] ملک ثابت و بعد از بیع [illegible]
بیش از حیات [illegible] بکدام [illegible] و بعد از آن وقف [illegible] و مشتری [illegible]
و بعد از چند سال [illegible] ادعا [illegible] یا بیع حجت [illegible]
[illegible] املاک [illegible] مشتری و بعضی [illegible]
بهم رسیده و این مسئله چه صورت دارد [illegible]
معامله یا بعد از چند سال [illegible] برقرار است [illegible]

کرده اینها

لکن سونبینده باب [illegible] یا بیع سه منکر [illegible] که گوید [illegible] در حضور شهود
دیده [illegible] ادعا [illegible] صحیح است بلا اشکال و اجحاف بیع صحیح باشد [illegible]
با آنکه جامع شرایط بیع [illegible] از آن [illegible] صحیح [illegible] شده [illegible]
انقضا و [illegible] صحیح نیست که بهتر است مراد [illegible] است [illegible]
مسئله مرض [illegible] بیع [illegible] فروشد با آنکه [illegible] مشتری
یا بایع [illegible] قیمت [illegible] مشتری
باشد [illegible] محقق [illegible] شرع [illegible] مجتهد
جامع الشرایط [illegible] باشد [illegible]
کیفیت [illegible] اثبات [illegible]
[illegible] **قعه** زید فوت شده [illegible] هند نام و عمرو [illegible]
[illegible] ولقد [illegible] خانه [illegible]
ادا قرض زید [illegible] زید را [illegible] در تقدیر [illegible]
بیع هند را [illegible] بر عمرو [illegible] هند [illegible] ثمن المثل
خانه را [illegible] هند [illegible]
[illegible] اگر عمرو [illegible] زید [illegible] هند را [illegible]
[illegible] و [illegible] زید را [illegible] ثمن المثل [illegible]
عیان ثمن [illegible] دلیل [illegible] و اگر [illegible]
آن [illegible] قرض زید را [illegible] خانه را [illegible]
در تقدیر عدم ثبوت جواز بیع عمرو و آن بیع فضولی میشود موقوف

برضا و استدعای منست پس اگر بیع را با فسخ شرعی امضا نکند همین است که مقتضی بر گرفتن ثمن از عمرو و وارث

و اگر بیع را شفاهاً امضا نموده باشد بر مشتری لازم در گرفتن ثمن و بیع و اگر بیع را قبول نکند

همین قسط دهد بر گرفتن خانه از مشتری و در صورتی که از مشتری خانه با ثمن را بگیرد

مشتری رجوع بر عمرو و بنهایه در ثمن اگر او را در حین بیع کاذب دانسته از ثمن

ثمن بینه بر وجه شرعی و لکن بالغ ثمن بر معلوم باشد هرچند که ثمن تلف شده

باشد و عوض ثمن را میگیرد و اگر او را صادق داند ثمن را از او نمیتوانند گرفت هرچند

که ثمن بعینه موجود باشد والله اعلم **قطعه** زید باغ [illegible] عمرو خود نموده و بعد از آن

چهار سال آن باغ را بعمرو فروخته و عمرو آن را ببکر فروخته و بکر بعد از چند سال آن باغ را فروخته و حال

عمرو میگوید که این باغ در [illegible] منست و میخواهد که باغ را متصرف باشد و در ایام مبایعات

مذکوره آن عمرو در [illegible] زید بوده و در [illegible] دیگر [illegible] است هم علم [illegible] بوده باشد

هر کدام از مشتریان که معترف شده و با آنکه باغ مذکوره را از عمرو [illegible] باید که اذن عمرو

در فروختن ثابت کند اگر اذن ثابت کند و بر تقدیر عجز از اثبات

بر عدم اذن حلف دهد باغ را از او میگیرد و اگر حلف نماید والله اعلم قیمت المثل را میگیرد

و اگر [illegible] باشد و بعد از حلف عمرو در رفع اذن ثابت هر کدام از مشتریان

که معترف بملکیت بایع عمرو با بینه شرعیه ثابت کنند که آن باغ در

[illegible] و بر آن بینه معلوم شده که تا حین دعوی از ملکیت او بیرون رفته باشد

و [illegible] بایع و مشتری را ... شروع ... میتوانند

باغ از [illegible] احکام مذکوره نظر بظاهر شرع است و در واقع اگر مختلف

باشد ... اگر عمرو واقعاً اذن بیع داده ... نمیتوانند

در حینی که عمرو
در باغ ... داده
عمرو ... بیع

ها اذن ثابت باشد و همچنین ... بشرط آنکه او صاحب ... و بعد و نقل او بیع شده باغ

نموده هرچند که عمرو نتواند که ثبات ... **قطعه** ... بر ... زید

حمل ... خود را بعد ... فرض و ... داده ام که در آن ... و اشجار

غرس نموده آن را باغ کنند و ... مشتمله بر باغ با ... آب

متحمل ... از ... باغ ... این ... باشد و در ...

قسمت ... و ... کردم آن را ... باغ را ... قرار نموده

... باغ ... بار ... کردم و در حین خشک شده ...

کردم و در حین ... آب داده ... و با ...

دیگر ... اعمال ... باغ ... اعمال ...

و ... باغ ... و ... ا ...

... و ... باغ ...

صورت حکم ...

و ... شیعه ...

... باشد

مال ... اگر ...

در ...

...

کونه ... و ... ثابت ...

و اصلاح ... والله اعلم **قطعه**

ضعیف است و بنابر تقدیر صحت که مخالف اصل باشد و از فروع اصحاب است که با اصل اصحاب مخالفت
و معارض بر این بخصوص است با قول او و مسموع است با نه بر تقدیر رجوع بشرط باشد
بس یا بس باشد و حکم مستتر است در اثنای مثال درین باب موافق [illegible] است
ضعیف است و حدیث صحیح دارد یا موافق قول آن حضرت است قابلیه نظر
حدیث ضعیف و اقوال علماء درین مسئله بیان فرموده با دلیل و اظهر در نظر فقیر صحیح است احتیاج
بتحقیق آن مسئله است در باب حیض و انقضاء عده و بنا بر عدم و رسیدن بسن
یائسه هر گاه حدوث آن ثابت باشد و بنا بر آن یا طلاق رجعی او یا مردن او هر گاه
مدعی در برابر نداشته باشد و کذب او مظنون و راجح نباشد در جمیع امور مذکوره قول او
مسموع است بدون بینه و قسم خود هر گاه مظنون الصدق باشد [illegible]
و در صورت مسئله هر گاه شوهر رجوع نماید [illegible] بس از او مسموع نیست مگر
بینه یا اقرار زن [illegible] بس مختلف فیه است [illegible] مانند شیخ ره
در نهایه و استبصار و محقق در طلاق شرایع قایلند [illegible] مطلقا و بعضی این قول را
منسوب ساخته اند و بعضی از قبیل محقق در [illegible] شرایع و علامه در [illegible] مختلف [illegible]
مطلقا و بعضی مثل محقق در معتبر و [illegible] در قواعد بتفصیل قایلند [illegible]
[illegible] و در غیر آن [illegible] کفته و در [illegible] از [illegible] است [illegible]
کفته باشد [illegible] از [illegible] است و [illegible]
[illegible] درین مسئله مانند [illegible] می دانند و [illegible] است [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و [illegible]
و [illegible] وا ما اهل سنت [illegible] قول [illegible]

بیان [illegible] آن حضرت [illegible] تفصیل میان زنان و [illegible] که در [illegible] بنظر [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] است که از روایت [illegible] کلینی و شیخ بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج [illegible]
سند [illegible] مشتمل است [illegible] بن [illegible] راوی [illegible] و حال [illegible] و [illegible]
حسن کالصحیح است و بعضی [illegible] کالصحیح می دانند و بعضی صحیح می دانند و اظهر اول است و [illegible]
در [illegible] است و [illegible] طهارت تهذیب بسند ضعیف [illegible] ابن زیاد از
[illegible] روایت [illegible] و [illegible] محقق [illegible] از [illegible]
صادق [illegible] مذکور [illegible] صحیح [illegible] این حدیث موثق است مانند حکم [illegible]
[illegible] آخوند ملا [illegible] آن قول [illegible] است و دیگر [illegible]
[illegible] است و آن مذکور است [illegible] بعنوان ارسال در زیادات [illegible] تهذیب بسند
صحیح از [illegible] از حضرت صادق [illegible] و تضعیف [illegible] و آخوند ملا [illegible]
این حدیث را [illegible] است [illegible] بن [illegible]
[illegible] است [illegible] از [illegible] است [illegible] در رجال
تصریح [illegible] راوی کتاب [illegible] الحسین بن ابی [illegible] و در سند این حدیث
[illegible] روایت آن [illegible] و [illegible]
موثق [illegible] ضعیف [illegible] و دیگر حدیث [illegible] است و آن [illegible]
[illegible] بعنوان ارسال در زیادات تهذیب [illegible] صحیح از [illegible] ابن ابی عمیر [illegible] اجماع بر تصحیح
[illegible] اند و [illegible] اجماع بر قبول مراسیل ابن ابی عمیر [illegible] اند و شیخ ره در عده
[illegible] روایت [illegible] نکنند مگر از ثقه و علامه در نهایه گفته [illegible] مراسیل [illegible] نکنند مگر
از ثقه خلاصه ابن ابی عمیر [illegible] روایت [illegible] حضرت صادق [illegible] زن [illegible]

رسیده می‌باشد چون که شیخ رحمه الله جمعی را که مکلف نباشد از فرایض و حج مفید کرده و شرط
بلوغ نیز فرموده روایت دیگر و این قول کمتر از خبر مرسل نیست و روایت مذکور را دلالت
بر مدعی بالقصد مگر با انضمام اجماع بر عدم زیاده بر ثلث و شیوع آن حدیث شاذ و حدیث
نیز مؤید است با اصالت عدم سقوط عبادت و حدیث شاذ مؤید است
با تخصیص حکم حیض و حدیث عدم وصول الحق بالغ و اجماع منقول بر ما امکن ان
یکون حیضاً فهو حیض و حدیث مفضل مؤید است بالکل جامع بین المتقابلین
و بالجمله حدیث شاذ از حیثیت سند و دلالت ارجح و اظهر است از احادیث
دیگر و احتمال داده‌اند و حدیث محمول بر غالب باشند زیرا که کم زنی هم می‌رسد
بعد از نه سال خون می‌بیند و شاید این کلام حضرت که فرمودند [illegible] و اما
حدیث شاذ پس صحیح است و در حکم آن فقهای [illegible] نیز [illegible] واقع است
خلاصه شاذ [illegible] امکان حیض است و تا نه وقت [illegible] آن است غالباً در
[illegible] قرشیه [illegible] و نظیر این [illegible] محققین در [illegible] فرموده بعد از
اتمام [illegible] امکان حیض است و اگر [illegible] چنین حیض خواهد بود لکن غالباً
خون [illegible] از [illegible] معلوم شد که اظهر [illegible] شاذ است
مطلقا لکن احوط نظر با اختلاف [illegible] قرشیه [illegible] التکلیفات
فیما بین الحدیثین جمعاً امکن است والله اعلم هستند را بدون [illegible]
اورده‌اند و نوشته [illegible] در حالی که [illegible]
و در بعض [illegible] نوشته [illegible] هر گاه [illegible]
با اختیار ورثه [illegible] صحت آن موقوف بر رضای [illegible] هر گاه [illegible]

[illegible]

فریا و رسیده زیاده بر ثلث متروکات [illegible] یا از آن [illegible] صحت یا به یا در
اجازه و امضای آن کنند هر چند زیاده بر ثلث باشد [illegible] آن [illegible]
با جمیع شرایط لزوم لازم است بلا خلاف و در صورت عدم رضای وارث
در زیاده بر ثلث نیز لازم است هر چند در مرض الموت [illegible] علی الاظهر و ارث
وارث [illegible] و [illegible] است **قطع** [illegible] از [illegible] و ولد [illegible]
او [illegible] منتقل می‌شود به هر گاه وارث منحصر در [illegible] باشد [illegible] کمتر از [illegible] است
[illegible] حصه می‌کنند [illegible] از [illegible] یا زیاده از [illegible]
باشد و اگر فرزند منحصر از [illegible] باشد [illegible] حصه کنند [illegible]
و [illegible] **قطع** شخص [illegible] و [illegible] آیا [illegible]
[illegible]
آن [illegible] است و [illegible] بعد از [illegible] هر گاه قائل
اعتراف [illegible] از لفظ [illegible] و [illegible]
از [illegible] است
[illegible]
و اگر قائل اعتراف [illegible] از لفظ [illegible]
و احتمال [illegible]
لکن [illegible]
[illegible] **قطع** [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible]

احتیاج به تجارت داشته باشد و تجارت از برای او خوب نباشد ب آن احتیاج به تنها در تجارت نیست
فقه کسی زنی خواسته و آن زن دختری دارد آیا آن دختر را از برای پسر خود میتواند خواست
ب میتوانند هرگاه مانع دیگر نداشته باشد و تقدیم عقد دختر یا مادر تفاوت ندارد
فقه شخصی مدتی مدید وکیل اخذ مطالبات و اجرت دکاکین و زراعت و سایر مایحتاج
از امور دارد و سنه و زندگانی در خانه عمرو دارد و در حین توکیل وکیل اظهار اجرت ننموده
بلکه توقع داشته که اجرت با او داده شود در این اوقات وکالت عمرو توکیل رسیده
و بسبب مرحمتی امر وکالت دارد آیا موافق شرع انور اجرت المثل میتواند نمود یا نه و اگر
که بتقریب وکالت داده و عاید شده از موکل میتواند گرفت یا نه ب هرگاه متبرع نبوده
و آن امر نظر بعرف و عادت و ملاحظه شان آمر و مامور موجب اجرت باشد او را اجرت
المثل میرسد و هرگاه مرتب بر وکالت شده موکل را متحمل میشود هرگاه
زاده وکیل بر او از مرا قبول کشیده باشد والله اعلم فقه زید با عمرو
شریک میشود در مال الشراکه تماما از عمرو بوده نصف آن را بعنوان قرض حسنه بزید داده
که زید مشغول امر تجارت شود و عمرو را از جهتی در شغل و عمل نباشد و او بعد از زید طلب
آیا زید مطالبه اجرت المثل حصه عمرو میتواند نمود یا نه ب هرگاه قرض الشرط داده عمل
و تجارت در حصه او بدون عمل اجرت نباشد فقرض حرامست و تعیین عمل مستحق
اجرت المثل باشد هر چند که نفعی بعمرو رسیده باشد و او دو اراضی عمده موافق احتیاط است
و هرگاه بعد از عمل اجرت المثل مصالحه نمایند بلازم باشد صحیح است و قبل از عمل اگر
از شرط در قرض شده باطل و مستحق اجرت المثل است و الا صحیح است بشرطی که منجر
بسفاهت نشود و متضمن فائده عقلائیه باشد والله اعلم فقه زید با عمرو شریک شد

بود از این عمرو زید را در امور وکیل خود نموده و زید خود با بکر شریک گردیده و اجرت
از برای بکر معین نموده که او متوجه تجارت شود و خود امر وکالت را بعمل آورد
آیا زید اجرت را که به بکر داده از عمرو مطالبه میتواند نمود یا نه و اگر خود موکل اجرت از برای
وکیل قرار دهد و بعد از آن احتیاج بامر وکالت بموکل منکر تعیین اجرت شود آیا وکیل
مستحق اجرت المثل میگردد یا نه ب مطالبه اجرت که به بکر داده نمود نمیتواند مگر
زید در اجرای امر موکل متبرع نبوده و آن امر از امورات که بر وفق عادت
و عادت نسبت به آمر و مامور بدون اجرت معمول نباشد موجب اجرت المثل میشود
و در صورتیکه موکل معترف باشد که بنای اجرت نبوده لکن در عدم تعیین وکیل
ادعای تعیین نماید و از اثبات عاجز آید و بعد از قسم موکل قسم بر عدم تعیین
یاد نماید وکیل مستحق اجرت المثل میگردد و اگر فرضا اجرت المثل زیاده بر مقداری
مدعی باشد در استحقاق آن اشکال بهم میرسد و اظهر عدم استحقاق است و احتیاط الموکل
بر میگردد والله اعلم فقه کسی زوجه خود را قدرت بر نفقه ندارد با طفل که نفقه را نتواند
و البسه برادر نفقه اطفال داده و حال که از رسوم آنکه برادر را از آن القول نفقه
خود را میکند و ضعیفه نفقه و صداق مطالبه کند و آن شخص نیز کوفت قرضی دارد از
زبان فت ده و ضعیفه میگویند دست نمیدارد و خدا نگذاشته
عمل نا مشروع از وی سر زند آیا مسقط در در که حرام و طلاق فقه زوجه ادعای نفقه
ماضیه را بشرعی میتواند نمود مطلق و همچنین نفقه اطفال را هرگاه پدر در ایام ماضیه
قادر بر انفاق بوده و اطفال از خود چیزی نداشته باشند و مطالبه صداق نیز میتواند
نموده تمام مطالبات در وقتی که آن شخص قادر بر ادا باشد و الا تسقط

ندارد و ما دام که نوال نفقه و کسوه او را میدهد والله اعلم قفیه کاروان سرائی
با شمعی اشتراک دارم که ذالک از نو و تتمه آن زمین داخل ساخته و از شریک
شراکتی می دارد و آبادی اعانت میکند و نه عوض زر و نه [illegible] و نه تقسیم مینماید
و بر این نحو تا رسید می از شرف انهدام است و آن قابل تقسیم نیز نمی باشد
هرگاه شریک نهج قسم راضی نشود میتوانم که در حصه [illegible] اصل وجه تقسیم [illegible]
خود را جدا نمایم ف هرگاه قابل تقسیم باشد که حصه شریک را از حد انتفاع
عرفی بیرون نبرد و در این تقسیم جبر میتوان نمود و اگر جابر تفاوت باشد
قیمت الحصه را قبل از [illegible] و [illegible] ان مجبور در جه احوط و بهتر خواهد بود والله اعلم
قفیه مریضی ملک خود را از باغ و غیره با برادرزاده خود صلح میکند بعوض
مال المصالح مبلغی معینی با هم مفوض مینماید و در ضمن العقد شرط میکنند که ما دام الحیات
خود الفائده در تصرف خود داشته و برادرزاده را دخلی نباشد و هرگاه در آن
مرض بمیرد اموال را برادرزاده متصرف شود از آن مرض حاذق شده و اموال
در تصرف او بوده لاکن سال دیگر بیمار شده و بدون وصیت فوت میشود و فرزند شده
و همشیره وارد الاعتراض ان اموال همشیره میرسد یا نه برادرزاده هرگاه در ضمن
العقد شرط شده که ما دام الحیات در تصرف مالک او باشد و اگر در آن مرض بمیرد
برادرزاده متسلط نباشد این هم شرط باطل و موجب بطلان صلح نخواهد میشود
علی الاظهر و انها بعنوان ارث بهمشیره میرسد و در صورت اینهم هرگاه تعلیق
منهب نداده [illegible] فوت شده آن نیز [illegible] و در ارث میتواند که از آن
ندهد بلا خلاف بلکه باطلست علی الاظهر قفیه خانه بر سر راه [illegible] یا اطفال

[illegible]

فرد وانده

فرد وانده و اهم از شته و زوج برادری و زوجه مادری ولله میراث بلا مانع میرسد
یا نه هرگاه مستعمل باشد که کدام بیشتر مرده [illegible] مرده از معلوم باشد
که هر یک از زوجین از [illegible] ادرازنه و اطفال [illegible] شته اند در صورت
مجموع مال زوج بوساطت زوجه و اطفال با در میرسد و [illegible] مال زوجه بوساطت
اطفال نیز بجده میرسد و ربع دیگر بوساطت ربع برادر زن میرسد قفیه طفلی با [illegible]
با برادر صغیر زید در محله باز میکرد از تقدیر الهی [illegible] آن طفل [illegible] شده
بورثه و حال [illegible] برادر زید زده [illegible] طفل [illegible]
هرگاه بینه شرعیه که شهادت عدلین باشد [illegible] ثابت شود حکم شرعی آن
اجرا می شود و الا موقوف بر رجوع ورثه صغیر [illegible] قفیه [illegible] تقسیم
و [illegible] آن پول [illegible] اگر آن پول [illegible] از [illegible]
آن [illegible] میکنند و اگر تمام پول [illegible] کمال [illegible]
[illegible] کند [illegible] خواهند [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] میتوان [illegible] اگر [illegible] شرعی [illegible] شود [illegible]
[illegible] نکنند [illegible] میتوانند [illegible]
و اگر [illegible] کند از [illegible] بر [illegible]
گرفت قفیه [illegible] طریقه اهل سنت [illegible] شیعه شده
[illegible] وقت [illegible] بر الطلاق
[illegible] و حال [illegible] شیعه [illegible] بعد القطاع [illegible]
[illegible] طلاق و انقضاء عده [illegible]

مسموع بود و بدون احتیاج به شهود قسم هرگاه معارضی نداشته باشد و گذشتن معلوم نباشد
در شهر است که بعد از انقضاء مدت عده طلاق از زوج شنیده و او را تزویج نماید نیز ظاهر است و خرج
در آن مدت نماید و [illegible] تشییع و عدم طلاق نماید [illegible] قصاص یا ثبوت به شهادت اطفال
مرد [illegible] نماید و در تقدیر ثبوت و تحقق قسامه بر جنایت [illegible] دیت [illegible]
و هرگاه مدعی علیه طفل باشد حکمش [illegible] ثبوت به مجرد شهادت فاسق
و اطفال [illegible] است مگر آنکه به تواتر [illegible] قریب شود
و مراد [illegible] از شهادت عدلین باشد زیرا که [illegible] قول یک طفل
یا یک فاسق یا یک زن [illegible] متحقق نمی‌شود [illegible] معتبر است
اجماعا و بنا بر قول به ثبوت [illegible] شنیده و اطفال ممیز باشند [illegible]
که [illegible] بفهمند و مقصود از کلام را [illegible] و جواب [illegible] دهند و
[illegible] ثبوت جنایت به خطا [illegible] دیت بر جانی است و بر عاقله [illegible]
[illegible] اگر جنایت خطا [illegible] ثابت شود [illegible] قصاص [illegible] عاقله [illegible]
به خطا کرد دیت بر او ثابت می‌شود و اگر اصل جنایت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خطا [illegible] بر عاقله [illegible]
که جنایت [illegible] غیر خطا [illegible] آنکه علم [illegible] به خطا بودن آن [illegible] مدعی علیه طفل
باشد پس اگر جنایت ثابت باشد [illegible]
یا به قسم مدعی یا به اعتراف عاقله در این صورت جنایت ثابت می‌شود دیه
بر عاقله می‌باشد هرچند [illegible] عمد [illegible] زیرا که عمد طفل حکم خطا دارد [illegible]
[illegible] طفل ممیز [illegible] باشد یا [illegible] رسیده باشد و قول [illegible]

که دارد

که وارد است به سبب وارث صغیر یا کبیر در صور مذکوره دیت [illegible] و قول
صدوق [illegible] که خطا [illegible] حکم عمد دارد و او را قصاص [illegible] میتوان نمود نظر
به [illegible] شده است [illegible] اقرار [illegible] طفل [illegible] و اگر جنایت او
به امور مذکوره ثابت نشود بلکه [illegible] ثابت شود دیت بر مال طفل است
و بر عاقله نیست [illegible] خطا [illegible] جنایت مذکوره والله العالم
قصاص [illegible] و مقتول
شنیده [illegible] دیت [illegible] ورثه [illegible] دیت
[illegible] مقتوله [illegible] ورثه معترف به خطا باشد دیت بر جمیع ورثه
[illegible] منقسم می‌شود علی الاظهر و [illegible] دیت [illegible] جمیع ورثه [illegible]
منقسم می‌شود در همه صورت [illegible] الاقرب
و اگر خطا [illegible] به تواتر ثابت شود [illegible] اعتراف
دیت بر عاقله است [illegible] بر قاتل است و بر عاقله [illegible]
[illegible] قتل [illegible] خطا محض [illegible] و اقرار قاتل
و مقتول [illegible] عاقله مسموع نیست والله العالم قصاص [illegible] دعوی دیت
آدمی را با [illegible] دیگر [illegible] مدعی علیه [illegible]
وجه [illegible] صلح [illegible] زیاده بر [illegible] است و وجه مصالحه
بعضی [illegible] شده است [illegible]
[illegible] دیت [illegible] کدام است و چه قدر است
اگر [illegible] در جمیع [illegible]

یا منشعب از صلح مذکور صحیح و لازم است هر چند که بدل از آن معلوم شود
کمتر یا زیاده بر آن صلح شده و اگر تمکن استعلام او و بدون ا[illegible]
یا جهالت احد طرفین یا هر دو مع تعذر آن صلح شده باشد صلح
باطلست و طرفین و دیگر قاتل بعضی از وجه صلح در تمکن [illegible] انکه
بعد علم جاهل قبض مقدار حق بعض آنچه باشد و اما احکام حسن و قصاص و
دیات پس باید دانست که قتل بعنوان ظلم و ناحق یا عمد است
یا شبه عمد یا خطا محض و در صورت عمد یا قصاص ممکن است یا غیر ممکن
و در صورت امکان قصاص دیه جنس مشخص و مقدار معین ندارد بلکه
تعیین جنس و مقدار آن موقوف بقول طرفین قاتل و ورثه مقتول است
و هر چه و هر قدر که معین نمایند متعین میگردد هر چند که از زیاد باشد از
آنچه مذکور خواهد شد یا کمتر از آنها و هر گاه قصاص ممکن نباشد مثل آن
کشته شدن یا کشتن جایز یا اگر قاتل در اول مقتول باشد در این
صورت دیه قتل نفس مسلم یا صد شتر است که هر یک [illegible] زیاده
داشته باشد یا دویست گاو و یا هزار گوسفند است یا دویست حله و کوسفند
[illegible] یا دویست حله است و هر حله دو ثوب از برد یمنی یا هزار دینار است
و آن عبارت است از هزار مثقال شرعی از طلا سکه [illegible]
داشته باشد و هر مثقال شرعی چهار دانگ و نیم مثقال صرافی است
که هزار دینار [illegible] مثقال صرافی میشود یا ده هزار درهم نقره مسکوک است
و هر درهم نیم مثقال و ربع عشر مثقال است بمثقال صرافی و [illegible]

درهم

درهم پنج مثقال و ربع مثقال است که مجموع ده هزار درهم پنج هزار و دویست و پنجاه
مثقال نقره سکه دار میشود و پول جوزه [illegible] چهار دانگ و نیم صرافیست
و برابر است در وزن یک اشرفی فندقی و یا قزلباش [illegible] چهار
دانگ و نیم میباشند [illegible] جوزه میشود [illegible]
جوزه باشد که در شبه عمد هر گاه شتر دهند سی و سه شتر یا ده یا در سه سال
و سی و سه شتر یا ده یا در چهار سال و سی و چهار شتر [illegible] است
و در خطا هر گاه شتر دهند بنابر اشهر اظهر بیست شتر یا ده یا در دو سال
و بیست شتر نر یا در سه سال و سی شتر یا ده یا در چهار [illegible]
[illegible] تفاوت [illegible] دارند و در سایر اجناس دیه مثل
[illegible] و دیه زن نصف دیه مرد است [illegible] و دیه عمدا
و شبه عمد بر قاتل است و دیه خطا بر عاقله است و دیه عمد در یک سال و شبه عمد
در دو سال [illegible] و دیه خطا در سه سال [illegible] و در هر حال [illegible] دیه
دادن لازم باشد در تعیین جنس و مقدار آن از امور مذکوره اختیار با دهنده است
نه گیرنده و اگر قتل در ماه حرام باشد که ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و رجب است یا در حرم
مکه واقع شود [illegible] در چهار فرسخ [illegible] از شهر مکه و
حوالی آن [illegible] نموده اند که در
این دو صورت یک دیه و ثلث دیه باید بدهد اگر در حرم و ماه حرام هر دو
باشد بعضی گفته اند که یک دیه و دو ثلث دیه واجب میشود و این قول
موافق احتیاط است بلکه خالی از قوت نیست و زیاد شدن دیه

مخصوص تعلق نفس است و در جانب اطراف نیست والله العالم قصه بکر ترکی را
سر بریده و در خم مخمر پس از آن زو حنظل منعقد و گشته و این زو حج موجب
نکول حنظل است یا نه جواب حنظل نیست هرگاه مطلق حرکت کند نیز از با
و نیز از با قصه شخص غایب در زمان غیبت او صیغه از متعه در شخص و شنیده
شده و ترکه غایب در دست صبیه دیگر در وجه دائم او است و مدت غیبت
چهار سال است حال متعه منقطعه در وفات ... صیغه متوفات حق
میراث ... و منقطعه بدون ثبوت موت شرعاً قبل از وفات صیغه مستطیع
بر مطالبه ندارد مگر آنکه سایر ورثه قبول داشته باشند و هرگاه بعد از ثبوت
موت قبل از وارث معلوم کنند وارث و وارث آن متعه مذکوره را
بعد الحصه بر مثلیان ترکه مستطیع هم میرسد قصه زید بنیابت
هند استیجار حج نموده و درحین اجراء صیغه نظر متعارف کرده به
نایب هل سال آینده حج نماید یعنی سال آن نموده و بعد از اجراء صیغه نایب
بدون اطلاع هند منوب عنها در بلد دیگر حج دیگر فروخته بعمرو روانه
حج شده و در سال اوّل حج بنیابت بکر بعمل آورده آیا هند با آن
حج برئ الذمه میشود یا نه و میتواند هند مطالبه وجه اجرت از زید نماید یا نه
جواب در صورت مسئوله حج سال اوّل نایب باطل است و مصرف
بنیز نمیرسد و باید وجه او را اقاله نماید و همچنین در سال ثانی نظر کجات هند
و عدم اذن او در سال ثانی نیز باطل است و هنوز هند مشغول الذمه است به
حج و مطالبه وجه حج هند میتواند نمود و در رضای هند بعد از وقوع حج از زید ...

بر زوج فائده ندارد لکن ... الاقرب والله اعلم قصه زید مبلغ جهت فلان بعنوان
شراکت سرمایه داده و مبلغ ده فلان نیز بر سرمایه علاوه نموده و نفع شراکت
بقدر مبلغ بناه فلان بموعد معینی سند گرفته و در بعض مدت باتفاق هم با هم
معامله مشغول و بعد از انقضاء موعد اصل سرمایه را اخراج و نفع و ضرر را نیز
قرارداده تقسیم کنند آیا زید دوران جهت فلان اصل سرمایه ... ده فلان را
نیز مطالبه میتوان نمود یا نه جواب صورت سؤال در دست مفهوم نشد هرگاه
منظور آنست که ده فلان تعهد داده جهت فلان سرمایه نموده و الحال ... فلان
بازیافته بر آن موجود است در این صورت صاحب مال میتواند که تمام فلان را
برداشته هرگاه چیزی باز مخلوط است تقسیم باید و هرگاه ... فلان
نداده باشد پس اگر شرکت را نموده متعارف بعمل آمده بیک نسبت
و نفع فلان داده و بعد از آن بیست بجهة آن سه بعنوان قرض شریک داده
در این صورت نصف الحال از آن موجود است از جهت ... است و نسبت
بجهت آن دیگر را از شریک مطالبه میتواند نمود هرچند که آن قدر نداده باشد و اگر
بطریق دیگر بنا گذاشته اند باید سؤال تجدید نمایند و اگر منظور آنست که ده
فلان را قبل از آنکه از جهت فلان نفعی حاصل شود بعنوان نفع و سود و
علاوه نموده از آن باطل است و سرمایه آن جهت فلان است
قصه شخص زوجه خود ... مقتول نموده و در حین ... اقوام او با ورثه ...
میخواهند که قتل خطاء بوده و عاقله ... و بعد از گفتگو جمعی از مصلحین بنای
صلح فیما بین قاتل و عاقله و ورثه در خصوص وجه دیت و حق الصداق

نهاد زن حال عاقله لقطه حیوانی که مس عالم بقدرت قیمت تقدیم ایا صلح مذکور منفسخ میشود یا نه
و دیگر قیمتی مذکور در راه حرام واقع شده یا دیت آن با سایر ایام تفاوت
دارد یا نه ب هرگاه جمیع عاقله در حین مصالحه معلوم یا ورثه با آن معترف باشند
اختیار فسخ دارد و اگر ورثه منکر و عاقله از اثبات عاجز باشد صلح لازم است
پس اگر لقطه علم بحیف بر ورثه باید تسلط قسم برانها دارد لکن در صورت
مسئول چون عاقله منکر خطا بود پس اگر صلح را بجبر رفع لقطه از خود و از قاتل مجهول
صلح صحیح و متوقف بر دانستن مقدار دیت نیست و در این صورت
دیت نیز زیاد نمیشود هر چند که در راه حرام واقع شده باشد س قصط
طفل ممیز بولا رسید بعد و آن را صید و ابیده و در اثنا بالغ کامل رسیده
و پای آن شکسته غرامت بر عاقله است یا نه ب بر عاقله محض دیت
جنایت خطا و غیره مکلف بر نفس آن یا اعضای آن لازم است
و اتلافات جنایات در احوال واقع شود بر متلف و جانی است
خواه بعمد باشد و خواه بخطا و خواه مکلف باشد و یا غیر مکلف باتفاق
جمیع علما س شخص باغی در اتصرف دارد چند سال و ضعیفه برو ادعا مینماید
که آن مورد از منست و دیگر برادران در خانه نشسته و شخص اهل آن است
در تصرف دارم ب یا ضعیفه عصبیت بر تصرف را ثبوت
شرعی رسانده یا اینکه آن شخص در ایام تصرف اعتراف با آن ملک با مقر با اقرار
دو شاهد عادل شهادت دهند یا آنکه علم دارد یا اینکه تصرف آن از نزد و
با علم بخبر و عیب آن ندارد و ابتداع تا حال مال ضعیفه است دعوا از

مسئله شخص باغی در تصرف دارد بدون در ... تعلق ...

ثبوت

مسئله عقد ... صیغه ...

ثبوت رسد او را که در آن باغ تصرف کند و بعد از عجز از اثبات تسلط
قسم دارد س آیا در صیغه عقود و ایقاعات عربیت شرط است
یا بفارسی نیز منعقد می شود ب بهتر آنست که عربی باشد لکن در نکاح و طلاق با قدرت
بر عربیت بهتر است آن نیز و هرگاه خود عربی ندانند و یا دیگری که در آن وقت حاضر و
در شهر باشد و وکیل عربی دان در آن وقت موجود باشد و ممکن شود توکیل او بعربی
بهتر است س اگر وکیل کند کسی دختر قاتل پدر او را باذن او و حکم حاکم
عرف او را در عقد دائمی برادر مقتول حسب حکم متعارف در آورده و دختر
بعد از اطلاع ابا نموده و تا حال او را بعقد شرعی اول پدر آورده مردان چنین طلاق
آیا عقد تام صحیح است ب صحیح است س دختر شخص مقبره را نکاح کرده و داخل
خود نموده یا مسجد ساخته آیا نماز کردن در آن جایز است یا نه و آن شخص را تادیب
میتوان کرد یا نه ب هرگاه آن مقبره ملک او نبوده از ملکش بیرون کنند و نماز در آن
باطل است با علم و عمد و اختیار و در قبر مسلمان بدون وجه شرعی شکافته عامد عالم مستحق
تادیب میشود والله العالم س دختر باکره که پدر و جد پدری ندارد باشد بدون
اذن برادر شوهر میتواند بکند یا نه و بهر کسی که خواهد از کفو و غیر کفو و در حالتیکه پدر داشته باشد
و بکفو خود خواهد شوهر کند و پدر راضی نشود یا اینکه پدر حاضر نبوده باشد و دختر مستقل باشد
میتوان نمود یا نه و در حالتیکه پدر و جد دارد و غیر کفو شوهر میتوان کرد یا نه ب در فرض اهلیه اختیار
با دختر باشد هرگاه بالغه باشد کافی است یا عقل و رشد در کار است ب هرگاه
زن بالغه عاقله رشیده باشد میتواند که ضبط مال خود کند هر چند که بتوکیل باشد
و مال را بمصرف ... رساند در اولاد و ستدی که مراد از شی ... باشد

صغیره بنکاح پدر ...

میشود نشود احدی سوای جده که او را مجبور سازد بر نکاح هر چند پدر
و جد پدری باشد و آن زن باکره باشد علی الاقرب و بدون اذن برادر
و خویشان شوهر میتوان نمود بلا خلاف بلکه بدون اذن و رضای پدر و جد
مادر و غیره علی الاظهر و هرگاه خواهد که بکفو خود شوهر کند و پدر و جد یا مادر
راضی نشوند یا حاضر نباشند یا نفقه او را ندهند و معطل باشند شوهر میتوان
کرد باجماع علمای امامیه و احتیاج بغیر کفو خود در کار [illegible] نیست والله العالم

سئوال شخصی در مرض موت گفت که بعد از فوت
من اموال مرا فلان کس در وجوه خیر و الصدقه که در اموال من تصرف باید که با اطلاع
فلان باشد و بعد از فوت او [illegible] با اطلاع فلان شخص نیز جهت
زیرا که من اعتبار [illegible] ناظر من میباشی و بعد از آن گفت که آن شخص
که این امور با اطلاع او باید بشود وکیل من است و بعد از وفات موصی
ناظر اموال را بدون اطلاع وکیل تصرف نمود و وکیل حاضر نداشتند و ناظر
بجهت اموال را بدیگری میسپارد و بدون اطلاع وکیل غایب و بعد از
چند وقت بجهت دفع ضرورت خود نصف وجه را از آن میگیرد
و بمصرف میرساند نصف دیگر را هم بمصرف [illegible] هر دو وجه را
بر ذمه خود میگیرند و بعد از مدتی اتفاق ملاقات وکیل و ناظر شده
و وکیل گفت که وجه را بده که [illegible] ناظر میگوید که وجه را
بلا اطلاع [illegible] سپرده و [illegible] تلف شده [illegible] دیگر را دعوی [illegible] گرفته
و بمصرف کرده [illegible] بر ذمه کدام یک از ناظر و وکیل قرار گرفته

و هرگاه ایشان در حیات نباشند از ورثه ایشان مطالبه وجه میتوان
نمود [illegible] مستفاد از ظاهر سؤال آنست که مراد [illegible] ناظر وصی و از وکیل
ناظر است و مانعی ندارد و از کلام وکیل که وجه را بده معلوم میشود که او امضا
تصرفات ناظر نموده و [illegible] وجه مذکور را بذمه گرفته اند یا متصرف
شده اند بغیر نهج شرعی باید رد نمایند که محتاج استیجار شود و هرگاه در حیات
نباشند و از ایشان چیزی منتقل شده باشد از مخلفات ایشان
میتوان گرفت والله تسلط بر ورثه ایشان نیست والله العالم سئوال
هرگاه مدعی بعنوان مظنه و احتمال دعوی بر کسی نماید و از اثبات عاجز باشد
قسم میتوان داد یا نه و اگر منکر در این صورت قسم را رد نماید چه صورت
دارد جواب در صورت مظنه و تهمت تسلط قسم دارد علی الاظهر و منکر
تسلط رد ندارد و در اینجا بلکه یا باید قسم بخورد یا ادا [illegible] کند و قسم
مدعی در این صورت بدون علم جایز است سئوال در حال غیظ کسی بزن خود
گفته که تو عوض مادر و خواهر منی و دو سه نفر از زوار در [illegible] از کلام
را شنیده اند و از آنها [illegible] ایا آن زن حرام میشود و کفاره دارد
جواب حرام نمیشود و کفاره ندارد سئوال طاحونه خرابه از شخص [illegible] است
و دیگری آمده و آن را آباد نموده و از آن طاحونه [illegible] و آن طاحونه
در قصبه [illegible] است ایا از آن صاحب اول میشود یا نه و اگر
در آن مانده باشد و سنگ آسیا [illegible] ماند چه حکم دارد جواب
هرگاه [illegible] آسیا از صاحب آسیا باشد عینا و منفعتا بالکل

ملک دیگری باشد یا وقف باشد بر غیر او یا وقف عام باشد اول جا باشد که ملک باشد
اگر اعیان در آنجا ندارد در حق ندارد مطلقا و اگر اعیان دارد که ملک [illegible] لکن او را
منتقل کرده باشد و بتعمیر و احیاء نیز در حقش نیز حقی ندارد و دیگری میتواند
که آن اعیان را از آنجا ازاله نماید بنهج شرعی و در آن اقرب [illegible]
آیا زوجه از املاک و زمین زوج ارث میبرد یا نه جواب اظهر آنست که زوجه
خواه ذات ولد باشد یا نه از زمین املاک ارث نمیبرد نه
از زمین آن و نه از قیمت آن لکن ارث میبرد از قیمت آلات و ابنیه که نقل توان
کرد مانند چوب و سقف و غیره و درها و [illegible] و سنگ و خشت و آجر و امثال اینها
که بکار رفته باشند و از اعیان منقوله زرع و ثمر و درخت و سنگ و آجر و در
و چوب و غیره که بکار نرفته اگر بیاید در زمین موت [illegible] شده باشد بلکه هرگاه قبل از تقسیم
نیز فروخته از قیمت اینها مانند دیگران ارث میبرد لکن احوط از برای بالغین رشیدین
ورثه آنستکه نسبت به حصه زوجه از زمین با زوجه مصالحه نمایند یا بامره [illegible]
مسئله جمعی از طایفه ترکمان و [illegible] اسیر کرده اند و بعضی از حکام و اعیان
در تفحص احوال ایشان برآمده قسمتی متعاقب ایشان [illegible] از ولایات
رفته اند و بدست نیامدند و بعد از [illegible] بعضی از [illegible] اسیر شده اند و بعضی از ایشان
بتحقیق [illegible] کشته شده و [illegible] بعضی از [illegible]
جمعی اسلام گرفته [illegible]
که حال زنهای آن بیچارها چه خواهد شد و حال آنکه نفقه ندارند و [illegible]
دارند جواب هرگاه تا چهار سال از تجسس خبر [illegible] مفقود شده و [illegible]

کشته شدن زن رسیده و از قرائن احوال دیگر زن خاطر
جمع بهم رسانیده که کشته شده او شده مفقود نه شوهر کند بلکه اطلاع بر
کیفیت حال شوهر [illegible] نداشته باشد و هم چنین اگر حاکم شرعی یا او
قسم داده [illegible] که او را عقد کند خواه از برای خوف و خواه از برای دیگری
و هر عاقد [illegible] که او را [illegible] که [illegible] و تجسس از [illegible]
[illegible] نفقه زن [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] که نفقه [illegible] مفقود از [illegible] [illegible] اگر از [illegible]
شوهر [illegible] نفقه او [illegible] کند [illegible]
کرده و اگر نفقه از [illegible] و اگر [illegible] نفقه او [illegible]
عقد [illegible] که عقد [illegible]
او [illegible] پس اگر [illegible] مفقود [illegible] باشد [illegible]
شرع و حاکم ولایت [illegible] که [illegible] زن را طلاق [illegible]
وقتی که عادت [illegible] باشد و بعد از طلاق چهار ماه و ده روز عده [illegible]
و بعد از آن شوهر کند [illegible] خواه [illegible] را [illegible]
[illegible] صیغه [illegible]
[illegible] که او را عقد کند و [illegible] [illegible]

گفت متعه کسی بودم شش ماه و مدت و عدت تمام شده گفتند چون
افزون شده بر آنکه تا به عدت داخل [illegible] باید از آن شخص کاغذ بیاری
تا ترا عقد کنم ضعیفه هر چند قسم خورد که شوهر در [illegible] است [illegible] و همانا متعه بودم
و عده ام تمام شده و مال تو نزد او نیست قبول نکردند اعراض ضعیفه [illegible] شده
چون شوهرش در همان روز به آن شخص التماس کرد که کاغذ از او بیار چون
الشخص برگشت گفت آن مرد [illegible] شنیدن این دو گفت آن مرد
[illegible] فلان مبلغ بده تا کاغذ بدهم و الا نمی دهم و آن پول
و کاغذ نیاورد نزد آن ضعیفه [illegible] چیزی نبود دیگر [illegible] بیان کرد
بده که کاغذ بگیر داماد در شرع ضرورت که از او کاغذ بیار را به نه
و اما چنانچه هرگاه شوهرش به سفر رود و مفقود الخبر باشد [illegible] زنش
گوید که علم دارم که شوهرم مرده است و خبر مرگش به من رسیده و علم [illegible]
یا طلاق او به من رسیده اما آیا در این صورت ادعای او مسموع است
و تو آن او را تزویج نمودن [illegible] جواب [illegible] شیخ
در قول زن است در ادعای نبودن شوهر یا طلاق کردن یا عده منقضی شدن
یا حیض دیدن یا نبودن مطلقه بودن یا شوهر مردن و مانند اینها هرگاه
مدعی ورع [illegible] باشد [illegible] نباشد و اگر نیز باشند [illegible]

و زناکار

و زناکاری مسئله تحقیق کردن از حضرت [illegible] در تصدیق [illegible] است
و غلط [illegible] تکذیب او کردن غلط [illegible] و زناکار از اصحاب شیخ
یا [illegible] غلط [illegible] غلط است با اجماع کل علما [illegible] عموم اخبار
بسیار مثل الخبر [illegible] روایت کرده است کلینی بسند صحیح از فضل بن
عمیر گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که من [illegible] در بیابان که
در آنجا کسی نیست [illegible] میکنم با او که شوهر دارد [illegible] آیا تفتیش کنم
که او را تزویج کنم حضرت گفت زن مصدقه است بنفس خود [illegible]
که او را تصدیق کرد در باب خصوص [illegible] و مثل این حدیث [illegible]
ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده و در او تفتیش
است [illegible] و همین است که [illegible] تصدیق
در باب تفتیش و در روایت [illegible] شیخ طوسی بسند صحیح از [illegible] سعد
نقل از [illegible] داود [illegible] نقل است از حضرت صادق علیه السلام
که از آنحضرت پرسیده مردی [illegible] طلاق داده زن [illegible]
زن [illegible] متعه [illegible] و آن مرد خواست که آن زن را
تزویج کند [illegible] گفت [illegible] میخواهم ترا بگیرم لیکن شوهر داری [illegible]
شوهر [illegible] حلال [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حلال [illegible]

محقق آن شوهر با او دخول کرده و طلاق داده و از عده بیرون
آمده و [illegible] اما شوهر اول تصدیق [illegible] نکرده و با
دعوای او [illegible] شاهد [illegible] او را گرفت چه باید بکند
حضرت [illegible] که هرگاه زن ثقه است تصدیق کرده [illegible] ثقه قولش
[illegible] حرفش را تصدیق کنه و راست دانسته و [illegible] ثقه بوده
[illegible] نظر بعموم [illegible] است [illegible] مراد [illegible]
در این است که [illegible] بر ظن او [illegible] نفس مطمئن [illegible] ثقه
به صفت عدالت نباشد و خبر روایت کرده است بسند صحیح

و مقبول است شهادت [illegible]

حسن [illegible] محمد بن [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] که از حضرت
حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم مردی زنی [illegible] و بعد از آن
[illegible] معلوم شد که آن زن شوهر دارد و حضرت [illegible]
خبر [illegible] ایا از آن زن شاهد بطلبیم [illegible] که شاهد
بیاورد که شوهر ندارد [illegible] اقامه شهادت [illegible]
با [illegible] است [illegible] روایت کرده [illegible]
حضرت [illegible] که مردی تزویج کرد زنی [illegible]

بلی رسید

پس بپرسیدم از او که شوهر داری گفت نه پس او را تزویج کردم بعد از آن
شخصی آمد و گفت این زن مال من است زن انکار کرد [illegible] چه بکنم آیا
[illegible] زن ادعا است تا آنکه آن شخص ادعای خود [illegible] بینه ثابت نماید
و عموم اخبار [illegible] است [illegible] و شبیه [illegible] قبل از آنکه
شوهر داشت و صاحب مدارک در شرح مختصر و [illegible] صاحب مسالک و
محقق شیخ [illegible] در حاشیه شرایع [illegible] مضمون [illegible] حکم
دارد [illegible] زن شوهردار [illegible] ادعا [illegible] شوهرش مرده یا او را طلاق
گفته و عده اش تمام شده [illegible] باعتبار آنکه
معارض [illegible] صاحب مدارک [illegible] باعتبار آنکه قبول قولش
در این امور [illegible] قبول قول هر زن [illegible] ثقه [illegible]
خبر [illegible] علما [illegible] قول زن [illegible]
بدون شاهد [illegible] زن مصدقه است [illegible]
امور [illegible] که شوهرش
میمیرد [illegible]
حاضر [illegible] زن ابتدا [illegible]
باشد و این [illegible] که منقول است [illegible]

ادعای ۳

است که شوهر غیر را مهر او مطلع نکند و از راه خفی وجه غیر امر او را
موقوف گذارد اذن تو را منظور نشمی اقرار باشد و فقیه میان علما گفت
که هرگاه کسی ادعای زوجیت زنی کند و آن زن منکره باشد قبل از اقامه
دعوای اثبات به بینه و قسم طرف نکند زن می‌تواند بدیگری شوهر کند هم چنانکه
جایز است تصرف در هر ملکی که کسی ادعای آن دارد و مدعی هیچ آثاری باشد قبل
از ثبوت دعوا نظر باستصحاب سابق که حجت است شرعا و باعتبار
اینکه منع از آن منجر بحرج می‌گردد و در نفس موارد مثل اینکه کسی کند [illegible]
در طرف دعوا ساکت باشد زیرا که هرگاه بداند که کسی قبل از
طرح دعوا از زن شوهر خواهد گرفت ممکن است [illegible] باشند
و تخفیف زن در نشاط [illegible] از اهم افراد [illegible] تزویج
و اما مقدم شوهر مفقود در زوجه ادعای موت و یا طلاق او [illegible]
پس آن ضایع است از دلیل [illegible] داخل [illegible]
هر چه [illegible] که [illegible] است [illegible] اینکه از زن شوهر [illegible]
یا مبهم [illegible] است [illegible] اینکه استطلاع [illegible] ممکن
نبوده باشد و اما حدیث صحیح که شیخ صدوق [illegible] در [illegible]
روایت کرده است از ابو بصیر که گفت سوال کردم حضرت

صادق علیه السلام

صادق علیه السلام را از مردی که زنی گفت که بعد از عقد آن زن
با وی گفت که [illegible] با خود هر رضاعی تو ام باشد و در عده شوهرم پس حضرت
فرمود که اگر آن شخص با آن زن دخول کرده است تصدیق کند او را و الا
پس احتیاط کند و از قول او سوال کند و اگر او را پیش از این می
شناخته است پس این حدیث با وجود آنکه جماعت از اصحاب [illegible] عمل
از اصحاب [illegible] و در [illegible] و [illegible]
با اعتبار آنکه دلالت می‌کند بر آنکه زن محموله [illegible]
کرده و در بعض احادیث است که از حضرت پرسیده معلوم
[illegible] شد که شوهر دارد حضرت با وی فرمود [illegible]

في ادعاء الخلو من مانع التزويج او موت زوجها او طلاقها

مع عدم العلم بكذبها وخلوها من المعارض

ان من القواعد المقررة بين الاعلام المبرهن

عليها في اساطير اساطين الايمان والاسلام

ان الاصول من اصالة الصدق والبراءة و

والاستصحاب انما يكون حجة اذا لم يعا

يعارضه دليل

اقوى من

اقوى من سنة او كتاب او اجماع معلوم ومنقول على وجه مقبول عن عموم المسلمين او
خصوص الاصحاب وكذا الكلام في المطلق والمقيد والخاص والعام ومما لا ريب فيه
ولا امراء بعتريه ان الاصل في تصرفات المسلم كائنا من كان من ذكر او انثى او خنثى ولو
فاسق من مخالفي اهل الايمان في نفسه وما تحت يده قولا او فعلا وتركا انما هو الجواز و
الصحة وترتب الاثار الشرعية عليه عالم بثبت خلافه او يعارضه احد با الفعل عليه وليس هذا
بمعنى كون المسلم قوله وفعله وتقريره حجة كالمعصوم ع كما هو ظاهر مضافا الى ان الصحة من
الاحكام الشرعية وكلها توقيفية موقوف على استنباطها من دليلها والاصل العدم وعدم
دليل الصحة دليل الفساد فليتامل بل بمعنى انه اذا دار تصرفه بين ان يكون واقعا على الوجه
الثابت صحته شرعا او فساده كذلك فالظاهر انه وقع على النهج الصحيح فيجب حمله عليه و
تصديقه في فعله وقوله ويحرم تكذيبه وتفسيقه الا لمن يعلم خطائه وكذبه او في موقف التنازع
والتشاجر حيث لا يمكن الجمع بينهما فح لا يجوز تكذيب احدهما ولا تصديقه بعينه الا من خارج
كالبينة لبطلان الترجيح من غير مرجح واجتماع النقيضين كارتفاعهما وان كان احد
المتنازعين ثقة دون الاخر ما لم يكن معصوما بلا خلاف في شيء من ذلك بين المسلمين و هذا
كله في الاحكام الظاهرية كما هو ظاهر وكل مكلف بعلمه فيما بينه وبين عالم الضمائر وادلته
ما ذكرنا من الايات والروايات مضافا الى الاجماع اكثر من ان تحصى وبذهل عنها وتنفي
وعليه قامت الاسواق وجرت المعاملات والاصفاق وصح ما وقع من الاوقاف والهدايا
والهبات والنكاح والطلاق وبه يسقط اكثر التكاليف الكفائية من تجهيز الموتى والقضا
والافتاء من الرؤس والاعناق بل وكثير من العينية عن كثير كما في المطهر والتطهير والصلوة
والزكوة والصيام والكفارات والحج اصالة ونيابة عن الاحياء والاموات الى غير ذلك

تما فصل في الفقه تفصيلاً ولن تجد لسنة الله تبديلا و ورد كذب سمعك وبصرك ما تجد اليه
سبيلا و ورد في كل موضوع بين جماعة يسألون هل هو لكم فيقول بعضهم هو لي ويقول
الباقون ليس لنا انه يعطاه الذي ادعاه من غير مطالبة بينة ولا حلف وكذا فيمن وجد في ارض
اشتراها كنزا مثلا انه يسأل البايع فان ادعاه اعطاه اياه من دون مطالبته باثبات وبيان
علامات معرفة كما في اللقطة وكانها خارجة بدليل من خارج من اجماع او نص وبالجملة الاخبار
في الموضعين فتدبر ومن هنا صح الشراء والتملك عن ذي اليد فادعاه الملكية تصريحا او تلويحا
من غير اعتراف بسبق ملك الغير كذا او مع اعتراف به معينا للمالك ومبهما او بادعاء وكالة
او ولاية عليه ما لم نعلم كذبه وبعا رضه بالفعل غيره فانه يجوز التملك منه والصلوة والطواف فيه
وعليه واكله وشربه واستخدامه وركوبه ونشرها ووطيها وسمها ووطيها الى غير ذلك من
التصرفات المالكية من غير تجسس ولا تجسس ولا مطالبة باقامة بينة شرعية بشرايطها او
احلاف ولا سؤال عن الموكل والمنقول عنه بعلم او اعتراف واكثر انواع البيع من التولية والمرابحة
والمواضعة مبتنية على ذلك وصحة التناكح والتناسل سيما بالنسبة الى الثيبات والمتوفيات
عنها والمطلقات والمشتريات جارية على ذلك المسالك خصوصا في الطلاق المفتقر صحته الى
شروط كثيرة بالوفاق منها عدالة الشهود وتعيين الزوجين عندهم بحيث يمكنهم اقامة الشهادة
عليهما لاسيما العدالة بمعناها المعتبر عند اكثر من تاخر من الملكة واجتناب ما ينافي المروة مضافا
الى ما هو المشهور بين الاصحاب من كون كل مكلف مجتهدا في تكاليفه او مقلدا المجتهد حتى في فروع
دينه اخذا لاصوله من دليل ولو اجمالا من غير تقليد على وجه الايجاب الى غير ذلك مما لو دقق
النظر فيه واجتهد في ابداء خافيه ورفع اليد عن الاصل الاصيل الذي هو اقوى مستند و
دليل وعومل بالاستصحابات واصالات العدم لادى الى اختلال احوال العالم وحصل كمال

على المطلع كون ذلك القتل حقا او ظلما قبل وقوعه اتبع علمه ووجب عليه ردع الظالم مهما امكن وان لم يثبت عليه شيء
من ذلك ورأى المكلف مستقلا للقتل باختياره ولم يظهر من القاتل اعتراف بظلمه بني على الصحة ولا يصح منه
الاعتراض كذا لو كان اطلاعه بعد القتل ولم يكن وليا ولا وكيلا لم يكن له الاعتراض ايضا ولا المطالبة وان علم بكون القتل
ظلما اذ حق المطالبة انما هو للوارث او وليه بلا خلاف في شيء من ذلك وتمام الكلام في هذا المرام محال على محله فليفهم صح

الحصر والحرج المنفي بالنقل والعقل من غير عوج بل المعلوم للمتتبع مشاركة الكفار كالمخالفين
للمؤمنين في هذا المضمار وللاجماع المعلوم من سلوك المسلمين لهم في الاعصار والامصار وقولهم خذ
ما خالف القوم فان الرشد في خلافهم وليسوا في الحنيفية على شيء الى غيرها كما في الاخبار راجع
على المبالغة او تغليب للاصول وبالنظر الى فتاويهم الباطلة او الاحكام الواقعية ومما خالف
فيه الخاصة من الاحكام دون الموضوعات فليتدبر ومما يمكن ان يفرع على هذا الاصل الاصيل
عدم جواز الحكم بفسق المغتاب بكسر الغين ولا سامع الغيبة بمجردهما مهما امكن حمل غيبتهما على
الصور المحللة ولو بزعمهما او ادعاء شبهة محتملة وكذا المغتاب بالفتح حيث يمكن حمل فعله على
السهو ونحوه جمعا بين الادلة فيكون تلك الغيبة من قبيل ما نحن فيه استصحابا بان كمسئلة
الصيد المشاهد في الماء القليل ميتا مع عدم العلم بموته خارجه فيحكم بحرمته وطهارة
الماء وهذه فائدة في غاية الجلالة يتسع بها دائرة العدالة سيما في مثل عصرنا الذي قلما يتفق
فيه محفل بغير غيبة ومن التفريعات ايضا انه اذا اطلع شخص على قتل نفس اما ان يكون ذلك بعد وقوع
القتل وحينه او قبله وعلى التقادير فالمقتول اما ان يكون ممن ثبت عند المطلع كونه مكلفا
او غير مكلف او جهل حاله وعلى التقادير اما ان يكون مستندا للقاتل باختياره او غير مستند
او جهل حاله وعلى التقادير اما ان يعلم كون ذلك القتل حقا او ظلما او يجهل وعلى التقادير
اما ان يعلم بكون كل من القاتل والمقتول معترفا بجواز ذلك الفعل وبعدمه او يجهل حاله وعلى
التقادير اما ان يكون المطلع وليا لدم المقتول اصالة او وكالة ام لا فهذه ستمائة واثنتان
سبعون صورة ويمكن تصوير المسئلة اكثر من ذلك وجملة القول فيها انه اذا ثبت عموم و
اطلاق بعض ادلة اصل الصحة بخصوص بعضها يتم المسلم بالنسبة الى نفسه يجوز له ان يحمل
ما فعل او قال على الوجه الصحيح اذا حصل له الشك بعد الفعل او القول في انه هل وقع صحيحا

ممن علم كونه

ام لا كما اذا غسل ثوبه او سجد او تكلم بصيغة النذر او البيع مثلا ثم شك هل وقع ذلك على النهج المعتبر
شرعا او فاسدا فانه يبني في جميع ذلك على الصحة ويكون مدعي الفساد في وقت التنازع مدعيا مطالبا با
قامة البينة والحلف والاخلاف في شيء من ذلك وهذا بخلاف ما لو شك في اصل صدور الفعل او القول
او في نفس المسئلة الصحة صلوة الجمعة في زمن الغيبة فانه يبني فيه على اصالة عدم الوقوع والصحة وهذا هو
المراد في قولهم لا كلية اشتغال الذمة اليقيني يقتضي البراءة اليقينية فتدبر الا في العبادات اذا حصل الشك
بعد خروج الوقت والتجاوز عن المحل فان شكه هنا ليس بشيء ويبني فيه ايضا على الوقوع بالادلة الخاصة
فليتدبر وهذه فائدة مهمة ينبغي ان لا يغفل عنها فقد ظهر مما ذكر ان العمدة في قبول دعوى المدعي الخالية
عن المعارض بالفعل المحتملة للصدق ولو بعيدا امثاله وجوب حمل تصرفات المسلم قولا وفعلا على
الصحة ما لم يعلم كذبه وبطلانه على ما مر ومنه ما نحن فيه اي قبول دعوى المرءة الخالية عن المعارض
بالفعل خلوها عن موانع التزويج من كونها ذات بعل ومعتدة او غير ذلك ومن موت زوجها او
طلاقه على النهج المعتبر مع الامكان وان بعد سواء كانت بالقول او بالفعل كقبولها الخطبة و
تعرضها للازدواج بكرا كانت او ثيبا ذات ولد ام لا ايما بالاصل ام زوجة قبل ذلك علمنا بزوجها
سابقا بمباشرة عقدها او بالبينة او باقرارها وان كانت مسبوقة بغيبة الزوج او فقده مدة وكان
ذلك معلوما لنا من خارج او من اقرارها فقط لعموم الاصل المتاصل المذكور مضافا الى اصالة
الاباحة والبراءة فيما لم يعلم سبق زوجها والى ترك الاستفصال والاستفسار عن طلاقات الاجانب
الجائلة في هذا المضمار القاطع لاستصحاب حكم النكاح السابق لو كان وقد نبه على ذلك جمع من الاعيان
قال المحقق الثاني ره على قول المحقق في مبحث المحلل في رواية اذا كانت ثقة صدقت ما عبارته
بل المعتمد قبول قولها ولا يشترط كونها ثقة وكذا يقبل قول ذات الزوج في موت زوجها او طلاقه
وقولها كنت مزوجة ومات زوجي او طلقني وقال ايضا في حاشيته على الارشاد عند قول العلامة

وتصدق

وتصدق الثقة في ادعاء التحليل وانقضاء العدة مع الامكان ما لفظه وكذا غير الثقة مع انتفاء التهمة
في ذلك مع الامكان وان بعد ولا يشترط كونها ثقة وكذا يقبل قولها لو قالت كنت مزوجة ومات
زوجي او طلقني بل يقبل قولها اذا كانت مزوجة بعلم سابق وادعت موت زوجها او طلاقه
ويباح نكاحها مع مجرد اخبارها عن نفسه لانها دعوى سليمة عن المعارض فيقبل قولها
فيها انتهى وقال الشهيد الثاني ره في المسالك في بحث محلل عند شرح قوله لو انقضت مدة
ما كلامه القول بقبول قولها مع امكان صدقها مطلقا هو المشهور بين الاصحاب وعليه العمل لانها
مدعية في انقضاء العدة والوطي مما لا يمكن اقامة البينة عليه وربما مات الزوج او تعذر
مصادقته بغيبته ونحوها فلو لم يقبل منها ذلك لزم الاضرار بها والحرج المنفيان في
الرواية التي اشار اليها هي صحيحة حماد عن ابي عبد الله ع عن رجل طلق الى اخر الحديث ثم
قال والمراد بالثقة من يسكن النفس الى خبرها وان لم يكن متصفة بالعدالة المعتبرة في قبول
الشهادة ويمكن حمل الرواية على استحباب مراعاة الثقة في قبول خبرها وكما يقبل قولها في حق
المطلق يقبل في حق غيره وكذا الحكم في كل امرءة كانت مزوجة اخبرت بموته او طلاقه وانقضاء
العدة في وقت محتمل ولا فرق بين ان تعين الزوج وعدمه ولا بين امكان استعلامه وعدمه
وان كان طريق التورع غير خفي بسؤال المعلوم والتوقف مع ظن كذبها ولو كذبها المطلق
لم يكن له نكاحها ولو قال بعد ذلك ثبت صدقها لم يمنع من نكاحها لانه ربما انكشف له
خلاف ظنه ولو عينت الزوج فكذبها في اصل النكاح احتمل تصديقها في التحليل وان لم يثبت
عليه موجبات الزوجية لجحوده والمقتضى لقبول قولها مع عدم تكذيبه وهو امكان صدقها مع
تعذر اقامة البينة على جميع ما تدعيه بحرد اذ كان لا يمنع صدقها في نفس الامر وعدمه نظرا
الى تقديم قوله واستصحابا للاصل ولا مكان اقامة البينة على اصل التزويج وفيه انه لا منافاة

بين الامرين لانا لا نقبل قولها الا في حقها خاصة والاصل لو عارض لقدح في اصل دعويها
مطلقا انتهى قول لا ينافي ما ذكره من دلالة الضرر والحرج المنفيين التزاحها في زوجة المفقود
اذا لم نعلم بموته ولا طلاقه ولم يقع الفحص عنه من الحاكم فانه يجب عليها الصبر الى ان يقع الفحص او
يحصل لها العلم بموته او طلاقه وبمضي مدة لا نعيش ليها مثله عادة لخروجها بالنص والاجماع
والعام المخصوص حجة في الباقي فافهم فانه من مزال الاقدام اقدام بعض المعاصرين من الاعلام
وقال السيد السند صاحب المدارك قدس سره في شرح النافع في بحث المحلل ايضا ما نصه المشهور بين
الاصحاب ان المطلقة ثلثا اذا مضى لها مدة فادعت انها تزوجت ودخل بها الزوج وفارقها
ومضت العدة وكان ممكنا في تلك المدة قبل قولها في ذلك وعلله المصنف ره في النافع
بان في جملة ذلك ما لا يعلم الا منها ويشكل بانه لا يلزم من قبول قولها فيما لا يعلم الا منها قبول
قولها في غيره واستدل عليه في المسالك بانها مؤتمنة في انقضاء العدة والوطي مما لا يمكن
اقامة البينة عليه وربما مات الزوج او تعذر مصادقته بغيبته ونحوها ولو لم يقبل منها
لزم الاضرار بها والحرج المنفيان بالاية والرواية ويمكن الاستدلال عليه ايضا بما رواه
الكليني في الصحيح عن فضالة عن ميسرة قال قلت لابي عبد الله ع القى المراءة بالفلاة التي
ليس فيها احد فاقول لها الك زوج فتقول لا فاتزوجها قال نعم هي المصدقة على نفسها
وعن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله ع انه قال في نحو ذلك ليس هذا عليك انما عليك ان تصدقها
في نفسها والرواية التي اشار اليها المصنف رواها الشيخ في الصحيح عن الحسين بن سعيد عن
حماد عن ابي عبد الله ع هكذا عن رجل طلق امراته ثلثا فبانت منه فاراد مراجعتها فقال
اني اريد مراجعتك فتزوجي زوجا غيري فقالت قد تزوجت زوجا غيرك وحللت لك نفسي
ايصدق قولها ويراجعها وكيف يصنع قال اذا كانت المرءة ثقة صدقت في قولها وهذه

الرواية

الرواية صحيحة السند لان حمادا هذا هو ابن عيسى لانه الذي يروي عنه الحسين بن سعيد
كما هو معلوم من كتب الحديث والرجال فما ذكره جدي قدس سره في حاشية كتبها
بخطه الشريف على المسالك مع ان حماد مشترك بين الثقة وغيره فلا يكون الرواية
صحيحة غير جيد ومقتضى الرواية قبول قول المرءة اذا كانت ثقة والظاهر ان
المراد من ذلك كونها بحيث يوثق بخبرها وتسكن النفس اليه وان لم يحصل في
ذلك الاتصاف بالعدالة المعتبرة في قبول الشهادة وكذا الكلام في كل امراة
كانت مزوجة فاخبرت بموته وفراقه وانقضاء العدة في وقت يحتمل ويمكن حمل ما
تضمنته الرواية من مراعات كونها ثقة في قبول خبرها على الاستحباب وقبول
قولها مع الاطلاق لروايتي ميسرة وابان بن تغلب المتقدمتين ولان ذلك دعوى لا
معارض لها ولان قبول قولها في ذلك ليس بابعد من قبول قول ذي اليد في انتقال
ما في يده اليه ونحو ذلك مع اتفاقهم ظاهرا على قبوله فتامل انتهى قوله وكلام هؤلاء
الاعلام كما ترى ظاهر بل صريح في التعميم الذي ذكرنا الشامل لمن ادعت كونها مزوجة
ثم خلت عن المانع ومن علمنا بكونها مزوجة سابقا من خارج ثم ادعت موته او طلاقه
مع تجدد دعويها عن البينة سواء كان زوجها غايبا ام حاضرا معلوما ام مجهولا
ممكن الاستعلام ام لا كما لا يخفى وقال المحقق الورع ره في كتاب الوكالة من شرح الارشاد
عند شرح قوله لا يثبت الوكالة في جملة ما قال لان الظاهر انه اذا علم الوكيل وادعى
ذلك فكان متصرفا من غير منازع يجوز المعاملة معه والاخذ منه والتصرف فيه وكذا
في الولي والوصي لحمل اعمال المسلمين على الصحة ولقبول قول المرءة طلقها زوجها انها زوجت

اخر وطلقها المحلل ودخل بها وخرجت عن العدة عند الاكثر واشترط بعض كونها امينة
كما هو ظاهر الرواية الصحيحة ولانه لو لم يكن كذلك للزم الحرج والضيق ولانه على ذا لا عمل
المسلمين ولانه يعلم كل احد انا الغنم مثلا ليس ملكا للقصاب ويبيع وكذا امتعة البزاز
وفواكه البقال واموال التجار ولانه ما نقل عن اهل البيت ع ولا عن العلماء التوقف في
ذلك ولا الاستفسار وكانوا يشترون الاشياء عن الوكلاء ويقبضون الهدايا والتحف وغيرهما
من الوكلاء وممن في يده بل قال الجواز الاخذ من الصبيان والعبيد وكانوا يوكلون الناس
ويبعثون الى البلاد البعيدة وكان معلوما عدم الشهود معهم وبالجملة الظاهر انه لا كلام
فيه والله يعلم انتهى وقال الخال الفاضل المجلسي ره في شرح التهذيب في قوله ع
في رواية فضل لم تفتش قال الوالد العلامة برد الله مضجعه لعل مراده ع انكاره
على التفتيش بعد التزويج واذا كانت مستورة والمشهور استحباب السؤال عن حالها
مع التهمة انتهى وظاهره جواز التزوج بالمتهمة اعتمادا على قولها على المشهور
وعدم اعتبار الثقة بعنوان الوجوب كما ظهر من كلام الشهيد الثاني وسبطه ايضا بعد
المحقق الثاني ره حيث حكما في المحللة ان المشهور قبول قولها مع امكان صدقها مطلقا
ثم شبهها بما كل مراة كانت مزوجة اه ثم صرح الشهيد بان المراد من الثقة من يطمئن النفس
الى خبرها وان لم يكن عدلا واستظهر ذلك سبطه ايضا ثم حملا اعتبار الثقة على الاستحباب
ويحتمل ان يكون مرادهما استحباب اعتبار الثقة بالمعنى الذي ذكراه ولعل هذا هو الظاهر
وفي شرح المفاتيح على ما نقل بعد ذكر صحيحة حماد في محللة ان الاكثر حملوها على
الاستحباب انتهى واستظهر بعض المحققين من المعاصرين كون الثقة هنا بمعنى العدالة
لظهورها فيها مؤيدا بتصريح المحقق الثاني بان الاحوط اشتراط الوثاقة بمعنى العدالة

وفي الظهور

~~لظهورها على الا بيها مؤيدا بتصريح المحقق الثاني بان الاحوط اشتراط الوثاقة بمعنى العدالة~~
وفي الظهور ما يأتي وما نقله عن المحقق الثاني رحمه الله فهو مؤيد للعكس ولا اقل من
تساوي الاحتمالين فليفهم نعم اعتبر في التنقيح كونها ثقة في دينها فليتامل وكيف كان
فوجه ما ذكره ظاهر اذ لو كان الاعتماد عليها من حيث كونها ثقة في دينها فليتامل
وكيف كان دون مجرد كونها مسلمة ودعويها محتملة خالية عن المعارض بالفعل نظرا
الى كونها مدعية لامور كلها على خلاف الاصل لوجب اعتبار الوثاقة في جميع المواضع
لاشتراك الدليل من المانع والمقتضي وعدم القائل بالفصل بين المدعين والد
عاوي مع اتفاقهم على طبق عموم النصوص على ان وظيفة المدعي الاثبات وان كان
اعدل العدول ما لم يكن معصوما كما ان وظيفة المدعى عليه الحلف وان كان افسق
الفساق ثم اتفاقهم على قبول الدعاوي المحتملة السليمة عن المعارض بالفعل وان
كانت مخالفة للاصل كما في بيع التولية واخويه والاشتراء من الدلال والسمسار و
من علمنا بسبق ملك الغير لما في يده وكذا في غير الاشتراء من سائر التصرفات باذن
ذي اليد فيما علمنا يقينا او باقراره انه كان سابقا للغير فناكل ونشرب ونلبس حتى
للصلوة الى غير ذلك من غير توقف على اثبات ببينة وحلف كما لا يخفى ووجه جميع
ذلك ما نبهنا عليه انفا من اصالة صحة تصرف المسلم الخالي عن المعارض وظاهر ايضا
ان الثقة لغة وعرفا عاما هو من يطمئن النفس اليه فيحمل اطلاقه في الاخبار عليه لعدم
ثبوت كونه حقيقة في المعنى المصطلح بين الفقهاء واهل الرجال عند المتشرعة فضلا
عن الشارع والله العالم بالحقائق ومما ذكر يظهر المراد ايضا من الثقة في سقوط الاستبراء
بخبره قال في الكفاية في بحث الاستبراء ومنها ان يكون لعدل او خبر باستبرائها

المذكور في النصوص الثقة والامانة وجماعة من الاصحاب حملوه على العدل العدم الوثوق
بالفاسق وفيه تامل انتهى فليتامل وبالجملة لم نقف الى الان على مظهر الخلاف فيما
ذكرنا من الاعيان في المقامين سوى الفاضلين وصاحبي الكفاية والتنقيح حيث
نسب المحقق في الشرايع قبول دعوى المطلقة ثلثا في التحليل الى القيل مشعرا بالتمريض ثم
قال وفي رواية اذا كانت ثقة صدقت وقال في النافع فالمروي القبول ان كانت ثقة وفي
التنقيح عمل الاكثر على ذلك وان كان الاصل يقتضي خلافه لكونها مدعية تفتقر الى البينة
بدعويها لكن الفتوى على العمل بقولها لان العلم بذلك قد يتعذر ولان الوطي شرط في التحليل
وانما يرجع فيه اليها نعم يشترط كونها ثقة بمعنى ايمانها وعدالتها في دينها ومضي زمان
يمكن فيه ذلك وقال العلامة في الارشاد وتصدق الثقة في ادعاء التحليل وانقضاء العدة
مع الامكان وظاهره وجوب اعتبار الوثاقة وفي الكفاية في بحث التحليل لو ادعت انها
تزوجت وفارقها وانقضت العدة وكان ذلك محتملا فالمشهور بين الاصحاب انه يقبل
ذلك ويظهر من المحقق تردد في ذلك وعلل حكم القبول بعلل لا تخلو عن اشكال وفي صحيحة
اذا كانت المرءة ثقة صدقت في قولها ومفهوم الرواية عدم القبول مع عدم كونها ثقة قال بعض
الاصحاب ويمكن حمل الرواية على الاستحباب وقبول قولها مطلقا لاطلاق روايتي حميد وابان بن تغلب
وللتامل في عموم الروايتين بحيث يشمل محل البحث مجال وفي المسالك ولا يقبل قولها في حق المطلق
يقبل في حق غيره وكذا الحكم في كل امرءة كانت مزوجة واخبرت بموته او فراقه وانقضاء العدة
في وقت محتمل ولا فرق بين ان تعين الزوج وعدمه ولا بين امكان استعلامه وعدمه وفي عموم
الحكم اشكال انتهى والظاهر ان تردد المحقق كاستشكال الكفاية انما هو في اطلاق الحكم لا
في الحكم مطلقا وان قبول قولها في الجملة مما وقع عليه الاجماع ولم يتطرق اليه النزاع فافهم وكذا لم نقف

على مستند

على مستند المستشكلين بالعموم في هذا الباب سوى استصحاب النكاح السابق سواء ثبت من خارج
او باقرارها خاصة وقد ظهر مما تلونا عليك آنفا ان الاوجه الخروج عن الاصل الاصيل في تصرفات
المسلم الخالية عن المعارض الى التشبث بذيل الاستصحاب ثم التخصيص لاشكال بهذا المجال واتفاقهم على قبول
قولهم الدال على انتقال الاموال مع اشتراك الموضعين في وجه الاشكال على ما في حجية اصل الاستصحاب من
الخلاف والقال مع انه على تقدير حجية الاستصحاب وعدم جواز قطعه باصالة صحة التصرف فيتهدم اساس
الاستشكال من راسه اذ النكاح السابق مسبوق بالعدم ويجري فيها على ذلك الناكح وحليتها لكل خاطب
وانما انقطعت هذه الاستصحابات باصالة صحة التصرفات فكذا قاطع على صحة النكاح الثاني الذي
هو اس الاستصحاب الطارى لجواز عدم وقوع ذلك النكاح على الوجه المعتبر شرعا في الصيغة والمتعاقدين
وساير شروط الصحة فليفهم ومما قررنا ظهر ان مستند حكم القبول فيما نحن فيه على الاطلاق هو اصالة
الصحة لا ما ذكروه من العلل العليلة وان مع قطع النظر عن الاصل المذكور لا يتحقق العلم بصحة نكاح
الا للمعصوم حتى ينقطع به استصحاب التحريم على الناكح وجواز النكاح لغيره ويفتقر الى قاطع للا
ستصحاب الطارى فان غير المعصوم كيف يحصل له العلم بصحة نكاح غير المعصوم وان كان هو عارفا
فيها مجتهدا مرتكبا لاجراء الصيغة مع المرءة المجتهدة او وكيلها العارف النايب وكالته عليه
بالمشافهة لاحتمال ان تكون مكرهة في التزويج واظهار الرضا خوفا من الام والاب وغيرهما
كما وقع كثيرا او يكون مزوجة قبل البناء عليه فيقع التزويج منها نفسها او من وكيلها او وليها
ابيها او جدها على تلك لولا ولو فرض تصريحها وتصريح وليها بعدم التزويج فاحتمال كذبهم
او نسيانهم قائم وكذا بالنسبة الى المتزوج وكونه ذا اربعة ازواج بالفعل او ارتكابه التزويج بنفسه
او وكيله او وليه عالما او ناسيا او جاهلا مضافا الى عدم العلم لكل من الطرفين بقصد الانشاء
من الطرف الاخر وكذا عدم علمها بخلوها عن موجبات التحريم الابدي من الرضاع وغيره فالمعتمد

في العلم بصحة الانكحة وغيرها من العقود والايقاعات لتيسّر لاحد افعال المسلمين واقوالهم على الصحة ما لم
يظهر خلافها ويكون في وقت المرافعة والمحاكمة وما ذكرناه هو تكليف العاملين والعاقدين مع
المتصرفين والمدعيين للمالكية والوكالة والولاية والخلو عن مانع التزويج او موت الزوج
او طلاقه واما تكليفهم انفسهم فهم مكلفون بما يعلمون فيما بينهم وبين الله فلا يجوز لهم التصرف
في حق الغير بغير اذن شرعي من المالك او غيره او ثبوت موت الزوج او طلاقه عليها باحدى
الطرق المفيدة للعلم العقلي او الشرعي لها كما اذا شاهد طلاقه او جثته ميتا او حصول التواتر
او الشياع المفيد للعلم او الظن الاقوى من شهادة العدلين والا عم على خلاف او الخبر الواحد
المحتف بقرينة القطع كل ذلك لها وان لم يحصل لغيرها وكذا شهادة العدلين عندها و
ان لم يكونا معروفين او مرضيين عند الحاكم ولم يحكم بها اذ لا يشترط ولم يشترط احد في صحة الحكم
بالشهادة وقوعها عند الحاكم ولا قبوله لها الا في بينة المدعي في مقام الترافع والتنازع مع المدعى
عليه من حيث ان قطع الدعوى وفصل القضاء من وظيفة الحاكم ليس الا ومما ينبه على ذلك ما ورد
في اخبار الجبن انه حلال حتى يجيئك شاهدان يشهدان ان عندك ان فيه ميتة وصحيحة محمد
بن مسلم ورواية ابي بصير وغيرهما الاتيين في شاهدين شهدا عند امرأة بان زوجها
طلقها الحديثين وغير ذلك مضافا الى عموم حجية البينة لكل احد وانما خرج اشتراطها بكونها
عند الحاكم في مقام المرافعة بدليل وبقي الباقي على حجيته بل صرح بعض الاصحاب بعدم جواز الا
عتماد على حكم الحاكم في الاهلة وثبوته عنده بالشهادة اتفاقا الى ان هذا من الموضوعات ولا يجب
بل لا يجوز التقليد فيها الا ما ثبت فيه بدليل من خارج ولا خلاف في جواز بل وجوب العمل في الاهلة
لكل من علم بشهادة العدلين او الواحد على قول او الخلاف او الشياع ونحوه وان لم يحكم به الحاكم كوجوب
عمله بالرؤية وان تفرد به فليفهم بل صحيحة عاصم بن حميد وحسنة الايقان ظاهرتان في جواز

تزوجها

تزوجها بظن الموت والطلاق وظاهر ان الظن يحصل بخبر غير العدلين ايضا وكذا الاخبار
الاتية فيمن نعى اليها زوجها واخبروها بموته او طلاقه فاعتدت وتزوجت ثم انكشف الفساد
والقائه ترد على الاول ولها المهر من الثاني بما استحل من فرجها فانها صريحة في جواز التزويج
لها حيث والا لما استحقت المهر اذ لا مهر لبغي نصا واجماعا غاية الامر ان يكون وطيها حيث شبهة
وهو حلال ملحوق بالصحيح في عدم الاثم وترتيب الاثر من المهر ولحوق الولد لا حرام كما هو مقتضى
عدم الجواز فليتأمل والاخبار المذكورة ظاهرة في عدم ثبوت ذلك النعي والاخبار بالبينة
عند الحاكم والا لما ردت على الاول في صورة الاخبار بالطلاق على المشهور لعدم انتقاض
حكم الحاكم بالطلاق وان رجع الشاهدان خلافا للشيخ في النهاية فانه ذهب الى انها لو
تزوجت بعد الحكم بالطلاق رجعا ردت على الاول بعد العدة وغرم الشاهدان المهر للثاني
استنادا الى موثقة ابراهيم بن عبد الحميد الاتية ورد بالاكثر الخبر بضعف السند وقال الفاضل
ن منهم من حمله على ما لو تزوجت بمجرد الشهادة من غير حكم الحاكم وعلى التقادير لا بد من حمل
الخبر على رجوع الشاهدين لا بمجرد انكار الزوج كما هو ظاهر الخبر والله يعلم انتهى والى ما ذكرنا
اشار جمع من الاعلام قال الشهيد الثاني في المسالك في مسألة المفقود لا فرق في المفقود بين
من اتفق فقده في جوف البلد وفي السفر وفي القتال وما اذا انكسرت سفينته ولم يعلم حاله لشمول
النص لذلك كله وحصول المعنى ولا يكفي دلالة القرائن على موته بدون البحث الا ان ينضم اليها
اخبار من يتاخم قوله العلم بوفاته فيحكم بها حينئذ من غير ان يتربص المدة المذكورة ولا فرق حينئذ بين
ان يحكم الحاكم بموته وعدمه بل اذا ثبت ذلك عندها جاز لها التزويج ولم يجز لغيرها ان
يتزوجها الا ان يثبت عنده ذلك ايضا ولو حكم الحاكم بها كفى في حق الزوجين بغير اشكال وقال
سبط الشهيد ره في شرح النافع في ذلك البحث الغائب عن زوجته ان علم حياته فكالحاضر وان

تحققت وفاته اعتدت زوجته وحلت للازواج ولو علمت الزوجة خاصة بوفاته جاز
لها التزويج وان لم يحكم به الحاكم لكن لا يجوز تزويجها الا لمن ثبت عنده موته او لمن لا يعلم
بالحال وعول على دعويها الخلو من الزوج وان انقطع خبره بحيث لم يثبت شرعا حياته
ولا موته فالذي يقتضيه الاصل وجوب الصبر الى ان يثبت وفاته شرعا لكن وردت
الاخبار عن ائمة الهدى صلوات الله عليهم بخلاف ذلك انتهى ونحوه قال المحقق السبزواري
في الكفاية الا انه قال ولمن لم يعلم بالحال فعول على دعويها الخلو عن الزوج لا يقال ما ذكر عن
المسالك من قوله بل اذا ثبت ذلك عندها جاز لها التزويج ولم يجز لغيرها ان يتزوجها الا
ان يثبت ذلك عنده ايضا ظاهر في انه لا يجوز التزوج بامراة المفقود الا لمن ثبت موته عنده
بقيام البينة الشرعية عند الحاكم فلم يجز له التعويل على دعويها الخلو عن الزوج او موته او طلاقه
ولان ثبت ذلك عليها وحل لها التزويج لانا نقول الظهور ممنوع لان ثبوت موته عنده اعم مما
ذكره وما لو وقف هو على موته بالمشاهدة او قامت عنده البينة وحصل له العلم بغير ذلك
من الطرق المذكورة آنفا ومن طرق الثبوت له التعويل على دعويها السليمة عن المعارض مع احتمال
صدقها كما سبق التصريح به منه ومن غيره في مسئلة المحلل حيث قال وكذا الحكم في كل امراة كانت
مزوجة اخبرت بموته او فراقه وانقضاء العدة في وقت محتمل ونحوه قال سبطه واصرح من ذلك ما سبق
عن المحقق الثاني حيث قال في حاشية الشرايع والارشاد وكذا يقبل قولها لو قالت كنت مزوجة وقد
زوجا وطلقني بل يقبل قولها اذا كانت مزوجة بعلم سابق وادعت موت زوجها او طلاقه ويباح
نكاحها مع تجرد اخبارها عن بينة لانها دعوى سليمة عن المعارض وكذا قوله في المسالك ايضا في
بحث المفقود حيث قال لو تعذر البحث عنه من الحاكم اما لعدمه او لقصور يده تعين عليها الصبر الى
ان يحكم بموته شرعا او يظهر حاله بوجه من الوجوه لاصالة بقاء الزوجية وعليه يحمل ما روي عن النبي

امراة المفقود امراته حتى ياتيها يقين موته او طلاقه وعن علي عليه السلام انه قال هذه امرأة ابتليت فلتصبر
ومن العامة من اوجب ذلك مطلقا عملا بهاتين الروايتين فان كلامه ظاهر في ان صورة ظهور حاله
بوجه من الوجوه لم يتفرع استحقاق زوجتها ويثبت موته او طلاقه من غير اختصاص كذا الظهور
والثبوت بشخص دون شخص فليتدبر ولو سلم الظهور لوجب الحمل على ما ذكرنا الظهور دخول هذه
المرءة في عموم قوله السابق كل امراة كانت مزوجة فادعت وعدم ظهور مخرج لها عنه وكذا في
دليله من قبول كل دعوى سليمة عن المعارض وانه ربما مات الزوج او تعذر مصادقته بغيبته ونحوها
ولم يطلع على موته سوى الزوجة خاصة ومع مريدها الا غير ومع جمع لا يثبت تزكيتهم او مع عدول
قد ماتوا او تعذر حضورهم والعلم بشهادتهم في بلدها الى غير ذلك فلو لم يقبل منها لزم الضرر
والحرج المنفيان ويؤيد ما ذكرنا قول سبطه ولمن لا يعلم بالحال وعول على دعويها الخلو عن الزوج وكذا
قول صاحب الكفاية ولمن لم يعلم بالحال فعول على دعويها الخلو عن الزوج فتامل قيل الظاهر من قولهما
من لا يعلم بالحال من لا يعلم بان كان لها زوج دون من لم يعلم بموته والا لصار الكلام حشو الجواز الا
قتصار على من عول على دعويها الخلو اقول الظهور غير مسلم وفائدة ذلك الكلام التنبيه على ان لا اعتماد
على قولها انما يجوز لمن لم يعلم بحال زوجها وحياته وان لا دلالة من اصالة الصحة قول المسلم وسماع
الدعوى السليمة عن المعارض لا تشمل من يعلم بحال زوجها وحياته ببطلانها وكذبها وان حكم لها
الحاكم بشهادة الزور مثلا ولا خلاف في ذلك عندنا بل عند جميع المخطئة خلافا لبعض المصوبة
من العامة نقل البخاري في صحيحه في باب الشفعة في ثلثة مواضع متقاربة بانه يباح لها
التزوج حتى لشاهدي الزور اللذين لم يثبت خلوها عن المانع الا بشهادتهما مع علمهما بكذب
انفسهما فتباح تلك المراة لهما ظاهرا وباطنا والى ذلك اشار العلامة حيث قال في القواعد لو
اقام شاهدي زور بنكاح امراة لم يحل له وطوها وان حكم له بالزوجية ويجب على المراة الامتناع

ما امكنها وعليه لا اثم والمهر والحد الا ان يعتقد الاستباحة بذلك وليس لها ان تنكح في الباطن غيره
لكن لا يجمع بين المالكين ولو شهد على طلاق فاسقان باطنا وظاهرهما العدالة وقع واستباح
كل منهما نكاحها على اشكال وفي التحرير واذا اقام شاهدي زور بنكاح امرأة وهو يعلم كذبهما لم
يحل له ولزمها في الظاهر وعليها ان تمتنع ما امكنها فان اكرهها فالاثم عليه دونها فان
وطئها الرجل فعليه الحد ان لم يعتقد الاباحة وهل يحل لها ان تتزوج بغيره الوجه ذلك غير
انه لا يجوز الجمع بينهما في الوطي المحرم على المحق ما دام الاخر حاضرا عندها فاذا غاب الزوج
الظاهر جاز للاخر الوطي انتهى كلام العلامة ره ولا بد من الحمل على ذلك التنبيه فوقوع التطويل في
كلامهم غير قليل منها قولهم في شروط الاضحية ولا الخصي من الفحل حتى ان العارف الفاضل الكاشاني
ره مع حرصه على الاختصار في الكلام حتى ربما ال الاختلال في المرام تبع الفحول في الخصي من الفحول
فكلما اتيت بنكتة وفائدة لما هناك فحجية منها ومثلها هنا وبالجملة وظيفة الفقيه اقتفاء
الدليل لا التقليد قال وقيل والدليل من اصالة الصحة وقبول الدعوى السليمة عن المعارض
في زوجة المفقود وغيرها واحد وبعد احتمال الصدق وفيما لو سلم لا يخرج الدعوى عن
الاحتمال المجوز عن الحامل السبعين مثلا ومن الاعاجيب في هذا المقام ما سقط عن لسان اقلام
بعض المعاصرين من الاعلام حيث ذكر ان المراد بقول الشهيد ره في المسالك وكذا الحكم في كل امرأة
كانت مزوجة فاخبرت بموته او طلاقه بيان حكم كل امرأة لم يعلم الحاكم ولا المريد للتزويج بها زوجيتها
سابقا فلهما الاعتماد على دعواها الا من علم بكونها مزوجة سابقا وذلك لتوجه الايراد بتشبيهه
لها بالمطلقة ثلثا في الحكم والثاني قوله بعده ولا فرق بين ان يتعين الزوج وعدمه اذ من المعلوم
انه لو علم بزوجيتها السابقة لم يبق لنسبة تعيين الزوج وعدمه اليها معنى بل كان اللازم ان
يقول لا فرق بين ان يعلم الحاكم او مريد التزويج زوجيتها معينة او مبهمة والثالث ما صرح

البينة

اثبات

الطريقة

هو وغيره في مفقود الزوج انه لا يجوز لغيره التزويج بها حتى يثبت ذلك عنده او عند حاكم الشرع
انتهى وليت شعري ما الذي اوهم وفهم من تشبيه كل امرأة كانت مزوجة بالمدعية للتحليل في حكم قبول
الدعوى المشابهة في نفس الدعوى مع التصريح بان التشبيه في الحكم مضافا الى ظهور قوله كانت مزوجة ولو
مراده ما توهم لوجب ان يقول ادعت انها كانت مزوجة ومما لا يخفى على ادنى الطلبة ان قوله لا فرق وانما
يتعلق بصدر المسالة الذي هو المشبه به دون المشبه وان التشبيه كانت فائدة وقعت في البين وفيه ايضا قوله
بعد ذلك لو كذبها المطلق لم يكن له نكاحها ولو عينت الزوج فكذبها في اصل النكاح احتمل تصديقها في التحليل
الى غير ذلك فليفهم واما الوجه الثالث فالاخراج على التخصيص ليس باولى من حمله على تعميم الثبوت عنده بل الثاني اولى
لما حققنا انفا واعجب من هذا كله ادعاء الاجماع على المنع من تزويج مفقودة الزوج العالمة بخلوها عن المانع
او موته او طلاقه المدعية لذلك الا اذا ثبت عند الحاكم او مريدها صدقها بالبينة او الاستفاضة استنادا الى
استصحاب الزوجية السابقة وانحصار مزيل النكاح في الموت والطلاق والخصار طريق ثبوت الطلاق شرعا في
شهادة العدلين وثبوت الموت شرعا فيهما او في الاستفاضة وان مجرد قول المرأة لا يثبت الموت ولا الطلاق
عند الحاكم او مريد التزويج ولا الثبت موته بالنسبة الى قسمة ميراثه بين ورثته التي منهم هو وكان منشا توهم
الاجماع انما هو كلام المسالك انه لا يجوز تزويجها الا اذا ثبت عنده بناء على توهم انحصار المزيل والثبوت فيما ذكر وكلاهما
باطلان لزوال المزيل ظاهرا وباطنا وانفساخه اختيارا او اضطرارا حيث يوجد من جهة من جاء سابقا او لاحقا
وعنة او اعسار او غير ذلك وعند مالك عقد الولي على البالغة الرشيدة من غير رضاها بناء على المتعارف بين
العوام من دون تقليد المجتهد حتى في هذا المرام ولان لثبوت الطلاق والموت طرقا اخر اكثرها افيد واحكم كالتواتر و
شاهدة الطلاق او الموت والاستفاضة الطلاق بحيث يفيد العلم واقرار المطلق وادعاء المرأة مع اليمين المردودة
وقت المرافعة بلا خلاف في شي من ذلك وكذا تجرد دعواها السليمة عن المعارض بالفعل كما صرح به الشهيد الثاني
ثم بسط بعد المحقق الثاني على ما سبق وكلامه فليلاحظ فلو علم الحاكم نفسه او غيره ممن اراده بزوال نكاحها

على الزوج او في غير التزويج فهو مسلم بل يجمع في ذلك الى الطرق المقررة في طي الدعاوى وان اراد بها الزوجة المدعية

لا مر يمكن وان بعد الخالية عن المعارض للمقابل وفي جواز تزويجها بالغير فهذا اول المسئلة والحكم بعدم صحة قبول ادعاح

حكم بلا دليل بل حكم بما قام الدليل من وجوب حمل قول المسلم على الصحة مع الامكان على خلافه فليتدبر وقد حققنا و

نبهنا عليه ظهر ان ما في المسالك وشرح النافع والكفاية في مباحث العدة ان المنوفي عنها تعتد من حين بلوغ الخبر

ولو من مخبر لا يفيد خبره الظن لكن يتوقف جواز تزويجها على ثبوت موته بالبينة او الشياع انما ورد على سبيل التمثيل

بذكر الطرق الغالبة الوقوع دون النادرة كمشاهدة المرأة وعدم يدها لجثة الزوج ميتا ومنوحا الى الشاهد المثبتة

مثلا او بلوغ خبر واحد محفوف بقرينة القطع اليها ومرادهم رفع الملازمة بين عدة الوفاة وجواز التزويج

فليهم وقولهم ولا تثبت موته بالنسبة الى قسمة ميراثه بين ورثته ناش عن قصور تام لعدم ثبوت الملازمة بين الامرين

اذ ليست بينة ولا مبينة ولا مسلمة وقد اجمع الاصحاب على ان مفقوده الزوج بعد فحص الحاكم اربع سنين على النهج المعروف

تعتد عن الوفاة وتحل للازواج والمشهور ان هذا لا تقسم تركته بل يبقى الى ان يظهر موته او يبلغ الى حد لا يعيش اليه

مثله عادة قال في المسالك الحكم مختص بالزوجة فلا يتعدى الى ميراثه ولا عتق ام ولده وقوفا فيما خالف الاصل على موضع

النص فيتوقف ميراثه وما يترتب على موته من عتق ام الولد والمدبر والوصية وغيرها الى ان تمضي مدة لا يعيش مثله اليها عادة

وسياتي البحث فيه والفرق بين الزوجة وغيرها مع ما اشتهر من ان الفروج مبنية على الاحتياط ورود النص الدال على الا

ختصاص دفع الضرر الحاصل بالمرأة بالصبر دون غيرها من الوارث لحكم وان للمرأة الخروج من النكاح بالحب

والعنة لفوات الاستمتاع وبالاعسار بالنفقة على قول الفوات المال فلان تخرج ههنا وقد اجتمع الضرران اولى انتهى

اقول ولو فرض مشاركة الوارث خاصة لها في العلم بموت المورث لجاز لهم قسمة التركة فيما بينهم وان لم يحكم الحاكم بموته

ولا شهد به عدلان بلا خلاف ولا اثم في ذلك وكذا لو علم الحاكم خاصة معهم فانه يجوز لهم القسمة عند الحاكم اجماعا حتى

على القول بعدم جواز حكم الحاكم بعلمه فانهم بل لو تتبعت لوجدت اكثر الاصول منتقلة عن الاموات الى الاحياء بهذا النحو

فليتامل فان قيل مقتضى عموم اية النبا التبين في كل خبر واغا خرج منه خبر الثقة بالنص والاجماع وايضا مقتضى

والرابع

الرابع والثالث باطلان نصا واجماعا مع ان تخصيص عموم الادلة بعد التسليم بما دل على وجوب

حمل قول المسلم على الصحة من الاخبار مضافا الى الاجماع جائز بل واقع وسماع قول الزوجة في شانها

نفسها او خلوها عن المانع وعن تسلط الزوج عليها الا يجوز تصديقها في حقه وبطلان دعواه اذا ظهر

او انكر الطلاق بعد موت الجد والرشد المدعى باقرارها سبق رجعته كالغائب المحكوم عليه في غيبته وليس

المراد بنفسها ما لا يكون له ربط بغيرها اصلا والا يسمع قولها في انقضاء الحيض والطهر وانقضاء العدة

وعدم الزوج اذا ادعت صدقت مثلا فمعنى لظهور كون الدعوى ما يتضمن نفعا دنيويا للمدعي وضررا دنيويا

على الغير واما ما تضمنت العكس فهو الاقرار والفرق بينهما واضح مع ان الاخبار ظاهرة بل صريحة فيما ذكرنا

سيما صحيحة حماد في المحللة وحسنة يونس بما رواه في باب احكام الطلاق في الصحيح عن محمد بن مسلم

عن ابي جعفر قال سئلته عن رجل طلق امرأته تطليقة تحلها قال وفي كتاب علي بن ابي طالب ان امرأة

اتت رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت يا رسول الله افتني في نفسي فقال لها فيما افتيك قالت ان زوجي

طلقني وانا طاهر الى ان قال فقال لها رسول الله ايتها المرأة لا تتزوجي حتى تحيضي ثلث حيض الحديث وعلى

ان المراد بالمتهمة في رواية ما قالت في نفسها في امر طلاقها وتزويجها بغير المطلق فتزوج فليس اقترانها

وقد نبهنا عليه ظهر ان ليس المراد بالمتهمة في هذا المقام الا المتهمة في التزويج لان جلب النفع ودفع الضرر مما يعم

كل عاقل ولا يعتبر البلوغ العاجل والآجل كما لا يخفى على جاهل فضلا عن فاضل بل المراد بالمتهمة

من حصل العلم او الظن من قولها او افعالها بعدم مبالاتها بمخالفة الشرع وارتكابها المحرمات المعلومة وغيرها

باب المتعة في الصحيح عن ابن بزيع قال سئل رجل الرضا عن رجل يتزوج المرأة متعة ويشترط عليها الا يطلب ولدها

فتاتي بعد ذلك بولد فينكر الولد فشدد في ذلك وقال يجحد كيف يجحد اعظاما لذلك قال الرجل فان اتهمها قال

لا ينبغي لك ان تتزوج الا مؤمنة او مسلمة فان الله عز وجل يقول الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة والزانية لا ينكحها الا

زان او مشرك وحرم ذلك على المؤمنين ورواه في باب ... ايضا ما ادى في التهذيب وبعض المعاصرين الاعلام

يوجب م

اوهام اقوام في هذا المقام طوينا عن ذكرها كشحا واعرضنا عنها صفحا واكتفينا بما كتبناه من الحواشي
في توضيح المرام وازالة الغواشي منها ان قول الشهيد ره وكذا الحكم في كل امراة اه تشبيه بالمحللة
التي هي مورد النص وهو قياس محض واستشهد على ذلك بقول صاحب الكفاية وفي عموم
الحكم اشكال اقول هذا ليس باول تهمة رمى بها الشهيد من حضر العقل والنقل كما
لا يخفى على من القى السمع وهو شهيد لان بطلان القياس التمثيلي من ضروريات مذهبنا فكيف
لا يكون منه اجتنب الشهيد وليس استشكال صاحب الكفاية بل مبنى الحكم المذكور طريق احدها
تنقيح مناط الحكم وهو اصل وظهور صحة تصرفات المسلم في نفسه وما تحت يده حتى
يعلم الخلاف ووجوب قبول الدعوى الخالية عن المعارض المحتملة واليه اشار الشهيد
في القاعدة التاسعة والتسعين من التمهيد حيث فرع قبول دعوى المحللة على قاعدة
ترجيح الظاهر على الاصل وجعل رواية حماد من حيث اشتراط الوثاقة معارضا لرضا
الى طعنه في سندها في حاشيته على المسالك وكذا اشار اليه سبطه بعد المحقق كما نبينه
وهو الاظهر فليفهم والثاني اثبات الحكم بالقياس بطريق الاولى وتنبيه بالاعلى
على الادنى اذ لو وجب او جاز تصديق المراة في دعوى النكاح والدخول والفراق
وانقضاء العدة في موضع يكون تحقق تلك الامور لازما وموقوفا عليه الصحة
نكاح جديد لجاز تصديقها في دعوى الفراق وانقضاء العدة فقط بطريق اولى
فتدبر والثالث ما ذكره المحقق في الشرايع واشار اليه في الكفاية من بعض العلل
العليلة وبالجملة ليس مستند الالحاق الا محض القياس العامي فلنا امل وقد
ظهر مما بيناه عليه ان لكل من الناكح والمنكوحة بحسب الظاهر تكليفا على حدة
فتكليفها عدم التعرض للنكاح حتى تعلم او تظن ظنا معتبرا شرعا خلوها عن مانع التزويج

ولو بالاعتماد على اصالة عدم تحقق التزويج عليها حيث لم يظهر كونها مزوجة اصلا
وكذا على اصالة عدم تحقق موجب التحريم كالنسب والرضاع واللواط والعقد في العدة
والاحرام والزنا والمصاهرة الى غير ذلك حيث لم يظهر عليها خلافه وكذا على الاظهر والعلم
الحاصل او الخبر المفيد للعلم او الظن المعتبر كشهادة العدلين عندها او الحكم الحاكم
ببطلان نكاحها او فسخه بموت زوجها او طلاقه او غير ذلك حيث كانت مزوجة
وتكليفه عدم التعرض لنكاحها حتى يعلم او يظن ظنا معتبرا شرعا خلوه عن مانع التزويج
ولو بالاعتماد على الاصل حيث لم يظهر كونه ذا زوجة بالفعل بعقد من نفسه
او وكيله او وليه وكذا بالنسبة الى موجبات التحريم بينهما كما ذكر فيها وكذا على العلم الحاصل
له بالحس او الخبر المفيد للعلم او شهادة العدلين عنده او حكم الحاكم ببطلان نكاح تلك المراة سابقا
بموت زوجها او طلاقه مثلا حيث ثبت كونها مزوجة من خارج او من اقرارها سابقا
ولا اعتمادا على قولها وادعائها موت زوجها او فراقه مع امكان صدقها وان بعد والحكم
بالحل وقبول دعواها عن بينة اذا سلمت عن المعارض لم يكن حين الدعوى
والحكم عند جماعة الشيخ كما سبق عن المحقق الثاني والشهيد الثاني وسبطه وغيرهم على
اصالة صحة فعل المسلم وقوله وحمله على الاحسن والترخيص في الحمل الى سبعين محملا ومهما
امكن وهذا بحسب التكليف الظاهري فلا يباح لها التزويج مع كذبها واما الاطلاع بكذبها العقل
لانه نفس الامر ولا يعلمه الا من تصديقها البينة وحكم بحال الشيخ رحمه الله التزويج بلا اخلال عند
الاصحاب الا ما يتبعه خلافا لبعض العامة كما اشار اليه ويجب على كل من علم بكذبها بلا دعوى شبهة عدم
تزويجها من باب النهي عن المنكر مع اجتماع شرائط النهي عن المنكر وما في اخر باب المتعة عن يونس بن عبد الرحمن قال
قلت للرضا عليه السلام المراة تتزوج متعة فينقضي شرطها فتتزوج رجلا اخر قبل ان ينقضي عدتها قال وعليه

بالحس م

انما اتضح ذلك عليها فمع جهالة السند اذ لا طريق للصدوق الى يونس المذكور وان حكم في الخلاصة بصحته وكان بناء على ان الصدوق اخذه من كتابه وهو غير واضح فتامل يمكن حمله على عدم العلم بالتزويج بالبكر او عدم قدرته على المنع وكان يدل على انه لا يجب على الزوج حينئذ نقض عقدها فالنتامل فظهر ان بين التكليفين بون بين وعلى الموضعين حوث فنا وكر الاعلام في هذا المقام وتوهم التالي من القصور التام وحصر بعضهم طريق العلم في البينة والشياع منبها على التمثيل بذكر الطرق الغالبة الوقوع مع ان شهادة العدلين ليست مما تفيد العلم وان حكم بها الحاكم وحرم جواز حصول العلم لها واعتداده بها وان لم يحكم به الحاكم وكل من تكليفيهما تفاريع مذكورة في محالها لا بلها محالها كعدم حصول الاثم لمن اعتمد على مجرد اليد في الملكية او على مجرد ادعاء الوكالة او حكم نحو التزويج بموت الزوج او طلاقه وانقضاء العدة مع انتقال ذلك الى غيرهم الا وان كان محالفا للاصل ولا مستصحبا واستعقبت اثار النجاسة والحرمة والفرقة بلا خلاف ويكون الفاسق بنية وبين الفاسق الكتمان اعني من ثبت عنه كذبه هو الاثم والحد التعزير وعدم على القيم والكتمان من قهر الحيل المستمر على الخفي فاذا اراد من ظاهره الاسلام والمدعي له وان سبق العلم بكفره الاصطلاح او ارتداده حيث تقبل توبته التزويج بمسلمة كذلك ممكنا من ذلك وكذا اذا احتمل في حقها التحريم موبدا او منقطعا بالتحليل من دون ثبوت والمراد التناكح لم يمنعا بل مكنا من غير وجوب تفحص ولا تجسس عن حالها وبين لعدم مثالهما الاعن غافل عن ذلك والقول الاحق من قوله تعالى ولا تجسسوا واجتنبوا كثيرا من الظن ووضع امر حيث على احسنه والترقي في الحمل لكل فعل محملا الى غير ذلك بل وان علمنا بان المطالب للفعل اربع فرعية او اكثر بعده وعليها في كل من او علينا بالكالة وقبل ذلك الاربع زوجا داتمة سواء كان من بالتزويج عادلا او فاسقا ام مختلفين مالم نعلم كذبهما او كذب احدهما وكذا من اراد ان يشتري جارية سوداء او بيضاء للتسري ولو فاسقا

من فاسق

من فاسق او الكالة والولاية لحكمة الحرية فان تكليفنا ح ليس الا تصديقهم وتمكينهم من الازدواج والبيع والشراء والتسري وحرمة تكذيبهم ومنعهم ثم ان ظهر كذبهم عومل معهم بما ورد في الشرع من التعزير والتغريم والحد والتاثيم الى غير ذلك وكل منهم في نفسه مكلف بعلمه او ظنه المعتبر شرعا وان لم يوافقهم في ذلك غيرهم فافهم ولا تخبط بين المبحثين خبط عشوا ولا تركب المقامين متن عميا وعليك باقتفاء الفصل بين التكليفين حتى لا يلتبس عليك الامر بين الامرين وعما نبهنا عليه مضافا الى الاطلاقات والعمومات ظهر جواز التوكيل لهم والتوكل عنهم في اجراء الصيغة حتى للجاهل بحالهم المعتمد على مجرد اصل الصحة في صدق مقالهم وفي التوهمات الفاسدة منع الجاهل بحال المدعيين للعلم بموت المفقود ظاهرا مثلا عن اعتماده على دعويهما والتوكل في اجراء الصيغة عنهما وان جاز لهما اجراء الصيغة لانفسهما بانفسهما لان جواز التوكل ح مما لا خلاف فيه ولا مرية تعتريه اذ لا مانع من ذلك سوى عدم ثبوت الموت للحاكم وعدم علم الوكيل بذلك كما هو المفروض وشيء من ذلك لا يصلح للمانعية للاصل وعدم ظهور المخرج بل وقيام الدليل على خلافه اذ يجوز لهما اجراء الصيغة بانفسهما بالوفاق فيكون محلا للتوكيل بالاتفاق ولان محله ما للموكل مباشرته سوى ما استثني وليس هذا منه بلا خلاف ولا يتوهمن ان في توكل الجاهل عنهما اغراء منه بالقبيح ومنافاة للنهي عن المنكر الواجب اذ لا قبيح بالنسبة الى مدعي العلم ولا بالنسبة الى مصدق المسلم في المحتمل ويؤيد ما ذكرنا ما رواه في باب الوكالات في الصحيح عن الحلبي عن ابي عبد الله انه قال في رجل ولته امراة امرها ان ذات قرابة وجار له لا يعلم دخيلة امرها فوجدها قد دلست عيبا هو بها قال يؤخذ المهر منها ولا يكون على الذي زوجها شيء ومن شروط النهي عن المنكر علم الناهي بوجه الفعل في نفسه بان هذا الفعل موصوف بذلك الوصف اجماعا فلا انكار فيما اختلف فيه العلماء اختلافا ظاهرا الا ان يكون المرتكب يعتقد تحريم ما فعل ووجوب

ما تنزل ولا هر الناس هو موافقه له في اعتقاده فالتعمل وبالجملة المستفاد من الادلة انما
صحة قول المسلم وفعله ووجوب حملهما عليها مع الامكان وان بعد عادة كاصالة الطهارة الا
بثبات وعدم الحكم بنجاسة شيء منهما حتى يعلم كونه من اعيان النجاسات او ملاقيا لها برطوبة
وان المراد بالعلم هنا كما هنالك العلم العقلي الحاصل بالحس او التواتر ونحوه او الشرعي الحاصل
من شهادة العدلين او اقرار ذي اليد على خلاف في الشرعي في الحكم بالنجاسة ولنذكر بعض
الدلائل من الآيات والروايات لتكون على بصيرة في المقامات قال عز من قائل في
سورة الحجرات يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا
ولا يغتب بعضكم بعضا الآية وقال عز نواله في سورة النور لولا اذ سمعتموه ظن
المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيرا الآية وان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في
الذين آمنوا لهم عذاب اليم في الدنيا والآخرة والله يعلم وانتم لا تعلمون
وفي الكافي عن الصادق عن امير المؤمنين قال ضع امر اخيك على احسنه حتى يأتيك
ما يقلبك منه ولا تظنن بكلمة خرجت من اخيك سوءا وانت تجد لها في الخير محملا وعن الصادق
قال قال رسول الله لا تطلبوا عثرات المؤمنين فان من تتبع عثرات المؤمنين تتبع الله عثرته ومن
تتبع الله عثرته تفضحه ولو في جوف بيته وفي الامالي وثواب الاعمال عن ابراهيم الكرخي عن الصادق
قال من قال في المؤمن ما رأته عيناه وسمعته اذناه فهو من الذين قال الله عز وجل ان الذين يحبون
الآية وفي الكافي عن الكاظم انه قيل له الرجل من اخواني يبلغني عنه الشيء الذي اكرهه فاسأله
عنه فينكر ذلك وقد اخبرني عنه قوم ثقات فقال كذب سمعك وبصرك عن اخيك وان
شهد عندك خمسون قسامة وقال لك قولا فصدقه وكذبهم ولا تذيعن عليه شيئا
تشينه به وتهدم به مروته فتكون من الذين قال الله ان الذين يحبون الآية وفي الصحيح

الصحيح

عن الصادق قال قال رسول الله من اذاع فاحشة كان كمبتدئها اقول يستفاد من هذه الاخبار وامثالها وظواهر
الآي [illegible] وحمل المسلمين [illegible] بالفعل الجميل المرغوب [illegible] الخليقة [illegible] ومطاعن التجسس
والتفحص وحكاية [illegible] وفي باب المطاعن مذكورة وفي
[illegible] وكتاب الصلاة في الصحيح عن سليمان بن جعفر الجعفري عن العبد الصالح موسى بن جعفر [illegible]
ضيقوا على انفسهم بجهالتهم ان الدين اوسع من ذلك وفي الصحيح عن البزنطي قال سألته عن الرجل
[illegible] السوق [illegible] نحوه [illegible] في الثالث [illegible] كتاب الذبائح [illegible] ابراهيم [illegible] الفضيل [illegible] محمد بن
[illegible] انهم سألوا ابا جعفر عن شراء اللحوم من الاسواق ولا يدرى ما يصنع القصابون قال كل اذا كان ذلك في
سوق المسلمين ولا تسأل عنه [illegible] في باب الشهادة على [illegible] والصحيح
في باب البينات في الحسن في الثالث والخبر [illegible] في الشهادات في الحسن [illegible] علي بن يقطين عن
ابي الحسن [illegible] قال لا بأس بالشهادة على اقرار المرأة وليست بمسفرة اذا عرفت بعينها او حضر من يعرفها
ولا يجوز عندهم ان يشهد الشهود على اقرارها دون ان تسفر وينظر اليها [illegible]
في الصحيح عن الصفار انه كتب الى ابي محمد في رجل اراد ان يشهد على امرأة ليس لها بمحرم هل يجوز له ان يشهد
عليها من وراء الستر ويسمع كلامها اذا شهد عدلان انها فلانة بنت فلان التي تشهدك وهذا كلامها او لا يجوز
الشهادة عليها حتى تبرز ويثبتها بعينها فوقع تتنقب وتظهر للشهود ان شاء الله [illegible] وهذا التوقيع عندي
بخطه [illegible] في الصحيح عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله [illegible]
في الجبن قال كل شيء [illegible] حلال حتى يجيئك شاهدان يشهدان عندك ان فيه ميتة [illegible] على عدم
توقف قبول الشهادة في غير [illegible] على حضور الحاكم [illegible] وفي باب زيادات المكاسب
في الضعيف عن مسعدة بن صدقة عن ابي عبد الله قال سمعته يقول كل شيء هو لك حلال حتى تعلم انه حرام
بعينه فتدعه من قبل نفسك وذلك مثل الثوب يكون عليك قد اشتريته وهو سرقة او المملوك عندك ولعله حر قد باع

نفقة اخرى فتبيع او قهرا والمراة تحتك وهي اختك او رضيعتك والاشياء كلها على هذا حتى
تستبين لك غير ذلك او تقوم به البينة ونحوه في الناسع لا طعمة في الصحيح عن محمد بن الفضيل عن
الثمالي عن ابي جعفر في الحلال خبر قال وكذلك لا انهاكم لا نبغضه ناشر الجبن من اسواق المسلمين من ايدي
المصلين فلا باس عليك الا ان تبين لك من خبر عنه او وفي في الناسع من الشهادات
وفي باب البينات حينا عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله قال قال له رجل اذا رايت شيئا في يد رجل ايجوز لي
ان اشهد انه له قال نعم ~~[illegible]~~
ثم قال ابو عبد الله فلعله لغيره فمن اين جاز لك ان تشتريه ويصير ملكا لك ثم تقول بعد الملك هو لي
وتحلف عليه ولا يجوز ان تنسبه الى من صار ملكه من قبله اليك ثم قال ابو عبد الله لو لم يجز هذا لما قام
للمسلمين سوق وضعف سند هذا الخبر منجبر بعمل الجل بل الكل وذكر بعض افاضل الاصحاب ان مضمونه
موافق للقواعد الشرعية وذكر بعض متاخري المتاخرين ان مجرد التصرف بالبناء والهدم والاجارة
ونحوها مع عدم المنازع يكفي في الشهادة بالملك المطلق على المشهور بين الاصحاب ونقل فيه الخلاف
الاجماع عليه استنادا الى قضاء العادة بان ذلك يكون الا في الملك بكلام وجواز الشراء منه
ودعوى الملكية بعد الشراء وحلفه لو ادعى عليه فانكر ثم قال وكذا لو انفرد باليد الخالية عن
التصرف عند الاكثر لما مر والرواية حفص بن غياث ثم نقل هذا الخبر بكليته وفي
السادس من ابواب المهور من النكاح في الضعيف عن ابان بن تغلب قال قلت لابي عبد الله اني
اكون في بعض الطرقات فارى المراة الحسناء ولا آمن ان يكون ذات بعل او من العواهر قال
ليس هذا عليك انما عليك ان تصدقها في نفسها وفيه في الصحيح عن ميسرة وفيه في السادس
والخمسين وغيره جميعا في الصحيح عن ميسرة وفي الطريقين فضالة قال قلت لابي عبد الله
القى المراة بالفلاة التي ليس فيها احد فاقول لها هل لك زوج فتقول لا فاتزوجها

قال نعم هي المصدقة على نفسها قال المحقق المولى محمد صالح المازندراني في شرح التهذيب يدل على ان القول قول المراة
في عدم التزويج كما ذكره الاصحاب انتهى فضعف الخبر منجبر مع انه معتبر وفي يب في باب تفصيل احكام النكاح
عن فضل مولى محمد بن راشد عن ابي عبد الله قال قلت له اني تزوجت امراة متعة فوقع في نفسي ان لها زوجا
ففتشت عن ذلك فوجدت لها زوجا قال ولم فتشت وعن مهران بن محمد عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله قال قيل له ان
فلانا تزوج امراة متعة فقيل له ان لها زوجا فسألها فقال ابو عبد الله ولم سألها وفي المجهول عن محمد بن عبد الله
الاشعري وفي الطريق ابن ابي نصر البزنطي قال قلت للرضا الرجل يتزوج بالمراة فيقع في قلبه ان لها زوجا فقال
ما عليه ارايت لو سالها البينة كان يجد من يشهد ان ليس لها زوج وظاهر الخبر الاعتماد على قولها اذا
ادعت موت الزوج او طلاقه ولم يمكن استعلامه فيعمل بقولها لعدم امكان الفحص ومع امكان الاستعلام وغيره
فلينظر فيه وفي القوي بسعدان عن علي بن يقطين قال قلت لابي الحسن نساء اهل المدينة قال فواسق
قلت فاتزوج منهن قال نعم وفي الناسع والسبعين من النكاح في الحسن بابراهيم عن ابن ابي
عمير عن ابي عبد الله قال سألته عن المراة ولا ادري ما حالها ايتزوجها الرجل متعة قال يتعرض لها فان اجابته
الى الفجور فلا يفعل وفي باب [illegible] من النكاح في القوي بعمر بن حنظلة قال قلت لابي عبد الله
اني تزوجت امراة فسألت عنها فقيل فيها فقال انت لم سألت ايضا ليس عليكم التفتيش وفي الباب
المذكور ويجيء في باب نوادر النكاح ايضا في الصحيح عن ابي بصير قال سألت ابا جعفر عن رجل تزوج
امراة فقالت انا حبلى وانا اختك من الرضاعة وانا على غير عدة قال فقال ان كان دخل بها وواقعها
فلا يصدقها وان كان لم يدخل بها ولم يواقعها فليحتط وليسأل اذا لم يكن عرفها قبل ذلك ويحمل
السؤال على الندب وفيه دلالة على جواز التزويج بالمجهولة والمشكوكة وان علم كونها ذات زوج
قبل ذلك بعلم من خارج او اقرارها لكن عمل على [illegible] التزويج او ادعائها الخلو من الزوج
او موت زوجها او فراقه كل هذا من اطلاق الخبر فتدبر وكذا الكلام فيما يجيء في زيادات النكاح

في موثق بن بكير عن غير واحد قال سئل عن رجل تزوج جارية وتمتع بها فحدثه رجل ثقة او غير ثقة
فقال ان هذه امرأتي وليست لي بينة فقال ان كان ثقة فلا يقربها وان كان غير ثقة فلا يقبل منه والقول محمول
على الندب بلا خلاف وفي الصحيح عن الحسين بن سعيد قال كتب اليه يسأله عن رجل تزوج امرأة في بلد من البلدان
فسألها الك زوج فقالت لا فتزوجها ثم ان رجلا اتاه فقال هي امرأتي فانكرت المرأة ذلك ما يلزم
الزوج فقال هي امرأته الا ان تقيم البينة وفي المجهول عن سماعة مثله لكن سئل عن رجل تزوج جارية الحديث
نحوه وفي الصحيح عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل
تزوج امرأة ولها زوج وهو لا يعلم فطلقها الاول او مات عنها ثم علم الاخير ايراجعها قال لا حتى تنقضي
عدتها وحمل على عدم الدخول جهلها او ظنها موته او طلاقه والاخير عليه مؤيد بالتعليل وفي
الصحيح عن يحيى قال سألت ابا عبد الله عن رجل تزوج امرأة ثم استبان له بعد ما دخل بها ان لها زوجا
غائبا فتركها ثم ان الزوج قدم فطلقها او مات عنها أيتزوجها بعد هذا الذي كان تزوجها ولم
يعلم ان لها زوجا قال ما احب له ان يتزوجها حتى تنكح زوجا غيره وحمل في المنتهى على ارادة الخلو
من الحمل او التعليل من حتى للاجماع على عدم توقف حلها على المحلل وفي الملا في الجواهر
دلالته على جواز التزويج لمن لم يعلم ان لها زوجا في الحال او جهل بالحال ولا علم بكونها مزوجة
قبل ثبوت الخلو والموت او الفراق من خارج او من اقرارها اعتمادا على مجرد دعواها او على البينة او الثبوت
عند الحاكم فالبينة وفي باب احكام الطلاق في الصحيح عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله عن رجل طلق امراة
ثلثا فبانت منه فاراد مراجعتها فقال لها اني اريد مراجعتك فتزوجي زوجا غيري فقالت له قد تزوجت
زوجا غيرك وحللت لك نفسي ايصدق قولها او يراجعها وكيف يصنع قال اذا كانت المرأة ثقة صدقت
في قولها ولم اقف لهم على مخالف لظاهر هذا الصحيح في قولها حللت محتمل لوقوع التحليل
بطلاق المحلل او موته وترك الاستفصال مع قيام الاحتمال يفيد العموم في المقال والمنهوك

حمل

حمل اعتبار نفيها على الاستحباب ظاهر العلامة في الارشاد والشيخ مفيد في المقنعة الوجوب والمشهور ظهر
لما مر ثم فيه دلالة على ان ارادة التزويج لا توجب اتهامها كما ربما يستوحى من بعض الاحكام لكن ضعف جمعها مع
ما فيها في هذا المقام فيتأمل والمراد بالتهمة على المشهور ان تظهر المرأة العارفين الى اختيار المجوز الجمع
ووكل دعواها سليما عن المعارض لا احراجها عن يعلم او يظن كذبها وكان المشهور نظر الى ما افتى البعض بحملها
على الثيب لشموله ادلة القبول للجميع يسير في الزيادات ايضا في الموثق يونس عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام
سئل عن امراة كان لها زوج غائب عنها فتزوجت زوجا اخر فقال ان رفعت امرها الى الامام ثم شهد عليها شهود
ان لها زوجا غائبا وان مادته وخبره يأتيها منه وانها تزوجت زوجا اخر كان على الامام ان يجلدها ويفرق بينهما
ومن الذي تزوجها قلت فالمرأة التي حدثت كيف يصنع قال ان لم يكن اخذ منها شيئا فلا باس عليه وللمرأة عليه شيئا
فان كان اخذت منه حرام عليها مثل اجر فاجرة وهو حرام عليها بل على ضمانها ما تلف منه
على اشتراط الحكم ببطلان نكاحها على شهادة الشهود على بقاء زوجها الغائب على الزوجية بان مات منذ
خرج مادة قبل ... الفرط على عدم جواز الحكم ببطلان نكاحها ظاهر المجهول ... النكاح الثاني
ملتقيا اخرت بموته او فراقه بحيث حصل لها من ذلك الظن او العلم بخلوها عن المانع فانها تكون على ...
وان كان الزوج غائبا ثم تزوجها ... ثم حصل من الاخبار ما حصل لها واعتمد على دعواها التسليم
عن معارض ثم اذا انكشف الخلاف وحكم عليها مثلا جاهلا مركبا انفسخ النكاح بينهما واستحقت
من الثاني كما اذا كان نكاحها مبنيا على شهادة الزوج مع جهلها بذلك كما هو ظاهر ويكون ...
وطي شبهة ملحقا بالصحيح في الحل وبعض الاحكام وفيه كلام في الباب المذكور وفي ... في الناسخ والسبي
من الطرق بطرق احدها حسن وفيه ... جميعا في القوي عن موسى بن بكر وفيه ايضا في الحسن الموثق
بعبد الكريم وفي الطريق الى ... جميعا عن ابي جعفر ... والمتن في الموثق قال اذا نعي الرجل الى
اهله او خبروها انه قد طلقها فاعتدت ثم تزوجت فجاء زوجها الاول فان الاول احق بها

رجل تزوج امرأة ودخل بها ولم يرضها ولها من آخر المهر ما يستحل من فرجها وفي القوي وليس للآخر ان يتزوجها ابدا
وقريب في المجهول بالهيثم عن ابن بكير عن الباقر نحو القوي المذكور وفيها دلالة على جواز اعتماد المرأة
على مجرد النعي لا اخبار مطلقا فتخرج ما لو لم يحصل الظن منها بالاحجاد وفي البلاد وفي باب في الباب المذكور
وفي في السبعين عن القوي بموسى بن بكر عن زرارة عن الباقر والمتن للكافي قال سئل عن امرأة
نعي اليها زوجها فاعتدت فتزوجت فجاء زوجها الاول ففارقها وفارقها الآخر كم تعتد للناس قال ثلثة قروء
وانما يستبرئ رحمها بثلثة قروء وتحلها للناس كلهم الحديث ويعضده مرسلة يونس في في والتهذيب عن بعض
الائمة لحكمه فيهما بالنكاح فتامل وفي يب في الزيادات في الموثق بن عمر وفي في الناس من السنين في
الموثق بهما جميعا عن سماعة قال سألته عن المفقود فقال ان علمت انه في ارض فهي منتظرة له ابدا حتى يأتيها
موته او يأتيها موته او يأتيها طلاق الحر وفي يب عن السكوني عن جعفر عن ابيه عليهما السلام قال في المفقود لا
تزوج امرأته حتى يبلغها موته او طلاق او لحوق باهل الشرك والتقريب من حيث اطلاق البلوغ
وترك الاستفصال خرج ما خرج بدليل بقي الباقي وفي الرجال الكشي عن علي بن محمد قال حدثني محمد
ابن احمد عن محمد بن الحسن عن صفوان عن شعيب بن يعقوب العقرقوفي قال سألت ابا الحسن عن رجل
تزوج امرأة لها زوج ولم يعلم قال ترجم المرأة وليس على الرجل شيء اذا لم يعلم فذكرت ذلك لابي
بصير المرادي قال لي والله رجم المرأة ويجلد الرجل الحد وقال بيده على صدره يحكها اظن صاحبنا ما كان
هل علمه فيه لسند اخرجه عن شعيب مع زيادة قوله لا تعطي دينا بعد قوله الحد وسكته في مورد ذلك الخبر
صدره مضافا الى اجماع المسلمين بل ضرورة الدين وما تستدل به على ما يقدح في دين الراوي فانهم
وفي يب في اواخر باب العقود على الاماء في الصحيح عن عاصم بن حميد عن ابي عبد الله عليه السلام وفي
اواخر باب الزيادات في الموثق بابن فضال عن عاصم بن حميد وفي في في التاسع و
السبعين وفي يب في باب طلاق المفقود جميعا في الحسن بابراهيم جميعا عن محمد بن قيس عن ابي

جعفر والمتن للصحيح في رجل ظن اهله انه قد مات او قتل فنكحت امرأته وتزوجت سريته فولدت كل واحدة
منهما من زوجها فجاء الزوج الاول وجاء مولى السرية فقضى في ذلك ان يأخذ الاول امرأته فهو احق بها ويأخذ السيد
ولدها الا ان يأخذ الرجل حق الثمن ثمن الولد وفي في وبعض الكافي ظن وهما لغة بمعنى احد والتقريب
ظاهر فلولا ان الاعتماد على مطلق الظن للاهل مطلقا فالبشر وفي مرسلة موسى بن سعيد في مسألة
الفرسم بابقاء الحال في كلام السائل على صحة ما كان في مع بين الشابين المصطفين حتى قال الاب انه
كان يفصل بينهما ما عرض من وجهه ثم اجابه هو مستقر بنزاع الحديث فلو كان الاعتماد على مطلق ظن الاهل
منكر الاعترض اعرض لوجهه فليتامل ويؤيد ما ذكرنا الاخبار الكثيرة الدالة على اعتداد المتوفى عنها
من حين بلوغ الخبر اعتدادها بذلك وان كان الخبر ممن لا يفيد قول الظن في الكفاية الطلاق
النصوص وكلام الاصحاب يقتضي عدم الفرق في اعتداد المتوفى عنها زوجها من حين بلوغ الخبر بكون المخبر
ثبت الوفاة بخبره ام لا والتصريح به منقول عن جماعة من الاصحاب وفي المسالك لا فرق في ذلك بين كون المخبر ممن يفيد
قوله ظن الموت وعدمه ولا بين الصغير والكبير ولا بين الذكر والانثى لحسن كونه مخبرا ومبلغا للخبر ويجوز
مما ذكره الاخبار وفي في الحادي والعشرين وفي يب في باب احكام الطلاق جميعا في الصحيح عن محمد بن عيسى
الاشعري قال كتب بعض موالينا الى ابي جعفر عليه السلام ان امرأة عارفة احدث زوجها فهرب في البلاد فتبع
الزوج بعض اهل المرأة فقال اما ان طلقت واما رددتك فطلقها ومضى الرجل على وجهه فما ترى للمرأة
فكتب بخطه تزوجي يرحمك الله والتقريب جواز تزويجها بابلاغ بعض اهلها طلاقها فتدبر وفي في
التاسع والسبعين وفي يب في باب شهادة الزور وفي يب في اواخر باب البينات من الزيادات جميعا في الصحيح
عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر والمتن للكافي قال سألته عن رجلين شهدا على غائب عن امرأته انه طلقها فاعتدت
المرأة وتزوجت ثم ان الزوج الغائب قدم فزعم انه لم يطلقها واكذب نفسه احد الشاهدين فقال لا سبيل للاخير
عليها ويؤخذ الصداق من الذي شهد فيرد على الاخير والاول املك بها وتعتد من الاخير

يدل بحكمه في الصورة حمل المرتفعين وعلى جواز تزويجها ثم على رجوع الشاهدين او احدهما في الطلاق
اذ لا فرق في ذلك [illegible] وفي اطلاقه دلالة على جواز نكاحها حتى لمن علم بنكاحها سابقا اذا ثبت عنده
الحلق واعتمد على دعويها وفي [illegible] الخامس من الثلثين وعنه [illegible] في [illegible] عدد النساء
في الحسن بابراهيم عن زرارة عن ابي جعفر قال العدة والحيض للنساء اذا ادعت صدقت قال السيد السند
في شرح النافع المرأة اذا ادعت انقضاء العدة بالحيض في زمان يمكن فيه ذلك [illegible]
لو ما طلقنا كما سيجيء كان قولها مقبولا فيه ان لم يكن لها منازع جاز لها التزويج وجاز العقد
عليها من غير يمين ولو انكر الزوج ذلك توجه عليها اليمين [illegible] هذا كلام مقطوع به في كلام الاصحاب
واستدلوا عليه بقوله تعالى ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن ولولا قبول قولهن
في ذلك لم يثمر تحريم الكتمان ويدل عليه صريحا ما رواه الكليني في الحسن عن زرارة عن ابي جعفر
الى ان قال او ادعت المرأة انقضاء العدة بالاشهر فقد قطع المصنف في الشرايع وغيره بانه لا يقبل
قولها في ذلك ولا ريب فيه مع انكار الزوج لان الاختلاف في وقت الطلاق والاصل عدم
تقدمه عن الوقت الذي يدعيه الزوج [illegible] اما لو ادعت انقضاء العدة ولم يكن لها منازع
امكن جواز التعويل على قولها اذ لم يظهر [illegible] لاطلاق حسنة زرارة ولما ذكرناه في دعوى المطلقة
[illegible] التزويج [illegible] ولا ريب ان التوقف في ذلك الى ان يثبت انقضاء العدة طريق الاحتياط
انتهى واما ما رواه الشيخ في باب المذكور [illegible] في الضعيف بالنوفلي عن السكوني عن جعفر عن ابيه عليهم السلام
جميعا ان امير المؤمنين عليه السلام قال في امرأة ادعت انها حاضت ثلث حيض في شهر واحد فقال كلفوا نسوة من بطانتها
ان حيضها كان فيما مضى على ما ادعت فان شهدن صدقت والا فهي كاذبة [illegible]
لم يعمل بها ظاهرا سوى الشهيد في اللمعة ويمكن حملها على الندب او على صورة ظهور الريبة قال العلامة
محمد المجلسي [illegible] مع انه ليس فيه [illegible] الا التصديق بل قال فهي كاذبة اي غالبا كما هو الغالب فيهن

هذا التنافي ما يجانسه والرسول منا من لسان الورى فكيف انا ومن هنا ظهر ما ورد في بعض
الاخبار من الامر بالسؤال عن حال بعض النساء في دعواها خلوها عن الزوج وانقضاء العدة او كونها
مزوجة على هذا الزوج وكذا ما رواه الشيخ في الزيادات في الصحيح عن مسعدة بن زياد عن جعفر عن ابائه ان
النبي صلى الله عليه وآله قال لا تجامعوا في النكاح على الشبهة وقفوا عند الشبهة يقول اذا بلغك انك قد رضعت
من لبنها وانها لك محرم وما اشبه ذلك فان الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة لان
الاجماع واقع على ان الرضاع لا يثبت بمجرد قول مبلغ بل لا يثبت الا بشهادة العدلين ايضا
بالاطلاق لا اشتراط [illegible] وتحقيقها مذكور في مواضعها وكذا الكلام في غير دعوى الرضاع
مما ذكرناه [illegible] في باب [illegible] النكاح في [illegible] ابراهيم عن عبد العزيز المهتدي قال سألت الرضا فقلت له
جعلت فداك ان اخي مات وتزوجت امرأته فجاء عمي فادعى انه كان تزوجها سرا فسألتها عن ذلك فانكرت
اشد الانكار وقالت ما كان بيني وبينه شيء قط فقال يلزمك اقرارها ويلزمه انكارها نعم الاحتياط هنا
[illegible] سيما [illegible] كما في [illegible] الاوامر الارشادية [illegible] الكتاب [illegible]
[illegible] الظاهر [illegible] والتراخي وكذا ما ورد في الاحكام [illegible]
[illegible] على حذر ولذا ينبغي الاحتياط مهما امكن بطلب البينة ومع العجز بتحليفها [illegible]
بانفسهما [illegible] على ما ذكرنا ان المشهور جواز تصديق مدعي الفقر والاستحقاق وعدم وجوب مطالبة
بالبينة واليمين وجواز اعطائه من سهم المستحقين ثم ان ظهر خلاف ما ادعى فعلى المعطي الاعادة
مطلقا الا اذا اجتهد [illegible] لا يجب على مجتهد الاعادة ولا الاسترداد الا ان يكون [illegible]
موجودا فتامل ولولا جواز الاعتماد على مجرد دعواه المحتمل لما بقي فرق بين المجتهد وغيره فيكون الاثم
عن [illegible] المترتب على ظهور كذبه لا لاصل جواز الاعطاء [illegible] على دعواها [illegible]
[illegible] هذا انما [illegible] حيث [illegible] والتصديق من محل الوكالة عن الغائب
[illegible] در آنجا [illegible] نماز [illegible] روزه [illegible]

دیده نماز و روزه آن باطل شده و بیشتر بر شوهرش حرام گشت لهذا بر این جز نوع [illegible]

آن شخص [illegible] شوهر [illegible] شوهردار بود [illegible] اگر قبل از مرگش با او رسیده بود شوهر کرده

بود و لکن هر زن دیگر قضای [illegible] و روزه او را [illegible] شخص زن خود را

حاضر کرد که طلاق دهد و لکن در طهر غیر مواقعه پس قاضی طلاق او را [illegible]

[illegible] نمود و لکن شخص برگشت و با او جماع کرد و چون حایض گشت قاضی آن را

در حیض طلاق گفت چگونه می‌شود [illegible] لکن زن [illegible] شوهرش ترک

مباشرت او کرده بود زیاده بر چهار ماه [illegible] حمل حیض دیده بود

[illegible] مدت [illegible] شخص دو بند انگشت زید را شکسته

دیت لازم چند است [illegible] هرگاه از غیر انگشت ابهام باشند

[illegible] در هر بند ثلث دیت انگشت لازم شخص است و در هر

بند از ابهام نصف دیت است خلاصه اینکه در هر انگشتی

از انگشتان پا و دست عشر دیت شخص [illegible] و دیت

ابهام بر دو بند تقسیم می‌شود و دیت غیر ابهام بر سه

بند [illegible] هرگاه انگشت [illegible] باشد [illegible] از ابهام [illegible]

بلکه شل و معیوب شوند که [illegible] صحیح [illegible]

ابهام انها نباشد [illegible] ثلث دیت انگشتان [illegible]

داد و اگر شل شده را اگر قطع کند ثلث دیت

[illegible] مسئله [illegible] شخص طلب [illegible] از کسی

داشته باشد پس حواله [illegible] بدهد [illegible]

دیت انگشت [illegible]

حواله

[illegible] علیه [illegible] کدام سقف [illegible] جریان [illegible] آن

[illegible] صحیح است [illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] شخص [illegible]

[illegible]

[illegible] آن شخص [illegible] آمده [illegible]

[illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible] حقوق [illegible] خمس [illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] زکات [illegible] حقوق [illegible]

[illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح است [illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] باطل است [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] صحیح است

[illegible] باطل است

و هم چنین اگر حمل خشکیده لکن بآن سبب حمل ناقص و بعد از آن نیز زائل نشده مسئله [illegible]
زنی را [illegible] نامتصرف شده و بعد از زنا او [illegible] متهم گشته و از زن فرزندی بهم رسیده
آیا او وارث از پدر و مادر میبرد یا نه جواب هرگاه نطفه فرزندی بحرامی بسته شده
ارث از پدر نمیبرد و هم چنین از مادر [illegible] مجبور و زنا نباشد و اگر بعد از عقد
نطفه او بسته شده یا مشکوک فیه باشد که بعد از عقد بسته شده باشد پس
از آن ارث میبرد از هر دو و هر کس که ارث نمیبرد ارث از او نیز [illegible] والله
اعلم مسئله هرگاه زید هند را قذف کرد که او از اولاد پدر شرعی خود نیست
که خالد است بلکه از زنا بهم رسیده لهذا ارث پدر [illegible] یا ولی رسد
آیا مجرد این هند از ارث محروم میشود شرعا جواب هرگاه هند [illegible]
[illegible] خالد [illegible] یا آنکه در ایامی که بهم رسیده مادر [illegible]
خالد بوده و انعقاد نطفه او در آن وقت از خالد ممکن [illegible] فرزند خالد است شرعا و ارث
ارث میبرد و چون کسی قدح در نسب او کند و ثبوت شرعی نرساند [illegible]
باو زند بلکه [illegible] و مستحق حد قذف [illegible] والله اعلم مسئله هرگاه زید هند را
تزویج [illegible] و از وجه اولاد بهم [illegible] هند [illegible]
[illegible] حرام [illegible] عقد [illegible]
[illegible]
[illegible] ثبوت [illegible] زید [illegible]
و در [illegible] مسئله [illegible] بر زید [illegible]
[illegible]

دبر

و قبل از [illegible] الاتفاق کند [illegible] بلکه او [illegible] نفقه از [illegible] او کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] جواب [illegible]
[illegible] اگر زید [illegible] حرام [illegible]
[illegible] هرگاه الاتفاق [illegible] زید کند [illegible]
[illegible] قسم [illegible]
[illegible]
هرچند که بعد از دخول علم [illegible] بهم رسانیده که در این صورت مستحق [illegible]
از مهر [illegible] العقد و مهر المثل [illegible] صورت [illegible] که ابتدا [illegible] از زید
نماید یا مطالبه حقوق زوجیت کند و هم چنین [illegible] که زید [illegible] اطاعت نکند
و زن او را حقوق زوجیت او بعد از مطالبه امتناع نماید والله اعلام [illegible]
از اولاد زید در ایام حیات او مفقود شده تا حال [illegible] که [illegible]
از او معلوم نیست و اموال زید وراثت شده و اولاد [illegible] بمفقود وارث
[illegible] یا نه جواب حصه مفقود [illegible] از ارث [illegible] شرع [illegible]
[illegible] تا [illegible] او معلوم [illegible] و اگر مفقود [illegible]
[illegible] نفقه او [illegible] مستحق [illegible]
[illegible] زید متوفی [illegible] وارث او [illegible]
[illegible] گشته [illegible] هند نیز متوفی [illegible] دو [illegible]
[illegible] زید [illegible]

بکر بزعم فروخته چند ورث اطفال او ولد و چند آمده التماس آنها [illegible]
ورثه با ایشان بایع نقض نموده اند از جمله چند صغیر و بعضی از ایشان که مورث اقرار کرده
بانکه آن باغ حق [illegible] ایشان است و ایشان بایع [illegible] فروخته اند و قیمتش [illegible]
تصرف [illegible] بنا نموده اند [illegible] آیا آن باغ [illegible] ورثه میرسد یا نه
و هرگاه برسد ورثه مشتری التماس ثمن [illegible] نمایند که [illegible] و ثمن مبیع تا [illegible]
از بایع میتوان گرفت یا بقدر الحصه از ورثه بایع [illegible] صغیر [illegible]
میتوان گرفت یا نه [illegible] مشتری [illegible] نمایند که
باغ مزبور از ورثه [illegible] آن [illegible] تصرف [illegible]
نمایند یا بینه شرعیه ثابت شود که [illegible] آن [illegible]
[illegible] و اعتراف بعضی از ایشان [illegible] مشتری [illegible]
که [illegible] بطلان تصرف کردند باید غرامت [illegible]
تصرف نموده اند از خوردن [illegible]
که در آن تصرف [illegible] تا وقتی که [illegible] بقدر الحصه و هرگاه بطلان
معلوم شد آنچه [illegible] مشتری غرامت کشیده از قیمت مبیع و منافع [illegible]
میتواند که از بایع بگیرد [illegible] مشتری [illegible] خریدن [illegible] علم
بغصبیت باشد و ثمن تلف شده باشد [illegible] رجوع [illegible]
نکند و در غرامت قیمت [illegible] بغصبیت [illegible]
قبل از [illegible] رسانیدن [illegible] لازم

رجوع مشتری [illegible] غرامت [illegible] بایع [illegible] بغصبیت

می باید [illegible]

و آنچه [illegible] یا [illegible] و [illegible] ورثه او [illegible] خواه
صغیر باشند و خواه کبیر [illegible] ورثه ترکه [illegible] نصف [illegible]
باشد [illegible] ترکه [illegible] والله العالم [illegible]
[illegible] و عم [illegible] و خاله [illegible] ترکه او [illegible] قسمت [illegible]
[illegible] از آن که [illegible] مفقود الخبر است سهم او [illegible]
[illegible] ثلث ترکه [illegible] و ثلث [illegible]
[illegible] باجماع علما [illegible] مفقود [illegible]
[illegible] منقطع الخبر باشد [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] ورثه او [illegible]
تقسیم [illegible] تصرف [illegible] و احوط آنست که مطلقا
[illegible] تصرف [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] کند [illegible]
ورثه [illegible] از [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] آن

تفنگ نبود که ناگاه چخماق بهم خورده و تفنگ بیرون رفته و بشخصی خورده
مستحق قتل نمی شود لا مطابق قول فقها رضوان الله علیهم مسلمین و نیز فعل
ما یقع بالجنایه به سوء شرط و دانند که آن شخص صاحب تفنگ را در چنین
صورت قاتل نمی دانند یا اینکه او هم از قبیل اغفالان زیاد است از در ختنه
که عمر مثلا در ملک همسایه حفر چاه نموده باشد و غیر ذلک از چیزهایی که باعث
قصاص و دیه نمی شوند مستند عادل که حکم او موافق قانون شرع مطاع
قسم قطعیه بسبب تفنگ بدون جهت و سبب هرگز بیرون نمی زده
پس هرگاه با به آن را بر داشته و تقصیر در محافظه نموده که باعث خواهد شد
و مقتول را کشته این شخص قاتل است نظر بآنکه فعل او نموده است که اگر چه
با بیاد است بدون تحفظ که غالبا عبث از آن نمی شود آن در این صورت
که گناه نمی داشته باشد و اگر محافظه نموده و تقصیر نموده لکن اتفاقا
بدون اختیار او پا به پای چخماق بدر رفته و جنایه از آن حاصل
گشته این قتل را چه چیزی خواهد بود که ما در اینجا از آن نمی گوییم
چنانکه در اینجا آن نادر خطا هرگز دیده در این مسئلت الشخص قاتل است
هرچند که گناه ندارد زیرا که هر قاتلی قاتل نیست که باید قصاص

اثم باشد

اثم باشد بلکه بر داشتن پای به قصد او را رنج و ضرر است و مستحق ثواب
است مثل معالجه طبیب حاذق که لازم است و همچنین دایه که از برای
حفظ او در وقت ضرورت طعمه را شیر داده و در خواب بدون شعور
و اختیار بر او افتاده و او را بکشد و هم چنین دلیل را الذین اوضح
که قتل و جنایه بسبب خطا واقع شده اند نه عمدی بر ذمه
تفنگ نه بقصد نفع کسی یا دفع ضرر ساخته شده از برای تحصیل غافله
این او عاری از او قتل داشته باشد زیرا که مولد آن مرد شخص
بایه بی عقل و شعور بدون محافظه و محارست نظر بعاده بسته باشد
و او قتل و جنایه از آن حاصل آمده و آن جنایه و عرفا منجمله بدان
بسبب بیشتر شده و آتش خانه بی خود و شتی کرده
که هیشه است به آن شخص بسبب ترکه آن الشخص نکرده است با محافظه و
دیگر آن را خواهد شد و در این مسئلت جنایه تابع دیت نظر با آنکه
او اقرب است بقول فقها رضوان الله علیهم فعل ما یقع بالجنایه مستحق دیت
لکن فهمیده آن و استنباط مراد این کار بر یافته خلاج

واضحست صحت و برله باقوال ایشان موافق و با مذهب ادله
مطابق است زیرا که بر دو شخص یا به تفنگ بر یکجا بدون جراحت
محال است که غالبا مقتول به آن واقع است و من قتله با آنکه بر آتش خانه میخورد
و از آنجا تا تیر در خزانه میکند و ضرب آن با تیر در اخراج گلوله تا تیر در جای
ارزیدن میکنند که گاهی میکشد و گاهی نمیکشد و بهمان جراحت آتش
که آتش و چخماق خوابانیده اند بر آتش خانه که مجرد آن که فعل است
که به واسطه باروت و آتش نه و خزانه و گلوله و دهانه و لکن جبر
واقع ملحق و در هر جا عرفا میگویند که فلان فلان را کشت لکن در اینجا
میگویند که تقصیر نموده و نه خواست که او را بکشد و اتفاقی شد
در جای دیگر میگویند که تقصیر داشت که چه میدانست که تفنگ پر است
غالبا اتفاق [illegible] که از نزدیک آتش چخماق آن میخورد تفنگ بدر [illegible]
میست که اول که تفنگ [illegible] زدن آن شخص و هم ضامن و لکن
و در هیچ [illegible] اینجا جهت خون [illegible] هر [illegible] بلکه با قصاص
لازم و آن [illegible] نیست بر عاقله و تمثیل ما نحن فیه

با فشار آن که دست کسی که عمرو در جنب صاحب عرش نفس ملایم و منتسب
است زیرا که عرش و رخت [illegible] ملک و در زمان کسی را بر سر آن
و به افشار آتش از آن جهت [illegible] مرد [illegible] یا به چخماق و نظیر ما نحن فیه
آنکه کسی که چه دست آب [illegible] شده و لیکن آن شخص بنیاد کرده از اینجا
واقف [illegible] را واقع نبود که در اینجا [illegible] ضامن است
[illegible] شده نه آب و نه زمان که او را [illegible] اند و ام [illegible]
تفنگ را اندازد و تسبیب [illegible] با صدمه [illegible] مشکل تر است
انفکاک [illegible] و شخص خود [illegible] و مجروح [illegible]
پس [illegible] بر عاقله را [illegible] نه [illegible]
خشک [illegible] را [illegible] کند [illegible]
آن روغن [illegible]
لکن است که خشک را [illegible] موافق ادله و اقوال [illegible]
[illegible] سبب [illegible]
بر [illegible] است [illegible]
بر سبب است و در [illegible] واقع

والجمله مخدرست و زان ... آن شخص ذوالعقل است که بانه بعقب رد
بندشه که عاقلیا بدون حرامست و بنا در آنان میخواهد موافق قواعد
شرعیه در هر موضعه بباشد با سبب جمع شد و سبب فقد العقل باشد
سبب ضامن نیست الا ما وجه بدلیل من نفس او اصلاح فما ملک والله اعلم
لکن احتیاطا باید بطرف علماء نیابی و به انکس نزد اصر طرفین شود که
شخص مدت سه سال است که مفقود الخبر است که اصلا اثری از و ظاهر نیست
و زوجه دارد که اصلا نفقه و کسوه ندارد و کسی نیست که متوجه احوال او
شود زوجه مذکوره حاکم ادعا می‌نماید که والا لابد شوهر او [illegible]
که در تصرف که بود ازان [illegible] و زوجه مختصا متصرف شده
لاجل عقد صحیح است یا نه و ادعای زوجه جهت [illegible] مسموع
است یا نه و هرگاه از اثبات عاجز باشد نفقه او از جه [illegible]
در صورت مذکوره هرگاه اثبات [illegible] کند [illegible]
باشد [illegible] مختلف است زیرا که [illegible]
اگر واقعا [illegible] بعقد ان شخص راضی شده [illegible] که [illegible]
کند [illegible] او مطلع باشد و چنین کسی میخواهد که او را عقد کند

او مرا [illegible] یا دیگری که او منبع الاطلاع [illegible] باشد و در قول ان زن که
مانع [illegible] و [illegible] اعضای زنان گردید بدون تفحص و تحقیق [illegible]
کامل [illegible] که [illegible] مستحق نزگه با کسی نشد از ان [illegible]
هرگاه آنها [illegible] هر کس که مطلع [illegible] باشد و [illegible]
که [illegible] او شد که هلاک شود [illegible] هرگاه مردی با زنی
بالغ و عاقل [illegible] دارد و [illegible] را [illegible]
باشد [illegible] در وقت [illegible] نطفه او [illegible] با مادر [illegible]
[illegible] باشد و ادعا [illegible] شبهه محتمله نکند وان [illegible] شد و [illegible]
ظاهر شرع [illegible] گردد و محسن است و [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] زادوره نفقه [illegible] که [illegible]
کسی که [illegible] مطلع گردد [illegible] که او را [illegible] است
که [illegible] او یا امام یا نایب [illegible] باشد و اگر [illegible] مستحق [illegible]
[illegible] که [illegible] و قصاص [illegible] نیست اگرچه [illegible]
[illegible] متعلق [illegible] الاظهر الاشهر [illegible]
[illegible] او [illegible] زا [illegible] باشد در [illegible]

وکشتن او را توبه دهند اگر قبول نکرد حکم اول را دارد و معنی
در جایی انعقاد نطفه او کافر باشد و اگر توبه کرد قبول می‌شود مگر آنکه
قبل از آن دو مرتبه توبه کرده باشد و سه مرتبه کفر گفته هر مرتبه توبه کرده
باشد از مرتبه سوم هرگاه کفر بگوید توبه اش قبول نمی‌شود و حکم اول الاهیه
و زن را توبه دهند هر چند که مسلمان زاده باشد و زنا هم برسه مرتبه
گفته باشد پس اگر توبه کرد قبول است و الا او را تادیب می‌کنند و حبس
می‌کنند و در اوقات نماز او را می‌زنند تا توبه کند تا بمیرد و الله اعلم
مسئله کسی از اول آبای ترکمان زید خانه در اصفهان در شهر در ایام
انقلاب فوت شده و ارثش منحصر در یک زوجه و آن نیز فوت
شده و دختری از غیر زید داشته و آن دختر نیز فوت شده اکنون پسری دارد
حالا خانه را آن پسر متصرف است و خانه در چهار دانگ وقفی که ...
ما اعتقاد منتهی شک دارد و شخصی ادعای تصرف کنم عمارت تکه
و نحو آن وقف و ... عمل نکند آیا آن پسر را لازم که خانه را از او بگیرد
و فیه ... جواب ... در صورت مفروضه جای ربع بر زوجه

میرسه قرابتی و بعد برسه ... باشد و سه ربع دیگر بامام علیه السلام
و ربع دیگر ... زوجه میرسه و هم جنبانی هر گاه عمل خانه
خانه را که در وقف واقع است احتیاط ... و وجه احتیاط ... باشد
و دیگری بدون اذن او تصرف نمی‌تواند هر چند که احتیاط و اشتغال
باشد و اگر اجرت المثل ... حبس او جایز نیست و هر کس که خود ...
و آنچه که از آنها احتیاط او کند و تصرف نکند اجرت از ... وقف
رسانند مسئله ... و ... که شخص زید زرد
ترویج کنم تا مدت چهار ماه متوجه نفقه و کسوه او نشده و بعد از آن
ضعیفه را در همدان گذاشته و رفته در وقت رفتن اخراجات
نفقه او را نداده و در عرض ... که فوت ... و حیات
او معلوم نیست و لنده چون ضعیفه در نفقه است هر گاه ... این
ضعیفه ... که در ... مسئله ... احتیاط ... و ...
و برای ضعیفه ... که او ضعیفه مطلقه است لکن طلاق ... ادعای ...
و مفقود ... جواب ... که طلاق ... حاضر باشد طلاق ... ثبت

~~مهریه قرابتی زیاده بر [illegible] نصف [illegible] و [illegible] ربع دینار است~~

~~[illegible] است و در ربع مذکور بوده زوجه مهریه و هم چنین هرگاه [illegible]~~

[illegible] در [illegible] واقع است [illegible] بر تقدیر [illegible]

[illegible] و شوهر می‌تواند کرد بحسب شرع باعتبار عدم معارض نیز آنکه

[illegible] زن [illegible] است [illegible] شرعا [illegible] با عدم [illegible]

مجرد خواهش تزویج [illegible] نیست بلکه مراد [illegible]

و در زوج و زنا نیست و بر تقدیر عدم ادعا و ادعای عدم اتفاق [illegible]

[illegible] مفقود شدن هرگاه [illegible] حاصل [illegible]

بالفوریت [illegible] می‌تواند که شوهر کند [illegible] بعد فسخ عقد [illegible]

لکن هرگاه بعد از [illegible] فسخ نکاح [illegible] حاکم شرع [illegible] طلاق [illegible]

و بر هر تقدیر بعد از فسخ و طلاق باید عده بگیرد و بعد از آن اگر خواهد

شوهر کند والله العالم سؤال زید [illegible] عمرو [illegible]

و بعد از انقضای عده عمرو را [illegible] زید [illegible]

[illegible] فی زمانه [illegible] باطل است [illegible]

مع شرط

مع شرط [illegible] باطل است و بر تقدیر صحت [illegible]

مع شرط [illegible] و لا بد از توقف [illegible]

والعلم [illegible] مدت [illegible] است که زید [illegible]

حق [illegible] خالد [illegible] التصرف و خالد [illegible]

[illegible] متصرف [illegible] زید [illegible] خالد است [illegible] زید خلف

شرعی است [illegible] خالد زید [illegible]

[illegible] زید [illegible] حکم [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] حق خالد است باعتبار ترجیح

بینه خارج [illegible] هرگاه [illegible] مع وارث

و [illegible] بلکه مستند بمجرد تصرف

[illegible] هرگاه بینه خالد اعدل یا اکثر باشد [illegible]

[illegible] والله العالم سؤال [illegible]

[illegible] که وصیت [illegible] از اصل ترکه است یا نه

[illegible] وارث [illegible]

امضاء آن وصیت نکند وارث نیز بردن نرود نهد مثلا ثلث
محض و تتمه مال وارث است و انقدر معین ذکر شود با اجرت المثل صد سال نماز
حساب باید نمود مثلا هر گاه بخواهی که هبه معوضه نمود ده تومان لیکن و عوض شد
سه تومان بجهت دفن و صد سال نماز که اجرت المثل صد انضمام هزار است مثلا
قرار داده و ترکه منحصر در همین باشد و ترتیبی در وصیت قرار نداده باشد یکتومان
بجهت دفن او منها و هشت ماه نماز بر ذمه وصی می ماند و دو تومان و هزار دینار
بوارث میرسد که از وصی بگیرد والله العالم سؤال هرگاه عذر مرجو الزوال
باشد در اول وقت تیمم میتوان کرد جواب میتوان و الا ظهر و احوط
تأخیر است تا وقتیکه بحسب ظن غالب هرگاه تیمم نکند نماز فوت
میشود و چون با ظن غالب تیمم کرد و بعد از نماز وقت
باقی مانده باشد اعاده نماز لازم نیست سؤال در
احد مسجدین حرامین هرگاه جنب شود چه کند

چه کند در حد مسجدین چه قدر است جواب تیمم کند و بیرون رود هر چند داخل او در این مکان
مکث و دلالت مکث از برای او مساوی یا اقل از مدت مکث از برای تیمم باشد و مراد
بهر یک از مسجدین آیا آن قدر است که در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بوده
یا زیاده و تمامی که در زمان سلاطین در آنها شده داخل است علی الاظهر و اگر چه از
و آثار معلوم میشود اینکه مسجد الحرام در زمان بنی عباس زیاده شده بر قدر کعبه و دایره
که عبارت از قدری که محیط است بکعبه پست ترین موضع مسجد است در بنا از همه
اطراف آنکه بحسب ظاهر متعرف است و مسجد مدینه منوره در آخر عصر بنی امیه زیاده شده
و حد است بر حد ربع و از حد ربع قدر ربع دیگر و بر حد قبله آن در این زمان [illegible]
چوبهای و بر حد مشرق که محاذی مبارک آنحضرت و قبر مقدس است شباک آهنین
قرار داده اند و بر [illegible] دیگر که علامت زیادی بعضی ساخته اند و اقوال در این اصل
اهل سنت بلکه کفار نیز در بیان موضوعات احکام و مسائل الفاظ حجت است
ما دامیکه متهم نباشند و معارضی اقوی از آن نباشد و این مطلب را در کتاب
فلان که شرح مدارک [illegible] باشد [illegible] ذکر نموده ام هر که خواهد بآن
رجوع نماید والله العالم سؤال بیان آبها و نجاسات آنها چند قسم اند جواب
الف قسم است اول آب جاری که از زمین جوشد با متصل بمدد باشد و در زمین
جاری باشد کمتر از کر [illegible] دوم آب چشمه [illegible]
باشد و در عرف آنرا چاه نگویند سیم آب چاه که از زمین جوشد و ایستاده باشد
و در عرف آنرا چاه گویند چهارم آب ایستاده غیر نابع و غیر متصل بمدد یا و کمتر از کر
[illegible] آب ایستاده [illegible] هر گاه بقدر کر یا زیاده بر آن باشد ششم آب حمام [illegible]

حوضهائی که بحد کر یا کمتر از کر باشد در حالی که متصل بجائی نباشد بعضی آب باران در روی
[illegible] ظرف نیز آب نجاست بچه نجس است ب بلی نجس است اگر رنگ یا بوی
یا مزه آن آب رنگ یا بو یا مزه آن نجاست گرفته باشد ب [illegible] علی [illegible]
نه [illegible] آن [illegible] متنجس [illegible] مانند زعفران [illegible] و تغییر [illegible]
اوصاف ثلثه مذکوره مانند زیادتی و حرارت و برودت [illegible] ب
حکم صورت تغییر [illegible] تا [illegible] هرگاه [illegible] متغیر [illegible] پس
پس اگر [illegible] متغیر متصل باشد [illegible] بطرف [illegible]
غیر متغیر [illegible] است [illegible] متغیر والله [illegible] آب متغیر
شده باشد [illegible] بالا [illegible] مطلقا [illegible] یا بقدر کر یا زیاد
باشد [illegible] ب بزدن آب [illegible]
برای [illegible] بطرف [illegible] که آن آب [illegible] و بزدن
دست [illegible] متغیر [illegible] دیگر [illegible] آب [illegible]
نیز [illegible] ب [illegible] مراد [illegible] آب [illegible] اتصال [illegible]
یا [illegible] ب آب حوضهای که بحد [illegible] است [illegible]
[illegible] حوض [illegible]
قبل از [illegible] حکم [illegible] حکم [illegible]
زید [illegible] طفل [illegible] و مادر [illegible]
[illegible] جهت [illegible] چیزی [illegible] ب هرگاه [illegible]
شرعیه اثبات [illegible] زوج باقی [illegible] نماید [illegible]
[illegible]

بر [illegible] مستحق [illegible] هرچند که [illegible] تمام [illegible] ولی [illegible]
والد [illegible] آن [illegible] طفلها [illegible] باشند [illegible] که [illegible] برادر [illegible] نفقه
[illegible] النفقه [illegible] هرگاه زوجه زید [illegible]
ولد [illegible] شرعی [illegible] حرام [illegible] ب [illegible]
[illegible] شیر [illegible] طفل [illegible]
در [illegible] آیا رضاع [illegible]
[illegible] طفل [illegible] ب [illegible]
[illegible] شخصی [illegible] آن [illegible]
[illegible] شرعی [illegible] آیا [illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
[illegible] صیغه طلاق [illegible]
[illegible] آیا [illegible] کافی است [illegible]
[illegible] آن طلاق صحیح است یا نه ب
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] اسلام کافی [illegible] هرگاه زوج [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] عادل [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] طلاق وکیل باشد [illegible]
[illegible] عادل باشد [illegible] ب اگر [illegible]

و دیگر جایز نیست در آن خلاف است در ظهر جمعه است و احوط احتیاط است والله العالم [illegible] احوط

مثل مطلق [illegible] که زینب زوجه مولی علی ابن ابی طالب [illegible] را [illegible] علی [illegible]

صحیح است [illegible] باید [illegible] ربع [illegible] را [illegible] که [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] که [illegible] باید [illegible]

چنانکه شهادت [illegible] داد و مثل [illegible] احمد [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] که در [illegible] و [illegible] زوجین [illegible] طلاق [illegible] و [illegible] میشود

والله العالم [illegible] شخصی [illegible] و [illegible] آیا [illegible]

داخل [illegible] است یا نه [illegible] داخل [illegible] سال [illegible] است که [illegible] سال [illegible]

میبود [illegible] باید [illegible] که [illegible]

آینده حساب کند [illegible] شخصی [illegible] که [illegible] و [illegible] باید [illegible]

باشد [illegible] بجهت [illegible] و [illegible] باید [illegible] میشود آیا [illegible]

کفاره لازم می شود یا نه [illegible] ده [illegible] سال [illegible] باید [illegible]

[illegible] بر [illegible] است [illegible] که [illegible] کند

[illegible] که [illegible] باشد [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ده [illegible] باشد و [illegible] مطلق والله العالم [illegible]

طریق [illegible] آب [illegible] طریق [illegible] که بقدر [illegible] آب [illegible] یا زیاده

[illegible] آن [illegible] آب [illegible] یا [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] بقدر [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] باید [illegible] که [illegible] از [illegible] آب [illegible]

[illegible] و [illegible] بر [illegible] آب [illegible]

[illegible] که [illegible] آب [illegible] و [illegible] آب [illegible] که [illegible] است

[illegible] که [illegible] بقدر [illegible] باشد [illegible] آب [illegible] است

در آن [illegible] و هرگاه [illegible] آن را [illegible]

و [illegible] آن [illegible] میکرد [illegible] بقدر [illegible]

[illegible] از [illegible] علی [illegible] و [illegible] من [illegible] الله [illegible]

منتقل [illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] آن دراهم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و [illegible] الله [illegible] و مراد [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] باشند [illegible] بل [illegible]

[illegible] باشد [illegible] آب [illegible]

[illegible] اجماعا و [illegible] ابن ابی عقیل [illegible] است چنانکه قطع المقال فی نصرة القول

بالانتقال [illegible] تحقیق [illegible] آب [illegible]

[illegible] هرگاه بقدر کر یا زیاده باشد [illegible] مطلق اقرب [illegible] احوط

[illegible] آن را [illegible] مگر [illegible] علی [illegible]

در کتب مذکور است و اظهر آن است که نیز بر نوع الطریق طهوره آب استنجا نیز پاک می‌شود
و احتیاط در باب هر نوع عمل باکثر مقدار است [نسخه] و هرگاه دو پاره نجاست از رجاه‌ها بیرون آید
در هر نوع یکی اکتفا میتوان کرد و هرگاه معلوم باشد که از نجاست و با هم افتاده میتوان
ولا احتیاط در تعدد است والله اعلم [illegible] و هرگاه یکی از دو ظرف آب نجس شود و جز ما
بازان مشتبه شود و آب دیگر ممکن نباشد چه باید کرد چه حکم دارد ب اظهر در
اجتناب کند از برای نماز و مانند آن تیمم نماید و لازم نیست ریختن آنها و از برای تشنگی تیمم تواند اگر
آب یکی از آنها بجائی برسد در نجاست آن خلاف است و اظهر عدم است [نسخه]
آب مضاف کدام است و با آن رفع حدث یا ازاله خبث میتوان کرد و بملاقات نجاست
نجس میشود یا نه ب مراد به آب مضاف روا نیست که در عرف آن را آب نگویند مگر
با قیدی مجازی و دیگر در لفظ شنیدن آب بدون قید آن بذهن نرسد مثل آب گلاب و آب
انار و غیره و استعمال آن در وضو و غسل نمیتوان ساخت و قول صدوق ره بجواز آن با آب گلاب
شاذ است و حدیثی که بآن استناد نموده ضعیف السند است و ممکن است حمل آن بر تقیه یا بر آنکه
گل یا گلاب در آن ریخته باشند بقدری که از اطلاق آب بیرون نرفته باشد یا آنکه لفظ
در دوران حدیث [illegible] باشد یعنی آب [illegible] و اشارت باشد [illegible] طهارت
از آنجا [illegible] که در میان مالکان [illegible] حصه نشود خواه از برای [illegible] در روز [illegible]
خود یا روز دیگران و خواه از برای [illegible] مطلق مالک آن نیستند نظر [illegible] اگر [illegible]
و طهارت در [illegible] آب [illegible] و در مغصوب از برای غیر غاصب مگر آنکه صاحبش منع نماید
صریحا یا فحوی یا بشاهد حال و ازاله نجاست بمضاف نمیشود علی الاشهر الاظهر و قول ابن ابی
عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی بجواز آن ضعیف است حدیثی که دلالت میکند بجواز غسل [illegible]

بعضی از

بصاق لیز آب دهان [illegible] با آنکه از [illegible] خون با آب دهان می‌شود چنانکه از
[illegible] نجاست بلکه از [illegible] منی [illegible] می‌شود [illegible] مضاف [illegible] نجاست
نجس می‌شود هرچند که زیاده بر قدر کر باشد باجماع کل علما [illegible] که از آن
نجاست را از مضاف جایز نمیدانند و استعمال مضاف نجس در حال اضطرار از برای خوردن
و آشامیدن جایز است نه از برای ازاله حدث و خبث والله اعلم [ربط] در آب غساله
نجاست چه معتبر باید ب هرگاه نجاست را با آب جاری یا کر یا امثال آن بشویند
آن آب نجس نمی‌شود مگر آنکه متغیر بنجاست گردد و هرگاه با آب [illegible] کمتر از کر بشویند
آن آب نجس میشود هرچند که متغیر نباشد و در غساله اول [illegible] اظهر و [illegible]
در دوم علی الاحوط و مراد [illegible] غساله اول [illegible] که عین نجاست را ازاله کند هرچند
اگر زیاده بر یکمرتبه آب ریخته [illegible] باشد و اگر نجاست عینی [illegible] می‌شود [illegible]
مانند ملاقات بدن [illegible] غساله اول [illegible] آب [illegible]
[illegible] نجس [illegible] مشهور نجاست غساله [illegible]
نجاسات را مانند بول و غایط و منی [illegible]
تا آنکه علم بنجاست آن [illegible] و احتیاط از غساله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نجاست [illegible] غساله [illegible] بول یا غایط یا نجاست
مطلقه مگر آنکه متغیر [illegible] نجاست [illegible] یا غایط

وبدان از مجموع متعارف شد ... که باشد بجایی که عرفا ازاله آنرا استنجا
نگویند که در این صورت آب استنجا نیز نجس میشود و در غساله اوّل غسل‌ها بر
نجاسات و استنجا فرقی نیست میان آنکه دست پیش از آب بعضی است
و بدان که نزد علماء الله قوی [مسئله] کافری که بخواهد مسلمان شود پیش از گفتن کلمه
اسلام او را بحمام میبرند و غسل میدهند و خلعت می پوشانند و بعد از آن نزد
عالمی میبرند که او را مسلمان کند و کلمه شهادت تلقین او نماید رخصتی را که قبل از تکلم
بکلمه بر طهوریت تعلقات که پاک باشد ... آنچه مذکور شد از اغلاط عوا
مست و آنچه قبل از تکلم به شهادتین یا فهم معنی آن و اظهار اسلام با طهارت متعلقات
که باشند بی شبهه نجس است هرچند که بعد از غسل باشد و آن غسل نیز باطل
زیرا که شرط صحتش اسلام است و غسل توبه از کفر و فسق بعد از اسلام و اظهار
آن است و باید اول کلمه شهادتین را با او تلقین نمایند و معنی آنرا با او بفهمانند
بعد از آن بحمام برند و غسل توبه از کفر دهند به نیت قربة الی الله [مسئله]
در میان حکام شرع متعارف است که بعد از هر [illegible] قسم یا تشخیص [illegible]
و میگویند که کفاره قسمت هفتصد و پنجاه دینار است اگر بدهد قسم [illegible] و بعد از آن قسم
هرگاه [illegible] باشد بر زوار او میگیرند این پول حلال است یا نه
[illegible] از برای طمع دعوی کفاره [illegible] طلاق و [illegible]
میگیرند [illegible] حاکم شرع [illegible] بلکه حاکم شرع [illegible] عاصی است [illegible] حرام محض است
بر فقیر و غنی [مسئله] بعد از غسل که در رفع حدث اکبر باشد [illegible]
میشود یا نه [illegible] میشود علی الاظهر و احتیاط از آن بهتر است اگر چه باید

والا احتیاط

والا احوط آنست [illegible] و این احتیاط در وقتی است که غسل از آب [illegible] باشد یا در غساله
آب [illegible] نیز [illegible] شود و آن آب را که از بدن میریزند [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] دو دختر [illegible]
[illegible] دو پسر [illegible] نزد او [illegible]
[illegible] ام [illegible] آمده ادعای
[illegible] نمایند و آنچه [illegible] چه حکم دارد [مسئله] هرگاه
[illegible] بخشیده و قبل از موت تصرف [illegible] سایر ورثه را بر [illegible]
نیست و [illegible] منقسم میکردد [illegible]
کند که چیزی را [illegible] نیز بخشیده [illegible] تصرف داشته باشد [illegible]
[illegible] شنیدن [illegible] راضی شده [illegible]
گفته اند هرچند که قبول [illegible] قبل از موت [illegible] باشند علی الاشهر الاظهر والله العالم [مسئله]
زید [illegible] شده [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] دیت داد و بعد از فوت زید [illegible]
برد [illegible] و [illegible] الحال [illegible]
بر برادر می نماید آیا برادر [illegible] که [illegible] آن [illegible] بانه [مسئله]
دختر [illegible] و [illegible] دختر [illegible] خواه صغیره
و خواه کبیره و هرگاه برادر [illegible] خواهر [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] باشد والله العالم [مسئله] [illegible] شده [illegible]
[illegible] برادر [illegible] حال [illegible]

[illegible]

انچه داده اند املاک حزاب زا ابا و کهو ورسوم ممیز د برا نسه ارنچه ولهم اعمال ایشان بر ها

بر صغار ادعای ارث می نمایند و صغار منکر اند و میگویند که مال ارث از پدر یا

رسیده و کسی را غیر از خود مالک آن می دانیم آیا میتوانند شد که حاکم شرع ملک

و مال را با مدعی سپارد تا صغار بزرگ شوند و دعوی حقی نمایند و احوال دلیل

وصی ندارند ج هرگاه آن شبهه وجه شرعی ثابت نماید که آن ملک

بر ملکیت وارث پدرش باقی است و احتیاط نیز اقسام شرعی حق خورد

حق خود را میتوان گرفت بدون توقف بر بلوغ اطفال لکن چون اطفال بحد

کمال رسیدند در اثبات گفتگوی شرعی داشته باشند ممنوع و محتاج بر آنهم جدیده

میکرد و الله اعلم س زید و عمرو هر یک پسری بهم رسانیده اند و زن

عمرو پسر زید را که شبانه روز بی ام شیر داده و زید نیز از زن دیگری دختر

داشته و بعد از فوت عمرو زنش شخص شوهر کرده از و پسری بهم رسانیده حال

میتواند پسر آن شخص دختر زید را بگیرد یا نه و هرگاه در تزاوج رضاع شک بهم رسد چه حالت

دارد ج گرفتن آن دختر ضرری ندارد و با تحقق شک در تحقق شروط رضاع

رضاع شرعی لازم نمی آید س شخصی قدری ملک از مادر بکبر سن رسیده چون صغیر

بودم در ضبط پدرم بود تا چند سال و در آن تصرف مینمود و حال پدر او فوت

شده آن را تصرف نموده ام آیا مداخل سنوات سابقه را از ترکه پدر میتوانم

گرفت یا نه ج میتوانی مگر آنقدری را که خرج تو یا خرج ملک کرده یا در صورت

احتیاج خودش بنفقه بر تو نفقه کرده باشد س شخص برادر زید حصه خود را از ملک مشترک

بدیگری فروخته و اجرا صیغه کرده اما یکدیگر را در مجلس بیع نگرفته آیا زید را شفعه هست

حکم وارث بر تقاضای وصی

تقاص بدل منفعت پدر

باید یا نه ج هرگاه یکی از شرکاء بدیگری فروخته بی ادن شریک

فروخته شریک میتوانند که آن ثمن را بدهد و حصه او را متصرف شود زیرا که حق

شفعه دارد و اگر شرکا میان زیاده بر دو نفر باشند شفعه ندارند و علی الاظهر

و آن بیع لازم است هرچند در مجلس چیزی از ثمن نگرفته باشد والله اعلم س بسط

جمعی ملک مشترک داشتند و بعد از تقسیم بعضی از شرکاء ادعا غبن نمایند و بعضی

دیگر بعد از تقسیم در حصه خود احداث اسباب نموده و بعد از مدتی ملک مقسوم را از طرفی

طرفین و تقابل بیش نموده اند نظر بدعوی غبن آن بعضی آیا ملک بعد از رضای طرفین میتوان بر فسخ بیع نماید

در آنجا ادعای بعضی از حصه خود حق محقق که ذات باشد که نمی توان س

اسباب مخصوص که احداث نموده اند را خود نقل که بعد از قسمت بعضی از شرکاء ادعای غبن نمایند یا منع نمایند

منتقل ساخته و بعد از فسخ و تقابل قسمت منفسخ میشود و مقسوم مشترک میماند س زید

متوفی دختر کوچکی وصیت کرده که بعد از فوت خمس ترکه ببرند و دوره ادا کنند و برخی گفته اند و بعد از فوت

راضی شده اند والحال نیز پشیمان گشته اند چه صورت دارد ج هرگاه در حین

حیات مورث امضا وصیت نموده اند و در حیات او بعد از امضا اباء و انکار نموده اند

یا بعد از وفات قبل از رد وصیت را قبول کرده اند در بیع و وجوه صورت پشیمانی نافع نیست

آن فروختن را ثبت نموده یا نه هرگاه شخصی ملکی دیگر را فروخته با تصرف باشد و خریدار بر آن

آن جاری است یا نه ج خانه را جاری است از آنکه غیر غاصب مگر آنکه مالک اظهار

عدم رضا کند و احوط اجتناب مطلقا و در غیر اکل و شرب آب و وضو در رفع

حدث موقوف بر اذن مالک جز ما س عجب در فرش و دیوار مغصوب نماز و دفن اموات

مسئله در تقسیم ملک میان شرکاء و ادعای غبن

مسئله رفع وصیت در حیات مورث و بعد از فوت

ادعا در صحت امضا در صحت ورثه

جایز است یا نه — نماز جایز نیست مگر در صورت ضرورت
و خوف فوات وقت با آنکه این اراضی محجر باشند و نماز گذاردن
با آنکه ضرری نرساند و دفن اموات در آنها جایز نیست مطلقا مگر باذن
مالک — مسئله — مقلد دو مجتهد در طهران نتوان شد که بعضی از مسایل [illegible]
[illegible] و بعضی دیگر مسئله از دیگری — هرگاه هر دو در علم و اجتهاد مساوی باشند مخیر است
— مسئله — [illegible] اعلم باشد [illegible] از تقلید او [illegible] و الله اعلم
اکثر عوام که شکیات و سهویات و سایر ضروریات و واجبات
نماز خود را درست نمیدانند یا قرائت را درست نمیخوانند نمازشان صحیح است
یا نه و قضا دارد یا نه و هرگاه در نماز خود شک یا سهو کنند چه کنند
هرگاه مسایل ضروریات و واجبات نماز را درست اخذ نکرده باشند
نه از مجتهد و نه از واسطه عادله نمازشان صحیح نیست و قضای آنها واجب
و واجب است بر ایشان که مسایل خود را تحصیل کنند و قرائت را
نیز و صحیح و وقوف درست نمایند و مادامی که در تحصیل مسئله [illegible] عمل
باحتیاط نمایند و در قرائت بآنچه میدانند عمل کنند در ایامی که در سعی تصحیح باشند

— مسئله — خون و بول حضرت رسول صلی الله علیه و آله پاک است یا نجس و آنها [illegible] خوردند یا نه — نجس و مواضع [illegible]
از اهل سنت [illegible] بطهارت نموده و خوردن خون الحجر [illegible] حلال دانسته و آن غلط و دلیلش ضعیف است
هرگاه بر شخصی چند غسل باشد مثل جنابت و حیض و مس میت بغسل آوردن یکی از غسلها از همه بری
الذمه میشود یا نه — میشود و [illegible] همه را داخل نیت کند و بقصد همه یک غسل آورد — هرگاه در دو جای چند
نفر شریک باشند و یکی از آنها مسجدی یا جای قربة الی الله بسازد و بعضی از شرکا گویند که ما راضی نیستیم
آیا نماز در آن مسجد یا غسل در آن حمام کند چه صورت دارد — هرگاه بدون اذن شریک [illegible] غصب
دارد و با منع شریک نماز در آن باطل است و همچنین غسل کردن یا وضو ساختن علی الاحوط
زکات غله و قطعه را صرف بنای مسجد و حمام و غیر جایز آنها میتوان کرد یا نه و بر تخته حمام و بوریای مسجد که از وجه
زکات خریده باشند نماز میتوان کرد یا نه — با وجود مستحق زکات [illegible] اشکال دارد و اگر صرف مسجد
کند صحیح نیست [illegible] — جایزه حکام و سلاطین جور حلال است یا حرام — حلال است مگر آنکه
علم بمغصوبیت آن بهم رسد و در صورت اشتباه شبهه است و اجتناب از آن احوط است
کیفیت [illegible] شرط [illegible] علم [illegible] بیان فرمایند
[illegible] اگر معلوم شود که با هم مرده‌اند از همدیگر ارث نمیبرند و همچنین هرگاه مشتبه باشد تقدم
و مقارنت و هیچکدام بخصوصه معلوم نباشد که در همه صورت نیز ارث از هم نمیبرند مگر آنکه اشتباه مذکور
[illegible] بهدم یا [illegible] دیگر باشد مثل حرق و قتل [illegible] و [illegible] در [illegible] این
قول ضعیف است و در صورتی که ارث از هم [illegible] بعضی [illegible] چند که در [illegible]
باشد باجماع امامیه و حدیثی که وارد شده در مقدمه وفات ام کلثوم دختر حضرت امیر [illegible]
زید بن عمر بن الخطاب در یک ساعت که معلوم نشد تقدم موت احد [illegible] از همدیگر
نبردند و بعضی از متاخرین در همه صورت احتمال فرعیه داده و آن ضعیف است اما هرگاه

شبهه مذکور بسبب غرق یا هدم باشد بالاجماع ارث از یکدیگر میبرند و شرط اول آنکه یکی یا بعضی
از ایشان مال داشته باشند زیرا که اگر هیچکدام مالی نداشته باشند ارث ایشان معنی ندارد دوم آنکه فرض
تأخر موت هریک ارث از دیگری تواند برد پس اگر مثلا دو برادر باشند و هریک فرزند داشته باشد
ارث ایشان بفرزندان میرسد نه ببرادر و همچنین اگر یکی از آنها فرزند دارد و دیگری ندارد و دارای فرزند
ببرادرش نمیرسد هرچند که اقرب آنها نداشته باشد بلکه باولاد دیگر [illegible] میرسد هرچند که مثل معتق
یا ضامن جریره یا امام علیه السلام باشد و زوجین از همدیگر ارث میبرند هرچند که وارث دیگر داشته باشند
و کیفیت تقسیم ارث غرقی و مهدوم علیهم آنستکه موت یکی از آنها را فرض کنند و ترکه او را برای احیاء
و اموات که با او مرده اند تقسیم نمایند و حصه احیاء را باحیاء دهند و حصه اموات را بوارث زنده ایشان
دهند نه بمیت دیگر که با او غرق شده یا چیزی بر او فرود آمده بعد از آن موت دیگر را فرض نمایند و
ترکه او را برای احیاء و اموات بنحو سابق تقسیم کنند و همچنین هرگاه زیاده بر دو نفر باشند تا آنکه تمام اموال
آن مردگان باحیاء برسد مثلا خانه بر زن و شوهر و پسر ایشان فرود آمده و وارث زنده اقرب
از پدر زن و برادر شوهر ندارند و هریک از زوجین از خود مالی دارند و طفل چیزی ندارد در این
صورت ربع ترکه زوجه بزوج میرسد و از زوج منتقل ببرادرش میشود و سه ربعش بپدرش میرسد و تتمه
آن بفرزندش که از او نیز به پدر زن منتقل میشود و تمام مال زوج نیز بواسطه نبودن وجه و فرزند
به پدر زن میرسد و مشهور اظهر آنستکه مبنی که ارث میبرند از عین مال موروث نه از مالی که از میت
دیگر باو رسیده نظر باخبار صحاح صراح و خلاف شیخ مفید نظر بعموم ورث بعضهم من بعض و وجوب
تقدیم اضعف یعنی اقل نصیبا یا آنکه حدیث اول مستلزم تسلسل است ضعیف زیرا که عموم مخصص شده
بخصوص و وجوب تقدیم اضعف بر تقدیر تسلیم محمول است بر تعبد جمعا بین الادله والله العالم
غسل یا تنبیه دو وضوء سنت است یا نه سنت است علی المشهور والاظهر لکن احتیاط از آن دست

جب

ابن عباس

جب احوط و بهتر است نظر بمرفوعه [illegible] بریده صدوق قدس سره
از علمای عجم است با اهل سنت مقبول القول است و از مشایخ شیعه جلیل القدر است بنابر مشهور و اظهر و ثقه است
عبدالله و شیخ صدوق و علامه [illegible] بعضی از اخبار که در طریق او واقع است [illegible] و ما قول است چنانکه در
کتاب معتبر که المقال فی احوال الرجال است بیان کرده ام ابن شهر آشوب که در کتب [illegible] گفته که او سنی است و شیعه
از جمله فحول علمای شیعه است و تصنیفات بسیار دارد و از آن جمله است کتاب معالم العلماء که در علم رجال نوشته
و المعتقدین [illegible] ابن شهر آشوب پدر مادر است نماز با چیزی از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مانند
موی گربه و آدمی و موم عسل و امثال اینها چه صورت دارد در موم و خون و شپش و کیک و امثال اینها از
حیوان [illegible] غیر ماکول [illegible] مطلقا [illegible] اجزاء طاهره [illegible] محرم [illegible] مثل گربه و موی
و موش و [illegible] و امثال اینها [illegible] احوط و اولی اجتناب است مگر آنکه [illegible] نماز با [illegible] نماز با موی [illegible]
و حرف [illegible] انسان [illegible] ندارد [illegible] از خود [illegible] باشد هرگاه کسی [illegible] در لباس
[illegible] نماز [illegible] چه صورت دارد هرگاه در وقت نماز با قبل [illegible] عالم [illegible] است که آن مغصوب و نماز
در مغصوب باطل است نماز [illegible] صحیح است و قضا دارد والله العالم است در هر دو صورت بر [illegible] لازم است که [illegible]
[illegible] باید بعد [illegible] توبه کنند هرگاه کسی [illegible]
غیر مجتهد [illegible] در صورتیکه وصول بخدمت مجتهد یا واسطه عادله متعذر باشد [illegible] صورت
[illegible] است [illegible] که در هر [illegible] محتاج الیها [illegible]
[illegible] فقه [illegible] محرر [illegible] استدلال [illegible] که [illegible] امام [illegible]
[illegible] باید یا مجتهد باشد یا مقلد مجتهد زنده جامع الشرائط والا عبادتش باطل است هرچند که اتفاقا موافق باشد
مجتهد [illegible] هرگاه مقلدی از مجتهد حی بواسطه یا بی واسطه عادل اخذ [illegible] مسئله عمل مینمود [illegible] آنکه
[illegible] آن مجتهد [illegible] یا آنکه خودش [illegible] است که دیگر بآن عمل [illegible] باید [illegible]

استفتاء [illegible] مجتهد

تقلید [illegible] الدفن [illegible]

مجتهد حی دیگر رسیده بود در آن مسئله عمل باحتیاط کند مهما امکن و در اوقاتی که از مفتی [illegible] سؤال نماید از برای
استعلام مراتب احتیاط نظر به آن دارد که بگوید احتیاط آن است [illegible] که در مسئله فهمیده باشد جواب [illegible] بگوید که در فلان کتاب
چنین دیده ام و فهمیده ام و باید که خود [illegible] نقل کند [illegible] احتیاط اگر [illegible] فتوای مجتهد مرده [illegible] ندارد و نقل
از کتب [illegible] از برای موعظه و بیان احتیاط [illegible] صورت مذکوره حرام [illegible] از برای
از برای سؤال [illegible] در کتب [illegible] بوده اند در کتاب [illegible] و قضا [illegible] بعد از وفات [illegible] تحقیق [illegible] عمل
بقول میت [illegible] والله العالم   در صورت تعذر از رسیدن مجتهد حی عمل [illegible] احتیاط [illegible] حرام [illegible]
[illegible] نمود   [illegible] ندارد [illegible] دارم که در سعی [illegible] مجتهد باشد [illegible] عمل باحتیاط [illegible] کند [illegible] تقلید
بر رساله [illegible] آخوند [illegible] محمد [illegible]   باحتیاط [illegible] عمل کنند در صورت تعذر [illegible]
رسیدن مجتهد [illegible] که [illegible] کتابی [illegible]   آیا اهل سنت در دین [illegible] کافر [illegible]
در آخرت [illegible]   در دنیا مسلمان [illegible] عمل [illegible] مستضعف [illegible] در آخرت [illegible]
[illegible] و هرگاه ناصبی باشند خارجی و غالی که اظهار [illegible] و دشمنی بعضی از ائمه اثنا عشر [illegible] حضرت فاطمه
نمایند در دنیا نیز کافر و نجس اند   جمعی [illegible] وکیل نموده اند در فروختن [illegible]
و بعد از فروختن [illegible] القضاة [illegible] المشتری ادعا [illegible] که من [illegible] خریده ام [illegible]
قباله [illegible] چه صورت دارد   هرگاه [illegible] در تصرف مشتری [illegible] شرعی ثابت [illegible]
که آن را خریده [illegible] اعتبار [illegible] نوشته [illegible] شهود [illegible] شهادت [illegible] مقبول [illegible]
باشند [illegible] بالعین [illegible] اگر [illegible] ثابت [illegible] بیع [illegible] هرگاه [illegible]
شخصی [illegible] بیع [illegible] و بعد از [illegible] مشتری [illegible] قبول [illegible] و بعد از آن
[illegible] تصرف [illegible] که آن بیع لازم [illegible] آیا بعد از قبول هم [illegible]
[illegible] راهی دارد   [illegible] انقضاء [illegible] بیع [illegible] ندارد [illegible] بیع [illegible] نمی شود [illegible]

[illegible]   هرگاه [illegible] بعد از فوت [illegible] برای [illegible] حق [illegible] فسخ [illegible]
[illegible] صدق [illegible] که شوهر [illegible] راضی کنند که او را طلاق دهد   شخصی فوت شده
[illegible] آیا برادرهای [illegible] می توانند که تصرف در مال میت کنند و صغار را [illegible] جدا [illegible]
[illegible] که [illegible] مادر [illegible] و زن می تواند که مهر را از ترکه شوهر بگیرد و همچنین [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] فوت شوهر [illegible] قدری وجه با آن زن [illegible]
[illegible] داده اند [illegible] آیا برادرهای [illegible] می توانند
که [illegible] کرده [illegible] شوهر بعد از فوت   اختیار [illegible] صغار
[illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] هرگاه [illegible]
باشد [illegible] وصی [illegible] شرایط [illegible] باشد [illegible] با حاکم شرع [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ثابت
کنند [illegible] خورد می تواند که از ترکه بگیرد [illegible] که شوهر [illegible] کرده
از [illegible] ثابت کند که [illegible] و [illegible] شوهر [illegible] تسلطی بر زوجه
[illegible] می توانند [illegible] داده اند [illegible] زید
[illegible] ضامن [illegible] و بعد از آن [illegible] ادعا [illegible]
[illegible] هرگاه ضمان [illegible] شرعی [illegible] باشند [illegible] می کرده [illegible]
[illegible] بالغ [illegible] می توانند که [illegible] حصه خود از آن [illegible] مطالبه کنند   هرگاه وارث
[illegible] دو [illegible] زاده [illegible] حصه [illegible] می شود   دو ثلث ترکه [illegible] زاده [illegible] ثلث
[illegible] بالمناصفه   و او را لفظ [illegible] در اصول [illegible]
و او را [illegible] صفات [illegible] که [illegible] اهل سنت [illegible] کرده اند با این طریق که [illegible]

قادرست بقدرت و عالم است بعلم و حی است بحیات و امثال اینها و گمان کرده اند که اینها قدیمند و حصول ذات
خدا مخلوقند و زائدند بر آن ذات و اینها غیر اله اند که بهشمیه از جمله معتزله اهل سنت و از برای خدا ثابت
نموده اند و آن عبارتست از الهیت و وجوب وجود و حییت و قادریت و عالمیت و گمان کرده اند که خدا مساوی
باشد بر خبرها و امتیازش همین بحالی است که آن را الهیت گویند و این حالتست که باعث گردیده است از برای او چهار
صفات دیگر را که مذکور شد — شخصی متوفی شد از و تا یک پسر ماند وارث دو ماند یکی پسر عم و یکی پسر خال
قسمت چه توان کرد میان دو وارث این — خالش پسر عم شد و عمش پسر خال — مسئله هرگاه زید و عمرو
برادر باشند و زینب را زید گرفت و از زینب بکر بهم رسید و عمرو کلثوم دختر زینب را گرفت و از و خالد بهم رسید
و زید برادر مادری کلثوم مادر عمرو را گرفت و از و ولید بهم رسید پس خالد متوفی گردید و از پسر بکر و ولید بکر خال
و پسر عم خالد است و ولید عم و پسر خال او است و میراث خالد در میان ایشان ان شاء الله قسمت و بعد از انکه جواب را
در صحرا دار دوری که عم در شهر بجواب الکه از شوهر بخوردم — شاگردی من که اول پسر [illegible]
کنم خال و عم و عم پسر خال گردانکه شود مادر داشتن عمت — فرزند عمت [illegible] بر خال هرگاه
شود مادر بابت از شخالت حاصل شود از بهر او عم پسر خال میراث سهم است بکوم کو بیداقی در
سهم برد عم یکی میبرد ش خال — هرگاه شخصی بمیرد و وارثش منحصر در شخصی باشد که هم عم
باشد و هم خال چگونه ارث میبرد و تصویرش بچه نحو میشود — هرگاه بکر پسر زید رقیه دختر زینب
که خواهر زید است و خالد را از زید بهم رساینده بگیرد و از رقیه ولید بهم رسد خالد خال و عم میشود
و همین نسبت میان دو جوان صاحب مدارک و صاحب معالم بود و شیخ حسن هم عم و هم خال مجید صاحب مدارک
بوده است پس در صورت مفروضه که آن شخص میبرد دو ثلث بسبب عم بودن و یک ثلث بسبب خال
بودن زیرا که این سهمها منافی و مانع همدیگر نیستند — هرگاه کسی زنی را جاهلا بگیرد و بعد از آنکه
علم بهم رسانید دست از و بر دارد پس شوهر اول آن را مطلقه سازد آیا در آن ایام موافقت حکم

آن حجت و بعد از طلاق اول او را میتواند گرفت یا نه — اگر جاهل بوده است باینکه شوهر دارد با نکاح شوهر دار حرام
و بدون جبر جماع کرده آن جماعی که واقع شده همه وطی شبهه است و حرام نیست و موجب لحوق فرزند میشود
و مستلزم گرفتن عده میگردد لکن عقدش باطلست و احتیاج بطلاق ندارد و اگر زن نیز جاهل بمسئله با شوهر
داشتن بوده مثل آنکه و کیلش ولی او را عقد کرده و هنوز مطلع نشده بود یا آنکه خبر فوت یا طلاق با و رسیده و بان
خاطر جمع گردیده در این صورت حکم سابق را نیز دارد و مستحق مهر میگردد لکن خلافست در آن که مهر المثل است یا مهر مسمی
با قبل الامر بینه و اجر اظهر و اگر از برای هر دو احوط است و بعد از دخول آن زن بر آن مرد حرام میشود
علی الاشهر الا حوط بل لا یخلو من قوة و بطلاق اول با شوهر او حلال نمیگردد هر چند که عقد را تجدید کنند
هرگاه بر افواه شرع ترتیب نمیدهند و مدعی و مدعی علیه معلوم باشد و مدعی بینه نداشته باشد و حاکم شرع خود را از جمله
کسانی ندانند که قسم توانند داد و هر چند تکلیف بصلح کنند طرفین قبول ننمایند آیا میتوانند که مدعی بگوید
که تو قسم میتوانی داد و الفاظ و تلقین صیغه قسم بر او نماید که مدعی خودش مدعی علیه را قسم دهد و یا این
نحو طی دعوی شود — شناختن مدعی و مدعی علیه نیز از مسایل اجتهادیه است زیرا که بعضی گفته
اند که مدعی کسی است که قولش مخالف اصل باشد و بعضی گفته اند کسی است که قولش مخالف ظاهر باشد و بعضی
گفته اند کسی است که هرگاه ساکت شود بحال خودش واگذارند و ثمره نزاع ظاهر میشود در زوجین
که مسلمان شوند قبل از دخول پس زوج ادعای معیت کند تا نکاح باقی ماند و زوجه ادعای تعاقب نماید
تا عقدش منفسخ شود پس بر اول هر دو مدعی اند و بر ثانی زوج مدعی است زیرا که اصل عدم تقارن
غالب است و بر ثالث زوجه مدعی است زیرا که زوجش را اگر بسکوت واگذارند پس نمیخواهد بر نکاح باقی است
با اجتهاد در میگردد و به تقلید در مرافعات حکم میتوانند کرد نه بینه و نه بقسم هر چند که مقلد مجتهد
حی باشد با جماع کل علما ما تا آنکه حتی بعضی از متاخرین که تجویز تقلید اموات در مسائل عبادات
کرده زیرا که او هم تصریح کرده است باینکه حکم و قضا مخصوص مجتهد حی است و تقلید اموات تقلید

مجتهد حق دعا و براطی نمیتوان نمود اجماع علما اکثر کسی که مجتهد نباشد مفروض میکنم که نمود در حال غیبت بنابه حصص
بر مصالحه کوارد و اکثر بعضی از احتمال شد و بعضی از ایشان بر سند که قسمت کرده باشد راضی بصالحه شوند باید بر آنها
ولی اکثر غیر مجتهد اند چند نفر شهید و قسمت طی شود دعوی طرفین منقطع شود و باقی خواهد بود با جماع کل فقها مجتهد مگر آنکه بعد
و براضی طرفین طی شود والله العالم ١١ هرگاه دختر بالغه رشیده باکره پدر یا جد داشته باشد و در شهر دیگر غایب باشد حاضر
باشند و راضی بتزویج او شوند تا بدون اذن او و رضای آنها شوهر نمیتوانند کرد یا نه ظاهر نزد حقیر مشکل
مینماید ولیکن بهر وقت تسلطی است بنود در مال من نه در نکاح لکن در صورت امکان استیذان احوط است که بعد اذن
پدر یا جد پدری شوهر بکنند و اگر استیذان متعذر یا متعسر شده باشد آن بکفو خاطر بالفعل راضی شوند
و منتظر بهم رسیدن کفو دیگر باشند بشرایطی که ولایت نه عقلی و شرعی اتفاق افتاده باشند در نص احتیاج باذن
و رضای ایشان نیست با جماع کل علما و احدی در آن خلاف نکرده است هرگاه شخصی در قریه مقتول
شود و اهل قریه قاتل شوند اما نسبت قتل بالشخص معین ندهند چه حکم دارد هرگاه صاحب یافته باشند که در آنجا
کشته شده باشد و او در آنجا بیاید و قاتل معلوم نباشد و میان مقتول و اهل آن قریه عداوت ظاهر بوده و قرینه دیگر
کوچکی باشد عنده ثابت شود بقاتل مذکور که قصد اند هر کس را که وارث مقتول متهم کند قسط
بکشند هرگاه باهم ... بر ندو دیت مقتول از بیت المال امام علیه السلام خواهد بود نظر بعداوت
زید عمرو را بعضی خنجر زده یکی از آنها در پشت او چنین یکی در پهلو و هر دو متلاحمه شده و دو زخم دیگر باره
چنین که بنحوی که پوست را شکافته و در گوشت بسیار فرو رفته و یکی دیگر پهلو زده و بجوف رسیده که چون
آن باشد و در هر دو یکی در شکن است که پوست و گوشت را شکافته و چند رگ را بریده و یکی در زیر بستان
چپ زده بنحوی که سر خنجر بجوف فرو رفته جواب اینها را تعلیم فرمائید که حکم چه گردد در هر یک از این زخمها
که بجوف رسیده ثلث دیت کامله است که در هر دو وقوع دیت است و در باب زخمهای دیگر نظر بآنکه آن را عمدا زده
مجنی علیه اختیار دارد که بعوض هر زخم از آنها از جانی قصاص نماید از همان مکانی که زده بهمان مقدار در طول

شخص مقتول در قریه
قتل معین

زید و عمرو سه جای زده
بخنجر در پشت

و عرض

و عرض و بهر کدام در صورت طرفین بدیت راضی شوند مختارند و از برای آن دیت معینه نیست
و بهر قدر که راضی شوند میشود والله العالم شخصی فوت شده و وارثش منحصر در چهار صبیه و زوجه
و والده مع دو همشیره پدر که یکی مادری ... از میراث ترکه او را بچه حصه قسمت کنند و نصیب هر و ...
یک از صبیها و والده او بعضی حصه ... و همشیره چه میرسد شخصی شده نماز و نمیگفته بعض
عبارتی که خطاب بخدا کرده و گفته که خدا شریعت و پیغمبرت که نشنیدم هرگاه این شخص در خفیه
کسی که اند گفت یا نه بخوبی است از جهت او زوجه او ... یا نه در وجه او و بر او حلال است یا نه و اگر ادعای غلط یا غفلت
کند مسموع است یا نه و این عبارت قابل تاویل و توجیه است یا نه اگر ادعای سهو یا غلطی کند که بحیثی
او را است ... که چیزی نفهمیده و بدون قصد و شعور از او سر زده و این احتمال در باره او
برود بعید نیست مسموع است و میان او و خدا معاف خواهد بود هرگاه در وقوع گفته باشد بالتقدیر توبه کند که
توبه اش میان او و خدا مقبول خواهد بود علی الاظهر هر چند که بظاهر شرع قبول نشود و کشته شود هرگاه
ادعای شبهه نکند مرتد خواهد بود و با او سلوک مرتد نمایند زید فوت شد از او سه پسر و دو دختر
و یک زوجه ... زید فوت شد با یک پسر که زن او و پسر دارد فرائض هر یک از وراث را بیان
فرمائید از ترکه زید ثمن بزوجه او و ربع با ... و دختر و همچنین بهر یک از پسرها ربع و سهم دختر
هرگاه ... زید شوهر ... اند یا در ... سهم ... و همچنین از سهام ... متوفی ... مجموع ترکه زید را
یک صد و ... سهم کنند ... که ... ربع ... با سهم ربع که ...
مجموع ... سهم است ... و ... برسد و ... متوفی ...
رسید شخصی ... دیگر دعوی کرده ... دیگر ... گفته من ... که ...
... بدون آن باید ... و ... الفقها ...
نمود ... حرام است ... شرع ... فرمائید

مرتد

در حاشیه مذکور از شرح مرسیده و همچنین [illegible] الذبراکی حج خود و اعتقاد شرعی آن مثال ایشان موجود بعض و حرام است

شخصی دختری را با فلان او و پدرش بنکاح خود در آورده مدتها از آن گذشته و تصرف نکرده و او خواهران

دختر را بپدرش میگفته و حال که آمده و میخواهد که زوجه را ببرد پدر دختر ادعای او خواهران میکنند چه صورت

دارد   هرگاه در عرض مدت [illegible] اطلاع از زفاف کردن از جانب دختر بنموده و شخص خود کوتاهی در این باب نموده اند حق

منع نفقه و کسوه آن مدت است [illegible] هرگاه [illegible] تمکین فاقد [illegible] هر چند که بسبب صغر [illegible] نفقه او وقت [illegible]

علی الاظهر والله العالم   هرگاه پسر [illegible] شرکت [illegible] میان دو [illegible] شخص [illegible] خود [illegible] واحد

[illegible] در وقتی که [illegible] دیگر [illegible] نموده [illegible] مجموع [illegible] خود [illegible] سبب

زراعت شریک [illegible] شده [illegible] بحکم ظاهر [illegible]

قیمت [illegible] کرده [illegible] هرگاه [illegible] بحدی [illegible] تلف شده والله العالم   [illegible] مستطیع [illegible]

[illegible] آنکه بحج رود [illegible] در احرام عمره [illegible] حج [illegible] چه میکنند   عادت [illegible] مانع از رفتن [illegible] شود

و حج و عمره [illegible] عادت [illegible] نفاس از [illegible] هرگاه [illegible] که [illegible]

[illegible] در حال حیض یا نفاس [illegible] احرام میتوانند گرفت [illegible] احرام [illegible] غسل [illegible] از [illegible]

[illegible] هرگاه احرام [illegible] مسجد [illegible] داخل مسجد [illegible] رفتن در مسجد [illegible] موضع [illegible]

[illegible] احرام باید [illegible] که [illegible] احرام حج [illegible] احرام [illegible]

احرام میتوانند گرفت [illegible] داخل مسجد الحرام [illegible] عمره [illegible] حیض و نفاس [illegible]

و نماز [illegible] احرام عمره تمتع داخل مکه شود [illegible] حیض یا نفاس [illegible] که اگر [illegible]

عرفه از وقوف [illegible] عمره [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] قبل از غروب آفتاب روز عرفه [illegible] بعد از تقصیر [illegible] حج تمتع [illegible]

رود و [illegible] عرفه [illegible] عدول از عمره تمتع بحج افراد کند [illegible]

عمره

عمره تمتع خود را بحج افراد [illegible] تمام [illegible] حج [illegible]

[illegible] احرام عمره [illegible] مسجد [illegible] تنعیم [illegible] احرام عمره مفرده [illegible]

[illegible] حج [illegible] عمره [illegible] حج [illegible]

[illegible] عدول [illegible] هرگاه [illegible] حج [illegible] افراد [illegible]

[illegible] استحاضه [illegible] که [illegible] طواف [illegible]

با نفاس [illegible] طواف [illegible] احرام حج [illegible] ذی الحجه

[illegible] بعد از ماه رمضان [illegible] احرام حج که گرفت با احرام عمره [illegible] عدول [illegible] احرام حج [illegible]

[illegible] طواف نساء و نماز [illegible] تقدیم [illegible] طواف [illegible] حج [illegible]

حج تمتع [illegible] احرام حج عمره تمتع [illegible]

[illegible] حج تمتع [illegible] افراد [illegible] اگر [illegible]

[illegible] تقدیم کرده [illegible]

[illegible] تمام [illegible] طواف [illegible] نماز طواف [illegible]

قضا کند [illegible] نماز طواف عمره [illegible] حج [illegible] طواف [illegible] نماز [illegible] مانع [illegible]

[illegible] طواف [illegible] صحیح است [illegible] قطع کند [illegible]

[illegible] نماز طواف [illegible] نماز [illegible] قضا کند [illegible] عمره [illegible] حج [illegible]

[illegible] قطع [illegible] قضا [illegible] قطع [illegible] تمام [illegible] احتیاط

[illegible] طواف [illegible] قضا کند [illegible]

[illegible] نماز [illegible] قضا کند [illegible] طواف [illegible] نماز قضا کند [illegible]

[illegible] قبل از قضا [illegible] احرام [illegible] تمام [illegible] طواف [illegible]

اگر طواف حج باشد بعد از طهر بعمل آورد با امکان والله تعالی اعلم ... و اگر طواف عمره تمتع باشد ... قبل از وقوف اختیاری
عرفه ممکن نباشد عدول بحج افراد کند و بعد از آن عمره مفرده بعمل آورد و اگر در ایام استظهار حیض با نفاس باحرام عمره
تمتع ممکن نرسد و از فوت ادراک عرفه ترسد احتیاط آنست که نیت عمره را با تمام رساند پس احرام حج اسلام کرد
و در نیت متعرض تمتع یا افراد نشود و مناسک حج را بجا آرد و قبل ... و بعد از استظهار و انقطاع خون اگر قبل
باز در غسل حیض یا نفاس کند و بطواف و سعی عمره بجا آرد ... علی التقدیرین و طواف حج را ... ترتیب ... بعمل
آورده بعد از آن طواف عمره با نماز و سعی بنیت قضا بعمل آورد و کفاره تقصیر عمره را ... و بعد از آن ...
نموده بنیت عمره و سعی بعمل آورد و با این بری الذمه از تکلیف میشود هر چند که احتیاط در اعاده حج و عمره
با بقاء استطاعت خصوصا در بعضی از صور مذکوره والله العالم   هر گاه در راه حج ... میشود ...
بر ثبوت شرعی ... را بر جانب که اراده شروع میکنند   اگر در روی وقوف عرفه ... حج شرعی ...
شود بخوبی که ... تقیه بعمل آورد یعنی در آن ادراک ... باشد که ... با عرفه ...
رسید و با عموم بنی بکر هر چند که ... داده شود ... شرعی ... والله العالم
که ... تقیه بعمل آورد و حج ... در ... صورت ... کنند ... تقیه ... بود ... الفاق
کسی ... شود ... علاوه ... و اگر ... داده ... حج ... وی ...
شد ... شود ... و ... نماز و وضو و غسل و روزه ... حاکم ... در ... شخصی مستطیع حج
لکن شخصی ... و ... باشد ... حاکم ... دارد ... بار ... داری
دارد ... و ... میشود ... نا ... که در ... ندارد ... تا ... حج ... کردن او
ر ... میشود ... که ... شرط ... بر ... تقدیر ... هر گاه ...
بیت ... هر گاه قبل از حصول ... مستطیع ... میشود ... در این صورت ... واجب است
که ... با اجماع کل علما و ... از حج کردن ... تا ... میشود ... و بعد از حصول ... مانع

مستطیع

مسئله: ... عمره ... حج ولیمه ...

مسئله: وجوب ... استطاعت حج ...

مستطیع نباشد ... مانع در آن ... در وجوب ... خلاف ... و اظهر ... وجوب ... در صورت
بعد از حج ... فرض ... قطع است ... مانع باقی است و اگر ... شغل ... بحج نیست و اگر بعد از حج
باشد مانع استطاعت ... شوند ... خود ... حج ... و در ... از پدر و مادر ...
شرط نیست ... حرام است ... والله العالم   زنی ... مال دارد که ... همراه خود ... لکن ...
اگر ... نیست ... هر گاه ... رفت و ... از ... بسیار ... دارد که ... حج
راه را ... آدم ... رفت و ... آدم محرم شرط است بلی   آدم محرم شرط نیست بلکه هر گاه ...
روند که ... و ... آن ... شد که ... ضرر ... نشد و ... که ... هر چند که محرم همراه ...
باشد ... خلاف ... ظاهر ... که ... باشد ... رفتن ... و ... حج ...
و ... از ... خود ... حج ... استطاعت ... هر گاه ... مستطیع است والله العالم
هر گاه ... باشد ... و ... ولی ... الولایت ... والله
... دارد در آن تفاوت ... واجب است   بیع واجب است   هر گاه حاکم ... نماید
... دادن لازم است یا نه ... حاکم ... که ... در ... خود ...
هر گاه ... کار ... کرده ... خون ... نماز ... خون ...
... وضو ... شود ... تیمم کند و نماز کند
و بعد از آن قضای آن نماز لازم است   هر گاه ... و ... نماز ... قضای آن ... است ...
هر گاه شخصی ... غسل ... وقت ...
... کرد ... باید غسل ... و ... غسل ندارد ... در این صورت ... بعد از ... غسل ...
... که ... غسل ... و ... آن ...
... با ... که ... نشد ... ابهم ...   شخصی دو زن دارد و دو زن ...

ستم نوزده برادر خود را داده آیا میتواند که دختر را که از زن دیگر دارد بآن برادر داده بعوض بدهد نمیتواند [illegible] شرعی بعمل آمده باشد

شخصی [illegible] از راه [illegible] در روغ میگوید [illegible] که اولاد [illegible] دروغ [illegible] آیا میباید اگر دروغ [illegible]

لکن بعد از اتمام [illegible] دروغی [illegible] صورت خوب نیست دروغ گفتن [illegible] باشد مکروه چند

موضع که شرعا مستثنا شده مثل حفظ خون یا مال خود یا دیگری که محفوظ الدم [illegible] شرعا و در جنگ و در وعده با زوجه

هرگاه کسی نفقه و کسوه شرعیه زن خود نمیدهد آیا [illegible] دارد که جبر از او طلاق بگیرد یا نه هرگاه کسی نفقه

و کسوه واجبه زن خود نمیدهد چنانکه از جهت کمال فقر و احتیاج باشد که او را ممکن نشود یا ترک نفقه [illegible] باشد

جبر از او طلاق میتوانند [illegible] الظاهر نمیدهد [illegible] طلاق از او ممکن نباشد و آن شخص مفقود باشد در نظر [illegible]

آن زن میتواند که نکاح خود را فسخ کند یا نه بلکه بگوید که نکاحی که [illegible] بر هم زدم و باطل کردم

و اگر بلفظ بگوید فسخت نکاحی با فهم معنی آن بگوید احوط [illegible] مجتهد جامع الشرایط

باشد که آن زن را نیز طلاق دهد [illegible] احتیاط [illegible] و بعد از انقضای عده در صورت فسخ یا طلاق

شوهر میتواند نمود [illegible] فی حکم النکاح مع

[illegible] والله العالم کسی قرض [illegible]

دین [illegible] قرض [illegible]

کرده باشد [illegible] هرگاه [illegible]

وارث [illegible] هرگاه [illegible]

نیست هرگاه [illegible] هرگاه

[illegible] از رعیت گرفته [illegible] بیع داده [illegible]

هرگاه حاکم ولایت [illegible]

کشته [illegible]

چه صورت

چه صورت دارند [illegible] بعضی دارد [illegible] لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم

شخصی [illegible] تطهیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اولاد ذکور [illegible]

اولاد ذکور [illegible]

[illegible] اولاد [illegible]

نموده [illegible] اولاد ذکور [illegible]

خصوص اولاد ذکور [illegible]

صحت [illegible] اولاد ذکور [illegible]

ذکور [illegible] منافع [illegible]

اولاد [illegible] منافع [illegible] وقف

بعوض [illegible] داده [illegible]

[illegible] منفسخ [illegible]

داده [illegible] منفسخ نمیشود [illegible] باطل [illegible]

[illegible] منفعت [illegible]

[illegible]

داده [illegible] باطل [illegible] کرده باشد

که مانع از احیای او باشد تا مادام که بنای او برقرار است بلکه در صورتی که بنای او خراب گردد [illegible] مستحق منع [illegible] بعد الموت

و بهر تقدیر در صورت عدم [illegible] اجماع [illegible] تمام [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible]

باشند خواه [illegible] منتفع شوند [illegible] [illegible] از اول [illegible] [illegible] تحجیر [illegible]

[illegible] نماید با آنکه [illegible] المتن [illegible] بعد الموت [illegible] حاکم

شرع [illegible] عدم [illegible] [illegible] [illegible] نمایند

[illegible] [illegible] المتن [illegible] فاضل [illegible]

[illegible] المتن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اصلا

[illegible] نقصان [illegible] والله العالم

احیای موات

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حکم را

[illegible] [illegible] [illegible] بر عدم

[illegible] [illegible] [illegible] تصرف

[illegible] منتفع [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خورد

[illegible] [illegible] [illegible]

خورد [illegible] [illegible] [illegible]

احیای آن

احیای آن موات گردد با و دیگری ملک او گشته باشد [illegible] و توانند که منع دیگران نمایند و دیگری بعد از رفتن او بدون

اذن او [illegible] تصرف نتوانند کرد [illegible] انقطاع [illegible]

[illegible] بالاجماع والضرورة و ایضا

لازم [illegible] [illegible] تصرف [illegible] متفق علیه نیست و عرف

شرع [illegible] الموات الارض التي لم تزرع ولم تعمر ولا جرى عليها

ملك احد واحياؤها مباشرتها بتاثير شيء فيها من احاطة او زرع او عمارة

او نحو ذلك تشبيها باحياء الميت ويقال تحجرت الارض واحتجرتها اذا ضربت عليها

منارا تمنعها به عن غيرك انتهى وفي الانوار للاردبيلي الشارع في الاحياء ما لم يتمه

فمتحجر وكذا اذا اعلم عليه علامة العمارة من نصب احجار وغرز خشبات وجمع تراب

وغيرها وهو احق به من غيره وكذا وارثه من بعده ولو احياه غيره ملك

وان كان ظالما ولو اعرض المتحجر فلغيره الاحياء انتهى وقال المولى معنى التحجر احداث

علامة تمنع الغير عن عمارته قبل تمامها انتهى وفي الهداية انما قيل التحجر الموات

التحجر لانهم كانوا يعلمونه بوضع احجار حولها او نحو ذلك لمنع الغير عن احيائها

ويحتمل ان يكون التحجر بمعنى التحجير كالتقسيم بمعنى التقسيم انتهى وقال الشهيد

في اللمعة وشرحها الموات من الارض ما لا ينتفع به لعطلته او لاستيجامه او لعدم الماء او

لاستيلاء الماء عليه ولو جعل هذه الاقسام للعطلة لانها اعم منها كان اجود ثم

ذكر في الشروط للاحياء ان لا يكون متحجرا اي مشروعا في احيائه شروعا لم يبلغ حد الاحياء

بالشروع يفيد اولوية لا يصح لغيره التخطي اليه وان لم يفد ملكا فلا يصح بيعه لكن يورث

ويصح الصلح عليه الا ان يهمل الاتمام فللحاكم حينئذ الزامه به او رفع يده عنه فان

امتنع اذن لغيره في الاحياء ثم نقل عن الاردبيلي وجه القول انه لا يملك قبل كمال العمل

المعتبر فيه وان افاد الشروع تحجيرا لا يفيد سوى الاولوية انتهى ونحوه قال الفاضلان في

الشرايع والقواعد والتحرير وغيرها واز اين عبارات [illegible] معلوم ميشود كه مجرد قطع [illegible]

[illegible]

[illegible] لا ينفع منها الا استيجار [illegible] فرق

[illegible] لا ينفع ولم ينتفع فليفهم وبحيث [illegible] او زرع او عمارة او نحو ذلك

[illegible] قبل كمال العمل وافاد الشروع تحجيرا [illegible]

قواعد وشرايع وغير اينها [illegible] معلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما كفى فيه كه قصد احيا و تملك [illegible] شارح انوار [illegible]

[illegible] و شارح لمعه فرموده وفي الدروس جعل الشروط تسعة وجعل

منها قصد التملك فلو فعل اسباب الملك بقصد غيره او لا مع قصد لم يملكه كحيازة سائر المباحات

من الاصطياد والاحتطاب والاحتشاش ثم قال والثالث يستفاد من قوله في اول الكتاب

تملكه من احياه اذ التملك يستلزم القصد الى ان قال ويمكن استفادته من قوله

بعد حلمه رجوعه الى العرف لمن اراد الزرع ولمن اراد البيت فان الارادة لما ذكر

ونحوه يكفي في قصد التملك وان لم يقصد [illegible]

[illegible]

فرموده اند

فرموده اند لمن اراد الزرع والغرس والبيت والحظيرة للغنم ونحوه التحجير انما او بجمع الحطب

والجنب والحشيش وشبه ذلك [illegible] فرموده التحجير شروع في الاحياء لا احيا

التمييز للانتفاع فلو كانت مستاجمة وعضد شجرها او قطع المياه الغالبة وهياها

للعمارة فقد احياها والمرجع في الاحياء الى العرف فقاصد السكنى يحصل الحيازة

بالتحويط الى آخر ما قال ونحوه قال غيره [illegible] فرموده لمن اراد الاحتطاب

والاحتشاش واخذ الجنب والقصب والحشيش لتعمير البيت او تعليف الحيوان ونحو ذلك

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شجرها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال الشهيدان وغيرهما حريم الحائط مطرح

الآلة من حجر وتراب وغيرهما على تقدير انهدامه وحريم الدار مطرح ترابها ورمادها وكناسة

بيتها وثلوجها ومسيل مائها وما يحتاج اليها ومسلك الدخول والخروج في صوب

الباب الى ان يصل الى الطريق او المباح [illegible]

چوب [illegible]

درآوردن اموال ایشان با [illegible] باید درآورد و علما [illegible] مسئله [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] تصریح فرموده اند [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] بالفعل [illegible] المقدمه [illegible]

ما بین الثریا و الثری [illegible] تحقیق [illegible] بالفعل [illegible]

[illegible] و لا یشترط البحث و الفحص قطعا لانه استفتاء بالمجتهد [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] القصد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible] الفصل [illegible]

[illegible] مخصوص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انتفاع [illegible]

[illegible]

[illegible] انتفاع [illegible]

[illegible]

و همچنین [illegible]

[illegible]

[illegible] اقوال علامه ره و محقق ره [illegible]

قولش

قولش [illegible] لکن فهمیدن آن موقوف بر [illegible] و تعمق وافی است

و کار [illegible] طریق الحاج از غیر مجتهد با اصطلاح مجتهدان

با اصطلاح اخباریین جایز نیست و تقلید اموات و مطلق افتاء غیر مجتهد جامع الشرایط [illegible]

[illegible] تقلید اموات را [illegible] و در کتاب امر بمعروف و قضا تصریح نموده اند [illegible]

[illegible] اجتهاد [illegible] تقلید [illegible] هرچند که تقلید مجتهد حی جامع الشرایط

بغیر خلاف بین الاصحاب فی هذا الباب علامه ره در قواعد فرموده و لا یحل للعاقد الشرایط و بعضها

الحکم و لا الافتاء و لا ینفذ حکمه و لا یلفیه فتوی العلماء و لا التقلید المتفقهین

فان المیت لا قول له و ان کان مجتهدا و مرحوم جد مقدس محقق ره در کتاب قضا از کتاب مفاتیح فرموده و لا

فرق فیمن نقص عن مرتبه البصیر بین المطلع علی فتوی الفقهاء و غیره و لا بین حال الاختیار

و الاضطرار باجماعنا فیهما و لا یجوز التحاکم الی غیر الفقیه الجامع الشرایط و ان استقضا

ذو الشوکة او اهل البلد و تراضی الخصمان به بلا خلاف للنصوص انتهی کلامه اعلی الله مقامه فی الخلد

اقلا [illegible] بعضی از فتاوی [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عقد [illegible]

[illegible] عقد [illegible]

[illegible]

[illegible]

در چه صورت است — در صورتیکه اقامه بینه بعد از تخفیف باشد — مسئله اما نماز جماعت گذارده و نمازش باطل و نماز
ماموم صحیح است — در صورتیکه امام محدث بوده و نماز گذارده — مسئله شخصی که وجه خود را بمستحق داده و مجزی
نشده و باید ثانیا بهمان مستحق بدهد که مجزی خواهد بود — این صورتیکه اولا بدون نیت یا بی قصد قربت
بانها داده یا آنکه با وجود امام عصر بدون اذن او داده و ثانیا بانیت یا بعد از غیبت امام داده است — مسئله مکلفی است
که بر بعضی لازم است ... مسافر ... باید روزه ماه رمضان را نخورد و اگر بخورد باطل و موجب کفاره است آن کیست
... که اگر روزه بسبب قتل [illegible] شود و بر کفاره قتل لازم میگردد — مسئله شخصی بدون [illegible] خود را
حج صحیح بعمل آورده و بعد از آن حجة الاسلام نیز بر او واجب است آن کیست — [illegible]
موالی آورده بلا خلاف یا قبل از استطاعت [illegible] آورده — مسئله [illegible] دختر و پسر [illegible]
تمام از یک [illegible] شیر [illegible] خورده اند [illegible] محرم [illegible]
[illegible] تا [illegible] منقطع گردیده
بعد از آن [illegible] — مسئله [illegible] شخصی [illegible]
طفل صغیر خود را [illegible] بعقد متعه [illegible] صیغه [illegible]
[illegible]
[illegible] عقد [illegible]
[illegible] فسخ دارد [illegible]
[illegible]
و امکان [illegible] بلوغ [illegible]
[illegible] بلوغ متحقق میگردد
عدم بلوغ [illegible]

شرط

— مسئله — هرگاه زن ملکی متصرف باشد و زید ادعا نماید که ملک [illegible]
[illegible] العالم
[illegible]
[illegible] اقرار کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیف فوت شده [illegible]
[illegible] نصف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنابر دیگر هر چند که خواهر شد و از یکی پدر و مادر و دیگری پدر تنها باشد تمام نصفه برادر و خواهر برسد بعد از آنها چیزی نرسد
شخصی که نفقه ... و ملک و عزیزه خریداری نماید ... که فروختن کار ... حکم دارد هر کاه ... وجهی
[illegible]
سال ... [illegible]
زکات ... [illegible]

هر گاه کاروی ... [illegible]
... [illegible]
مثل ... کافر من فضل عليا على عمر فقد كفر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حد المفتري ... اشهد بان الله ليس بخالق
وان رسول الله ليس من البشر وان عليا لم يكن بابن عمه ومن شك فهذا المقال فهو
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... در بعضی ... جبرئیل علیه السلام ... [illegible]
و بعضی ... [illegible]
... [illegible]
... تشبه بقوم فهو منهم

والهمچنین

ومن تشبه ... من كان كلامه كلام النساء ومشيه مشي النساء ويلبس من
نفسه كما يلبس النساء فارجموه ولا تستحيوه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
واحل وجبت له الجنة ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... الصنج الذي تعرفه العرب هو الذي يتخذ من صفر
يضرب احدهما بالآخر واما الصنج ذو الاوتار فيختص به العجم والطبل الذي يضرب في
... الصنج شيء يتخذ من صفر يضرب احدهما بالآخر والزناو ...
جنك والطبل الذي يضرب به يلون ذا وجه وذا وجهين وفي الحديث طرق بني اسرائيل
ليلة العيد فاصبحوا فقد فقدوا اربع طوائف منهم احدها الطبالون ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

وشلمغا محضر امام حسين آنحضرت شيعيان دوستان او مولوي مشهور كه ظاهر طعن زنان برابر يزيد واز دوستان ميدارد

يزيد با بعض از علماي طبل جنگ را در جهاد فرموده ستنبلي بانکه در حروب صفين را قسم طبل جنگ بوده و بر تقدير تسليم از قبيل

ستبناء حسن محض است در جنگ جهاد كه فرموده اند وتوسيد كلام درين مقام در سوال عزا رو مطعون شنيدار و نيز آمده

تعالي وترقه بل بتعضه است با امر القدر ساخت نه زده تا جد فرج است اقلا تبت

فرح است با جهار فرح العقد عود بدون اراده قطع آن در اثنا باصد او قطع مثل قصد اقام عشرة بار سينه بو مثله

ما معنى قولهم الاخبار في ذلك اكثر من ان تحصى وانهر من ان تخفى والله اكبر من ان يوصف وامثال

ذلك قلت الذي اختلج بالبال في جواب هذا السؤال في سالف الاوقات ولم ازل افهم من تلك

العبارات تقدير من التفضيلية وتضمين معنى التجاوز والبعد والمعنى ان الاخبار مثلا في كل

اكثر من غيرها بعيدة في الكثرة من احصائها والله اكبر من غيره متجاوز في الكبر وعظم الشان عن وصفه

فيلون فيه تنبيه على ان ليس المراد بالكبر في هذا المقام ما هو المتبادر الى الافهام الذي هي

من اوصاف الاجسام فيليق توصيفه بما لا يليق فلذا فسره امير المؤمنين عليه السلام و

تقدير من التفضيلية اشهر واكثر من ان في قوله تعالى الله اعلم من يضل عن سبيله ثم

وقفت على ما يوافقه للعلامة التفتازاني قال الفاضل الجلبي في حاشية المطول لفظه

يرد عليه ان ما بعد من لا يصلح ان يكون مفضلا عليه اذ ليس مشاركا لما قبلها في اصل الفعل اعني الكثرة

اجاب الشارح بان كلمة من متعلقة بفعل يتضمنه اسم التفضيل اي متباعدة في الكثرة من احصائها

ورده الفاضل المحشي بان من اذا لم تكن تفضيلية فقد استعمل اسم التفضيل بلا من في الاشيا

الثلثة ولا شك انه التفصيل مراد ثم اجاب عن اصل الاعتراض بان المعنى اكثر مما علم الجمعي

الا انه تسومح في العبارة اعتمادا على ظهور المراد وبلى انه توجيه جواب الشارح ايضا بان

من التفضيلية محذوف كقوله يعلم السر واخفى والمعنى انه من جانبها انما انتهى

كلام

كلام الجلبي وفيه ما فيه ولعمري لولا العصبية الجاهلية لما تفوه المدقق

الشريف بذلك الوجه السخيف وظني انه لم يقع الى الان سمع احد من بني

نوع الانسان حذف مجرور مع بقاء الجار في عمرو اباء اولي الابصار وهما تو بها ذكرنا

موافقة ملخوله للمبتدأ في التأنيث في على ما زعمه الشريف ينبغي ان يكون

ابلك فليغنم زيد بجهت فرزند نفر از اولاد خود را بکبر بس دو سال و بکلخر بس شش

سال نزد عمرو که اشنته مبلغ سه تومان قرض کرده بانیسنرط که بشر خدمت که مبلغ مذکور را رد نماید

اولاد خود را بکبر دو نه زید ادعای اجرت خدمت آنها را بکند و نه عمرو ادعای شفاع پول را آیا این عقد منعقد

میشود یا نه شرط امثال این امور در ضمن قرض لوح و نامشروع است شلط پدر و جد او اولاد هر گاه

باشرایط و لایت باشند باینکه آنها را باجاره دهند و نوکر خدمتکار نمایند ایمن در ایام صغر ایشان آن

و چون دختر به سال نه و پسر بحیار ده یا پانزده رسند و بلوغ رشد بهم رسانید بدا اختیار خود را دارند و میتوانند

که اجاره ولی را برهم زنند یعنی مدت بعد از بلوغ و رشد را باطل کنند و بهر جا که بخواهند بروند ایمن در صورت

اجاره صحیحه است اما قرض کردن با شرط من نمودن آنها و خدمت فرمودن پس مطلقا صورت شرعی ندارد و با طلب

و در صورت فقر و اجاره دادن صغیر وجه اجاره مال صغیر است مال ولی جایز نیست که ولی آنرا بمصرف خود

و عیال خود رساند مگر اینکه پدر و مادر در صغیر فقیر و مضطر باشند در این صورت میتوانند که اجاره خود را از وجه

اجاره صغیر بگیرند و میتوانند که بمصرف دیگر مثل خرج خواهر و برادر صغیر رسانند هر چند که عیال پدر و مادر باشند

والله اعلم فرزند عبد الله پدر و مادر حضرت رسول ص در کی است مشهور میان اهل

سنت آنکه پدر و مادر آنحضرت و همچنین عبد المطلب و عبد مناف و هاشم و ابو طالب پدر حضرت امیر علی

بر کفر مرده اند و متشرع است یعنی نموده اند لهذا بایشان عقیده ننموده اند و نیز قبور زیارت آنها بپرداخته اند

و باین سبب شیعیان نیز از جهت تعصب خصوصا از اهل مدینه منوره و مکه معظمه متفحص قبور ایشان نشده اند

نگذری که قبور ایشان مخفی و مشتبه گردیده حتی آنکه قاصر از عارف معمری از شیعه متولدین و قاطنین
در مکه معظمه پرسیدم که قبر عبد الله کجا است گفت ظاهر آن است که در شام است و این محض شبهه است بلی قبر هاشم در غزه
شام است و از بی‌جا است حال مفضال مجلسی ره در تحفة الزائر فرموده که قبر شریف آمنه و عبد الله در این زمان
معلوم نیست و قاصر در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هشت که بمدینه مشرفه بودم بلطائف الحیل قبر عبد الله را
پیدا نمودم و زیارت کردم و بسیاری از حجاج را برآن دلالت نمودم و قبر آنحضرت در کوچه دراز است
موسوم به زقاق الطوال در بیرون داخل دروازه مصری در خانه موسوم به بیت ابی النبی و قبل
از این مشهور بخانه نابغه بوده و قبر آنحضرت واقع است در صفه فی ذکره در ضلع میان دیوار خانه در صندوق
کوچک فرش نشی و در جوف آن ضریح چوب کوچکی نیز هست و در تاریخ طبری مذکور است که عبد المطلب عبد الله را
بمدینه فرستاد که خرما بیارد پس در آنجا فوت شد و در تاریخ معتبر دیگر دیدم که چون از حمل حضرت رسالت
پناه دو ماه گذشت وفات یافت والد او عبد الله نزد خالوهایش از بنی نجار در وقتی که از شام
مراجعت مینمود در قافله مکه و چون رفقای او بمکه رسیدند و عبد المطلب تحقیق حال عبد الله را
از ایشان نمود و گفتند او را بیمار در مدینه گذاشتیم عبد المطلب پسر خود حارث را بطلب عبد الله
فرستاد و چون بمدینه رسید دید که عبد الله وفات یافته و در خانه نابغه دفن شده است
و اما قبر آمنه پس مشهور و صحیح آنست که در جهت میان مکه و مدینه که آنرا ابواء میگویند بفتح همزه
و سکون باء موحده و بعد از آن واو و الف ممدوده لکن آن قبر در این ازمنه معروف نیست و در مکه معظمه
نزدیک بروضه حضرت خدیجه بکبری قبه است که در دست چپ مستقبل کعبه قبری است که سنگی بلند بر آن
منصوب است و اسم مردی در آن کنده شده است و بعض از شیعیان مکه آنرا قبر آمنه میپندارند
و ظاهر این اصل است هر چند که زیارت آن بقصد قبر آمنه شاید بد نباشد و ابن حجر مکی شافعی در شرح
قصیده همزیه نزد قول شاعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات والآباء تفریع

نموده است

نموده است بقول عبد الله و آمنه و گفته است که در حدیثی که جمعی آنرا تصحیح نموده اند مرویست که حقتعالی
عبد الله و آمنه را زنده گردانید تا ایمان بآنحضرت آوردند و این حدیث بطریق امامیه نیز مرویست
و در صحیح مسلم مرویست که حضرت رسول صلعم زیارت کرد قبر مادرش را پس گریست و گریانید کسی را
که بر دور او بودند و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه در کتاب حج در باب الرجل یبعث بالهدی از زراره[؟]
روایت کرده است که گفت داخل شدم بر حضرت صادق عم و حال آنکه از مردی طلب داشتم
که بمن نرسیده بود طلب من لیوند[؟] و جزعی بمن رسید پس شکوه او را بآنحضرت کردم حضرت فرمود
که چون بمکه رسی یکطواف کن از جانب عبد المطلب با دو رکعت نماز و از جانب ابو طالب یکطواف
با دو رکعت و از جانب عبد الله یکطواف با دو رکعت و از جانب آمنه یکطواف با دو رکعت
و از جانب فاطمه بنت اسد یکطواف با دو رکعت بعد از آن دعا کن و از خدا بطلب که مال ترا بتو
رد کند راوی گفت که چنین کردم و چون از باب الصفا بیرون رفتم دیدم که مدیون من ایستاده
میگوید که ای داود[؟] مرا در اینجا حبس کردی بیا مال ترا بگیر و جمعی نوشته اند که این عمل از برای
تحصیل طلب و حق مجرب رسیده است و از حضرت پیغمبر صلعم مرویست که جبرئیل عم با و گفت
که حقتعالی حرام کرده است بر آتش پشتی را که ترا برداشت و شکمی را که ترا برداشته و پستانی که ترا شیر داده
و دامنی که ترا پرورده و ظاهرا مراد از پستان حلیمه سعدیه است و از دامن عبد المطلب و ابو طالب
والله العالم

کدخدای قریه بعضی از املاک را اجاره میدهد با دعای آنکه صاحب ملکیت
و کدخدایش بر همه کس ظاهر است آیا در چنین ملکی تصرف و غسل و نماز و روزه میتوان کرد یا نه و هر گاه
بعد از چند سال صاحب ملک ظاهر شد بر مستاجر لازم است که او را راضی کند یا نه و بعد از رضا
عبادتش صحیح میشود یا نه
بر هر کس که کذب ادعای موجر معلوم شد با تصرف جایز نیست و وضو و غسل
و تیمم و نمازش در آن صحیح نیست مگر آنکه بطریق شرعی در آن تصرف نماید مانند ملک مجهول

الملک با آنکه منقول از مجتهد جامع الشرائط است اجتناب نماید و بنا بر تقدیر هر گاه تصرفی در آن
کند بغیر نهج شرعی مشغول الذمه باجرت المثل میشود از برای مالک آن ارض هر چند
که عبادات نشسته حلال میشود و مالک پیدا نگردد و بعد از پیدا شدن مالک و اورا راضی نمودن بازعبادات
سابقه باطله و صحیح نمیشود   هر گاه بر نهج شستن نجس شود چه باید کرد   نشستن پاک
میگردد   هر گاه وارث زید منحصر در یک عصبه و زوجه باشد و وصیت کند که عمرو مثل
ارث العصبه را بدهند چه قدر بعمرو میرسد   هر گاه هیچ یک از عصبه و زوجه اجازه الوصیت ننمایند
ایشان ثلث باجنبی میرسد و فریضه ایشان دوازده میشود یک بزوجه و شش بعصبه
و چهار بعمرو میرسد و اگر هر دو اجازه وصیت کنند عمرو مثل حصه عصبه میبرد و بطریق عول
فریضه پانزده میرسد حصه زوجه یک و حصه هر یک از عصبه و عمرو هفت میشود و اگر یکی از ایشان
الوصیت را قبول کند و دیگری رد کند چون فریضتین توافق در ثلث دارند وفق یکی
از آنها را در دیگری ضرب کرده شصت میرسد پس حاصل ضرب نصیب مجیز را از
فریضه اجازه در وفق فریضه رد بمجیز دهند و حاصل ضرب نصیب راد را از فریضه رد در وفق فریضه
اجازه برا و دهند و تتمه از عمرو است پس در صورت اجازه زوجه چهار با و وسی و پنج
بعصبه و بیست و یک بعمرو میرسد و در صورت اجازه عصبه هشت بزوجه و بیست و هشت بعصبه
و بیست و چهار بعمرو میرسد   چون خدای تعالی آدم علیه السلام را خلق نمود بعد از آن
بعد از نفخ روح یا قبل از نفخ روح امر بسجده فرمود و در بهشت یا در زمین بود و حوا را از ضلع
او خلق نمود یا نه   قبل از نفخ مامور شدند بسجود و بعد از نفخ و آن نفخه هم در بهشت برین بود
نه در زمین و نظر بجمیع این الاخبار ظاهر آنست که حضرت حوا خلق شده است از طینتی
که از برای خلق ضلع ایسر حضرت آدم ع معین شده بود نه از ضلع او بعد از حیات او

چنانکه مذهب جمیع اهل سنت است نظر بظاهر خُلِقَت حوّاءُ من الضلع الأیسر لآدم و باین سبب
او را حوّا نامیده اند و اصحاب ارثماطیقی تاویل خوبی از برای این حدیث نموده اند که عدد تسعه بمنزله
آدم است زیرا که آحاد در النسبت تولید و اولیت از اعداد است و خمسه بمنزله حوا است که مانند
خود مثل از و بهم میرسد زیرا که هر عددی که در او پنج مذکور باشد مثل پنج و پانزده چون ضرب شود
در عدد دیگر که او نیز مشتمل باشد بر پنج مثل بیست و پنج و صد و پنج و امثال آن در حاصل ضرب آنها البته
پنج بعینه موجود و ملفوظ خواهد بود و گفته اند که قول حکما اشاره است بآدم و حوا و هر یک از این دو عدد
چون از یک تا باو بنظم طبیعی جمع شود مجموع عدد اسم مختص باو میگردد مثل اینکه مجموع از واحد
تا تسعه چهل و پنج میشود که مطابق عدد آدم است و مجموع از واحد تا خمسه پانزده میگردد که عدد اسم حوا است
و در علم حساب مقرر است که چون عددی را در عددی ضرب کنند هر یک از مضروبین را ضلع گویند
و حاصل ضرب را مضلع نامند و در اینجا حاصل ضرب خمسه در تسعه چهل و پنج است که عدد آدم است و دو ضلعش
خمسه و تسعه است و خمسه ضلع ایسر است و تسعه ضلع اکبر است و مراد با ایسر کمتر است و مشتق از یسر بمعنی
قلت است نه از یسار که بمعنی جانب چپ است و اخبار عدد اضلاع و استوا آنها در زنان و نقص یکی
در جانب چپ مردان منافاتی ندارد با آنچه گفتیم زیرا که شاید این فائده بر آنچه گفتیم مترتب شود
و حکمتش فرق میان زن و مرد و کشف حال خنثی باشد چنانکه در بعضی روایات حضرت امیر ع حال خنثی
مشکل را بآن معلوم فرموده اند و اورا بعد از تزویج و ولادت بمردان ملحق نموده اند
زوجه هابیل و قابیل از چه مخلوق شده اند و ازواج سایر پسران آدم از چه بوده اند و پسران آدم از چه
شده اند   موافق مذهب اهل سنت و مجوس آنست که حضرت حوا در هر بطنی یک پسر و یک دختر
توام زائیده و دختر هر بطنی را به پسر بطن دیگر تزویج کرده و در بطن اول قابیل با اقلیما و در بطن
ثانی هابیل با لیوذا تعبیه و قابیل چون خواهر خود را بهتر از خواهر هابیل دیده با آن تزویج

نسل اولاد آدم

راضی نکرد و پس بنا بر شان بر قربانی شد که قربانی هر کدام که مقبول گردد اقلیما از وی باشد
و قربانی قابیل مقبول نگشت و باین سبب هابیل را کشت لکن موافق اخبار ائمه اطهار و اقوال اکثر
اعیان شیعیان آنست که در هیچ وقت خواهر بر برادر حلال نبوده و حکایت مذکوره محض کذب بوده
و از مجوس باهل اسلام سرایت نموده چنانکه در کتب مبسوطه سیر و تفاسیر مذکور است خلاصه موافق
اخبار امامیه آنست که حق تعالی حوریه از بهشت فرستاد و آنرا بشیث پسر آدم تزویج کرد و دختری از او
بود و حوریه دیگر فرستاد که بمنزله بود و آنرا به پسر دیگر آدم که در بعض از اخبار اسم او یافث
تعبیر شده و شاید که بعضی قابیل گفته تزویج نمود و از شیث پسری و از یافث دختری بهم رسید
و بهم دادند و بنی آدم از ایشان بهم رسیدند و مستفاد از بعض اخبار آنست که زن برادر شیث
دختر از جن بوده و شاید یافث دو زن داشته است و اما سایر اولاد آدم پس محتمل است که بعنوان
تزویج کرده باشند و حکمت در خلقت ایشان نظیر حکمتی باشد که در خلق اطفال آدم کسانی است که قبل
از تزویج مرده اند با آنکه تزویج عم و عمه در آن وقت حرام نبوده و انحصار بنی آدم در دو نفر از اولاد
او مانع عقلی و ضرر عادی ندارد چنانکه موافق مشهور میان اهل سنت و شیعه قریب بهشتاد
نفر با حضرت نوح علیه السلام از غرق نجات یافتند و عقبی از ایشان نماند مگر از سه پسر نوح
و باین سبب نوح را آدم ثانی گویند و اما حکایت قربانی دو پسر آدم که در عشر ستم از سوره
مائده مذکور است پس در آن دلالتی نیست بر سبب آن و شاید آن تکلیفی باشد مانند تکلیفی
که ملائکه و شیطان در سجود آدم شده و بعضی از احادیث شیعه که مطابق طریقه اهل سنت است
محمول است بر تقیه جمعا بین الادله والله العالم اسم مادر حضرت موسی چیست
بچند طریق نقل کرده اند یکی از آنها یوخابد است و این اشهر است مسئله اگر خنثی مشکل فوت شود
بچه نحو او را غسل دهند و که او را غسل دهد ج مثل سایر اموات غسل دهند و فرق نیست

در غسل

در غسل اموات و غاسل خنثی باید از محارم خنثی باشد مثل پدر و مادر و خواهر و برادر و هر چند که خنثی
اجنبی او را غسل نمیتوانند داد مگر آنکه سن خنثی متوفی از سه سال تا پنج سال کمتر باشد که اجنبی او را
غسل میتوانند داد خواه زن و خواه مرد مانند هر دختر و پسر که سه سال داشته باشند بلا خلاف تا پنج
سال داشته باشد علی قول قوی والله العالم مسئله اگر زنی دو توام بزاید و ظهر آنها بهم ملصق باشد
چون زنده باشند چه قسم میشود و اگر فوت شوند بچه نحو آنها را دفن میکنند و اگر یکی ذکر و دیگری
انثی باشد که آنها را غسل میدهد و چگونه ارث میبرند و نماز میگذارند و سایر امور شرعیه ایشان چه قسم
میشود ج مانند سایر مردم زندگی میکنند و اگر موجب اتلاف و ضرر آنها نشود جدا کردن بهتر است
که آنها را از هم جدا سازند مانند عبد الشمس پدر امیه و هاشم پدر عبد المطلب
جد پیغمبر که آنها توام بودند و پشت ایشان ملصق بهم بود و جدا ساختند و غسل هر یک
مثل اجنبی باشد و دیگری با محرم ستر و بدن بدهد و استقبال قبله در حال احتضار از ایشان ساقط
و در حال دفن بجهت تعذر میشود و اگر فصل ایشان بعد از موت ضرر نداشته باشد باید
فصل واجب شود و هر یک ارث خود را کما فرض الله میبرد و بنابر آن در تقدیم نماز قرعه
میزنند و همچنین در جماع و سایر امور ممتنعة الاجتماع و فرض این مسئله بسیار با احتیاج چندین هزار
مسائل غریبه نسبت بعوام محض تضییع عمر و صرف آن در ما لا یعنی است بجه ظاهر
هرگاه کسی وصیت کند که بکنیز و غلامهم دارم که بسفر رفته اند و بعد از فوت او دو نفر
بیایند و هر یک ادعا کنند که من پسر آن شخص و آن دیگر غلام است و کسی ایشان را نشناسد
که بر دعوی ایشان گواهی دهد میراث آن شخص بچه نحو میشود هرگاه کذب آنها ثابت
نباشد نظر بعدم معارض حق ارث منحصر در آنها میشود و در عوض آنها با غیر از ایشان ظاهر الوجوه
علی میشود نظر بعموم حدیث القرعة لکل امر مشکل و چون قرعه از اوصیاء یکی از آنها

هرآمد میراث باو میرسد وانچه بگیری بنده او میشود و بر او سنت است که او را آزاد نماید نزد بعضی
و جمعی عتق او را واجب دانسته اند نظر بظاهر موثقه حسین بن مختار و خالی از قوت نیست و اگر این
فرض وقوع یافته مجددا سوال نمایند زیراکه در حیوة فرصت و اسباب تحقیق این مسئله را
حاضر ندارم   اگر سلام کنند بر کسی که در نماز است چه نحو جواب دهد خصوصا
سلام اکثر عوام را که غالبا غلط است و همچنین هرگاه زن سلام کند خصوصا
بر نامحرم   در نماز همان نحو که سلام کرده اند جواب دهد مثلا هرگاه سلام
علیکم گفته است او نیز سلام علیکم گوید نه جواب سلام متعارف شرعی را که و علیکم السلام است
و اگر سلام را درست نگفته او در جواب همان نحو گوید لکن بطریقی درست بگوید بقصد قرائت قرآن و جواب
سلام زن را نیز باید داد هرچند که نامحرم باشد   شیربهائی که در میان مردم متعارف است چنانچه
بر گیرنده حرام است بر دهنده نیز حرام است یا نه و بر تقدیر حرمت هرگاه [illegible] بدون ان
نکاح نکنند عوض بها چه کنند   دادن شیربها و گرفتن آن هیچکدام حرام نیست لکن لزوم ندارد و اگر
آنرا داخل صیغه مهر کنند و جزء مهر زن نمایند که زن خودش بگیرد و بدهد و بعد بان شیربها بدهد
هرگاه زن راضی باشد و اگر در صیغه داخل کنند باین نحو که بالاستقلال مال گیرنده باشد باطل است
زن آن باطل است و دادنش لازم نیست بر هر تقدیر هرگاه شیربها جزء مهر نشود و بنحوی که مذکور شد
یکی سبب کم شدن مهر شود آن شیربها بر گیرنده حرام میشود و شبهه در مهر بلکه در اصل نکاح هم میرسد
و چاره منحصر در همان است که گفتیم   هرگاه نذر را بغیر لفظ عربی بکند صحیح است یا نه و هرگاه نماز را
نذر کنند و آن را به نیت سنت بعمل آورد و همچنین وضو را آیا درست است یا نه   بعنوان نذر نیت
نیت و هرگاه وقتش معین [illegible] و بان نحو [illegible] بعد از [illegible] و وقت [illegible] کفاره لازم است و اگر
همین لفظ سنت [illegible] لکن [illegible] نماز نذر [illegible] است و [illegible] میشود اگر [illegible]

حکم سلام بر [illegible]

شیربها دادن

ضرر ندارد و همچنین در نذر و نحو آن ندرش بعمل آمده و انچه بر تقدیری است که نذرش درست
باشد و بنابر [illegible] صحت بعمل آمده باشد و از جمله نذر صیغه عهد است و آن [illegible]
[illegible] گفته است و [illegible] است که انچه را میخوانند گفته شد [illegible] هرچند بغیر لغت عربی
باشد لکن باید معنی [illegible] فهمیده باشد و معنیش آنکه لازم باشد بر من از برای خدا [illegible] و مشهور آنست که عقد
بغیر عربی متحقق نمیشود و اظهر آنست که میشود [illegible] که مضمون همان عربی باشد که ترجمه کرده [illegible] و الله العالم
زن [illegible] را بر سر زن سنیه میتوان گرفت و همچنین بالعکس یا نه و در سنیه
بیشتر از [illegible] جمع میتوان کرد یا نه و سنیه را متعه میتوان نمود   [illegible]
و شاید جمع میان دو سیده و بیشتر و متعه کردن سیده مکروه باشد نظر بمضمون احادیث [illegible]
در جمع میان دو فاطمیه [illegible] و اجرا شده و حقیر رساله مبسوطه در حقیت جمع میان دو فاطمیه [illegible]
و گفتگو در حدیث منع [illegible] ان شاء الله [illegible]
[illegible] کنند فرزند [illegible]   مجملی از احوال عشره مبشره [illegible]
بکار آید   اما عشره مبشره [illegible] که در این باب ذکر کرده ده نفرند که بهشتی میدانند
ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه است و زبیر و ابو عبیده و سعد است و سعید و عبد الرحمن   اول
ابوبکر بن ابی قحافه و اسمش عبد الله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره است [illegible]
بحضرت رسالت [illegible]
[illegible]
یافته [illegible]
عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] سلمان گفت [illegible] حنیفه شد [illegible] خلافت [illegible]

مغیرة بن شعبه او را بخورد و بعد از سه روز در خون خود [illegible] سیوم هجرت وفات [illegible]

مدفون [illegible] شصت و سه سال بود [illegible]

عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف [illegible] پیغمبر [illegible]

و مادرش اروی دختر کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس است و بعد از سه روز از دفن عمر [illegible]

که عمر تعیین نموده بود خلیفه شد و بعد از دوازده سال [illegible]

[illegible] شد در ماه ذی الحجه سنه سی و پنجم هجرت و بعد از سه روز [illegible]

[illegible] بقیع است [illegible] دفن شد [illegible] ابوالحسن علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] است [illegible] هاشم است [illegible]

[illegible] ولادتش [illegible] عثمان [illegible]

[illegible] ماه رمضان سنه چهلم هجرت [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] وفات [illegible]

[illegible] بقیع [illegible] حضرت پیغمبر [illegible]

[illegible] است و مادرش [illegible] ماه جمادی الاول سنه [illegible] هجرت

[illegible] ششم [illegible]

[illegible] بقیع [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اولاد [illegible]

[illegible] حضرت

امیر علیه السلام را اولاد او را که از غیر حضرت فاطمه باشند سید نمیدانند و در کتاب [illegible]

امیر علیه السلام روایت کرده که گفت شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلعم که میگفت [illegible]

[illegible] پس گفت [illegible] سید [illegible] آدم است

و سید اولاد آدم [illegible] سید فارس سلمان است و سید حبش بلال [illegible]

و سید [illegible] سید [illegible] رمضان است و سید روزها جمعه

و سید کلامها لغت عربست و سید لغت عرب قرآن است و سید قرآن بقره است [illegible] شعبان

[illegible] هاشم بن عبد مناف [illegible] و اولاد او [illegible]

[illegible] اهل البیت علیهم السلام در این باره [illegible] و اهل البیت ادری

بما فیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

فیما علا النبوة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۲+۱۰

[illegible]

[illegible] عمرو العلى هشم الثريد لقومه ورجال مكة

مسنتون عجاف [illegible]

[illegible]

وهاشم فی ضیح محیط بالقعة

تسفی الریاح علیه بین غزات بنی هاشم [illegible]

[illegible] غزات جمع غزه است [illegible]

[illegible] عبد الشمس [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایا اتفاق ... که ... یا دیگری بگوید یا نه — در جواب گفته ... [illegible]

و غسل او ... [illegible] ... محبوب نخواهد بود — نگفته خواندن ... [illegible]

بلکه ... تخصیص ... [illegible] ... مستحب است

سوره حمد ... [illegible] ... مستحب میشود چون ... قرائت قران ... [illegible]

بحکم ... باشد — نماز ... [illegible] ... روز

و وقت ... کدام است — نماز ... [illegible]

هر چند که ... کرده باشد و اگر ... [illegible]

بیشتر ... [illegible]

... چهل نفر نماز کنند ... [illegible]

کیفیتش ... [illegible] ... نماز صبح ... [illegible]

اول بعد از سوره حمد ... آیة الکرسی ... تا العلی العظیم ... [illegible]

ده مرتبه سوره انا انزلناه میخواند ... [illegible] ... و بعد از سلام بگوید اللهم صل

علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان ... [illegible]

... [illegible] ... نیت ... میکند ... [illegible]

... [illegible] ... میکند ... [illegible]

میکند بعد از ... [illegible]

... [illegible]

به نیت ... [illegible] ... نماز صبح ... [illegible]

مستحق

۱

... [illegible] ... تقلید ... [illegible]

میشود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... میشود که ... [illegible]

و ... [illegible] ... کنند ... [illegible]

... [illegible] ... نمیشود ... [illegible]

الاظهر ... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible] ... نمیتواند ... [illegible]

... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... علی الاظهر ... [illegible]

العالم ... [illegible] ... غسل ... [illegible]

... [illegible] ... حرام است بالاجماع

و غسل ... [illegible] ... صحیح است و اگر

... [illegible] ... و اگر ... [illegible]

... [illegible] ... صحیح ... [illegible]

... [illegible] ... علی الاقرب ... [illegible]

... [illegible] ... خوب است ... [illegible]

ازو رشته دوستان فلان میت از نبار امر و زمین برسد بگراند آن آن میت را بر غسل بطریق معهود ان دهم قرینه الیهم
و در حکم کفنیم معلوم شد که غسل کشته و کان غیر از کفنها میت همچنین بار زانکه موقوف است بر صحت غسل زیرا که اگر شهید
مرده شود بی بدون جراحه میشویند و از برای خدا میشویند که مقصد کرفتن بول و رحمت مرده میشویند و علما کس است که
بعد از شستن در باب حرمت گفتگو میکنند و تفصیل مخصوص بغسل و نماز است که در انها میت قرب مرده
و خلاف سید مرتضی و غیر او بنا بر نجاست غسل ضعیف است و منع کلی که گرفتن اجرت را او غیر حرام میداند
غیر از نماز و جهات غسل او بر او متعلق بتجهیز میت مثل از النجاسات کفن کردن و دفن نمودن در موقوف
منصوب نیز حرام است اخذ اجرت بر انها و حکم بتحریم اخذ اجرت بر انها ملک است اجماعی باشد لکن بر تقدیر وجوب دفن
بعضی از انها اولی هر کاه تسبیح بعمل آید بیشتر دخذ اجرت بر خصوص مستحبات مثل تلقین اجماع و شستن برخ میده
و مستحبات کفن مثل عمامه در التقیح و پیشانی بند و قبر بر از اندازه بر قدر واجب کنند مثل قبر ازیر عمیق و الله اعلم

هر کاه میتی را بعد دفن غسل و کفن و نماز دفن کرده باشند بعد از دفن معلوم شد که بر دست راست و بر قبله
دفن نشده است چه باید کرد نماز را بر سر قبر بعمل میکنند بالاجماع و هر کاه ظن غالب بهم رسد
که از هم پاشیده یا حرکت حادث از هم خواهد پاشید حرکت نمیدهند و بحال خود میگذارند الا در جواز نبش
قبر بعد از آن اشکال است خلاف هست و مشهور جواز است و مخالف ازو قدر نبش قبر ظاهر که یکی از مقبول مرد کس است نشده
باشد از رو عهد شهید ره سهوا یا در صورت سقوط تکلیف قبل از دفن پس اظهر عدم جواز است و الله العالم
میگویند که ابکم در عالم ارواح باهم آشنا بوده اند در این عالم نیز آشنا میباشند و کسانی که در انجا هم از هم
متنفر بوده اند در این عالم نیز متنفر خواهند بود و حال آنکه میبینیم جمعی را که کمال با هم صحبت میدارند که
از هم متنفرند شاید در آن عالم نیز چنین بوده اند و حال در این عالم بسبب عروض عوائق جسمانیه
و علائق شهوتیه باشد و حدیث الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر
منها اختلف شاید بنا بر این باشد که قطع از علائق و عوائق بالکل مقتضی از افهام میشود نه حکم تعرفش

در قبر راجع است تو میفرماید بیست و سه روز است همچنین در آیه کریمه الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات
میتوان گفت نزول قرآن در عرض چند سال کشیده و اگر تعدد حضرت پیغمبر بود بیک کرت نیز ممکن بود
جایی که آیات و کلام نازل شود و اگر نه همیشه قرآن تمام میبود نزول قرآن در ظرف مدت بیست سال
کامل بوده و قریب بیست و سه سال شد بنا بر انتظار اگر یک کرت نزول کرده
و اکثر او را بر آن کامل تمام مدرسه و حجت آنحضرت بعد از قصد مینمود و نماز روزه میگفتند هر کاه
در آنجا توقف نمایند تمام میکنند بنا بر آنکه ظاهر از این آنست که داشتم که ایشان بعد از قصد اقامه جمیع
را اتمام کنند و روزه گیرند و بعد از آن قصد نمایند هر کاه بعد از قصد اقامه اراده فرسنگ یا بیشتر کنند
بعد از اتمام ده عشره و قضای یک نماز چهار رکعتی تمام بعد از آنکه عزم اقامه و حکم به اتمام
نموده الا در صورتی که عزم سفر کنند و بعد از آن اتمام در آن شهر است که عزم اقامه عشره نکرده
اگر قصد چهار فرسخ یا بیشتر رود و بعد از آن برگردد در همان روز برود که اتفاق افتاده بود چند روز دیگر بر آنکه
در صورت قصر میکنند بلا خلاف و اگر منظور عود در همان روز نباشد لکن قصد قطع سفر نباشد رسیدن بوطن
یا قصد اقامه عشره در آن اثنا از برای او نباشد نیز قصر کند علی الاقرب و جمع بین القصر و الاتمام احوط
و الله العالم هر کاه کسی حیوانی را در مرض تصدق کند و کوشتش را بفقرا داده و پوستش باقی مانده که اکثر
میبرد و کفن بعد از آن ناشد آیا میتوان آن پوست را فروخت و بمصرف کفنش رسانید
آری آن تصدق بجنس فروخته و خیرات متعارف نباشد هر چند که در دو روز کرده نباشد فروخته و پوستش را ملک
شخص بود زیرا فروخته است و همچنین هر کاه نذر کرده که گوشت را تصدق کند و آنچه نذر کرده تصدق
الحیوان را تصدق کند پوست را نیز باید تصدق نمود بمصرف کفن نمیتوان رسانید هر چند که محتاج
فقیر باشد لکن اگر وارثش فقیر باشند جایز است که پوست را بر او تصدق کنند و بمصرف میت رسانند
که تصدق بر او روا نیست الا زیارت آنحضرت صاحب الزمان میروند لکن در بلاد عجم و قرب آن نماز را تمام نمیکنند

برای خوردن انعام سگ ... مسلم

و در پی تحصیل اعلام [illegible] **باب نهم** در بحث مستحبات نماز که بر مردم واجب است خصوص تحصیل احوال
دین و بر وجه [illegible] نماز [illegible] خلاف عظیم است در [illegible] صحت [illegible] استحقاق عقاب و عذاب [illegible]
نمیشود و [illegible] تفصیل [illegible]
قضا [illegible] خلاف احتیاط عقلی و دلیل نقلی است [illegible] ایا کسی که نماز را بدون معرفت کرده
و کلاه نماز ترک کند [illegible] میشود [illegible] دفعت [illegible] مستحق عقاب است و مشغول الذمه [illegible]
قضا دارد است [illegible] هر کسی [illegible] درست باشد [illegible]
مشغول قضا نمازها [illegible] میشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دلالت

دلالت [illegible] نماز [illegible] فرزند [illegible]
ایا نزد [illegible] بسم الله [illegible] سوره [illegible]
است [illegible] بسم الله [illegible] سوره [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] قصد [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قصد جو کند بنیت قربت جمیع واجبات متعلقه بتجهیز میت مثل غسل دادن و کفن کردن و نماز کردن و دفن نمودن [illegible]

همه واجب کفایی اند [illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماز جنازه [illegible] میتوان گذارد [illegible]

هرگاه [illegible] داده است [illegible] نماز جنازه [illegible]

نماز واجب [illegible]

است و نماز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حیوان [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

موضع لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم [illegible] دعاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و متعه معقده حرام است و ان احتیاط ... آن بود و اولیٰ تر ... پس ... [illegible]

و ایام عدّه آن زن دخول کرده بشد که ... [illegible]

گذارده میشود

گذارده میشود پس ناگاه او ایستاده بود در روز طاف در جای انتظار آنحضرت که حرکت داد آنرا ابوالحسن علیه السلام

بدر کوب آن و گفت اگر آنجامه از حلال است پس نماز در آن بگذار و اگر از حرام است پس نماز در آن مگذار [illegible]

در مناقب ابن شهرآشوب از کتاب ... و در اصول روایت کرده از علی بن حمزه ... که گفت ... [illegible]

که شک داشتم در امامت ... [illegible] ... روزی از ... [illegible]

تا آنکه بعد حضرت ابوالحسن چند ... پوشیده ... [illegible]

از آن ... [illegible] ... که اگر او امام میبود

چنین کاری نمیکرد ... [illegible]

یاران گفت ... [illegible] ... گفتم ... امام ... [illegible] ... سوال

کنم از ... [illegible]

روی ... [illegible] ... از حرام ... پس نماز در آن ... [illegible]

از حلال ... [illegible] ... و نیز در کتاب ...

از کتاب ... [illegible] ... روایت کرده از ابو الفتح ... از علی بن ...

... از علی بن یقطین ... از حضرت کاظم علیه السلام ... [illegible]

که اگر از حلال است پس نماز در آن ... و اگر از حرام است پس نماز در آن ... [illegible]

نیز در ... [illegible] ... نجاست ... [illegible]

... [illegible] ... نجاست ... [illegible]

... [illegible] ... شیخ صدوق در فقیه در باب

... [illegible] ... از حضرت باقر ... روایت نموده است ... [illegible]

... [illegible]

اگر جنب مرد باشد با زن و جنابت از زنا باشد یا از لواط یا از جماع حیوان اگر چه مرده هرچند که زنده نباشد و یا از
بدست خواه با جماع انزال باشد یا نه و همچنین اطلاق تشامل است جماع را در حیض و روزه و احرام و اعتکاف
و ظهار و بعد از آن گفته که در منتهی قریب است که طهارت باشد از روی اول و مشکل است و اگر [illegible]
ذاکر کرده است بعد از آن گفته است که اگر جماع کند صغیری اجنبیه را و حکم جنابت را با آن جماع ثابت کنیم پس بعید است
عرق شناختن اگر اسم برسد نظر بعضهم حرمت نیست و باز در معالم گفته که این جنبه در مختصر بعد از حکم بوجوب
غسل رخت از عرق جنب از حرام گفته که همچنین نزد من احتیاط است هرگاه جنابت از احتلام باشد
و عرق از رخت باهم رسد و نمی‌یابیم از برای آن کلام را ای و نه از برای او در انجیکم رعنی هفتم واجب
و نه بر زانی که توبه کند یعنی پشیمان شود از آنچه کرده و عازم شود بر آنکه دیگر نکند و اگر جبرا بدون از قاضی
زن زنا کرده است باید که در باب حد المثل زن را راضی کند و بعد از توبه در رفت عقاب اخروی از او ساقط
میشود و موقوف نیست بر خوردن حد شرعی بلکه اگر کسی بر فعل او مطلع نشده باشد خوب نیست که اظهار کند
و خود را رسوا نماید بلکه اگر جناب اقدس الهی ستار العیوب و غفار الذنوب و قابل التوبات است لکن هرگاه
حاکم شرع داند و اظهار و اقرار کرد بنحوی که نزد مجتهد ثابت شده یا آنکه بشهادت چهار مرد عادل بثبوت
شرعی نزد مجتهد رسیده در الصورت بر او واجب میشود که تسلیم شرع کند و بخوردن حد شرعی
گردن نهد و اطاعت نماید و این حد تادیب دنیا ثیبت بکار عذاب آخرت نمی‌آید و آن را
ساقط نیست نزد مگر آنکه با خوردن حد توبه نیز کند و توبه مسقط عذاب اخروی میشود بنحوی
و اگر بدون توبه بمیرد ضرر بصحت عبادتش نرسد و نقصان آن نیز بی‌محاکمه آورده برد و نیست

قل در شریعت اسلام بعقد دوام چند زن از یک شوهر میتوانند ارث ببرند و شاید
در روز قیامت بدو کمکن است که شخصی بمیرد و ترکه او بعد از اخراج دیون و وصایا هرگاه مثلا چهار صد و
چهل و هشت و هشتون نا باشد سهم بر ربع او بیشتر از یک اشرفی نشود و حال آنکه زنان او هیچ مستغنی

الحیض

حکم عرق جنب

ب

الحیض بدخول بها باشند این چه توجیه میشود زیرا که جمعی از علما در این مسئله حیران اند ب که در شریعت اسلام زیاده
بر چهار زن یا دو کنیز که از جمله چهار باشند بر مرد آزاد حرام است بعقد دوام و همچنین زیاده بر دو زن آزاد که
یا چهار کنیز بر مملوک حرام است که در یکوقت باهم داشته باشد بعقد دوام و کنیز را بملک الیمین داشتن هر قدر
دوام میتوانند بود و همچنین بعقد متعه بجهت هر قدر که خواهند باهم میتوانند گرفت هر چند بگمان زیاده بر چهار باشد
بنابر اشهر اظهر و زوجه دائمه ارث میبرد بلا خلاف و ملک الیمین و متعه ارث نمیبرد بلا خلاف و در متعه خلاف
و اشهر اظهر آنست که متعه موجب ارث نیست مطلقا و بعضی موجب میدانند اشتراط که در ضمن العقد شرط عدم
ارث نموده باشند و آن ضعیف است و بعقد دوام توارث باهم میرسد هرگاه موت در حال زوجیت یا در عده
رجعیه باشد و در غیر این دو صورت ارث منتفی شده لکن هرگاه بیمار زن خود را طلاق دهد بعد از آن تا
یکسال از او ارث میبرد مگر آنکه زوج از آن مرض جان سالم بدر برد یا آنکه مطلقه بعد شوهر دیگر کند و زوج از او ارث نمیبرد
مگر آنکه موت زن در عده رجعیه شود و هرگاه مریض در این مرض زنی بگیرد و پیش از دخول با آن زن بمیرد عقدش
صحیح است و ارث نمیبرد الا عنقه بالاطلاقت و زن آزاد که مستقیمه الحیض باشد هرگاه بعد از
دخول مطلقه کرده باشد یا فسخ عقدش شود یا آن دخول از غیر شوهر بعنوان شبهه باشد سه قرء عده نگه دارد و قرء
نزد امامیه عبارت از طهر است و نزد اهل سنت حیض است که نزد ایشان صورت مذکوره بعد سه قرء عده نگه دارد و نزد
شیعه اتفاق حیض بعد و زنیست و اتفاق طهر عدو زنیست پس اگر حیض نبیند اهل عرب آن که عده سه ماه و آن منقضی میتواند
شد بعد [illegible] روز و دو لحظه [illegible] مطلقه در مدت عده رجعیه در حکم زوجه است یعنی اولاد از نفقه و سکنی او را
بعنوان [illegible] همچنین زن [illegible] را عقد بعنوان [illegible] بعد از [illegible] عقدها بگو [illegible] هرگاه مثلا در غره محرم
چهار زن خود را طلاق دهد و بعد از انقضای عده که [illegible] روز و دو لحظه باشد چهار زن دیگر کند و با آنها
دخول کرده و در همان روز [illegible] طلاق دهد و همچنین بعد از انقضای عده هر چهار چهار دیگر را
عقد نموده بعد از دخول در همان روز طلاق دهد و آخر [illegible] الحجه بمیرد و آن اطفال [illegible]

هیچکدام شوهر نکرده باشند پنجاه و شش زن وارثه معقوده بعقد دوام صحیح شرعی متصور میشود پس اگر آنجناب اولاد
داشته باشند ثمن ترکه مجموع آن زنان برسد که بالتسویه قسمت نمایند و هرگاه ترکه چهار صد و هشتاد و شش اشرفی باشد
بهر یک یک برسد و اینها همه در صورتیست که زوج و زوجات همگی در حین زوجیت آزاد باشند و اگر فرض کنیم که همگی
در حین زوجیت مملوک باشند و قریب بموت همه آزاد شوند عدد زوجات یکصد و شانزده میرسد
بحسب امکان پس اگر ترکه نهصد و بیست و هشت اشرفی باشد و میت اولاد داشته باشد بهر یک از زوجات او
یک اشرفی برسد و این غیر منحصر است و هرگاه زوجات بعضی آزاد و بعضی بنده باشند و زوج نیز در حین زوجیت
همگی آزاد باشد یا بنده عدد زوجات زیاد و کم میشود نسبت بآنچه گفتیم چنانکه ظاهر است و این فرض در صورتیست
که زنها مستقیمة الحیض باشند و طلاق فقط رجعی باشد و اگر بائن فرض کنیم مثل مختلعه و مبارات و طلاق یائسه
و صغیره و غیر مدخول بها بنابرین عدد زوجات بحسب امکان خارج از حد حصر عادی خواهد شد و زیاده بر ده هزار
زن فرض توان کرد زیرا که مطلقه در مرض تا یک سال ارث میبرد مطلقا هرچند که غیر معتده باشد بشرط مذکور و بعد از طلاق
غیر رجعی بعوض مطلقه خواهرش یا دیگری را بعنوان [illegible] بنابرین ضبط عدد زوجات وارثه بحسب فرض ممکن
نیست عادة والله العالم پس اولی بالغاز و تعمیه آنست که کسی سوال کند که اکثر عددی از زوجات بحسب امکان
عقلی که ارث از یکشوهر برند بعقد دوام در شرع اسلام و هیچکدام مطلقه بطلاق بائن نباشند چند است جواب
همان یکصد و شانزده است که مذکور گشت نقل گویند که جناب آقا سلمه الله فرموده که نماز جمعه و ظهر
هر دو بقصد وجوب باید کرد و منشأش چیست احتمال اینکه از قبیل جمع بین الاختین است [illegible] بنابر این فرموده
جناب حاجی دام ظله آنکه نیت و قصد در جمیع امور عبارتست از همان امری که داعی و باعث بر فعل میگردد
و فاعل را بکار میدارد و چون در وقت ظهر روز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلم هر مکلفی را که مستجمع شرایط وجوب
جمعه باشد سوای اذن خاص تکلیف یقینی ثابت [illegible] نمازی و نظر بتعارض ادله و اقوال اجله یا بعدم ظهور
مرجح یا عدم بلوغ ترجیح صحیح بحدی که بکردن جمعه یا ظهر خاطر جمع توان شد معلوم نمیشود که آن نماز ظهر است

یا جمعه

یا جمعه و هر تکلیفی که بیقین ثابت شود باید برائت ذمت از آن نیز بیقین حاصل کرد و در صورت برائت یقینیه
مگر اینکه ظهر و جمعه هر دو با هم و بقصد وجوب بجا آورند که باید کرد و ترک نتوان نمود نقل در نماز جمعه در زمان غیبت
میان علما چند قول است و مدعای ما را کفایت است آنچه فعلا ما بر جهة معلوم گشته است شش قول است اول تحریم جمعه
و انحصار تکلیف در ظهر و این مذهب جمع کثیر است مانند سید مرتضی در رساله میافارقیات و سلار و ابن ادریس
چنانکه فاضل تونی در رساله خودش از او نقل کرده است و شیخ در خلاف چنانکه ظاهر عبارت او است و جمعی دیگر انتهی
و همچنین در مبسوط و اصباح و ابن حمزه در وسیله و سلار در [illegible] مراسم و اتباع ایشان از خاصه در شرایط
وجوب او نیست جمعی که مجتهد باشد و همچنین [illegible] و این [illegible] ذکر نموده و مستوعب صورت [illegible] اقوال
[illegible] و [illegible] دلیل العقائد و حلبی چنانکه شهید در بیان النسبت باو داده و علامه در منتهی و تحریر
در [illegible] معروف و همچنین در کتاب تبصره و شهید در ذکری ظاهرا و شیخ مقداد در کنز العرفان و شیخ ابو الفتوح
رازی در تفسیر و قاضی [illegible] و ملا [illegible] مشهور [illegible]
دوم وجوب تخییری [illegible] جمعه و ظهر [illegible] و این مذهب جمعیست [illegible]
[illegible] و محقق در شرایع و شیخ نجیب الدین در جامع و علامه در ارشاد و شهید اول در بیان و در دروس و شهید
ثانی در شرح [illegible] الفیه لمعه و ارشاد و جمع دیگر سیم وجوب عینی جمعه و بطلان ظهر در وقت ظهر و اجتماع شرایط
جمعه و این مذهب جمع از متاخرین است مثل شهید ثانی در رساله که باو نسبت داده اند و صاحب مدارک و آخوند
ملا حسن کاشی و جد امجد آخوند ملا محمد تقی مجلسی و خال مفضال ملا محمد باقر مجلسی و آخوند ملا محمد باقر سبزواری و جمع دیگر
بعد از ایشان چهارم وجوب عینی هر دو و این مختار بعضی از متاخرین است مثل شیخ بهاء الدین در جامع عباسی پنجم
آنکه احتیاط در ترک جمعه و اقتصار بر ظهر است و این مذهب کبدری شارح نهج البلاغه و سید مرتضی در مسائل
[illegible] و این نیز قریب بمذهب تحریم است و از این جهة اکثر محققین [illegible] در این دو کتاب [illegible]
شمرده اند و بعد از انقضای وقت جمعه نماز ظهر صحیح است باجماع کل علما هرچند که مستجمع شرایط وجوب جمعه بوده باشد و ترک

جمع کند و مستحق عقاب بر مذهب جمهور شده باشد بنابرین هرگاه کسی ترک قصر کند و مقلد
نشده حتی در جایی که نماز جمعه در آن لازم است احوط آنست که نماز را جمع کند و ظهر را نیز اعاده
کند به نیت وجوب و اگر جمعه را ترک کند احتیاط آنست که ظهر را [illegible] بعد از انقضای
جمعه ظهر لازم است والله العالم [illegible] مراد علامه ره از بحار الانوار در کتاب ارشاد جمع [illegible]
[illegible] غالب استعمالات الکتاب در قواعد و ارشاد [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] رجوع و [illegible] در آن مسئله [illegible] دیگر از [illegible]
علامه است و فخر المحققین در بیان اصطلاحات قواعد تصریح به این نموده [illegible]
مقال اذا قال علی رای یکون اختیاره ما قبله و بنیته بقوله علی رای علی ان
فیه خلافا لبعض الاصحاب و بالقوم عدم تغیر اصطلاح اصطلاحش را [illegible]
خواهد بود لکن در چند موضع مخالفت این اصطلاح نموده از آنجمله در چند [illegible] گفته
لو باع الجانی ضمن اقل الامرین علی رای والارش علی رای ودر [illegible]
هو التخلیة علی رای وفیما لا ینقل الی قوله علی رای [illegible] ذلک والذی
یختلج بالبال فی دفع هذا الاشکال ان ذلک انما کان من تغیر الرای
وقد کان المصنفون سیما الشیخ والمحقق والعلامة هذا کثیرا ما کان تغیر رایهم
حتی فی کتاب واحد کما لا یخفی علی من له ادنی ممارسة و اذا تغیر رایهم لم
یرجعوا فیضربوا علی الرای الاول بل اکتفوا فی اعلام المطلعین فظهر [illegible]
الرای الجدید ومن المشهورات انه قدس سره قد صنف القواعد فی
عشرین سنة وان کان مشتغلا فی ضمن تلک العشرین بتصانیف
اخر فلعله ره رجح ضمان اقل الامرین مثلا وکتبه وانتسخ منه التلامذة

ثم رجح بعد ذلک بشهر او اقل او اکثر ضمان الارش فکتبه ولم یضرب علی الاول لحال
ما کان هو بنا منهم فی ذلک والله العالم [illegible] هرگاه کسی [illegible]
کند که مالش در میان ورثه ذکور و اناث بالسویه قسمت شود [illegible]
در آن رضیه [illegible] در وصف [illegible] میان انکه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] حاصل کند که آن وصیت را [illegible]
[illegible] در آن [illegible] و همچنین هرگاه ورثه [illegible] که زیاده بر سهم [illegible]
ارث [illegible] تا [illegible] مثل انکه یک پسر و دو دختر باشند و در این [illegible]
وقت تدبیر [illegible] رفتن [illegible] در [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] هرگاه قسمت میان [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] عدم رضای مالک کامل باشد [illegible] عدم [illegible]
جایز نیست تصرف او مطلقا و اگر [illegible] عدم رضا [illegible] تصرف
[illegible] در [illegible] که [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] که [illegible] عدم رضای
مالک [illegible] آنست [illegible] مشروبات حکم [illegible]
از برای شرب استعمال شود از برای طهارت و تطهیر [illegible] جایز است بطریق اولی
و حکم [illegible] که مذکور است در آخر سوره نور در آیه شریفه لا جناح
علیکم ان تأکلوا من بیوتکم و آن [illegible] عم [illegible] خال [illegible]
[illegible] و خانه [illegible] آن باشد [illegible]
در آیه شریفه مذکور نیست لکن اجماع بر او واقع است و بعضی [illegible] گفته است که [illegible]

از قبیل تکلم بغیبت او لازم است واین را با این دارد الخ در جوامع از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که آنحضرت فرمود که از بزرگ احترام درست اینست که حق ... ادا کند
رها کردن امساک اعتقاد و نسب طور ترک خصومت ... نفس ... مراد در وسط
قرار داده و در روایت معتبر از حضرت پیغمبر صلعم مرویست که آنحضرت فرمود که نفقه
و ما للکلب لیس نفع الخ داری دست ... بد است و در حدیث دیگر
فرموده که پاکیزه ترین و حلالترین چیزی که مرد میخورد آن کسب دست او باشد و فرزند از کسب
اوست و از حضرت صادق مرویست که این جماعت حق تعالی در آیه شریفه
فرموده میخورند بدون اذن صاحب مال از خرما و نان خورش و میوه و غیر آن
میخوارند از آنچه در خانه شوهر بدون اذن او اما غیر از طعام از لباس و غیره
نیز فرموده که نزد امر سده نمیگیرد و تصدیق کند و مفسر گفته که مراد از ما ملکتم
مفاتحه خانه خادمان است که غلام و کنیز و ناظر و امثال اینها و این از لیس
علی ... اکل شرط نموده که اکل از غیر ... باشد خوف فساد و ضایع شدن نداشته باشد
و اینکه الجماعة باذن داخل شده باشند و این ... شرط التقیید الاطلاق فی نفسها
بدون دلیل و طریق احتیاط او ... و در مجمع از ائمه هدی روایت کرده است
... فرموده اند باکی نیست بخوردن از اراضی ... تفاوت ... حیث ... یا
که است ... اصحاب ... بدون اسراف ... و از ... ...
... لازم است ... حصه صغیر ... خانه و غیره با اجاره گیرد از برای حصه
... حنفی ... اصحاب احراز صغیر ... مشترک با ایشان
با هم از اعمال ... و ... ... و سایر تصرفات ...

قسمت که همچنانکه از کبیر و صغیر المنفعه که تصرف در مال مشترک ... چنانکه
حصه احد منتفع ... باشد بر حصه دیگری مگر بر حقیقت و اذن شریک یا ولی شریک
و در طرف صغیر اذن و رضای او اعتبار ندارد بلکه موقوف است بر اذن ولی ...
شرعی او که پدر است و جد پدری و بعد از ایشان وصی ایشان و بعد از آن حاکم شرع ... جامع
الشرائط و اگر او نباشد یا رسیده باشد ... عدول مؤمنین ... مراعات حال
او ... نفسه ضبط ... با او ... و اخراجات ... و اگر وکیل اوست و اگر او نباشد
حاکم شرع است و بعد از او عدول مؤمنین ... و ... الحال ... هر گاه ...
وقف مسجد ... مصرف ... صبط ... نامعروف وقف
برسد ... مصرف ... که در ... نگاه مصرف ... بعید
... ملاحظه مناسبت با مصرف ... وقف ... مصرف ...
مثلاً وقف مسجد را بمصرف مسجد دیگر و وقف کاروانسرا را در کاروانسرای دیگر
... اسباب حمام و مسجد خراب ... در آن ... باشد
... و صرف مسجد و حمام ... مظاهر ...
... خراب شده و ... بر خرابه ... ان
... خراب که بلکه ... هر گاه وقف ... وقف باشد
... و ... و امثال آنها
... که در آن ... نفع ... باشد
از ... که امتثال امر شرع نموده چنانکه در صلوات و ... هر ...
... واحد ... دارد که در آن ... باشند و ...

زیاده گردد و تحقیق این مرام بعید که این رخصت و مقام آنست که جناب اقدس آلهی جهت
شانه و عظم برهانه بعلم ازلی و اتکث عن لم یزل میدانست که عمرو مثلا و فلان وقت
با وجود عقل و شعور و تکلیف خواهد فلان کار قبیح را که ورزیدن و نکردن آن
کماکان قدرت و اختیار خواهد داشت و آن کار بقصد ذاته متمکن رو عدمش
بحال التسویه است و فی عمل ... نظر بسبب شهوانیه و بعد طبیعت شیطانیه و علائق
ورزد و جزا بر او خود کردن و نکردن آن متمرد و متفرد خواهد گشت و با وجود تمکن از
یکطرف را ترجیح خواهد داد زیرا که محال است که متمکن همینکه از وجود و عدم
ترجیح خواهد داد بنا بر وجود و عدم زیرا که ... و عدم تخفیف نه و اجتماع
نقیضین بدیهی است پس هر گاه مکلف مذکور بسوء اختیار ترجیح ... داد
و شرع اقدس فاعلش لعن نموده است و اذن در لعن او داده عقلا ... اقدس
آلهی موافق حکمت باز آن فعل مقرر فرموده و رسالت انبیا و اوصیا و علمای
فاعل بسببه از برای او ثابت خواهد گشت و چون جناب الهی نیز بعلم ازلی دانسته
که فلان و فلان باختیار خود برای فاعل لعن خواهند کرد بعوض لعنهای ایشان
ثواب از برای لاعن و زیادتی عقاب از برای ملعون نیز مقرر نموده که در روز
جزا از برای منصه ظهور جلوه نماید و اما علم ازلی پس علت اختیار و ترجیح فعل
نمیگردد مانند علوم حادثه مثلا علم ما باینکه آسمان در بالاست و زمین در پایین
و مجموع عرش و علاوه شریعت انبیا احسان و چنین نکرده حرکت در این
که جناب در این مقام گفته مع خوردن مع حق زاد العبید الست کرم نظر علم خدا علت
نبوده است باینجا جناب خواجه نصیر در ردان فرموده علم ازلی علت عصیان کردن

نو عقلا از غایت جهل او واحتمال دارد که هر کار ظلم عام از ملعونی سر زند که بعد
کسی از ان ضرری رسد مانند قتل عمر با امامی که بعد احدی بسبب فقدان او ...
ضرری میرسد پس هر لعن که منفور از برای او کنند بان انتقام خود کشیده و از درگاه
الهی داد خواسته باشد و سبب از دیاد عذاب ملعون خواهد گشت و بر مظلمت
لعن و نفرین مؤمنین و تعالی اثنا بر سر شخص ما نع که تخفیف عفو و تخفیف
برخورد و بخشیدن گناهان او بمحض کرم باشد پایان باشد شود بر عدم قبول شفاعت
شفیعان و خروج او از دایره قابلیت این فیض بایان حیثیت که مقتضای ادله عقلیه
و نقلیه عند الله معصیت در باب حق عظیم عز من صاحب ... بخشیده و ساتر
المعرفه باشد هر چند هر دو از برای بخشیده از بخشنده که خواه ... تخفیف یا بمنت
ولا فرق در نیات و عقاب عقل ابعد خواه ... که لا ملاحظه در اراده و شقوت
شرعیه با دعای احتمالات و شبهات خفیه ظاهر و باهر شر منکر رو ... ذکر ظهر

الجواب عن الاشکال الوارد فی اصل اللعن وهو انه قد تقرر بصریح العقل
وصحیح النقل انه جل جلاله منزه عن الظلم والعدوان متصف بمزید
اللطف والاحسان فکیف یمکن ان یعذب احد بابلغ ما یستحقه بنوع
معصیته وان استدعاه جمیع من سواه فنقول لکن الاعن بایه ملاحظه
لعن اگر کسی کند مستحق آن باشد و آن هر کافر و منافق و در دین و منکر اصول
اصول مذهب مؤمنین است تمام او هر گناه که باسمه لذا شرع لعن او ثابت شده
خصوصا مثل شیطان و یزید و نراتیه او و مرا و بنیر یه در آن آیه شریفه حال یزید
و علامه زمخشری حنفی در ربیع الابرار در باب ... و علامه حلی تا در منهاج الکرامه

روایت نموده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناگاه ابوسفیان بر خری سوار [illegible]
و یزید از پی میکشیدند و معاویه از عقب میراند چون حضرت نظرش بر او افتاد فرمود لعن الله
الراکب والقائد والسائق یعنی لعنت خدا بر آن هر سه [illegible] و مراد [illegible]
یزید بن ابی سفیان است [illegible] برادر معاویه [illegible]
حکومت نمودند و بعد از مردن یزید ابن معاویه [illegible] مسمی گردید
قاضی تحکیم که نه مقلد و نه مجتهد باشد [illegible] امام [illegible] گردد
مطلق قاضی اعم از قاضی مطلق و قاضی تحکیم [illegible] مجتهد جامع
الشرائط [illegible] حلال [illegible] صفات [illegible] فتوی و حکم
و قضا [illegible] فاسق باشد باجماع کل علما الا مجتهد و اضطرار [illegible] امکان
اضطرار مجتهد [illegible] در تقلید و با عدم امکان [illegible] مسائل خلافات
متعلقه [illegible] چه جای [illegible] و فرق [illegible] میان
قاضی مطلق و قاضی تحکیم [illegible] در وقت ظهور امام [illegible] مجتهد [illegible] از
برای قضا منصوب [illegible] او قاضی مطلق [illegible] مجتهدین [illegible] در آن زمان
بدون نصب امام [illegible] بتحکیم طرفین و رضای خصمین [illegible] حکم کند قاضی تحکیم باشد
و تا حکم نکرده هر یک از خصمین میتوانند او را عزل کنند و [illegible] القضاء [illegible]
بخلاف قاضی مطلق [illegible] غیبت امام قضا منحصر است در مجتهد [illegible] وقت
قاضی مطلق است بلا خلاف [illegible] زمان غیبت [illegible] باشند [illegible] قاضی تحکیم
یا قاضی [illegible] شخص طلب [illegible] داشت و [illegible] خواست
[illegible] او [illegible] و [illegible] شد و بعد [illegible] مطالبه

پشیمان

پشیمان شده بر این ادعا میکند یا بدل الفدا بدهد یا آن با غرامت [illegible] آیا
او را چنین تسلط هست یا نه [illegible] عقد [illegible] بر این لازم [illegible]
جایز است و میتواند که فسخ نماید لکن قدرت بر شرط [illegible] شرط ندارد و [illegible]
لازم ندارد باید تا القضای [illegible] و [illegible] میتواند در شرط به [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] شرط گرفته و [illegible] فتوی گرفته‌ام که چنین صلح باطل است و [illegible]
نقد [illegible] بیع شرطیه صورت دارد [illegible] نیز باطل و بایع [illegible]
فسخ این بیع دارد [illegible] شخص [illegible] و بعد از فوتش ورثه ادعا میکنند آن
متوفی [illegible] زوجه ادعای عقد دوام [illegible] باید [illegible] اگر ورثه ثابت کنند [illegible]
و الا قول قول زن است با قسم [illegible] شخص در ایام حیات پدر عاق [illegible] شده
آیا بعد از وفات پدر میتوانند که او را از ارث پدر محروم سازند
ارث پسر عاق مانع نمیشود بلکه موجب عقاب اخروی [illegible] دنیوی
میباشد مگر آنکه توبه کند [illegible] بعد از مرگ [illegible] باعمال صالحه روح پدر را شاد کند و خود را
از عقوق بیرون آورد شخصی دختر خود را بکسی فروخته [illegible]
ارث والده [illegible] آن را نیز فروخته [illegible] صداق والده
نیز در ذمه اوست [illegible] ادعای [illegible] صداق و [illegible] مال
قیمت خود را که از مشتری گرفته [illegible] آیا باو میرسد اگر آن دختر مسلمان
زاده است و از بایع [illegible] حلال یا شبهه بهم رسیده بیعش باطل است و [illegible] مشتری
برمیگردد و اگر مشتری بنکاح صحیح یا از بابت کنیزی با او جماع نموده مشغول الذمه

بهاء المثمن او می شود و اگر بنا بر آنکه بایع هم رسیده و در وقتی که مالک شد کنیز لقیه پس آن دختر را از آقای
مال خریده ملک او می گفته هرچند که جماع کردن حرام می بوده باجماع امامیه زیرا که ولد زنا حکم
فرزند زانیه دارد لا مالک را و در باب نکاح و در این مسئله اهل سنت خلاف دارند و بنابر تقدیر
بایع می تواند آن دختر را از جهالت بفروشد و در باب ارث اگر آن شوهر که قبل از
فروختن آزاد شود یا قبل از قسمت ترکه باشد وارث آزاد گفته ارث می برد و [illegible] الارث می برد
در صورتی که مطلقا کنیز لقیه باشد و اگر در صورتی کنیز وارث منحصر در او باشد جبراً او را بعد از ترکه
بخرند و آزاد کنند و تمام الحظ از ارث را با وی بدهند و اینها در صورتی است که بایع جبراً با مالکش
زنا کند باشد و الا از مالکش نیز ارث نبرد و بعد از آنکه ارث با ورثه او را داد و
مطالبه نرسد تا جواب بایع چه باشد   هرگاه زید کاردار عمرو را بدون اذن او
بگیرد و در خانه خود [illegible] شده و بیرون رفته پس خالد وارد خانه زید شده و بسیار از آنها سر کار
برآمده آنها را سرد و هم خورده یا قرائت آنها ریخت و ادعای خالد است که بقصد استخلاص
و انها مع سرداده است   هر یک از زید و خالد که بدون اذن شرعی و مالک آنها مع
بیقبض در آمده ضامنست و استقرار ضمانت بر خالد است که آنها را عمداً بر سر داده
که کتب ظاهر موضع امن و حفظ آنها نبرده و [illegible] نیز قاصر است آنها [illegible] است و وجود قصد
احسان و استخلاص آنها [illegible] نمی بخشد و او را از ضمان خلاص نمی سازد   جماع
که با او [illegible] شبیه [illegible] حلال [illegible] و بعد از [illegible] خرید و فروخت
می نمایند و می کشند هرگاه از آنها نیز [illegible] باشد [illegible] عملی نمود چه صورت
دارد   هرکس ظاهراً مسلمان باشد و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله گویا و خدا را
یکی و محمد را پیغمبر داند خون و مالش محترم و بردن مالش نیز [illegible] حرام است هرچند منافق و

وستر

وستر و قاطع الطریق باشد و اگر خونش بسبب شرعی مانند قصاص یا محاربه باطل حلال
شود عرض و مالش حلال نمی گردد و کسی که فاسق باشد یا او [illegible] نیستند اگر کسی
واحد از علمای شیعه مال [illegible] حلال ندانسته هرچند ناصبی و واجب القتل باشد
بعلاوه خلود در نار [illegible] اجماع و اخبار بسیار در بیان معنی اسلام و ایمان وارد
شده و از آنجمله ثقة الاسلام در کافی در باب ایمان و کفر چند حدیث را نقل فرموده
[illegible] سماعه و حسنه فضیل بن یسار و حسنه حمران و در روایه سفیان [illegible] و در آنها
بیان فرق میان اسلام و ایمان شده و از خواص اسلام شمرده گشته حقن دماء و بودن
ارث و جواز نکاح و تصریح فرموده اند با آنکه اسلام همان شهادتین است و [illegible]
بر فرق برانند و مراد با ایمان تشیع و اعتقاد بدوازده امام است و آنکه ارباب فرق
هرگاه کسی [illegible] شیعه باشند مسلمان و گمراه مرده است ففی حسنة الفضیل عن الصادق ع
الایمان یشارک الاسلام ان الایمان ما وقر فی القلوب والاسلام ما علیه
المناکح والمواریث وحقن الدماء الحدیث وفی حسنة حمران الاسلام ما ظهر من
قول وفعل وهو الذی علیه جماعة الناس من الفرق کلها الخبر وفی روایة
سفیان والایمان معرفة هذا الامر مع هذا فان مات ولم یعرف هذا الامر
کان مسلما وکان ضالا ویدل علی ما ذکرنا ایضا روایة الطویلة فی [illegible] باب
الضلال وروایته الی [illegible] فی العلل وروایة محمد بن علی الحلبی فی مکاسب
[illegible] وغیر ذلک مما فصلناه بمزید التنقیح فی شرح المفاتیح وبعض از متاخرین
متاخرین [illegible] کتب [illegible] بعد از اخراج [illegible] حفص بن غیاث در باب
[illegible] تهذیب [illegible] روایة [illegible] مقطوعه او [illegible] رازی [illegible]

١

خمس بر کافر حربی بوده است نه ناصب و خمس اهل بیت فقال ابن ادریس فی السرائر

ارید بالناصب الکافر الناصب للحرب مع المسلمین دون الناصب العداوة

لاهل البیت للاتفاق علی عصمة مال المظهر للشهادتین انتهی وقال المحدث

الذی یفهم من الروایات ان من اقر بالشهادتین فقد حقن دمه وماله وجاز

نکاحه وان الناصب شر من الیهود والنصاری بحسب الاحکام

الاخرویة لا بحسب الاحکام الدنیویة انتهی وفسر الصدوق فی ... ...

ما احل من النکاح الناصب بما فسره الحلی ثم قال والجمال تبوعهم ...

ان کل مخالف ناصب   خمس بر هر چند حصه باید و مصارف ان کیانند

و هرگاه کسی مدعی سیادت و فقر باشد بمجرد ادعای او میتوان داد یا نه وجه باید کرد

خمس بنا بر اشهر اظهر شش حصه می باید سه حصه سهم امام و سه سهم دیگر حصه فقرا

و ایتام و ابن السبیل است و للذمة بنت ... الصنف ... ابن ... صنف ...

... تقسیم نماید بلکه جایز است که تمام ... یک صنف بلکه یک کس دهند

و مستحق خمس کسی است که شیعه اثنا عشری باشد و از اولاد ذکور هاشم جد پیغمبر

باشد نه از جانب مادر منتسب باشد و فقیر باشد هر چند یتیم باشد علی الاشهر الاقرب

یا ابن السبیل ... ... بلا خلاف و مراد بفقیر همان است که در

در باب زکاة معتبر است ... ... باشد که بان اخراجات

او واجب النفقه او نکند و حصه امام را در زمان غیبت هرگاه وصول

بخدمت مجتهد ... ... او ممکن باشد و مستلزم حرج و مشقت نباشد

باید باطلاع او بدهد و اگر ممکن نباشد یا مستلزم مشقت باشد ظاهر ...

وامینان

وامینان عزیز ... که ... سیادات ... و اگر ... سیادت او ...

از جانب ... ... و فقیر شیعه باشد ظاهر اسهم امام را میتوان داد و لکن

احوط آنست که ... بر ... و هرگاه شیعه فقیر و شریف ... ظاهرا

بطلبه علوم دینیه که فقیر و مضطر باشد ... ... سیادت کنند و ...

باشد و ... معلوم ... و ... ظاهر ... ظاهر اسیدیت و اگر ...

[illegible]

... و امثال ... از ... ... الله ...

... چه حکم دارد   هر چند ... از ... ... مانند ... و ...

کند صلا که مرد را
به صد الحوالجها
دارد سحر

س بیل با فضل گشت و حکم تارک خمس از تارک الصلاة معلوم می شود لهذا شک و شبهه
و ورد باب او کمتر و مسخ او بعد کفر شد پسر و این اوراس ره متابع است ه از خمس سود ر
مال غنیمت محکوم است بحلیته لذرا تشعبات غیر کرده است لشرایط متعلق خمس اکسب
که خمس نبرد و گفته است که اخراج خمس آن بر مشتری نصیب است بدانکه تا اعلم کفر
ربحی بهره سانه که باید خمس آن ربح را بدهد والله العلم لـ مسئله زنی شوهری دارد که بقصد
صحیح رفته و هیچکدام از آنها ان عقد را فسخ نکرده اند و طلاق نیز بدون ان شوهر واقع
نشده و مرگ شوهر نیز بثبوت نرسیده و مع ذلک آن زن بر دیگری حلال است با علم و اطلاع
بشوهر بت و چگونه می شود ب این زوجه مفقود است که بعد از آنکه حاکم شرع تفحص از
او کند تا چهار سال و حیات و ممات او معلوم نگشت می تواند که او را امر کند بعد وفات بعد از
طلاق حاکم یا ولی زوج یا بدون طلاق علی اختلاف الاقوال و بعد از عده و شوهر
کردن هرگاه شوهر پیدا شود بر او تسلط ندارد آن زن شوهر حرام است بلا خلاف انتله
زنی بدون فسخ و طلاق شوهر دیگر کند و بر او حلال میباشد و شوهر اول راضی است
بالطبع و راضی است بظاهر شرع ف این زن است که خبر مرگ شوهر او رسیده
چنانکه مطمئن گشته پس شوهر کرده و شوهر اولش خبر رسیده پس بظاهر شرع راضی کرده

[illegible]

تا بیاید و تفریق نماید و این مسئله اجماعیست س تعلیم مرد دیگر زنی را خواستگاری
ملتفت نماید و حال آنکه مرد زنیست بحضرت او تفاوت در دین و مذهب شوهر زنی
داشته و مسئله آنکه زن مرده آن زن حلال و مرد دیگر حرام است ج آنکه مراد
حرام است شاید چهار زن دائمی داشته و دارد که این زن پنجمی است یا آنکه در حالی
که شوهر داشته یا در عده بوده زنا یا لواط با عالما و عامدا او را نکاح یا او را عقد کرده
هرچند با او دخول نکرده یا بعقد دخول نکرده هرچند جاهل بوده یا آنکه در حال احرام
حج یا عمره او را عالما عامدا عقد نموده یا آنکه او را سه مرتبه طلاق گفته و بمحلل
نرسیده و یا آنکه نه مرتبه او را طلاق عدی داده که در این صورت بر او محرم ابدی
گردیده یا آنکه بید ربائب یا پسر یا برادر او را لواط کرده یا آنکه قبل از این دختر او را نکاح
کرده که قبل از دخول او را طلاق داده باشد مع المشهور المتفق یا آنکه اگر او را عقد
کرده و بعد از دخول رفت بر دیگر داشته باشد یا آنکه خواهر او را الحال در حباله
یا آنکه زنا با عمه یا خاله او کرده باشد بنا بر قولی یا آنکه در آن عمه یا خاله زن او باشد
بنا بر قول دیگر یا آنکه بسبب رضاع شرعی بر او حرام شده باشد یا آنکه شوهر آن زن را کشته
کشته باشد بطمع آن بنا بر قول ضعیف س تعلیم زنی را از شرع اسلام پنهان
روز زنا به مردیست که بعقد صحیح جماع کنند و بر آن زن حلال گردد ج این
زنیست که صغیره یا یائسه بوده و عده طلاق و فسخ بر زن نیست بنا بر قول اظهر
مثل صغیر بالغ و غیر مدخول بها س تعلیم مردی در اول روز زنی را نکاح کرد بر او
حرام و چون آفتاب بلند شد بر او حلال شد و نزد غروب حرام شد و در

وقت عشا

در وقت عصر حلال شد و در نصف شب حرام شد و بعد از صبح حلال شد و چون
روز بلند شد حرام شد و بعد از ظهر حلال گشت ج این کنیزیست که صاحبش
در اول صبح او را که کنیز او بود بغیر حلال تصرف در اول روز بنا بر آنکه حرام دید چون روز
بلند شد او را خرید و در وقت ظهر او را آزاد کرد و در وقت عصر او را بنکاح خود در
آورد و حلال گردید و نزد غروب او را ظهار کرد و در وقت عشا کفاره
داد و در نصف شب او را بطلاق داد و بعد از صبح رجوع کرد و چون روز بلند
شد با او طلاق گفت و بعد از ظهر رجوع کرد س تعلیم زنی محصنه خود گرد
پس از آنکه شوهر جماع نموده شد و از او حلال خود دور گرد جماع بر او حرام گشت
جواب این زنیست که در نصف ماه رمضان مثلا با در ایام حیض و نفاس
او مخصوص بر شوهر محصور گشت پس جماع با شوهر قبل از عذر شب بعد از طاعت
خدا ... کرده و از عذر رفته و بعد جماع حرام شد و در این مسئله خلاف
نیست زیرا که در باب وجه و قدم حیض و عده قول زنان مسموع است
اگرچه آنکه دلیل ثابت باشد س تعلیم مردی زنی را عقد کرده بعد از آنکه در
اسلام چیزی نیست و بعد از عقد بر او حلال است باجماع اهل اسلام ج
این مرد ... نصرانیه که زن نصرانیه را عقد کرده بعد از آن بر او حلال است
از اسلام ... یا تعلیم کرده بعد از اسلام آن زن بر او حلال است
بالاجماع س تعلیم مردی زنی را عقد کرده و با آن تا یک ماه حلال

و بعد از آن محرم ابدی گشت بدون گواهی بار [illegible] از آن حامله
شده باشد [illegible] در صورتی است که آن زن مرد قبل از عقد محرم ابدی
[illegible] عقد شده و بعد از عقد معلوم شد عقد منفسخ گشت
[illegible] شخص زن مسلمه [illegible] عقد را با عدم اذن و رضا [illegible] طلاق
مرده و [illegible] از برای حفظ عقد [illegible] و جمیع صور [illegible] در صورتی
است که شخص [illegible] طلاق [illegible] قبل از اعلام
و لکن طلاق واقع نشد [illegible] تجدید [illegible] احتیاط از
طلاق دهند و در [illegible] زوجه معتده باشد بسبب عدم دخول یا یائسه
یا صغیره [illegible] بسبب اطاعت خدا [illegible] حق [illegible]
نکند و دیگر [illegible] معصیت خدا [illegible] حقوق [illegible]
در اول زن کافره است که مسلمان شود و در [illegible] زن مسلمان است که مرتد شود
[illegible] یا هر دو با هم [illegible] پس [illegible] از ایشان مرد و یا [illegible] سبب
زن [illegible] بر شوهرش حرام شد [illegible] مالک [illegible] حق [illegible]
یا عقد کرده [illegible] بسبب مردن او شوهر مملوک زن شد عقد منفسخ
گشت [illegible] باشد که [illegible] غلام شوهر کند [illegible] آزاد کند و
تجدید عقد [illegible] مالک [illegible] مردلی

مردلی

ما هی

مردلی زوجه منفسخ [illegible] منفسخ [illegible] اهل سنت [illegible]
[illegible] اختیار فسخ داد [illegible] صورتی که زوج یا زوجه را [illegible]
که [illegible] فسخ [illegible] موضع فسخ [illegible]
[illegible] اطاعت خدا [illegible] زن اختیار فسخ نکاح
[illegible] این [illegible] از آن جمله آنست که کنیز [illegible]
[illegible] عقد کند [illegible] کنیز را آزاد [illegible] کنیز اختیار فسخ [illegible]
[illegible] در اختلاف است [illegible] شخص [illegible]
پس زن [illegible] شوهر [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] این زن
است [illegible] عقد کرده و قبل از دخول او [illegible]
پس مرد [illegible] از شوهر [illegible] که از
[illegible] و در این مسئله خلاف [illegible]
[illegible] قسم خورده که با زن [illegible] جماع نکند و بعد از چهار ماه
زوجه او [illegible] شرع [illegible] حاکم [illegible] داد او را
[illegible] قسم [illegible] این [illegible] آنکه
آن مرد [illegible] که [illegible]

کنند پس اگر شروط ایلا متحقق نباشد زیرا که ایلا چند شرط است
اول آنکه مراد شوهر ازار زن باشد پس اگر زن شیرده باشد و از جماع [illegible]
مرتبه [illegible] در این حال [illegible] ضرر رساند [illegible] شرط ایلا نیست که زن
معقوده باشد بعقد دائم مع المهر المعتبر و مدخول بها باشد بلا خلاف
[illegible] قوله [illegible] الاثنی للاثنی والاسفل للاسفل چه معنی دارد
مراد شاه در لفظ [illegible] است بفتح جیم [illegible] ولایت
هر یک [illegible] دیگری [illegible] قوله [illegible] الفقیر والمسکین
[illegible] والمجرور [illegible] اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا چه معنی دارد
[illegible] باختلاف [illegible] در فقیر و مسکین دارند و فقیر [illegible] زعم [illegible]
[illegible] عکس [illegible] و هر یک [illegible]
این نزاع در [illegible] که با هم مذکور [illegible] در آیه صدقات مذکور است
و انما الصدقات للفقراء والمساکین و چون هر یک منفرد مذکور شوند
مراد با آن معنی [illegible] است که شامل دیگری است اتفاقا [illegible] در [illegible]
هرگاه بگویند جار و مجرور متعلق است [illegible] مراد بلفظ [illegible]
زید و هرگاه بگویند جار متعلق است مراد [illegible]
[illegible] شخص زنی را بعقد [illegible] که نه [illegible] کند و نه [illegible] و نه

[illegible]

و نه [illegible] و نه [illegible] است و نه [illegible] است [illegible] آنکه [illegible] صحیح است
باجماع [illegible] در [illegible] است که [illegible] تعلیم قرآن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بعد [illegible] [illegible] خلاف [illegible]
حلال شد [illegible] عقد نکاح و [illegible] با آن زن است [illegible]
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] چنانکه در قرآن مذکور است وان [illegible]
پیغمبر است باجماع امت [illegible] شخص زنی را [illegible] بعقد [illegible]
او را طلاق داد [illegible] و خلع و شرعا [illegible] زن
[illegible] این در [illegible] است که قبل از طلاق و دخول [illegible]
[illegible] بخشید پس او را طلاق داد [illegible]
[illegible] شخص با زن [illegible] وجوه [illegible] کفاره
[illegible] واجب شد که کفاره [illegible] آن [illegible] این در [illegible] است
که زن نذر کند که هرگاه شوهرش با او رجوع [illegible] آن [illegible] کفاره
[illegible] طلاق [illegible] شخص [illegible] زن [illegible] طلاق
[illegible] و عده [illegible] باشد [illegible] عده زید [illegible] و در [illegible] تحقیق
ولا تحیض باشد [illegible] است که [illegible] مطلقا حیض [illegible] و
هر کدام که بگفت [illegible] عده [illegible] است در [illegible] ماه [illegible] حیض دید

[illegible]

باید تا نه ماه دیگر صبر کند پس اگر حمل ظاهر نشد باید سه ماه دیگر صبر
نماید که یکسال تمام شود بنا بر اشهر از ظهر و بعضی گفته اند که شش ماه صبر می کند که
مجموع پانزده ماه شود و عده حامله در طلاق وضع حمل است هرچند که
بعد طلاق بیفاصله باشد بهتر آنست که بعد از عده بیرون رود [illegible]
زن آزاد است غیر حامله و عده شش ماه و ده روز است
عده متعه در بعضی از روایات چهل و پنج روز است و آن پنج روز متحقق میگردد
و تنقیح زنی در بعضی اوقات فرزندش شوهرش زاییده و فرزندش را
در بصره ملحق کرده و حکایت کرده اند که ابن ابی ... ذات ...
نکرده و ... خلق در خانه در ده ... در این باب ... که زن
بصری بحالت حمل شوهرش رخصت و ... صاحب حقه ... پس
شوهرش ... و حمل شد و بعد از چهار ماه آنزن متولد شد
شوهر گفت و بعد از ... دیگر فرزندی زائید پس آن فرزند را ...
... شش ماه است از ...
پس آنحضرت آن زن را ... ملحق کرد
چنانکه حضرت امام حسن مجتبی ... در ...

باقلا و ذرت و دیگر باقلا را در ... باقلا ... دیگر از آن ...
گوشت ... را ... باقلا خوردن خون است که ...
بیرون آورد ... و ... باقلا ... و دیگر باکشنخ
گوشت ... که در ... باقلا ... را ...
... بر ... شیر ... دیگر ... و گوشت ...
خلاص کنند و اگر در خانه ... باقلا ... گوشت ... چنانکه در
حدیث وارد است ... وصیت کنند ... از
چند ... بعضی از ... را ... کنند
... و ... چنانکه ...
... وصیت کنند که ... نشین را ...
... بچه ... و ...
... که از ...
بجز ... چنانکه ... از ...
که ... محرمات زن ... میان ...
خلیط ... که ... کنند ...
... چنانکه در حدیث است ... وصیت کرد ...
... و دیگر ... تحقیق ... باید کرد ...

سیم را بر غنم و خرج سود بر سبیح و مالک کنیز را از خرید درهم و بنده و ... را
هر که کنیزی ... شنیده باشد که در ملک او بر آمده باشد جمع کند ...
در حدیث معلل وارد است مسئله ششم زن حره شده باشد کنیز ...
پس شوهرش او را قسم داد که آن را ... ندارد و تعلیق فروختن و حکم کند
پس ... نصف او را گرفته و نصف او را بردن انداز ... مسئله هفتم هرگز
که اول بنده را که مالک شد آزاد کند پس اگر بنده را در یک روز مالک
شد ... پس ... آن را آزاد کند مسئله هشتم
... و نزد من ... آن را آزاد کرده بردن ... پس
... کند مسئله نهم مالک بنده ... شده بودن ... آزاد
بخشیدن ... ارث ... سید باشد پس
... است که ... بنده ... هر که ... و او را وی
آزاد و ... حضرت امیر ... حکم ... زن ... کشتند
و او ... بنده را در ... کرد ... مسئله
شخص را آزاد ... که مملوک او است و ... حد ... ثابت ...
... حاکم ... ادرار ... حکم کرد
که ... المدعی ... پس این شخص آزاد است که ... بنده
حد ... فروخته ... رقبه ... و بناء ... ثمن

علما خاص ... با محمول ... مسئله یازدهم ... دارد و مهر ... حلال است
که از خلع ... کند ... بعد از جماع دیگری پس در ... که ... مملکش
... رفته باشد ... طلاق گفته که ... محلل ... حد ... آزاد
مملوک او ... باشد مسئله دوازدهم مسلمان بالغ عاقل ... وقف ... فطره
و فطره او ... واجب است و ... پس این مملوک ... ... دارد
مسئله ... کامل آزاد که ... و ... حد ... حد
ربع حد و ... حد ثابت شده پس این ... که در روز ماه رمضان زنا
... از ... حد ... جماع ... را
... جماع ... را ...
زنا ... حد ... ماه رمضان ... حد ... تعزیر و
... ماه رمضان ... حد ... جماع ... حد از
... مسئله ... حد
... پس این مملوک که آزاد ... زنا ... و ...
... حد ... حد ... ثابت
... زنا ... مسئله ... قطع ...
... آمده پس این شخص ...
زنا ... حد ... و ... ب ... قذف ...

وجایع جیران و دشمنان بدست و با بهاران شخص را ابرییا و لمرلدان ۴ اما ب سد
لقیت بنشاند زیرا که از ایران از یا سعد تا تا نه و از روان زیرک ار پشت و زنیدن
پنهان ما ولد بهار زیرک اند و ظرفیران و دشمنان دست ست تا تا نه و بیمان بیخبر
مع المنبر و از بهار قطع دست و با نقص عار از ایران قیمت کام کسی ربوده اید ه
چنانکه این حکم مقرر گردد ائمه لقیط برنجه چند پنهان ما و هیچ تا یا نه للعلم شد
پس چهار و یک تا به افتاد زر و ماکیت کشته شد پس هر چه او دختر زن او لقیطه
درهم للعلم آمد ف این شخص را زینت لمه که لقیطه حکم او حد نیست ولکن لوقه
از او و زنا که پس نیست تا را در خانه تا پا نه است و لیکن نه بهند نیست
هیچ ما زنا نه لدانم آمد زیرا که خود زنان مملوک لقیطه حد از او است و خون
حد او زنا هم زد و گرد و زر برا و للعلم آمد نیست بار از او مجلد درهم و
و نیست نه بهند لقیطه قیمتی از او هزار که بحسب زمین مجلد درهم لمه سیح
مرد زنا زنا حاج کرد پس هر دو حد للعلم آمد د حبس و زن او در انتظار
ف این زن احصنه نمود خود شبه بجلیه آن شخص کفه در شب حد نیست تا کرد
زنا و آن شخص را لکن حبیله خود ما او مغارت پس هر دو للعلم امد بخود گرد
چنانکه حضرت امیر رفت ل لقیط شخص یک اقرار بسیار کرد و در ۴ مرتبه
نفر سر برا وللعلم شد و در سیم قیمت یب این شخص است که سه مرتبه زنا خورده
هر لدیم بحرمت که در ۴ مرتبه نفر است و در سیم قیمت چنانکه در حدیث است

لقیطه

لقیطه شخص جنایتی بر کسی بود و آنکه جراحت تا در سنتا باشد و مرد نیک
نفت نه برا و للعلم شد ف این شخص را زخم از او دست زده که تا در نیک خون
زبان برون آمده پس بر قصاص دست تمام تجمه با الزام نفقه و نه چنانکه
درصدت است ل لقیط شخص جنایتی زر کشته است تا به بیست درهم و نه آبرا
بدهد ف آن شخص یک لقمه را کشته ف لقیطه شخص مثله از او و را کشته
زنا کرد پانصد درهم را و در حب نکشته ف مقتول ولد الزنا لمه ف صحیح
شخص گنه بر کفه تا آب تا به کار رسیده و با کشتن لبود آنه ف در حد کور
است ه و طوران کار کشته و همین حکم دارد و ظهر هر چیز آن حلال کرده است
ه موقوف ارا ان غایب بار کشی و تعداد زنا شده ل لقیط فرد غیر محصن زنا که
حد کشی قیمت است ف در صحیح است که زنا یک لذکار او محض کرده
هر چند محرم سیر باشد مثل از زن یا دختر زن یا خواهر زن زنا که هرچه
تا محرم باشد ل لقیط زنی زن را در بعد از رشتش حمل کرد و در یک از انها
قیمت و در او ما رجم و در سیم جلد و در او جار لقیط حد و در پنجم نفر للعلم
آمد و در ششم هیچ چیز للعلم نیامد ف اول ذمی کافر مسلمان محصن و
سیم غیر محصن و چهارم بنده و پنجم نابالغ و ششم دیوانه لمه است ل لقیطه
مرد هلال را غمد النفس حق کشته و نا هلال مرد و لم شکار که او را
قصاص کنند یا دیه نیست نه و بعد از آن حلال شده ف این دو

هر تیرست که مانیز تحریم ملک التجا برده و بالی سبب حرام و ثبت که کسی
در آنجا متعرض او نشد لکن بر مرد در خبر آنکه تحقیق و در شد با مصطلح و کرده
آید پس مطالبه حق از او نشده و انتها در حیض نیز است که خیانت را در حرم
نکرده باشد و اما جایز است که در حرم مطالبه نشود ؛ النصف شخص متوفی و
وارثش دو برادر زنده و مادر است و وارث یکی از اینها سه ربع
وارد دیگر یکی لیک تا معلوم شد که عم بلکه اینها و زوجه یکی از اینها
است لیکن ارث پسر مادر حصه ارث پدرش شد که اما پسر
و دختر عم حقه را گرفته و وارثش منحصر در این پسر دید رشته النصف انتها
ارث از چهار رشته بر کرده یکی لیه لذا دیگری نیز نصف مال بانو … رسیده
والنصف دیگر با نیز ورثه … این در حصه مادر است که چهار برادر … شدند
گرفته و مرده اند پس … فرض کنیم که مال اینها هجده دینار … با سلطانی
که شوهر اول از خود هشت دینار گذاشته و دوم شش دینار و سیم سه دینار و
چهارم یک دینار … پس از ترکه شوهر اول بزن دو دینار رسیده و باقی
شش هشت و سیم … چهارم … از ترکه دوم نیز بزن دو دینار رسید
و از سیم … از ترکه سیم نیز بزن دو دینار رسید و شش
چهارم پس مال او … شده و چون او مرد … است بزوجه

رسید و نه تو ارث او و از مجموع حصه زوجه نه پسر که نصف باشد …
النصف شخص متوفی و وارثش منحصر است در خلف پسر عمه که خلف ملک ندارند
و در عمه پسر خلف عمه و بلکه ندارد … مادر … نبیره و اکراه ؛ النصف
شخص وفات یافته و وارثش زوجه و برادر زوجه مرده و نه برادر زنده و
از او … چه است که از زن … را بپسر زنش داده و
و از او پسر نیز رسیده و … پسر وفات یافته و وارثش منحصر شده
در زوجه و برادر زنش که … ؛ النصف الاولی لابن جاء الی
انا ابن اخ اخلتک لغیرهم فلو … من اخ لی … و ادلت ها
علها کان عمی وکان ابی لذلک العم عما وصار العم مثل …
… انا منک و … منی اجب ان کنت … و …
… دارد … بچه … شخص … و پسر برادر
… که هر یک از او میراث میبرند و مع ذلک ارث
… شد … لا اهل … از این چهار
… آن بچه … اما … ال
… شخص … پسر برادر … لیس
از خواهر … برادر زن … و از او پسر … عم … و برادر زن
عم … و … تو جهت … دارم … مثله

قائل بر این عمر است و مخاطب خالد است دختر عمرو است پس
خواهر خالد را که جده زینب باشد به برادر مادری زینب که بکر است تزویج نمود
و از او ولید بهم رسید از زینب مادر زینب و ولید هم از بکر ...
سؤال ... پس تصویرش آنکه هر یک از ذریه مذکوره ... مستبعض ...
بنده ... قدری آزاد شد ... پس اگر فرض کنیم پس که ... النصف
آزاد باشد نصف ترکه ... به پسر ... و ... را در ... ثمن ...
با مادر ... میرسد ... و ... هرگاه آن ثمن وفا بقیمه
حصه رقیت ... کند یا به آن حصه ... را ... و آزاد کنند و الا یا مادر ...
به قول ... که آن اظهر است یا به آن ثمن را المعرف ثمن رقیه ... قدر ... و ...
آن حصه مذکوره را ... و آزاد ... از ... لام ... با ... پدر ... باشد ثمن ...
... و میرسد ... آنکه شخص ... گفت که وصیت کن ... و ... است
منحصر است ... که ... خواهر ... عمه ... و ... خاله ... و ... جده ...
در این مضمون شاعر گفته اتيت الوليد ضحى عائدا وقد خام العقل منه النقا
فقلت اوص فيما تركت فقال الا انه فيت الكلاما فمنه عمتك و
محبتك ومن خالتك تركت السواما ومنه خالك حقهما تا
واخاك منه حوز السهاما هنيئا لك اي اخي خالد ظفرت ب
بستحوين السهاما ... مرتض مذكور جده صحيح را كه مادر آن

پدر و مادر باشند گرفته پس هر یک از آن شان دختر بهم رسانده که از جده پدری
... جده ... خاله ... جنین صحیح از جده پدری ... رفیق ... گرفته
و پدر رفیق ... صحیح ... گرفته و از او دختر بهم رسانده پس ثمن ترکه پدر و جده
که ... و ... خاله و عمه است که دختران او ... شده ... خیر ...
... و ... ثمن ... و سدس ... دختر ... و ما بقی
... میرسد لقد ما اسمع فرضا ذي لبعضهم فقبلوا لتعلم اليوم في
ذا المعرف الحيلا ما ابنت هكذا الملوك مات سيدهم فاصبحوا
يقسمون المال والحللا فقالت امرأة من غيرهم لهم اني سأسمعكم
اعجوبة مثلا في البطن مني جنين دام بشدكم فاصبروا المال حتى
تعرفوا الحبلا فان ذكرا فاللا مال لكم فان الانثى فخذوا حصلا
لها من المال ثلث ليس مجملة فكان بعرف قول الله اذ نزلا ... ونصوير
را ... خلاصه مضمونش آنست که شخص مرد و چون ... شد که ترکه
او را قسمت ... زن ... گفت که صبر کنید ... پس اگر پسر باشد ...
با ... و اگر دختر باشد ثلث ... و تصویرش ... احل
... و ... از ... و ... و ... خواهر ... زن پدر

پسر را دو حصه باشد پس اگر پسر نباشد میراث نبرد زیرا که برادر پدر در است
و اگر دختر را بنسبت ترکه برادر نرسد بطریق عول فریضه نه شود نه بجا او
پدری دو سه شود و بیک بار دو حصه اهدا ان او است و بر طریق شیعه نصف شود
و نصف باز رسد و پدر ان صرف نبرد و بند التقی باید مسلم صرف رخت که
مسلم نیک آن را شمیده که مملوک مسلم گشت و فرزند افراد صغیر بر بالغ تسلیم
مبیع للله و مشتری بیع ثمن مرد واجب و مقاطعه را از بر اراحه کرد از
دانست بیده الله گشته و مع ذلک نه مشتری را باید مبیع و تبایع تام عیار بحکم
ای درجه صورت که مبیع باید ربا ماکرر را در مشتری خواه مرد باشد خواه زن باجماع
مشتری مرد لعم و این خفای شی نیست به بایع زیرا که بجا در حوال ذمیک این ارد
میکرد اند و از مطلق اخذ نماید رضی مرده از نقصان نقص از ادله تا نباشد و حدت وجود
با حوالی و ذکر نباشد و خطا ادله اند دست آنون ادله ان آن استکه ممتنع است
که وجه واجب را ادا باشد برهان خواه در خارج و خواه در ذهن والا پس اگر
حقیقت او مجموع عارض و معروض نظیر وجه ذات باشد لازم آید ترکیب عینی
بر تقدیر اول و ذهنی بر تقدیر ثانی و اگر احد ها باشد چون هر یک انواده مستقل

نسبت ادله

نسبت در وجه ثانیها لازم آید احتیاج واجب و آن منافی وجوب است پس وجوب
و وجه عالی و ذات او باشد ام در ذهن ام در خارج و در غایت ارکانی وجه عالی
مطلق است نسبت المطلوب والا لازم آید که جزء متعالی باشد پس ترکیب واجب
لازم آید و این محالست پس ثابت شد که در خبر او وجه و خصوصیت مطلق و تمایز و
و صفت عارض او و زوال تمایز و عروض انفای دیگر در ذات وجه نکند و
وجه تعین و تمیز حقیقی نکند و چنانکه نزد ایشان اثبات متلون نشود و در زمانی افتند
بحجیات متمکن نکند و متغیر از حقیقی زمانی منقضی و متمکن نکند و چه از که درد استطع
زمانی ملاحظه ذات نزد نقد اعتلا در ان تمکن متعاقد نشود و وجه دلیل نیک که در فرقه
متکلمین و لیل این است ان ایشان که بر کریم که ان با وجه منحصر است در تمیز تمام ضابطه
اعتبار ان نشر از عین باشد علاوه وراء ما هیت او است و وجه که دست و اثبات و ادراک است
اول باطل است بدلیل که در تعدد اشیاء چهار مذکور خواه شد اگر ثانی است پس محال شد که در
هر فرد موجود و راء ماهیت او است که منحصر و وجه خاص است دست بر اثبات احکام است
باشد و اگر منحصر شد اما این مقدمه میگویم که حصه وجه در ظرف این فرد با عالی حصه وجود
و فرض و وجود است باید از که عالی باشد نسبت المطلوب که لا یخفی و اگر غیر باشد تا به
الا امتیاز ثابت و آن وجه بر ثانی باید و اگر عدم لازم آید ترکیب وجه با عالی از وجه
و عدم دیگر تا تمیز معدوم از وجه خلاف الظاهر و در وجه باشد که گوییم که آن فرد وجه با عالی
وجه با غیر آن از که عالی باشد لازم آید ترکیب تمیز لازم و لغیر شی با از غیر
لغت خلاف مع تمیز در آن پس لازم آید که لا محذورات سابقه عامه تحقق تمیز آن وجه
مستقر بعضی لقاء دیر پس غیرت باطل پس متعینت عینیت پس وجه او

ماهای

وحدت حضرت که جمیع انها نقد و تکثر از ان نفس ظهور مسلوب است و تعدد و تکثر
آن باعتبار تجلی انعکاسات است و اول ظهور آن در مظهر اول است که آن صادر اول و عقل
اول است چنانچه مولوی در مثنوی گفته گاه خورشید و گاه دریا شوی گاه کوه قاف گه عنقا شوی
تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای برون از وهمها وز بیش بیش از تو ای بی نقش با
چندین هزار هم موحد هم مشرک خیره سر چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در
جنگ شد بایزید آن فقیر گفتم با یزید آمد که نک یزدان منم [illegible]
عندان ان لا تنون لا آله الا انا فاعبدون و شیخ محمود شبستری گوید انا الحق کشف اسرار
است مطلق بجز حق کیست تا گوید انا الحق همه ذرات عالم همچو منصور تو خواهی مست
گو و خواه مخمور درین تسبیح و تهلیل‌اند دایم بدین معنی همه باشند قایم اگر خواهی که
گردد بر تو آسان وان من شیئ را یک ره بر خوان چه گردی چون نبی [illegible]
تو هم حلاج [illegible] از دم برارس برآ در پنبه پنداشت از آتش [illegible]
القضا [illegible] و شیخ مولوی رومی در دیوان [illegible] [illegible] [illegible] دارد
که از ان جمله است هر لحظه بشکل بت عیار برآمد دل برد و نهان شد هر دم بلباسی
دیگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد [illegible] [illegible] [illegible] هر قرن که
دیدی تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد دارای جهان شد منسوخ نباشد چه تناسخ
چه حقیقت ان دلبر زیبا شمشیر شد و از کف کرار برآمد قتال جهان شد
نه نه که هم او بود که می‌آمد و میرفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دار آمد
[illegible] شد رومی نکنی کفر نگفته است [illegible] [illegible] [illegible]

لا زله

کافر شو نفس که بانکار برآمد ازو رخسارش بلکه تمام مثنوی و دیوان مولوی
و جمیع اشعار و آثار صوفیه مبنی بر همین مقدمه است قال الامام
الغزالی عند آیة النور فی جملة ما قال العارفون بعد
العروج الی السماء الحقیقة اتفقوا علی انهم لا یرون فی الوجود
الا الواحد الحق لکن منهم من کان له هذه الحالة
علما ومنهم من صار ذلك له حالة ذوقیة
وانتفت عنهم الکثرة بالکلیة واستغرقوا فی الفردانیة
المحضة فلم یبق ثم معنی لا لذکر الله ولا لذکر انفسهم
فکر وسکر دفع سلطان عقولهم فقال احدهم انا الحق
وقال الآخر ما فی جبتی سوی الله کلام العشاق فی حال
السکر یطوی ولا یحکی فلما خف عنهم سکرهم

وردوا الى ميزان الله في الأرض عرفوا انّ
ذلك لم يكن عن حقيقة الاتحاد مثل قول ا
العاشق في حالة فرط العشق انا من أهوى ومن أهوى
انا نحن روحان حللنا بدنا ولا يبعد ان يفاجئ
الانسان مرآة فينظر فيها ولم ير المرآة قط فيظن
ان الصورة التي يراها من صورة المرآة متحدة بها
فيرى الخمر في الزجاج فاذا صار ذلك عنده
ما الوفاء ورشح فيه قد صار مستغنيا فقال
رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها فتشاكل الامر
فكأنما خمر ولا قدح وكأنما قدح ولا خمر و
فرق بين ان يقول الخمر قدح وبين ان يقول
كأنها

كأنها قدح وبحكم ذات وحدة كه حقیقت وجود مطلق عبارت از
آنست بقید تعینات اعتباریه در لباس کثرت ظهور کرده
بیرون از تحجبات و تنزلات انذات اضافات و تعینات تو ی
منضم گشته توهم تعدد و کثرت حقیقی پدید شد ولا در حقیقت بجز
اندات وی دیگر نباشد و هر غیری که در توهم آید خیالی بود هر دیده بر
فطرت اولی شد یا انکه بنور حق مکحل باشد بیرون از او هر چه بیند
اندر عالم نقش دوم و دیده احول باشد و مراد باین کلام آنکه
ناظر نیست بلکه مراد انعدام و اضمحلال هویات ممکنات است
در قبال هویت واجبه چه عارف بعد از انتهای مراتب عرفان مستغرق
بحر وحدت است و دستر اعتبارات و نمود که حجاب میان او
و حق بالمره منتفی گشته در حقیقت غیر حق را موجود نمی‌بیند که صاحب
الموجه هر آنچه است خلاصه آنکه گفتگو و ادله اثبات وجود است
اما از دلیل اول است تعین واجب الوجه بر قیاس جوه علی حقیقه

اوست بادر ذهن و خارج چه ممکن است که گفته شد که قائلین
بوحدت چون مطلق وجود را از فلاسفه شخص مبدأ میدانند پس وجود در نفس ا
او است منتهی و تعینات عارضه در حقیقه خود نوعی مستند که عارض آن
متعین در نفس شده اند و اینها عدمیند چه ماهیات اند و اینها اعتبارات ما
ما شمت رائحة الوجود را از اد اند پس نسبت اتحادی مع اشیا نیست و نسبت
تا نسبتی پس در اقدار معنویه و به زعم ما در بطلان از دلیل ثانی پس احتمال شق
ثالث است از تردید ثانی در دلیل و آن غریب است قول شما که نسبت بدو جا
از ما به الاشتراک لیکن ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است غایة این
مطلب است که میگوییم بیاضات مختلفه در انسان متحد وجودند
در بیاض مطلق پس هر یک از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک است و جهی
انکه ما به الامتیاز غیر از بیاض ما به الاشتراک از دیگر است و مرجع
الحقیقه نیز جمیع الامکنه در هر کاه ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است
اضافه میکنیم شق اول از تردید ثالث را و آن وجوب است که حکم که
آن ما علی الله وجه اولست با غیران میگویم لا هذا و لا ذاک
بلکه التخصیص داخل در وجه از بسیطیت که ما به الامتیاز در هر یک
عین ما به الاشتراک در هر یک عین ما به الاشتراک ترتیب نسبت خاصی که هر
یک عینی

یک عینی ما به الاشتراک است تا متن این از دلیلی است بدون لحوظ
اشتراک لفظی و معنوی پس ما میگوییم جواب از دلیلی بر تقدیر اشتراک
به معنای اول اما معنی اشتراک معنوی و ثانیا بر تقدیر اشتراک لفظی اما از دلیل
اول بر تقدیر اشتراک معنوی بانی لحوظ است که قائلین با اشتراک معنوی وجود
در افراد [illegible] حقیقتی اما لا ذهاب قائلین با اضافه با معه [illegible]
معنی عینیت نسبت که در [illegible] مختلف است از آن جمله [illegible]
[illegible] مع قطع النظر عن جمیع اعتبارات [illegible]
انتزاع [illegible] علمی است اعتبار
هر یک از [illegible] نزد اوله اول پس ما این [illegible] که عین
نسبت [illegible] حصه است و لا یلزم الترکب و ملحوظ [illegible]
حقیقی پس [illegible] چنانکه این وجه عین وجود مطلق
است حقیقتا [illegible] لکن من حیث ملحوظ [illegible] الخ
عین مطلق است [illegible] المطلوب [illegible] لا تخفی [illegible]
ثانی پس میگوییم که بعد از این جمله آمد در سؤال مذکور طبیعت [illegible]
من حیث هی [illegible] در ضمن آن افراد [illegible]

منحل شود در حقیقت است و منفرد آن واجب است نه آنکه واجب
معنی طبیعت مشترک مذکور است پس حقیقت مبیّنیم شیء ثابت را وقولکم
یلزم الترکیب اقول ممنوع وقد سبق سند المنع فلا نقض واما ازدلیل
بر تقدیر اشتراک معنوی لیس الا جانب فاعلی [illegible]
الاسلم و برای رعایت آن است موجه است شاید و احکام
است هر چند لکم منع حصر کنید کما یتوقف دلیل لاجل تعین حقیقتها
پس حقیقت شیء ثابت است باشد مرکب بیم که عرض است قول نشانه ثبت
و حالانکه لا [illegible] لا اعتبار معلوم صحیحیت اذا فرضنا
اولا واما جواب از دلیل بر تقدیر اشتراک لفظی پس آن است
و میگوییم از غفلی را هر و دانش باشد لا محاله لا مجهول غیر لحد پس مکان
واجب لذاته موجود ثابت شد که واجب منفی است تنقیص ذاتا
معروض سایر تعینات نیست بر وصف ذاتی غیر عروض است پس اگر لحد او
انحلال هر موجه با مجدوم شد انحلال باشد و هم ضایع اگر اضافه موجه
باشد و دیگر موجود معلی موجه سوای او لا تعلقه مستلزم الدوام واجب
خواهد شد

خواهد شد و الی حصل انحلال واجب دیگر چون تعدد واجب ممتنع
با ممتنع چون ممتنع ممتنع و با ممکن مستلزم وجه ممکن با حکمکان واجب
و ان نیز ممتنع است پس ثابت شد که معنی ذاتی تجامع لمعانی عرض
نخواهد شد مطلقا هر گشت و قبل حقیقت متعینه و رب الوجه بحقیقته
مطلقه منبسط بر مظاهر موجودات ذهنیه است و عینیه چنانکه صوفیه
گویند از مقابل منع الفارق است زیرا که مطلق و مقید و مقید مطلق
متلبس ملازمه در رفیع الحق گفته ان الله لا تتحد بغیره والضروره
قاضیه ببطلانه فانه لا یعقل صیروره الشیئین شیئا
واحدا وخالف فی ذلک جماعه من الصوفیه فحکموا انه
تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی بعضهم وقال
ان الله نفس الوجود فکل موجود هو الله وهو عین الالحاد
والکفر و مراد محققین فرقه محققه آنست که وجه مطلق مشترک لفظی است هر چند
تبدل از ان لتضعیف اشتراک لفظی خواهد بعد وجود است متباین وجود واجب
الوجود موجود است عین ذات و صرف حقیقت هر است محض لحاظ اعتبار
امر دیگر نا بود بالمعنی که ذات واجب که عبارت از حقیقت وجود است

فرد ۳

به نفس وجود است و نه از دو جهة و نه عرض وجود بلکه حقیقت مشاهده وجدا
از عالم و نابت میشود و وجودات از مراتب اوست پس صدق حمل موجود
موجود بودن است و حیثیت تحقق صدق نیز همان است لهذا ملاحظه امور دیگر با او
نیست چه قیام مبدء به موجود بودن است او را مانند حمل در ذات [illegible] قیام
مبدء به محمول نبوده است و موضوع بخلاف ذات ممکن که صدق حمل
موجود بر آن به واسطه قیام وجود و عروض حصه از وجود است چون حمل عرضیات
که به واسطه قیام محمول است بر ذات موضوع و برای تمامی آنست لکن سایر

مبدء ۳

صفات حقیقیه و محمولات انتزاعیه منشأ انتزاع و مصداق حمل [illegible]
ذات واجب را محض حیثیت اوست بدون اعتبار امر دیگر و بیان
و بیان جواب بر تقدیر تسلیم انتزاع دلیلی ظاهر است کما لا یخفی و چون
کلام به مقام رسید به مرتبه ارباب ذوق و [illegible] نظر عقل [illegible] تحقیق
شریف راه ندهد چه حق التفهیم است چنانکه در حضرت [illegible] آیات
امر و آیات الصحف [illegible] ما خطف
است از منصه حرمت و حجبت معرفت و براهین قطعیه او را [illegible] بطلع
ترجیح [illegible] معقول لذا [illegible] اعتبار [illegible] اقتدا [illegible] ساقط [illegible] تحصیلات

[illegible]

تحقیق و تحلیلات صحیحه و تصحیح عبارات و ترصیع استعارات متشبث
گردیده و در سلک سیاق محققین و نقل اشعار و الفاظ و نادر خرقه خضر است
تمسک برده از ید [illegible] کشف و شاهد زنند و یقین به هات آیات و رد آیات
شاهد و معاضد خود سازند و گویند عارف از دیده او گوید و عاقل از شنیده ترا
دیده ام و لیک شنیده ام شنیدن کی بود مانند دیدن و نیز در اعتبارات
از رویت حق دانند [illegible] و شیخ ابوسعید ابوالخیر که به نقد اندر بخارا
رسید در مجلس کتاب جمعه نزد راه تعلیم صواب در رد او معرفت بر [illegible]
حکیم چون چاره راه در [illegible] جواب و شیخ شبستری در گلشن راز
گوید کسی کو از عقیده اندیشی دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد
ز دور اندیشی عقل فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی خرد را نیست تاب
نور آن روی برو از بهر او چشمی دگر جوی دو چشم فلسفی چون بود احول
ز وحدت دیدن حق شد معطل ز نابینائی آمد راه تشبیه ز یک چشمیست
ادراکات تنزیه تناسخ زان سبب شد کفر باطل که آن از تنگ چشمی
گشت حاصل [illegible] از [illegible] کمال است کسی را که طریق اعتبار

کلام گونه او زده ق توحید تبارک رب [illegible] از علم تقلید در د

هر چه بگفتند از کم و بیش [illegible] دلها [illegible] منزه دانش [illegible]

چه وجون [illegible] و گویند مستند ما فیما ذهبنا الیه

هو الکشف والعیان لا النظر والبرهان چنانکه مولوی گفته است در مثنوی

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود [illegible] دانند که

عقل [illegible] طور [illegible] عقل [illegible] وراء طور

عقل طوری است که در آن طور است که در آن طور [illegible]

چیز منکشف میگردد که عقل [illegible] از ادراک آن عاجز است چنانکه

حواس [illegible] از ادراک مدرکات و معقولات [illegible] در آن

طور [illegible] ادراک لطایف

است آن [illegible] افلاک عناصر [illegible] توحید [illegible] است و

دیگر [illegible] وقال المحقق الشریف فی حواشی شرح التجرید

ان قلت ماذا تقول فیمن یری ان الوجود مع کونه عین الواجب

وغیر قابل للتجزی والانقسام قد انبسط علی هیاکل الموجودات

[illegible] فیها [illegible] بل هو عینها [illegible] فلا یخلو عنه شیء من الاشیاء [illegible]

هو البصیر

مع غاية اعتقاده وغلوه في الشيخ العارف محي الدين الاعرابي حتى
انه خاطبه في حواشيه على الفتوحات بقوله ايها الصديق وايها
المقرب وايها الولي وايها العارف الحقاني كتب على قوله في اول
الفتوحات سبحان من اظهر الاشياء وهو عينها ان الله لا
يستحيي من الحق ايها الشيخ لو سمعت من احد انه يقول فضلة الشيخ عين و
جود الشيخ لا تسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لك ان تنسب هذا
الهذيان الى الملك الديان تب الى الله توبة نصوحا لتنجو من هذه
الورطة الوعرة التي يستنكف منها الدهريون والطبيعيون واليونانيون
والسلام على من اتبع الهدى وشیخ محی الدین در فصوص و فتوحات گوید که هر که بت پرستید
همان خدا را پرستیده باشد وچون سامری گوساله ساخت ومردم را بعبادت آن خواند حق تعالی
باری انکار هارون بر سامری از برای آنکه میخواست که در هر صورتی پرستیده شود و حق تعالی
نصاری را تکفیر نمود بسبب آنکه بالوهیت عیسی قایل شدند بلکه بسبب آنکه خدا را منحصر در عیسی
دانستند چنانکه فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح و خود را خاتم
الاولیا دانسته و گفته که ختم ولایت با و شد و پیغمبران نزد او حاضر شدند بجهت تهنیت و
مبارکبادی ختم ولایت او و نیز گفته که جمیع انبیا اقتباس علم میکنند از مشکات خاتم
انبیا و جمیع اولیا اقتباس علم مینمایند از مشکات خاتم اولیا و خاتم انبیا اقتباس علم میکنند

از مشکلات خاتم اولیا و گفته که خاتم اولیا افضلست از خاتم انبیا در ولایت چنانکه خاتم انبیا
افضلست از سایر انبیا در رسالت و نیز گفته که اهل آتش در دوزخ تنعم میکنند و باتش
راحت مییابند و لذت میبرند و عذاب کفار منقطع خواهد شد و عذاب مشتق است از عذب
یعنی شیرینی و قیصری در شرح فصوص درین مقام بجهت تمثیل گفته که لذت اهل آتش از آتش
و شوششان از نعیم بهشت چنان است که جعل از بوی قاذورات و نجاسات لذت میبرد
و از بوهای خوش نفرت مینماید و نیز محیی الدین مذهب جبر را نسبت بجمیع عرفا داده و شبستری در
گلشن نیز گفته   هر آنکس را که مذهب غیر جبر است   نبی گفتا که او مانند گبر است   و جمیع اشاعره
اهل سنت جبری مذهب اند و چه خوب گفته است امام فخر رازی شافعی شعری درین مقام

اذا کانت الاشیاء من الله قدرت   فقد قام عذر للروافض فی
السب اذا کان رب العرش فی حکمه قضی   علیهم بهذا فالعتاب علی
الرب

و ظاهر انظر بمقدمه جبر است که عارف مولوی در مثنوی فرموده در اواخر سفر اول در بیان
عذر ابن ملجم لعین در قتل امیر المؤمنین و وعده شفاعت آنحضرت با او در قیامت با علم حضرت علیه السلام
او بشفاعت   گفت پیغمبر بگوش چاکرم   کو برد روزی ز گردن این سرم   کرد آگه آن رسول
از وحی دوست   که هلاکم عاقبت بر دست اوست   او همی گوید بکش پیشین مرا
تا نیاید از من این فعل خطا   من همی گویم چو مرگ من ز تست   با قضا من چون توانم حیله جست
او همی افتد بپیشم کای کریم   مر مرا کن از برای حق دو نیم   تا نیاید بر من این انجام بد   تا نسوزد
جان من بر جان خود   من همی گویم برو جف القلم   زان قلم بس سرنگون گردد علم   هیچ
بغضی نیست در جانم ز تو   زانکه این را من نمیدانم ز تو   آلت حقی تو فاعل دست حق   چون زنم بر آلت حق طعن و دق

گفت رسول [illegible] گفت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بازآمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
والعلم عند اهله و شیخ عارف [illegible] و ما ظهر ذلک السر علی احد الا علی فرعون حیث قال انا ربکم الاعلی
و شیخ محی الدین [illegible] شیخ شبستری در گلشن گفته [illegible]
[illegible]
[illegible] هر آنکس [illegible]
[illegible] حلول و اتحاد اینجا محال است [illegible]
[illegible] از خرابات [illegible]
[illegible]
[illegible] و شیخ عطار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین منصور حلاج [illegible]

کف

ازعم ... [illegible]

[illegible]

سائر الأسباب هو العلمية فيما الله تأثير في منع صرفه وقد اشار اليه السخاوي بقوله مساجد ... حلى

صرف او بعضها وسكران يبلغ احاد واحمر فدى ... سواء اذا ما عرفنا ونكر وعثمان ...

طلحة زينب ومع عمر قل هم موسى بيطر واحمد فاعدد سبعة جاء صرفنا اذا نكرت والباقي ذا الحصر

[illegible]

قال الله تعالى ... [illegible]

[illegible]

رسانیده و نیز طلاق فرزند از پدر خود گرفته برادرها در خود تزویج نمود و لیس نیز او بهم رسید بعد از طلاق او
برادر اجنبی شوهر نموده نیز از او دو پسر بهم رسانید که آن خودش یکی از آن پسرها شوهر کرده و دختر خود را که از شوهر ثانی
داشته بآن پسر دیگر تزویج نموده   از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهور است فرمود انا اصغر من
ربّی بسنتین چه معنی دارد   بعضی گفته اند که مراد از سنتین بر سبیل مجاز دو مرتبه است یعنی مرتبه وجوب ذاتی
و قدم ذاتی یا مرتبه الوهیت و مرتبه علیت و در نظر فقیر احتمال میرود که بر تقدیر تجوز مرتبه الوهیت و ثبوت باشد
با آنکه مراد از سنه معنی حقیقی باشد و همچنین مراد از رب پرورنده و مربی باشد چنانکه در سوره یوسف فرموده ارجع
الی ربک و مراد از آن عزیز مصر است و در اینجا مراد حضرت رسول باشد که مربی حضرت امیر بوده و آنحضرت
این کلام را قبل از رسیدن تا عمرش بمقدار عمر حضرت [illegible] سال فرموده باشد و مشهور و اظهر آنست که هر یک
از آن دو حضرت شصت و سه سال عمر نموده اند والله اعلم   از حضرت امیر ع مشهور است که فرمود
مَن طالَ هَنُ ابیهِ فتمنطق به چه معنی دارد   اظهر توجیهاتش آنست که هن عبارت از ذکر
و طولش کنایه است از کثرت اولاد و تمنطق که عبارت از پوشیدن و بستن کمربند است کنایه است
از قوت یافتن یعنی قوت و عزت برادران بهم میرسد و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر کس که در جوانی
قبایح پدرش را بسیار شنید کمر از برای دفع آنها خواهد بست و درین توجیه باید تقدیر مضاف نمود و بار المعنی
لام بالنقص من نفس باید کرد و بر تقدیر توجیه اول اظهر است والله اعلم   زیدٌ عبدُهُ و لامُهُ جاریتُهُ زوجُها
اختُهُ عمُّها دارُهُ سقفُها خشبُهُ ساجٌ چه ترکیب است   زید مبتدا و جمیع بعدش خبر است و همچنین
عبده مبتدای ثانی است و تمام بعدش خبر او است و همچنین تا آخر که مجموع ده مبتدا و ده خبر میشود و هر خبری که در جمله
لاحق است راجع بمبتدای سابق است چنانکه مقتضای اخبار جمله است و معنی آن اینست که زید چوب سقف خانه عم خواهر زوجه
کنیز پسر بنده او ساج است   شاه رستم عریف چه ترکیب است   شاید تو شاه رستم است که در لغت
عرب بمعنی [illegible] است منادی است بحذف حرف ندا و [illegible] ممکن است باشد و شاید

وقف

وقف در سیبویه سکون بنابر عرف [illegible]
از کلام فاضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فانا اناز [illegible]
[illegible]
[illegible] والله اعلم   مشهور است که حضرت امیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که شیخ محی الدین عربی [illegible]
[illegible] محی الدین [illegible]
[illegible] ابدال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شبهه و اقوال شارح در عدد و مكان ابدال حال منظور رسيده ... شم و هو اهل افاده اخبار شبهه وارد است
چرا اعراب داده اند تفسير ذا والقدر و هو ابن ... سر آبا و بجو انکه مفردات و مجموع آنها مبنی اند شاید که چون ... بود از ... دلیل است عقلت
بنا کردن افتقار است در مفردات بتعبیر سبیه آنها مبنی کنند نظر باکه افتقار از خواص حروف و چون تفسیر و جمع از خواص اسماست و در فعل
هم برسد و اصل در اسما اعراب تعارض بهم رسید خاصه حروف و خاصه اسم و ترجیح نداد بند اعراب را که لازم ... شاید ...
وجه ضمیر اصلی که موجود است ... اعراب ... ترجیح ... بنا را ... شود ... رسید ... از شرف ...
بر تعاول ... کرده اند ... و چون ... اقدم ... در فرض ... ضرب ... کفته اند و اعتبار
امثال این مناسبت در قواعد نحو و حروف بسیار است ... تعلیل ... بعد از وقوع است والله اعلم   كان برذون ابا عصام
زيد بها حمار دق باللجام   چرا ابا و ران بالوقف   شاید ... حرف ... و فصل ... مضاف و مضاف اليه ... بانيه
... و ابن ... وقيل خلاف في اعراب الاسماء الستة فالمشهور انه بالحروف
الثلثة وقيل لفظي منقول من الاصل الى عينها مطلقا وليست بحروف ولا اعجاه ... بالضم الواو ثم
نقل الياء للثقل والامن من اللبس في ... باب النقل لحركة الاعرابية ثم قلبت الواو والياء الفا لتحركهما في الاصل
وانفتاح ما قبلهما في ابيك قلبت الواو ياء بعد نقل حركتهما الى ما قبلهما وقيل لفظي مع كونها بحروف وهو
انما حصلت الحروف الثلثة من اشباع الحركات وقيل تقديري فلبث في الفتح الفا وجعل في الاخرين
ثم اعطينا ما قبلها للمناسبة فحصلت صورة الكسر على القلب وقيل في اب واخ وحم بالالف مطلقا
وكلام الشيخ ابن الحاجب في الكافية الى هذه الاقوال ... في جميع الكل ... فم ... الاسماء
الستة ثم اعترض عليه بعض الشارحين ولم يجيبوا ولعله كان ادبا من الشيخ لمخالفة لسيبويه و
امثاله او رعاية لهم وتكلم الكلام يوافق الكل ثم بين مختاره فيما بعد فليفهم   ما الحمام ذو قال امرئ
القيس اذا ما غدونا قال ولدان اهلنا تعالوا الى ان ياتنا الصيد نحطب   بعض العرب يجزم بان الناصبة
واستشهد له بهذا مع ان الفارسي رده بان الرواية هلم الى ان ياتي الصيد وكذا اورده

ما حسب محل الطلب وذكر ابن خباز في شرح الجمل ... هكذا الى ان ياتنا القصيد ثم قال يجوز ان يحمل قوله ... تنفع
وما شرطا في الفعل جازمة له فخطب جوابا واستشهد له ابن ... بقول جميل اجادر ان نعلم ... فتركها نقلا على
كما هيا   وذكر السيوطي انه رأى البيت في ديوان جميل هكذا اخاف اذا انبأتان تضيعها فتركها نقلا
على ما كان هيا فلا انسا هيه   بعض از قرا در آيه شريفه در سوره بقره ثم افيضوا من حيث افاض الناس
بكسر سين خوانده ... ظاهر ... وارش الناس ... تخفيف ... يوم يدع الداع
واجب حذف الداع ... ما كنا نبغ در سوره كهف ... در سوره ... و امثال اينها ...
... فيكون المراد ... من اول الناس ويحتمل
ان يكون منقبل الفعل مصدرا كما قال ابن جني في ... وطرفة بجفان تعترى نادينا من سديف حين
هاج الصنبر الجفان جمع جفنة وهي القصعة وتعترى اي تغشى والنادي المجمع والسديف سنام البعير
والصنبر بكسر الصاد المهملة وفتح النون المشددة وسكون الموحدة قبل المهملة البرد وقد وقع في الشعر
بكسر الموحدة فقال ابن جني في توجيهه انه على نقل حركة الراء الى الباء وهو انما كانت في الحقيقة
فيها الاثر ... على قطعها الا انه قد وقع في الاضافة الى الفعل يعني المصدر كانه قال حين هاج الصنبر
يعني نقل كسرة الراء الى الباء في الوقف وفيه الغزاليه ... بقوله انا علماء الفصل ... فنو التحقيق
نظم ... اي قد علق بالفعل اعراب لفظه بجره ولا حرف يكون به الجر وليس بمحكي ولا مجاور ...
بالات ... فهل من جواب عنه ... فرجعوا ... واستشهد الجوهري
في الصحاح بهذا البيت على ان الصنبر بكسر الباء وتشديد النون البرد فجعل الكسرة اصلية لا منقولة ويجوز
بكون الباء ساكنة في الاصل حركت بالكسرة للضرورة فيكون الغرض على توجيه ابن جني وقوله المحكي اشارة
الى ان الاعراب قد يقدر في المحكي كقولك من زيدا بالنصب لمن قال رأيت زيدا وبالجر لقائل مررت بزيد و
بالرفع لمن قال جاء زيد فمن مبتدا ومبني المحكي خبره ورفع تقديري وقد يستغني عن الجر بحرف اعراب المحكي

لفظا من لم يدل على اعراب الحكاية فيقال منو ومنا ومني وفي اللغة ما جوز اعراب المبني وقد ناب عن اسم الحال
في الكا وحكى يونس اعراب من الاستفهامية في قول بعض العرب ضرب من منا بالرفع والنصب لمن
قال ضرب رجل رجلا وفي اللغة ماذو بنا مع نصر ذاتي جالاه في دين مجالفان وقوله ولا بمجاز
اشارة الى جر الجوار وهو مع شذوذه من قبيل الاتباع وقد جوز اتباع كل من المعرب والمبني للاخر والمجاورة
فالاقسام اربعة وجميعها من خواص هذه المجموعة الاول اتباع المعرب للمعرب في مثل الجوار نحو جحر ضب خرب ومنه
قوله تعالى وارجلكم عند العامة الثاني اتباع المبني للمبني وضمه في نحو ضم الدال في الامر بناء على المشهور من بناء
امر الحاضر خلافا للكوفيين حيث يجزمونه بلام مقدرة والاخير اتباع المعرب للمبني وبالعكس وعليهما القراءة
الشاذة الحمد لله بضم الدال واللام وكسرهما والرابع لفظ امرؤ وابنم فيتبع الراء والنون اعراب الهمزة والميم
فيقال امرؤ وامرأ وامرئ وكذا ابنم بالحركات وفتحهما ابدا لغة وقال الكوفيون هما معربان باعرابين وهو
مردود

مراد از زيد و عمرو در مثال ضرب زيد عمرو ... [illegible]
... [illegible] ... عمرو ... [illegible]
... [illegible]

جواز ... بن عبد مناف بن عامر بن عمرو بن ... بن ... بن كلاب ... [illegible]
... [illegible] ... عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب ... [illegible]
... [illegible] ... نام جد ... قصي ... نام ... عبد مناف ... [illegible]
... [illegible] ... عبد المطلب ... [illegible] ... عمرو ... [illegible]
نام عبد مناف ... [illegible] ... قصي ... [illegible]
... [illegible] ... حديث ... [illegible]
شريف ... [illegible] ... ولا ابا حسن لها ... [illegible]
... [illegible] ... لولا علي لهلك عمر ... [illegible]
... [illegible] ... عمر بن خطاب ... [illegible]
مثال ضرب زيد عمرو ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

يا كاملا في النحو والصرف ما جازم مستقبل اكبر
اذا سقط الاعراب بالجزم مع حذف حرف بعد حرف هو المضارع لكن المجزوم
فتقول لم يك الا اذا اتصل بضمير او ساكن كلم يكنه ولم يكن الرجل فلا يحذف النون وكذا في

لم ابله فان اصله ابالي حذفت اللام تخفيفا كما قالوا لا ادر كما حكاه الخليل و
سيبويه وقوله تعالى يوم يأت وكذا ينبغي في القراءة المشهورة ثم حذفت حركة اللام
للجزم ثم الالف لالتقاء الساكنين ثم حركت اللام بالكسر بعد اتصالها بهاء الوقف الساكنة
فصار لم ابله ويجوز فتحها ايضا رشيد مشهور است كه حمل حضرت رسالت در ليالي التشريق در منى روز جمعه
وسط [illegible] اتفاق افتاده و حال آنكه در دوازدهم شهر ربيع الاول با بعد هم آن متولد شده و بنا بر اين لازم مى آيد كه مدت حمل آنحضرت
يا كمتر از شش ماه يا بيشتر از يك سال باشد و حال آنكه مجلسى [illegible] اين از خصايص آنحضرت شمرده است اقل مدت
حمل شش ماه است باتفاق والاجماع و [illegible] يك روز است و در يك چهل روز و در ديگر به دو ماه و در [illegible] نه ماه
و در [illegible] است يك سال و در قول بعضى دو سال و بعضى هفت و بعضى يازده سال گفته اند و اكثر مدت حمل او نزد
اكثر شيعه نه ماه است و بعضى از شيعه ده ماه است و نزد [illegible] و جمعى از سنيان يك سال و بعضى از سنيان به دو سال
قائلند و نزد شافعى چهار سال است و ليث بن سعد از فضلاء اهل سنت به هفت سال قائلست [illegible]
چهار سال در شكم مانده با جمع اهل سنت و روز وفات ابو حنيفه متولد شده [illegible] دو امام [illegible] يك
بن انس كه از جمله فقهاء اربعه اهل سنت است سه سال در شكم مانده على المشهور [illegible] و عامر بن شراحيل كه مشهور است بشعبى [illegible]
فقهاى عامه است دو سال در شكم بوده چنانكه در تاريخ ابن خلكان [illegible] مذكور است و نقل كرده اند كه حجاج بن يوسف مشهور
دو سال ايضا در شكم مانده و بر هر تقدير نزد شيعه [illegible] زياده بر يك سال [illegible] بنا بر اين بر تقدير صحت حمل آنحضرت
در ليالى التشريق ميتوان گفت كه بنا بر قاعده نسى كه متعارف كفار بوده [illegible] در سوره توبه بآيه انما النسىء
زيادة في الكفر بان اشاره فرموده حج كفار در آن سال در غير ماه ذى الحجه بوده است و موئد اين است كلام ابن طاوس عليه
الرحمة روايت نموده كه حمل آنحضرت در ماه جمادى الثانية [illegible] وقال الفاضل شمس الدين بن الدمشقي
الشافعي في كتاب [illegible] تحفة النبهاء في اختلاف الفقهاء ان اكثر مدة الحمل اربع
سنين عندنا وسبع عند الزهري [illegible] وربيعة والليث وخمس عند مالك في رواية وفي

اخرى اربع وفي اخرى سبع وعند ابي حنيفة حولان انتهى وقال السيد المرتضى في الانتصار
مما انفردت به الامامية القول بان اكثر مدة الحمل سنة واحدة وقال في الموصليات
الاولى انه لا يجوز ان يتجاوز الحمل اكثر من تسعة اشهر وعن ابن حمزة ان في الاكثر
روايات ثلثة تسعة وعشرة وسنة وابن الجنيد على السنة والمشهور بيننا هو التسعة
عن ابي علي بن سينا انه اربع سنين نقله عنه الفاضل منصور بن محمد في كتاب
تشريح الابدان ثم قال حدثني من اثق به انه راى من ولد بعد اربع سنين وقد نبتت
اسنانه [illegible] الشافعي ولد كذلك انتهى ولا خلاف في ان الاقل ستة اشهر وقال
الطبرسي في مجمع البيان عند قوله تعالى انما النسيء زيادة في الكفر الاية قال مجاهد كان
المشركون يحجون في كل شهر عامين فحجوا مثلا في محرم عامين ثم في صفر عامين وهكذا في باقي
الشهور حتى وافقت الحجة التي قبل حجة الوداع في ذي القعدة ثم حج النبي في العام القابل
حجة الوداع فوافقت ذا الحجة انتهى قيل ومنه يستخرج ان مدة حمله صلى الله عليه كان احد عشر شهرا لان
عمره كان ثلثا وستين وآخرها حجة الوداع وما قبلها اثنتا وستون سنة يدار الحج
على شهورها فاذا قسمناه مبتدا من ذي القعدة راجعا الى ما فوقه من الاشهر معطيا
لكل شهر سنتين ينتقل الحج في الحادية والستين الى جمادى الاولى مستمرا في الثانية و
الستين الى ربيع المولود وفي الثلثة والستين التي وقع فيها الحمل الى ربيع الثاني
فيكون مدة الحمل الشريف احد عشر شهرا وهذا يقتضي تعيين تحديد اقصى الحمل بالسنة
وبطلان القول بالعشرة والتسعة الاشهر ما لم يكن ذلك من خصائصه ولم ينقل انتهى
ومما ذكرناه ما استنبطه بعض المتاخرين من هذا الحساب انه يقتضي ان يكون مدة حمله
عشرة اشهر بلا زيادة ولا نقصان ثم وضعه مبدا الحمل من الثاني عشر من جمادى الاولى

الذي تحج فيه اعام الفيل من سني قبل الحمل وانما هو من سني بعد الولادة فيكون تاحج ذا السنة التي
قبلها وهي سنة الحمل في الربيع الثاني ذا فضل نا حمل كان والثاني عشر منه صارت المدة احد
عشر شهرا بلا تفاوت فتدبر   الجوى هذا القصر ما هي لفظة جرت بالسنة الناس جوهم وشود
اذا استعملت في صورة الجحد اثبتت وان اثبتت قام مقام جحود   هي ما خلة الشيخ
ابن مالك النحوي بقوله نعم هي كاد المرء ان يرد الحمى فتاتي لاثبات بنفي ورود وفي عكسها
ما كاد ان يرد الحمى نحن نظمتهما لعلم غير بعيد اذا قلت ما كادوا يرون فقد راوا ولكنه
من بعد غير جميل وان قلت قد كادوا يرون فما راوا نحن ولا تسمح به لعنيد وانا اقول
اثبات كاد نفي لخبر بمعنى عدم وقوعه اتفاقا والمشهور ان نفيه اثبات له مطلقا لقوله
تعالى فذبحوها وما كادوا يفعلون ولتخطئة ابن شبرمة قول ذي الرمة لم يكد رسيس الهوى
من حب مية يبرح حيث يدل على زوال رسيس الهوى وتسليمه لها وتغييره بلم اجد
وقيل في الماضي دون المضارع لما مر من الاية ولقوله تعالى لم يكد يريها والحق ان خبرها
منفي مطلقا بل لا اثر عرفية في الاثبات اذ الاقتصار على الاخبار بقرب يوذن عرفا بعدم
حصوله والتزامية في النفي لان نفي قرب الاسم من الخبر يستلزم عدم فعله اياه والاية
الذي يدل على انتفاء القرب منه وقيام الابناء في ثبوته بعده بقوله فذبحوها
وتخطئة ابن شبرمة وتسليم ذي الرمة معارضان بتخطئتهما وتغييره لم يكد بلم يرد
كما ان اكاد اخفيها على ما في القاموس وتنزيله على نفي ارادة الرؤية للعلم باشتغالها
بعيد لكنك اذ الظاهر ان المراد والله يعلم نفي الرؤية بسبب الظلمة على وجه المبالغ
واتم فتامل   اصطلاحات صوفيه را بيان نمايند   نظر بضبط وفق قدر الدان مذكور ميشود
معرفت عبارتست از بازشناختن علوم مجمل در صور تفاصيل اعتقاد اعتقاد صورتيست علمي باطني

دردل

دردل بوجود منسوبات مأخذ آن در مبدا حال تنگر استماع اخبار وتواتر اطلاع اثارست اهل سلوك
بر دو قسمند طالبان مقصد اعلى و مريدان وجه الله تعالى وطالب بهشت و مريدان آخرت اهل وصول
سه طائفه اند اول انبيا واوصيا دوم مشايخ متصوفه مامور الدعوة سيم مشايخ غير مامور تفرقه
اشارتست بوجود مباينت واثبات عبوديت وربوبيت وفرق حق از خلق توحيد
مراتب هست اول توحيد ايماني دوم علمي سيم حالي چهارم الهي جمع عبارتست از رفع
مباينت واسقاط اضافات وافراد شهود حق سبحانه هر كه در طاعت بكسب
خود نگرد در مقام تفرقه بود و هر كه بفضل حق نگرد در مقام جمع باشد وچون از خود واز اعمال
خود بالكليه فاني گردد در مقام جمع الجمع بود حال واردست غيبي كه از عالم علوي گاه گاه بر دل
سالك فرود آيد تا آنگاه كه اورا بكمند جذبه الهي از مقام ادنى باعلى كشد مريد ومراد بر دو معنى
اطلاق كنند مقتدي ومقتدا ومحب ومحبوب سالك ابتر آنكه هنوز از مضيق مجاهدت
بفضاى مشاهدت نرسيده باشد مجذوب ابتر آنكه هنوز ببرده فاني سير وسلوك حقايق
مقامات ومنازل وقواطع ومخاوف وقوف نيافته باشد سالك مجذوب
سالك واصلان متوسط باشند سالكان اصحاب يمينند مقيمان اصحاب
شمالند طالبان حق دو فرقه اند متصرفه وملامتيه مقام مرتبه ايست از مراتب
سلوك كه در تحت قدم سالك آيد ومحل استقامت او گردد علم درايت علميست كه اول
تا آنرا نخوانند وندانند عمل كردن نتوانند علم وراثت علميست كه تا اول بمقتضاى
درايت عمل نكنند آنرا ندانند قوله عليه السلام من عمل بما علم ورثه
الله علم ما لم يعلم علم قيام آنست كه بنده در جميع حركات وسكنات ظاهره وباطنه
حق سبحانه را بر خود قايم ومطلع داند افمن هو قائم على كل نفس بما كسبت ولله كان

اکبر چنانکه بعضی از مفسرین فرموده اند علم حال دوام ملاحظه دل و مطالعه سر الخبیر را
که میان بنده و خداوند است علم ضرورت روح و قلب شهود حقیقت و مطالعه صفات
و افعال اوست که بقای حیات و قوام او بهر دو بدان متعلق است همچنانکه
ضرورت نفس و قلب اکل و شرب است علم سعت هرگاه اخلاق مبدل
شود و بجای متابعت هوا مطاوعت خدای پدید آید بعضی از حظوظ او و حقوق او که در
دایره از مضیق ضرورت بفضای سعت راه دهد و این مرتبه را سعت خوانند شیخ عارف
جنید درین مقام گفته انا الان احتاج الی النکاح کما انا احتاج الی الطعام
و چون کسی واصل شود و بقرب حق فایز گردد جمیع تکالیف از وی ساقط میشود
دعاوی بر وی عیب باشد واعبد ربک حتی یاتیک الیقین علم یقین عبارت
از ظهور نور حقیقت در حال کشف استتار بشریت بشهادت وجد و ذوق
نه بدلالت عقل و نقل و مادام که آن نور از وراء حجاب نماید آن را نور ایمان خوانند
و چون از حجاب مکشوف گردد آن را نور یقین خوانند یقین را سه درجه است
اول علم الیقین مثالش آنکه کسی را باستدلال از مشاهده شعاع و ادراک حرارت
در وجود آفتاب یقین پیدا کند دوم عین الیقین که بمشاهده جرم آفتاب بر وجود
او جزم کند سیم حق الیقین که بتلاشی و اضمحلال نور بصر در آفتاب در وجود
آن متیقن گردد علم لدنی علمیست که اهل قرب را بتعلیم و تفهیم ربانی معلوم شود
نه بدلایل عقلی و شواهد نقلی و فرق میان این و علم الیقین آنکه بعلم الیقین ادراک
ذوات و صفات الهی شود و بعلم لدنی معانی و کلمات از حق بی واسطه بشر دریابد
و آن بر سه نوع است وحی و آن خاصه انبیاست و الهام و آن مخصوص خواص

اولیاست

اولیاست و صوفیه آن را خاطر حقانی خوانند و فراست و آن سر کشف میان
خواص مؤمنان اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله معرفت
الهی مربوط بمعرفت نفس است عن علی علیه السلام
من عرف نفسه فقد عرف ربه نفس را بر دو معنی اطلاق
کنند یکی ذات و حقیقت شیء گویند فلان چیز بنفس خود قائم است
دیگر نفس ناطقه است آنکه عبارتست از مجموع خلاصه لطایف اجزاء ترکیب
بدن که آن را روح حیوانی و طبیعی خوانند نفس اماره که ولایت وجود
در تحت تصرف استیلا و غلبه او بود لوامه وقتی شود که تدبیر ولایت
وجود بتصرف دل مفوض گردد و هنوز از لوازم صفات نفس و تمرد و استعصا
آن بقایا چند مانده باشد و بدان جهت پیوسته خود را ملامت کند مطمئنه
در آن وقت شود که عروق نزاع و کراهت بکلی از وی منتزع گردد و از روی
منازعت با دل مطمئن شود و قلب بر دو معنی اطلاق میشود یکی گوشتی است
بشکل صنوبر که میباشد در جانب ایسر سینه و اندرونش خالیست و در آن
خون سیاه هست که منبع و معدن روح است و دیگر قوة لطیفه ربانیه روحانیه
است که او را تعلق خاص بقلب جسمانی شبیه متعلق اعراض با جسام و اوصاف
بموصوفات یا تعلق مستعمل آلت با آلت یا متمکن بمکان و روح نیز اطلاق بر دو معنی
میشود اول جزئی لطیف که منبعش اندرون قلب جسمانی است و پراگنده میشود باعانت
عروق جهنده در سایر اجزاء بدن و جاری شدنش در بدن و رسیدن نور حیات
و حس و سمع و بصر و شم از آن بر اعضا شبیه است برسیدن نور از چراغی

که زجر [illegible] شود در اطراف خانه و اطناب چون اطلاق روح کنند بهمین معنی را خواهند و آن بخار است

لطیف که حرارت [illegible] آنرا بنفخ داود [illegible] و آن لطیفه عالم [illegible]

که بمعنی [illegible] بعضی گفته اند که همین مراد است از قول حق تعالی قل الروح من امر

ربی و عقل در لغت بمعنی فهمیدن است و در اصطلاح بر چند معنی اطلاق میشود

اول قوت ادراک [illegible] و تمیز میان [illegible]

اموری که [illegible] و آنچه مؤدی شود باسباب [illegible] شود از [illegible]

و عقل باین معنی مناط تکلیف و ثواب و عقاب است دوم ملکه [illegible] در نفس

که آنرا میخوانند بسوی اختیار خیرات و منافع و اجتناب از بدیها و مضرات

[illegible] و دواعی [illegible]

[illegible] شیطانیه و هل هذا هو الکامل من الاول

ام هو صفة اخری و حالة مغایرة للاولی کل

محتمل [illegible] که حکم میکنند [illegible] بعضی امور [illegible]

[illegible] بعضی امور با وجود آنکه مشغول [illegible] دلالت میکنند [illegible]

[illegible] که مردم آنرا [illegible] خود [illegible]

[illegible] عقل معاش [illegible]

[illegible] استعمال در امور باطله [illegible] کنند آنرا نکرا و شیطنت گویند [illegible]

[illegible] قوة اخری و هو غیر معلوم و مغایرة [illegible]

[illegible] استعداد نفس [illegible] تحصیل نظریات [illegible]

[illegible]

و کار [illegible] نفس [illegible] اطلاق [illegible]

[illegible]

[illegible] ضرورات [illegible] علم [illegible]

[illegible]

[illegible] نفس [illegible] بدن [illegible] نفس [illegible]

[illegible] عقل [illegible] نفس [illegible] نفس [illegible]

[illegible] التبیح [illegible]

[illegible] ب [illegible]

انشط ان القائم [illegible] ب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انال [illegible] ب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انکا [illegible]

[illegible]

كلام البابه ب الاول نحو ابن غيب انت فان الصفة مبتداء والضمير فاعل له ساد مسد الخبر

والثاني نحو افي شك عنده من جعل المرفوع فاعلا مغنيا عن الخبر [illegible] نكته بانه منصوب

ابدا على الظرف لا تخفيفه سوى حرف ب هو لفظ فانه منصوب ابدا على الظرفية ابدا او قبل

[illegible] مالي الحق نكته [illegible] وزن [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

وزن او [illegible] ب [illegible] صدق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نكته [illegible]

[illegible] ب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان البريد من الفراسخ اربع ولفرسخ فثلث اميال ضعوا والميل الف

من البابانات فالباع اربع اذرع فتبعوا ثم الذراع [illegible] من بعدها عشرين ثم الاصبع

ست شعيرات فبطن [illegible] منها الى ظهر الاخرى توضع ثم الشعيرة ست شعيرات

[illegible] فعلى ما ذكرنا يكون الميل اربعة آلاف ذراع [illegible]

وقيل [illegible] آلاف [illegible] ابن عبد البر وقيل ستة آلاف وقيل الفان [illegible]

بالحمل على [illegible] فنامل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نكته في الخبر من الكاظم [illegible] الصيام [illegible]

[illegible] ب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کان رفع الاذی النقراة یوم دیرم بحر بنی الحاضر فهاذه فوارث و ارث تکتب بالالف الاصل الرکب
والخط نابعان الافتقار بجادا احد وان تعتبر اللفظ تکتب بالیاء [illegible] یلتفت الی النظر و حرکت
سقوط الالف خط ع لغة ربیعة فانهم یقفون ع المنصوب بالسکون واحد الحرکات الثلث بمنتهم
و تخفیف الکلام فیما نحن فیه لا یستقیم الا حدان بیع الطیب کم لم وان لم یقدر علیه فیومی دیوم
لا فان لم یقدر فقد کفی صحة ولا بیع فقد ثبت عند [تکو] عبارات [illegible] ارض
القضاء و شهد الغیاب ب لما رصد [illegible] دما الطرفة الا انه قبست الاذن فیها و ارکت
ثم وصلا خط و صدمات صعتها [illegible] اللفظ دیا و اثقه فی رشدا اما و فی عطف علی ال ارض
او منصوبات بمضمرة [illegible] عطف ع رسم صریح او القضاء فی رای زید بن صوحه التغیر تعیا
و تفرع عیس احد اقرب الشروق و ازین قد ثبت نصب و شفعالی اشد در بیان
برای زیارت عاشورا ازین که عطف است بر اسم صریح آن قضا جانب منصوبات
ما تقدم زیارت جامعه در و نقرات [تکو] شد اوج ... ازین باب زیارت و شنید در بیان
و کثیر نبید ب فخ ... فتح فاغطة ... در حضرت در باب و کمن ... در بیان ... و جیده
مشهور شده ازین زیارت در میان ... محمد ... حسین ... صاحب ... شنید ...
ابن امام حسن مجتبی ... عبدالله بن حسن ... در ایام خلافت موسی ... عباس
و جماعت خلفاء بنی عباس بعد خروج کرد در ماه ذیقعده ... از هجرت در مدینه و ابوالفرج اصفهانی
در کتاب مقاتل الطالبین ... گفته است که سبب خروج حسین آن بود که ... اولاد
و در مدینه گفته که آن [illegible] مدینه بسیار ... و ... جمعی
اهل آن جماعت ... در مدینه ... و سایر ... خروج کنند و
اعانت نمود ... خروج کرد ... عبدالله بن الحسن ... امام حسن

پیغ

الی ص

ملاعلی ارجح

لعبد شد ... از دست ... عبدالله بن حسن ... اولاد قطن گفتند ابراهیم بن اسمعیل
طبا طبا ... و ... حسن بن زید بن حسن و عبدالله بن
اسحق ... حسن ... آزاد ... جمع ... اولاد ... جعفر
شد ... در ... القاق ... خروج ... امام
گفت ... افطس ... رفت ... عمر بن
این ... گفتند ... اولاد ... امام
و ... حضرت امام موسی کاظم ... جعفر ... گفت ...
رسول خدا ... حضرت ... آمده ... امام ... گفت
در ... مدینه ... آمد ... خواست ...
سبکیه ... عبدالله ... روایت ... و ...
برادر ... لشکر ... ترک ...
آمده ... خروج حسین ... شنیدند ... عباس ...
... لشکر ... حضرت ...
باشند ... حسین ... رفت ... فخ ...
گفت ... حسین خروج کرد و مدینه ... شد و حضرت امام موسی کاظم ... گرد
حضرت ... بیعت ... امام جعفر
بر بیعت کرد ... گفت ... کشته ...
اگر ... گفت ... کنند
... حضرت ... کشته خواهی

مورخین گفته‌اند که این گروه ... چند نفر از علما را اسلحه می‌کشند و باطن نشر کنند و کار ... واقع شده و اکثر احوال ...
فرزند حسین را گروه خروج فی المدینه در طلب ایشان بیرون رفت ... حضرت ... ایشان ... شده
و صاحب مقاتل الطالبیین گفته است حسین با جمعی از سادات ... و ... جمعی مستظهر شد و خروج کرد و
... گفت چون به فخ رسید لشکر ... خلیفه به تعاقب ایشان آمدند و در آن لشکر ... عباس بن محمد
الی ... جعفر و موسی بن عیسی ... آمده ... و حسن حاجب و علی بن یقطین ...
شد ... لشکر ... در ... حسین ... در روز ... ماه ... در وقت ...
بر حسین ... کرده ... امان ... و ... نشنید ... بلکه ...
... حسین ... بر امان ایشان اعتماد ... و ...
... تیر ... مقتل عظیم در میان ... واقع شد و ...
و ... جمعی کثیر از ... مقتول ... محمد بن سلیمان ...
آنجا ... و ... حسین را ... سلیمان ... عبدالله بن الحسن و عبدالله بن ...
... ابراهیم بن ... و حسن ... دیگر از سادات و موالی شهید شدند و اکثر سادات ...
... رسیدند ... حضرت امام محمد تقی علیه السلام ... و ... از سادات ...
... واقع شد و چون لشکر سرها را ... موسی و عباس ... آوردند ... از سادات حسنی و حسینی
در آن حاضر بودند ... حضرت امام موسی ... حسین ...
... کنند ... و ... که ...
کنند ... میان سادات حسنی ... موسی و عباس ... شدند و جواب
... و چون اسیران سادات را ... خلیفه ...
... شد و ... و ... سلیمان ...

منت

... او نیز ... آن مطعون ... که ... او ... رسید ... حسین ... ایشان ...
... که حسین ... ایشان شهید شد ... که ... صبح ... شنیده ...
... شده ... حضرت امام محمد ... گفت که حضرت ...
... گفت ... ایشان ...
... شهید ... و ... شهیدان ... حضرت
که امام جعفر صادق ... بر فخ ... آمده ... نماز کرد ... شهید ...
... ایشان ... و ... گفته است
... طریق ...
...

ب ... سبب ...
و ...
...
...
... و ...
ب ...
...
...
...
...
...
...

ربع از زمین دایره عظیمه گردیده و از بین چهار ربع یک ربع شمالی مسکون است اما تمام آن معمور نیست بلکه بعضی از آن جانب
شمال از غایت سرما ممکن نیست که حیوانات در آنجا توانند بود [illegible] فرض [illegible] تمام [illegible]
[illegible] در آن [illegible] معمور [illegible] عمارات [illegible] دریا [illegible]
و بیشتر بسیار است در میان دریا [illegible] بسیار است در جانب جنوب [illegible]
استوا [illegible] عمارات [illegible] آنجا [illegible] و بعد عمارات [illegible] در طول [illegible]
از جانب مشرق [illegible] جزایر [illegible] خراب است و از جزایر [illegible] که [illegible]
[illegible] مغرب [illegible] عمارت [illegible]
در [illegible] مغرب [illegible] معظم معمور [illegible] در عرض [illegible] گردانم [illegible]
در طول [illegible] مشرق [illegible] تفاوت کنند [illegible]
استوا [illegible] و [illegible]
[illegible] عمارات [illegible] استوا [illegible]
[illegible] فی البرهیة [illegible]
[illegible] زمانه [illegible]
و حضرت سلیمان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مشرق [illegible] مغرب [illegible] قطب [illegible]
است قرار داده اند و [illegible] عرض [illegible] آن [illegible]
[illegible] حضرت آدم [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] حضرت امام رضا [illegible] خانه کعبه [illegible]
آن [illegible] مشرق و مغرب [illegible]

[illegible]

[illegible] نصف النهار است و [illegible] طول [illegible]
[illegible] مکه [illegible]
[illegible] سعید [illegible] سمت [illegible] آن [illegible]
[illegible] ابن عمرو بن العاص [illegible] کعبه [illegible]
و ازان [illegible] الافق [illegible]
[illegible] خانه [illegible] و از دایره [illegible]
[illegible] آن [illegible] دایره الافق [illegible]
[illegible]
[illegible] طهارت [illegible]
[illegible] خانه مبارک [illegible]
[illegible] ضعفا [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
[illegible] در آن [illegible] زمان [illegible]
و زنان [illegible] علما [illegible]
[illegible] زنان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ماه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible] زنان [illegible] ذی القعده [illegible]

اگر الله تعالی خانه بعد از آن شوند پس چه دریابان راه در این روز کشف [illegible] مسند نشسته ملک شمسی [illegible]

در عهد [illegible] اعیان و بزرگان ملک [illegible] و شیخ محمد و شمس [illegible] و ایشان [illegible]

برسر او شروع [illegible] القطب کنند [illegible]

دخول کنند اطراف و شروع و مشروعیت دخول آن [illegible] زیرا که [illegible] ظاهر [illegible]

با مجموع [illegible] قسمت [illegible] سیوم در مبدأ اقالیم مبدأ اقلیم اول آنجاست که [illegible]

روز [illegible] ده ساعت و سه ربع [illegible] و عرض [illegible] درجه [illegible]

استوا [illegible] آنجا که [illegible] عمارت در [illegible] اقالیم [illegible] و بعضی [illegible]

آنجا که نهار اطول سیزده ساعت و ربع و عرض [illegible] درجه و نصف [illegible] درجه

و مبدأ اقلیم دوم آنجا که نهار اطول سیزده ساعت و ربع و عرض بیست درجه و ربع و خمس

و مبدأ سیم آنجا که نهار اطول چهارده ساعت و ربع باشد و عرض [illegible] درجه و نصف و ثمن [illegible]

و مبدأ چهارم آنجا که نهار اطول چهارده ساعت و سه ربع باشد و عرض سی و سه الا عشر درجه و مبدأ پنجم

آنجا که نهار اطول پانزده ساعت و ربع باشد و عرض سی و نه درجه و ربع و خمس و مبدأ ششم

آنجا که نهار اطول پانزده ساعت و سه ربع باشد و عرض [illegible] درجه و [illegible] مبدأ هفتم

آنجا که نهار اطول شانزده ساعت و ربع باشد و عرض [illegible] درجه و [illegible] نهایت عمارت

گفته اند که در اقصی عالم [illegible] و بعضی [illegible] و آخر [illegible] عمارت [illegible] و شیخ [illegible]

الدین [illegible] رحمه الله در شرح [illegible] در [illegible]

اقلیم اول نهار اطول [illegible] عروض [illegible] عروض اواسط [illegible]

[illegible] فراسخ عروض ۲۷۳ فراسخ اطوال اواسط ۹۰۱ انهار ۳۰ جبال ۳۰ [illegible]

اطوال [illegible] در اواسط [illegible] عروض [illegible] عروض اواسط [illegible] فراسخ عروض

۱۶۵ فراسخ اطوال اواسط ۴۶۰۷ انهار ۲۷ جبال ۲۷ سیم اطوال [illegible]

در اواسط [illegible] عروض [illegible] عروض اواسط [illegible] فراسخ عروض ۱۳۴ فراسخ

اطوال اواسط ۵۴۰۵ انهار ۴۲ جبال ۳۳ چهارم اطوال [illegible] در اواسط [illegible]

عروض [illegible] عروض اواسط [illegible] فراسخ عروض ۱۱۲ فراسخ اطوال اواسط ۳۲۲۷ انهار ۱۵

جبال ۲۹ پنجم اطوال [illegible] در اواسط [illegible] عروض [illegible] عروض اواسط [illegible]

فراسخ عروض ۹۹ فراسخ اطوال اواسط ۳۱۵۸ انهار ۱۵ جبال ۱۵ ششم اطوال [illegible]

در اواسط [illegible] عروض [illegible] عروض اواسط [illegible] فراسخ عروض ۸۴ فراسخ اطوال اواسط

۳۹۵۱ انهار ۴۵ جبال ۱۱ هفتم اطوال [illegible] در اواسط [illegible] عروض [illegible]

عروض اواسط [illegible] فراسخ عروض ۷ فراسخ اطوال اواسط ۲۷۱۲ انهار ۳۵ جبال ۱۱

[illegible] چهارم در استخراج قبله [illegible] دائره هندیه و استخراج خط

نصف النهار و خط مشرق و مغرب [illegible] موضع [illegible]

[illegible] دائره [illegible]

[illegible] و سمت [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] دائره [illegible] خط [illegible] کنند [illegible]

[illegible] دائره [illegible] کنند [illegible] دائره نصف

[illegible] کنند

[illegible] خط مستقیم [illegible] نصف [illegible]

دائره خط مستقیم کنند [illegible] محیط دائره [illegible] خط نصف النهار [illegible]

زیرا که چون سایه شاخص بر آن خط افتد در هر وقت از اوقات که باشد روز به نصف رسیده باشد
در همه سال آید باشد و چون سایه شخص بهمان خط به سر رود ... شمس و اول ظهر باشد پس هر یک از نصف
شرقی و غربی را به نصف ... خط مستقیم بر مرکز دایره کند رد به طرف محیط رسد و آن خط را خط
مشرق و مغرب گویند و چون ما بر این شکل دایره نگاه کنیم آن دایره را معدل النهار نامند زیرا که اول حمل
و اول میزان که شب و روز مساوی شوند آفتاب موازی آن خط طلوع و غروب می کنند و وقت طلوع
و غروب آفتاب را مشرق اعتدال و مغرب اعتدال گویند پس محیط دایره مابین خط ... قسم متساوی
منقسم کند و اگر ... به جهت ... قسمت کنند و هر حصه را درجه گویند ... شصت
شصت درجه باشد و ... هر درجه را شصت حصه کنند و هر حصه را دقیقه گویند ... شصت
حصه کنند و هر حصه را ثانیه گویند و ما فوق ... باشد ... خواهند ...
... معلوم ... که نسبت آن بلد ... خارج کند
هشت صورت ... در طول ... و عرض ... آن خط جنوب بود و اگر
ناقص بود در عرض خط شمالی باشد و اگر ... در عرض ناقص بود در طول از خط مشرق بود و اگر
زاید بود در طول از خط مغرب بود و اگر در طول و عرض ... قبله در ربع غربی جنوبی باشد و اگر
ناقص بود در ربع شرقی شمالی باشد و اگر در طول زاید و در عرض ناقص بود در ربع غربی شمالی باشد
و اگر بعکس بود در ربع شرقی جنوبی باشد و چون ... ربع قبله معلوم شد ...
... در ... مابین طولین ... و ...
... مغرب ... [illegible]
بخط مستقیم ... [illegible]
و ... از نقطه مشرق ... جنوب ... از نقطه مغرب ...

بنا بر آن چون ما بین ... را ... خط مستقیم وصل کنند آن را خط مشرق خوانند و مغرب ... [illegible]
... خط ... دایره که ... خط مستقیم ... بر ... محیط رسد و آن خط
قبله ... و ... سمت ... مشرق و مابین ... [illegible]
از مشرق ... سمت ... خط مستقیم کشیده ... [illegible]
... محیط رسد ... [illegible]
... اقالیم سبعه اقلیم اول ... از آن جمله است نجران و جند
و صنعا و ... و زبید و ... و حضرموت و سقطره و جزیره سراندیب
و ... اقلیم دوم ... از آن جمله است مکه
... و ینبع و جده و خیبر و طائف و ... و قطیف و بحرین و قسط
... [illegible]
و ... اقلیم سیم ... [illegible]
است ... مصر و ... فارس ... [illegible]
و ... [illegible]
و ... معروف ... [illegible]
... معروف ... [illegible]
... معروف ... [illegible]
... و شیراز و ... [illegible]
... و اصفهان ... [illegible]
و ... اقلیم چهارم ... [illegible]

و دار الملک است قصبه [illegible] و قرطبه و مرسیه و بعلبک و حمص [illegible] و غزنی [illegible]
و قنسرین و حلب و حران و رقه و موصل [illegible] و میافارقین و نصیبین و جزیره [illegible]
و [illegible] و تکریت و سامره و بغداد [illegible] و حلوان و انطاکیه [illegible] و سلماس [illegible]
و مراغه [illegible] و تبریز و زنجان [illegible] و شهرزور [illegible] معروف [illegible]
و [illegible] و نهاوند و همدان و بروجرد [illegible] و ساوه [illegible] معروف [illegible]
معروف [illegible] و قم [illegible] و کاشان [illegible] و نطنز [illegible]
و استراباد [illegible] و جرجان [illegible] قصبه سبزوار [illegible] نیشابور و طوس معروف [illegible]
و [illegible] و قهستان و قاین [illegible] و ترشیز [illegible]
و [illegible] و اسفراین [illegible] و [illegible]
و [illegible] اقلیم پنجم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] قسطنطنیه اقلیم
[illegible] اقلیم ششم است
[illegible]
[illegible]
است و مساحت سطح اقلیم اول [illegible] هزار [illegible] فرسخ است و اقلیم
[illegible] اقلیم [illegible]
[illegible] اقلیم چهارم [illegible]

و نیز قسمت [illegible]

[illegible] قسم ششم است [illegible]
[illegible] اقلیم هفتم [illegible] هزار [illegible] فرسخ [illegible]
[illegible] خاتمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متفق [illegible] اقلیم [illegible]
[illegible] قسم اول بلاد [illegible]
اعتدال است [illegible]
است [illegible]
اعتدال است [illegible]
[illegible]
[illegible] صنعاء دار الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
قسم دوم بلاد [illegible]
[illegible] حلب [illegible]
[illegible] انطاکیه [illegible] ملطیه [illegible]
[illegible] حمص [illegible]

تفسرین سر درجه لب ص لو ه قیصریه کبری سرد درجه لب ص به طرسوس
سرد درجه لسط ص لو قسطنطنیة سردسیر درجه لم ص مح صور سردسیر درجه
لسط ص لح قونیه سردسیر درجه لسر ص ما عسقلان معتدل درجه لسه
ص لب بیت المقدس معتدل درجه لسر ص لب اسکندریه معتدل درجه لسر ص لا
مصر درجه لسر ص ل قیروان گرمسیر درجه لنه ص له طرابلس مغرب
ص لب قرطبه دار الملک اندلس درجه لنح ص له قیروان
درجه لما ص لب تاهرت علیا درجه لر ص لط قسم سیم بلاد که
از اطراف قبله ... از ... دار الملک ... درجه لند
ص لد جرجه دار الملک ... درجه لسه ص ... دنقله ... درجه
ص له سومنات ... درجه لمد ص لب طنجه مغرب ... درجه لب ص لب

قسم چهارم بلاد که از اطراف قبله ... بمغرب است واز ... ذکر ... شده اند
... درجه لط ص ... سومنات ... درجه لفب ص ... دار الملک ...
درجه لط ص مه ... درجه لفه ص مه قسم پنجم بلاد که
از اطراف ... مغرب است واز ... ذکر ... درجه لعط
ص له کوفه ... درجه لف ص لب عمان ... لفا ص لط بغداد ... درجه
لف ص لح ... درجه لفه ص لب تفلیس ... درجه لمح ص مح ...
لفه ص لح اردبیل ... درجه لمح ص لح ... لر ص ما ... ایضا
ص مح ... درجه لمح ص ما باکو ... درجه لفد ص مه
شماخی ایضا لفد ص ما همدان ... درجه لفه ص له لاهیجان ... درجه

لفو ص لو ... درجه لفو ص مح ... لمح ص لح
... درجه لفد ص لو قزوین ... درجه لفد ص لو ساوه ...
لفد ص لو ... درجه لفد ص لب قم ایضا لفو ص لو کاشان ... درجه
لفو ص لو ... درجه لفد ص لب استرآباد ایضا لص ص لو خوارزم
... درجه لصد ص لب سمنان ایضا لمح ص لو دامغان ... درجه لفط ص لو
اصفهان ... درجه لف ص لب ... درجه لفه ص لا ... درجه
ص له سبزوار ایضا لصد ص لو طوس ... درجه لصا ص لو نیشابور ...
... درجه لمح ص مه ... ایضا لف ص مح سرخس ... درجه
لصد ص لو ... درجه لف ص مح ... ایضا لفا ص مح ... ایضا
لفط ص لو خجند ایضا لمح ص مه ... درجه لصد ص مح سمرقند ایضا
لصط ص مح کش ... درجه لق ص مه شیراز ... درجه لمح ص لط هرات ایضا
لصد ص له ... درجه لصح ص لح کاشغر ... درجه لمه ص مح ...
لفه ص لو کرمان ... درجه لمح ص لا ختن ایضا لق ص مح بلخ ... درجه
لفا ص لو بحرین ... درجه لمح ص له ... درجه لفه ص لو ...
لفه ص مه ... درجه لصد ص لو ... ایضا لص ص لح ...
لمح ص مح ... درجه لق ص لح قندهار ... درجه لمح ص لح ...
لصد ص له کشمیر ایضا لفه ص له ... درجه لفک ص مو ...
لمح ص لب ... ایضا لب ص ... درجه لمح ص مح لاهور ...
لفط ص لب منصوره ... درجه لمح ص لط دیبل ... درجه لق ص له دهلی

ساری ... درجه لفح
ص لو ری ایضا لو ص لو

ص لب ... لفد ص لب

الف ل صح اط اکه شمار و چهار درجه ل صح ح بابا ... هند شمار و شش درجه ل

صح ح و بعضی از آن [illegible] بلاد قریب آن ... بسطام ... استرآباد

و قاسم ... [illegible] ... و شش ... لاهیجان و ... و ... [illegible]

را ... در اسطرلاب و قطعه ... [illegible] ... بیشتر است از ... بسیار

معلوم شود و ... [illegible] ... بدون تعریض ... عرض آنها ... که ... معلوم است

... بیشتر است اربعه ... [illegible] ... چهار درجه ... و سیواس ... درجه

و شش درجه مانند ... درجه ... سنجار ده درجه ... و ... [illegible]

و آمد ... یازده درجه رقه چهار درجه حران یا پنج درجه ... درجه بعلبک

... درجه ... درجه صیدا ... و شش درجه دمیاط ... درجه

... [illegible] ... درجه ... است عدن

... درجه صحار ... [illegible] ... درجه طائف

... درجه ... [illegible] ... درجه خوی ... درجه

... [illegible] ... سیزده درجه ... و ...

چهار درجه ... و ... پنج درجه گنجه ... درجه بیلقان ... درجه ...

درجه ... [illegible] ... درجه واسط و حلوان ... درجه ...

... [illegible] ... درجه ...

... [illegible] ... درجه الموت

... درجه ... [illegible] ... درجه

... درجه ... [illegible] ... و عسکر مکرم ... درجه

وطهران

وطهران ... درجه اصفهان و ... درجه جرجان و بسطام و ... درجه

درجه ... و ... [illegible] ... درجه مشهد ... و ابرقوه

و ... درجه بلاد نیشابور و ... درجه ... و ... [illegible]

و ... درجه طبس ... [illegible] ... درجه قائن ... و چهار درجه ... و شش درجه ...

... و ... [illegible] ... درجه غزنین ... و ... [illegible] ... درجه ...

... القبله ثلاث ... [illegible] ... در باب قبله ... [illegible] ... که ...

... [illegible] ... قواعد ... [illegible] ... لشده ... و ...

... [illegible] ... القبله ... [illegible] ... قواعد ... بلکه

... [illegible] ... عراق ... [illegible] ...

... [illegible] ... و ... [illegible] ... درجه ...

... [illegible] ... حضرت امیر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ب ... [illegible] ...

... [illegible] ... مدینه ... [illegible] ...

... [illegible] ... و ... [illegible] ... معلوم ...

... [illegible] ... مقدسه ... [illegible] ...

... [illegible] ... الانوار ... [illegible] ...

... [illegible] ... الدین ... [illegible] ...

... [illegible] ... قدس سره ... [illegible] ...

شعبه

اذا علم بناء المعصوم واره في زمان غيره لكنه حقق ابو فخر بتاريخ دياتس وهو هذا المسجد الكوفة
مشكل اذ بناؤه كان قبل زمان امير المؤمنين ع وحائط القبلة والمحراب المنبور بمحراب امير المؤمنين ع
ليس موافقتين لمحجة خط نصف المنكب الايمن بل بينهما تفاوت كثير بحيث يعبر بحدس قدام المنكب الايمن
وكنت في هذه الاوقات متحيرا ادارة تحريرا انه كان بالعكس في حركة المقدس فانه كان فيه تياسر كثير وتيمن
عمارته بامر السلطان الاعظم ان صحف قبلس استرده تحت المعمار فيه لا التفات في تغيره ومع هذا
فيه تياسر مجدد فما نظر المحراب المسجد وجدان بناءه كان من غير المعصوم عموم القائلين في البناء تياسر و
كنت في الروضة القدسية مثبتا من وضع الكوفة بتياسر الا انه نقلت انه حقق في مسجده ولم ينقل انه صلى
باستقامته في قبلته وتياسره وكان في وسط حائط المذكور محراب كبير متروك الصلاة عنده من قديم محراب
امير المؤمنين ع وهذا المحراب احدث في البناء وان لم يعرف ان لجانب المسجد محرابا واندرست الطاقات
الكائنة فيه وانخفض فرشه الاصلي بالاحجار والتراب اراد الوزير الكبير ميرزا تقي الدين محمد رحمه الله
تنظيف المسجد من الكثافات الواقعة وعمارات بجانب القبلة من المسجد ورفع التراب والاوحال من
صحنه الى الفرش الاصلي ونظف وسوى دكتين في جانب الشرقية والغربية في طرفي المحراب والباب
المنقور من محرابه وبابه ما كان متصلين بالفرش الاصلي بعد كانا مرتفعين منه قريبا من ذراعين ثم
المحراب المتروك الذي كان في وسط حائط القبلة كان منفصلا ووصلا اليه وظهر انه باب كبير ازيد
منه ووصل اليه وكانت عند حائط القبلة من اوله الى آخره اسطوانات وطاقات وبنى الوزير
الامجد عمارته عليها ووجد ذلك المحراب كانت صفة كبيرة قد رضفتين من اطرافه لم
يكن بينهما اثر اسطوانة ووقال كان هذا المحراب الكبير عتيقا كثيفا امر الوزير بقلعه والبنية بيضاوية
فقلعوا فاذا تحت الكثافة المقدرة ان بياضه ثلث مرات وهو كذلك [illegible]
ما بياض وجه اعاده الى الباب [illegible] الامير في ذلك في حضرة زواره وكان [illegible] جمع كثير من العلماء

والعقلاء

والعقلاء والصلحاء وكانوا متحيرين متفكرين في البعض فظهر بيانا ان ذلك المحراب كان
كان محراب امير المؤمنين ع وكان تحت [illegible] الى الفرش الاصلي ولوقوعه في
صفة كبيرة يجمع فيه العقلاء آمالا اخيارا خلف الامام وكذلك كان ذلك الباب باب
الذي يخرج من البيت الى المسجد منه لا لنقل له بالفرش ورفا كان تحديد له قديما وكان
ذلك المحراب فيه ولم يكن موافقا لجهة بل كان تياسر بعدة المسلمون هو وكان
الى البياض محرق الى الكثافة لعلم الناس انه تياسر فيه وجوده لعلم انه تقتدى فيه وكان تكرار
البياض والحمرة لتكرار ان [illegible] والكثافة فيه ولما خرب المسجد واندرست الاسطوانات
والصفات وانخفض الفرش الاصلي وحدث فرش اخر واحدث بعض الناس ذلك المحراب
الصغير وفتح بابا صغيرا قريبا منه على خط الحجة واشتهر محرابه وبابه وعرفت
الوزير وحقيقته وفيهم صدقوه وصلوا الصلاة المعتبرة المعهودة عند محرابه وقرءوا
الدعاء المنقول قراءته بعد الصلاة عنده وتبركوا ورفع الصلاة على ما اورد في المحراب في امر الوزير
زينته وابدأ بزينته سائر المحاريب وتبع هذا المحراب المعبر وفيها قدمت ما وجدت في
ولتقرب ما لا عليك برلي ربي والسلم على من اتبع الهدى انتهى كلامه [illegible] ومقابله اقول
وجدت في محراب العراق والنجف [illegible] غاية الاختلاف واقربها القواعد الرياضية وفيه
[illegible] ولكنها [illegible] منحرفة من نصف النهار في غير المحراب بقليل [illegible]
نصف النهار قريبا من ثلثين درجة ومحراب مسجد الكوفة منحرف عن يمين نصف النهار بحوالي اربعين
درجة وهو قريب من قبلة الافغاني وليس على ما ذكره السيد [illegible] قدام المنكب اقرب من المغرب
والمحراب [illegible] الكوفة بحسب القواعد الرياضية اثني عشر درجة عن يمين نصف النهار والمحراب المتداول
قريب منه والمحراب [illegible] قريب من ثلثين درجة من جهة اليمين فقبلة مسجد السهلة قريب

الذي في القبلة الواقعية بعيد و
امير المؤمنين وفي الانحطاطي [illegible]
نصف النهار رح

من القواعد فظهر مما ذكرنا ان روشنة اطراف المسجد مع اقرب الى القبلة من محراب مسجد الكوفة و بعيد

عنها الفضلاء [illegible] مع التر[illegible] او القبلة ولا يبعد ان يكون الامر بالتياسر لاجل العراق الكون [illegible]

المنحرفة البينة [illegible] زمن خلفاء الجور الى ان [illegible] المسجد الاعظم مع هذا الامر ولم يمكنهم [illegible]

الف [illegible] شيعتهم بالتياسر عن [illegible] المحاريب ومقصوا [illegible] تقية [illegible] عنهم الحكم

[illegible] من خلفاء [illegible] في وصف مسجد [illegible] قبلته [illegible]

المساجد [illegible] قبلتها [illegible] الجد [illegible] رواه محمد بن ابرهيم [illegible]

عن ابن [illegible] عن [illegible] بن الحسن عن [illegible] و محمد بن [illegible] عن [illegible] بن مسلم عن [illegible]

الكبيرة [illegible] امير المؤمنين [illegible] المسجد الكوفة [illegible]

[illegible] القران [illegible] تمام [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] عن ابن نباتة قال قال امير

المؤمنين [illegible] مسجد الكوفة [illegible]

[illegible]

[illegible] ان [illegible]

[illegible] للقواعد [illegible] قبلة [illegible]

[illegible] المشرق [illegible]

محراب [illegible] الميزاب [illegible] الحرام [illegible] الميزاب [illegible]

[illegible]

[illegible] ذات [illegible] ان [illegible]

مسئلة

ميته لبيد المسجد مع [illegible] فظهر ان محراب المسجد الشريف [illegible] من سلاطين الجور [illegible] ان محراب

مسجد [illegible] الشجرة و اكثر المساجد القديمة التي [illegible] المدينة و بين الحرمين [illegible] للقواعد

و قريبة [illegible] ان [illegible] والاية [illegible] مسئلة [illegible]

[illegible] فروخته [illegible] دختر [illegible] رسيده [illegible]

كه [illegible] دارد [illegible] ب حلال است و هيچ شبهة ندارد [illegible]

دختر زن [illegible] حلال است [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] فروخته [illegible]

[illegible]

بايع [illegible] ب [illegible]

[illegible]

مسئله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسئله [illegible]

مروجب که ولد از نان شتر النفقه چه حکم دارد ب چنانچه [illegible] آنکه [illegible] هر ولد زنا
بد تر است از بد [illegible] اصل النسب دوم آنکه [illegible] زانیه که [illegible]
[illegible] سیم آنکه [illegible] هرگاه [illegible] واقع
[illegible] بر حیثیت [illegible] و معلوم نیست که [illegible]
لکن در آواخر کتاب [illegible] از حضرت صادق [illegible] روایت کرده [illegible] حدیث
[illegible] بد تر است از اول [illegible] مؤلف کتاب [illegible] در شرح [illegible]
[illegible] ب شیخ [illegible] اسعد بن عبد القاهر بن اسعد اصفهانی است [illegible] شیخ
محمد بن [illegible] در کتاب [illegible] الشیخ اسعد بن عبد القاهر
بن اسعد الاصفهانی [illegible] کان [illegible] فاضلا فقیها له کتب منها کتاب [illegible]
[illegible] و کتاب [illegible] و کتاب جامع [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible] بن طاوس [illegible] المحقق [illegible]
[illegible] ثلث هرگاه [illegible] بشد و قدرت [illegible] ب هرگاه
[illegible] در عرض [illegible] نقل گرفته [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] بجواز [illegible]
[illegible] در [illegible] ثابت الملک [illegible]
[illegible] ثلج [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] ب [illegible] متصرف [illegible]
هرگاه [illegible] تمام [illegible] بکشد [illegible]
فسخ کند [illegible] داده [illegible] تلف شده [illegible]

مشتری باشد

مشتری [illegible] ثلط زید [illegible]
مبلغ [illegible] زید [illegible] هرگاه [illegible] ضامن شود [illegible]
ضامن شده مبلغ [illegible] زید داده [illegible] زید [illegible] مطلق
[illegible] ضامن شده [illegible]
[illegible] ب [illegible] ضمان
ضمان [illegible] است لکن [illegible] ضمان [illegible] صحیح است [illegible]
[illegible] ثم [illegible] شرط [illegible]
[illegible] ب شرط [illegible] لزوم [illegible] عدم [illegible]
[illegible] لزوم آن [illegible] ثما هرگاه [illegible]
کنند [illegible] ساقط [illegible] وقت [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] ب [illegible] در آخر [illegible]
[illegible] النفقه [illegible]
[illegible] نفقه [illegible]
[illegible] النفقه [illegible]
لکن [illegible] شرعیه [illegible]
باشند و الا [illegible] عدم امکان [illegible]
[illegible] ثمب [illegible] در آن [illegible]
[illegible] متصرف [illegible]

ضمان [illegible] باطل

میرسد و مستاجر را صاحب زمین از اراضی اعیان لقه و تصرف ایشان در اعیان مدت کرده شد نه باید مراقب عوض

و ضابطه مستاجر را میرسد که ما فی التصدیق اجرت خود و منفعت اعیان مستهلک شد را الحوض بگیرد و حقیقه دوم نزاع داده

ب میرسد که مستاجر بصاحب زمین برای ازاله اعیان بلکه مرست چون شرعی اللازم است که بعد از انقضای مدت

فوراً ازاله کند و تفریغ ملک بصاحب آن تسلیم کند و بدون رضاء او مجاز نیست و حکم غالب هم همین است

و موجر را تسلط هم در صحت این رسید که هرچه خواهی ازاله نماید خواه شرط کرده باشد که در آینده مدت ازاله

نماید و در تقدیر ازاله ارش هر موجر لازم نیست و در صورت عدم تفرع دادن به عدم اشتراط هم موجر تسلط

بر ازاله حقی نیست بلکه باید ازاله نماید بار شرع شفعت آن اعیان گذشته و لذا برای حفظ حق او دارد بنا بر

دارد و اجرة المثل گذشت چون که بگیرد و قهراً اجر البیع ضعف دارد و بخشش و امید گشت ندارد و او مستاجر

مناسب است و حقیقت عقلیه و منه فی ادله متینه فرعیه عقلیه و نقلیه اثبته و روایه متفقه ایه و فرق حمل

الناس مسلطون علی اموالهم و حکما بین ضرر مشترک بین الطرفین و مستاجر اقدام بر ضرر خود کرده و

جمع بین الحقین مبنی الضرر که ازاله بعد از مدت حق مالک است بلکه شرط مدت دلالت بر خلاف

آن دارد و در صحت مباحث طول مقالات است **ل ثم** تفریغ ملک بر سید ملا جان و اولاد ذکور

اولاً بطن بعد بطن و نسلاً بعد نسل وقف نموده و اولاد اولاد بطن اول الحال موجود نیست لیکن بطن ثانی را

نصیب از آن باشد و دیگر آنکه حق حصه مذکور بسبب ملا جان منتقل شده و تصرف در آن می‌کند

مرتکب اولاد و حصه در آنجا آمده منتهی آنکه تصرف پایان و نسب حصه را ثابت نماید یا مرد

تصرف لنسل آن ثابت است **ب** صورت مذکوره محل خلاف میان علما و اتفاق عظیم است

و تحقیق آنکه حکم بعد از آن حقیقه در نسبت است تا حکم است موقوف است ترجیح جهت دارد

و قسمت نزد حقیر معدوم است و تقلید اموات باطل است چنانکه در بیان اعتراف کفیل است و تقریر

بر آن که از در تقدیر مدت چون در حالت خلاف رضع تقلید لفظی موقوف بر رجوع است و مستند

ما قبل لان الذی در کنان است جواب فرشته ام بعد آن فی خصوصه و ما هو سبک است بنا بر تصریح تسمیم

با ثبت مسلم نقل **ل ثم** بنا بر استعمال الفقهاء فی مسئلة ان الاصل فی الاطلاق

او الاستعمال الحقیقة بتعرض آخر و بر آنکه الاطلاق او الاستعمال اعم من الحقیقة و المجاز قد تبین ان

هذا المتفرع مسئلة اخری کالاول منه هذا الشیء محکوم و التفاوت فی مراتب **ب** لیس فی

ذلک تحقیق لا اختلاف لعدم الاتحاد فی الاطراف الذی هو شرط لا اختلاف در تناقض شرط وحدت

شرط داند وحدت موضوع و محمول و مکان وحدت شرط و اضافه جزء و کل قوه و فعل و زمان

زمان و توضیح ذلک ان القول بان الاصل فی الاطلاق او الاستعمال الحقیقة بمعنیین احدهما

لا خلاف فیه و لا شک بعبارة و هو ان یکون المعنی الحقیقی للفظ معلوماً و المستعمل فیه غیر معلوم

و ثانیهما ما وقع فیه النزاع و لم یقع فی قبال الاصطلاح فهو محکی الاول ان یکون المستعمل فیه

معلوماً و کونه معنی حقیقیاً له غیر معلوم و بیان ذلک ان المراد بالمعنی الاول هو ان یکون اللفظ

معنی حقیقی ثابت بالاحتمال مع امارات الحقیقة من نقل اهل اللغة و نحوه و معنی آخر مجازی احتمالاً فیه او

متبادر عند الاطلاق مع عدم قرینة او عدم صحة سلبه عنه او نحو ذلک و دار استعماله فی ذلک اللفظ

بلا قرینة تدل علی المراد منه و جب ان المراد منه حتی انا هو ذلک الحقیقی لان عادة

وضع اللفظ المعنی مع اصالته لذلک عند الاطلاق و عدم الاحتیاج الی القرینة بخلاف المجاز و مع

هذا یقال الاصل فی الاطلاق او الاستعمال الحقیقة ای الظاهر و اللائق لغرض الوضع ذلک

و هذا المعنی مما لا ریب فیه و لا یسمع لاحد النزاع فیه فقلت یحمل لفظ الاسد عند الاطلاق

علی المفترس و المراد بالمعنی الثانی ان یستعمل اللفظ فی معنی و ان اقترن حین الاستعمال بقرینة حالیة

او مقالیة تدل علی ان المراد من ذلک اللفظ هو ذلک المعنی لکن لم یعلم ان ذلک معنی حقیقی

او مجازی عند الاطلاق مع عدم قرینة او من جهة ان معنی اخر حقیقی او مجاز [illegible]

بنسبة ... حمله على الحقيقة ... ولا ينافي ارادة الحقيقة اقترانه بما ذكر من القرائن او من المجاز [illegible]
اللفظ لا يخفى عليه من غير قرينة تدل عليه والنزاع في هذا المعنى فيه [illegible] الاصل او [illegible] الى ...
مذكور فقد ان الاصل في الاطلاق الحقيقة مطلقا لمن [illegible] وللاخير ارادة ان لا يكون للفظ حقيقة
فيها [illegible] ولا مع القرينة الا ان [illegible] كما هو الى ... بعض من [illegible] او [illegible] ...
وهذا [illegible] المتقدم [illegible] وفيه الاطلاق اعم من الحقيقة مطلقا اذ لا يريد بالاطلاق بمعنى ...
الحقيقة فكذا ... الى ... الاطلاق ولا مع القرينة اعم ولا دلالة للعام على الخاص ...
الا القرينة وامارة ... ولا يحكم ... ذلك لمن حقيقة لذلك اللفظ ولا ... الا ان ...
احد ... وهذا القول ضعيف جدا وقيل الاصل في الاطلاق الحقيقة ... الا ان ...
[illegible] الحقيقة لان الاستعمال المجازي اكثر من الحقيقي واعم اغلب والظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب
والذهن ... ان ... اللفظ من ... حقيقي كان الاصل
في هذا الاطلاق المجاز اذ لو كان فيه الحقيقة لزم الاشتراك ... لان الاشتراك يستلزم
تعدد الوضع و... القرينة وكلاهما خلاف الاصل و... عدم القرينة ...
... والاولى الاستعمال ... الا في ... عبارات ...
... الاصل الحقيقة اذ لو كان ... الا ... الى ... له
... القرينة ... اللفظ ...
... الاصل ... ثمرة النزاع في ...
... الكفر ... مخالف ...
في ... الى غير ذلك ...
... الكفر في ... الى ... المؤلف ...

درشمه

ادرشمه در مقدمه سد شمس از حضرت امیر علیه السلام چون شق القمر از ... قرآن ...
الشمس ... اقتل ... ایم شمس ... در افلاک ...
... شمس ... در ... ازانکه ...
... عالم ... قدر ... شب ...
... چون ... شق ...
... ب (red) ... چون ...
... شق قمر ... شمس ...
... علم ... چه ... چون ...
وارده ... شمس ... آن قدر ...
... قدر ... شده ...
... بعد از غروب ... قدر ...
... شده ... قدر ... شده ...
... شق قمر ...
عالباً وقت ... شق ...
باشند ... شمس ... شق قمر ... معجزه ... چون
... شق قمر ...
مانند ... آب ...
... شق ...
... معجزه ...

ان غیر معتبر ان کند که از کشف اهل آفتاب در غیر وقت معهود در فوق الافق یعنی جرم وضروری آن
محسوس است و چون ثابت شد باعتبار نکته بعضی منقبض [illegible] آن بعد الکمد رحمه الله قوسنا برالقدرة
بلا ریب و دیده شده به وقاحته لبعض المتشبثین بزی الفلاسفه ان الالهی [illegible] الحجب
هو بالتصرف فی البصر لا بالخرق حتی یخیل الیهم انه قد انشق وان لم یکن کذلک فی الواقع وفرقوا
بینه وبین السحر بان الشق صح بتصرف فی باصرة الرائی والسحر مع هذه الاوهات ولا التصرف فی
التصرف فی باصرة الناظر اقول اذا افترقت الامة مع هذه العقیدة ان الشق لم یقع وکان القول
محالا فی نفسه مخطط البصر وخیل الیهم انه قد انشق لم انفس یکون ذلک تلبیسا منه وقد لبس
علیهم وهذا لا یلیق باحاد الامة فضلا عن الانبیاء [illegible] عنه الحقیقة لم الکلام التصرف
فی الفلکیات محال عادیا لان الالهی انما یکون بالخرق [illegible] وان کان محالا عقلیا کان
الواجب ان یقال لم هذا الا یکون کما اقرضه اهلها ان یجمع بین النقیضین او یوجد بلا صانع
شریک ومتاهیین ان المرء انهم اذا وجدوا فی کلام صاحب الشریعة الشریفة ما لا یطبق علی
اصول الفلاسفة السخیفة اخرجوه عن معناه الاصلی لتحقیق الی المحالات والتاویلات کما اولوا
حدوث العالم بالحدوث الذاتی واخرجوه عما اراده الشارع [illegible]
ورستند وا فی ذلک لان النقل [illegible] بخلاف العقل [illegible] الشرع [illegible]
الناس علی قدر عقولهم ولم یعلموا ان النقل انما یتکلم [illegible] المتنع
وان الشرع [illegible] التکلم [illegible] لهم لانه
فی طلعهم الشرع [illegible] خلاف معناه من غیر نصب قرینة [illegible]
[illegible] زعم بعض المتفلسفة ان امتناع الخرق والالتیام علی الفلک [illegible]
تکذیب صاحب الشریعة فی دعوی المعراج البدنی وورد بالمعراج ان لم یکن شروطها بامتناع

الخرق

الخرق لم یکن معجزا اذ المعجز هو خارق للعادة والمعراج یستلزم الخرق ومضی ان لم یکن الخرق فی [illegible]
[illegible] وقد [illegible] تمو [illegible] تعبد [illegible]
[illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثم [illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible]
کتاب [illegible] وصدوق در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و در ذکر کرده است فی صحیح البخاری عن العباس بن عبد المطلب قال للنبی صلعم ما اغنیت عن عمک فانه
کان یحوطک و یغضب لک قال هو فی ضحضاح من نار و لولا انا لکان فی الدرک الاسفل من
النار و این روایت از چند جهت مردود است اول آنکه عباس بن عبد المطلب [illegible] حضرت رسول [illegible]
کرده است به ایشان [illegible] السلام ابو طالب که کفار قریش [illegible] و دست از آزار او برندارند
تا وقتی رسید ابو طالب [illegible] چهار [illegible] انگشت [illegible]
حرف لا و الا در کلمه توحید [illegible] این حروف [illegible] در نقش [illegible]
و محمد این حروف [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] در میان مردم [illegible] از حروف [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible] اسلام [illegible] کرده
[illegible] در میان عرب معروف [illegible]
محققین [illegible] در اشعار [illegible] قریب [illegible] متعارف
ششم آنکه [illegible] حضرت ابو طالب [illegible]
[illegible] و کرامات [illegible] از آنحضرت [illegible] راهب و غیر آن
[illegible] بنبوت آنحضرت [illegible] بعثت آنحضرت
[illegible] اظهار [illegible] وحدانیت [illegible]
[illegible] بعد از ائمه [illegible]
[illegible] بعثت [illegible] و آدم بین الماء و الطین [illegible]

بعثت
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] الطلاق
[illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابا طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] رسول الله [illegible]
اسد [illegible]

به ابوطالب ... که ... [illegible] ... حضرت ابوطالب ... [illegible]

در شان ... روایت کرده اند ... [illegible] ... از ایشان فی الحقیقت ... [illegible]

... ابوطالب ... [illegible]

آنچه ... روایت کرده که ... [illegible]

... [illegible] ...

این ... [illegible] ... گفت ... [illegible]

... [illegible] ... ابوطالب ... [illegible]

... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

اسلام ابوطالب ... [illegible]

روایت ... [illegible]

... [illegible] ... لـج ... [illegible]

مبدا ... [illegible] ... تکلیف ...

... [illegible] ...

در قرآن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... الثقلان ... [illegible]

... [illegible] ...

الکریه ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... خالدین فیها ... [illegible]

نفوس ... [illegible] ... لـمط ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... ب ... [illegible]

... [illegible] ... لـثن ... [illegible]

... [illegible] ... ب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... لـشا ... [illegible]

... [illegible] ... لـثغ ... [illegible]

... [illegible] ... ب ... [illegible]

و اگر زن امانت نزد شوهر گذارده بدون اذن [illegible] گناهکار شده و در اتلاف [illegible] صاحب [illegible]
و نفع زر [illegible] هرگاه معامله [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] لازم [illegible]
مضایقه نخواهد بود و اگر معامله را [illegible] به طریقی که [illegible] خریده [illegible]
لازم است و گفته [illegible] این [illegible] مالک [illegible] لازم است [illegible]
صورت المعامله [illegible] وقت [illegible] و [illegible] از [illegible]
و نه [illegible] نقص [illegible] و اگر [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] بطلان معامله [illegible] باشد
نظر با طلاق [illegible] اخبار [illegible] صحیحه [illegible] در روایت [illegible] این [illegible]
و غیر ذلک [illegible] اخبار [illegible] بالاطلاق [illegible] است [illegible]
از شیخ [illegible] است [illegible] اخبار صحیحه [illegible]
و غیر ذلک و اگر [illegible] قول شیخ نظر [illegible] اعتبار [illegible]
بر تقیه [illegible] است زیرا که ابو حنیفه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] و قیمت [illegible] او [illegible] حکم [illegible]
[illegible] است [illegible] معامله [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] اطلاق [illegible] بعید است [illegible] لکن [illegible]
و قول بتفصیل [illegible] لک ثنج هرگاه [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] و [illegible] و غیره [illegible]
[illegible] اتفاقات [illegible] انسان را [illegible] درخت [illegible] چوب [illegible]
برابر [illegible] خود [illegible] ب هرگاه [illegible]

اراد [illegible] به [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] لک ثند هرگاه [illegible] بر [illegible] اتفاق [illegible]
اتفاق [illegible] ب ظاهر [illegible]
[illegible] الاکثر الاظهر [illegible]
لک ثنه [illegible] زیارت [illegible] ب [illegible]
و اگر [illegible] زیارت اعاده [illegible] لک ثنو [illegible]
ب دو رکعت [illegible] زیارت [illegible] دو رکعت [illegible] امام [illegible]
و اگر زیارت حضرت امیر [illegible] زیارت [illegible] لک ثنز [illegible]
[illegible] از [illegible] و عقرب و غیر ذلک [illegible]
و [illegible] مثل [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] ب ظاهر [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] تجربه [illegible]
و [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] آب [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] دو [illegible]

منکشف نگاه می‌کرده بشرط آن منظر را که بگوانند و وقتی که جرم شتر باشتوم منسجم شود و منظر است
ستر انتبس بیس کیس کیس کیس و غیر آن که صاحب انجمن شش [illegible] عقرب
مشغول شده بنه و کار در دست بسیار برداشته و منظر مذکور [illegible] و کار در دایره [illegible] افته
ما لبوه بینت [illegible] و جمع [illegible] عقرب زنند [illegible] آنچه [illegible] در زبانی [illegible]
[illegible] و او خطا طرف [illegible] کشیده [illegible] انبلیس غیر از آن خطا طرف [illegible]
کشیده [illegible] غیر از آن خطوط اربع وسطا را [illegible] کشیده [illegible] خط [illegible]
[illegible] و کار در دایره خط اربع [illegible] و [illegible] و جمع بالمرة [illegible] کرده [illegible]
و چون بر پاش [illegible] را نبیند الحروف [illegible] شود [illegible]
باد را [illegible] صحیفه [illegible] آن [illegible] [illegible] آیات [illegible] کرده و غیر از آن [illegible]
[illegible] و کنت تا [illegible] و [illegible] منظر در درد دندان است [illegible]
[illegible] و [illegible] در دندان [illegible] باید [illegible]
[illegible] و کاش در آن [illegible] نیست [illegible]
[illegible] الفرح [illegible] دندان [illegible] درد دندان [illegible]
[illegible] کند در آن [illegible] درد دندان [illegible] و این منظر را [illegible] در کتاب [illegible]
قطعی نفع [illegible] این منظر [illegible] در وقت دیدن [illegible]
و [illegible] درد [illegible] در درد دندان [illegible]
مجربات [illegible] نظم در آورده و چون مجربات [illegible] از آن [illegible] ان شاء الله [illegible]
از [illegible] و [illegible] لطافت [illegible] هر [illegible] تجربه کنند [illegible]
[illegible] اذکر ما جربت فی طول الزمن

ما هو بالطبع وبالخواص لكل عام ولكل خاص في شولة العقرب نجم توأم برأي عين من له العلم
اذا رآه امرآن اصطحبا واتفقا وداما وتحابا لا سيما ان قالا اذا هجيا بعض لبعض كوكبان كوكبا
ومثل نجمان في سعد بلع رؤيته لكل ود قد جمع ومثل ايضا في سعد الذابح رؤيته لكل ود صالح
تحير من بينهم فيجيء ثم تقول كوكبان كوكبا فينشأ الود باذن الله بينهما فلا تنكر بالكلام
كف الخضيب فرقد الابد لخائف من كان من كل احد اذا رآه اثنان او جماعة افترقوا الى قيام الساعة
نجم السهى ما منه من سارق ومن هموم وهموم طارق فمن رأى عشية نجم السهى لم تؤذه عقوبة [illegible]
كلا ولا يدنوا اليه سارق ولا اتوه لسوء طارق يعزغ العليل ذو الخناق بمرق الاشنان والسماق
لاسيما ان شابه كشوث فهو لعمري نفع موروث ابلغ من الصابون وزن درهم تنج من القولنج عن الم
وهكذا الكمون والكراويا ان اكلا محمصا ايدا وبا وطبقك للاضراس والتثاوب ما نفع منه
لذي التجارب تخطيطك الاطفال عند الصبح بكرا لك عرضا من الملح اعني قشور الملح ان تفرك
والمتجاجتها او برحت اطل على الخوادهن القمح مع وسخ الانسان عند الصبح فانه يذهب منها
كالنار يورث نفعها وهكذا قثاء الخيار الرطب تفركه بالقشر لا بالقلب كموس كان الولد يرى تعود
قد حرقت خضر امراح الحية سم قاتل وتحر الميتة بها القابل اذا سقى منها التميم حبة برأ من السم بلا الترتيم
وان سقى الضبح منه مات لوقته وفارق الحياة اذا دار الدخان في الحمام بتحيم الفحار من مسام فوزن
مثقال اذا ما شرب مع وزنه من الرجيع المحتوي يخلص المسموم من مماته من بعد يأس الاهل من حياته
وفيه سر ليست بديه لمن ولست خفية لامر قد علن يعرف بالكبريت والغول وهو الحجر من الرم
يصيب منه حب رمان العلا وهو طبيب الهجر ان جرب ولا وهو الذي يدعى بطين البحر كسكل البنا فوق القطر
للناس فيه راحة بلا ارب وهو اذا خيرة الشمس العجب سبحان من اودعه الامانة والغوص في الاشياء والابانة
ان يسمع الانسان صوتا في الخشب في سقف بيت فرجا قد قرب ورؤية السلح من البيت كذا ان سقطت سكاتها

توذن بالرحيل والحمام والموت ان كان خليعا وام لا تغسل ثوبك الكتان ولا تصد فيه كذا حيانا
عند اجتماع السرجين بطبخ وفي البراز فاتخذه اصلا وكل هذا شاع في التجار والسر فيه اعجب العجائب
جزان ظرطير او جزء ملحا وتسحق الجزو ناعما ولكن الخل عتيقا ابيضا او احمر اللون فذا وفنا
ليسقط الجميع بالانبيق بالمحو والنقط مع الترويق فنار هذا القاطر الملتهب محرق فيه الدهن تنشر
عن سائر الكتان والحرير والقطن والتمر مع السرجين فانه يسلم من حر اللهب ومن حريق كل وذا عجب
وانما يعرف هذا الماء بالنقطة الخارجة الاشياء يطلى على القروح والاورام وكل ما يضر بالاجسام
كالجرب الحادث والقديم يخلص من عذابه الاليم وهكذا الاثماثر بالاتفاق فانه اقوى من الترياق
ثبول عين وبها حيوان كانه في خلقه انسان زوجان ملجومان انثى وذكر كما وجدنا في الصفا ولا دخر
يخرج منها في نشاطها مجا وركبا بعض لبعض ملتجا وقد علا الزوجين منهما زبد كرغوة الصابون حين يوجد
فيا خذ لاخذ منها الزبدا فجبة منه تقيم الاملدا ولم يزل منتصبا قواما من غير نوم مدة اياما
حتى اذا ما اغتسل الانسان بالماء زال عنه ذا التصبا والحيتان من لحمه هذا ان شرب في مرقة فهذا
وتولد قرية بالشام من عمل التثقيف ذي الاجام لا شيء للجراح كالطيون يحيم جرح السيف والسكين
وهو نبات كرم الروائح مبرد ينبت في الفلايح بورق كورق الصفصاف وزهرة اصفر فيه صاف
الحاسم الجرح بغير لودم وغير قيح سيما قطع الدم يضمد الجرح به وقد برا ان كان قد جف ولا اخضرا
وهكذا يصنع للعقود من سائر الحيوان والجزود ويخرج الدود من الجراح وكل مدفون من السلاح
وهو ضماد للبواسير شفا وللنواصير ضماد اقد كفى واكله يذهب حمى الربع وماؤه يقتل دود القرع
وكلما انعزغ الانسان بما ثم تقوت الانسان ودهن زهره عظيم الشان يدعى به دهن الصين فيها لاد
يخرج بالانبيق كالخلاف وكالبروزات بالخلاف اذا الطخ الجرح منه من الحمر فلا تخاف ضره
وهو طلى لكل نضاج اذا طليته اخرج من ذا الجراح من كلما يحدث من سوداء قد اثرت على الجسوم داء

او الثبورات

او الثبورات التي تفرجت والمت صاحبها وبرحت وكلما كان من الاعلال في جسد العليل بانه مال
يخرجه اسرع من وجع النفس او خمض طرف او شهاب مقتبس اعني به اهل التجارب الاول وجربوه عند ذباب الدول
قتل ذباب الخيل في الاسفار زيتا مع ماء حار اذا نقلت فوق راس العمر او فيها استخرجه بحو الة
وذاك فعل القطر والترويق يغشي اذا من غير ما تعويق كذلك الصابر والصعفراوي او نفلها ما تبلا بمدة
لا سيما ان مضغا عقابا فانها تستعرف الصوابا وان حلت في الدن الشادر وبل فيه كاغد كما ترى
ثم كتبت ما تشاء فيه كصورة الطلسم للتمويه فلست تدرى منه افي فتعش لكنها تكون منه فطش
وان مسحت جسمها في الكاغد تفتنخ في انسلخ عن ولده عصيدة الرز اذا ما خشيت في شعر ابي دابة وانبت
اذهبت الشعر وجاء غيره ابيض مثل الثلج والكرلكان ان طلي بالخل وصبغ الشعر به ما خلى
من اسود فان شعر بيض يشبه الثلج وهذا ينقص يصير في سواده كالقار وثيم خضبه بماء حار
في الخيل والبغال والحمير وسائر الجمال والجزود اسمح على الاضراس والاسنان مهلا اخي بطرف اللسان
وقد حرمت الاكل من لحم الجمل مع الكرفس ايما منه حصل او قل حرمت الاكل من لحم البقر شهرا ولا مر هذا يا في الحجر
وذاك عند رؤية الهلال فامس الاضراس من اعلى داوم على هذا مدى الشهور تصح اسنانك في الدهور
تاخذ من مرارة الحداء ما تشتهي منه بلا مراء واسحقه في عصيدة النباء وهي التي تعرف في الصفا
بالرازيانج النظر خضر وارفعه في زجاج معقد حتى اذا احتيج الى العلاج احضره في ظرف من الزجاج
فكحل ملسوع بالخلاف فيخرج السم من الاطراف من حية ولسعة الزنبور وهكذا من عقرب في عود
هذا الذي جربته في عمري نظمته للمتقين اتري والحمد لله على التمام حمدا كثيرا امد الايام
وصلوات الله ذي الجلال على النبي المصطفى وآل ما ان بدا فجر الصباح الهام بمنح الدبر اظلام الدجى
والمرا لعصابة الزكية الانجم الطاهرة الذكية وصحبه والتابعين ابدا ما جاء قطر وجاد ديمه
وغفر الله لنا وقد عفا عنا وعن اباءنا وقد كفى تمت در وقت حان كندن برو راب بنهادت

لسـ تمخ

بخوردن سید هند و هر چند العراض می کند و در راه که است بر نیسداده و حیات او منه
در هر کاه مدار التفریح آب شناسای نخورد از بر است بدست و آن را اشربت شمار کرده
چه صحت دلالت ب انهما لا یدری عوام کالانعام است و شربت شناسات من دیگر دارد
و از تشخیص است نه خورده شده در وقت تشنگی صح کیفیت آب را شربت در صحت و
بهتر آنراه کاه است که او ضعف قوت بدن و بردن رکیک شده از رود انفعال بر آن رنگ
رنگشد و اد سوء کند و شربت هضم و ترتیب در صحن او و من تعلق کشته به اختیار انعام ان
ترکها است و زنان او دهنده تر کنند و از وقت طلبند هر کاه او از نه و ه تم مرد تحقیق اد
بهتر بود و از آن قلا لـ قنط ما منع من قوله تعالی فی العشر الثانی من آل عمران ولا تؤمنوا الا
لمن تبع دینکم الایه ب هذا من الایات المتشابهات والذی تخلیق بالمقام
فی هذا المقام کما سنبینه الصحیح و انه العالم بالحقیقة ان له یمکن یحمل الحق الی الیریه
ان یکون من قوله قال ولا تؤمنوا عطف علی امنوا او الکفروا و لما مستثنی من مقدر ای لاحد
وهو مفعول لا تؤمنوا او فی الکلام حذف نوی ظاهر ان اللام مع الایمان فی کتاب الله تعالی
لغیر الله تعالی کقوله یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین وما نحن لک بمؤمنین امنتم له کذا جاء بالباء الیه
فی سورة الاعراف قال فرعون امنتم به انتهی والقائل ان یقول لا حجة فیه قول فرعون
فقال و ان و به تفصل له تقدیر کما مر فظاهر قوله ولا یتبین ان الله کم ان یقصد و اطلاق ره
مع من المفسرین و ادی جوهر صفته و تقاد معنی الی ان یاجو کم وجعله قبل ان الهدی
معترضة والمعنی و انه لیس انه اختیار خالفة من اهل الکتاب فی رد المسلمین الی الکفر تعالی
لبعضهم بعض امنوا بالمحمد فی اول النهار من غیر اعتقاد ثم اظهروا الکفر فی آخره قائلین
ومعتذرین انا نظرنا فی کتبنا و باحثنا علماءنا فوجدنا محمد النبی بذلک المنعوت

فی الکتب

فی کتب فظاهر انه یحل المسلمین اذا ارادوا ذلک منکم شکوا و قالوا انا جهدوا من احبار ما آمنوا اختیار
من غیر ظهوره ولا اضطرار الا لامر ظهر علیهم فی بطلان الاسلام فرجعوا الی الکفر و لا تؤمنوا ای و لا تصدقوا
ولا تصدقوا لاحد من البشرة الا لمن تبع دینکم و هو موسی فان کل شیء تابع له فیه معتدی هو عاجز
من عنده و یحکم آن یمکن الکلام علی القلب کما فی قوله عرضت الناقة علی الحوض و ظاهره ان
التسیع علی المقدر ای الا لمن تبع دینه و بحفظه لا تؤمنوا الا الاسرار والقواعد الیهودیة والتمسک بها ابدا
کراهة ان یؤتی احد و لئلا یؤتی احد محمد و المسلمین مثل ما اوتیتم من الجاه والاعتبار والجلال بینهم
بسبب التفرقة بینهم و بعد کلمتهم و یحاجوکم ای لئلا یؤتی احد من یتمسک بالاسلام و یحاجوکم عند الله لیس من الغضب و
استشهاد الدورة القاهرة علی الفرقة الناجیة و غرة الدنیا من الحظوة فی الفلق الشافی الساری الله روی الفار
قبل محمد ان الهدی ای الطریق والدین الذی یجب ان یسلک ویتبع هو الله و شرعه کانت عندنا طریق
کان لا مختص بالفرقة ای اعرض عنه شبه انه دین ایسر ما ظهر الآن علیه ما دام ببقیة کرهوا المعجزة و
البینة علی صدقه وجب علیکم اتباعه و اتباعه و ان کان یمسکه بالدین و ینسخ آخر کما یرض عنکم
النسخ و وقوعه والنقض والبشرة بعد البیان لکن له زمانا الآن فی قد ارکانه انه موسی و غیره من الانبیاء
والله العالم لـ فیں اعرضه و عرضه از زار الملک در اعلای شمع تفسیر اره است بسیار حقیر بالام جلالی فی
و رفضه از اتقرب بیت الشرف آشکاره است حقیقی علیک بشناهد در آنچه دیده است آسمان و در مانع حسب
و بالا بر نظر کند لیس تکیف از آن کند بجانب راست قبله و نگوید السلام علیک آیا ای
طریقه ره بره ملاد را معتبر است را یا فحص الصفحات است بیس دره هار دیده طریق باره که
ب و بره حاضر است متکرر العمل در جانب راست قبله کردن و از قحص الکثر غرق
است زیرا که معتبر بقیر الشرف است و آن از آن بابه کرده از الکثر بد رو معتبره عراق قبله الفقاد
د قبر الشرف د جبان قبله واقع شده لکن بتفاوت بیس در اصفهان قبر الشرف منحرف لیکن

قبله به [illegible] رصد در خبر او نصفت و نیمه رصد و در [illegible] نصف [illegible] درصد و در [illegible]
[illegible] در صد [illegible] رفته بلکه [illegible] استخراج [illegible] الفرقات
بطریق استخراج قبله [illegible] عرض و طول [illegible] مطلوب [illegible] و عرض [illegible] افق [illegible]
و جواب آن [illegible] عرض و طول [illegible]
[illegible] قوس الفرقت [illegible]
[illegible]
قبله و صلوات [illegible] ثا [illegible]
حضرت [illegible]
ب [illegible]
[illegible]
اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استغفرالله و اتوب الیه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible]
آمرزش و دعا [illegible] و اذکار و صلوات بر محمد و آل محمد [illegible]

حرش

جوشن کبیر خوانده [illegible] شب [illegible] استغفرالله
ربی و اتوب الیه و صد مرتبه اللهم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اللهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] ثب در [illegible] شب [illegible] ماه رمضان [illegible]
انا انزلناه [illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] انا انزلناه [illegible] انا انزلناه [illegible]
[illegible]
[illegible] الفقه [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] الفرق [illegible]
[illegible] هذا المقام ب [illegible] الفرق ان صیغة الخطاب [illegible]
[illegible] القرآن [illegible]
[illegible] الخطاب [illegible]
الخطاب مع [illegible] و ارادة [illegible]
[illegible] التضعیف [illegible]

برادرکان سقط الحدود والتعزیرات الکم جن عقوبت که ذوالانات بالسب المی صبغ الذکر مسقم

الثالثة هرگاه ظهر لو زبین حرمت عفو نکند و از برای مربعضا آنکه بر ان عاصی باز

اند و در حق حرمت عاید ارض مراتب ان دیگران باشد **ب** عمر و همین او در تیر الی ... بهم

مطلقه مصرح ند **الثانیه** در تعزیر حق نه که سر بر ان حضرت امام علیه السلام است ملی که

از برای بر دن بند بر جا و ان حضرت و عبران از راه ان حضرت بیت مبارک مانع شد و انحو

است التعزیر بر به اصل دارد باید و نام المنقول حجت و حرمتی نزد شما خوب باید

و قرینی در کار است و ضعیف است حق اهل مردم جان شده است یا در طلاق حرمت **ب** باید

در نگشت عقوبه نقد شده و رسش باید الحمدی الله کفاره و مروت ... حد شده ولایت

بر بدل عرض عقد و قرض در یکم که حکم است و حبیب ان متعذر و زندان است **الرابع**

زوجه را ند از الاحوال دادی ... عقد و ... لیست ... و عدت

تمام شده و زوج ... **ب** در ان خلاف و طالب ... قول اول

زوجه است قسم برگاه زوج ازاثبات عاجز است و انعقد قسم بیر دارد و اما است که بر قسم

خود نه بر ... قول ... منتفع ... میان ... خدا گفت

با انکه ... **الثالث** زیر که زوج ... طیب ... دان و عالم ... دانند ... بفرمود بند

تفاوت قسم ... ازو ... **ب** ... او ... یا ... بر از انکه ... وفه

و نوع ان موقوف بر اقرار است یا اظهار نموده است دارالنکاس **السابع** صیغه خلع اللکم

لو هان زوج و زوجه جاری میگردد نیت **ب** باید الالتزام و الالتزام ... احوط و تکبیر

لکن تحقیق این مسئله ... ندارد زیر که حقوق خلع در این ازمنه ... نمی شود

عادی ... از زوجه ... بند **الثامن** لحجه در این ازمنه خلع بهم ... نشده

و حال انکه سبب روشن که زوجه کراهت از زوج ... و خوف از طلاق می کند و ... نمود که هر گاه

حلال هم از دادن **ب** انکه مشتق جنان ازمنه است آنکه که غالبا زوج کراهت بهم میرسد ... سبب

... زن ... او ... که ... که انکه جواهر ... زن ... اجماع هم

از ... خط ... و زنگ ... دارد و ... مطلق نفقه

نکند بلکه نفقه ایام عده نمیرسد بلکه اشیاع خبر میرسد و ... دادن مهر و نفقه عده هیر ایرادی

بکنند ... بهر ... باید ... حقوق شرعیه ادا ... و ... تمام و حال غیر

مستحقه و ... و بیان ... بلکه ... ما

... خضر ... با ... صاحب ... احکام ... طلاق

ابو ... صلح ... و ... بلکه ... و حال انکه جنابی است

که ... صلح ... کراهت ... از زوج ... باشد ... قسم خلع

زوج ... و ... اقرار ... سبب ... اقرار ... در ... خلع ... از

اعرام ... صید ... کراهت ... باشد و ... زوج ... باشند ... عبارات

عبارات ... صلح و ... کراهت ... باشد ... خلع متحقق ... نه

... بلکه ... از اظهار ... سبب ... اجماع ... ظاهر ... عقد ... از

آنکه ... کراهت ... با ... فرق است بلکه ... با

کراهت ... برهان ... او ... عبارت ... که ... است

حبیب ... صحیح ... کرد ... صحیح و ... ندب و ... استعمال

مع ... کالصحیح است ... حضرت صادق علیه السلام ... حلال ... خلیفه

تا انکه بگوید ... قسم ... آری ... اطاعت ... هیچ کاری

منسکم و از برای حضرت ... [illegible] ... که جمیع جامع کنی و کسی را که تو نکاح ...
فراش تو ... و بدون اذن ... رخصت دخول ... [illegible] ... و تحقیق ... در خلع ...
از آن اتفاق میکنند و ... [illegible] ... از ... حلال ... الحجه ...
میکرد و خلع یک طلاق ... [illegible] ... طلاق ... [illegible]
خودش ... [illegible] ... طلاق ...
از برای عدة ... طلاق رجعی ... [illegible] ... باین است زیرا که شرط صحت خلع ...
بعبارات مذکوره ... [illegible] ... عارضه ... خلع ...
مطلق ... [illegible] ... و روایات ... اطلاق لفظ ... [illegible]
و در ... [illegible] ... الفاظ ... [illegible]
معلوم ... روایات ... بعبارات مذکوره ... [illegible]
میان ... [illegible] ... مطلق ... [illegible]
شرط است ... در کتاب رموز الفقهاء ... صحیح ... حضرت صادق ...
که حلال است خلع ... زن طلب کند خلع را ... [illegible]
زده باشد ... [illegible] ... قسم ... [illegible]
و احادیث دیگر ... [illegible]
در شرح ... [illegible] ... علامه ... [illegible]
فرموده ... [illegible]
است ... [illegible] ... خلع ... [illegible]
آنکه ... [illegible]

... [illegible] ... الحکم ... [illegible]
... در کتاب ... [illegible] ... اجماع ... [illegible]
... [illegible] ... المطلوب لانه ... [illegible] ... الاحکام ... [illegible]
... بالقوة ... الحکم الشرعی الفرعی عن ادلته التفصیلیة ... [illegible]
... [illegible] ... المجتهد ... [illegible]
بالقدر ... [illegible] ... التکلیف الثابت ... [illegible]
و ... [illegible] ... الاحکام ... [illegible]
الوجوب و الحرمة ... [illegible]
... [illegible] ... الاجتهاد ... [illegible]
... [illegible] ... المجتهد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الاجتهاد ... المجتهد ... [illegible]
... [illegible] ... الفقه ... [illegible]
الفقهاء ... [illegible] ... الفقه ... [illegible]
... [illegible]
... الادلة ... الکتاب و السنة و الاجماع و دلیل العقل ... [illegible]
... [illegible] ... النص ... الظاهر ... [illegible]
... [illegible] ... التخصیص و التقیید ... الدلالة ... [illegible]
... [illegible] ... الاصحاب ... [illegible]

القدماء منهم مضطرب ولا عبرة بمجرد الشهرة بين المتأخرين لتعارضها او امارات الشهرة بين المتقدمين
فان الخبر الذي بايديهم صدرت منه الشهرة [illegible] الخلاف وقد اشتهر بين المتأخرين
ما [illegible] على خلاف الادلة القوية [illegible] الاصول او الاطلاق والذي معارض [illegible]
او خبر ضعيف [illegible] معارض [illegible] ومنها حمل المتعارضين ابتداء على الجواز والاستحباب
او الكراهة نظرا الى الجمع مهما امكن اولى من الطرح مع ان ذلك طرح لاحدهما في الحقيقة [illegible]
الترجيحات المقررة في الاخبار المعتبرة من ترجيح ما رواته اعدل واوثق واورع وافقه
وما هو المطابق لما اشتهر بين الاصحاب او خالف العامة [illegible]
هو المطابق للكتاب [illegible] المرجوح والتوقف بعد انسداد طريق
الترجيح او التخيير مع ان الظاهر من كثير من الاخبار المتضمنة للتقية والاعتبار الى [illegible] في
اختلاف الاخبار الامامية [illegible] وتقية من العامة القائلين بالرأي والقياس و
والاستحسان [illegible]
[illegible] فقه ابي حنيفة [illegible]
حمل المتعارضين الدائرين بين النفي والاثبات [illegible]
والتحريم [illegible] على الاباحة والكراهة مثلا [illegible] الترجيح الدال
على وجوب الاخذ بالترجيح وطرح المرجوح [illegible]
انسداد طرق الترجيح [illegible] التخيير [illegible]
بالاستحباب او الكراهة عملا بادلة [illegible] الجمع [illegible]
او خبر خارج عن الاجماع ونحوه [illegible] ومنها انهم [illegible] في الاصول الاجماع
كثيرا ما [illegible] الاجماع في محل النزاع [illegible]

وذهب اليه اوائل شرط العلم بتحقق الاجماع فيما نقل [illegible] بعد انتشار حملة العلم في اطراف المواضع
[illegible] اجماعات منقولا مختلفا في حجيته وصار اجماعا [illegible] على حجيته [illegible] الاجماع
المعلوم بين ضرورة المذهب والدين فضلا عن الاجماع والضرورة المنقولين لا يستلزم عدم وقوع
الخلاف فيه [illegible] فلا تغفل ومنها [illegible] تجويز تخصيص [illegible]
مع [illegible] والاوثق والاجماع كما اتفق على اعتبار الايمان فكذا على اعتبار العدالة
فلا [illegible] والآية الشريفة انما دلت على وجوب التبين والتفحص في خبر الفاسق لينظر صدقه [illegible]
ولم تدل على رده [illegible] والتبين قد يحصل في اخبار الموثق من حيث الثقة والعمل بالخبر [illegible]
الجرح والتعديل والمراد بالفاسق فيها على ما [illegible] عدالته وظاهر ان شرطه [illegible]
الخبر [illegible] ومنها التلبية [illegible]
بمنزلة تكبيرة الاحرام لعقده فيبطل الحج والعمرة ببطلان التلبية كبطلان الصلاة ببطلان التكبيرة [illegible]
بين المتأخرين تبعا لبعض المتقدمين كالشيخ في [illegible] والمحقق [illegible] ان التلبيات
الاربع الواجبة لبيك اللهم لبيك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك
لبيك مع ان ذلك مخالف لما ورد في الاخبار المعتبرة [illegible]
فقه الرضا وانما المذكور في الاخبار الصحيحة والعامية هكذا التلبية اللهم لبيك لبيك لا شريك
لك لبيك [illegible] ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك [illegible] في جميع [illegible]
الا في بعض الطرق [illegible] لفظ لك قبل
الملك [illegible] هو الصحيح الموافق للصحيح [illegible] على ما يخالفه [illegible]
[illegible] للعلامة في غير المختلف والشهيد في شرح اللمعة
[illegible] تصحيح [illegible] للاحرام [illegible] الشهيد الثاني
في شرح الدراية على ما اشتهر من ضعف الخبر بالشهرة حتى [illegible] شيخنا البهائي ره [illegible]

ضعيف منجبر بالشهرة وضعيف غير منجبر بالشهرة لفظا او معنى ان كان هذا او شهرة التي ادعى تحقق شهرة
في جبر الخبر الضعيف فان هذا انما يتم لو كانت الشهرة محققة قبل زمن الشيخ ره والا فليس كذلك
فان من قبله من العلماء كانوا بين مانع من خبر الواحد مطلقا كالمرتضى والاكثر على ما نقله جماعة
وبين جامع للاحاديث من غير التفات الى تصحيح ما يرد ولا رد ما يرد وكان البحث عن الفتوى مجردة
لغير الفريقين قليلا جدا كما لا يخفى على من اطلع على حالهم فالشهرة المعتبرة في جبر الخبر الضعيف قبل زمن
الشيخ ره غير معلوم بل معلوم العدم ليس بمتحقق ولما عمل الشيخ في كتبه الفقهية صار من بعده من الفقهاء الى زمن [illegible]
منهم عليها الاكثر تقليدا له الا من شذ منهم ولم يكن فيهم من يسبر الاحاديث وينقب
عن الادلة بنفسه سوى الشيخ المحقق ابن ادريس ره وقد كان لا يجيز العمل بخبر الواحد مطلقا
فجاء المتأخرون بعد ذلك فوجدوا الشيخ ومن تبعه قد عملوا بمضمون ذلك الخبر الضعيف
لامر ما رواه في ذلك لعله [illegible] فحسبوا العمل به مشهورا وجعلوا هذه الشهرة جابرة
ولو تأمل المنصف وحرر المنقب لوجد مرجع ذلك الى الشيخ ومثل هذه الشهرة
لا يكفي في جبر الخبر الضعيف الى اخر كلام الشهيد الثاني رحمه الله ومما يشهد بكون الحجر
من البيت كما ذكر في الدروس لبعض الاصحاب [illegible] مع ورود النص الصحيح الصريح بخلافه
في طرق الائمة ومنها ما نقله الاصحاب المعتبرة المشتملة على النهي الصريح [illegible]
عن [illegible] ادلة وقضاء في يوم العيدين [illegible] والنهي حقيقة في التحريم [illegible]
ومن صرح بالتحريم من القدماء [illegible] والعلامة ره وحمل [illegible] على الكراهة
لا صحة الاباحة وفيه ما فيه فان الاصل لا يعارض النص والاستحباب التكليف لان
التكاليف تبرع على خلاف الاصل وكذا العموم لا يعارض الخاص بحيث [illegible] ولم
[illegible] تخصيص ولم [illegible] على جواز [illegible] ومنها ما نحن فيه [illegible]
[illegible] هذا ولا تتوهم ان المراد بقولهم الاصل في [illegible] وقوله الصحة

صحيحه م

من لكنه المسلم [illegible] المراد وانه اذا دار [illegible] المسلم مثلا بين وقوعه على النحو
الثالث [illegible] بالاصل والظاهر من جانب المسلم انه اوقع
فعله على النحو الصحيح فيحمل عليه حتى يظهر خلافه فلا تغفل ومن هذا القبيل قولهم الاصل
في العقود الصحة [illegible] الشرعية [illegible] احكام [illegible] التي
المقصودة في تحققها الى دليل شرعي بلا خلاف فالاصل عدمها حتى يظهر الدليل ولتقدير اذا
تمهد هذا فنقول في المطلوب [illegible] الاشتباه عن الامر المجمل فنقول اختلف
اعلام الاسلام في اشتراط صحة الخلع بكراهة الزوجة خاصة للزوج والاصح نعم [illegible]
اجماعهم [illegible]
[illegible]
الا انه اذا كانت الاخلاق [illegible]
ويختلف [illegible]
قوله [illegible]
استدل على شرعية الخلع بالاجماع والاية [illegible]
الزوج [illegible]
[illegible]
فخرج [illegible]
وذلك ان الخلع [illegible]
[illegible] عدم الخوف لا يجوز الخلع انتهى [illegible] اختلاف الفقهاء [illegible]
[illegible] ان الخلع طلاق بائن [illegible] فسخ والخلع جائز في جميع الاحوال

وعند مالك لا يجوز الا في حال الخوف والخلع تطليقة بائنة وعند ابي ثور رجعية وابو حنيفة
يلحقها الطلاق وعند الشافعي لا يلحقها وقال السيد ره في الانتصار عندنا ان المختلعة لا يلحقها ولا يحل
لكم ان تأخذوا الآية الثالث والعشرين من البقرة ما لفظه فيحرم الفداء الا ان ادخله على سبيل
الاكراه والمضارة ومداره اذا كان النشوز من جهتها فذلك اصل الخلع واستدل بالجملة فلا جناح عليهما فيما افتدت
به على جواز الخلع بقدر ما اخذ منها واكثر منه خلافا لمن منع الزيادة واستدل بالآية من منع الخلع مع
خوف منها ومن منعه بخوف احدهما فقط لتعليقه بخوفهما انتهى والظاهر منه ومن دخول مساواة
الخلع للمباراة في اشتراط كراهة الطرفين وحكي عن الشيخ ره في المبسوط ان ابن بابويه جعل الخلع عنده بلا
الطلاق لان الفقهاء في الفقه والدراسة الواسعة مع نقله الخلاف عمن تقدم منهم وحكى عن ابن الجنيد الخلاف
ره في القاعدة السادسة والعشرين من التمهيد بمنزلة الشرط فانه الخلع على الخلاف ثم الخلاف
ان الخلع حيث يتصور جواز الخلع في صورة الخوف على الظاهر من الآية ثم اختلف في اشتراط ان
الكراهة منها فالمعروف في مذهب اصحابنا المتقدمين على ما ذكره جمع من المتأخرين ومنهم
صريحا سماحة الشيخ [illegible] في كتابه الحدائق مما نقل عنه عدم الاكتفاء بالظن مطلق
كراهتها له بل اشتراطها بما تقدم من المذكورة في صحيحة الحلبي وغيرها من الاخبار المنقول اعتبار قولها و
تكلمها بتضمنه من الالفاظ والعبارات المنكرات مخرجها في صيغ العقود والايقاعات وبعض منها
فيعتبر ما تضمنه من الالفاظ من القبائح والمحرمات ونقل عن ابن الجنيد وابي سعيد من المتأخرين موافقتهم
نحو ذلك بعضهم في جامعه والتنبيه المسمى بالعوض ان يقتل زوجة مع خشيته منها الا الطعن
لك امرا او وطئ فراشك لا افيم حدود الله فيك او نحو ذلك من حال ومن المحقق الشهيد
ره في شرح القواعد بالفطرة الذي يقتضيه الاخبار المؤيدة بمخالفة النكاح في الاول عدم
الصحة ما لم تتكلم بما يدل على عدم قيام الا بما يجب عليها من الحقوق و باتضمن اتيانها بالحرم

عليها

عليها انتهى والمشهور بين المتأخرين الاكتفاء بمجرد تحقق مطلق الكراهة بأي نحو كان والظاهر من بعضهم
الاستشكال في هذا المقام فقال السيد السند السعيد محمد صاحب المدارك في شرح النافع عند قوله
وان تكون الكراهة منها خاصة لم يذكر المصنف من بعض الاصحاب ما لفظه وستظهر فيه مما اوردناه
وما في معناه انه لا يكفي في صحة الخلع مجرد تحقق الكراهة من جهتها بل لا بد من انتهائها الى هذا الحد
ولعصمتين افتى الشيخ ره وغيره حتى قال ابن ادريس ره في سرائره ان اجماع اصحابنا منعقد
على انه لا يجوز الخلع الا بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من جنابة ولا اقيم
لك حدا ولاوطئن فراشك من تكرهه وبعلم ذلك منها فعلا انتهى ومع ذلك فتخلف وقوع
الخلع في كثير من الموارد اذا لم يعلم وصف الكراهة من الزوجة الى هذا الحد لكن في حسنة زرارة
عن ابي جعفر ع ان المباراة لا تعتبر فيها ذلك حيث قال منها وانما صارت المباراة يؤخذ
منها دون المهر والمختلعة يؤخذ منها ما شاء لان المختلعة تعتدي في الكلام وتتكلم بما لا يحل لها
وهذه رواية ان كان المأخوذ من الزوجة بقدر المهر فما دون ولم يعتبر فيه وصف الكراهة بهذا الوصف
فانه وجه انها شبهها المباراة دون الخلع وسيجيء من الكلام في ذلك ثم نقل ره في بحث اشتراط
المباراة بكراهة الطرفين انه مقطوع في كلام الاصحاب واستدلوا عليه بروايات سماعة وابي بصير
سند ومتنها الدالة على ذلك ولكن كان فلا تعتبر في المباراة بلوغ الكراهة الحد الذي يسمع منها
كما في خلع الحسنة زرارة عن الباقر ع انتهى كلام السيد ره مختصرا وقال المحقق المفضال
المجلسي في شرح التهذيب عند ذكر حسنة الحلبي المذكورة اعلم ان الاصحاب قطعوا بان
الخلع مشروط بكراهة المرأة للزوج فلو خالعها من دون ان يكرهه لم يقع بالطلاق واستفاد
من الروايات انه لا يكفي مجرد تحقق الكراهة بل لا بد من انتهائها الى الحد المذكور فيها و
بمضمونها افتى الشيخ ره وغيره حتى قال ابن ادريس ع في سرائره ان اجماع اصحابنا
منعقد على انه لا يجوز الخلع الا بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك

من جنابة ولا اقيم لك حدا ولا وطئن فرشك من تكرهه وتعلم ذلك منها فحلال وقال المحقق [illegible] وإذا

[illegible] في نكت النكاح ما عبارته لا يصح الخلع بدون كراهة الزوجة خاصة للزوج ولا اعلم فيه خلافا بين

الاصحاب للاخبار المستفيضة كصحيحة الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال المختلعة لا يحل خلعها حتى تقول

لزوجها ثم ذكر [illegible] الحديث وفي معناها احسنة محمد بن مسلم وغيرها ويستفاد من

هذه الروايات وما في معناها انه لا يكفي مجرد الكراهة في حقيقتها بل لا بد من الانتهاء الى الحد

المذكور فيها وبمضمونها افتى الشيخ وغيره ممن تقدم ابن ادريس ره الاجماع على قريب

منه هذا القبيل ووقع في كلام كثير من المتاخرين الاكتفاء بكراهة الزوجة الى هذا الحد وفي

صحيحة محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام اذا قالت المراة لزوجها جملة لا اطيع لك امرا مفسرا

او غير مفسر حل له ما اخذ منها وليس له عليها رجعة انتهى وكلامه ره ذكر صحيحة ابن مسلم لبيان

احد طرفي الاشكال وفيه انه مع ظهورها في اعتبار الكراهة خاصة وقول خاص الاولى [illegible]

او حملها على التقية فقد ثبت من كلامه هذا الاطلاع ان الشيخ ره ومن تبعه او عاصره

من فقهائنا الكرام الى زمن ابن ادريس الذي هو اخر المتقدمين العظام كانوا قد عملوا

بمضمون صحيحة الحلبي وما في معناها مما ذكروه في الكتب الاربعة وليس عندنا الآن كتب

قدمائنا [illegible] سوى كتب الاربعة الحديثية وظاهر المشايخ الثلاثة العمل بتلك

الاخبار المعتبرة [illegible] من غير رد ولا تاويل [illegible] هذا الوجه سيما الصدوق في الفقيه الذي

كتبه لمن لا يحضره الفقيه بل هو مذهب المحدثين لا يظهر الا من نقل الحديث على الوجه المذكور

وكان الشيخ ره [illegible] الخلع [illegible] المفيد ره ذلك حيث استدل له بتلك الاخبار

من غير ان يجيب عنها [illegible] ذلك وكتاب الطهارة حيث [illegible] المفيد [illegible] الكتاب

[illegible] اكثر [illegible] الكثير [illegible]

[illegible] الاجماع [illegible] الاخبار [illegible]

ادريس

ادريس ره قال الشيخ في الخلاف الخلع انما يكون اذا كانت الاحوال بين الزوجين عامرة ولا خوف

منتشرة [illegible] الخلع [illegible] له شيئا على طلاقها لم يكن ذلك وكان محظورا وبه قال

عطا والزهري والنخعي وداود واهل الظاهر وقال ابو حنيفة والشافعي ومالك والاوزاعي والثوري

ان ذلك مباح [illegible] دليلنا اجماع الفرقة على انه لا يجوز له خلعها الا بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره

من قولها لا اغتسل لك من جنابة ولا اقيم لك حدا ولا وطئن فراشك من تكرهه او يعلم ذلك

منها وهذا مفقود ههنا فيجب ان لا يجوز الخلع ونحوه قال ابن ادريس في السرائر [illegible]

[illegible] الاكتفاء [illegible] صحيحة [illegible] الشهيد [illegible]

[illegible] وقوله في حسنة وغيرها [illegible] لم يجز طلاقها الا للعدة الى

غير ذلك [illegible] الظاهر [illegible] الاكتفاء بمطلق الكراهة [illegible] اشتراط [illegible]

الى الحد المذكور [illegible] القبائح والمحرمات [illegible]

الزوجية [illegible]

[illegible] الذي لا ريب ولا نزاع في [illegible]

[illegible] الكثيرة الظاهرة [illegible]

[illegible] الاية [illegible]

الخلع [illegible] الكلام

الاية ولم [illegible] اتفاق الطائفة [illegible] التقييد

[illegible] الكراهة المشترطة [illegible]

[illegible] القواعد الشرعية [illegible]

[illegible] التقية [illegible]

[illegible]

كيفية تفريع المسائل على القواعد الاصولية والعربية لا لتحقيق المسائل على وجه الترجيح والافتاء وهذا ظاهر
على المتتبع ثم عدم تعرض الشهيد لنقل الخلاف من كلامه مع تعرض غيره لنقل اجماعهم [illegible]
ظهور تقدم المفتي والفتوى وذلك غير الكراهة المشترطة عند الجماعة سهو بين فان غير
المشترطين لها [illegible] وتبادر [illegible] كالشهيد في التمهيد مع زعم الحقيقة فجعلوا
الآية على ورودها مورد الغالب كما عرفت واما المشترطون لها من العامة فاستندوا
في ذلك الى ظاهر الآية من خوف عدم اقامة حدود الله والى ما ورد في اخبارهم من قول امرأة ثابت
بن قيس لكني اخاف الكفر في الاسلام واما اصحابنا المشترطون فانهم استندوا في ذلك
الى اخبارهم الآتية المصرحة بالتفوه بتلك الكلمات المنكرة المنافية لحدود الله في الزوجية
وهذا واضح لمن ادنى فطنة وقد نقل هذا القائل ايضا من جملة المشترطين فقد قال امين الاسلام
الطبرسي في تفسيره الكبير الا ان يخافا ان لا يقيما حدود الله معناه الا ان يغلب على ظنهما ان لا
يقيما حدود الله لما بينهما من اسباب التباعد والتباغض وقال ابن عباس هو ان يظهر
من المرأة النشوز وسوء الخلق بغضا للزوج ثم قال [illegible] الى ان قال
الصادق عليه السلام وعلى الجملة اذا خافت ان تعصي الله فيه بارتكاب محظور او اخلال بواجب
دون الا لطبيعة فهنا يحل عليها [illegible] ان يخلعها وذكر في اقسام القرآن [illegible] ان لا
يقيما حدود الله بسوء خلق او قلة نفقة من غير ظلم او نحو ذلك [illegible]
وعن الشيخ ابي جعفر وكانه ماخوذ من التبيان انه قال ان الذي يبيح الخلع عندنا
ما لولاه لكانت المرأة عاصية ثم قال الى الذي [illegible] في ذلك ان جواز وقوع العصيان هو
السبب في اباحة الخلع ورفع الجناح انما يتعلق بالخلع لا بسببه وقال ايضا عنده ان كان
البغض منها وخاف منها العصيان جاز ان يأخذ المهر وزيادة عليه ونحوا منه ذكر
المحقق ابن ادريس [illegible] مختصر التبيان وقال المفيد في المقنعة بعد ذكر الخلع وذلك

ان تكون المرأة كرهت زوجها وآثرت فراقه وتعطل امره [illegible] ولم تمنعه نفسها [illegible] على
فراقها فتحرج [illegible] من المال والمتاع والعقار وقال على المبارأة
انه ضرب من الخلع لانه لا يقع الا على عوض وذلك ان تكره المرأة الرجل ويكره الرجل المرأة
فيظهر ذلك منهما [illegible] وتعلم كل واحد منهما ذلك من صاحبه وقال في [illegible] احكام
النساء والمخالفة لا تكون الا عند نفاق من المرأة وعصيان لزوجها وترك طاعته [illegible]
معه واضطرار له الى مراجعتها وللزوج عند ذلك ان يقترح عليها ما اراد من حقوقها كلها عليه والعطاء
من عنده دينارا او درهما او ثيابا او عقارا او نحو ذلك ليطلقها مع ذلك ويكفونها عليه فان
تلفظ بالخلع فهو المستحق والافضل بلفظ الطلاق تمام ذلك مقام الخلع ثم ذكر [illegible]
المحقق في شرح النافع لا قول الاقتصار الى هذا الحد فلم يذكر اشتراطه اصلا وكذا لم يذكر
اشتراطه صاحب الكفاية [illegible] من عظم [illegible] فيفهم ثم نقل عن الخلاف
[illegible] الاجماع على ما سنذكره ثم نقل عن جامع ابن سعيد ما نقلنا ثم [illegible]
[illegible] ذكر اشتراط نوع الكراهة الى حد [illegible] الزوجية
[illegible] عند [illegible] الاخلاق لا اشتراط خصوص الالفاظ الا ان قال لانه
من ذلك [illegible]
خلاف ما عرفت بين الاصحاب [illegible] وهذا [illegible] المستفاد [illegible]
من الحقوق الشرعية [illegible] ما نقلنا عنه [illegible] ثم قال وقد دل [illegible] الكلام ان عدم [illegible]
خاص بظهور الكراهة منها [illegible] ذلك وقد نقل [illegible] عن الشيخ في المبسوط انه
قسم الخلع الى محظور ومباح قال والمحظور ان يكرهها ويعضلها بغير حق لتفتدي نفسها منه و
المباح ان يخافا ان لا يقيما حدود الله مثل ان يكره زوجها [illegible] او خلقه او نحو ذلك [illegible]

نفسها من كراهتها له فاذا كانت في نفسها على هذه الصفة وطاف ان لا تقيم حدود الله
في حقه وهو ان يكره الاجابة مما هو حق له عليها فيحل له ان تفتدي نفسها بلا خلاف بين قوم منهم
[illegible] والذي تقتضيه مذهب [illegible] انه يجوز الخلع عند التضارب والشقاق بلا خلاف انتهى ما اردنا
نقله من قول هذا الشيخ ونقل الاقوال على وجه الاختصار ودلالته على ارادة اولئك المشترطين من الكراهة
في نفس المعصية ومخالفة القواعد الشرعية اظهر من الشمس في رابعة النهار فلا بد من تقييد اطلاق بعض
الاصحاب الكراهة في هذا الباب بذلك حتى يلائم اقوال الاشراف ويصون كلامهم عن الجزاف
لشهرة التقييد بين الكل [illegible] والاختلاف فاضرب عن الاعتبار فلا اختلاف او يحمل على ان المراد
بالاطلاق اشتراط الكراهة ضد ارادة من يجوزه عند تقدم الاطلاق فافهم وكان ما جاء به سنان الفضل
في هذا المنهاج من سهو القلم او من جهة الشبهة [illegible] الفاضل العارف ره في الصحيح [illegible]
الخلع والمبارأة لا اختلاف في شيء من ذلك المعتبرة المستفيضة الا [illegible] في كون الخلع طلاقا او فسخا
اذا قالت لا اغتسل لك من جنابة ولا ابر لك قسما ولا اوطئن فراشك من تكرهه حل له ان يخلعها وحل
له ما اخذ منها انتهى وغير خاف على العارف [illegible] تحريره [illegible] تقريره في الكتاب ان ما ذكره بعد
ما فيه [illegible] لا دلالة بعنوان الاشتراط في قوله وفي الصحيح مثله كذا انما ذكره على وجه المعارضة والمنافاة لما
لما ذكره فينبغي بنوع تردد له في الكلام [illegible] الاستدلال احتياج لبعض [illegible] في الكافي
في المفاتيح حيث قال انه ايضا اتفق في جملة شرائطه بطلاق كراهتها له وصرح في بيان الصيغة [illegible] لفظ
من جانبها قولا وصدا اذ [illegible] نفس العقد بين [illegible] وشرط ولم يتوهم [illegible]
او تكلمها بالالفاظ المنكرة من جهة صيغة الخلع لا ايجابا ولا قبولا كما ان [illegible] المتعاقدين [illegible]
ليس من نفس العقد فهم هذا والذي حكيناه عن الكراهة في السرائر [illegible]
من شرح الشرائع والتهذيب [illegible] يكون احترازا [illegible] والتنزه عن ارتكاب [illegible]

تلك الكلمات

تلك الكلمات وكون [illegible] واردة على سبيل الكذب والمزاح مشابهة لا يحل خصوصا ان الظاهر من قوله
حتى تقول اشد الجد والصدق لكن نقله بعض من اسرار العنوان او يقال [illegible] عن الكذب وان صح نسخة ولم يكن
ذلك اجتهادا منه للتوفيق بينها وبين بعض العبارات كعبارة الشيخ ره في النهاية كما سنذكر [illegible] معاودة
التخيير بين القرآن [illegible] ويكون الاجماع المنقول مخصصا بعد الظواهر النصوص ان قلنا بجواز ذلك كما
هو الاظهر ولكن [illegible] يمكن والاولى الحمل على [illegible] تصدر [illegible] الحكم بتلك
الكلمات ولا [illegible] بين تلك العبارات من [illegible] من غير [illegible] اذا عرفت ذلك فلنا
في الاستدلال بعنوان [illegible] الشهرة [illegible] وكان حجج [illegible] ومن [illegible] في عموم
الادلة [illegible] معلق الكراهة في جواز الخلع وصحته اولا الاصل [illegible] عدم كون الخلع في الصور المتفق
فيها مطلق [illegible] في غير الصورة المتفق عليها و
ثانيا الاجماع الذي [illegible] الاخير [illegible] من الكبار ونقل الخلاف [illegible]
كالحلي في السرائر [illegible] في الخلاف [illegible] على اشتراط كراهتها باجماع الفرقة على انه لا يجوز له [illegible]
بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من جنابة ولا اقيم لك حدا ولا اوطئن فراشك من تكرهه
او يعلم ذلك منها فعلا ونحوه نقل [illegible] كما سبق ولفظه [illegible] بيان [illegible] العموم
بلا خلاف فيه [illegible] اشتراط [illegible] قولا او فعلا فلا يكتفي بمضمون واحدة منها وان كانت مفيدة
لمطلق الكراهة وثالثا الاجماع المنقول عن العدول سيما [illegible] حجة [illegible] في
الاصول [illegible] في امكان الاجماع ثم في تحققه ثم [illegible] امكان العلم به ثم في تحققه [illegible]
بين الاجماع والضرورة بالضرورة بل [illegible] اظهر [illegible] بالقبول [illegible]
الطريق الاول والحق الحقيق بالاتباع الذي [illegible] الاسماع [illegible] الاجماعات
المعلومة والمنقول لم يكد يثبت [illegible] النقلية [illegible]
[illegible]

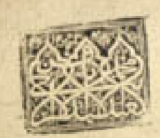
من في النفس مطلقا فان المستفاد من النصوص الحاكمة في هذه المباني المستندة اليها في مقام الاستدلال ليس الا كالمشتر الا كان زين
وبطلان القياس في الشرع من ضروريات اهل الايمان ومنها نجاسة جزء ما لا يؤكل لحمه كالفيل والدب
الذي قد مثل وبوله ايضا فان غاية ما استند اليه اكثر الاصحاب في هذا الباب انما هو الامر بغسل الثوب
من ابوال ما لا يؤكل لحمه وظاهر ان اثبات النجاسة بالمعنى المصطلح بين المتشرعة انما يكون بما يجب التنزه
عنه وعما باشره برطوبة في الاكل والشرب والعبادة ونحوها من ذلك الامر الواحد يتوقف على امور
لا يثبت جلها الا بالاجماع الاول كون الامر هنا للوجوب حقيقة او مجازا او اشتراكا مع القرينة على الاول
المنقول في الاصول الثاني كون وجوب الغسل هنا للغير متذكرا لا لغيره ولا لنفسه فلعله لاجل ذلك كما قيل في كل
غسل الجمعة وغسل المس ونزح البئر ورش الثوب بملاقاة الكلب في اليبوسة تعبدي او حكمة التعبد الا ان
من نفرة الملائكة او اذى الشياطين كما ورد في اقتناء الكلب والبول والخمر ونحوها وبه يعبر الثالث
شمول اللازم من الثوب وغيره من البدن والفرش والارض وغيرها مع ان اكثر ما تمسك في التطهير
ونحوها الرابع اثبات التلازم بين البول والخرء مع اختلافهما في كثير من الاحكام كعدم طهر البول
بغير الماء وطهر الغائط بالتمسح الخامس التعميم بغير المأكول بحيث يشمل الافراد النادرة مطلقا او حين صدور الحكم
بالنسبة الى من لا يتبادر في حقه اللفظ خصوصا المطلق على الافراد الغير المتبادرة وهم اكثر المتأخرين ولذا
صرحوا بعدم نجاسة الكلب والخنزير البحريين السادس شمول الخطاب لغير المشافهين من الحاضرين او المعدومين
حين الخطاب كما صرح مع انه ثبت في اصول الكلام امتناع خطاب المعدوم عند الاعلام واما المتكلم
بعض العامة خاصة وفي التهذيب في باب غسل الجنابة عن عبيد بن زرارة ان الصادق ع قال اي قال الله وان كنتم جنبا
فاطهروا ولم يقل ذلك لهن ومنها ان الماء القليل الراكد اما لا ينفعل بملاقاة شيء من النجاسات
ما لم يتغير او ينفعل بمجرد ملاقاته بكل منها الا ما استثني كما استثني اجماعا وحال التطهير مطلقا على الخلاف
مع ان اكثر ادلة الطرفين موارد خاصة استنبط كل منهما منها استدل المشهور بادلة على الانفعال بولوغ
الكلب او اصابة حبل مشتملة بعذرة ونحوهما على الانفعال مطلقا ولابن ابي عقيل العماني ره بادلة

على عدم

على عدم الانفعال كعذرة الجنابة يعني المني او الحيض على العدم كذلك مع انه لا منافاة بين تلك الاخبار
بحسب اللغة والظاهر لولا انضمام الاجماع المركب حتى يحتاج الى الجمع والترجيح بل الصحيح ترجيح
الاجماع على الخبر الصحيح الصريح لوجوه اشرت اليها في مقدمات قطع المقال في نفي القول بالانفعال
فان قيل الاجماع في النزاع ممنوع وكيف يكون اجماعا وقد خالف فيه جمع كالشيخ المفيد
ره على ما سبق عبارته والقطب الكيدري حيث قال في الاصباح الخلع يكون مع كراهة الزوجة الرجل
وهو مخير في فراقها اذا دعته اليه حتى تقول له لئن لم تفعل لاعصين الله بترك طاعتك ولاوطئن
فراشك غيرك او يعلم منها العصيان في شيء من ذلك فيجب عليه والحال هذه طلاقها ويحل له
اخذ العوض على ذلك وكذا السيد ابن زهرة حيث قال في الغنية اما الخلع فيكون مع كراهة الزوجة
للرجل وهو مخير في فراقها اذا دعته اليه حتى تقول له لئن لم تفعل لاعصين الله ابدا بترك
طاعتك ولاوطئن فراشك غيرك او يعلم منها العصيان في شيء من ذلك فيجب عليه والحال هذه طلاقها
وكذا ابن حمزة حيث قال في الوسيلة الموجب للخلع اربعة اشياء قول المرأة او حكمها فالقول
ان تقول انا لا اطيع لك امرا ولا اقيم لك حدا ولا اغتسل لك من جنابة ولاوطئن فراشك من تكرهه
والحكم ان يعرف ذلك من حالها وقال سلار في المراسم فان ظهر كراهتها له وعصيانها
كان له ان يطلب على تسريحها عوضا وقال الشيخ في النهاية وانما يجب الخلع اذا قالت المرأة
لزوجها اني لا اطيع لك امرا ولا اقيم لك حدا ولا اغتسل لك من جنابة ولاوطئن فراشك من
تكرهه ان لم تطلقني فمتى سمع منها هذا القول او علم من حالها عصيانه في شيء من ذلك وان لم
تنطق به وجب عليه خلعها قلت اولا ان الاجماع المعلوم المانع للنزاع من العالم المجهول
اجماعا غير الاجماع المنقول الذي هو من قبيل الخبر الواحد لا تفيد المنقول اليه سوى الظن ولذا اختلف
في حجيته واحتجوا عليها بعموم ما دل على حجية خبر الواحد فبين الاجماعين بون بعيد فلا تغفل وثانيا

ان الاجماع المصطلح عند الامامية لا يستلزم اتفاق الكل ولا يحتاج فيه اليه كما احتج اكثر المحققين
اليه بل ضرورة المذاهب والدين لا ينقدح بوجود الخلاف في بعض المؤمنين والمسلمين وكذا لا ينقدح
حال ظهور آية او رواية في خلافهما كما يعلم ذلك من ملاحظة كثيرة كتحريم ام الزوجة وعدم وجوب
الحج على ابن الجدة واكثر من مرة وعدم تأبيد نقص شعبان وتمام رمضان وطهارة الغسل وحرمة الكلب
والارنب وتحليل التحليل وتحريم القياس الى غير ذلك وقد صرح بما ذكرنا غير واحد من الاجلة قال المحقق ره
في المعتبر واستحوذ بعض من تأخر انه لو خلا المائة من اصحابنا لم يضر ولو حصل في اثنين كان حجة وكلام
من هنا نقل الاجماعات المتعارضة كما نقله المرتضى على المنع من العمل بخبر الواحد والشيخ ره على جوازه بل قد
الشيخ الصدوق ومن شيخه ابي الوليد على وجه القبول ان اول درجة الغلو نفي السهو عن النبي صلى الله عليه وآله
مع انه الان من اصول مذهب الامامية وبالجملة قد وقع ونقل لكثير من علماء العامة والخاصة احوال في ذلك
النفاس بحصول الاجماع المحرم من ابي غير الانبياء وكقول الشيخ المفيد ره وسلار الديلمي بانفعال ماء البئر
والانثى وان كان كثيرا او كثيرا على وفق المشهور ولكن الشيخ حمل كلام استاده المفيد عليه وقول الاكثر
وهو اعرف بمقالة استدل على اعتبار الكراهة بالاخبار المستفيضة المشار اليها الناصة في اعتبار قولهما
وتكلمهما بما تضمنته من الاكل وذكره فليس فيهم فحمل اطلاقه عليه فتأمل وكقول المفيد ايضا بتحريم العقد على
المتوفى عنها في عدتها وقول ابي الجنيد في تحديد الكر بالمساحة بنحو من مائة شبر وقول الراوندي في
تحديده بعشرة اشبار ونصف من غير اعتبار التكسير فانه بناء على مجموع الثلاثة ونصف شبر ونصف
غير ذلك وقد نقلوا في احوال الشيخين انه كان يحضر مجلس درس كل منهما قريب من اربعمائة من علماء
العامة فضلا عن الخاصة فكيف يتم الاجماع المنقول عن الشيخ وسبطه بمجرد اتفاق اربعة او خمسة مثلا او ستة
وثالثا ان المصباح والغنية والوسيلة والمراسم والنهاية ليست بموجودة عندنا الان ويمكن القدح
فيما نسب اليهم من الخلاف منها لوجهين الاول ان الفضلاء المذكورين اتفق الناقلين الى الشيخ

وغيره قد علموا



وغيره قد علموا بمضمون تلك الاخبار الدالة على اشتراط بلوغ الكراهة حد المذكور فيها غير من تبعهم
القبل ان قيل للخلاف عن تلك الكتب فلعلهم وقفوا على ذلك منهم من كتبهم الكثيرة وعرفوا اتفاقهم
من الحلي المذكور في تلك الكتب على تقدير صحتها والثاني ان هذا القول مع تصديقه بنقل الاول والثاني دليل هنا
لم يعرض النقل الفاضلين الباقرين على الشيخ وغيره بمضمون تلك الاخبار بل في مقابلها اشتراط اطلاق الكراهة
على وجه المعارضة وكذا لم يتوجه الاستشكال شارح النافع وصاحب الكفاية في صحة الخلع اذا لم يبلغ
الكراهة الى ذلك الحد مع انه اكثر صدر كلام شارح النافع لا ان وصل الى الاستشكال لم يذكره وكذا
نقل عن ابي العلامة ره في شرح ارشاد الباب مكرر الفاضلين وانا اطلقنا كلام الشيخ المفيد ره
فقد اشرنا اليه اولا وقال اما الشيخ في النهاية بظاهر عبارته المنقولة حصر الخلع المباح في الجواب
مسند لا على انه ذلك منها منكر والنهي عن المنكر واجب وانا نسلم الخلع وظهر من هذا ان الحكمة
بالوجوب ليس من الرواية وكذا لا ينافي حكمه بالاباحة في سائر كتبه للروايات ولا اشتراط الخيرة
مطلق الخلع اتيانها بتلك الكلمات المنكرة قولا وفعلا كما نقل عليه هو وسبطه بالاجماع فتدبر
الاخبار المستفيضة القوية الدالة التواتر بالمعنى في اعتبار قولهما وتكلمهما بالاكل ذكره ما تضمنته
عمارة المشايخ ابو جعفر بن محمد في الثلاثة في الكتب الاربعة الفقيه في الصحيح والبزنطي كالصحيح عن ابراهيم
جميع الذي لا يغير اليه ولفظ الصحيح قال عدة المختلعة عدة المطلقة وخلعها طلاقها وهي تجزي من غير ان
تسمى طلاقا والمختلعة لا يحل خلعها حتى تقول لزوجها والله لا ابر لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا
اغتسل لك من جنابة ولا اوطئ فراشك غيرك ولا وزني فيعيبك بغير اذنك وقد كان الناس يرخصون
فيما دون هذا فاذا قالت المرأة ذلك لزوجها حل له ما اخذ منها وكانت عنده على تطليقتين باقيتين
وكان الخلع تطليقة وقال عليه السلام يكون الكلام من عندها يعني من غير ان تعلم وفي بعض النسخ زيادة
عنده بعد الناس ولو صح لاحتمل ان يكون المراد عند الخلع اي لاجله وسقط لا هي قوله عدة المختلعة

ويعني من غير ان تعلم زرارة في الذيل وقال لو كان الامر الينا لم نجز طلاقا الا للعدة كما في ... او طلقة
سبيل الله قاسمة زيادة من يكره بعد فراشك كما في بعض ... وفي لا اذن وفي لا يكون الكلام من غير
مكان يكون الكلام من عندها والتقريب ظاهر من حيث تعليق ... على قول تلك الكلمات مفهوم
الغاية الذي لا ريب ... في حجيته ... ذلك بان الاكتفاء باقل من ذلك مذهب الناس يعني ... حكمه
الذي ليس الحكم المفسر في شيء والمراد بهم ... الاكتفاء ... بظهور مطلق الكراهة ...
وحمل ذلك على الاشارة لا كل واحد ... خصوص ... اللفظ ... هنا على عدم الكراهة
اصلا وحمل الواو على كونها بمعنى او والقول حقيقة في التلفظ والتكلم الاصل في الاطلاق الحقيقة بلا خلاف
قال الصدوق المفضل انه قوله لا ابر لك قسما ان لا اطيعك فيما تأمر وان كان موكدا باليمين قال
في النهاية بر ... وابره ان صدقه وفي القاموس ابر اليمين امضاها على الصدق قوله لا اغتسل لعله كناية
عن عدم الاطاعة في الوطء قوله ولا اوطئن وقال في النهاية في حديث ... ولكم عليهن ان لا يوطئن
فراشكم احدا تكرهونه اي لا يأذن لاحد من الرجال الاجانب ان يدخل عليهن فيتحدث اليهن وكان
ذلك من عادة العرب لا يعدونه ريبة ولا يرون به باسا فلما نزلت آية الحجاب نهوا عن ذلك قوله لا
ادن في بعض النسخ والكافي لا اذن وقال الوالد العلامة طاب ثراه كناية عن الزنا او مقدماته او
القبل ... وفتح الباب ... السارق قوله فقد كان الناس قال الوالد العلامة تغمده الله برحمته اي كان
عمل جماعة من الصحابة والتابعين على الرخصة في الخلع او في الاخذ منها زائدا على ما اعطيتها قبل هذه النشوز
والاقوال ... وقال الفاضل الاسترابادي ره يعني لا بد من هذا القدر في النشوز ليصح الخلع ويحل
اخذ الرجل من المرأة شيئا عوضا عن الطلاق وقد كانت العامة يكتفون باقل من هذا القدر قوله
من عنده ان ... شيء من كراهتها لا بأس ... بعلم ... ظاهر ... الموافق انتهى كلامه ... ره
وسيأتي تفسير قوله لو كان الامر الينا ... وما رواه في الصحيح عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال

في الخلع اذا قالت

في الخلع اذا قالت له لا اغتسل لك من جنابة ولا ابر لك قسما ولا اوطئن فراشك من تكرهه فاذا قالت
له هذا حل له ان يخلعها وحل له ما اخذ منها والدلالة بمفهوم الشرط الذي هو حجة على المشهور الاظهر وما
ذكر طريق التقريب في الاخبار الاخر فلا نطيل الكلام بتكريره وما رواه في الحسن ... في الصحيح عن ابي
الصباح الكناني عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا خلع الرجل امراته فهي واحدة باين وهو خاطب من الخطاب
ولا يحل له ان يخلعها حتى تكون هي التي تطلب ذلك منه من غير ان يضر بها وحتى تقول لا ابر لك قسما
ولا اغتسل لك من جنابة ولا ادخلن بيتك من تكره ولا اوطئن فراشك ولا اقيم حدود الله فيك فاذا كان
هذا منها فقد طاب له ما اخذ منها قوله عليه السلام يضر بها الاظهر المؤيد بضبط خط الكتاب انه من الاضرار
ويحتمل ان يكون من الضرب. وفي الشفعة ايضا في الحسن ... عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام
قال المختلعة التي تقول لزوجها اخلعني وانا اعطيك ما اخذت منك فقال لا يحل له ان يأخذ
منها شيئا حتى تقول والله لا ابر لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا اذنن في بيتك بغير اذنك ولا
اوطئن فراشك غيرك فاذا فعلت ذلك من غير ان يعلمها حل له ما اخذ منها وكانت تطليقة بغير
طلاق تتبعها وكانت بائنا بذلك وكان خاطبا من الخطاب قوله قال المختلعة الظاهر ان الغرض راجع الى
السائل وانه استفهم انه يتحقق الخلع ويصح بظهور مطلق كراهتها من قولها اخلعني وانا اعطيك فاجاب
الامام عليه السلام بانه لا يكفي ذلك بل يشترط تفوهها بتلك الكلمات المذكورة الدالة على شدة الكراهة قوله عليه السلام
يعلمها اي الزوج او احد او بالفوقية كما في بعض النسخ مبنيا للمفعول او للفاعل كما في قوله تعالى
ولو ترى قوله وكان خاطبا اي ليس له الرجوع الا ان ترجع في البذل حيث يجوز ذلك كما سيأتي وفيها
ايضا في الموثق لسماعة بن مهران قال سألته عن المختلعة فقال لا يحل لزوجها ان يخلعها حتى تقول لا ابر
لك قسما ولا اقيم حدود الله فيك ولا اغتسل لك من جنابة ولا اوطئن فراشك ولا ادخلن بيتك من تكره
من غير ان تعلم هذا ولا يتكلمون هم وتكون هي التي تقول ذلك فاذا هي اختلعت فهي بائن وله ان يأخذ

عن قبلها ما قدر وليس له ان يأخذ منها للمبارئ كل المهر المعطى لها كما قال العلامة ره قوله غير انا نعلم
بهذا المعنى يكون نعيظ فيه باعتبار لهما على هذا الكلام لا نعلم الغرابة انتهى وان الظاهر انه من باب التفعيل
كما نقل عن بعض الفضلاء انه وجده مضبوطا كذلك بخط الشيخ قوله لا يتكلمون بهم اي افارقهما او افارق
الزوج وفي بعض النسخ ولا يتقلون نهم في القاموس النهم التوريس والاغراء وفيه الحديث شاعة
وفي [illegible] ظاهر الكلام تحريم تعليم تلك الالفاظ في هذا المقام فحوه وليس له ان ياخذ [illegible]
اليه الصداق وجماعة من المنع عن اخذ تمام المهر في المباراة كذا افاد احد الافاضل ره وفيه نظر لاحتمال
ان يراد بالمهر المعطى لها ما اعطى لها زايدا على المهر على وجه الهبة والهدية فليفهم وفيها الضعـ
في الضعيف سهل وامره سهل عن الاعتبار فاتت وليس كل خلع حتى تقول لزوجها ثم ذكر مثل ما ذكر
اصحابه ثم قال ابو عبد الله ع وقد كان يرخص للنساء فيما هو دون هذا فاذا قالت لزوجها ذلك حل خلعها
وحل لزوجها ما اخذ منها وكانت على تطليقتين باقيتين وكان الخلع تطليقة ولا يكون الكلام
الا من عندها ثم قال لو كان الامر الينا لم يكن الطلاق الا للعدة وفي التهذيب قالت لزوجها حل له
خلعها قوله ثم ذكر ابو بصير او عبد الكريم قول اصحابه فيه دلالة على شهرة ذلك بين الشيعة اتفاقهم
عليه قوله كان يرخص اشاره الى عدم اشتراط العامة لذلك كما سبق في صحيحة الحلبي ولم يرخص احد من المسلمين
لامراة تكلمه بكلمة واحدة من تلك الكلمات المنكرة فليفهم قوله حل خلعها قال العلامة ره هذا
وما سبق مؤيد لما هو المشهور من عدم وجوب الخلع ح بل جوازه وقال الشيخ في النهاية بوجوبه وتبعه القاضي
وجماعة استنادا الى ان ذلك منها منكر والنهي عن المنكر واجب وانما يتم بالخلع والجواب منع انحصار
المنع في الخلع والمشهور استحبابه وقيل الاقوى ح استحباب فراقها واما كونه بالخلع فلا والصحيح ان معنى
اخبار سياق الاخبار الدالة على هذا المضمار ان المراد بالحل هنا معناه العام المقابل للحرام [illegible]
تحقيق قول الشيخ في هذا المقام وان لم يثبته ايضا ولذا ما استدل بقوله ع لو كان الامر الينا [illegible]

ان مقتضى ظواهر

ان مقتضى ظواهر الاخبار سيما قوله ع في صحيحة الكناسي يكون في الحق الطلاق واجماع فقهائنا الاخيار
على اشتراط كراهتها له خاصة ان الزوج لا يريد فراقها وانها مع ريده الرجوع وتوسل اليه بالشهوة
والفدية وانه لما كانت تعلم ان له حق الرجوع ولا ينفعها مجرد الطلاق توسلت الى الخلع وطلبته
كما يشير اليه قوله ع فهي واحدة باين وتعود على تطليقتين باقيتين وقوله ليس له عليها رجعة
ونحوها فظهر مما ذكر ان محل الخلع في الاخبار وتعدده انما هو صورة امكان الرجوع وانه لا يتحقق
البينونة ولا تملك الفدية في تلك الصورة الا بالخلع لا بطلاق الطلاق المعروف مع فقد ركنها
المعتبرة فيه كما هو الاظهر وفاقا للسيد في شرح النافع والمحقق السبزواري في الكفاية او وقوعه
رجعيا مع بطلان الفدية كما عليه الفاضلان واكثر المتاخرين واما القول بان ذات الخلع البينونة
وتملك الفدية كما هو المشهور بين العامة فهو من متفردات الشهيد الثاني غير مسبوق بها كما نطق
بالتتبع وصرح به في المبسوط والشرح وغيره وانه بعد استقرار الاسلام ومعرفة احكامه والحلال
والحرام لا يكاد يوجد امراة مؤمنة فقيهة تكره زوجها كذلك في ان تجيبه بتلك الكلمات ويعلم من حالها
فعل ما رضى منها او لم يستر [illegible] بل [illegible] مع عدم كراهة ولا ضرب ولا اضرار ولا منع
حق من الزوج لها كما هو المعتبر في الاخبار واجماع الاخيار ولذا قال ع السلام قد كان الناس يرخصون
فيما دون هذا وقد كان يرخص للنساء فيما هو دون هذا ولو كان الامر الينا لم يكن الطلاق
الا للعدة [illegible] تلك الالفاظ بالخلع او لم [illegible] كما في بعض نسخ رواية الحلبي الا للعدة او طلقة تامة
ان في تلك الصورة كما في الكافي الا للعدة اي طلقة تامة عدها ان رجعها بانها كما هو احد معانيه فهذا
كله ظاهر فيما عليه ان الخلع طلاق كما صرح به في الاخبار وعليه اكثر فقهائنا الاخيار سواء وقع بلفظ
الطلاق او الخلع منفردا وجوبا او جوازا او مجردا واما على القول الاخر فهو فسخ وعليه الشيخ [illegible]
فسخ والثمرة في عده من الطلقات الثلث [illegible] الطلاق [illegible]

وقد ظهر مما تقرر ان الخلع لم يكن ولم تجر عليه الاصحاب في غاية البعد عن اصل الباب وكذا حل العده
على طهر غير المواقعه وعلى انه لم يكن الخلع بدون الاتباع بالطلاق كما ارتكبه بعض الاصحاب قال
شيخنا المفضال بقية الوالد العلامة قدس سره ان كان لم يجوز الخلع بدون الاتباع بالطلاق مما اليوم
فيجوز لكم ان تجعلوا الخلع طلاقا بنفسه او المراد او كان الامر الينا امرهم اصحابنا بان لا يوقعوا
التفريق الا بالطلاق العدي انه لم يجوز الطلاق والخلع وغيرهما الا للعده كما قال فطلقوهن
لعدتهن انتهى وفيه انه لا اساس لذلك محمول على الاكمليه للاجماع على جواز الطلاق لغير العده
انتهى هذا ما رواه في الصحيح عن سماعة ... قال قلت ارايت ان هو طلقها بعد
ما خلعها ايجوز عليها قال ولم يطلقها وقد كفاه الخلع ولو كان الامر الينا لم نجز طلاقا فالظاهر ان
المراد بالطلاق فيه هو مطلق الفراق الشامل للخلع على ما كان متعارفا بين العامه فانهم ذاكرهم
لا يعتبرون كثيرا من شرائط الطلاق والخلع من طهر غير المواقعه وحضور العدلين كما يسأل في الخلع
فافهم وكذا المراد بالطلاق السني فيما رواه في ... مرسلا عن ابي عبد الله ع قال لو كان الامر
الينا لم نجز الا الطلاق السني مقابل طلاق البدعه للتداول بين العامه وما رواه
في القوي عن ... الطاطري عن صفوان عن زراره عن ابي جعفر ع قال لا يكون الخلع حتى
تقول لا اطيع لك امرا ولا ابر لك قسما ولا اقيم لك حدا فخذ مني وطلقني فاذا قالت
ذلك فقد حل له ان يخلعها بما تراضيا عليه من قليل او كثير ولا يكون ذلك الا عند سلطان
فاذا فعلت ذلك فهي املك بنفسها من غير ان تسمى طلاقا واعتبار حضور السلطان محمول
على الاولى الارشاد للاجماع منا ... على عدم اشتراطه ويدل عليه ما رواه في الوسائل
عن قرب الاسناد للحميري عن علي بن جعفر عن اخيه موسى ع قال سألته عن امراه بارات زوجها ان

له الذي لها

له الذي لها عليه ثم بلغهما ان السلطان اراد رفع ذلك اليه وكان يعلم منه انه يرد عليها ما اخذ
منها كيف تصنع قال فليشهد عليها شهودا على مبارأته اياها انه قد دفع اليها الذي قبلها
لها ولا شيء لها قبله وما رواه في الوسائل عن العياشي في تفسيره عن ابن بكير عن ابي عبد الله ع قال
المختلعة ... لا يحل خلعها حتى تقول لزوجها لا ابر لك قسما ولا اطيع لك امرا
ولا اوطئ فراشك ولا ادخل عليك بغير اذنك فاذا هي قالت ذلك حل خلعها وحل له ما اخذ
منها من مهرها وما زاد وذلك قول الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به واذا فعل ذلك فقد
بانت منه وهي املك بنفسها ان شاءت نكحته وان شاءت فلا فان نكحته فهي عنده على
ثنتين انتهى وما نقل عن الفقه الرضوي قال ع واما الخلع فلا يكون الا من قبل المراة وهو ان تقول
لزوجها لا ابر لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا اوطئ فراشك من تكرهه فاذا قالت هذه المقالة
فقد حل لزوجها ما ياخذ منها وان كان اكثر مما اعطاها من الصداق الحديث وعن الدعائم روينا
عن جعفر بن محمد عن ابيه عن ابائه ان عليا صلوات الله عليه وعلى الائمة من ولده قال الخلع جائز اذا وضع
الرجل على موضعه وذلك ان تقول له امراته اني اخاف ان لا اقيم حدود الله فيك فاعطيك
كذا وكذا فيقول هو انا اخاف ان لا اقيم حدود الله فيك فما تراضيا عليه من ذلك جاز
لهما وقال جعفر بن محمد ع اذا قالت المراة لزوجها لا اطيع لك امرا ولا ابر لك قسما ولا اغتسل لك
من جنابة ولا اوطئ فراشك ولا ادخل عليك بغير اذنك او تقول من القول ما يتعدى فيه مثل
هذا مفسرا او مجملا او تقول لا اقيم حدود الله فيك جاز له ان يخلعها على ما تراضيا عليه مما اعطاها
وغيره ياخذ منها عن ذلك ما انفق عليه ويخلعها وعنه ع انه قال الخلع ان يتداعى الزوجان الى
الفرقة من غير ضرر من الزوج بامراته على ان تعطيه شيئا من بعض ما اعطاها او تفتدي عنه بشيء
مما لها عليه فتبرئه منه او على غير ذلك وذلك اذا لم يتعد في القول ولا يحل له ان ياخذ منها

الا دون ما اعطاها وان تعدت في القول وافتدت نفسها من غير ضرر منه لها بما اعطاها وفوق
ما اعطاها فذلك جائز وعنه ع انه قال اذا جاء النشوز من قبل المراة ولم يجر من قبل الرجل فقد حل للزوج
ان ياخذ منها ما اتفقا عليه وان جاء النشوز من قبلهما جميعا فابغض كل واحد منهما صاحبه فلا ياخذ
منها الا دون ما اعطاها فقوله الخلع جائز وقوله الخلع ان تبتدي الزوجه وارد على اصطلاح العامه
من عدم الفرق بينه وبين المباراة في الحكم ولا في الاطلاق وقوله او جملا او تفعل الاثم والاكتفا
اعتبار قول منكر فينضم الاجماع المركب من الامامية فيدل على المطلوب اذ من لم يعتبر الاقوال المعتبرة في
الاخبار المنقول عليها الاجماع لم يعتبر قولا اصلا ولا فاظهور فعل منكر من … او اكثر منها انها تكره
وترغب في فراقه اما لسوء خلقه او قبح صورته او سيرته مثلا جاز الخلع وان لم يتكلم بشي اصلا فلم
يعلم الحصر عدم معاشرته والتعفف عن المنكرات مع كما لا يخفى عليه او في الطلب ويمكن حملها على التقية من مذهب
مالك ومن وافقه منهم فتامل قوله الا دون ما اعطاها يدل على مذهب الصدوق من اشتراط ذلك في المباراة
ويمكن حمله على الندب او الكراهة فتدبر ولا يقدح في الجزئية ويقع الخلع فليتدبر وكذا التقريب فيما رواه
علي بن ابراهيم في تفسيره في الحسن … عن ابن ابي عمير … عن ابي عبد الله ع قال الخلع لا يكون الا ان تقول المراة
لزوجها لا ابر لك قسما ولاخرجن بغير اذنك ولاوطئن فراشك ولا اغتسل من جنابة او تقول لا اطيع لك
امرا او تطلقني فاذا قالت ذلك فقد حل له ان ياخذ منها جميع ما اعطاها وكل ما قدر عليه مما تعطيه
من مالها فان تراضيا على ذلك على طهر بشهود فقد بانت منه بواحدة وهو خاطب من الخطاب
ان شاء ولا رجعة للزوج على المختلعة ولا على المبارئة الا ان يبدو للمراة فيرد عليها ما اخذ منها الخ
وما رواه في الحسن بابراهيم عن زرارة عن ابي جعفر ع وعنه … لكن منظور فيه قال المباراة يوخذ
منها دون الصداق والمختلعة يوخذ منها ما شئت الا ان المختلعة تعتدي في الكلام وتكلم بما لا يحل
والتقريب اعتبار التعدي في الكلام والتكلم بما لا يحل انما في تحقق الخلع وهو غير معتبر عند الخصم بانضمام عدم

الفاصل بدل على الندب وما رواه في الحسن بابراهيم عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله ع قال في
المختلعة انها لا تحل له حتى يتوب من قولها الذي قالت له عند الخلع ووجه الدلالة ظهوره في اشتراط
تحقق الخلع بقول منكر منها يحوج الى توبتها وبانضمام عدم القول بالفصل يدل على المطلوب واما توقف
حلها على توبتها فهو من قبيل قوله تعالى وحرم ذلك على المؤمنين فان تم الاجماع او دليل اخر على عدم التوقف
حمل على الندب ولم يقدح في الجزئية كما مر وحينئذ لا يتحقق خبر بعنوان الجميع اجزائه كما لا يخفى على المطلع المتتبع
بالاخبار ولو وجد فهو من منفردات الفقيه على حسب … فهمهم وهذه فائدة مهمة ينبغي ان لا يغفل
عنها وفي الفقيه في الصحيح عن الحسين بن … قال كتبت الى ابي الحسن ع رجل زوج ابنته من رجل فرغب فيها
زهد فيها بعد ذلك واحب ان يفرق بينه وبين ابنته وابى الختن ذلك ولم يجب الى الطلاق فاخذ مهر ابنته
ليجيب الى الطلاق ومذهب الاب التخلص منه فلما اخذ المهر اجاب الى الطلاق فكتب ع ان كان الامر من طريق
البين فليعمد الى التخلص وان كان غيره فلا يتعرض لذلك فان قيل القدر المعتبر فعله من مضمون الاقوال
المنكرة في تحقق الخلع فان الادلة المذكورة فيه مختلفة متخالفة قلت مقتضى الجمع بين الادلة الاتيان
بمضمون جميع ما فيها لان كلا منها بالنسبة الى ما تضمنه حجة ودليل فرعي خال عن معارض مقاوم وهو القدر
المتيقن في حل الخلع ورفع استصحاب النكاح … حمل المذكورة في صحيحة الحلبي والكناية …
والظاهر ان قوله لا اطيع لك امرا موافق لمضمون قوله لا اقيم لك حدا وحدود الله فيك
وكذا لا اوذن عليك … مع لا دخلن بيتك من تكره فيقتصر على احدهما فقوله فقيل بل
يمكن الاقتصار على القدر الذي نقل عليه الاجماع ويتايد ببعض الظواهر لان الاجماع المنقول اقوى
من الخبر وان كان صحيحا … [illegible] مقتضيات قطع المقال … يكون اعتبار القدر الزائد عليه
المذكورة في النصوص محمولا على الاولوية لكون الناس يكتفون بما دون محمولا على ما دون الثلث
التي هي العمدة مع ان قوله لا اقيم لك حدا … الغسل والاذن عليه بغير اذنه فليتدبر

ولو تنزلنا عن ذلك كله لعدم دلالة الاجماع وعمده اخبار الطرفين صريحة في اعتبار قولها
والتكلم بها بكلام منكر ولو اجمالا لعقولها لا طبع لك امرا مع عدم ضرب ولا شتم ولا اضرار ولا
منع حق من الزوج لها وهذا صريح في جوهر غالب الخبر المشتهر ففي هذا الازمنة ولا يظن بها للنوع
على الشرط المذكور ومن شك في هذا فمتوهم فان الغالب انهم يلجئون المراة المسكينة بالضرب
والشتم وانواع الاذى ومنع الحقوق حتى تفتدي نفسها وترضى بالفراق على رغم انفها وهذا القدر
كاف في منعنا عن الاستدلال في صحة الخلع الواقع في تلك الاحوال بمادة العلم تحقيقه انتهى وحقيقة المسائل
وقد انصف بعض المتكلمين من فضلاء المعاصرين فقال وجملة ما قال مع مراعاة جانب الاحتياط
الا ان يبلغ شدة الكراهة الى حد تام من المنكرات والاقوال والافعال ما لا يرضى سائلة او ينطق بها
ذلك لو لم تطلقها واعترض اولا بان الادلة مجملة في الالفاظ المعتبرة وقلة وكثرة بادة ووجهه
واحدا لا تفصيلا وكناية وتصريحا والاختلاف من امر الشارع الدال على عدم الوجوب ولا الاشتراط
وثانيا انه لو وجب مراعاة خصوص الالفاظ الواردة في الاخبار لوجب الاستغراق في ضبطها
عددا او عاما وصيغة واعرابا وبناء واخبارا وانشاء او ان منع العجز عن العربية او النطق بكل الترجمة
او الكناية او الاشارة مطلقا او منع العجز عن التوكيل او لا مطلقا الى غير ذلك من التعريفات مع ان احدا
منهم لم يتعرض لشيء من ذلك مع تعرضهم لها فيما اعتبر فيه اللفظ من العبادات وصيغ العقود والايقاعات
وثالثا المنع من دلالة الاكل على الحرمة فلعل المراد من الحل فيها معناه الذي هو ان يساوي الطرفين وظاهر ان
نفيه لا يستلزم الحرمة لامكان ارادة الوجوب ح كما قاله الشيخ وجماعة او الاستحباب كما قاله اخرون
فيبقى غير الصورة المذكورة في الاخبار باقيا على الاباحة ولو سلم الحرمة فلا نسلم البطلان لمنع دلالة النهي على الفساد
في المعاملات وكذا المنع من دلالة قوله وقد كان الناس يرخصون فيه على التقية فيها دون الجواز لان المراد بالناس
الذين هم في الاكثر من حيث الظاهر والتابعين وفيهم بعض الحجج المعصومين ويكون المراد بالناس مطلقهم في القرآن

اليهود وفي اخبار بالعامة ممنوع لورود مثلها في غيرها كما لا يخفى ورابعا ان الادلة المذكورة معارضة
لظاهر الاية الشريفة وما ورد في شان نزولها والاخبار المعتبرة المستفيضة الاتية في بحث المطلق الى الفاصل
وظاهر ان اجراء في هذه الاخبار محمول على رجحان الخلع في اعم من الوجوب والاستحباب او انفاق ملك
على الجواز والاباحة اولى وخامسا ان حاصل ما يستفيد من عامها وخاصها ومطلقها ومقيدها
مراعاة الكراهة المطلقة ارشدها بحيث كان فيها تضعف عقلها ارتكاب المعاصي في خلافها والا بزيادة
بخصوص الالفاظ والعبارة فما لم يرد المراد منها بل كل مورد مورد منها من الافعال والاقوال كاف في ترتب
الاحكام بل الافعال اشد واقوى لحصول العلم بمعظمها لها من ذلك بخلاف الاقوال وظاهر ان وقوع ما وقع
من خصوص الالفاظ في الاخبار من باب المثال والتنبيه بالادنى على الاعلى كتحريم التافيف في عشرة الاباء
مع انه اكل ذلك بعضهم العظام القدماء ومن تاخر عنهم حتى المحدثين ومنهم صاحب الوسائل حيث قال الحر العاملي
في كتابه الكبير بعد ذكر الحكم للخلع ولا يكمل العوض للزوج حتى تظهر الكراهة من المراة ثم ذكر صحيحة محمد بن مسلم وحسنة
ورواية سماعة او الامام استحباب الاخبار وبعينه تقديم المختار عكس ما ورد الكليني غالبا ويرد ذلك
بانه لو صح هذا الكلام لما صح اكثر الاحكام اذ لم يسلم من مثل هذا النقض والابرام فيقال مثلا كان
القعود في الصلوة والصيام مما كان واجب وامر منضبط وحدا محدودا لما وقع الاختلاف في شروطها
وكيفيتها بسالفة هذا الاختلاف الشديد وكذا الكلام في صلوة الجماعة وما يترتب عليها الاكثر بانه لو تم ذلك لما
وقع هذا الاختلاف الكثير في شروطها وادابها وسائر القواعد خلف الامام حتى نرى في الاقوال فيها نيفا وثلاثين
عشر قولا على ما نقل وقيل مستند الكل الا دليل الى غير ذلك بل كان الواجب على الفقيه استفراغ الوسع
والاجتهاد في تحصيل الظن بالاحكام الفرعية عن الادلة الشرعية بالقواعد المرعية والترجيح بين الاخبار المختلفة
المروية بالطرق الجزئية والاصولية والعظم لما بعث الاختلاف في اخبار الامامية انما هو الاتقاء والتقية
والثاني بان المدققين للامور المذكورة انما هم بعض المتاخرين وهم لا يقولون باعتبار الالفاظ

فلم يحتاجوا الى السؤال والمعتبرون للالفاظ العاملون بظواهر النصوص لم يكونوا يقعون في امثال تلك الامور
سوى ما ورد في النص من قبيل حذف الالف من جهة وقراءته [illegible] و بالجملة لا يبعد من ظواهر الاخبار
فلا يقولون هل يجوز اجزاء صيغ العقود والايقاعات بالفارسية ام لا مثلا وكذا في اعراب التراكيب الملحونة
واللحن في مخارج الحروف ومراعاة القواعد العربية مثلا في ذلك وانه هل يجب التعلم والتوكيل مع العجز عن الاتيان
بالعربية الفصيحة [illegible] والكلفة اذ عدم المعروف هل يشترط العجز عن التعلم [illegible] بل اكثر المتفقهين لا يستوحشون بتكثير
ما ذكر والتشنيع اعتمادا على الظهور ما ذكروه في الاصول من جواز قيام احد المترادفين مقام الآخر فيجوز التغيير
مطلقا وانه لا يخرج اللفظ بالحمل عن اصل اللغة الا فيما ثبت بدليل كالفاظ الصلوة وتلبية الحج وانه لا يجوز التكليف
بالاطلاق فكفى القائل باعتبار اللفظ التارك للتدقيقات المذكورة نظرا لما ذكروا وان ظواهر الاخبار [illegible]
اجمع لا يحقق خلاف بعد انتشار الاسلام ولو كان الامر اليهم لم يخرجوه [illegible] ولم يبينوا الا بالاطلاق الراجح فلذا
لم يدققوا في بيان شروط والفاظ بل ذكروا بعض ما يتبع العامة وبعض [illegible] مثلا يكفونه كتبهم منه [illegible]
كما لم يتعرضوا لمسئلة تقديم امام الاصل في اعادة الصلوة مثلا وكذا الكثير من مسائل الجهاد وزيادة المعرفة والبصيرة
او العجز ذلك مع عدم وقوعه في زمن غيبة الامام وان اظهر كان هو المرجع في جميع الاحكام ولذا لم يستوعب كتب
الجهاد وتفصيل [illegible] المحدثين الصدوق ره فيما كتبه من لا يحضره الفقيه واقتفاه في ذلك الفاضل
العارف الكاشاني ره في المفاتيح ومن قبيل ما ذكرنا ما يحتج به المتأخرون من ظواهر القدماء امر النية في العبادات
فان القدماء لم يتعرضوا لكيفيتها [illegible] العدم ورود [illegible] النصوص [illegible] وانها طول ودقق فيها المتأخرون
بتدقيقات ادت الى الوسواس لكثير من الناس مع ورود النص الصحيح بان الوسواس مطيع الشيطان وكذا تقدم
العدالة وانها هي الملكة وان المعتبر فيها كذا وكذا وانه لا يعرف على الشخص الا بالمعاشرة او شهادة عدلين
بتلك العدالة والمعصوم بحيث لا يكاد يظهر عند تدقيقاتهم مطابقا للمشهور بين العامة [illegible] في الاعلام سوى
المعصوم [illegible] غير ذلك والثالث بان قوله عليه السلم لا كيل في هذا المقام ظاهر في الحرمة وعدم حل [illegible]

كما فهمه

كما فهمه كثير من الاعلام على ما ذكرنا ولو كان محمل [illegible] بمعناه الحقيقي لم يدع الخصم المنع المباح وتلك الصورة
وهو المطلوب فيكون ردا على القول بالمذهب [illegible] او الوجوب والمنع حرام بل باجماع الاعلام وبان
مستند الصحابة انما هو الادلة الدالة على منع [illegible] والاخبار الدالة على حمل [illegible] في توقيفية الاحكام الشرعية
ومنها تجويز الصحابة ترتيب الاثر الشرعي على [illegible] نطقهم وارادة الاخبار من لفظ الناس في هذه الاخبار
جائزة لغلبة استعماله في اخبار زمانه العامة بحيث صار حقيقة عرفية او مجازا شائعا فيهم فيحمل اللفظ عليهم [illegible]
الغرض مع ان قرينة تعيينه منها موجودة لان ظاهر الكلام انه عليه السلام كان في مقام التنبيه
على [illegible] اشتراط حصول شدة الكراهة ولم يذهب الى ذلك احد من الاصحاب بل اكثرهم على عدم
اشتراط الكراهة راسا وغاية ما نقل عن البعض اشتراط [illegible] اشتراط مطلق الكراهة فلا يمكن حمله على التنبيه
على التقية ولا يرد الاتمام على [illegible] الكرام [illegible] كون المراد مطلق الناس في القرآن اليهود [illegible] اخبار
الناس فهو مما لا يخفى على ادنى الطلبة ولا ينافي ذلك استعماله في غيرهما بالقرينة وهو ظاهر [illegible]
الى المنع من ورود الاية الكريمة في المنع [illegible] المصطلح عند الامامية [illegible] صحة [illegible]
لعدم ورود [illegible] فهو من [illegible] ومنع معارضة الاخبار وبعد تسليم الكل فمقتضى الجمع بين
الادلة تقييد المطلق [illegible] وحمل المعارض من الاخبار على التقية كما اشار اليه عليهم السلام كثيرا [illegible]
في هذا المقام [illegible] الاولى [illegible] الوجوه [illegible] لانه من لفظ [illegible] التراجيح [illegible]
[illegible] الخامس [illegible] الله [illegible] ينقل عن [illegible]
[illegible] جرحت [illegible] ولا يلتئم [illegible] جرح [illegible] مع ان [illegible]
[illegible] العبارة يكون [illegible] بل [illegible] قصد [illegible] ولا ريب ان [illegible]
حرف الاتيان [illegible] بمضمون فقط كما هو ظاهر وكذا الكلام في قوله [illegible] الذي على الله فان [illegible]
القول [illegible] الفعل فقط [illegible] وقوله [illegible] فيه ان [illegible] شدة الكراهة

بو فيها الحد المذكور في الروايات مؤيد لفهم العلماء له ومن ثم خرج حتى نقل عليه في الخلاف الاجماع
بعد الشيخ ويشكل الامر فيما اذا لم يبلغ بعض المجتهدين الاصوليين وقد صرح بعبارة قطب الاخباريين
الفاضل الاسترابادي ره وانا عدل صاحب الوسائل عن نقل الاخبار المشتملة على ان الخلع لا يصح الا
كما عليه الاكثر وهو الاظهر وهو الاقرب في نفسه ايضا هذا واحتج للاكتفاء بظهور مطلق الكراهة
كان قولا او فعلا بوجوه الاول اصالة عدم اشتراط الزائد عليه الثاني قوله تعالى في الآية
والعشرين من البقرة ولا يحل لكم ان تاخذوا مما آتيتموهن شيئا الا ان يخافا الا يقيما حدود الله
فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به والتقريب انها وردت في الخلع
ان عند الخوف عن عدم اقامة جميع حدود الله يجوز اخذ الفدية والخلع الثالث الاخبار
المستفيضة الواردة في شان نزول الآية الشريفة فروى عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن ان حبيبة
بنت سهل اخبرتها انها كانت عند ثابت بن قيس وان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج الى صلاة
الصبح فوجد حبيبة بنت سهل عند بابه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله من هذه فقالت انا حبيبة بنت سهل لا انا ولا
ثابت فلما جاء ثابت قال له رسول الله هذه حبيبة ذكرت ما شاء الله ان تذكر فقالت حبيبة يا رسول الله
كل ما اعطاني عندي فقال رسول الله خذ منها فجلست في اهلها وفي رواية اخرى ان حبيبة بنت سهل
كانت تحت قيس بن ثابت وكان يحبها وتبغضه وكان اصدقها حديقة فجاءت الى رسول الله صلى فقال
لها النبي صلى اتعطين الحديقة التي اصدقك اياها فقالت نعم وازيده فلم يقبل قيس الحديقة فاتم الخلع قال
لها النبي صلى اعتدي كما ذكره ابن جمعه ان اول خلع وقع في الاسلام وفي تفسير البيضاوي روي ان
جميلة بنت عبد الله بن ابي بن سلول كانت تبغض زوجها ثابت بن قيس فاتت رسول الله صلى فقالت
لا انا ولا ثابت لا يجمع راسي وراسه شيء والله ما اعيبه في دين ولا خلق ولكني اكره الكفر في الاسلام
ما اطيقه بغضا اني رفعت جانب الخباء فرايته اقبل في عدة فاذا هو اشدهم سوادا واقصرهم قامة

واقبحهم وجها فنزلت فاختلعت منه بحديقة اصدقها وروي انه عليه السلام قال لجميلة اتردين عليه حديقته
فقالت اردها وازيده عليها فقال عليه السلام اما الزائد فلا وما رواه الكليني ره في مختصر الصحيح عن ابي عبد الله
انه قال اذا خاف ان لا تقيما فيه حدود الله بقيت محظورا واحل له ذلك وجب ان لا تطيعه فيما لا يجب عليها فحينئذ يحل له
ان يخلعها وما رواه ايضا في الموثق بزرعة عن سماعة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام لا يجوز للرجل
ان ياخذ من المختلعة حتى تتكلم بهذا الكلام كله فقال اذا قالت له لا اطيع الله فيك حل له ان ياخذ منها
ما وجد وما رواه في الحسن بابراهيم وهو في الصحيح وفيه في المجهول بمحمد بن حمران عن محمد
ابن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا قالت المراة لزوجها جملة لا اطيع لك امرا مفسرا او غير مفسر حل له
ان ياخذ منها وليس له عليها رجعة وفي الفقيه مفسرة او غير مفسرة حل له ما اخذ منها الحديث وما رواه
في الضعيف بسند فيه ابن سماعة وابن جبلة كذا اذا قالت المراة والله لا اطيع الخبر ويمكن
الجواب اما عن الاصل فبمعارضته بالمثل او الاكثر كما مر واما عن الآية الشريفة فلانها مع
ورودها في باب الخلع لتحقيق المصطلح عندنا بل ظاهرها صورة تحقق الكراهة منهما وهو مورد المباراة
الذي هو احد فردي الخلع عند الاكثر ويطلق عليه الخلع في اخبارنا كما عرفت وقد نبه على ذلك جمال
المحققين الخوانساري بعد الفاضل الشيخ مقداد في كنز العرفان وغيره والقول بان مثل الآية نزلت
في الخلع لكن لم يذكر نزولها في مقدمة ثابت بن قيس كما رواه العامة ولا في مقدمة خاصة ولذا
لم يتعرض الكشف في التفسير ولو سلم ورودها في مقدمة ثابت فرض منها على وروده في غيرها
فلعل كراهة زوجة ثابت قد بلغت في الشدة الى الحد المعتبر في رواياتنا ان قوله تعالى فان خفتم
من الخطابات الشفاهية والتعميم لغير المشافهين خلاف المشهور من المحققين بل المؤمنين كما بين
في علم الكلام وصرح به في ... الا ان يستفاد التعميم من خارج في مقام وكذا
ظهر الجواب عن الاخبار التي فيها الضعيف في شان نزول الآية الشريفة مع انها في مقدمة واحدة

وثانیا ان ظاهر الآیة اعتبار الخوف من عصیانهما فی اقامة جمیع حدود الزوجیة کما هو مقتضی عموم الجمع [illegible]

او ارادة الاستغراق المجموعی ولذا قیل لا تضرب العصا [illegible] ضرب بالجمال [illegible] کما [illegible]

الاحوال او العرفیة واما عن الاخبار فبعید تسلیم اطلاقها فیجب تقییدها بما سبق [illegible] التقیة لما سبق [illegible]

یمکن حمل قوله مفسرا او غیر مفسر علی ان المراد [illegible] المعتبر فی صحة الخلع بالطلاق [illegible]

فی ذلک [illegible] الامر المبهم المذکور فیها [illegible] من قبیل عدم [illegible] فی الخروج من البیت [illegible]

بین [illegible] ابهامه وتعمیمه وهذا لا ینافی اعتبار [illegible] المشترط کما [illegible]

[illegible] الی [illegible] الصحیح [illegible] مفسرا وغیر مفسر فی بعض النسخ [illegible] فان قیل [illegible]

من تتبع الکراهة [illegible] فی الخلع او استغنت [illegible] وارادت المراة الفراق ولم یرض الزوج [illegible]

باخذ شیء منها او ابرائه عن الصداق فهل لها طریق [illegible] ام ضاقت علیهم [illegible]

علیه فی هذا المجال [illegible] الاصحاب واختیج بان طریق **الاول** [illegible] الیه الشهید [illegible] من تطلیقه [illegible]

بالفدیة وعوض بطلان الاجازة الطلاق المعوض مطلقا وانه یفید فائدة الخلع من غیر تفاوت وهذا مع انه [illegible]

[illegible] لظاهر الآیة [illegible] عن اخذ شیء من الزوجة [illegible] الخلع و [illegible]

الثانی ما ذکره [illegible] فی شرح [illegible] من [illegible] عدم اخذ الزائد [illegible]

ثبوت [illegible] الطرفین [illegible] علیه جمهور [illegible] **الثالث** [illegible]

[illegible] فی الطلاق الرجعی [illegible] الطلاق [illegible] حق الرجوع [illegible] علیه العموم ادلة [illegible]

وعدم ثبوت [illegible] الا ان [illegible] المنع عن اخذ الفدیة عوضا عن الطلاق [illegible] المستفید [illegible]

الی عدم ثبوت [illegible] الرجعیة [illegible]

الخبر وقد ورد فی الاخبار الصحیحة [illegible] وجب للزوج [illegible] بعض القرابات [illegible] فی الطلاق [illegible]

بجواز [illegible] کل منهما فی ابرائه [illegible] او اخذه [illegible] علیه [illegible] او صلح [illegible]

[illegible]

[illegible] وعدم اجرا صیغة الا بعد ایقاع الطلاق [illegible] المرام [illegible]

[illegible] ومع ذلک کله لم یجمع فی المقام بین الخلع والصلح لکن احوط [illegible]

طهارت موش [illegible] میته موش وفضله آن [illegible] نجس [illegible]

[illegible] خصوص این [illegible] این حرف [illegible] ب [illegible] کرده و بعنوان [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible] میته و فضله موش [illegible] شبهه [illegible] بلکه از ضروریات [illegible]

[illegible] و بعضی از فقهاء [illegible] اخبار [illegible] دلالت دارد و علما در کتب [illegible]

[illegible] عدم انفعال آب قلیل و غیره [illegible] و حکم [illegible] نجاست [illegible]

[illegible] میته موش [illegible] زیرا که خبر [illegible]

[illegible] ضروری دین [illegible] و طهارت میته غیر ذی نفس [illegible]

[illegible] میته [illegible] بسیار [illegible] احکام طهارت [illegible]

[illegible] تخطئه جمیع علما از مجتهد و اخباری [illegible] بلکه بعضی از فقهای قدما [illegible] موش را

نجس العین میدانند و حکم بنجاست زنده آن نیز میکنند ولا باس بالتنبیه علی ما ذکرنا [illegible] الاخبار

[illegible] فی هذا المضمار روی الشیخ ره فی التهذیب [illegible] فی الصحیح والکلینی فی الکافی فی باب [illegible] الرابع عشر

من الاطعمة [illegible] صحیح عن زرارة عن ابی جعفر ع قال اذا وقعت الفارة فی السمن فماتت فان

کان جامدا فالقها وما یلیها وکل ما بقی وان کان ذائبا فلا تاکله واستصبح به والزیت مثل ذلک [illegible]

والصحیح عن [illegible] عن ابی عبد الله ع قال [illegible] جرذ مات فی سمن او زیت او عسل [illegible]

العسل [illegible] الجرذ وما حوله [illegible] الشتاء فانزع ما حوله وکله وان کان الصیف [illegible]

وفی التهذیب فی الصحیح عن الحلبی قال سالت ابا عبد الله ع عن الفارة والدابة تقع فی الطعام والشراب فتموت

[illegible] ان کان سمنا او عسلا او زیتا واما الزیت فیستصبح به [illegible] زرارة فی التهذیب [illegible] ذلک [illegible]

ارض [illegible]

فاذفوه حتى يسرج به وان كان بردا فاطرح الذي كان عليه ولا تترك طعامك من اجل دابة ماتت
عليه وفي الصحيح عن سعيد الاعرج قال سالت اباعبدالله ع عن الفارة تقع في السمن والزيت ثم تخرج
منه حيا فقال لا باس باكله وعن الفارة تموت في السمن والعسل فقال قال علي ع خذ ما حولها وكل بقيته
وعن الفارة تموت في الزيت فقال لا تاكله ولكن اسرج به وروى الكافي صدر هذا الخبر باسناد آخر
وكانه من سهو الناسخ للاجماع على نجاسته وكان الفرق بين الزيت وغيره من الميعان
في الاغلب بخلاف السمن والعسل وفي التهذيب في اخر باب المياه من الزيادات في الصحيح
بعمرو عن جابر عن ابي جعفر ع قال اتاه رجل فقال وقعت فارة في خابية فيها سمن او زيت
فما ترى في اكله قال فقال له ابو جعفر ع لا تاكله فقال له الرجل الفارة اهون علي من ان اترك طعامي
من اجلها قال فقال له ابو جعفر ع انك لم تستخف بالفارة وانما استخففت بدينك ان الله حرم
الميتة من كل شيء وفي اخر باب تطهير الثياب وغيرها في الموثق عن عمار عن ابي عبدالله ع
سئل عن الدقيق تصيب فيه خرء الفار هل يجوز اكله قال اذا بقي منه شيء فلا باس يؤخذ
من فوقه وسئل عن الخنفساء والذباب والجراد والنملة وما اشبه ذلك يموت في البئر
والزيت والسمن وشبهه قال كل ما ليس له دم فلا باس به وعن العظاية تقع في اللبن قال يحرم
اللبن وقال ان فيها السم الخبر وفي خبر السكوني المشهور عن ابي عبدالله ع وقد سئل عن
قدر طبخت فاذا في القدر فارة قال يهراق مرقها ويغسل اللحم ويؤكل وفي الموثق عن عمار عن
ابي عبدالله ع الكلب والفارة اذا اكلا من الخبز وشبهه قال يطرح منه ويؤكل الباقي وفي
النبوي عن ميمونة قال سئل رسول الله ص عن سمن جامد وقعت فيه فارة فقال القوها وما حولها
وكلوه وفي التهذيب في باب المياه واحكامها في الموثق عن عمار عن الصادق ع في الرجل يجد
في انائه فارة وقد توضأ من ذلك الماء مرارا او اغتسل منه وغسل ثيابه وقد كانت الفارة

متسلخة فقال ان كان رآها في الاناء قبل ان يغتسل او يتوضأ او يغسل ثيابه ثم فعل ذلك
بعد ما رآها في الاناء فعليه ان يغسل ثيابه ويغسل كل ما اصابه ذلك الماء ويعيد الوضوء
والصلاة وان كان انما رآها بعد ما فرغ من ذلك وفعله فلا يمس من الماء شيئا وليس
عليه شيء لانه لا يعلم متى سقطت فيه ثم قال لعله ان يكون انما سقطت فيه تلك الساعة
التي رآها وفي الكافي في باب مولد علي بن الحسين ع مرسلا وفي البصائر مسندا وفي
كشف الغمة عن دلائل الحميري جميعا عن ابي عبدالله ع قال لما كان في الليلة التي وعد فيها
علي بن الحسين قال لابنه محمد يا بني ابغني وضوءا قال فقمت فجئته بماء فقال لا ابغي هذا فان
فيه شيئا ميتا قال فخرجت بالمصباح فاذا فيه فارة ميتة فجئته بوضوء غيره وفي التهذيب في
باب تطهير المياه مسندا عن بعض اصحابنا قال كنت مع ابي عبدالله ع في طريق مكة فصرنا
الى بئر فاستقى غلام ابي عبدالله دلوا فخرج فيه فارتان فقال ابو عبدالله ع ارقه فاستقى
اخر فخرج فيه فارة فقال ابو عبدالله ع ارقه فاستقى الثالث فلم يخرج فيه شيء فقال صبه
في الاناء فصبه في الاناء وفي باب المياه من الزيادات وكذا الاستبصار في باب مقدار الماء
عن زرارة عن ابي جعفر ع قال قلت له راوية من ماء سقطت فيها فارة او جرذ او صعوة
ميتة قال اذا تفسخ فيها فلا تشرب من مائها ولا تتوضأ وصبها وان كان غير متفسخ فاشرب منه
وتوضأ واطرح الميتة اذا اخرجتها طرية وكذلك الجرة وحب الماء والقربة واشباه ذلك من
اوعية الماء الحديث الى غير ذلك من الاخبار والاجماع واقع على عدم تنجس الماء وغيره
بملاقاة طاهر وان غير فافهم **ثانيا** اگر کسی گوید [illegible]
[illegible]
[illegible] **ب** [illegible]

برگشتن بولایت خود انکه از ملکیتش بیرون نمیرود بعد از فوت او ارثش میرسد اگر ذمی باشد مر او را که وارثش
مسلمان ذمی باشد که وارث او میرسد هر چند که در مراتب ارث بعد از او ارث کافر باشد و اگر وارثش [illegible]
در کافر حربی هر چند که از اهل کتاب باشد یعنی یهودی و نصاری و مجوس در این صورت میراث بامام علیه السلام [illegible]
الثانی عشر شخصی میگوید که ربوا از برای طفل گرفتن حرام نیست و ولی طفل را سود میتوان داد بدان حکم
شریعت کسی چنین کرده باشد حکم واقع چیست [illegible] و مطلع گردد که در باب او چنین گفته اند جواب
احدی از مسلمانان [illegible] ربوا فرق نگفته است میان طفل و غیر طفل و دیوانه و عاقل و رشید
و سفیه مطلق بود هیچ آیه و حدیث تفرقه نیز نشده و عدم فرق مجمع علیه بین المسلمین بلکه از ضروریات دین است
و هر کس چنین کرده باشد واجب است که مقدار سود را که داده است بصاحبش رساند و مع ذلک استغفار کند و توبه
و همچنین در طفل و مجنون واجب است [illegible] که سود را بصاحبش رد کند [illegible] در باب ایشان [illegible]
استحقاق [illegible] میان [illegible] و مالک و مملوک و میان شوهر و زن [illegible] از همه بگیرد ربوا بگیرند و
مسلمان از کافر حربی میتواند گرفت [illegible] در ذمی [illegible] و شهر [illegible] الثالث عشر آیا روز
پیش از شب خلق شده یا بالعکس کسی که [illegible] جمعه [illegible] بعد آمده [illegible]
که [illegible] فلک [illegible] سیر [illegible] و همچنین [illegible] فلک [illegible] هر فلک [illegible]
موافق [illegible] ب موافق ظاهر آیه شریفه که در سوره یس است و بعض احادیث خلقت روز پیش از
شب بوده شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی در کتاب مجمع البیان و عیاشی در تفسیر خود روایت نموده اند که
روزی مأمون الرشید و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و فضل بن سهل ذو الریاستین در خراسان در مجلسی جمع
بودند پس حضرت امام رضا فرمود که شخصی از یهود در مدینه از من سؤال کرد که آیا روز پیشتر خلق شده است
یا شب پس حضرت با مأمون و فضل [illegible] فرمود شما چه میگوئید در این مسئله [illegible]
نمودند و کلامی [illegible] پس فضل برضا [illegible] که شما بگوئید اصلح کناد خدا ترا حضرت فرمود

که از قرآن بگویم یا از حساب فضل چون عارف بنجوم و حساب بود گفت از حساب بگوئید حضرت فرمود
تحقیق دانسته ای فضل که طالع دنیا سرطان است و کواکب در ابتداء خلقت آن در موضع شرف خود بوده اند
فضل گفت بلی حضرت فرمود پس زحل در میزان و مشتری در سرطان و مریخ در جدی و زهره در حوت
و قمر در ثور و شمس در وسط السماء در حمل بوده اند و این نمیشود مگر در روز فضل گفت بلی پس از قرآن گوئید
حضرت فرموده که حق تعالی فرموده لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار
یعنی روز پیش از شب بوده و در طریق دیگر است که حضرت فرمود پس زحل در میزان و مشتری [illegible]
و شمس در حمل و قمر در ثور بوده پس این دلالت میکند بر بودن آفتاب در حمل و در عاشر از طالع
[illegible] پس [illegible] مخلوق شده است پیش از شب آخر حدیث و شاید مراد از طالع سرطان این باشد
که در افق سرطان برافق شرقی بوده است نسبت بقبه زمین از موضع که غیر آن و مراد از شرف
کواکب مصطلح منجمان باشد نظر بآنکه خطاب حضرت با فضل است که در صنعت نجوم سر آمده بود
و بعضی از محققین در حل این حدیث فرموده است که سرطان چهارم برج است نسبت بحمل پس حمل
و هم [illegible] در وقت طلوع سرطان چهارم در وسط السماء بوده و مراد آنحضرت
اینست که کواکب اربعه در برج شرف خود بوده اند نه همه کواکب سبعه زیرا که شرف عطارد
برج سنبله است و نهایت بعد او از شمس [illegible] و یعنی [illegible] پس هرگاه در برج شرف باشد
ممتنع است که عطارد نیز در برج شرف باشد و مناقشه کرده اند بآنکه هر نقطه از نقاط فلک البروج
طالع افقی است از آفاق عالم پس تخصیص سرطان بی وجه است همچنین [illegible] مناقشه نموده اند در آنکه
شده است که آفتاب [illegible] توقف بلکه باید مرکز زوال از دائره [illegible] بآنکه آفتاب در هر دقیقه [illegible]
از نصف النهار افقی پس [illegible] آفتاب [illegible] در توقف باشد و همچنین در [illegible]
و اهلش از حضرت امیر علیه السلام بآنکه بصره و اهلش از حضرت امیر علیه السلام بآنکه بصره [illegible]

پایین تر است از آسمان بوجه آنکه دوری کره زمین از آسمان نسبت بهمه اطراف مساوی است
در جواب این منافات آن است که امثال این احکام نظر به عدل البقاع است که واقع است در خط
استوا یا نظر بمعدل است که حدیث در آن وارد شده مراد خصوص مکه معظمه یا مدینه منوره است
و مراد بدوری بصره از آسمان دوری آن است از معدل النهار و از اینست که علما رحمهم الله [illegible]
میگویند که دورترین مواضع زمین از آسمان ابله است و آن بضم همزه و باء موحده و تشدید لام [illegible]
آخر [illegible] است چشمه ایست در بصره و خلاصه ظاهر آیه شریفه و حدیث شریف مذکور موافق
با قول اصحاب منجمین و مؤید است با آنکه دلالت میکند بر تاخر خلقت ظلمت از نور لکن منافات
دارد با آنچه مقرر است در شرع مبین و متفق علیه است میان جمیع مکلفین از آنکه هر شبی از روز بعد است

جمیع مسلمین بلکه [illegible]

نزد [illegible] و ممکن است رفع منافات [illegible] میان شب و روز با یکدیگر روز اول بود و شب بعد [illegible]
در حق [illegible] روز [illegible] بهر تقدیر شب جمعه مثلا شبی است که بعد از روز پنجشنبه است بلا خلاف
و عمل بر آن است بلا شبهه قال السیوطی الشافعی فی الاکلیل ما لفظه قال الکرمانی استدل
ای بالایة الشریفة بعضهم علی ان النهار سابق علی اللیل وهو خلاف الاجماع وقال
القرطبی فی سورة الفجر قد جعل الله لکل یوم لیلة تقبله الا یوم النحر لم یجعل له لیلة لا قبله
ولا بعده لان یوم عرفة له لیلتان لیلة قبله و لیلة بعده فمن ادرک الموقف لیلة بعد یوم عرفة
فقد ادرک الحج بطلوع فجر یوم النحر انتهی فتامل وفی الموثق عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله
ان المغیریة یزعمون ان هذا الیوم لهذه اللیلة المستقبلة فقال کذبوا هذا الیوم للیلة الماضیة
ان اهل بطن نخلة حیث رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام استشهد الصادق ع بان
الصحابة حکموا بعد رؤیة الهلال بدخول رجب فاللیل سابق و محسوب مع الیوم الذی بعده
یوما من الشهر واستدل البعض لاصحاب بهذا الخبر علی دخول الشهر برؤیة الهلال قبل الزوال

و فیه نظر فقد بین داود معشر منجم که اهل فارس زعم کرده اند که ابتدای خلقت عالم کواکب سبعه در اول حمل
و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر در اول ثانیه حمل جمع بوده اند و در آخر بقای عالم کواکب سبعه در آخر
حوت جمع خواهند شد و ما بین دو اجتماع سه لک و شصت هزار سال است و از مبدأ عالم تا طوفان
یک لک و هشتاد هزار سال گذشته بوده و از ابتدای طوفان تا تاریخ سنه [illegible]
چهار هزار و هشتصد و هفتاد سال شمسی است پس از ابتدای خلقت تا تاریخ سنه [illegible]
یک لک و هشتاد و چهار هزار و هشتصد و هفتاد سال گذشته و [illegible] از انتهای عالم یک لک و هفتاد و پنج هزار
و یکصد [illegible] سال باقی است [illegible] آسمان و زمین [illegible]
بر خلاف [illegible] انتهی کلامه والعهدة علیه و سید ابن طاوس علیه الرحمة
از بعض کتب معتبره روایت کرده که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار از آن عمر مردم است [illegible]
[illegible] پادشاهی ایشان است فاضل گوید که مراد از [illegible] پادشاهی است در ایام رجعت
با ایام سلطنت حضرت مهدی آخر الزمان چنانکه هر دو از اصول مذهب شیعیان است و شیخ کفعمی [illegible]
[illegible] گفته است که قول حق تعالی لتعلموا عدد السنین والحساب ای [illegible]
عدد سالهای عمر [illegible] چنانکه بعضی گفته اند عدد سالهای عالم [illegible]
[illegible] زیرا که از احصاء و شماره نمیتوان [illegible]
کنند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از حق تعالی
سؤال نمود از ابتدای دنیا و اینکه چند سال از خلقت آن گذشته است پس جناب اقدس الهی وحی فرستاد
که بدرستی که من خلق کردم دنیا را [illegible] هزار هزار سال [illegible]
خراب کردم [illegible] هزار هزار سال بعد از آن معمور ساختم [illegible] هزار هزار سال پس آفریدم
خلقی [illegible]

[illegible]

و خراب ساختم دنیا را هزار سال پس معمور ساختم پنجاه هزار سال بعد از آن خلق کردم در آن دیو و دد [illegible]

پنجاه هزار سال پس خلق کردم یک حیوانی و او را مسلط کردم که شیر میداد آن [illegible] بعد از آن

چیزی که [illegible] از نور و نار کرد است و مسلط ساختم او را بر آن حیوان تا او را کشت بعد از آن خراب ساختم پنجاه هزار سال

باز معمور ساختم از آن پنجاه هزار سال پس تمام دنیا را نیز از آن کردم و آفریدم ملائک را چند و مسلط ساختم آنها را

تا تمام آن را خوردند بعد از آن هلاک آن قوم در یک ساعت باز خراب ساختم دنیا را پنجاه هزار سال و بعد از آن

معمور ساختم پنجاه هزار سال بعد از آن آفریدم در آن سی هزار کس و گردانیدم عمر هر یک [illegible] هزار سال

رهبانی موجود شدن و مردن هر دو [illegible] هزار سال تا آخر تمام [illegible] ساختم [illegible]

پس آفریدم در دنیا پنجاه هزار شهر از نقره سفید و آفریدم در هر شهری صد هزار صد هزار از قصر از طلای سرخ

و در آن شهرها [illegible] لذیذتر از شکر و شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف [illegible]

پس آفریدم مرغ [illegible] و خوراک او را در هر سال [illegible] از آن [illegible] تا تمام آنها را خورد

بعد از آن خراب کردم دنیا را پنجاه هزار سال بعد از آن [illegible] پنجاه هزار سال پس آفریدم آدم را از [illegible]

جمع وقت ظهور بیافریدم از [illegible] بیرون می آرم از صلب او محمد را و از حضرت امیر

مرویست که شیطان عبادت [illegible] هزار سال [illegible] دنیا بود [illegible]

[illegible] از پنجاه هزار سال دنیا چنانچه در قرآن [illegible]

و در [illegible] که [illegible] در کتاب [illegible]

روایت کرده که جنیان هفتصد هزار سال [illegible] بعد از آنکه [illegible] حق تعالی

حق تعالی [illegible] زمین کرد [illegible] دو هزار سال و از حضرت امام محمد باقر [illegible]

که حق تعالی آفرید [illegible] خلق کند [illegible] هزار سال [illegible]

و امام فخر رازی در کتاب مفاتیح الغیب روایت کرده است چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله معراج

در آسمان دید فرشتگان چند در [illegible] هزار که بعضی از ایشان [illegible] بعضی دیگر [illegible] پس کثرت [illegible]

جبرئیل پرسید که ایشان کجا میروند جبرئیل گفت نمیدانم [illegible] بوده ام [illegible] چنین دیده ام [illegible]

کسی [illegible] باشم پس [illegible] از ابتدا [illegible] چند وقت است که خلق شده گفت نمیدانم [illegible]

[illegible] ستاره [illegible] هزار سال [illegible] آفریده چهار صد هزار ستاره

[illegible] و یعقوب بن طارق در کتاب [illegible] الافلاک گفته که [illegible] از عمر عالم [illegible]

چهار هزار [illegible] هزار سال [illegible] هزار و [illegible] سال است والله اعلم و بعضی گفته که از روز هبوط

حضرت آدم از بهشت بر زمین تا روز وفات حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله اجمعین شش هزار و [illegible] سال [illegible]

و از کعب الاحبار مرویست که میان آدم و نوح هزار و ششصد سال [illegible] و میان نوح و ابراهیم هزار و صد و هفتاد سال و میان

ابراهیم و موسی پانصد و شصت و پنج سال و میان موسی و داود پانصد و پنجاه سال و میان داود و عیسی هزار و صد

و شصت و پنج سال و میان عیسی و محمد [illegible] ششصد سال و ابن جوزی در کتاب [illegible] گفته که از آدم تا نوح هزار

و دویست سال و از نوح تا ابراهیم هزار و صد و چهل [illegible] و از ابراهیم تا موسی پانصد و هفتاد و [illegible] سال و از داود

تا عیسی هزار و پنجاه و [illegible] سال و از عیسی تا محمد ششصد سال [illegible] العالم و از بطلمیوس حکیم نقل شده که [illegible]

یک دوره را تمام میکند در مدت [illegible] شش هزار سال [illegible] بحساب ابن اعلم گفته اند که در [illegible] پنج هزار

و دویست سال [illegible] شیخ محی الدین در فصوص گفته که [illegible] و سه هزار و هفتصد و شصت و هفت [illegible] العالم [illegible]

[illegible] و فاضل [illegible] معروف [illegible] چنین گفته است که [illegible] حساب معلوم کرده اند که دور زمین [illegible]

[illegible] فرسنگ [illegible] فرسخ است [illegible] سه هزار [illegible]

[illegible] شش [illegible] و [illegible] زمین دو هزار و چهار صد

چهل و پنج فرسخ است و مساحت تمام روی زمین [illegible] هزار و [illegible] صد [illegible] سه هزار و شش صد و [illegible]

و پنج است [illegible] مساحت مقدار معموره از روی زمین چهار هزار [illegible] هزار و شش صد و هفتاد و شش هزار و هفتصد و چهل [illegible]

و بعد مقعر فلک قمر از مرکز عالم چهل و یکهزار و نهصد و سی و شش فرسنگ و بعد محدب فلک قمر که مقعر فلک عطارد است
از مرکز عالم هشتاد و چهار هزار و هفتصد و سه فرسنگ و بعد محدب فلک عطارد که مقعر فلک زهره باشد دویست و هفتاد
و چهار هزار و سیصد و هشتاد فرسنگ و بعد محدب فلک زهره که مقعر فلک شمس باشد هزار بار هزار و ششصد و پنجاه و شش
هزار و سیصد و هشتاد و دو فرسنگ و بعد محدب فلک شمس که مقعر فلک مریخ باشد دو هزار بار هزار و دویست و
هفت هزار و سی و چهار فرسنگ و بعد محدب فلک مریخ که مقعر فلک مشتری است چهارده هزار بار هزار و هفتصد و پنجاه و
هزار و سیصد و هفتاد و دو فرسنگ و بعد محدب فلک مشتری که مقعر فلک زحل باشد بیست و سه هزار بار هزار و
و نهصد و نود و یکهزار و دویست و پانزده فرسنگ و بعد محدب فلک زحل که مقعر فلک ثوابت باشد سی و سه هزار بار
هزار و پانصد و نه هزار و پانصد و هشتاد و هشت فرسنگ و بعد محدب فلک ثوابت که مقعر فلک اعظم باشد سی و سه هزار بار
هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و سیصد و نه فرسنگ اما محدب فلک اعظم را بجز خدای تعالی کس نداند و حکمای علوم
کرده اند که قطر آفتاب هفتصد و هزار و پانصد و سی و شش فرسنگ است و جرم او سیصد و بیست و شش برابر زمین است
و قطر قمر ششصد و سی و یک فرسنگ است و جرم او یک جزو از سی و نه جزو زمین است و قطر زحل چهارده هزار و چهارصد و سی و پنج فرسنگ
و جرم او نود و یک و هشت برابر زمین است و قطر مریخ سه هزار و ششصد و نود و پنج فرسنگ و جرم او یک و نیم برابر زمین
و قطر زهره [illegible] و پنج فرسنگ و جرم او مقدار ثلث تسع زمین است و قطر عطارد [illegible] فرسنگ
و جرم او یک جزو از دوازده هزار و [illegible] جزو زمین است و قطر اعظم ثوابت مرصوده [illegible]
دو برابر قطر زمین است و اصغر ثوابت مرصوده بیست و سه برابر جرم زمین است تمام شد کلام [illegible] و بدانکه دو حرکت [illegible]
این [illegible] از مغرب بمشرق [illegible] و حرکت فلک اعظم [illegible] از مشرق بمغرب و در
شبانروزی یک بار [illegible] و گویند [illegible] که در علم هیئت
تصحیح نموده اند که چون اسب در غایت تندی [illegible] و قتی که دست بر دارد [illegible] بر زمین گذارد فلک اعظم
سه هزار فرسنگ طی کند و در حدیث است که حضرت [illegible] جبرئیل پرسید [illegible]

افتاب بایستد

آفتاب بایستد راه طی شود و گویند که افلاک مانند ورقهای پیاز بهم چسبیده اند و ستارها مانند میخ در فلک کوبیده
شده اند و فلک هشتم در اصطلاح شرع آنرا کرسی گویند و فلک نهم را عرش گویند و نزد شرع بین هر فلک و فلک
دیگر خالی است و متصل بهم نیستند بلکه بفاصله پانصد سال راه میان هر دو فلک هست و از حضرت پیغمبر [illegible]
نسبت آسمانهای هفتگانه در جنب کرسی مثل حلقه ایست افتاده در بیابان و نسبت عرش و کرسی مثل [illegible]
[illegible] بنت [illegible] اذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام
لتعک شخصی متوفی شود و ارث [illegible] ده که [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] مختلف دختری [illegible] از دختر [illegible] و دو پسر از [illegible] و سه پسر از پسر [illegible]
ب در [illegible] خلاف عظیم است [illegible] اولاد
[illegible] ضعف [illegible] میبرد [illegible] حصه [illegible]
[illegible] بالمثالثه قسمت میشود [illegible]
که میان [illegible] للذکر ضعف الانثی قسمت میکنند [illegible] ثلث [illegible]
الثغه که میان [illegible] بالسویه قسمت میکنند [illegible]
[illegible] تقسیم
میکنند ب بالمثالثه تقسیم میکنند [illegible] بعضی [illegible] پس اگر [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] حصه [illegible]
الثغو شخصی متوفی شود [illegible] برادرزاده مادری [illegible] برادر [illegible]
بگذارد تقسیم ارث نمایند ب هر فرقه از اولاد برادر [illegible] خواهر [illegible]
او میرسد [illegible] یعنی خواهر و برادر مادری [illegible]
بر [illegible] ثلث میبرند و میان خود بالسویه قسمت میکنند و ذکر و انثی مساوی میبرند

پس اگر وارث منحصر باشد در این دو تن ترکه میراث بر سبیل رد بر ایشان بر میگردد و بالسویه نیز قسمت میشود و اگر
کلاله ابوین یعنی خواهر و برادر پدری و مادری با کلاله ام مجتمع شوند فرض بدین شرح که کلاله ام را سدس کلاله
ام ابوین میرسد و این میان حق الذکر ضعف الانثی قسمت میکنند و با وجود کلاله ابوین کلاله اب که خواهر
و برادر پدری تنهاست چیزی نمیرسد و با عدم کلاله ابوین کلاله اب قائم مقام آنها میشوند و کیفیت ارث آنها
میبرند پس اگر برادر و خواهر ابوینی کلاله ام موجود باشند اولاد آنها قائم مقام آنها میشوند و همان نحو که واسطه
ارث میبردند ایشان ارث میبرند بلا زیاده و نقصان پس بدین صورت مسئول یکی پس یکی برادرزاده میرسد
یکی سدس و دیگری کسی فرض ذکر شد باقی مانده آن را نیز به ایشان رد میشود **لغز** ای اسم اذا
تم لفظه نقص حکمه واذا انقص لفظه تم حکمه **ب** المراد بتمام الحکم لحوق التنوین وذلک
الاسم نحو جوار فانه رفعا وجرا کقاض ونصبا کمساجد ممنوع الصرف وفیه نظر لان الاسم
نحو قاض وهو سهو واضح والله تعالی اعلم **لغز** عقاب ابو کر عن صید الحباری یزید اذا
اخاک فریخ نسر ایضا قال زید سمعت بصاحب بکر فاتل قد دنی للادواء **ب** عو امر
بمعنی الجلد والصرف وانکعا وزنا ومعنی وابوکر وهو عش الطائر منصوب بنزع الخافض
والحباری طائر معروف للذکر والانثی وفی کون الفه للتانیث خلاف ویزید منادی بحذف
الحروف واذا حرف شرط داخل علی اب موخر عنه للضرورة واخاک مفعول عق وفریخ فاعل
اب والتقدیر احلبن یا یزید اخاک عن صید الحباری اذا عاد فریخ نسر الی ابوکر وقال مصدر
کالعاب مفعول معه وصاح امر من الصیحه کذا قیل وفیه نظر والاولی انه ماض مقول القائل
وفاعله غیر معلوم او یکون صاحب کلمة واحدة بدلا او عطف بیان لزید او مقولا علی سبیل
الحکایة وقاتل خبر مبتدا محذوف هو هو او انا والجملة حالیة وقد شیء ویحتمل ان یکون
بالنصب علی لغة ربیعه من سقوط الالف وقد ماض بمعنی قطع والادواء الجوع ومنه زید

لغز

لغز علی بن الحسین ع که در ضریح حضرت امام حسین علیه السلام مع حضرت علی اکبر و علی ای تقدیر علی اکبر
بزرگتر است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام همراه ایشان که در کربلا بسته بوده و شهید نبوده مقتدر اگر بعد حاضر بود
یا نه **ب** که در ضریح مدفون است اکبر است و اصغر در میان شهدا مدفون است و اصغر عبدالله است
ع او سطر را علی اکبر گفته اند و او کوچکتر است از حضرت امام زین العابدین ع زیرا که علی اکبر در وقت شهادت
هیجده سال بوده چنانکه نقل کرده اند و زیاده برین کسی نگفته است و عمر شریف امام زین العابدین در آن وقت
زیاده بر بیست و چهار بلکه زیاده بر بیست و هفت سال داشته چنانکه از تاریخ ولادت آنحضرت معلوم میشود
و در صحیح زراره مذکور است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام حضرت امام حسین ع را ادراک نمود
و از روایت کرده بلکه از تواریخ و بعض احادیث ظاهر میشود که آنحضرت در کربلا حاضر بوده
و چهار سال داشته پس اگر بعضی از فضلای اصحاب ذکر نموده که علی اکبر شهید بزرگتر بوده که عمر
و سی و سه امام زین العابدین بعد از شهادت حضرت بیازده سال چنانکه دیگری کرده سهو در سهو است
بلکه ولادت آنحضرت چنانکه در خبر و رجال مذکور است سنه سی و هشتم هجرت بوده و مادر حضرت
امام زین العابدین شهربانو است دختر یزدجرد پادشاه عجم که در زمان خلافت عمر با دو خواهر
دیگر اسیر شده و شهربانو به حضرت امام حسین ع رسیده و همین حضرت امام زین العابدین از او متولد
گشته در ایام نفاس در مدینه متوفی شده چنانکه در اصول کافی مذکور است و دیگر خواهر شهربانو بمحمد بن
ابی بکر رسیده که از او قاسم بن محمد بهم رسیده و قاسم ام فروه را در حضرت امام جعفر صادق ع
است و مادر ام فروه دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است و از اینجاست که حضرت صادق ع فرموده
قد ولدنی ابوبکر مرتین یعنی ابوبکر دو مرتبه مرا زائیده است و خواهر دیگر بعبدالله بن
عمر رسیده از او سالم بن عبدالله متولد گردید پس سالم و قاسم و امام زین العابدین ع خاله زاده
اند و مادر علی اکبر لیلا بنت ابی مره است و مادر سکینه و علی اصغر رباب دختر امرء القیس بن عدی است

قد ولدنی ابوبکر مرتین

الثف حرفان قد تنازعا في عمل واسمين للحرفين مطلوبان وفيهما ايضا
قد يرى فعل وحرف يتنازعان ب يقع التنازع بين فعلين كما هو ظاهر مشهور
واسمين كذلك نحو عهدت مغيثا مغنيا من اجرته او فعل واسم نحو هاؤم اقرؤا كتابيه
او فعل وحرف نحو علمت ان زيدا عالم او حرفين نحو ليت انك قائم وان لم تقم ولم
تضرب والعمل للاول في الكل على الاشهر الاظهر ولقلة الاخيرين خفي على كثير حتى العز
فيهما وقال ابن مالك في هذا الباب بل حذفه الزم ان يكن غير خبر واخرنه ان يكن
هو الخبر واورد عليه ابنه المفعول الاول من نحو حسب حيث لا يجوز حذفه وفاقا للبصرية
وخلافا للكوفية ثم قال لو قال ابدله واحذفه ان لم يك مفعول حسب وان يكن ذا الذي
فاخره نصب فاورد عليه معمولا كان مع دخول الجر في خبر الناظم نحو زيدا كان وكنت قائما
اياه فقيل بدله بل حذفه ان يك فضلة حتم وغيره تاخيره قد التزم فورد عليهم فضله
يقع اللبس بحذفها نحو استعنت واستعان علي زيد به فبدله ابو العباس بقوله واخرن
ضمير غير ذي ابتدا كذا الذي في حذفه لبس بدا فجاد الثفا حق تو اي چند پیغمبر خلق فرستاده
و چند کتاب بر ایشان نازل شده ب موافق مشهور و مروی از حضرت امام زین العابدین والد
رضا علیهما السلام یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده و از برای هر یک وصیی بوده و از حضرت صادق
مرویست که ابوذر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید که خدا چند پیغمبر بخلق فرستاده فرمود که صد
و بیست و چهار هزار و بروایتی سیصد و بیست هزار ابوذر پرسید که چند نفر از ایشان رسول بودند
فرمود سیصد و سیزده نفر پرسید که چند کتاب بر پیغمبران فرستاده فرمود صد و بیست و چهار کتاب بر آدم
ده صحیفه و بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی و بر ابراهیم ده و تورات و انجیل و زبور و فرقان و بروایتی
دیگر صد و چهار کتاب بر شیث پنجاه و بر ادریس سی و بر ابراهیم بیست و تورات و انجیل و زبور و فرقان

پس فر

پس فرمود ای ابوذر چهار پیغمبر سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است و اول کسی است که بقلم
نوشت و نوح و چهار پیغمبر عرب بودند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو و اول پیغمبران بنی اسرائیل موسی بود
و آخر ایشان عیسی و میان ایشان ششصد پیغمبر بود و بروایتی دیگر عدد پیغمبران بنی اسرائیل چهار هزار
نفر بودند و مراد از اسرائیل حضرت یعقوب است و شاید مراد از بنی اسرائیل غیر اولاد بلا واسطهٔ آن حضرت باشند
زیرا که حضرت یوسف ع پیغمبر بود بلا خلاف و آیات و روایات نیز بر آن دلالت دارد و در خبر دیگر از
حضرت صادق مرویست که پیغمبرانی که خدا فرستاده صد و چهل و چهار هزار بودند و مثل ایشان از اوصیا
نیز فرستاده و ممکن است جمع میان این اخبار باینکه مراد بعضی از ایشان پیغمبرانی بوده اند که مبعوث نشده اند
بر غیر نفس خود یا بر اهل بیت خود و مثل انبیا بر همه عالم مانند آدم و نوح و پیغمبرانی بر جمعی کثیر مانند
والله یعلم الثفب وقد روى الفاضل العارف الكاشي في تفسيره الصافي عن كتاب العلل
الشرائع والاحكام حديثا في مقدمة موسى والخضر عليهما السلام والمرجو منكم البيان بحيث
يتضح المرام ويرتفع الاشكال عن ظاهر الخبر بالتمام فانه مستصعب على كثير من الافهام
ب يتضح المرام في هذا المقام بما شرحت الخبر من جانب ما بقا فاقول وبالله الاعتصام
في العلل للصدوق عن الصادق عليه السلام في قوله اي قول الخضر فاردت ان اعيبها
فنسب اي الخضر الارادة في هذا الفعل اي عيب السفينة الى نفسه لعله ذكر التعيب
على وزن التكسير للسفينة لانه اراد ان يعيبها عند الملك اذا شاهدها فلا يغصب
عليها اي على السفينة اي اخذها واراد الله عز وجل صلاحهم بما امره به من ذلك التعيب
وقال في قوله اي الخضر ايضا فخشينا ان يرهقهما اي يكلفهما الغلام طغيانا وكفرا
انما اشترك اي ما اتى الخضر بما يدل على التشريك الا في مجرد الانانية اللفظية فعبر
عن نفسه بانا ونحو ذلك التعبير عنها بنا الذي هو من ضمير الجمع من دون تشريك الغير

وهو هو عز وجل بقرينة السياق والسباق هو والحاصل ان انما من ادوات الحصر فيحتمل
في المعنى اي اما او الا كما قرئ فعل عليه السلم الاثبات جانب النفي وهو عدم تشريك احد مع الشريك
بقوله لانه اي الخضر خشي والله لا يخشى لانه تعالى لا يفوته شيء طلبه ولا يمتنع عليه ما اراده
وعلل خشية الخضر بانه انما خشي الخضر من ان يحال بينه وبين ما امر به من قتل الغلام
لدفع الارهاق فلا يدرك ثواب الامضاء له تعالى فيه على يديه وعلى هذا يحمل ان يكون
قوله تعالى ان يرهقهما بتقدير في وهذا وان كان خلاف الظاهر الا ان اهل البيت
ادرى وانما المراد حل الحديث فليفهم وعلل ع جانب الاثبات وهو العدول عن التعبير
بضمير الوحدة الى ضمير الجمع بانه وقع اي حصل في نفسه اي نفس الخضر ان الله تعالى
جعله سبب الرحمة ابوي الغلام ووسيلة الى التفضل عليهما بالهداية والانعام
فعما اي فاثر فيه اي في الخضر في وسط الامر اي وسط القصة او القصة الوسطى وهي
القصة الثانية من القصص الثلث من الحالة البشرية وهو فاعل عمل ومن زائدة على القول
بجواز زيادتها في الاثبات او تبعيضية اي بعض الحالات البشرية ويكون قوله ع مثل
صفة لمصدر عمل المقدر اي عمل فيه البشرية عملا مثل عملها في موسى ع فيكون نعما في ما كان
عمل مصدرية او حالا من الحالة البشرية اي حال كونها مثل الحالة التي عملت في موسى لانه
اي الخضر صار في ذلك الوقت مخبرا لموسى عن الامور المغيبة وصار كليم الله موسى مخبرا
بالفتح عن الخضر والحاصل انه حصل في الخضر من الحالات التي تحصل لافراد النوع غالبا وقلما
يسلم منه احد من الترفع والتفوق على موسى في الكلام كما يحصل للمعلم بالنسبة الى المتعلم
والامر بالنسبة الى المامور ولذا قال فخشينا واردنا على سبيل التعظيم ولعل المراد بما عمل
في موسى هو ما ورد في بعض الاخبار في علة امره بملازمة الخضر انه خطب ذات يوم خطبة عجيبة

اعجبت

اعجبت بني اسرائيل فقالوا له هل تعلم احدا على وجه الارض اعلم منك فقال لا ووقع في قلبه
ان ليس على وجه الارض اعلم منه فامر بما امر على وجه الابتلاء لما ارتكبه من ترك الاولى من
اخطار ما لا ينبغي بقلبه ويحتمل ان يكون المراد ما تقدم من قوله لفتاه اتنا غداءنا فليتامل و
قوله مخاطبا للخضر لقد جئت شيئا نكرا اي قبيحا مع انه كان مامورا بمتابعته والتعلم منه
فكان الاولى بحال موسى التادب معه وحسن القول له كما ورد في المتعلم بالنسبة الى المعلم
فعامله الخضر ايضا معاملة موسى اولا ويحتمل غير ذلك من قول موسى ان هي الا فتنتك والله اعلم
ولما كان موسى اعلى رتبة من الخضر لكونه من اولي العزم من الرسل والخضر لم يثبت بعد
رسالته فضلا عن معادلته لموسى وكان اخبار له بما يوهم بظاهره ارتفاع شانه وسمو
مكانه عليه تعرض الامام عليه السلم لدفع هذا الايهام فقال ولم يكن ذلك اي اخبار الخضر
لموسى معللا باستحقاق الخضر او بسبب استحقاقه الرتبة هو مفعول الاستحقاق على موسى و
الحال ان موسى هو افضل من الخضر بمراتب لما ذكرنا بل كان ذلك لاستحقاق موسى للتبيين
والاستكشاف عن وجوه تلك الاسرار واظهار وجوه الحكم فيها للناس ولم يكن الخضر فيها الا
كالالة كما ان السفير من الامير الى الوزير مثلا ربما لم يكن فيه الا مجرد ابلاغ الرسالة والخط
دون اجراء ما فيه من الاحكام وهذا موافق لما عليه اصحابنا وبعض العامة من تفضيل
الانبياء على الملائكة حتى جبرئيل ملك الوحي وقال عليه السلم في قوله واراد ربك اي في القصة
الثالثة فتبرأ من الانانية ونسبة الارادة الى نفسه مطلقا في اخر القصص ونسب الارادة
كلها وهي الموجدة للفعل من غير تبعيض بتشريك فيها في هذه القصة الى الله تعالى ذكره في ذلك
اي فيما فعل بالنسبة الى اليتيمين ولم ينسبها الى نفسه اصلا لانه لم يكن بقي شيء مما فعله
من الامور فيخبر به موسى بعد ذلك ويصير موسى به مخبرا او مصغيا متوجها الى كلامه

تابعا مستعملا له فيحصل للخضر تفوق وافتخار بسبب الاخبار فتجرد الخضر من الانانية و
الاعتماد على نفسه مثل تجرد العبد المخلص المفوض جميع اموره الى مولاه وهو المملوك الذي لا يقدر
على شيء اردت ثم صار الخضر متنصلا اي متبريا مما اتاه وارتكبه من نسبة الانانية في الاول
القصر حيث قال اردت ان اعيبها وان كان في ارتكابه نوع تادب كما ذكر عليه السلام الا ان فيه ايضا
نوع انانية وافتخار بالنسبة الى موسى وقد ورد في الخبر عن سيد البشر صلى الله عليه وآله انه قرع رجل عليه الباب
فقال من انت فقال انا فقال عليه السلام ادخل يا انا مصارا يكرر لفظ انا شبه المغضب من قوله وقال العبد
ولعل قول انا كذا بالبال وليس من الحبر بخاطري و كذا تبرا مما اتاه من ادعاء الاشتراك اي في اللفظ
لمجرد التعظيم لنفسه في ثاني القصر فقال صار اي جميع ما وقع وصدر من جهات ربك اي المساكين
والابوين والغلامين وان جرى على يدي او صدر من ربك لكان جعلني الوسيلة في تلك الامور
وما فعلته عن امري ومن عند نفسي بل بامر الله تعالى وقد استدل بهذه الاية وما فعلته عن امري من قوله
اتيناه رحمة على نبوة الخضر مستندا الى اطلاق الرحمة على النبوة في سورة الزخرف وما القصص وهو بمعزل
عن التحقيق لان الاطلاق اعم من الحقيقة واما الاخبار فمختلفة في هذا المقام يصرح بعضها بثبوتها وبعضها بنفيها
عنه واخو الاقوال ايضا مختلفة والاشهر انه كان نبيا والله العالم هذا الذي خطر بالبال في رفع الاشكال
عن ظاهر الخبر على ما في الصافي ذكر على سبيل الاحتمال ومن قال انه غرف بما قال واما الاية الشريفة فمع قطع
النظر عن الخبر لها وجوه ومحامل اخر مذكورة في كتب التفسير ولكن اهل البيت ادرى ولا ينبئك مثل خبير لـلـمـعـ
بلكويند كه در قرآن مجيد بعضي از آيات وكلمات هست كه باكري از بحور شعر موافقت مينمايد قدري از انها بيان ميكنيم
ب بسيارست از انجمله از بحر رمل چون رمل از بيت مسدس وهي و التغشي مجذوف سازي اي هي
فاعلاتن فاعلاتن فاعلن قل هو الرحمن امنا به چون مسدس شد رمل اي ذو فنون بشنو از قرآن نظيرش كنون
ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انظرونا نقتبس من نوركم علم الانسان ما لم يعلم

سبح اسم ربك الاعلى الذي ليس للانسان الا ما سعى رمل مقصود چونكه مقصور شد
جزو اول ز آب حيات باشد امثله بين طور از آيات ثقات فاعلاتن فاعلاتن فاعلات مومنات
مسلمات قانتات تائبات يا خليلي الا تكون في الارض شعبا والقعود سريع البيت عابدات
فاقرأ الذنب الودود انت خير القدس لا تسكن على تحت الثرى فادخلوها بسلام ذلك يوم
الخلود ايها الكفار توبوا قبل يوم تخرجون فاعرضوا واستكفوا عما يقول المبطلون فاعبدوا الله
الذي يمحو الخطايا ما لكم من اله غيره ان انتم الا مفترون خفيف فاذا انشقت السماء وكانت
فعلاتن مفاعلن فعلاتن قال يا قوم هؤلاء بناتي لا يكادون يفقهون حديثا ارايت الذي
يكذب بالدين فذلك الذي يدع اليتيم خفيف مقصور فاتقوا الله يا اولي الالباب فاسألوهن
من وراء حجاب انبتت من كل زوج بهيج فاعلاتن فاعلاتن فعول مجتث مطويون من المؤمنين
والمصدقات مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات مجتث مقصور النار ذات الوقود اذ هم عليها قعود
مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن مستفعلن طويل طويل طريق الوصل يا خالي انظر الابعي للعطف وارحم
ان انظر فعولن مفاعيلن فعولن مفاعيلن فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر وهم يحلون فيها من
اساور من ذهب فلا تحسبن الله مخلف وعده متدارك كذبت قوم نوح وعاد فعلن
فاعلن فاعلات هزج مفاعيلن مفاعيلن فعول فاوحينا الى موسى ان اضرب اذ قال لهم يوسف
بسيروا بقميصي فالقوه على وجه ابي يات بصيرا يا كه سخاوت نه كريم اكبر بيرون خيابان واز ان بتقبل
اي دل در راه كرم در خلق بكير لا تدع مع الله الها اخر الـمـقـصـد الاول وجود مبانه وجب ممكن شرك
ب نزد بعضي از اماميه و اكثر اهل سنت مشترك لفظي است
باشتراك لفظي يعني در حقيقت وجود واجب
و نزد اكثر مشترك معنوي است و دليل اشتراك لفظي انست كه اگر معني وجود در موجود كه بديهي التصور است مشترك
معنوي باشد ميان واجب و ممكن پس بعين ذات واجب نخواهد بود و زائد خواهد بود بر ذات او پس لازم آيد كه واجب محتاج باشد

امامية و بعض
معني احمد اكرد و ممكن

عین نمیتواند بود بجهت آنکه وجود بدیهی التصور است و ذات واجب بدیهی نیست و وجود صفت و صفت
عین ممکن نمیتواند چه جای عین واجب و وجود یا مقتضی عروض است یا مقتضی لا عروض که آن قائم بذات بودن است
یا مقتضی هیچکدام نیست اگر مقتضی عروض است پس در هر جا که یافت شود عارض خواهد بود و عروض در ذات واجب
لازم آید و این محال است و اگر مقتضی لا عروض است لازم آید که وجود ممکنی نیز قائم بذات باشند پس ممکن ممکن نخواهد بود
و این خلاف فرض است و اگر مقتضی هیچکدام نیست پس اقتضای عروض یا لا عروض بسببی خواهد بود غیر معنی وجود لازم
می آید که ذات واجب در قیام بذات محتاج بغیر باشد و این محال است و نمیتواند پس موجود عین ذات
نمیتواند بود و نمیتواند که جزو ذات واجب باشد زیرا که با لزوم مفاسد مذکوره لازم می آید ترکب واجب
و این محال است و نمیتواند که عارض ذات واجب باشد زیرا که فاعل آن یا ذات واجب است یا غیر آن و بر اول لازم
می آید که ذات هم فاعل باشد و هم قابل و این محال است و بر ثانی لازم می آید احتیاج واجب در وجود
بغیر پس ممکن خواهد بود و این خلاف فرض است و جواب اولا بقلب و نقض است باین طریق که اگر
معنی وجود که بدیهی التصور است مشترک لفظی باشد میان واجب و ممکن یا عین هر موجود است یا جزو یا خارج
پس اگر عین باشد لازم آید تعدد واجب و نفی ممکنی زیرا که بر این تقدیر هر موجودی واجب خواهد بود و اگر جزو
باشد لازم آید ترکب واجب در واجب و خروج ممکنی از امکان زیرا که ثبوت ذاتی از برای ذات ضروریست
پس وجود و عدم نسبت بذات ممکنی مساوی نخواهد بود و لوازم باطلند و ایضا لازم می آید ترکیب ذات
از وجود و امر دیگر و آن یا وجود است یا عدم و بر ثانی لازم می آید ترکب از وجود و عدم و آن محال است
و بر اول یا ثانی عین اولست یا غیر آن و بر اول لازم می آید ترکب آن شئ از نفس شئ و این باطلست و بر ثانی
لازم است از ثبوت ما به الامتیاز و آن نیز یا وجود است یا عدم و ثانی محال است و بر اول نقل کلام در آن
میکنیم تا منجر شود بدور یا تسلسل که هر دو باطلند و اگر خارج باشد در واجب فاعل آن یا ذات است یا
غیر آن و بر اول لازم آید که ذات هم فاعل باشد و هم قابل و بر ثانی لازم آید امکان واجب و هر دو باطلند

وایضا علی الاشتراک

وایضا علی الاشتراک اللفظی لا یکون صدق الوجود علی الواجب بالمعنی الذی نفهمه و نتصوره و نعبر عنه بالکون
والثبوت والحصول والتقرر و نظائرها و بالفارسیة بقولنا بودن و هستی فلم یصدق قضیة انه موجود بهذا المعنی
فیجب ان یصدق نقیضها و هو قولنا انه لیس بموجود بهذا المعنی لاستحالة ارتفاع النقیضین و هو کفر صریح لا یتفوه به
و ثانیا بر سبیل حل است باینکه معنی وجود بدیهی التصور که متنازع فیه است چنانکه ان شاء الله در محل خود
معلوم خواهد شد امریست عام انتزاعی و مراد بانتزاعی امریست غیر موجود که عقل از اشیا انتزاع میکند
و بنا بر این مطلق احتیاج بفاعل ندارد پس اختیار میکنیم شق ثالث را که عروض است بدون لزوم محذور مذکور
و اما اشتراک معنوی پس چند دلیل بر آن اقامه نموده اند اول آنکه اگر مشترک معنوی نباشد لفظی خواهد بود
اتفاقا و تالی باطلست باعتبار آنکه فهم معنی مشترک لفظی موقوفست بر معرفت لفظ و وضع و تسمیه و حال آنکه فهم
معنی وجود موقوف بر هیچیک از اینها نیست زیرا که بدیهیست و هر کس که رجوع بوجدان کند بعین حسن از تنقیح
می یابد و از برای تنبیه چند دلیل ایراد کرده اند از آنجمله آنست که هر فرد از افراد انسان حتی صبیان
موجود است معنی قضایا موجود و او را حصول آنها بی نظر و کسب زیرا که در ایام بلاهت و صبا
... و مانند حیوانات بهم و بداهت قضیه مذکوره مستلزم بداهت جمیع اجزای آنست زیرا که اگر جزوی از اجزا
نظری و موقوف بر کسب باشد بواسطه او کل نیز نظری خواهد بود زیرا که موقوف بر نظری موقوفست
بر آن شئ و این طریق بود در شاهده و عدم ... بود در وجود قضیه بعد و عدم مشاهده ... بالبدیهه پس
عدم که بمعنی نیستی است بدیهی خواهد بود بتقریب مذکور و بداهت مشتق مستلزم بداهت مبدا اشتقاق است پس بیان
تقریب و اعترض بان الوجود بالمعنی المصدری المعبر عنه بالفارسیة ببودن لا شک انه کذلک و لکن لیس الکلام
فیه و اما الوجود بمعنی منشأ الآثار المعبر عنه فی الفارسیة بهستی ففی بداهة تصوره و کونه ... نظر
کلها الکلام لها فی بداهة التصور عبارة عن حصول صورة الشیء فی الذهن او نفس الصورة الحاصلة فیه و صورة
عبارة اما عن نتیجه و مثاله کما هو مذهب القائلین بالانباع و اما عبارة عن مهیته معری عن الوجود الخارجی

نحو امر التعریف التی یفعلها العقل کما هو مذهب المحققین القائلین بحصول الاعیان الاشیاء انفسها فی الذهن
لانهم یقولون ان الشیء الملحوظ مع الوجود الخارجی یسمی حقیقة یترتب علیها الآثار الخارجیة ومع الوجود
الخارجی یسمی ماهیة لا یترتب علیها تلک الآثار وهی بهذا الاعتبار تحصل فی العقل بحصول ما فیه والصورة الحاصلة
فیه یسمی تصورا وعلما لحصول ما بذلک الشیء فحال ان لیس الوجود بالمعنی المطلوب هنا شیء ومثال الانسان
کان الشیء الملحوظ بعین الوجود فلا یکون شیئا الا ان کان غیره وغیر الوجود اما عدم فبطلانه ظاهر واما شیء
آخر ذو ماهیة فلا یطابق الوجود مع انهم یقولون بمطابقة الشیء لذی الشیء لیکون حصوله علما بذی الشیء فعلی
هذا لا یکون الوجود متصورا اصلا فضلا عن ان یکون بدیهی التصور وکذا لا یکون الموجود بماهیة ذات وجود
لا وجودا وکذا لا یمکن تعریفه عنده حتی یکون متصورا لان تعریف الشیء عن نفسه محال لا یرد بان العلم کما ذکره القوم ینقسم الی
حصولی وعبر عنه بالتصور وحضوری وهو لیس بالتصور والعلم بالوجود من قبیل الحضوری فهم ان تسامحوا فی التعبیر لا دلیل
علی حصر منشأ حضور العلم عند العالم بر فی الثلثة التی ذکرها وهی ربط العلیة والمعلولیة کما یقولون فی علم الله تعالی
بعد وجودها وربط الاتحاد کما فی علم النفس بذاتها وربط الانطباع الحاصل کما فی علم النفس بالآلات وقواها
فلعل کمال الارتباط الحاصل بین الموجود العالم بالوجود وبین الوجود المعلوم کاف فی ذلک فتامل دویم
آنکه هرگاه گفته شود مثلا زید موجود است و عمرو موجود است مراد نیست که موجود است بوجود خود بلکه مراد حمل موجود
مطلق مراد است نه مقید و مقید صحیح حمل مطلق است نه آنکه مقید محمول است چنانکه هرگاه گویند که شتر و اسب و خر و فیل
شیء هستند و مشترکند در شیئیت شیئیت مطلق محمول است و قدر مشترک است نه شیئیت مقیده بشیئیت هر یک چنانکه ظاهر است
پس موجود محمول مطلق است و مشترک میان موضوعات و قدر مشترک میان آن مفهوم کلی مشترک معنوی است
سیم آنکه اگر وجود مشترک لفظی باشد معانی متعدده خواهد داشت و مفهوم بدیهی وجود که هستی است انتزاع یک منتزع خواهد
و هرگاه یک مفهوم از چند چیز منتزع شود محال است که خصوصیت هر یک از آن امور در آن دخل داشته باشد الا آنکه از دو یک منتزع خواهد شد
و هرگاه خصوصیات لغو شد پس صحیح انتزاع قدر مشترک بین الخصوصیات خواهد بود و این قدر مشترک یا معنی جنسی است

یا معنی نوعی و لیس

یا معنی نوعی و لیس نسبت وجود الواجب الوجود ذاتی است نه عرضی پس لازم می آید که معنی جنسی یا نوعی در او هم باشد
و این محال است چنانکه برهان بر آن اقامه شده و چهارم آنکه اگر شیء را از دور ببینیم و جزم کنیم که زنده است یس
و در محمول نیز رای او لازم نیست که مطلق موجودیت زیرا که هر محسوس موجود است و دویم آنکه این موجود خاص که زید است
نه عمرو و بعد از آنکه نزدیک آمد و دیدیم که عمرو است نه زید ظاهر شد که اعتقاد در زید است و کذب بود و زائل شد و حال
اعتقاد باقی موجود است و باقیست و این لازم می آید که وجود مشترک معنوی باشد زیرا که بر تقدیر لفظی وجود
موجود مخصوص است بود و او مخصوص است و زوال اعتقاد بمخصوص مستلزم زوال اعتقاد بمخصوص دیگر است و الا لازم
آید رفع اختصاص مخصوص بمخصوص و چون اختصاص مرتفع شد مشترک لفظی نیز باطل گشت و از اینجا گفته اند لو کان مشترکا
الوجود مشترکا لفظیا لزال اعتقاد الوجود بزوال اعتقاد الخصوصیة فافهم واعترض بانه لو کان الوجود
معنی ما بین الواجب والممکن لکان جمیع الموجودات افراد الذات الکلی وحصصا منه وعند المحقق
الکلی اما ان یکون ذاتیا لافراده او عرضیا والکلی الطبیعی علی ما ذکروه اذا کان ذاتیا لافراده
متقدم بالذات علیها فیلزم ان یکون الوجود المشترک متقدما بالذات علی وجود الواجب والمتقدم
علی وجوده تعالی لا یمکن ان یکون معلولا له لان تأخر المعلول عن العلة بالذات ضروری فهو اما علة
لوجود الواجب تعالی او معلول الشیء آخر غیر الواجب والممکن او کلاهما بالنسبة الی غیرهما والکل باطل بالضرورة
والبرهان وایضا یلزم ترکب الوجود الواجبی الذی هو عین ذاته من ذلک المعنی المشترک ومن شیء آخر
اما فصل مقوم او عرض مشخص لان ذلک المعنی المشترک الذاتی اما جنس لافراده او نوع لها والقول
بترکبه تعالی باطل وایضا یلزم کون وجوده تعالی بدیهی التصور وهو کما ترى وکذا الحال لو کان ذلک المشترک
عرضیا لافراده لان القدر المشترک العرضی یستلزم القدر المشترک الذاتی علی ما ذکروه ورد بانا نقول
هو عرضی لافراده و نمنع تقدم المشترک العرضی علی افراده ولا سیما الانتزاعی وکذا استلزامه المشترک
الذاتی لانه لیس ببدیهی ولا مبین وما ذکره بعضهم فی بیانه من ان الامر العرضی ولا سیما الانتزاعی معلول

المعروض المنتزع منه لابد ان يكون بين العلة والمعلول من مناسبة تامة والمعلول اذا كان واحدا
وحدة بالذات فلا بد ان يكون بين علته ايضا كذلك فلا يصح ان ينتزع معنى واحد بالذات من اشيا
متباينة بالحقيقة التي لا يكون بينها قدر مشترك ذاتي اصلا بل لابد ان بينها قدر مشترك ذاتي واحد
بالذات مناسب لذلك القدر المشترك العرضي فينتزع هو منه ويعرض له كما ان مفهوم الماشي عرض لافراد
ومعروضه مفهوم الحيوان الذي هو ذاتي بينها وكذا مفهوم الكاتب والضاحك وامثالهما اعراض معروضها
مفهوم الانسان المشترك الذاتي بل العرض العام لابد ان يستند الى الجنس اذا حمل على نوعين مختلفين اذ
لو لم يستند الى جنسهما فاما ان يستند الى فصليهما او فصل احدهما او عرض اخر وعلى الاول يلزم استناد
المعلول الواحد الى علتين مستقلتين وعلى الثاني يلزم ان لا يوجد ذلك العرض للنوع الاخر وعلى الثالث
يلزم التسلسل في العرضيات والتوالي باطلة بالضرورة والبرهان مع ابتنائه على عدم الفرق بين العلية
بمعنى التاثير والايجاد ومطلق العلية الشاملة لكون الشي مترتبا عليه الاخر في الجملة في الوجود الخارجي
او الذهني كالحيز للجسم منقوض بامور منها ان الامكان والمعلولية ونحوهما امر مشترك عرضي بين الجوهر
والعرض مطلقا وكذا بين المجرد والمادي وليس بينهما مشترك ذاتي بالاتفاق ومنها ان معنى الوجه
مشترك عرضي بين النار والشمس والحركة ونحوها مع اشتراكها في ذاتي فليتامل بل يمكن اتمام البرهان على
خلاف ذلك بان يقال لو قدر العموم في الجنس كما اشد اتى الا انواع المحصلة المندرجة تحته كذلك هو عرض
بالنسبة الى فصول تلك الانواع فانه لو لم يكن عرضيا لها وهو صادق عليها لكان جنسا لها ايضا فيلزم
دخول الجنس في النوع مرتين لكونه جزء للنوع وجزء لفصله وهذا باطل بالضرورة وايضا يلزم الدور لان تحصل
الجنس بالفصل فلو كان الجنس محصلا للفصل لدار وايضا يلزم امتناع تصور كنه الماهية المحصلة والتوالي باطلة
فثبت ان القدر المشترك العرضي لا يستلزم القدر المشترك الذاتي استلزاما كليا فافهم وما ذكره
بعضهم من ان القدر المشترك العرضي اذا كان منتزعا من نفس المعروض بلا مدخلية شي اخر اصلا

فهو مستلزم

فهو مستلزم القدر المشترك الذاتي وبذلك دفعوا الشبهة المشهورة لابن كمونة في توحيده تعالى
واما اذا لم يكن كذلك بل كان منتزعا من المعروض بملاحظة شي اخر فلا يستلزم ذلك توهم باطل لانا
لا نجد فرقا بين القسمين مع انه لو تم لم يجد في هذا المقام لان الوجود وان كان انتزاعه من ذات
الواجب بذاته لكن ليس انتزاعه من ممكنات الممكنات او من وجوداتها الخاصة بذواتها بهذا المعنى وتامل
وحصص الوجود الواجبي ليس عين ذاته تعالى بل هو امر حاصل بملاحظة العقل معنى الوجود الكلي مضافا
الى ذاته تعالى وتركيب الحصة ايضا عبارة عن هذا الامر لا محذور فيه وهذه الحصة غير ذاته ومتاخرة
عنها وان كانت متاخرة عن الوجود المشترك بين الحصص ايضا وكذا لا محذور في تقدم ذلك المعنى الكلي
على هذه الحصة ايضا فليتامل واما تحقيق وجود بين حکما و متکلمین خلاف مشهور است در ان وجود اکثر
موجودیت شیء بحیث پس ظاهر منقول از حکما است بین آن است که وجود امر عام انتزاعی اعتباری است که افراد
نیست و آنچه دارد حصص است که آن حصص را وجودات خاصه گویند و فرق میان حصه و فرد آن است که فرد طبیعت تشخص موجود
خاصی است و حصه طبیعت تشخص غیر موجود غیر مستقل است که طبیعت است معروض تشخص خاص و وجود
یا عدم مذکور یعنی مجموع مرکب از معروض و عارض که قید داخل و تقیید خارج باشد فرد است و بر عکس که اول خارج و ثانی داخل باشد
حصه است پس ممکن است که طبیعت واحده از حیثیتی فرد و از حیثیتی حصه باشد و اینها در طبیعت نوعیه است اما در طبایع
جنس و فصل مغایر چرا که از غیر عام و خاص پس متصور نیست که حصه و از جهت تخصص و عدم تاصل وجود میگویند که از جاعل
بیان ماهیت است بعد از صدور ماهیت عقل انتزاع معنی وجود و عدم میکند و وجود را از وجوب شی بداند و در ممکن
بر ذات وی پس اول از حیثیت ایجاب باشد که واجب بجهتی است که عقل از آن مرحیث هو از حاق ذات معنی وجود را
انتزاع میکند بخلاف ممکن که از ذات بدون ملاحظه واجب و صدور از آن معنی هستی انتزاع نشود و در این مقام مقدمه
که منشا فیض و وجوب ماهیت و وجوب آن و مراد از ماهیت موجود است به عدم و در ثانی لازم می آید با نظر
معدوم و آن محال است و مراد از وجود منشا یا معنی وجود است در ان و در غیب لازم می آید تعقل شی بدون آن است

و بر غیریت نقل کلام در آن میکنیم تا منجر شود بدور یا تسلسل بعلاوه وجود موجود واحد بوجودات متعدده و اگر
غیر ماهیت و واجب باشد لازم می آید قول بوجود فرد متاصل از وجود که مبدا او کل موجودات شود چنانکه کلام [illegible] از
شیخ ثبتی است در الهیات شفا بر آن دلالت دارد لکن بر بنای تقدیر احتیاج واجب بغیر لازم می آید فتامل و مذهب
حکماء اشراقیین آن است که شی را دو وجود است یکی خاص بهر یک و دیگری عام مشترک و اول را حقیقی است
مصداق در خارج و ثانی امری است اعتباری ذهنی منتزع از موجودات خاصه که حقایق مختلفه متباینه اند بانفسها نه بمجرد عروض
بر ماهیات تا آنکه در وی قطع نظر متفقة الحقائق باشند و نه بفصول تا لازم آید که وجود مطلق جنس آنها شود بلکه آن
عارض است لازم مانند نور آفتاب و چراغ که هر دو مختلفند در حقیقت و مشترک در عارض نوری و مانند کم و کیف که مشترکند
در عرضیت بلکه جوهر و عرض نیز که مشترکند در امکان و در وجود و چون اعتبار شود ذکر مفهوم عام و تحصیل نسبت
با ماهیات چند امر حاصل میشود یکی معنی مفهوم عام و دیگر حصص منسوبه بماهیات و سیم حقایق وجودات خاصه و یکی
از جملهٔ این وجودات خاصه قائم بذات و عین ذات خود است و آن وجود واجب و باقی زاید است و غیر قائم بنفس آن
وجود ممکن است و حال این مذهب از سابق معلوم میشود و مذهب جمهور متکلمین آن است که وجود منحصر است در مفهوم
عام موجودیت همه اشیا باو است و آن عارض و غیر قائم بماهیات مانند قیام عرض بموضوع [illegible]
که در این لازم است عارض و حال این مذهب نیز از سابق مفهوم میگردد و مختار ذوق المتالهین که از جمله حکماء
المتکلمه اند آن است که حقیقت [illegible] وجود بلکه وجود قائم بذات خود و موجودیت آن عین
ذات است و موجودیت ممکنات باعتبار نسبت و علاقه ای است که با حضرت وجود مقدس دارند و بر آن اطلاق
وجود بر آنها صحیح است چنانکه میگویند [illegible] متصل [illegible] شمس است و آن منسوب الکلمه است و برای مذهب
وارد ساخته اند که چون وجود را نسبت میان واجب و ممکن دانسته و تحقق نسبت میان دو شی فرع
تحقق منتسبین است [illegible] لازم می آید که ماهیت ممکنی قبل از تحقق نسبت متحقق موجود باشد
و این تحقق و وجود قبلی با این تحقق و وجود ارتباطی تعلقی است یا غیر آن و بر تقدیر غیریت لازم می آید خلاف فرض

و بر تقدیر

و بر تقدیر عینیت نقل کلام در آن میکنیم تا منجر شود بدور یا تسلسل و مذهب اشعری آن است که وجود هر شی
عین ماهیت او است و زاید نیست بر آن و [illegible] بر آن شی آن باشد که در خارج از هم امتیازی ندارند و بعضی
گفته اند که مذهب اشعری آن است که وجود واجب الوجود زاید است بر ذات و قائم بذات واجب الوجود و صفت
خارجی انضمامی است مثل سواد و بیاض و بر آن ایراد نموده اند که اگر وجود صفت انضمامی خارجی باشد مستلزم تکرر
و تسلسل گردد و هر چه منجر بدور یا تسلسل شود باطل است و مذهب صوفیه آن است که وجود یکیست ساری در همه کل موجودات
و متشأن بشئونات و متکثر حاصل میشود و از تنزلات و این تکثر بحسب اعتبارات و اگر نه فی الحقیقه تکثری
نیست در ماهیات بلکه همه امور اعتباریه اند و بنا بر تقدیر موجود چون وجود یکی خواهد بود و از آن بوحدت
وجود و وحدت موجود تعبیر میتوان نمود چنانکه کرده اند قال الشیخ محیی الدین فی کتابه المسمی بعنقاء المغرب
معرفة ذاته جلت عن الادراک الکونی و العلم [illegible] الحالی علی طرف الغلس لیخرج بالقوته
الاحمر فی صدف الاصفر [illegible] الینا [illegible] البحر صنف الیدین مکسور الجناحین مکفوف العینین اخرس
لا ینطق مبهوت لا یعقل فسئل العبد ما رجع الیه النفس و خرج من سدفة الغلس فقیل له ما دهاک
و ما هذا الامر الذی اصابک فقال هیهات لما تطلبون و بعد [illegible] الحد کما
تقضی معرفته [illegible] هو الاحد الغریب الذی لا یدرک و الموجود الذی لا یملک اذا جاءت العقول
و طاشت الالباب فی تلقی صفاته فکیف بدرک حقیقة ذاته ثم قال و اذا علمت ان ثم موجودا لا یعرف
فقد عرفته انتهی و حال این مذهب در این مسئله [illegible] بعضی از قبایح آن بعد
از این نیز بیاید و مذهب جمعی از محققین آن است که شی را دو وجود است خاص معلوم و عام اطلاق میشود بر وجودات
بر سبیل تشکیک او وجودات مختلف متباینه بانفسها و زائد نیستند بر ماهیات در خارج بلکه در عقل
و لیس در خارج [illegible] و هم در واجب [illegible] معلوم نیست قال بعض
المحققین بعد القدح فی بداهة تصور معنی الوجود بالمعنی المتنازع فیه لو کونه منشأ الاثار الذی [illegible]

بالفارسیه هستی وکونه انتزاعیا کما سبق وان اثبات ان الوجود بالمعنی المتنازع فیه لیس معنی انتزاعیا
کما بدیهی التصور ثبت انه اصیل مبنی واقع فی الاعیان واحق الاشیاء بالتحقق لان غیره به یکون
متحققا کائنا فی الاعیان او فی الاذهان وبه ینال کل ذی حق حقیقته وهو اظهر الاشیاء وظهوره بنفسه
بنفسه وظهور غیره به وهو موجود هو غیره انه کما ان النور مستنیر بذاته وغیره یستنیر به فهو خفی الماهیه
والذات جلی الانیه والصفات الاعتباریه لا یمکن حصوله فی الاذهان والا لکان الذهن خارجا والا امکن
العلم به امکن بنوع من المشاهده والعیان لا بالاحاطه عیانا وبیانا ولذلک لم یصر کلیا فلیس کلیا ولا
جزئیا ولا له جنس ولا فصل ولا حد ولا رسم ولا برهان وانما سائر الاشیاء له وجوه واعتبارات هی انتزاعیه
معلوم التصور کسائر الانتزاعیات والاعتباریات العارضه للماهیات فان قلت ان التصور علی مذهب المحققین عباره
عن حصول ماهیات الاشیاء انفسها فی الذهن معراه عن الوجود الخارجی المترتب علیه الاثار ولیس للوجود ماهیه کلیه
ولا یمکن ایضا تجریده وتعریته عن نفسه قلت هذا انما یجری فی الوجود بالمعنی المتنازع فیه واما فی الوجود بالمعنی
المصدری الانتزاعی الذی ذکرنا انه وجه من وجوه الوجود بالمعنی المتنازع فیه فلا لانه کما انه عارض لماهیات الوجود
کذلک هو فی نفسه شیء کسائر الاشیاء ذوات الماهیات معروضها ویتحد معها نوعا من الاتحاد وینتزع العقل
منه وجودا مغایرا له بالاعتبار وکما ان عند تصور الماهیات تحصل تلک الماهیات فی الذهن معراه عن هذا الوجود
کذلک عند تصور هذا الوجود یحصل ماهیته فی الذهن معری عن وجوده الذی هو مغایر له بالاعتبار ولعمری
ان هذا امر عجیب ینبغی ان یتعجب منه اللبیب حیث یکون شیء واحد عارضا للماهیه ومعروضا لها متغایرا بحسب
فی العین والعقل بالاعتبارین فان قلت انا ننقل الکلام فی تصور وجود هذا الوجود ویلزم التسلسل قلنا لا
ضیر فی ذلک لانه تسلسل ینقطع بانقطاع الاعتبار واعلم ان الوجود بالمعنی المتنازع فیه انما یتحصل
ویتشخص بنفسه لا بانضمام فصل او عرض مصنف او مشخص غیر عارض للماهیه بل معروض لها ان کان ماهیه
ومختلفه الحقائق بالاختلاف فی عوارضها اعنی الماهیات ومتفقها ایضا باعتبار اصلها ومقوله بالتشکیک بالاولیه

والاولیه

والاولیه والکمال والنقصان والغنی والفاقه کما ان الوجود بالمعنی المصدری وان کان معنی
واحدا کلیا له حصص وافراد هی متفقه الحقیقه فی ذلک المعنی الکلی مقوله بالتشکیک لکن لا
دلیل علی حصر جواز التشکیک فی العرضیات فقط بل یجری التشکیک فیما فی الذاتیات ایضا کما
حققها المحققون انتهی کلامه رفع مقامه. و در بیان بارگاه الست. پس این بیان بنظر دیده که مکه است
لغه اسامی مکه معظمه را بیان نمایند. ب نامهای مکه که بیارت نظر با مکه از جمله بلاد مشهوره وبقاع متبرکه
بوده واز باب ... لغت و اصطلاح خود را نیز برای او نامها که گذشته اند و کثرت اسما دلالت بر بزرگی و شهرت مسمی دارد
و این است که جناب اقدس الهی و حضرت رسالت پناهی و جناب ولایت پناهی را نام بسیار است و صاحب قاموس
رساله در ضبط اسامی مکه نوشته از آنجمله است مکه و از اسماء مشهوره او است و بکه بفتح موحده و تشدید کاف
و بلد و ام القری و بلد الامین و قریه و قریه النمل و ام رحم بضم راء و ام الرحمه و صلاح بفتح صاد
و کسر حاء بر وزن قطام و مقدسه و قادسیه و ناسه بنون و سین مهمله شده و نساسه بنون و تشدید سین
سین اول و باسه بموحده و سین شده و حاطمه براء و طاء مهملتین و عرش بمهملات و ضم اول و کوثی
و ام کوثی بضم کاف و سکون واو قبل از مثلثه و راس و فاران بفا و راء و وادی و حرم و عرش
بمهملتین قبل از معجمه و مکه بفتح میم و تشدید راء و طیبه بفتح مهمله و سکون تحتیه و فتح فوقیه
و معاد و نسیء و مشهور است که بکه بمیم و با مرادف یک معنی است و میم با ... گاهی بدل ... مثل
لازم و لازب ... و در ابن اسلم گفته اند که بمیم مجموع حرم است و بباء مسجد الحرام است و بعضی گفته اند که
بمیم مجموع شهر است و بباء مخصوص است بخانه مبارک و محل طواف و بعضی مخصوص بخانه میدانند و بعضی بباء تمام
ما بین دو کوه میدانند و بعضی بمیم را مخصوص ذی طوی میدانند و بعضی راس [illegible] اسم کوهی در مکه میدانند
و همچنین فاران را و وجه تسمیه بکه بمیم گفته گروهی را قبول میکنند و از خود ... میفهماند و دیگری
گفته که کسانی را محو میکنند و دیگری گفته از جهت کمی آب ... مردم آنرا ... ازلیت ... میکنند ...

برجوع بآن کرده نوشته اند

در وجه تسمیه بکه یا گفته کسی که در آن الحاد و ظلم کند خدا گردنش را میشکند و دیگری گفته بجهت آنکه
طائفی بعد دیگر را دفع میکنند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مکه را بکه نامیدند بسبب آنکه
زنان و مردان در آنجا از زحام میچسبانند و زن نماز میکند از پیش روی تو و از جانب راست و چپ تو و با تو
و باکی نیست و بدرستی که اینها مکروه است در شهرهای دیگر **لغو** کعبه چند نام دارد و وجه تسمیه آن
چیست و حد حرم چه قدر است **ب** کعبه را بیت الله و بیت الحرام و بیت العتیق می نامند اما وجه تسمیه
پس روایت شده است که از آن کعبه گفته اند بسبب آنکه در وسط دنیاست و اولا آن مخلوق شده بعد از آن
زمین را از زیر آن کشیده اند در شب بیست و پنجم ماه ذی القعده و بای نسبت روز نامزد از دحو الارض میگویند
و نیز روایت شده که از آن کعبه گفتند بجهت آنکه مربعست و مربع شد بجهت آنکه برابر بیت المعمور واقع شده و آن
مربع است بجهت آنکه محاذی عرش است و عرش مربع است از برای آنکه کلماتی که بنای اسلام بر آنست چهار است
و آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است و وجه تسمیه کعبه به بیت الله آنست که غرض از انجا
مخصوص گردانیدن سبحانه میدانسته اند و حقتعالی را از ذو [illegible] اسم خاصی است که در وقت دعا و [illegible] النبی
دست اعتصام بعروة الوثقی آن نام زنند و آن اسم خاص نزد [illegible] است و وجه بیت [illegible] نام خوانده اند
بسبب آنکه کعبه را در جاهلیت بیت الله می نامیده اند و از آن بیت الحرام نیز میگویند بجهت آنکه کعبه با اطراف آن
فرسخ حرمت که بر هر کسی خواه محرم و خواه غیر محرم حرامست که در آنجا شکار کند و گیاه آنرا از زمین بکند مرویست
که چون حجر الاسود را از بهشت آوردند و در دیوار کعبه نصب کردند بسیار نورانی بود و نور آن از جانب کعبه چهار
میل و از جانب چپ هشت میل رسید که مجموع چند فرسخ شد پس حقتعالی آنرا حرام گردانید و بروایت دیگر حقتعالی از حضرت
آدم یاقوتی از بهشت فرستاد که او را در موضع کعبه نهاد و آدم بر دور آن طواف میکرد و نور آن تا بجای میلهای حرم
میرسید پس میلها بر نور آن قرار داده شد و حقتعالی آنرا حرم گردانید و بعضی گویند که از آن بیت الحرام گفته اند بجهت
آنکه بر مشرکین حرام بود که داخل آن شوند و از آن بیت العتیق گفتند بجهت آنکه در طوفان نوح از غرق نجات یافت

یا بجهت آنکه

یا بجهت آنکه پیش از سایر زمینها مخلوق شده یا آنکه از تسلط جباران خلاص بود و بازار جهان جبر شده و
اصحاب فیل یا بسبب آنکه حرم است و کسی مالک او نمیتواند شد و این صاحب مالکی گویند که شناخته میشود
حرم با آنکه چون سیل حق سمت او در دو مایستند و در خانه آن نشود و از زمره گویند معروف حرم آنست که علامات
نیست که سیلی داخل حرم شود مگر از یک موضع نزدیک تنعیم و از زمره و دیگران گفته اند که اسباب روایت کرده اند
که حضرت ابراهیم علیه السلام میلهای حرم را در اطراف آن نصب نمود و جبرئیل جای میلها را با او نمود پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله تجدید آن میلها امر فرمود و بعد از آن حضرت عمر و عثمان و معاویه تجدید آنها نمودند و تا حال
آن میلها ظاهر بوده نشانه‌های حد حرمند و مجموع آنها چهار فرسخ در چهار فرسخ است و شیخ بهاء الدین محمد [illegible] فی
گوید که حد حرم از سمت مدینه منوره تا رسیده به تنعیم است نزد خانه‌های نفار بکسر نون قبل از فاء پس از راه
[illegible] فرسخی مکه و از سمت یمن راههای اضاءة لبن است بفتح الف و قبل از معجمه بر وزن قناة و بکسر لام
و سکون موحده و آن بر دو فرسخ و ثلث است از مکه و از راه عراق کوهیست در مقطع که نیز بر دو فرسخ
و ثلث است از مکه و از طریق جعرانه در شعب آل عبدالله بن خالد است که [illegible] فرسخی مکه است و از طرف
سمت عرفات از بطن نمره بفتح نون و راء و کسر میم که دو فرسخ و ثلث است از مکه و از سمت [illegible] جده
[illegible] فرسخ و ثلث مکه است و این حدود در این طریق ذکر کرده است ابو الولید ازرقی در کتاب تاریخ مکه و
در کتب فقه و ماوردی در احکام سلطانیه و دیگران مگر آنکه ازرقی در حد طائف تا ده میل گفته و ماوردی
حد یمنی آنکه گفته تمام شد کلام شیخ بهاء الدین و بعضی حد مدینه را چهار میل گفته اند و با تنعیم نسبت داده اند و حد
عراق را هفت میل گفته اند و از سمت عرفات [illegible] فرسخ تحدید کرده اند که از مکه تا منی یک فرسخ از جانب
از منی تا مشعر و از مشعر تا عرفات و اشهر و اظهر آنست که از مکه تا میلهای عرفات از چهار فرسخ اندکی
بیشتر است که از منی تا مشعر یک فرسخ و نیم و همچنین تا عرفات و بعضی ضبط حدود را باین اشعار نموده

وللحرم التحدید من ارض طیبة   ثلاثة امیال اذا رمت اتقانه   فسبع امیال عراق و طائف

وجده عشر ثم تسع جوانه ومن يمن سبح بتقديم سينها فسل بالوهاب ربك
غفرانه وقد يزيد في حد الطائف اربع ولم يرض جمهور لهذا القول حجانه رتفز
سالني بعض اعلام الشافعية ببلد السلم فقال ما تقول في مشكل عجزت عنه الفحول بل عن حله جمع
منهم بهاء الدين العاملي في الكشكول من متناقضات البيضاوي حيث قال في سورة هود ولقد
ارسلنا موسى باياتنا اي بالتورية او المعجزات وسلطان مبين وهو المعجزات القاهرة والعصا وافرادها
بالذكر لانها ابهرها ويجوز ان يراد بهما واحدا اي ولقد ارسلناه بالجامع بين كونه اياتنا وسلطانا
له على نبوته واضحا في نفسه او موضحا اياها الى فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون الاية وقال في سورة
المؤمنين ولقد اتينا موسى الكتاب اي التورية لعلهم لعل القبط راجع الى بني اسرائيل لا الى فرعون وملائه
لان التورية نزل بعد هلاكهم ب قلت يحتمل ان يكون قوله تعالى الى فرعون قيد السلطان مبين
ويكون تفسيره بعد ديدناهم وقت انزال التورية لانفصاله عن قوله تعالى باياتنا على تقدير ان يراد به
التورية فيكون المعنى والله يعلم ارسلنا موسى بالتورية اي الى بني اسرائيل وبسلطان مبين الى فرعون
كما يقال ارسلت زيدا اليك بكتاب ودرس لم يكرر ويحتمل ايضا ان يكون من قبيل الحال المقدرة اي ارسلنا
موسى الى فرعون مريدا اصطحابه التورية بعد ذلك كما تقول لخرجنا اليوم صائدا غدا فلما سمعه ذلك
السائل الفاضل استحسنه جدا اقول ومما ذكر في الكشكول من متناقضات البيضاوي هو هذه قال
البيضاوي في سورة هود ليبلوكم ايكم احسن عملا ان الفعل معلق على العمل وقال في سورة الملك نقيض
ذلك وصرح في تفسير سورة هود بان نزول التورية كان قبل اغراق فرعون وقال في سورة المؤمنين نقيض
ذلك وصرح في سورة النمل بان سليمان توجه الى الحج بعد اتمام بيت المقدس وقال في سورة سبا نقيض ذلك
وفي تفسير قوله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون قال الخوف على المتوقع والحزن على الواقع وفيه نظر لقوله تعالى
في قصة يوسف عليه السلم اني ليحزنني ان تذهبوا به ويمكن ان يدفع بان المراد انه ليحزنني ما تقصدونها

بكم وبعدا

بكم وبعد الدمع اعتراض ابن مالك على النحاة بالآية الكريمة
نحو تعلم ان لام الابتداء تخلص المضارع للحال كما لا يخفى لا تفتح
كيفيه وضع آن يكديگر را با حدود آن بيان نموده جواب مكه نهر است بزرگ
طول آن غير مستقيم واطراف عرض آن ناهموار است وابتداء آن از بالا است
مدينه منوره وجده موضعى است كه از آنجا شكر مى كنند ومى گويند كه در آن
اوقات خار زار بوده ورسيده است به بئر طوى وقبر شيخ محمود اصفى
ابراهيم ادهم واشتهار آن از سمت عرفات است كه در آنجا مقابر
در وقت نزد در زمان مكه است وگنبدهاى بزرگ در آنجا هست و
محجون تقديم جاى جعفر صادق رحيم معلوم است نزديك مسجد است وعمارت دارد
سر راه شبير و در راه كه طرف از ديوار كشيده اند وانز عقبه مدينه ميان
وگويند وچون لشكر از سمت مدينه بحج آيد نشست است كه از آنجا داخل
داخل مكه شده ولشكر از راه نشست بدر جا نشست مى دارند ودر سمت
يمن بحج رسيد وآب باران است داخل مكه شده وقريب محوله جهت
حره عمر منزل است ودر آنجا را باران مى گويند ودر اين از جهت علامت
در آنجا جمع شده در عرض مكه از جانب داخل مكه از راه مدينه حيث مكة

که نسبت بطور است و لهذا راه حرول بفتح جیم و راء و نقطه قبل الدال و ابراز
احمر نیز گویند و بالای این راه جبل خندمه است و از فوق قرن است بفتح قاف
و سکون را قبل از نون و علامت لذا من قرن بالاتر فم است و از
با رجل که بالفتح پیشتر بوده ابو قبیس است بضم قاف و فتح موحده
قبل از تحتیه و ابو قبیس و جبل را اخشبان گویند و از بعض معمرین اهل
مکه در این سنه هزار و یکصد و پنجاه و پنج در ایام شرف لقمه شنیدم
که تخمینا صد سال قبل از این خانه‌ها متصل شده در قریب ... لعفاء
هر از رضا ... تحدید ... تا این زمان ... زمانم شده و ساختن
مکه از ... تا سمع با تسبیح ... و هزار ... یکصد و
پنجاه و ... است و در صحیح ... همی ... است و از
کوه‌هایی که ... در حیران ... تواند ... سه راه محبوه
رسید که ... صحیح رسید که از ... نیز می‌گویند لفظ حدیث ولا است
و قرآن نازل شده است ... آیات یعنی ... جاء ... در
خواب ... خطا باشد ... چند در قرآن ... شده که
... از رقیبه ... کرده ... عرب ... است

و مخزاه انیں

و مخفی آن است که ... قصد ... و ... قبل او قاله سهل ابن
مالک الغفاری و ذلک انه خرج ثم بعض احایط فسئل عن سید
الحی فقیل هی جاءت ان فام ... فلم تصبر شاهدا فقالت اختنه
انول من الوحب والسعة فنزل فاکرمته والطفته ثم وجب
و حیاء الحیاء فرجها احمل زیانها نوقع فی النفس منها شی تحمل
لا یدری کیف ترسل الیها و لا ما لو انفها من ذلک تخلص لنا الحیاء
بحیث تسمع کلامه تخفل تنشد یا اخت خیر البدو و الحضاره کیف
ترین فی فتی نزاره اصبح بهوی حره معطاره آیا لها اعنی اسمعی
یا جاره فلما سمعت قلت ایرا یاها یعنی فغضب سئوال انفی
کعبه مطعمه با ... چند مرتبه بنا شده و بانی آن کسان ... الجمله شیخ
در نظر قاصر ... رسیده آنست که ... بنا شده اول بنا ... است در صحیح
بخاری و مسلم از ابوذر روایت شده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلعم
از اول مسجدی که در زمین بنا شد و ... مسجد الحرام است گفتم بعد از آن کدام
مسجد گفت بیت المقدس گفتم چند ... فرمود ... کرده
و از ... مجاهد روایت کرده که حق تعالی آفرید موضع کعبه پیش از آنکه
چیزی از زمین خلق کند بدو هزار سال و بدرستی که اساس کعبه در
طبقه هفتم زمین است و کعبه ... خانه است و در ... آسمان
یک خانه و در هر زمین ... از ... دیگر است ولیکن

صحیح منقولست از زراره که گفت بحضرت صادق ع که خدا مرا فدای
تو گرداند چهل سالست که از شما مسائل حج می پرسم و جواب میگوئید
فرمود ای زراره خانه که مقام حج بوده است پیش از آدم علیه السلام دو هزار
سال میخواهی که مسائلش را تمام کنی در چهل سال و از حضرت باقر علیه السلام
منقولست که حق تعالی آفرید کعبه را پیش از آنکه خلق کند کره زمین را به دو هزار سال
و چهارده سال پس از زمین مقدس و مبارک خلقت و موسی ... خواه
تا آنکه حق تعالی از زیر آن زمین را گسترانید کند و بلندتر جاها گی
گردانید ... آنگاه ... از آن منزل زمین آورد و ... وادی الحرم
تا آخر حدیث ... از حضرت ... از ابن عباس روایت
شده است که چون حضرت آدم از بهشت بزمین آمد شکایت کرد که
از فراق بهشت ... گفت خداوند ... تسبیح ملائکه
نمیشنوم خطاب رسید که بسبب آنکه از تو خلاف ... صادر شده
... در زمین است برو و طواف کن چنانکه ملائکه عرش را
طواف میکنند و چون آدم ... متوجه کعبه گشت هر جا
که قدم گذاشت ... معمور و آبادان شد و هر جا که ... گفت

شهر و آباد ...

شد و سواد اعظم گشت تا داخل حرم محترم مکه شد پس حضرت ... سنگهای
کعبه ... بنا کرد که قبل از این معلوم گردید بعد از ... ملائکه سنگهای
عظیم ... آوردند از پنج کوه آوردند از کوه
لبنان و طور زیتا و طور سینا و جودی و حرا و آدم بنای خانه کعبه گذارد
تا طوفان نوح ... شد پس حق تعالی بیت المعمور را ... آدم ...
... کعبه گذارد ... از اولاد آدم است ... که چون
آدم وفات یافت اولاد او ... در اطراف مکان کعبه ... سواری
ساختند و بطریق آدم طواف و حج میکردند تا زمان نوح علیه السلام و چون
در طوفان بیت المعمور را باسمان بردند مکان کعبه ... در زیر ... بیکار
بود ... که اول کسی ... بعد از طوفان نوح تجدید ... کرد
... و الله یعلم ...
حضرت ابراهیم است ... که ثابت نشده است که قبل
از ابراهیم کسی کعبه را دیوار کشیده باشد از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام منقولست که بنای ابراهیم اول بنائیست که در آن دیوار کشیده شده
... که چون ابراهیم علیه السلام کعبه ... ارتفاع
آن ... و از طرف ... از رکن ...

و بنا کرد

تا رکن بنا شد سر رفت و از بالا نا محراب المقام بیت زیر پی لحمد بقف
از برای آن قرار نداد و در شب سقف حضرت [illegible] کرده و در بر آن نشست
و چون بود تا زمان تبع حمیری که او در بر آن گذارد و قفل نهاد بر آن محمد الدین
در رشته نقل کرده از ارتفاع بنای ابراهیم نه ذرع بعد و طول سی و دو ذرع عرض
بیست و دو بعد طریق الامیه [illegible] جدار شمارت و حضرت ابراهیم علیه السلام
در اندرون کعبه کند خزانه آن و زیر آن بعد آن ساخته شد زیرا و فاکهی روایت
کرده که آنحضرت کعبه را از پنج کوه ساخت طور سینا و لبنان و جودی
و حرا و عقل و بیت المقدس گفته اند کوه ساخت طور سینا و قدس
و ابو قبیس در ورقات و در صحرای واحد و چون حضرت ابراهیم علیه السلام
با عانت حضرت اسمعیل علیه السلام از بنا کعبه فارغ شد خطاب آمد که برسید که
ندا کن که جمیع خلائق را به حج کعبه آیند صدای من بجا خواهد رسید که [illegible]
اعلام حج [illegible] رسید از او رفت که ندا کن و از رسالت صدای
تو و بنا خلایق برسانم پس آنحضرت بر سنگ مقام السلام بالا رفته
بینه با ابو قبیس به حسب اختلاف الاقوال و نداء برکشید که ایها الناس
هلموا الی الحج لیغنینا [illegible] خدا را حج کنید پس حق تعالی صدای او

زرکش نعیم حلی

رب منا [illegible] خلق حج که بیک در شب [illegible] زنان [illegible] که
در علم الهی [illegible] حج خواهند [illegible] هر کس که مرتبه لبیک گفت [illegible] حج خواهد
کرد و کسی [illegible] لبیک نگفت نخواهد [illegible] حج خواهد کرد [illegible] و شنیدم
عمالقه و جرهم است از روایت از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که بناء ابراهیم
چون منهدم شد جرهم از نو بنا کردند و فاکهی از آنحضرت روایت نموده
اقلا کعبه را ابراهیم ساخت و چون منهدم شد جرهم بنا کردند و چون
باز خراب شد عمالقه بنا کردند و مسعودی در مروج الذهب گفته است که
از قبیله جرهم بنا کرده حارث ابن مضاض [illegible] که اظهرا [illegible] بناء
جرهم [illegible] عمالقه است چنانکه فاضل مجد الدین شافعی در قاموس تصریح
نموده کعبه و جرهم بضم جیم و سکون را و ها [illegible] هم نام [illegible] از نسل
و عمالقه [illegible] از اولاد عمليق ابن علاف بن لاوذ بن سام ابن نوح [illegible] که در
[illegible] متفرق شده منتقل است که چون اسمعیل [illegible] از [illegible] جرهم [illegible]
ساره [illegible] آمده [illegible] پس ابراهیم [illegible]
[illegible] ختنه [illegible] دختران در میان عرب
و [illegible] ختنه [illegible] سنت شد [illegible]

دیگر بیشتر در غضب شد و قسم خورد که دیگر با هاجر در یک بلد ساکن نبود و
و با ابراهیم رسید که در این باره طاعت ساره کند لطف بحقوق بسیار که ساره را
حضرت دارد و چون اسمعیل به [illegible] برد در مکه گذارد پس ابراهیم
اسمعیل را و مادرش در مکه گذارد با یک مشک آب و قدری آرد و چون
اراده مراجعت کرد هاجر گفت ما را در اینجا با که وا میگذاری با از حق خود
این معانی را ذکر کرده فرمود با و الهی هاجر گفت پس او ما را ضایع
نخواهد گذاشت پس ابراهیم بر کوه بالا رفت در روی ثنیه که در آنجاست و
دعا کرد حق تعالی [illegible] جواب [illegible] دعای
[illegible] مردم [illegible] مایل گردانیده پس حق تعالی دعای او را مستجاب کرد و امر
فرمود جبرئیل را که قریه طائف را از اردن شام بکند و بیاورد در [illegible]
و میوه ها و سبزه ها [illegible] طائف است [illegible] پس جبرئیل آن را
هفت مرتبه بدور کعبه طواف داد و در [illegible] و باین سبب آن را طائف
میگویند چنانکه شیخ صدوق در علل الشرایع از حضرت امام رضا ع روایت
کرده است و جمعی از فضلای عامه نیز نقل کرده اند و [illegible] چون آب
اسمعیل تمام شد و تشنگی بر اسمعیل غلبه کرد هاجر نظر بر کوه کرده و [illegible]

رسید پس هاجر

رسید پس هاجر از آنجا نیز بر کوه صفا بالا رفت که شاید نشانی از آب
بیابد و نیافت پس بزیر آمد در میان وادی چون اسمعیل را بنظر نیاورد
قدری بشتاب رفت بسمت کوه مروه [illegible] پنهان شده
[illegible] در سعی صفا و مروه در اینجا هروله سنت است پس [illegible] مانند [illegible]
و تشنه [illegible] پس بر کوه مروه بالا رفت که شاید [illegible] او [illegible]
از آب بیابد و نیافت باز از مروه بزیر آمد [illegible] صفا و از صفا بمروه [illegible]
[illegible] هفت مرتبه و از اینجا سعی صفا و مروه در حج هفت مرتبه
واجب شد پس [illegible] اسمعیل نزد او رفت دید که در موضع
چاه زمزم نزد او آب [illegible] ظاهر شده است که [illegible] پای او [illegible]
[illegible] چنانکه قاعده [illegible] است پس هاجر [illegible]
و اسمعیل [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] گفت زمزم یعنی [illegible]
سبب آن را زمزم گفتند و در حدیث است که اگر هاجر [illegible]
[illegible] پس قافله [illegible]
چون [illegible] رسیدند از دور دیدند که مرغان بسیار از هوا بر سر
آن موضع پرواز میکنند با خود گفتند این مرغان [illegible]

یافته از زیر آن شخص که از قبیس بر آمده زنده و ظرفی در آن یافتند
بزرگان آمده آن را دیدند و از حرف ایشان مطلع گشتند یعنی بتازی
گفتند از حضرت هود است در جوار شما نزول کنم و انس با شما گیرم
با جرهم قتال کنند و چون وفات یافت اسمعیل او را در حجر
دفن کنند و مراد دیگر گشته اند که با بر قبر او بلند است و بنای
سبب آن موضع به حجر اسمعیل موسوم شد و حجر عبارت از جای سنگی حصیر [illegible]
منع است و اسمعیل از جرهم دختر خواست و لغت ایشان که
عربیه بود متکلم شد و لغت ابراهیم عبرانیه بود امام شافعی در ترجمه
ابراهیم گفته که [illegible] عدنان معربه و از جمله قرائن آن قریه است که
آن نیز از ام الوب [illegible] مسکن گشته و جای اسمعیل از آنجا آن قریه بود
و از غرایب اتفاقات است که اسمعیل ابو العرب و مادر او ام
العرب است پس چون اسمعیل از زنی ازدواج نمود منقاض
این محمد را زده پسر فرزند که [illegible] قبیله دارای جمله یافت
و قیدار و قطورا [illegible] و چون عمر اسمعیل به صد و سی رسید وفات
یافت و در حجر مدفون گشته و بعد از اسمعیل نابت متولی
کعبه گردید و برادران اسمعیل [illegible] جرهم [illegible] در

تیقعا

قیقعان پدر [illegible] و عیسی بی لفظه مرض است و [illegible] هلاک گشت
و جماعه عمالقه در بعض مکه ساکن شده اند شخص سمیدع نام را [illegible]
و امیر گفتند خلاصه آن که در زمان جرهم خراب شد و جرهم [illegible] نمود
پس در میان عمالقه جنگ عظیم واقع شد و سمیدع با جمعی کثیر از طرفین کشته
گشته بالاخره عمالقه غالب آمده جرهم و اولاد اسمعیل از مکه فرار
نموده اند و عمالقه در آنجا بالتمام [illegible] و در زمان ایشان کعبه نیز خراب شد
و ایشان [illegible] غضبان و [illegible] زیده اند و چون کعبه [illegible]
نداشته اند پس [illegible] مسلط گشت و آن [illegible]
و بیمن رسیده و در آنجا هلاک گشتند و مکه بتصرف جرهم و اولاد
اسمعیل در آمد هفتم نیا قصی ابن کلاب است بضم قاف و فتح صاد المهمله
و الف مقصوره [illegible] پسر عبد مناف جد پیغمبر است و او اول کسیست از اولاد
اسمعیل که بنای کعبه کرد و مجمع [illegible] آنکه پدر او کلاب بن مره
و فاطمه بنت سعد بن سیل [illegible] خود [illegible] قصی
پسر بوده و چون کلاب فوت شد فاطمه بعقد ربیعه ابن حرام
حرام در آمد [illegible] ربیعه [illegible] قصی [illegible] و چون
قصی بحد رشد رسید [illegible] اولاد ربیعه [illegible] و او
بغربت [illegible] گرداند و گفتند [illegible] قبیله [illegible] گرد

که پدر زن ربیعه است پس حکایت طایفه خود باز نمود او گفت ای
فرزند تو از وطن خود دوری و وطن تو در مکه است قصی چون این را
شنید رو به مکه کرده و چون به مکه رسید اولاد اسماعیل او را
استقبال نمودند با اعزاز تمام داخل مکه کرده و در آن وقت
شخصی از خزاعه امیر مکه بود پسری داشت حلیل نام چون حبشیه
فوت شد امارت به حلیل رسید قرار آن حلیل پسر حجه حق نام
قائم مقام خود نمود متوفی شد پس چون از تولیت کعبه عهده او
کلید به شخص شیبی نام داد و شیبه شراب خوار کلید را بسوی قصی
شراب فروخت و قصی از او خرید و قوت تمام پیدا شد
تا آنکه والی مکه گردید و تمام قوم خود جمع کرد و از این سبب
ملقب به مجمع شد پس دارالندوه ساخت یعنی مکانی نزدیک کعبه
بنا نهاد که همه اهل مکه از برای مصلحت جمع می‌شدند و عقد
نکاح و غیر ذلک در آنجا جمع شوند و چون کعبه را قصی
منهدم یافت از نو بنا کرد و اطراف کعبه قوم قریش را تقسیم
نمود که هر کدام از آن خانها ساختند و سقایه و رفادت
از برای او و گفته‌اند و حجابت بود تا در زمان اسلام تغییر یافت.

وقصی اول

و قصی اول کسی بود از اولاد کنانه که پادشاه مکه گشت و مع ذلک صاحب
عهد منصب شد که حجابت یعنی کلیدداری کعبه و مکه و رفادت یعنی ضیافت
حجاج و سقایت آب زمزم را به حاجیان دادن و لواء کعبه یعنی علم کعبه را
بر دوش گرفتن و قتال از امور بزرگ از این مناصب مخصوص به او بود دیگر کس
نبود پس تفویض آن مناصب را به اولاد خود قسمت کرد بعد از آن اولاد
و سقایت و لوا را به عبد مناف داد و دارالندوه را به عبد مناف داد و مترجم و اولاد
بموجب این قسمت عمل نمودند تا وفات یافتند هشتم از زمان قصی
و گفته‌اند پیش از آنکه زنی کعبه را بخور می‌نمود و از آن آتش شراری
به کعبه رسید و شعله برگشت سقف خانه بسوخت و سقف بسوخت پس سیل
عظیمی برآمد و داخل حرم شد و دیوار خانه را خراب کرد و چون قریش
اراده بنای خانه کردند شنیدند که کشتی از بلاد شکسته شده و چون بجانب
جده رسید بشکست و آن کشتی از قیصر روم بود که از چوب و آهن و سنگ پر کرده
بجهت بنا و هم نام نجار آن کشتی زنی که در آتش سوخته بود قریش ولید آن نجار
عمرو بن ... جده رفته از چوب آن کشتی بجهت کعبه خرید آنگاه مار بزرگ از
جانب ... کعبه برآمده و دیوار خانه ... آن خبر را گنجی
قبیله او را ... اژدها ناگاه مرغ ...
آسمان آمده و از ... عبدالمطلب بود از آن

وقت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سی و پنج ساله بود و بعضی بیست و پنج
ساله گفته‌اند و چون خواستند که بنای خانه را خراب نمایند مار را عقاب به آسمان
برد ترسیدند و جرئت نکردند تا آنکه ولید بن مغیره جرئت نمود و کلنگ برداشته
قدری خراب کرد و مردم گفتند توقف نمودند تا به بینند که مغیره سالم
میماند یا نه و چون سالم ماند جرئت داشتند خراب کردند تا به اساس ابراهیم
رسیدند و آن سنگها بود سبز شتر مانند صلبه بهم چسبیده پس یک کلنگ را
در میان دو صلبه از آنها کرد که یکی را بیرون آورد چون ازو حرکت داد
جمیع مکه بحرکت در آمد پس دست از آن کشیده اند و از اساس آنجا
آغاز جمع نمودند انفاق ما بنی عمران مخزوم که خال حضرت رسول صلعم
بود گفت ای معشر قریش داخل عمارت کعبه نکنید الا مال حلال و ربا و ظلم
از آن حلال صرف نمایند پس اطراف خانه را بر قریش قسمت نمودند ما بین
حجر تا رکن شامی را به بنی زهره و بنی عبد مناف دادند و ما بین شامی تا مغربی که
به بنی عبد الدار و بنی اسد بن عبد العزی و بنی عدی بن کعب و ما بین مغربی
تا یمانی را به بنی جمح و بنی سهم و ما بین یمانی تا حجر به بنی مخزوم دادند
پس از خود به بنی المغیره گفت ای قوم در خانه را در زمانی بسیار بلند کنید
تا کسی داخل نتوانند شد مگر به نردبان چرا که در این صورت داخل آن نشود مگر
کسی موافق خواهش شما باشد و چون کسی را از آن منع کنید کشته باشد

او را از بام برآنداز

بزیر اندازد تا عبرت دیگران گردد پس قریش چنان کردند چون عمارت بحد
محل حجر الاسود رسید در نصب حجر میان قبائل نزاع عظیم افتاد تا کار بجدال رسید از
ابی امیه اخر الادوار ابو امیه بن المغیره بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم که از جمله صنادید
و بزرگان ایشان بود چنین گفت که از میان شما هر کس زودتر داخل شود منتظر باشید تا اول
کسی که از باب داخل حرم محترم شود میان ایشان حکم باشد پس همه اتفاق کردند و اول
کسی که از آن در بیرون آمد حضرت رسالت بود پس همه متفق الکلمه گفتند محمد امین
آمد و ما بحکم او راضیم و آن حضرت ردای خود را بام کرد و حجر را بسبب آنکه در رفعت
امانت و صفت که مستحق آن مکان کرده بود و امانت خود بجای خود رسیده
چون نزاع ایشان رفع شد فرمود حجر را در ردا گذاشته و هر بزرگان
اطراف آن را طرفی گرفته برداشتند الغرض حضرت بدست مبارک حجر را از آن طرف برده در
در موضع آن گذاشت ... الدین که چون قریش بر بنای ابراهیم علیه السلام ... زیاد
و از طول شش ذرع سنگی را کم نمودند داخل حجر اسماعیل کردند و دیگر گفته‌اند که از عرض
بنای ابراهیم علیه السلام چیزی کم نمودند بجهت آنکه مال حلال نداشتند چندان قدر که فاکر
در خانه را از زمین مقدار سه ذرع مرتفع ساختند و علاوه بر آن دو زینه کرده در
سقف که خانه مبارک بر بالای چسبیده بود و در ... مرتفع ... پس سیل آن را
خراب کرد قبل از بعثت حضرت رسالت ... بوده بود قریش از آنجا
برای سنگ که حالا هست و کتاب ... مال حلال ... بعد از ... نذرات

کعبه از آنکه از اساس ابراهیم برنه لیس از رسنت حجر الاسود عیب
بصفر را زخانه کم کرده بود و رکن شامی را از اساس ابراهیم بهفت برداه
دخل خانه ساختند و تنگ کرده عرض دیوار سوار رکن حجر الاسود تا رکن
شامی که پهلوی اوست پس تهی ما هزار ساله خانه شریف کی مرتفع از زمین
داین بهای نایت ده شمرده از گویند تمام شکل تذکره نقید از آن در اندرون
ششی ستون قرار داده بود در صف نفخ نهار عبدالله ابن زبیر العوام است
و جمیع الحکایتی آنست چون معاویه هلاک شد و خلافت به یزید رسید
شخص بمدینه فرستاد نزد ولید بن عقبه تا بیعت او را از حضرت امام
حسین علیه السلام بگیرد و آن هر دو از مدینه فرار نموده بمکه رفتند حضرت امام حسین
علیه السلام از مکه بکربلا رفت و در انجا بمرتبه شهادت رسید و عبدالله در مکه ماند
و بعد از قتل آنحضرت یزید لعین مسلم بن عقبه را با لشکر بسیار بقتال اهل
حرمین شریفین یعنی مکه و مدینه فرستاد و امر بقتل عام ایشان نمود چون
مسلم کافر بمدینه رسید و بر آنجا غالب گردید بسیار از صحابه و تابعین
اخیار را بقتل رسانید و الحق از قتل ایشان ترا ضبط کنم آه ... و
هفتصد تن نفر از حافظان قرآن المجید تقریبا ده هزار مردم ده هزار نفر
بقتل رسیده اند و اسبان در مسجد رسول حضرت جولان نموده و در

ما بین قبر

ما بین قبر و منبر آنحضرت بول و سرگین کرده و سه روز مدینه را امر
بر غارت نموده آنچه خواهند بکنند و جنگ در سنگستانی واقع شد لاقبر
آنحضرت بقدر یک میل ... و از حجره داخل و گفته بفتح حادثه
بر روی ولید ... دیگر ... و هزار زن باشوهر در آن مقدمه زایید
و الا ... دختر ... و گفته و مسلم ... ایشان ...
بیعت یزید را گرفت بنظر آن همه بندگان او باشند و اگر خواهد
بفروشد و اگر خواهد آزاد کند و مسلم بعد از مقدمه مدینه رو بمکه شد
چون بعقبه هرشی یا منزل قدید رسید بجهنم واصل شد و قبل از فوت امارت
عسکر به حصین بن نمیر داد گفت یزید نیز العبد اللعین امر کرده است
بتعجیل رو به کعبه کرد و منجنیق بر مکه نهاد و عبدالله زبیر را بکعبه پس
محصور نموده رو به گشت و جنگ با اهل مکه در پیوست و منجنیق در
کعبه بست و آتش بر کعبه ریخت و سقف او را بسوزانیدند و از دیوار
او را منهدم ساخت و حجر الاسود سیاه شد و شکست و سه پاره گشت و
پس صاعقه بر اصحاب منجنیق رسید و یازده یا هجده نفر را بسوزانید
و این مقدمه در روز شنبه ربیع الاول سنه شصت و چهار از هجرت بود لیکن
یزید علیه اللعنة و العذاب در شنبه چهاردهم ماه بازار و در حوارین وفات الحیف ابقی
بدار جهنم شتافت کرده چون خبر مرگ یزید بحصین رسید دست از محاربه
کشیده برگردید و سه هزار در شام در خلافت او گذشته گذشته

للحرة وقتل الحسین رضی الله عنه و رمی الکعبة من شنع ما صدر عن
یزید پس ابن زبیر با مردم مشورت کرده خواست خانه خراب کند و بسازد
و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عمر با جمعی دیگر تجویز کردند و عبدالله بن
عباس بالفعل دیگر راضی نشده و ابن زبیر عازم شد بر خراب کردن و اهل
مکه از خوف نزول عذاب از مکه بیرون رفته تا سه روز در منی ماندند
و ابن زبیر به کسی امر و حمله متوجه آن از جهت جرأت نکرد پس بالاخره خود
روز چهارم متصف صاحب آلاغ بر بام کعبه رفته چند سنگ کلنگ کنده بر زمین
افکند چون مردم دیدند که با وضرری نرسید متوجه آن او شدند بعد
از آن ابن زبیر بنا کرد بر اساس ابراهیم علیه السلام و از الغاشی حجر شش ذرع
اضافه نمود که بیست ذرع شد چنانکه حالی هست و چون تمام شد
اندرون و بیرون از او بخلوق خوشبو کرد و استر به برابر قباطی [illegible]
و گفت هر که مطیع منست باید از مکه بیرون رفته و از تنعیم عمره بیاورد و
قربانی از برای کعبه بکشد و اگر نتواند به قدری که تواند تصدق کند و جمعی
تمام اهل مکه پا برهنه از مکه بیرون رفته از تنعیم عمره آوردند و صد
آن روز صد شتر قربانی نمود و این عمره در روز بیست و هفتم ماه رجب
سال شصت و چهارم هجرت بود و ابن زبیر در آنجا برای کعبه قرار داد
و اندرون بر سه ستون چوبین بنا نهاد چنانکه حالی هست و ناودان سعد

باند از الحجر

با قدری از حجر اسماعیل داخل خانه نمود نظر بحدیثی که شنیده بود از خاله خود
عایشه رضی الله عنها چنانکه بخاری و مسلم در صحیحین روایت کرده اند از عایشه
که حضرت پیغمبر علیه السلام فرمود ای عایشه اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهد به جاهلیت
شرک بودند میترسم که دلهای ایشان انکار کنند هر آینه خراب میکردم کعبه را داخل میکردم
الحجر را از آن بیرون شده میچسبانیدم در او بزمین و دو در آن قرار
میدادم یکی شرقی و دیگر غربی و میرسانیدم او را باساس ابراهیم علیه السلام
بر گردم در آن شش ذرع از حجر را زیرا که قریش از او کم کرده اند در وقتی که خانه را
ساختند پس اگر قوم تو خواهند که خانه را از نو بسازند بیا تا بنمایم آنچه را
که قریش کم کرده اند پس حضرت نشان نمود قریب بهفت ذرع از حجر و ابن
زبیر در اندرون بیست ذرع شاذروان قرار داده از آن بیام تو آن رفت
بر بام و ناودانی قرار داد و هم چنین روز ها از برای روشنی بنا نهاده
حالا که گذاشته است مختلفات در وضع حجر الاسود در آن بنا بعضی گفته اند که
عبدالله ابن زبیر خود حجر را بنا کرد و بعضی گویند پسرش عباد بن عبدالله
حبیر بن شیبه و دیگری گفته اند پسر دیگرش حمزه ابن عبدالله بود و در کتب
فاکهی گفته اند کلیددار کعبه وضع حجر کرده اند قاضی گوید بنا بر ظاهر همه
محقق است که امام زین العابدین کرده است و تا حال همچنین منتظر رسیده
است والله اعلم و بعد از آن حجاج ابن یوسف ثقفی غضب کرده و مخالف

٢٩١

قصه اینست که چون ابن زبیر بر بنی امیه خروج کرد خلیفه آنوقت
عبدالملک بن مروان بود امر کرد حجاج را بحرب او تعیین نمود و ابن زبیر
در مکه بود پس حجاج بجنگ او رفته او تاب مقاومت نیاورده بحرم کعبه ملتجی گشته
حجاج او را که در کعبه بود منجنیق بستند و انقدر سنگ زدند که خانه از سنگ ابن زبیر
خراب کرد اند پس ابن زبیر از خانه بیرون جسته انقدر کرد که کشته شد و حجاج
سر او را نیز از برای عبدالملک فرستاد و دعوت عمارت او هفت ماه و چهل و شش
نه روز و محرم هفتاد و سه بعد و شش در ذی الحجه سنه هفتاد و سه هجرت بود
چون کعبه خراب شد چند روز در خرابه ماند و مردم هنوز الکعبه چنین شنیده بودند
اهل مکه فرصت تعمیر بسیار [illegible] از کلفت و سبب اینکه ترک [illegible] حجاز
بودند پس حجاج اراده ساختن و از سر بنا فرمان بنا نهاد و بنای ابن زبیر تعمیر داده
و چون بنا بحد حجر رسید هر چند حجر را در موضعش نهادند قرار نگرفت تا آنکه
ناامید عاجز شده و در فکر چاره ماندند آنوقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در مکه بود حجاج از او تحقیق چاره کرد حضرت فرمود هر کسی از آنچه از
کعبه بردن از خاک و سنگ رد کرده و نگاه بدارد و چون همه را حاضر
ساختند در میان خانه ریختند و بابین [illegible] ازبای خانه بستند تا آنکه اعلی
و زیر خانه مقابل [illegible] است پس حضرت بدست مبارک حجر را

بجایش گذارد

بر جایش گذاشت و قرار گرفت بعد از آن خانه را تمام کرد از این جهت که حالا هست
و این بنا در سنه هفتاد و چهار واقع بود و از آن تا سنه هزار هجری تغییر نیافت مگر حجر الاسود
در بنا دیگر قرامطه حجر را کندند و به هجر بردند و بعد از آن برگرداندند [illegible] گفته که قول
ده فرسته ساخته اند بنا بر مجاز است زیرا که در بعضی اوقات تمام کعبه خراب نشد و
بعضی از جوانب تنها بعد ساختند و الحجر را حجاج [illegible] سمت حجر اسماعیل
بعد [illegible] کعبه است و در این از سنه [illegible] و انقدر [illegible] و بیشتر از زیر
[illegible] در [illegible] حجر الاسود [illegible] از بنای ابن زبیر و اگر [illegible] هفتاد
سلاطین روم است از آل عثمان چون گوشه در سنه نهصد و پنجاه [illegible]
الرقعه کعبه شکست و باران داخل شده اندرون شد قاضی مکه
[illegible] این باب سلطان سلیمان خان عرض کرد و سلطان استفتا کرد
از ابو السعود مفتی تخریب سقف و بنا را [illegible] قاضی
سنه پنجاه [illegible] در حرم ظاهر شد به فتوی [illegible] احضار [illegible]
شیخ شهاب الدین احمد بن حجر شافعی و شیخ محمد بن ابو الحسن بکری [illegible] جواب
دادند [illegible] منع نمودند [illegible] مکه [illegible] شد که خراب کرده
و در غایت استحکام [illegible] هم [illegible] سنه هزار و سی هجری
آب باران و سیل در مسجد الحرام جمع شده [illegible] تا بالای حجر الاسود [illegible]
[illegible] که [illegible] سبب [illegible] کعبه [illegible] منهدم گشت [illegible] سلطان

روح که سلطان احمد با سلطان سلیمان بود امر نمود که انرا خراب نمودند و در طرق
حجاج ختند بعین نحوه احدی بجهت دعوی تعیز بنیاد است وجد امجد اخونه
ملا محمد تقی مجلسی ... در شرح من لا یحضره در کتاب حج ذکر نموده در این باب جمیع حجاج را
جواب گفته الان از قریب در خانه حجر الاسود و مصلای پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن
وسط دیوار حجر الاسود و در رکن ... است که هر چند سعی نموده ان جواب نشد
که در بیان ستر آن او ... که ظاهر تر ... آن که با ... حجر الاسود ... مصلای ...
نفسنا ... نقشا ... در ... نقشی ... ای بسکر حواس
مشتبه ... لمتر دال آن تحرکات نفقه آمده است ولبیان المرام کلام
تا مجعلنی لتذکره کتب الشیخ جمال الدین احمد بن الشیخ شمس الدین الکیلانی
المشهور ... الی شیخ الکل فی الکل بهاء الدین سره ما بامنع العنفان
بالحق الورع ... فی المجلد ... عجبت علی حبوه ...
قالت فقتی للفکر فی صباحی ... نکتب الشیخ فی جوابه حسنت
ایها الذکی الالمعی واجبت ایها القلم ... فی نظم هذین
البیتین وسبکتها فی المرامی الذی اسلک فی ... المقال ...
مقالات ... فلو ... قد ... بالنثر
طبعی و... الطبع طبعی ... مشام ... وصار ...
لصوافی وصبوحی لقد تحفت باحسن الکلام بنظم بدیع مرتبخ

النظام

النظام فلا زلت ما بین اهل اللسان جمیل الکلام الا انک
نحت ذال الذروة حاجا الی موازنة القوة واغا المنقول
بلبسها کما نطقت بترکیب اللغة باسرها وان احطت بالم لحظ ...
فاتبات ... نقیض ما فات لعلی علم اللغة والمرتقی والا
تمهد عن ذلک واسالک عن هذه المسائل فیما عشمل
تحبیر لا تنقع ... ولعل هذا من نوع بالک وقد خرج ا
احوال والی لعمک التروة لا املک الا القوة وبعث ذا الیک
بالقیمة باحسن الشیمة فانی کالواقع فی کعیصر ... حتتا
بلحق بعصر حتی ... اصم ... بهم من شدة الصاعقة وقد
نلت فی بعض اسفاری الی بلاد ... متی فکون ...
... انا ... وهکذا اتفصل ... فی الفضل ...
فان نکن تحسبنی ... انت با حوالیه والسلم علیکم
ونحن ... بکم ... فی جوابه ... احطنا بما الخطوا
بر علما ... الرحمن الرحیم یا ...
قوله کنا ... لم نقل ... بلقاب ... هعا ...
فی ذروة اعلی العلل ان انت ... ونحن ...
عن وصل ذروة ... لان فعل جمع علی فعل کالعلة

والقلل يحتمل ان تكون هي بالكسر جمع ذروة فتجمع على ذروات
مثل تمرة وتمرات الى اخره قال صاحب الصحاح في حديث سلمان
صرح بلغنا ذروة الكلام ولم نتكلم ومما في بعض الكتب
اللغوية المترجم بالفارسية ذروه كه دخروه كوهان سنام ذروه
ظرف وماكنا الا ذنبا وماكنا الا اعرابا ما بهم ولعمري ان هذا الا
لا يراد منكم كفقوه صدرت عن المعصومين نعوذ بالله من شرور
انفسنا وسيئات اعمالنا انتهى فعل حكى الهروي في النهاية حديث
سلمان كما نقل عن الصحاح ويدل عليه ايضا ما في القاموس الذرة
خبيثة معنا وعذر اصلها ذرة ان نصب مقدمه قرامطه وردن محرود محر
بيان قرامطه با صد محر كه در ان زمينه جمع شد رنت برا دلد محر بفتح ها
وجيم حجر الاسود است ومرا د بحجر بفتح ها وجيم ولايت بحرين است ومحجر اى
حكايت الت در سنه [illegible] داخت جمعى در كرفته بعد رسيده معروف
بقرمطه كه ديده در [illegible] اين شخص بعد ازان زيارت وز جهت كعبه و
منسوب يافت وبا ان مدار [illegible] كه وجود مردم را امامت اهل بيت ميخواند
تا انكه جمعى تابع او شدند واو در حوالى كوفه بنا نهاد است يعنى در سنه [illegible]
شخصى از قرامطه مسمى بابى سعيد جنابى بفتح جيم ونون در بحرين [illegible]

وجمعى [illegible]

وجمعى از اعراب وقرامطه با او متفق شده خروج كرده
وان حدود را متصرف آمده جمعى كثير كشتند تا بنواحى بصره رسيده
بس معتضد بالله عباسى عباس بن عمرو غنوى را با جمعى بدفع ايشان مقرر داد
وميان فريقين جنگ عظيم اتفاق افتاد عباسى منهزم شد وابو سعيد تمام
لشكر او كشت وسوزانيد وعباس را مرخص كرد كه مقدمه بعرض خليفه رساند
ودر سنه [illegible] بلاد شام را متصرف شد ودر سنه [illegible] ابو سعيد را
بعضى از خادمان خود كشت وبعد از او پسرش ابو طاهر سليمان
سلطان كار او كشت بصره را الفرق كرد ودر فسادزدنيد وقتل
مشغول بعد تا سنه [illegible] حجاج را غارت ونهب را [illegible]
حتى انكه ميان مسجد الحرام واندرون كعبه خون حاجيان ريخت
وحجر الاسود را كنده وبحجر فرستاد ليكن امر او اين محى رب باصلاح اشرف
بردن رفته با وجنگ كرده واو تمام را بنرتبضد رساند ودر كعبه را

در آن شهر

کند و شخصی را بنام فرستاد که ناودان را بکند و آن شخص افتاد و مرد و بسیاری از کشتگان را بچاه زمزم
ریخت و تتمه را در مسجد بی غسل و کفن و نماز در زیر خاک کرد و پیراهن کعبه را گرفته بر اصحاب خود
قسمت نمود و خانهای مکه را غارت نمود برگشت پس امیر بحکم ترک که امیر بغداد و عراق بود از برای
قرامطه پنجاه هزار دینار متقبل شد که حجر را رد نمایند و قبول نکردند و در سنه سی و دو ابوطاهر کشته شد
و قریب بیست و دو سال الحجر نزد قرامطه ماند و در اینمدت حجاج از برای طواف اعتمادا جای حجر مس کردند
پس آن را بصحابت ابن شبیر قرمطی که از خواص ابوسعید بود بمکه فرستادند و ابن اثیر در کامل التواریخ
ذکر نموده که حجر را باستدعاء مهدی بن عبدالله صاحب افریقیه ارسال نمودند و اولا آن را بکوفه برده
در مسجد کوفه آویختند که مردم آن را ببینند و در پنجم ذی القعده یا ذی الحجه سنه سیصد و سی و نه بمکه رسید
و بجای خود منصوب گردید و حضرت امیرالمؤمنین در جمله اخبارات [illegible] بآن اشاره نموده چنانکه
در شرح ابن ابی الحدید و غیره مذکور است ففی الجزء العاشر من الشرح الحدیدی ما لفظه و قد
ذکرنا فیما تقدم من اخباره عن الغیوب طرفا صالحا و من عجیب ما وقفت علیه من ذلک قوله
فی الخطبة التی یذکر فیها الملاحم و هو یشیر الی القرامطة ینتحلون لنا الحب و الهوی و یضمرون لنا
البغض و القلی و آیة ذلک قتلهم وراثنا و هجرهم احداثنا و صح ما اخبر به لان القرامطة قتلوا
من آل ابی طالب خلقا کثیرا و اسماؤهم مذکورة فی مقاتل الطالبیین و مر سلیمان بن الحسن فی
جیشه بالغری و بالحائر فلم یعرج علی واحد منهما و لا دخل و لا وقف و فی هذه الخطبة قال
و هو یشیر الی الساریة التی کان یستند الیها فی مسجد الکوفة کانی بالحجر الاسود منصوبا
ههنا یمکث ههنا برهة ثم ههنا برهة و اشار الی البحرین ثم یعود الی ماواه و ام مثواه و
وقع الامر فی الحجر علی ما اخبر کرم الله وجهه انتهی و بسند معتبر از شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن
قولویه مرویست که گفت چون بقصد حج ببغداد رسیدم در سالی که قرامطه حجر را بجای خود بر گردانیدند بر آن

آرزوهای من این بود که ببینم کسی را که حجر را در محلش نصب کند زیرا که در کتب خوانده بودم که جز
معصوم ع نخواهد بود چنانکه در عصر حجاج حضرت امام زین العابدین ع آن را نصب نمود پس از آن بسیار بیمار شدم
که بر جان خود ترسیدم و میسر نشد که بحج روم پس نایبی فرستادم که او را ابن هشام میگفتند و کاغذی
باو دادم سربمهر که در آن پرسیده بودم از مدت عمر خود و اینکه از آن مرض در این مرتبه نجات خواهم یافت یا نه و گفتم
آرزوی من اینست که این رقعه را بواضع حجر رسانی و جوابش را بستانی و از برای همین میفرستم پس
ابن هشام گفت که بمکه رسیدم و چون دیدم که میخواهند حجر را نصب کنند مقداری زر بخدام کعبه دادم تا مرا بجانب
ایشان ایستادم در جایی که واضع حجر را توانم دید پس دیدم که هر کس حجر را میگذاشت اضطراب میکرد
و قرار نمیگرفت تا آنکه پسری اسمر اللون خوش صورتی آمد و حجر را گرفت و بر موضعش گذاشت پس درست
ایستاد و فغانها و دعاها بسبب صداهای مردم بلند شد و آن پسر برگشت که از مسجد بیرون رود من از عقب
او رفتم و مردم را از راست و چپ خود دور میکردم و میدویدم تا آنکه مردم خیال میکردند که من دیوانه
شده ام و راه را بمن نمیدادند و چشم از او بر نداشتم تا از مردم دور شدم و من میدویدم و او بآرام
میرفت تا باو نرسیدم و چون بجایی رسید که غیر من او را نمیدید ایستاد و گفت بده آنچه با تست
پس رقعه را باو دادم و پیش از آنکه در آن نگاه کند گفت باو بگو که در این آزار بر تو خوفی نیست
و آنچه از آن چاره نیست بعد از سی سال خواهد شد این را گفت و گریه گلویم را گرفت بحدی که
نتوانستم حرکت کنم و مرا بجا واگذاشت و رفت ابو القاسم گفت که ابن هشام این مقدمات
بمن گفت و چون سال سی و هشت شد ابو القاسم مریض گشت پس در امور خود ملاحظه میکرد و وصیت
خود را بجد و جهد مینوشت پس باو گفتند که این خوف از چیست و ما امید داریم که حق تعالی ترا شفا [دهد]
گفت این سالیست که بمن وعده شده است پس در همان مرض وفات یافت و گویند که چون حجر را [بکوفه]
بردند در زیر آن چهل شتر مردند و بعضی سیصد و بعضی پانصد نیز گفته اند و چون برگردانیدند یک شتر لاغر

که در زیر آن فربه شد و در کرامات حجر نوشته اند که در آب فرو نمیرود و آتش گرم نمیکرد و بعضی
اینها را از پیغمبر روایت کرده اند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که نازل شد حجر الاسود از بهشت در حالی که
سفیدتر بود از برف پس سیاه کردند آن را گناهان بنی آدم و در خبر دیگر مذکور است که حجر در سفیدی بود
که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورد و از برای ابراهیم ع و از حضرت صادق ع مرویست که حجر اول ملکی است
که در روز اخذ میثاق بر ربوبیت خدا و نبوت محمد ص و وصایت علی ع اقرار کرد پس حق تعالی او را برگزید و
میثاق را مانند لقمه در دهان او گذاشت و می آید در روز قیامت با زبانی گویا و چشمی بینا که شهادت
دهد برای هر کسی که نزد او آمده و میثاق را حفظ نموده و عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند
که روزی عمر در ایام خلافت داخل مسجد الحرام شد و نزد حجر رفت و گفت اگر نه این بود که پیغمبر خدا ترا
بوسیدی نمی بوسیدم زیرا که ضرری و نفعی نمیرسانی و در آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود
پس خطاب بعمر نمود که مه یا عمر بل یضر و ینفع یعنی ساکت شو ای عمر بلکه حجر ضرر و نفع میرساند
عمر گفت یا ابا الحسن این را از کجا میگویی گفت از کتاب خدا که میفرماید و اذ اخذ ربک من بنی
آدم من ظهورهم ذریتهم تا آخر آیه چون حق تعالی آدم را آفرید و دست قدرت خود را
بر پشت او کشید بیرون آورد ذریه او را از پشت او و از ایشان اقرار گرفت بر ربوبیت خود
پس اقرار ایشان را در کاغذی نوشت و حجر را دو چشم و زبان بود باو فرمود دهانت را باز کن او
دهان را باز کرد و آن نوشته را در دهان او گذاشت و گفت تو شهید باشی در روز قیامت برای هر کس که
وفا بآن عهد کند پس حجر ضرر و نفع میرساند عمر گفت لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن
یعنی خدا مرا زنده نگذارد در زمینی که تو در آن نباشی ای ابو الحسن و حجر در این زمانه چند پاره سنگ کوچک
سیاهی است که در نقره نصب شده و ما بین آن سنگها و اطراف آنها تا ملاک است و بر اطراف آن نقره
گرفته اند و حجر را در رکن کعبه قرار داده اند که محفوظ تر باشد و در پایین حجر برآمدگی است از ملاک [illegible]

چرا زنجوردران نيست معلوم آنرا جرم ميپندارند و ميبوسند و ابتدا و ختم طواف را بان ميكنند و چ
حور را شبيه بلكه باطل ميدانند بنا بر شهرت ميان متاخرين هذا وقد ذهب جمع من محققي [illegible]
كالشيخ المفيد وعلم الهدى من اصحابنا الى انكار عالم الذر قالوا ان ذلك الاقرار ان كان
عن ضرورة فلهم ان يقولوا يوم القيمة شهدنا يومئذ فلما زال عنا علم الضرورة وكلنا
الى رائنا فمنا من اصاب وبعضنا من اخطا وان كان عن استدلال مؤيد بعصمة عن الخطا فلهم
ان يقولوا يوم القيمة شهادتنا يومئذ كانت مؤيدة بالعصمة فلما زالت عنا فمنا
من اصاب ومنا من اخطا فيبطل الاحتجاج عليهم وايضا الذرة المستخرجة اما ان جعلهم الله
عقلاء اولا وعلى الثاني لا يصح ان يعرفوا التوحيد وان يفهموا الخطاب وعلى الاول يجب ان
يتذكروا ذلك لان اخذ الميثاق لا يكون حجة على المأخوذ عليه الا ان يكون ذاكرا
فيجب ان نذكر نحن الميثاق وهو خلاف الواقع على انه لا يجوز ان ينسى الجمع الكثير
والجم الغفير من العقلاء شيئا كانوا عرفوه وميزوه حتى لا يذكره واحد منهم وان طال
العهد الا ترى ان اهل الاخرة يتذكرون كثيرا من احوال الدنيا حتى يقول اهل
الجنة لاهل النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا ولو جاز ان ننسوا ذلك على و
ذلك يودي الى التجاهل والصحة مذهب التناسخ واجابوا عن الاخبار الجائلة
في هذا المضمار بانها مع ضعف اسناد اكثرها وتخالفها في بيان الواقعة مع انها
قضية واحدة اخبار احاد لا تفيد علما ولا عملا سيما في المسائل الاصولية
الاعتقادية وعن الاية الشريفة بحملها على التجوز والتمثيل كنظائرها من قوله
عز من قائل انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون فقال لها وللارض
ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين ومعلوم انه لا قول ثمة وانما هو

تمثيل

تمثيل وتصوير للمعنى وقوله تعالى شاهدين على انفسهم بالكفر ومعلوم ان
الكفار لم يعترفوا به بلسانهم لكنه لما ظهر منهم ظهورا لا يمكنهم دفعه
فكانهم اعترفوا به بلسانهم وكقول الشاعر قالت له العينان سمعا وطاعة و
حدرتا كالدر لما يثقب وقول القائل جوارحي تشهد بنعمك وقول الخطاب سل
الارض من شق انهارك وغرس اشجارك واينع ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك
اعتبارا الى غير ذلك من كلام العرب نظما ونثرا فمعنى الاية الشريفة والله يعلم انه
تعالى اخرج من اصلاب بني ادم نسلهم على ما يتوالدون قرنا بعد قرن واشهدهم
على انفسهم اي نصب لهم دلائل الربوبية وركب في عقولهم ما يدعوهم الى الاقرار
بها حتى صاروا بمنزلة من قيل لهم الست بربكم قالوا بلى الا ترى انه احتج عليهم
بما لا يقدرون يوم القيمة ان يتاولوا في انكارهم حيث قال عز وجل ان
يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين او يقولوا انما اشرك اباؤنا من قبل
الاية اقول ومما يؤيدهم ان ظاهر الاية يخالف تلك الرواية كما ذكروا من وجوه
منها قوله تعالى من بني ادم ومنها جمع الضمائر ومنها حكاية الاعتذار عنهم
بشرك الاباء مع انه لا يتمشى ذلك في ولد ادم من صلبه وكذا اولاد الانبياء
والانبياء على مذهبنا لا ما سيه فالحق الحقيق بالاتباع الذي تقبله الطباع ولا
تمجه الاسماع ان يقال ان كان على المسئلة ضرورة او اجماع كما هو الظاهر فهو
المتبع ويجاب عن دليل الخصم بان التكليف بالاقرار اما ان يكون مطلوبا
في كل من العالمين او في العالم الاول فقط وبه تقوم الحجة واتمام التكليف
الثاني مؤكد وكاشف كما يشهد له بعض الاخبار فعلى الاول نختار الاول ولام

لهم ان يقولوا قلنا لا نسلم انهم وكلوا الى آرائهم بل الى علم ضروري مشروط
بمقدمات مقدورة بل ومأمور بها فمن ساعده توفيقه وجده وصل الى ذلك
الضروري وارتفع الاحتجاج عنه ومن قصر عن تحصيل تلك المقدمات حرم
عن الضرورة وقامت عليه الحجة بالضرورة وعلى الثاني الحجة تقوم عليهم بلا تكلف فعليهم
يجب ان يتذكروا قلنا بشرط وجود المقتضي من الاهتمام التام بتوجه العقل
اليه وصرف الموانع عنه كما وقع للانبياء والاولياء المتبحرين عنه على ان ادراك بني
النوع يختلف ويتخلف باختلاف الاحوال كما يشاهد من احوال الشخص في حال الرضاعة
والصباوة والكمال والخرافة فلعله في عالم الذر كان في غاية الكمال ثم تنزل وترقى كما
اشير اليه في قوله تعالى ومن نعمره ننكسه في الخلق فليفهم وصرف الالفاظ عن الحقائق
الى المجازات انما يكون بالصوارف من قرائن حاليه او مقاليه او معارضة دليل
اقوى من عقل او نقل ولم يثبت شيء منها فيما نحن فيه فتأمل ولو قدح امثال
ما ذكر في امثال تلك الظواهر لانقدح اكثر ضروريات الدين كالمعراج والمعاد
الجسمانيين واكثر امور البرزخ والاخرة ووجود الجن وابليس والملك وجبرئيل
فالحق في امثال هذا المقام ما افاده بعض الاعلام من ان كل ما اخبر به الصادق من الامور
الممكنة في نفسها يجب الاعتقاد به وحمله على الظاهر من دون تأويل والله على
ما نقول وكيل والاية الشريفة المذكورة في الاعراف **ل نصح** هرگاه زوجه زید شیر
بهند داده باشد بجهة رضاع شرعی آیا میتوانند که اولاد هند از شیر دهنده [illegible] وهمچنین زوجه دیگر زید
میتوانند که شیر بایشان دهد یا نه وهرگاه دیگری بهند عمر و فرض کنیم تفاوت دارد یا نه **ب**
هرگاه هند شیر زید را خورده از شیر زید با اولاد او نه هند هرچند که از غیر دایه هند باشد واگر بدهند

بکودکی

دیگر رضاع شرعی ثابت نمیشود برشوهری که پدر شیرخوار است حرام نمیشود علی الاصح وهرگاه بکابین
بنده عمرو فرض شود هرگز بنا در علی الصحیح **ل نصد** زید متوفی ووارثش منحصر در چهار عمزاده
از سه عم باین نحو که یکی عم پدر و مادری بود واز او یک دختر و یک پسر مانده و دو عم دیگر مادری که از هر یک از آنان
پسری مانده و از دیگری دختر است زید میان این ها چگونه تقسیم میشود **ب** هر دسته
میراث کسی را میبرند که بواسطه او بمیت میرسند و مادریها بالسویه قسمت میکنند و پدر و مادریها
للذکر ضعف الانثیین و در صورت مفروضه ترکه را بر سه حصه سهم کنند ثلث به پسر عم پدر و مادری و
چهار حصه بدختر او و به هریک از دختر و پسر عمان مادری سه دهند **ل نضه** زید دختری بعقد خود
در آورده بصداق معین و اخراجات بسیار کشیده و بعد از دخول معلوم شده که ثیبه است معقوده
نیست این امر شنیع را شخص معین بوده و آن شخص منکر است و زوج ادعای کل اخراجات خود مینماید
وهرگاه معقوده نباشد لکن مخطوبه باشد و در خانه او هم زوج و هم دیگری تردد مینماید و
قبل از عقد بحمام آورد و ادعا میکنند که از زوج او است و زوج منکر است و در این صورت بر زوج
اخراجات کرده و ادعای آن مینماید چه باید کرد **ب** ورسیده اولی هرگاه بطن بکارت گرفته
واعتماد [illegible] بوده بدون انکه در ضمن العقد شرط کرده باشد یا دیگری برا او تدلیس نموده باشد در این صورت زوج
اختیار فسخ ندارد هرچند که ثابت شود که ثیبوبت قبل از عقد شده و لغیر زنا بلا خلاف بل بنا علی المشهور
الاظهر و مراد بتدلیس آنست که کسی که مطلع بر ثیبوبت او باشد اظهار بکارت کند بنحوی که موجب فریب
زوج شود و بان مغرور گردد و در ضمن العقد شرط نکند و خلاف است در اینکه تدلیس حکم شرط ضمن العقد
دارد یا نه و شاید که اظهر عدم باشد و اگر در ضمن العقد شرط بکارت کرده لکن ثابت نشد که ثیبوبت
قبل از عقد بوده نیز خیار فسخ ندارد هرچند که ثیبوبت بزنا باشد علی الاقوی و ادعای زن زنا
بر شخصی اقرار بزنا نیست هرچند که آن شخص قبول کند و اگر ثابت شود که قبل از عقد بوده باقرار زن

[illegible]

یا شهود شرعیه یا قرینه مفید علم در ثبوت خیار فسخ دارد علی الاظهر پس اگر قبل از دخول فسخ کند
مهر بالمره ساقط میشود و اگر بعد از علم بثبوت دخول کند خیار ساقط میشود و اگر بعد از دخول
علم بهم رسد و فسخ نماید باید تمام مهر مسمی را بدهد و بعد از دادن میتواند که رجوع بر مدلس کند اگر
تدلیس شده باشد و تمام را از مدلس میتواند گرفت مگر آنکه مدلس همان زن باشد که باید چیزی هر چند
بسیار کم باشد از برای مهر او واگذارد بنابر مشهور احوط بلکه اقوی و در صورتی که خیار فسخ باشد
یا باشد و فسخ نکند میتواند که از مهر مسمی چیزی کم کند و در قدر آن خلاف است و اقرب آنست که تفاوت
که نسبت آن بمسمی بنسبت مهر المثل ثیوبت او با مهر المثل بکارتش باشد مثلا هر گاه مهر المثل
بکارتش دویست دینار و مهر المثل ثیوبتش صد دینار باشد از مهر مسمی نصف کم میشود و اگر ادعا کند
آن زن بر آن شخص متهم پس مرافعه و تینه در قسم طی میشود پس اگر بثبوت رسانید که مرد او را بکر کرده
مستحق مهر المثل میشود والا قسم براو وارد و اگر اعتراف کند که با او زنا کرده یا ادعای رضا کند باید
بثبوت برساند و با عجز قسم دهد و غرامت مهر کشد و زن نیز تسلط رد دارد و در مسئله ثانیه
نیز مرافعه طی میشود مانند سابق و برهر تقدیر آنچه از اخراجات موجود است میتواند استرداد نماید
و آنچه قبل از دعوی تلف شده ظاهر آنست که در آنها ندارد مگر در باب اسبابی که بجهت تعارف با نها را
نگاه دارد یا بخانه شوهر برد که هر گاه تلف شود موجب غرامت مثل یا قیمت میگردد والله العالم
ل نصو حدیث را نقل بالمعنی میتوان کرد یا نه و ترجمه حدیث بغیر عربی داخل نقل بالمعنی هست یا نه
ب نقل بالمعنی جایز است علی المشهور الاظهر از برای کسی که بفهمد و مقدمات عربیه را بداند و ترجمه
آن بشعر عبارت و تغییر هر چند بعربی باشد نقل بالمعنی است ل نضی هر گاه رای مجتهد تغیر کند در یک دام
قولش عمل باید کرد ب بقول آخری بر کسی که معلوم شود ل نصح اگر قبل از تغیر رای عمل
آمده باشد صحیح است یا نه ب بلی بلکه اگر قبل از ثبوت تغیر بعمل آمده هر چند که بعد از تغیر باشد نیز

صحیح است

صحیح است بلا خلاف ل نضط اگر بعد از نشستن چند قدم راه رود و بعد از آن مسح
کند ضرر دارد ب نه بشرطی که تری باقی مانده و مشغول دست مالیدن باشد تا مسح بکند علی الاحوط
بل لا یخلو من قوة ل نخ جبیره از برای چه زخمی میتوان کرد ب هر زخمی که مضمون باشد که اگر
آنرا بشوید یا مسح کند موجب آزاری شود که بجهت عادت خود متحمل آن نتواند شد ل نخا در صورت جواز جبیره
آیا میتواند عدول به تیمم کند یا نه ب میتواند علی الاظهر و التزام جبیره احوط و جمع میان هر دو بهتر است
ل نخب هر گاه کسی فصد کند یا زخمی بهم رسد و قادر باشد بر غسل و دوره آن تا نزدیک بجائی که ضرر کند
آیا بر او واجب است که از برای جبیره و نماز چنین کند یا نه و بچه نحو میتواند که آنرا تطهیر کند و حال آنکه
هر جزئی را که آب برسانند متصلست بموضع نجس و سرایت نجس میشود ب اگر خون با آب
خون بموضع مغسول رسد یا نجس میشود و طریق تطهیرش آنستکه اولا بکهنه تری مثلا خون را
ازاله کند تا جائی که ممکن باشد و بعد از آن آنرا خشک کند احتیاطا پس آنرا بشوید هر چند که با آب قلیل
باشد و اگر ممکن باشد که آنرا در آب کر یا جاری فرو کند یا در زیر باران نگهدارد بهتر است و سرایت
نجاست بمجرد اتصال رطوبت بدون میعان باطلست باجماع علما و اعیان و مخالفت ننموده است
در آن مگر بعضی از شیعیان ل نحج کیفیت غسل ترتیبی را بیان نمایند ب بعد از تطهیر بدن
از نجاست از برای غسل جنابت چنین نیت کند که غسل جنابت میکنم برای مباح شدن نماز بجهة اطاعت
و رضای خدا و اگر بعد از دخول وقت نماز واجب باشد یا نماز قضائی واجب بر ذمه داشته باشد
یا در شب باشد و اراده گرفتن روزه روز دیگرش دارد نیت واجب داشته باشد بنابر صورت نیت وجوب را
نیز اضافه کند پس ابتدا نماید بغسل سر و گردن و تا جز گردن را بشوید و اهتمام کند که آب بجمیع اجزای
سر و گردن جاری شود حتی در بیخ موها و پشت گوشها و مبالغه کند در رسیدن آب بیخ موها خصوصا هرگاه زن
باشد نسبت بموها و محل گوشوارها و بعد از آن طرف راست را از سر شانه تا کف پا و میان انگشتان و زیر

جواز عدول الی التیمم

مسئله
وجوب نیه الطهارة
[illegible]

بغسل بشوید و بعد از ان طرف چپ را همچنین بشوید و عورتین را با هر دو طرف بشوید و بهتر انستکه نصف
راست را با راست و النصف چپ با چپ نیز بشوید و واجب نیست که ابتدا از بالا شود بخلاف وضو و باید
رسیدن اب را به بدن مانند انگشتری تنگ ازاله کند یا حرکت دهد که اب بزیر ان برسد **لخد**
کیفیت غسل ارتماسی بیان کنند **ب** بعد از نیت و طهارت بدن چنین در اب فرو رود که مجموع
سر و بدن او را اب گیرد با هم بدفعه عرفی و لازم نیست که وقت نیت بیرون اب باشد هر چند
که بهتر است و چون در میان اب نیت کند چون سر را در زیر اب کند پا ها را از زمین بردارد و
در زیر اب بشکلی باشد که اب مجموع بدن او را دفعة فرو گیرد و بر هر تقدیر در زیر اب
دماغ و گوش را با انگشتان نگیرد که مانع رسیدن اب بگوشها و سر انگشتان و دماغ گردد چنانکه عوام
میکنند و دست بر چشم دارند مگر بعد از بیرون اوردن سر از اب و اگر انگشت را سخت بسته اند سست
کنند و انگشتری تنگ را از دست بیرون ارند و همچنین در سایر موانع رسیدن اب **لخه**
غسل وجهی از برای نماز سنت درست است یا نه و همچنین بر عکس **ب** مانعی ندارد و لیکن در
غسل غیر جنابت خواه واجب و خواه سنت بدون وضو نماز نکند اگر چه نماز سنت باشد و احوط
انستکه وضو را قبل از ان غسل بجا ارد و اگر [illegible] باشد بعد از ان بجا ارد هر چند که غسل
شکسته باشد **لخو** اگر در اثنای غسل حدث اصغر کند **ب** اکتفا باتمام غسل میتواند کرد
و احوط اعاده است با وضو هر چند که غسل جنابت باشد **لخز** در زمین غصبی و کفن غصبی و ظرف
غصبی وضو و غسل چه صورت دارد **ب** جایز نیست و علی الاظهر خصوصا هر گاه از غسل اب
ریخته باشد و اجتناب از همه طریق احتیاط است **لخح** [illegible] غصبی چه صورت دارد **ب**
باطل است علی الاقرب هر گاه در اثنای نماز عالم باشد بغصبیت **لط** طهارت کردن از ظرف طلا و
نقره چه حکم دارد **ب** جایز نیست و احتیاط از ان در وضو و غسل بهتر است هر گاه اب را بریزد

دالسته [illegible]

[حاشیه: [illegible] در زمین غصبی و کفن و ظرف]

و درست نخواهد بود و اگر روایت در ان فرو برده باشد با انکه غسل ارتماسی بر ان کرده باشد اقرب
بطلان است و الله العالم **لخح** اب غصبی را وضو میتوان ساخت **ب** نمیتوان
هر گاه مالک ان از ان اذن نداده باشد مانند مشک سقا یا اگر نهری یا کاریزی را غصب کرده اند ظاهر
انستکه استعمالات ضروریه مانند شرب و تطهیر از ان جایز باشد و احوط اجتناب است مگر انکه
مالک مجوز را اذن بدهد **لخیا** اب رودخانه که بتبعیت نهر مملوک باشد و همچنین اب کاریز
هر گاه کسی مالک انها را نشناسد و احتمال دهد که غیر بالغ عاقل باشد و همچنین هر گاه بشناسد اما
ان چه حکم دارد **ب** ضرر ندارد و هر گاه در وضو و غسل احتیاط کند بهتر است اگر اب بکلی مخصوص
لخیب نهر عامی که در ملک شخصی گذرد از برای استعمال ان در حریم در حریم ان قرار میتوان گرفت
ب ضرر ندارد و هر گاه ضرر بمالک نرساند و جریان حکم حریم در معموره معلوم نیست **لخیج**
هر گاه اب کسی بر زمین بریزد استعمالش چه صورت دارد **ب** هر گاه معلوم شود که صاحبش از ان
اعراض نموده مانعی ندارد **لخید** اگر بدن تر باشد چنانکه در حمام است بدون خشک کردن وضو میتوان
ساخت **ب** ممکن از برای مسح باید رطوبت کم باشد مانند عرق بدن و اگر زیاده باشد
که اب مسح مخلوط شود احوط خشک کردن و کم کردن است مهما امکن و در ضرورت اگر مسح سر را
بدستی و پا ها را بدست دیگر بکند یک پا را ببعضی از انگشتان و پای دیگر را ببعضی دیگر کند باحتیاط اقرب
لخیه اگر اب مسح بسیار باشد بحیثیتی که بر محل جاری شود چه حکم دارد **ب** اگر عرفا مسح
صادق اید ضرر ندارد و احوط انستکه تحری کند که اقل غسل بعمل نیاید **لخیو** تخلیل مو در وضو
لازم است یا نه و مراد از [illegible] **ب** شعر خفیف انستکه مو نمایان باشد
خواه فاصله مو بسیار [illegible] [illegible] است و [illegible] فاصلها واجب بلا شبهه و خواه فاصله
بسیار کم باشد بحدی که [illegible] نماید و در این جا غسل ظاهر واجب نیست هر چند که بهتر است

مگر در وقتی که او ورم داشته باشد و خوف کنده شدن مو باشد و مراد از کثیف شدن خفیف است لـخیز
با نجاست داخل مساجد و روضات معصومین علیهم السلام میتوان شد یا نه ب ظاهرا فرق نباشد در جهت
دیگر معفو عنه در نماز باشد بشرطی که تعدی بآن مواضع نکند و آنرا نجس نسازد لـخیح آیا که از نشستن
بدن یا رخت نجس مثلا جدا شود و بموضعی رسد چه حکم دارد ب هرگاه مقصود زوال عین نجاست نشده
نجس است بلا خلاف و همچنین بعد از زوال هرگاه در غسل اول باشد علی الاقرب و الا پاک است هرچند در غسل
دویم باشد و تعدد غسل نیز لازم نباشد علی الاظهر لـخیط اگر در محل وضو یا غسل نجاستی باشد و فراموش کرده
و طهارت بعمل آورده و بعد از وضو عین نجاست باقیست و آب بآن رسیده و بر رخت یا موضع دیگر چکیده آیا
خلافی که در رفع نجاست در اینجا جاریست یا نه ب نه بلکه حرف انفعال آب قلیل در اینجا جاریست و هرگاه
متغیر بنجاست نشده باشد و یا تغیر نجس است بلا خلاف لـخلب هرگاه غایط از مخرج تعدی کرده باشد
استنجا بسنگ و امثال آن میتوان نمود یا نه ب میتوان هرگاه در غایط بر اثر صادق آید علی الاظهر و اکثر
وجوب غسل است مطلقا و این احوط است لـخکا ازاله نجاست مخرج بول و غایط چگونه است ب
مخرج بول پاک نمیشود مگر بشستن باب و ظاهرا اعتبار قدر آب که بر سر حشفه ایستاده متحقق میشود و باید که
چون آبرا بر سر ذکر ریزد از آن منفصل گردد و بریزد احتیاط آنست که دو مرتبه بشوید و نهایت
احتیاط سه مرتبه است و مخرج غایط پاک میشود بشستن باب بحدی که عین نجاست و اثر یعنی
رنگ و خبث آن برطرف شود و علامتش آنست که محل بر و درشت گردد و اگر غایط از مخرج تعدی
نکرده باشد بمالیدن سه سنگ یا کلوخ یا کهنه و امثال اینها پاک میشود هرگاه عین نجاست بان
مالیدن ازاله شود هرچند که اثر باقی ماند باین معنی که چون آب بمخرج رسد از وجه معلوم گردد
که در صورت پاک است و شستن باب بهتر است مطلقا و اولی سنگ پاک نمودن و بعد از آن باب
شستن اکمل است مطلقا لـخکب در استنجا هرگاه دست نجس است آب بر آن ریزد یا

بشوید

بشوید پس از آنکه مخرج پاک شود آب استنجا پاک است یا نه و بعد از ازاله عین از مخرج آب باید
مخرج و دست را علیحده آب ریخت یا نه و هرگاه کنار آب استنجا کند و کف کف بدست راست
آب ریزد و بجنب بشوید خوبست یا نه ب آب استنجا پاک است مطلقا بشرطی که متغیر بنجاست
نباشد و اجزاء نجاست در آن موجود نباشد و نجاست دیگر بر او نرسیده باشد هرچند که عین نجاست
بر مخرج و دست باقی باشد و بعد از ازاله عین ریختن آب بر مخرج و دست لازم نیست و استنجا
بریختن کف کف خوبست لـخکم هرگاه زمین نجس بسبب آب باران تر شود پاک میگردد
یا نه و آب متنجس متغیر بارید زمین بران پاک میشود یا نه ب زمین و آب هر دو پاک میشوند باران
هرچند که جریان از ناودان نرسد یا آب بزمین فرو رود و بر روی آن نماند بشرطی که عین نجاست
در زمین و تغیر در آب باقی نباشد و احوط آنست که باران بحدی باشد که چون بر سنگ بارد جاری
شود لـخلد اگر باران بر زمین نجس چکید و بر جهید و بر رخت یا چیز دیگر رسد پاک است یا نه
ب پاک است علی الاظهر و اجتناب بهتر است خصوصا هرگاه باران کم جریان نباشد والله العالم
لـخکه مثلا ابریق سفالی از بول یا آب نجس پر شود و به بیرون ترشح کند و بعد از زوال
آن نجس و خشک شدن ابریق چون آنرا در آب پاک فرو برند فی الحال بیرون آرند پاک میشود
یا باید قدری در آب نگاه دارند ب پاک میشود و احتیاط آنست قدری در آن نگاه دارند
که علم بهم رسد برسیدن آب پاک بهر جائیکه آب نجس رسیده بود لـخکو اگر موضع فضله یا
زخم یا که خون دار است تطهیر نمود و بعد از مدتی که احتمال تجدد خون در آن میدهد آیا لازمست
که از آن تجسس نموده ملاحظه کند یا نه ب تا علم بحصول بهم نرسد واجب نیست و هرگاه ظن
غالب بهم رسد احتیاط در ملاحظه است لـخکز آب نجس که یخ شود و همچنین برف
نجس قابل تطهیر هستند یا نه ب یخ آب نجس بآب کشیدن پاک نمیشود اما چون کثافت

بیخ رسد پاک کشیدن پاک میشود و برف نجس چون در آب فرود رود که بعدی که آب رسید پاکی
که نجاست رسیده پاک میشود علی الاقرب بشرطی که متغیر بنجاست نشد نجس نمیشود لخط
هرگاه جزوی از کسی نجس شد و بعد از آن سنگ که در آنکه از تطهیر نموده باشد و در اوقات شک
آن چیز با رطوبت بظاهری ملاقات کرده چه حکم دارد ب آنچه را تطهیر کند مادام
که علم یا ظن غالب بطهارتش بهم نرسانیده لکن در اوقات شک حکم بنجاست ملاقی آن نمیتوان
کرد هرچند که احوط غسل موضع ملاقات است با علم رطوبت لخل هرگاه موضعی نجس شد
و مشتبه گشت بموضع پاک و چیزتری ملاقات یکی از آنها کرد حکم بنجاست آن نمیتوان کرد
ب هرچند که احوط اجتناب است و اجتناب از موضع مشتبه بنجس هرگاه محصور باشد مخصوص حصول
بشبهه کردن بر آن علی المشهور لخلو اگر تمام در است یا رخت نجس شد و قدری از اجزا
بشویند پاک میشود یا نجاست بتر بان سرایت میکند ب پاک میشود و نیز رخت شسته
سرایت در نجاست نمیباشد مگر در صورت میعانی و جریان رطوبت و قول ضعیفی بسرایت هست
مطلقا موافق اکثر از متنبهان لخلب هرگاه سنگ و خشت و زمین نجس شوند با آب
قلیل طهارت میباشند یا نه ب بلی هرگاه غساله از آنها منفصل شود علی المشهور الاظهر و
مطلقا نظر بعضی اخبار لخلج سنگ را فرش کرده و همچنین زمین چون نجس شده و آب پاک
بر آنها ریزند تا بر بود و آفتاب خشک کند پاک میشوند یا نه ب بلی هرگاه عین نجاست نباشد
علی الاقرب بل لاخلاف فیه ظاهرا لخلد هرگاه در اندرون دماغ یا دهن خون
باشد و آب دماغ و دهن بر آن بگذرد و بیرون آید بدون تغییر نجس یا پاک است یا نه ب
پاک است علی الاشهر الاظهر و اجتناب موافق احتیاط است لخله هرگاه بیخ دندان
خون آید همان موضع نجس است یا تمام دهن و چون بتغییر خون زائل شود پاک میشود یا محتاج

بتطهیر است

بتطهیر است ب نجاست مخصوص همان موضع است و بزوال التغییر پاک میشود لخلو
هرگاه دهن نجس شود و در بیخ دندان بقیه از طعام باشد آیا بعد از آنکه دهن بدون آب پاک شود آن بقیه
طعام نیز پاک میشود و بر تقدیر که بدون آب پاک نشود چون جزوی با آن برخورد با رطوبت نجس میشود
ب آن بقیه پاک میشود و احوط آنست که مضمضه کند لخلز اندرون دهن بمجرد ملاقات
نجاست نجس میشود ب نمیشود تا متغیر بنجاست نشود لخلح اگر عین نجاست را از بواطن مانند
دماغ و دهن بغیر آب زائل کند دیگر محتاج بتطهیر هست یا نه ب نه لخلط اگر مو از بدن کنده
شود و بیخ مو که از میان گوشت بر آمده پاک است یا نه ب حکم همان مو را دارد و آن موضعیست که مو بود
رنگ نگرفته لخم تطهیر نجس در مسجد جایز است ب بلی هرگاه نجاست عین المسجد سرایت نکند
لخما میبینیم مردم او خود را در وقت گل و برف و باران که داخل میشویم بی جلف و بازار و
کوچه‌ها خصوصا جاهایی که سر پوشیده و حال آنکه سگها و کفار در بازارها بسیار راه میروند و زیر کفش نجس میشود
و زمینها تر است و در راه مسجد زمین خشکی نیست که باشد و بمجرد راه رفتن ته کفش خشک نمیشود یا با وجود
اینها داخل مساجد میشویم و در مسجد الحرام با رطوبت طواف و نماز میکنیم اینها چه صورت دارد ب معتبر
در حکم بنجاست علم قطعی است و حصول آن در صورت مذکوره نزدیک بامتناع عادیست زیرا که بار است که
زمین بیت الله خصوصا سر جاه نجس شود یا کوچه‌ها و ما نشدان قدم بر موضع نجس تر گذاشته شود و ظاهر
بسیاری از اخبار و قول جمعی از فقهاء آنست که زمینها با باران یا تابیدن آفتاب بنحوی که مستولی شود پاک
پاک میشود مثل زمین حمام و همچنین استیلای آب باران بر بسیاری از مواضع و از حدیث الارض
یطهر بعضها بعضا چنانکه جمعی فهمیده اند مستفاد میشود که خاکها و گلها بحرکت دادن بهم مخلوط
شدن و پایمال گشتن پاک میشود و دور نیست چنانکه جمعی بر تصریح کرده اند باینکه ته کفش براه رفتن در زمین
نیز پاک شود و با انضمام اینها هرچگونه علم قطعی بنجاست بهم موضع مذکوره بهم میرسد لخمب

بلکه نجس است
هرگاه یا لبه یا بر زمین زوال عین نجاست

اگر بعضی از اعضای وضو نجس شود و عین نجاست باقی نباشد و تطهیرش فراموش کرد و با اعمال وضو شست

چه حکم دارد و همچنین در غسل ترتیبی ب هر گاه غیر ترتیبی باشد که بعد و غسل بر آن شرطست باشد

بل ظاهر آنست که میشود خصوصا هر گاه دو بار آب ریخته باشد که در نظر قصد و نیت معتبر نیست

وضو و غسل او را نیز درست میدانند و خالی از اشکال نیست و بهر جا که آب رسیده نجس شده

و هر گاه آن موضع محل مسح باشد بر نجاست باقیست بلا خلاف لـخه اگر قالی و نمد و لحاف و مانند

اینها و همچنین کفش و مسح و چکمه و امثال آن نجس شوند بآب قلیل تطهیر میتوان کرد یا نه و فشردن ضرور دارد

ب اظهر طهارتست هر گاه آب از اطراف بیرون رود و مشهور آنست که پاک نمیشود مگر باینکه

انقدر آب بریزند که بجمیع آنچه نجاست بآن رسیده بعنوان جریان برسد و بفشرند آنچه فشردنش

ممکن باشد و اگر فشردن نکوبند بدست یا چوب مثلا بقدری که آب غساله از آن بیرون رود [illegible] و علی

ای تقدیر احوط است لـخد هر گاه باسباب موید غیر از آب قلیل تطهیر کنند احتیاج بفشردن

دارد ب بلی احتیاط لـخه رخت نجس را چگونه تطهیر میشود ب اگر در آب کر یا جاری

بعد از زوال عین نجاست دران فرو برند و بهتر آنست که دو مرتبه چنین کنند و اگر بآب قلیل باشد بهتر

آنست که در دست تشکی بهدارند و آب بآن بریزند و بفشرند پس آب ظرف را بریزند و آب دیگر در

ظرف کرده باشند و بریزند و مرتبه دیگر آب بر رخت بریزند و بفشرند بهتر خواهد بود لـخو میگویند

که مضاربه نمیشود مگر بزر نقد بنا برین هر گاه کسی بخواهی داشته باشد و خواهد که بمضاربه دهد میتواند که زر نقد

بعامل دهد بعنوان مضاربه بعد از آن عامل بآن وجه [illegible] مالک [illegible] بخواه او را بخرد و بآن معامله کند یا نه

و پول سیاه در حکم نقد است یا بخواه ب عامل نمیتواند که بمال المضاربه بخواه از مالک بخرد که عامل

وکیل مالکست و در صورت ثمن و مثمن از یک شخص میشود و انتقال العمل [illegible] پس بیع مذبور باطل و مضاربه

بنخواه شده و از آنچه گفتیم معلوم شد که هر گز عامل بمال المضاربه از مالک چیزی نمیتواند خرید هر چند

که دران نفع

که دران نفع بهم رسیده باشد زیرا که نسبت بحصه مالک بیع باطل میشود و همچنین است

هر گاه شریک بمال الشراکه جزوی از شریک بخرد که نسبت بحصه شریک بیع باطل میگردد

و نقد در اینجا عبارتست از طلا و نقره که مسکوک باشد هر چند که از معامله افتاده باشد و غیر اینها

بخواه است هر چند پول سیاه یا طلا و نقره بی سکه باشد هر چند بآن معامله شود لـخز میخواهیم

که رخت نجس را بزنی یا مردی دهیم که تطهیر کند هر چند که عدل نباشد یا نه ب بلی هر گاه ظن [illegible]

اعتمادی بر او باشد و ظن غالب باحتیاط او در تطهیر بهم رسد و نجاست رخت برو معلوم باشد

و بعضی از فقها بلی رخت نجس را بغسال یا [illegible] یا جاریه میداده اند و او را دین تاب

زوال البته حمل نموده اند تا اعتماد بر طهارت رخت میفرموده اند لـخح روش تیمم را

بیان نمایند ب اول نیت کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا غسل از برای صلوة

نماز یا روزه و غیره مثلا بجهت آنکه واجبست از برای اطاعت خدا پس هر دو کف

بر خاک پاک یا حلال و امثال آن زند بنحوی که صدا کند و سنت است که دستها [illegible]

از بالای پیشانی تا اول بینی را بجمیع هر دو کف مسح کند و احتیاط جبین یا [illegible]

نیز مسح نماید و همچنین ابرو ها را و سنت است که سر بینی را نیز مسح نماید و بعد از آن بکف

دست چپ پشت دست راست را از زند دست تا سر انگشتان مسح کند و بعد از آن بکف

دست راست پشت دست چپ را مسح کند بروشی که گذشت و احوط آنست که یک بار دیگر

رستنها را بر رویهای زند و پشت دستها را بنحو مذکور نیز مسح کند خصوصا هرگاه تیمم بدل از
غسل باشد و اگر غسل محتاج بوضو باشد و ضرب زدو بالعذر تیمم دیگر بدل از وضو کند و باید در
مواضع تیمم حایلی نباشد مانند انگشتر ولته زخم مگر آنکه ازاله آن ممکن نباشد که در آنصورت
بر آن مسح میکند لخمط طلای نجس و نقره نجس را چون آب کنند پاک میشود یا نه ب
بر آب شستن پاک نمیشود و آتش پاک نمیکند مگر باستحاله یعنی بنحوی که چیز نجس باز صورت نوعیه خود
برگردد که اسم دیگر بهم رساند و اسم اول بر او صادق نباشد مثل آنکه غایط با چیز نجس خاکستر یا دود
یا زغال شود و طلای آب شده را باز طلا میگویند مثل آب که یخ زده و در این مسئله خلافی و شبهه
نیست لکن بعد از شستن ظاهر آن البته پاک میشود و هر چند ساییده شود که نجس ظاهر
میگردد و در ظاهر پاک میشود و تا بالمره بر طرف نشود و باطن آن کردد و بنا بر این معامله با طلاجات
بر مشهور که باطل میباشد معامله اعیان نجسه و متنجسه را که قابل تطهیر نباشند مگر باستحاله زیرا که
هر چیز باستحاله پاک میشود مثل سگ و خوک و منی و غیر ذلک و احتمال آنکه سکه کافر و زر [illegible] خته
کافر نجس باشد ضرر ندارد هرگاه علم قطعی بنجاست آن نباشد مثل بسیر چیزهای کفار از قبیل منسوجات
و ملبوسات و مایعات و ظروف مستعملات ایشان و سکر و امثال آن و قهوه و ماهوت و کاغذ و غیر ذلک که همه
مظنون النجاسه و محکوم بطهارتند شرعا والله العالم لخ میگویند که قبل از این مرافعه در غیبت
شما آمده و شما بدعی بیع فرموده اید که اگر راست میگویی قیمت را بگیر و مبلغ شش را فرموده اید
که اگر راست میگویی باید قیمت را بدهی این چه حکم بوده والله قیمت آن کی [illegible] ب
قریب به بیست و دو سال قبل از این اینجانب مرافعه اتفاق افتاد و صورتش چنین بود که شخصی بر دیگری

ادعا کرد

[illegible] نجاست طلا و نقره

[illegible] در این [illegible]
و در [illegible] است

ادعا کرد که الاغی بادو فروخته ام و آنرا برده و در روز دویم نزد او مرده است و آن دیگر منکر شده و گفت
الاغ را گرفتم لکن نخریدم و صیغه نخواندم و بردم که بر نگاه بپسندم صیغه بخوانم و در روز دویم
نزد او مرده است و آن دیگر منکر شده و گفت الاغ بدون تقصیر من مرد و شخص اول قبول کرد که بدون
تقصیر او مرده من بدعی گفتم که چیزی بتو نمیرسد و مبلغ گفتم باید قیمت را بدهی و جمع کثیری از علمای
عجم که این را شنیدند استبعاد و انکار نمودند تا آنکه باین فقها نیز ندیدم که منشا عدم استحقاق
مدعی آنست که با وقوع بیع و تلف در ایام خیار مستحق چیزی نیست زیرا که تلف در زمان خیار
بر عهده [illegible] است و آن در اینجا بایع است علی المشهور الاظهر و وجه دادن مبلغ آنست که باعتراف
خود الاغ را برده است که بخرد و این را فقها مقبوض بسوم میگویند و این را تلف ضامن است که قیمتش یا
بدهد هر چند که بدون تقصیر تلف شده باشد باتفاق علما هر چند که بعضی از متاخرین با آن اشکال کرده و در
صورت مذکوره هرگاه هردو متفق شده بر عدم بیع قیمت با مالک میرسد یا بر بیع مبلغ خلاص میشود و اگر
متفق نشوند فرقی باسم مستحق نباید کرد با هر کدام در راه قیمت با او میرسد زیرا که حق منحصر است
میان این دو والله العالم لخ واجبات وضو را بیان کنید ب بعد از تحصیل آب
پاک حلال نیت کند که وضو میسازم از برای مباح شدن نماز بجهت آنکه واجب است از برای اطاعت خدا
و قصد وجوب در صورتی است که بعد از دخول وقت نماز واجب خواه ادا و خواه قضا وضو سازد و پس
یک کف آب بر پیشانی ریزد در بر رستنگاه موی سر و از آنجا دست بکشد بر جمیع رو تا سر از زیر زنخ
برویکه آب بر جمیع اجزای رو جاری شود حتی بر گوشه‌های چشمها و اطراف بینی و بعد از آن بدست
چپ یک کف آب بر آرنج دست راست ریزد و تا سر انگشتان بشوید برویکه بر جمیع اجزای
دست جاری شود و بعد از آن بدست راست یک کف آب بر آرنج دست چپ ریزد و بهمین
طریق بشوید و تمیز نکند در رستنها [illegible] پس سر را از بالای رستنگاه مسح کند بنحوی که عرفا مسح بر آن

اذا تطرق الیه الاحتمال
کسی ثوب الاجمال
وسقط به الاستدلال

صادق آید واحوط آنست که بقدر سه انگشت مضموم شده خواه در طول سر وخواه در عرض وبدانکه
پشت پای راست را از سر انگشتان تا برآمدگی پشت پا مسح کند هرچند که در عرض یا بقدر یک انگشت
باشد وابتدا از سر انگشت بزرگ شده باشد وهمچنین پشت پای چپ را مسح کند واحوط آنست که تمام
پشت پا را بتمام کف دست مسح کند تا مفصل کعبین باید وباید پا را درست نگاه دارد که دست بر آن
کشیده شود نه آنکه پا از دست بدر رود ودست ممسوح شود وهمچنین اهتمام کند که پایی که بر دستها برزند
تا سر انگشتان شسته واکتفا نکند برطوبتی که در دستها از سابق باقی باشد هرچند که از زیر شستن آب باشستن
مستحب قبل از وضو بهم رسیده باشد چنانکه بسیاری از عوام چنین کنند تا بند دست میشویند وچنین وضو
باطلست جز اینکه هرچند که از زیادی جهل مسئله یا فراموشی واقع شده باشد وبعضی از عوام بعوض مسح پا را مسح
میکنند وبآن نیز وضو باطل میشود وترتیب وضو واجبست یا بکند بطریق مذکور بعمل آید مگر در مسح پاها
که میتوان باهم بعمل آورد وموالات نیز واجبست ~~یا بکند بطریق مذکور بعمل آید~~ مگر وبآن معنی که تا فارغ شدن از وضو
بهمدیگر کسی عرفا گویند که مشغول است وشروع در هیچ جزئی نکنند مگر آنکه در اجزای سابقه تری باقی باشد
هرچند که در جزو سابق بر سابق نمانده باشد وبهتر آنستکه شستن رو ودست چپ ومسح سر وپای راست بدست
راست باشد ومسح پای چپ بدست چپ وبعکس جایزست خصوصا در حال ضرورت وجایزست
که رو ودستها را در آب فرو برد یا بزیر ناودان یا باران نگاهدارد تا شسته شود خصوصا در حال
ضرورت لکن مسحها را باید برطوبت باقیه بر دستها کند واگر نتواند نایبی بگیرد هرچند باجاره باشد
وهمچنین از برای ریختن آب بر اعضای وضو وغسل در حال ضرورت یا بکند دست نداشته باشد
وفرو کردن در آب وماننده آن ممکن نباشد **لخنب** انّ هند المليحة الحسناء
وأي من أضمر خلّ وفاء **ب** انّ امر مؤكد من الوأي بمعنى الوعد وهند منادى
والمليحة نعت لفظا وكذا الحسناء محلا ويحتمل ان يكون مفعولا ووأي مفعول

شدن از وضو

مطلق

مطلق **لخنح** فانت طلاق والطلاق عزيمة ثلث ومن يخرق اعق واظلم
ماذا يلزمها اذا رفع الثلث واذا نصب **ب** قال الكسائي ان رفع طلقت
واحدة اي الطلاق التام ثلث وان نصب طلقت ثلثا وجريان الاحتمالين
على القرائتين بحسب اللفظ وان كان الظاهر من الشاعر ارادة الاخير لقوله
بعد ذلك فبيني بها ان كنت غير رفيقة فما لامرئ بعد الثلث مقدم
لخند هرگاه از برای طلب آب در سفر بعضی برای رود وبعضی بطرف دیگر آیا طلب هر
یک از برای دیگری کافیست یا نه **ب** بلی هرگاه اعتماد بر همدیگر داشته باشند وهمدیگر را وکیل
کرده باشند واحوط آنست که عادل باشند وبهتر آنستکه بدون ضرورت یا ضیق وقت چنین نکنند
لخنه تیمم بدل از وضو وغسل بچند شرط جایز میشود **ب** بیک شرط که آن عدم امکان
استعمال آبست بدون تعذر خواه آب نباشد مطلقا یا باشد ودر حلال نباشد یا باشد ورسیدن
بآن ممکن نباشد یا باشد واز استعمال متضرر شود یا بآنکه بحسب ظن بسبب حدوث بیماری شود
یا بسبب آن بیماری حاصل شدت کند یا دیر زایل شود ودر صورت عدم آب واجبست تحصیل
آن با امکان بنهج شرعی ودر صورت عذر بهتر آنستکه تا آخر تیمم کنند تا آخر وقت مطلقا
لخنو هرگاه در شستن رخت باید آب منفصل شود وبجای دیگر رسد شستن آن
واجبست یا نه وچند مرتبه باید شست **ب** محل خلافست واحوط غسل است
واعتبار تعدد هرگاه در مغسول بوده **لخنز** من ازديادك في الدجى الرقباء
اذ حيث كنت من الظلام ضياء ازدياد من الزيارة بقلب الثاء دالا
مفعول من وكون من جارة كما قيل وهم وضياء مبتدا خبره حيث وكان تامة

لخنج ظرفی که اندرون و برونش نجس باشد بجهة تطهیر منشود ب بانکه در آب کر
یا باران اکر از زیر کتاب بهمان برسد و ازاله عین نجاست از آن بشود و اکر با آب قلیل باشد
بعد از ازاله عین آب بر بیرون بریزند و باندرون بکردانند و در غیر لیسیدن سک و خوک و مردن
موش احتیاط دو مرتبه بشویند لخنط در ولوغ سک و خوک و مردن موش و بودن شراب در ظرف
چند مرتبه آنرا باید شست ب بر قول بنجاست شراب که اشهر و اظهر است بعد از زوال عین
بعضی هفت مرتبه گفته اند و بعضی سه و بعضی یک و دو و اول احوط بلکه اظهر است بعد از زوال عین
و اینجا خلاف و ترجیح در مردن موش جاریست و مشهور در ولوغ خوک هفت مرتبه است و عمل بر آن است
و در ولوغ سک سه مرتبه واجبست یکی بخاک و دو با آب با جماع و این خبر هفت مرتبه قائل شده
که یکی از آن بخاک باشد و این احوط است و احتیاط السکه تمرتبه بخاک مختلف دنیا یا بکل مالند
و بعد از آن دو مرتبه یا شش مرتبه با آب بشویند هرگاه آب قلیل باشد بلا خلاف و مجهدین در غیر آب قلیل
الاحوط لخس هرگاه دست جامه نجس را بیفشرند و بدست آب ظرف نجس رسیده تطهیر
تطهیر کنند بعد از آن شستن دست لازم است یا نه ب دست بهمراه آنها پاک میشود و در شستن دوم
اگر آب از آن بریزند بهتر است لخسا هرگاه بعضی از مواضع وضو یا غسل زخم خونین باشد و آنرا
تطهیر نموده طهارت بعمل آورد بعد از ساعتی از آن خون آلوده شد طهارتش چه حکم دارد ب درست است هر چند
که احتمال رود که در حین شستن بهم رسیده باشد زیرا که نجاست با احتمال ثابت نمیشود هرگاه در اول درست
پاک کرده باشند لخنب فی دعاء کمیل وما کانت لاحد فیها مقرا ولا مقاما او فیهما
مقرا اشکال لفظا و معنی لان المقر والمقام فی هذا المقام لا یجوز ان یکونا
مصدرین میمیین لان المصدر المیمی لا یحمل علی الذات کما صرح ابن هشام علیه الشهید الثانی

فی القاعدة

فی القاعدة الثالثة والعشرین والمائة من کتاب تمهید القواعد لا یقال زید
معدل او مقام بل زید عدل او قام من غیر تاویل علی المبالغة او بجعل فی مضاف
ای ذو عدل او قیام کما علیه البصریون او بتقدیر عادل وقائم کما ذکره الکوفیون
اذا لم یرد المبالغة فیکونان اسمی مکان وجزئی کان فلا یکون لقولنا فیهما معنی
بل یظهر بادنی النظر کونه حشوا مفسدا ب الذی یختلج بالبال فی دفع
هذا الاشکال السلیم عن الفساد کلام افصح من نطق بالضاد ان یقال فیهما
ظرف لغو لا سمیین علی سبیل التجرید کما فی قولهم وضع المعنی اذا الوضع
یستلزم المعنی حقیقة او ظرف مستقر نعت لاحد والمعنی لولا ما حکمت لما
کانت النار مقرا لاحد کائن فیهما ای محکوم بکونه فیهما او یکون فیهما لکنه حکمت
فصارت مقرا لکل احد کائن او یکون فیهما فلولا کلمة فیهما لاختل المعنی لانه یدل
علی ان النار قد صارت مقرا لکل احد وهو باطل وهذا بناء علی مطابقة المفهوم
للمنطوق فی العموم کما علیه اطباق القائلین بحجیة المفهوم خلافا للشاذ او لو اوّلوا
کلامه بان نزاعه لفظی کما حقق فی اصول الفقه وقد اشار الشیخ البهائی الی ذلک
حیث حکم ببطلان مثل ما انا رایت احدا وما انا قلت شعرا وما انا ضربت
زیدا معللا باستلزام العموم فی المفهوم وهو باطل ومن اراد تحقیق الحال
فی هذا المجال فعلیه بمراجعة المختصر والمطول فی بحث المسند الفعلی المنسوب
الی المسند الیه مقدم علیه واقع بعد حرف نفی قال لها فتامل لخنج

هرگاه در زیر پوست یا زیر ناخن به سبب صدمه اثر خون مرده معلوم شود و بعد از چند روز شروع در بروز
ظهور نماید آیا واجب است بیرون آوردن هر خونی که باین متصل است از برای وضو و غسل یا نه ب
به بیرون آوردن ما بالبس اگر بکلی نشود پاک است و ضرر ندارد و اگر بکلی شود بیرون آوردن تمام ضرر ندارد خشک
باشد آنرا بیرون آرد و الا جبیره کند لخد آب چاه بملاقات نجاست نجس میشود یا نه
ب نه خصوصا هرگاه بقدر کر باشد علی الاظهر و نزحات مقدره را ترک ننماید علی الاحوط لخه
آب چشمه بملاقات نجاست نجس میشود یا نه ب نه مادام که چشمه خشک نشده و آب متصل
باان باشد الا نجس میشود مگر آنکه آنقدر بقدر کر یا زیاده باشد و اگر نجاست متغیر شود نجس است مطلق
لخو پوست ریزها که از اطراف ناخن و رچها و یا بر بدن بهم رسد از صدمات در بدن گرما
و سرما در اوقات ایام مثلا که بدن پوست می اندازد قبل از انفصال و بعد از آن پاک است یا نه
ب طاهر و پاک است لخز حدیثی که از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست در فضیلت روز غدیر
و در آن مذکور است که حق تعالی کرام الکاتبین را امر فرموده که تا سه روز از نوشتن گناه بر محبان و شیعیان علی
و اولاد او از روز عید غدیر تا دو روز بعد از آن از جهت کرامت محمد و علی و اولاد او و شرافت آن عید صحیح
دارد یا نه و اگر صحیح باشد اما این را شرع بر منجر دو موجب اغراء القبیح و طعن مخالفین بلکه جمیع مسلمین میگردد
و جهال و فساق که بزرو بر قصد بعد از شنیدن این حدیث چه خواهند کرد ب که هرگز معنی
با او صحیح نیست و بعض علماء البته که نفع نبرد با او صحیح نشده و ظواهر این اخبار معارض با ادله قطعیه و
نقلیه است فا دلیل مانند سایر آیات متشابهات و روایات مستبعدات لازم و متحتم و حمل گناه در صدر حدیث غدیر
بر صغایر مکفره صورت ندارد زیرا که آن اختصاص بعید یا سه روز ندارد و در تاویلش چند احتمال میرود یکی آنکه مراد
اظهار کمال اهتمام بشرافت و احترام این عید لازم الاکرام باشد باینکه مومنان و شیعیان و محبان باید لا اقل تا سه روز

بکرام

مسئله [illegible]

در تعقیب عید غدیر

شکرانه این نعمت عظمی و موهبت کبری مشغول بذکر و طاعت و عبادت شده باشند و سبیله گناهی که کرده و نه
صغیره از آن نیز بنظر باشد بلکه بسبب شرافت و تعظیم شان زمان و مکان موجب تقرب و عفو گناه و عقاب
میگردد چنانکه از اخبار فضیلت روز جمعه و اماکن شریفه مستفاد میشود و بسبب عفو حسنات سیئات و عقاب
از رفع کتابت مؤید میباشد پس بر شیعیان در این ایام عدم نوشتن گناهان زیرا که گناهی میکنند و تو شغلی
گناه از قبیل بد بقصد موضع خواهد بود دویم آنکه شاید این حدیث بسبیل امتحان و افتنان وارد
شده باشد چنانکه حق تعالی در اول سوره عنکبوت فرموده احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا
وهم لا یفتنون و منظور اختبار حال شیعیان باشد که با وجود اوامر شدیده و زواجر اکیده و ترغیب
اجتناب از معصیت الهی و ورود اخبار بسیار در حق مومنان و محبان خاندان رسالت
که ولایت و دوستی ایشان جمع نشود با معصیت الهی و در روایت جابر از حضرت باقر چنین مذکور است که آنحضرت میفرمود
ای جابر آیا اکتفا مینماید کسی که شیعه ما است باینکه لما اظهار محبت ما اهل بیت نماید پس بخدا قسم که
نیست شیعه ما مگر کسی که از خدا بترسد و اطاعت خدا کند و معروف نبودند شیعیان ما ای جابر مگر بتواضع و تخشع
و امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی بپدر و مادر و ملاحظه همسایگان از فقرا و بیچارگان و قرضداران
و یتیمان و راستگوئی و تلاوت قرآن و نگاهداشتن زبان از مردمان مگر در خیر خواهی ایشان ای جابر آیا
بس است مرد را همین که گوید علی را دوست میدارم و بولایت او قائلم و بعد از آن کار خیر نکند و اطاعت نکند
کند پس اگر گوید که رسول خدا را دوست میدارم و رسول خدا بهتر است از علی بعد از آن متابعت نکند طریقه
پیغمبر را و عمل ننماید بسنت او محبت آنحضرت هیچ نفعی باو نخواهد رسانید پس بترسید از خدا و عمل کنید از برای
آنچه نزد خدا است خدا و خلق خویشی محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی‌ترین ایشان نزد او
پرهیزکارترین ایشان و عمل کننده‌ترین ایشان است بطاعت خدا ای جابر بخدا قسم که تقرب نمیجوید
مگر بطاعت نیست با ما براءة از آتش و نیست از برای کسی بر خدا حجتی هر کسی مطیع خدا است

پس او دوست ما است و بدوستی و ولایت ما رسیده میشود مگر بوسیله عمل و پرهیزکاری و احادیث
دریں باره زیاده بر شماره است پس مراد آنستکه معلوم شود که آنها که دعوی ایمان میکنند و ادعای محبت
اهل بیت میکنند در چنین روزی که عید ایشان است و بهانه از برای خلق ممتاز و بر حرج خلاف اوامر الهی
ساوز گردیده اند با مجرد همین رخصت مرتکب معصیت میشوند و خود را در ورطه شبهه می اندازند و استیفای
حظوظ النفس بهیمی را بر طاعت الهی ترجیح میدهند و از محبت اهل بیت بلاهه دست بر میدارند و ثانی
آنستکه در علم اصول فقه مبین شده که جایز است امر کردن عالم امر با شعار شرط وجود آن با اینکه مکلف را
قدرت بر فعل آن نباشد یا آنکه بنسخ تکلیف را از او ساقط کند و مراد از اظهار صورت امر مجرد
امتحان مکلف باشد مثل آنکه شخصی توهم کند که عمرو تعشق برنا او دارد پس بسبیل امتحان عمرو را وکیل
در طلاق او کند تا صحت مضنه او ظاهر شود و تسلیم آنکه قید تا سه روز شاید از برای کتابت باشد نه
از برای گناه یعنی گناهی که در این سه روز اتفاق افتد در این سه روز نمی نویسند نه آنکه مطلقا نمی نویسند
و شاید بعد از سه روز جهان گناهان را بنویسند چنانچه مقتضای مفهوم غایت است و در حدیث آنستکه شاید
توبه بعمل آید چنانچه از مطلق گناه وارد شده که تا هفت ساعت بر آدمی نمی نویسند و در چهل روز هفت ساعت
بکنند و بدون توبه در آن وقت مینویسند و بنو از راف عذر تا سه روز مهلت داده اند لکن در حدیث
وارد است که گناهی که بعزم توبه بعمل آید توبه آن مقبول نمیشود و شاید مراد این باشد که توفیق توبه از آن
نخواهد یافت والله العالم و سند این حدیث در غایت ضعف است نهم ربیع الاول از حضرت امام حسن عسکری
و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شده و تاویل هر دو ممکن است س خسح بول سرگین اسب و استر
و الاغ پاک است یانه ب بلی علی المشهور الاقوی و احوط اجتناب است خصوصا از بول س خسط
سرگین مرغ پرنده حرام گوشت مثل شب پره پاک است یا نجس ب نجس است علی المشهور الصحیح
س خع خفاف که از پوست پرکش میسازند حلال گوشت است یانه و سرگین آن چه حکم دارد ب

گوشتش

گوشتش حلال و مکروه و سرگین آن پاک و مکروه است علی الصحیح المشهور س خعا کوزه و خشت
که از گل نجس ساخته شود پاک میشود یانه ب بپختن پاک نمیشود بلکه بشستن بعد پختن که
آب باعماق آن برسد بنظر تحقیق لایق که در دریا پاک میشود والله العالم س خعب گندم
و برنج و امثال آنها که نجس شوند بشستن پاک میشوند یا نه ب بلی هرگاه آب برسد بهر جایی که نجاست رسیده
و احتیاط آنستکه در آب کر آنقدر بگذارند که علم یا ظن غالب بهم رسد بوصول آب باعماق آنها و در حدیث
وارد است که گندمی که بسته خوک بر آن آب شده باشد بشستن پاک میشود و ظاهر اختلافی در این
نیست والله یعلم س خعج نجاست میته با پوست سرایت میکند یانه ب نعم علی المشهور
الاظهر و اجتناب بهتر است س خعد در جامه که از ابریشم و نقره بافته شده نماز جایز است
یانه ب اگر عشر آن نقره باشد جایز است علی المشهور الاظهر و احوط آنستکه خلیط ابریشم
یا نقره باشد و اگر خلیط بنصف عشر باشد شاید بسر کافی باشد س خعه مرد و زن از زربفت طلائی
نماز میتوانند کرد یانه و معامله زربفت بعقد صحیح است یانه ب نه علی الاصح بلکه در معامله آن
بیعت باید بقدر از طلا و نقره که بکنند در آن هست ملاحظه شروط صرف نمایند و بدون قبض مجلس بعمل
نیارند هرگاه معامله آن بطلا یا نقره شود خواه سکه دار و خواه بی سکه س خعو هرگاه یراق
مرکوب طلا یا نقره باشد سوار میتوان شد ب با یراق نقره میتوان سوار شد نظر بدلیل صحیح
صحیح و در یراق طلا منع ظاهر نیست س خعز با طلا نماز میتوان کرد ب هرگاه
لباس باشد مثل انگشتر یا جز لباس باشد مثل تکمه یا زربفت مرد در آن نماز نمیتواند کرد و الا خبر دارد
مرد طلا و فرق نیست میان با سکه و بی سکه دار هر چند سکه کفر باشد خصوصا در حال ضرورت و خوف تلف
و مطلق حکم طلا دارد س خعح در جایگه که بشراب آلوده باشد نماز میتوان کرد ب نه بنابر

[illegible]

مشهور اظهر که شراب نجس است مگر آنکه جامهٔ نماز با لا یتم الصلوة فیه باشد لخط در خانه که شراب باشد
نماز جایز نیست یا نه ب خلافیست و مشهور صحت با کراهت است لخفه آخر وقت عشا را بیان نمایند
ب در آن خلاف عظیم است و اشهر آنست که نصف شب است و بعضی ثلث شب گفته‌اند و بعضی
از برای مختار ثلث و از برای مضطر تا نصف گفته‌اند و جمعی وقت مغرب و عشا را در وقت اضطرار تا صبح
باقی میدانند و تاخیر از نصف را بر مختار حرام میدانند و بر تقدیر تاخیر در ارتکاب حرام باز تا صبح ادا میدانند
و باین مذهب میل کرده شهید شیخ در خلاف و نقل اجماع اهل علم نموده بر اینکه صاحبان عذر پیش
از صبح ثانی بقدر یک رکعت دریابند نماز عشا را ادا میتوانند بعنوان وجوب و اخبار بسیار بر این مذهب
دلالت دارد مثل صحیحهٔ ابی بصیر از حضرت صادق ع که فرمود اگر خواب برد مردی و نماز مغرب و عشا را نگذارده
یا فراموش کرده پس اگر بیدار شود پیش از صبح بقدری که تواند هر دو نماز را بگذارد پس باید هر دو را بگذارد و اگر ترسد
که یکی از آن فوت شود باید ابتدا بنماز عشا نماید و بر این مضمون است روایت عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع و مجهول
بسند صحیح ابن مسکان از آنحضرت روایت بمضمون مذکور و ابی بصیر در صحیح از ابی بصیر از آنحضرت
روایت شده و در معنی همین و قضی در بند است معنی نقل است ... و تخصیص چنانکه شیخ ... فهمیده و مجهول
موثقهٔ عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع و معتبرهٔ ابی الصباح کنانی از آنحضرت و روایت دارد زجاجی از حضرت
باقر علیه السلام و روایت عمر بن حنظله و موثقهٔ منصور بن حازم از حضرت صادق ع و مجموع این پنج حدیث
در باب نگذشتن از حیض است و فیما یقرب من الموثق عن عبید بن زرارة عن ابی عبدالله ع
قال لا یفوت الصلوة من اراد الصلوة لا یفوت صلوة النهار حتی تغیب الشمس ولا
صلوة اللیل حتی یطلع الفجر و لظر الجمع بین الاخبار این مذهب اقرب و مختار است و احوط آنست که
چون از نصف شب بگذرد در نیت متعرض ادا و قضا نشود و بقصد قربت و وجوب اکتفا کند و اگر قبل از

صبح کمتر از مقدار پنج رکعت دریابد عشا را بر مغرب مقدم دارد و اگر بجواب رود تا نصف شب نماز را
بگذارد و در ورش روزه دارد وجوبا علی الاظهر هر گاه روزه آن روز از برای او جایز باشد و در سفر
نیز بگیرد علی الاحوط و اگر روزه بگیرد لیس علیه عدم جواز با عمدا در قضای آن خلاف است و اظهر عدم آن است
و احوط ثبوت والله العالم لخفا ربما عالج القوافی رجال ع فی القوافی فتلتوی و تلین ع
طاوعتهم عین و عین و عین ع و عصتهم نون و نون و نون ب هی غد مع ید دد زور
حروف ۸ طاوعت فی الروی و هجی عیون ع و دوات و الحوت و النون نونات ع عصتهم
و امر صاصبین ... کذا اجاب الشیخ ابن الحاجب النحوی المالکی لما سئل عنه و مجلس
بعض الخلفاء العباسیة ثم قال و لا ینبئک عارف بالمعمیات انه لم یرد سوی ذلک
انتهی و هو کذلک و المراد ان مثل ید و غد و دد عینات مضارعات فی القوافی فی
الحرکات الثلث لان وزن ید فعح و ... و کذا غد و دد و النونات حرف المخصوص
و الحوت و الدواة و لا یلتئم واحد منها مع الآخر فی القوافی لکن یمکن ان یقال انها تلتئم
و تقع قوافی علی صیغة النون و یکون من باب الجناس لا ان ذلک لا بد علی المعمی لا تخفیه
مهملة فتامل و المراد بالقوافی اولا اواخر الابیات و ثانیا القصائد کما قال شعر و لم علمته
نظم القوافی ع فلما قال قافیة هجانی لخفه هر گاه باجتهاد معلوم شود که قبله بر ون بیت
... فلان کوه تا فلان کوه مثلا آیا مجزیست که بهر جزوی که خواهد رو کند ب بلی هر گاه نسبت
باحتمال قبله مساوی باشد ... اگر نه قبله در بعضی اطراف بیشتر باشد رو بهمان کند لخفه در باب
قبله در سفر عمل بقول مکاری و کشتیبان و شتردار در رفع ابهام میتوان نمود و مجهول در حضر بقول ...
و کار دان سرا و غیره عمل میتوان کرد یا نه ب بلی هر گاه مظنه از قول ایشان بهم رسد هر چند

که عادل نباشند بلکه فاسق یا کافر باشند لـ خفد هرگاه شخصی از تحصیل قبله بقاعده هیئت باشد رجوع
بقول دیگری میتواند کرد یانه و در صورت تعارض اقوال یا قاعده با قول چه کند ب بهر یک که ظن بیشتر
بهم رسد باید عمل کند لـ خفه هرگاه بغیر از جدی از ستارهای دیگر قبله نموده باشد در صورتی که جدی
معلوم نباشد بسبب ابر یا غیره آن ستاره را رجوع میتوان کرد ب بهر علامتی که ظن حاصل شود
در صورت ضرورت عمل میتواند کرد لـ خفو در رساله که مستقبل [illegible] الکعبه [illegible] اوام [illegible] کرد
ابا الکعبه [illegible] ب اگر [illegible] جمیع [illegible] بگرداند بهر یکبار [illegible] است
لـ خفر وما اسم علی سته کلها سوی واحد من هوبت السمانا وارعبت من هوبت
السمانا انت فیه اصلو فرید بیانا ب هو سلسبیل فان وزنه فعللیل [illegible]
کلها من الزواید الا الباء لـ خفح وما اسم مفرد فی حکم جمع وما هو باسم جمع واسم جنس
مجموع اتی مصغر لفرد فبینه لنا من غیر لبس ب هما لفظ سراویل [illegible] و نحو
ذلک لـ خفظ [illegible] عدالت که در شاهد [illegible] شرط [illegible] ب [illegible]
حسن الظاهر باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داران باعدم [illegible] اجتهاد و با جماع کل علما و چنانکه عدالت معتبر است ثابت میشود [illegible] شهادت
دو عادل [illegible] علم [illegible] اقوی [illegible] ثابت میگردد چنانکه هرگاه مثلا [illegible]
[illegible] لـ خص وما اسم [illegible] لفظ لفظ المضارع
فاذا اتی علما فیها [illegible] ب هو لفظ [illegible]
لفظ المضارع من بیض فیقول ابیض فلو سمی بهذا المضارع لم یعرف ولو سمی بذلک
المصغر [illegible] وحکم [illegible] الزائد
لـ خصا هرگاه نماز را [illegible] حکم [illegible]
عضو [illegible] آید ب [illegible] لـ خضب
ای حرف اتی بعد [illegible] اسما [illegible] فعال وهو اسم ولست اعنی
علا او عن [illegible] ب هو اللام الموصول [illegible]
فی نحو [illegible] لـ خضح [illegible]
نماز [illegible]
صحیح است یا نه ب [illegible]
ثبوت [illegible]
[illegible] لـ خضد [illegible]
و سوره [illegible]
ب [illegible]
[illegible] لـ خضه

وما حرف يليه الفعل يجزمه ومرفوعا وينصب بعده ايضا وكل جاء مسموعا ب

هو الواو في لا تاكل السمك وتشرب اللبن لخصوص شروط وكيفيت نماز جماعت است و از جمله

ب بايد كه پيشنماز عادل باشد و نماز ماموم و امام در جنس يكى باشد از جهت ركعت بلكه مثل نماز

يوميه با نماز آيات و عيد واجب و مخالف در عدد ركعات ... مثل صبح با ظهر و مغرب با عشا

و همچنين مخالف شخص نماز ... پس هر يك از يوميه را با ديگرى اقتدا ميتوان كرد ...

ماموم با ظهر امام ... و صحيح جماعت ... بهتر آنست كه ...

متصل با امام و اگر ماموم يكى باشد در پهلوى راست امام بايستد و بهتر آنكه اندكى عقب بايستد

هر چند كه بقدرى نيست واجب باشد و اگر زياده بر يكى باشد در عقب امام بايستند ...

و اگر در صورت نيز ... بايستند ... و هر گاه قرائت حمد و سوره ماموم ...

باشد نيت اقتدا را ... كند ... وجوب ... كه در وقت تكبير احرام ...

... باشد كه نماز ظهر ... اقتدا ... پيشنماز ... اگر قرائت ... باشد نيت

وجوب كند ... و بايد ... باشد خوب ... در

درستى قرائت ... اكتفا به نيت قربت كند و وجوب ... و در قرائت

ماموم در عقب امام زياده بر ... قول است ... اختلاف ... كه مجتهد باشد ...

زنده بايد ... از نماز ... و نماز جماعت اكتفا نكند ... كه ...

... حاصل شود ... يقينى ... آن ... صبح و در ركعت

اول ... و ... آيات ... اگر صداى قرائت

امام را نشنود اگر چه ... قرائت نكند ... در نمازهاى اخفاتيه كه ظهر و عصر است و همچنين

ديگرها هر گاه ... در ركعت اول ... قرائت ... مستحب ...

وحد معين

وحدى معين از براى او نيست و اما در دو ركعت آخر نمازها خواه جهريه و خواه اخفاتيه پس تسبيحات

اربع گويد چنانكه در فرادى ميگويد و ميتواند كه سوره حمد تنها بخواند هر چند كه امام نيز حمد بخواند و قرائتش را

نيز بسبب ... بشنود و خواندن تسبيحات بهتر است از حمد مطلقا حتى نسبت با امام و با احتمال لحوق

مسبوق ... با علم ... متابعت امام در افعال و اركان و اذكار نماز ماموم نيز بعمل مى آورد ... بعد از امام ... امام

بركوع و سجود رود او نيز رود و همچنين تا سر بردارد سر بردارد و اگر قنوت امام نشنود بايد خواند قنوت

خود را بخواند و اگر قبل از امام فارغ شود صلوات فرستد و هر دعايى كه خواهد بخواند و اگر امام بركوع رفته باشد

و در ركعت ... باشد احوط آنست كه ... ركعت ديگر قبل از ركوع ملحق شود و چون در ركعت دوم

... ركعت اول ... و ... آنچه در ركعات ...

و قنوت در موضع ... و ... ملحق شود ... قنوت و تشهد او ... متابعت امام

بعمل آرد ... كه محل تشهد او نيست بهتر آنست كه ... تشهد خواند ... و

امام بهتر آنست كه متشغل شود به صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد تا امام سلام آخر او دهد پس برخيزد ...

باقى ... نماز را تمام كند و در دو ركعت آخر امام كه اول ماموم باشد ... حمد و سوره را بخواند هر چند كه امام ...

تسبيح قرائت كرده باشد و اگر قبل از فراغ امام بركوع رود قطع كند و با امام ملحق شود و اگر ...

ركعت چند ... امام ... از ماموم ... استعلام كند ... اعلام ...

بخواند ... حمد ... ركعت اول ... معلوم كرد احوط

اعاده ... والله اعلم لخص اعطف يضاف اذا لم تصغر لسوى ... مع حرف عطف

لم يجز والحروف قد جاء فيها مثل هذا بين لنا اى حرف ب ما الظرف في قولك بيني و

ن اى ... وما جاء من الحروف مثل هذا في مثل قولك اخوى الكاذب مني عنك لخص

ولام طلقت كلما ثلثا ... ليس يعقبه اجتماع وما اسم قبل لام ... عن البناء ...

ب لام التعريف لا يجامع التنوين ولا الاضافة والنداء والاسم المبني الذي عرف باللام
ولم ترده الى الاعراب هو الان وخمسة عشر واخواته ولاثالث لهما ل خصط ما اسم اذا جاء
على بابه لم تدخل النسبة فيه عليه حتى فاعدل عن بابه تجوز النسبة كل اليه ب هو باب
خمسة عشر لا يجوز النسبة اليه وهو على بابه من العدد فاذا انفصل عن بابه الى التسمية جازت النسبة
اليه ل د ومدغمتان بدلتا بلفظ لم يكن لهما ولولا ذلك لسويتا بحرف جاء قبلهما
ب هما الدال والسين من سدس حيث بدلتا بالتاء في ست ولو لم يفعلوا ذلك لادغموا
الدال في السين لصار سس ل دا وما اسم مؤنث من غير فتاء وفي حال النداء تكون فيه
وتنحل في مذكره المنادى وما يخفى على من لا يعبر وقالوا انما بدله ابنيت عن ياء التي
كانت تليه وتلك الياء التي كانها بدل سواها وتجمعان هذا مع اخيه ب الثاني ابت
ويا امت عوض عن ياء المتكلم وقد نبه لان الياء الف فقيل يا ابا ويا اما فلما بدلان وقد تجمع
بينهما فيقال يا ابتا ويا امتا ولم يعدوا ذلك جمعا بين العوض والمعوض عنه لانه من الجمع بين العوض
ل ذب هرگاه زید ملک خود را بمبلغ پنج تومان عرض کند بر مشتری و او گوید که قبول کردم آن را بعضی
گاو و گوسفند خواهی از زر اشعیر را برابر مبیع هم پس ایم رفتند نزد حاکم شرع و قبالۀ آن را بمبلغ پنج تومان این بیع
و صیغه را جاری ساخته اند این بیع چه صورت دارد ب هرگاه اجرای صیغه معهود و فیما بین شده بیع منعقد
گشته نظر بعدم تعیین ثمن و اگر بیع پنج تومان واقع شده بدون قرینه صارفه معهود در حین صیغه ظاهر است صحیح است
تا بطلان ثابت شود و طی دعوی موقوف بر سماع کلام طرفین است ل ذج زید ملکی خود را بعمرو فروخته
و شرط تا خیر ثمن لشده و مدت چهار ماه در این میانه آمده و شده بوده و بعضی از وجه هنوز نزد مشتری باقی مانده آیا بایع
اختیار فسخ دارد یا نه هرگاه سه روز از وقت اجرای صیغه بیع گذشته و هنوز مشتری تمام ثمن را نداده
و بایع نیز مبیع را بقبض نداده و فیمابین شرط تاخیر ثمن یا مجلس از عوضین حتی یک ساعت مثلا نشده خیار

فسخ ازو

فسخ از برای بایع ثابت میشود هرچند که تقدیر رد ثمن را گرفته باشد در رد ثمن را
بقبض داده تمام را اخذ لفظا ثلاثه بایع خط به ثمن نرد یا مشتری قبض نکرد فسخ ندارد
ثمن تمام شده در حیم این حد خفه رست نرد یا فی ایالکه بایع ابقا طرف ع عه
رالاطر ل ذ د فقال ابن عمتر ابد ابات وفي الحيوان جاء وفي البنات
وهل وضفها بالميم والتي لغة ذوي العقول المبرك ابت جواب الاول
ابن عرس وابن اوى وابن لبون الثاني نحو قولك بنات اشهم لما
شاحب ل ذه ما اسم يكون مؤنثا فاذا اضيف السر ذكر واسم نفوه
ما صله ابدا اضافته وتحذف الهاء لانه ا ضافة النسبة واذا نسب
الى مؤنث حذفت منه التاء فيصير اللفظ على لفظ المذكور والمراد بالثاني
نحو شبه فانه اذا انتسب اليه حذفت تاؤه ورددت واوه ويقال
شوي ل ذو وكيفت ماز نيف را در صحن مسكر دريا رن ف لو ذا انکه
بله و جنس مصحف پاک شهید اکه است مخفوضها و طهارت شرع عن سجن باد لله و
در وضو غسل و تیمم بجا آورده باشد و وقت و قبله را تشخیص کرده باشد و در نقلهای الناس
اول اذان بگوید ای طرح الله اکبر چهار مرتبه اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله حی على الصلوة و حی على الفلاح و حی على خير العمل الله اکبر
لا اله الا الله هر یک از این فصل را دو مرتبه محمد فصل شد و اگر بگوید اشهد ان
محمد رسول الله دو مرتبه اشهد ان عليا ولي الله بگوید ضرر ندارد و مسئلهٔ لیلة العراب

حضور صادر گاه بقصد سجود ترک کرده بقصد اذان برادران نشسته و سجده رود
در سجده بگوید اللهم اجعل قلبی بارا وعیشی قارا وعملی سارا ورزقی دارا
واجعل لی عند قبر رسولک صلی الله علیه وآله مستقرا وقرارا
رکعت نماز کند یا یک گام بردارد یا سجده رود و بگوید لا اله الا انت ربی
سجدت لک یا رب خاضعا خاشعا ذلیلا ولیکن اقامه بگوید مثل اذان
مگر آنکه در اول اقامه الله اکبر دو بار و در آخر یکبار لا اله الا الله بگوید و بعد از حی علی
خیر العمل قد قامت الصلوة دو بار و بگوید اللهم انی اقدم الیک محمدا صلی الله علیه وآله
بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها فی الدنیا و
الآخرة ومن المقربین واجعل صلاتی به مقبولة وذنبی به مغفورا
ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم پس رو بقبله ایستاده نیت نماز
کند بقصد کند و بخاطر گذراند که میگذارم دو رکعت نماز صبح را [illegible]
است برای اطاعت و رضای خدا پس با نیت تکبیرة الاحرام بگوید الله اکبر
برادران [illegible] تکبیر [illegible] سنت [illegible] تکبیر [illegible]
بگوید اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی
ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت [illegible]
بنجم بگوید لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی
من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت

انی اقدم الیک

سبحانک

سبحانک رب البیت و بعد از ششم بگوید یا محسن قد اتاک المسیء وقد
امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء وانت المحسن وانا المسیء فصل علی
محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و بعد از هفتم بگوید وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی و
محیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت
وانا من المسلمین پس آهسته بخواند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس
که حمد و سوره را بلند بخواند [illegible] بسم الله [illegible] و سوره
[illegible] کند بسم الله حمد و سوره را بلند بخواند هر چند قرائت را آهسته خواند [illegible]
[illegible] و القدر [illegible]
[illegible] والضحی و الم نشرح [illegible]
بخواند [illegible] لایلاف [illegible] بخواند [illegible] بسم الله
[illegible] تکبیر بگوید و بر کوع رود [illegible]
[illegible] در رکوع [illegible]
[illegible] کند
[illegible] بخواند اللهم لک رکعت

ولک سجدت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت وانت
ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ومخی و
عصبی وعظامی وما اقلته قدمای منه غیر مستنکف ولا مستکبر ولا
مستحسر پس سبحان ربی العظیم وبحمده که سه مرتبه سر بردارد راست
بایستد پس بگوید سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین و دیگر ماموم
باید بگوید الحمد لله رب العالمین پس الصلاه تکبیر بگوید و به سجده رود و
هفت موضع را که فرمان است و زانوها و انگشتان بزرگ پایها و پیشانی درست
بر زمین گذارد و نزد بعضی را انداز ده محترز باید که جای نماز باشد
یا از زمین رسیده باشد بشرط آنکه عادت ما کول و ملبوس نباشد و
معدن هم نباشد مثل طلا و نقره و لعل و یاقوت و فیروزه و در و مانند اینها
و هم لبس رونکی باشد و بهتر آنست که مهر دماغ را بر خاک بگذارد و آرنج بر
زمین بچسباند و در سجود بگوید اللهم لک سجدت وبک آمنت وعلیک
توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره
والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین پس بگوید سبحان
ربی الاعلی وبحمده سه مرتبه پس سر بردارد و درست نشسته تکبیر بگوید
و بگوید استغفر الله ربی واتوب الیه و نشسته تکبیر گوید و رود و عادل دیگر
را بجا آورد اول بعد از آن سر بردارد و درست بنشیند و تکبیر گوید و در خیزد
و در اثنای برخاستن بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد پس چون از زمین

السلاه حمد بخواند

السلاه حمد بخواند و بعد از آن قصد سوره کرده بعضه سوره کامل بخواند بشرط سالک
و بعد از آن تکبیر بگوید و دستها را بردارد و در برابر رو و با هم دارد و کفها را به سوی آسمان
بکند و قنوت بخواند و دعای که خواهد بهتر آنست که بگوید سبحان من خضعت
والارضون بالعبودیه لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم یا ار
یا حمید اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی
الدنیا والآخره انک علی کل شیء قدیر وصل علی محمد وآل محمد پس تکبیر گوید
و در رکوع و سجود بجا آورد به نحوی که گذشت و چون سر از سجده دوم بردارد تکبیر گوید
و از برای تشهد درست بنشیند و هر دو پا را از زیر خود به طرف راست بیرون
نشیند با راست بر پشت پای چپ گذارد پس بگوید بسم الله وبالله والحمد لله والاسماء
الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعه اللهم صل علی محمد
وآل محمد پس بحول الله وقوته برخیزد سیم برخیزد و در رکعت سیم و چهارم مخیر است
میان آنکه حمد تنها بخواند یا بعوض آن تسبیحات بگوید و اگر امام باشد یا ماموم
یا منفرد و تسبیحات بهتر است از برای همه و تسبیحات اربع سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه و بعد از آن بگوید استغفر الله
پس تکبیر گفته رکوع و سجود را بنحوی که گذشت بجا آورد و بعد از سجده دوم درست نشسته برخیزد
چهارم برخیزد به نحو رکعت سیم بجا آورد و بعد از سجده دوم درست نشسته بر رکعت چهارم
برخیزد به نحو رکعت سیم بجا آورد و بعد از سجده دوم بنشیند و تشهد بخواند به نحوی که گذشت

پس سلام دهد بدین طریق السَّلامُ علیکَ ایُّها النّبیُّ ورحمةُ اللهِ و
برکاته السَّلامُ علینا وعلی عبادِ اللهِ الصّالحینَ السَّلامُ علیکُم ورحمةُ
الله وبرکاته و اگر ندانند و نخواهند که اذان و اقامه را و هم دعا را
ترک کند و در رکوع بگوید سبحانَ ربّیَ العظیم وبحمده و در
سجود بگوید سبحانَ ربّیَ الاعلی وبحمده و در قنوت بگوید اللّهمّ
صلّ علی محمّدٍ وآلِ محمّدٍ و در سلام بگوید السلام علیکم ورحمة الله الخ
... باید که اهتمام در تصحیح قراءت و اذکار نماید و حروف
از مخارج مقرره به صفات ممیزه ادا نماید مگر آنکه مخرج بعضی
از حروف نداشته باشد مثل غالب حبشیان که مخرج شین
نقطه دار ندارند

عالم حبشیان

مثل حبشیان که شین نقطه دار ندارند و مشهور است که از حضرت رسول صلعم منقول است که سین بلال شین است
نزد خدا [illegible] ... و همزه را
و همزه را [illegible] ... و ذال را [illegible] ...
[illegible] ... حتی که [illegible] ...
حدیث شریف انا افصح من نطق بالضاد [illegible] ...
[illegible] ... و در قنوت قراءت [illegible] ... و بعد از سر برداشتن از رکوع و سجود آرام گیرد
و حرکات [illegible] ... حروف و حرکات معنی مختلف میشود [illegible] ...
[illegible] ... فلان ذلّه فی [illegible] ... یعنی [illegible] ...
[illegible] ... یعنی حرکت و همزه یعنی غضب و چون [illegible] ...
[illegible] ... آن [illegible] ... این قاری [illegible] ...
[illegible] ... بسیاری از عوام [illegible] ...
[illegible] ... و در حدیث است که آدمی در وقت [illegible] ...
[illegible] ... سوره را در رکعت اول [illegible] ...
[illegible] ... و در سجود [illegible] ...
[illegible] ... سوره نخواند و در تسبیحات اربع بگوید [illegible] ...
[illegible] ... در وقت [illegible] ... و در رکوع [illegible] ...
[illegible] ... و در قنوت [illegible] ... و در وقت ایستادن [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...

و در عوض تشدید کند [illegible]
ترک نکند [illegible] همزه را [illegible]
الله اکبر را بدرج نخواند [illegible]
و را اکبر را تشدید [illegible]

[illegible]

و در هر [illegible] لا اله الا الله وحده [illegible]
الملک وله [illegible] انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی
ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و تسبیح حضرت زهرا [illegible]
معروف که سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله است و [illegible]
الا الله بگوید [illegible] آیة الکرسی [illegible]
الصحیح [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النور بسم الله نور النور بسم الله نور علی نور
نور علی نور بسم الله الذی هو مدبر الامور بسم الله الذی خلق النور من النور وانزل
النور علی الطور وکتاب مسطور فی رق منشور بقدر مقدور علی نبی محبور الحمد لله الذی هو
بالعز مذکور وبالفخر مشهور وعلی السراء والضراء مشکور وصلی الله علی محمد وآله
وآله الطاهرین ل ذز هر گاه کسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ل ذح هر گاه [illegible]
قضای صوم و صلوة [illegible]
[illegible]
پسر بزرگ [illegible]
پدر [illegible]
[illegible] ل ذی هر گاه [illegible]
در قضا بکدام ابتدا کند ب اگر

بلکدام

بکدام ابتدا کند ب اگر [illegible] ختم کنند یا بظهر ابتدا
[illegible] ل ذیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ل دیب [illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ل دیج [illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible]
[illegible] ل دید [illegible]
قرائت [illegible] ب [illegible]
[illegible] ل دیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یا چه گوید اما قبل از تجاوز نصف عدد ل بعنوان کرده باشد ب مقرر آنست بنابر آنکه شود بعد از جمعه [illegible]
اشکال ثابت و وجه احوط ترک است بلکه عدول از آن مستحب است ل ذ فیه دو صف از کفار
یکی اعلا و یکی اسفل چون یکی از اعلا باسفل آید در عدد مساوی شوند و اگر بر عکس شود [illegible] ب
صف اعلی هفت است و اسفل پنج ل ذ یح صف مسلمین مقابل صف [illegible] یکی از
یک از صف کفار مسلمان شده بمسلمین ملحق گردد و بر مسلمین [illegible] که در قتال ایستاده تا کشته شوند
زیرا که در عدد مساوی اند و اگر یکی از مسلمین مرتد شود و ملحق بصف کفار گردد [illegible]
فرار برای مسلمین جائز شود ب صف کفار پنج نفر است و صف مسلمین سه است ل ذ ط
مثل سوال سابق است لکن اگر از کفار یکی بمسلمین ملحق شود نصف کفار [illegible] حرام است که فرار کنند و اگر
بر عکس شود مسلمین ربع کفار کردند و جائز است که فرار نمایند ب پنج نفر است و صف مسلمین
چهار ل ذ ک هرگاه نافله روز جمعه تأخیر شود تا ظهر چه [illegible] باید کرد ب اگر باهم کند [illegible] ظهر و [illegible] میان
ظهر و عصر و خواه بعد از عصر بعضی گفته اند [illegible] رکعت میکنند مثل نافله [illegible] ل ذ کا
اگر کسی [illegible] رکعت نافله شب یا نافله ظهر و عصر شک کند که آیا این رکعت دویم است یا سیم [illegible] چه کار کند
ب در مطلق نافله بنا بر اکثر میتوان گذاشت بدون تدارک و احتیاط و بنا بر کم گذاشتن بهتر است ل ذ کب
صاحب قضای تسبیحات اربع [illegible] اکتفا میتواند کرد ب در نیت و فرقی میان ادا و قضا نیست بلکه
اگر قضا بسیار رود وقت بحسب ظاهر تنگ باشد که در صورت [illegible] اکتفا میکنند [illegible] استغفار را
مهمل [illegible] مستحبات است [illegible] ل ذ کج صاحب قضای تسبیحات
[illegible]
[illegible] قضا [illegible] ب [illegible] الاحوط هرگاه قضا
[illegible] احتیاط [illegible] ل ذ کد هرگاه کسی بر مصلی سلام کند [illegible]
عربیت جواب [illegible] ب [illegible] احوط است [illegible] قرآن بخواند

ل ذ کد

ل ذ کد هرگاه کسی بر مصلی سلام کند [illegible] عربیت جواب میتوان گفت ب [illegible] را
ما احوط آنست که بنیت قرآن بخواند و [illegible] احتیاط آنست که نماز را اعاده کند ل ذ که هرگاه ماموین
فاسق را عادل دانسته [illegible] صورت [illegible] آن شخص میتواند که امامت ایشان کند ب هرگاه ماموین
در [illegible] نماز ایشان صحیح است بلا خلاف [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] آن شخص احوط ترک امامت [illegible]
[illegible] زیرا که این [illegible] است بلکه توبه کند و امامت را ترک ننماید ل ذ کو اگر مشغول شود بدعای قنوت
امام سر از رکوع و سجود بردارد چه کند ب [illegible] نماز را اعاده کند احتیاط [illegible] قنوت را
[illegible] باید کرد بلکه ترک میتوان کرد هرگاه مستلزم ترک متابعت در رکوع شود بلکه اصل قنوت مستحب است
[illegible] ل ذ کز کسی که حالش اینست که [illegible]
بشود امامت میتواند کرد یا نه ب اگر غرض [illegible] و ظهور صلاح [illegible] است
[illegible] که سعی کند [illegible] رضای خدا باشد [illegible]
ل ذ کح هرگاه امام احرام بست و ماموم نیز احرام بستند بعد از آن بر امام بطلان نماز [illegible] شد
و تجدید احرام شود ماموم چه کند ب اگر [illegible] ماموم [illegible] اعلام [illegible] و الا باید او را
اعلام کند تا تجدید احرام ل ذ کط هرگاه [illegible] در حضور [illegible]
[illegible] در جواب بگوید که اگر [illegible]
[illegible] تمام قیمت [illegible] آن چه قدر است [illegible] ب [illegible]
[illegible] این سوال [illegible]
[illegible]
[illegible]

زیرا که فیه تقیه است و چون آن را تمام کردی سه را

شمار را پنج است را در چهار ضرب نمائی حاصل بیست میشود پس آن را [illegible]

که مخرج ثلث است زمانه یا چهار را که مخرج ربع است هشت و چون ربع را نصف [illegible] بر [illegible]

یا ثلث نیز را بر هشت هر یک یازده خواهد شد که موافق قیمه است هر گاه در سوال مذکور بجای ثلث

و خمس و بجای ربع سدس فرض کنیم قیمتش بیست و نه و یا یک است و چهار عدد دیگر است پنج میشود

لـ ذل هر گاه معصار است در وضو کند و دست خونین و خون از زخم جاری گردد چه کند ب

اگر آب جاری باشد که بدون آستین بار وضو کند متعذر ممکن شود چنان کند و الا پس اگر خون در دست

زیاده نباشد بر بعضی درهم نحوی که آن سطح بالای بند بالای انگشت ابهام است ضرر ندارد و هم چنین اگر

تواند که کهنه و مانند آن در وضو کند زیر که مانع سیلان خون گردد تا آن وضو نماز را منقطع کند عد رسیر گردد

لـ ذلا جایز است که تقرب کند از نماز و روزه و باید کرد دو ولی دیگری باید ب بنابر مشهور در اماکن اربعه

که مکه و مدینه و مسجد کوفه و حایر حضرت امام حسین علیه السلام است بدون ترخص بعد از قطع سفر قصر روزه دار

بلا خلاف و در نماز مخیر است و اتمام افضل است و شیخ صدوق ره قصر را واجب میداند و سید مرتضی ابن جنید

اتمام را در آن جاها و در سایر مشاهد ائمه ع واجب میدانند و در نظر تا مرتضی صدوق ره رواج و جمع

احوط است لـ ذلب هر گاه اراده جا دارد که آنجا عید و سخن و در دیگر از اوست فرسخ نزدیک در که دران

ملک وارد شود شش ماه بقصد توطن مانده چه کند ب بنابر آنکه مطلق استیطان شش ماه معتبر است در همه جا

تمام میکنند لکن اظهر اعتبار استیطان شش ماه در منزل است لـ ذله اگر در سفر معصیت کار رسد که باید باز را

در آن تمام کند لکن در خیل آن نشود بلکه از کنار آن بگذرد در باب قصر چه کند ب مشهور آنست که اگر از خیمه ترخص آن

عمل کند در سفر شرعی قطع میشود مسئله محل اشکال است عمل باحتیاط باید کرد لـ ذله استخراج عدد مضمر که گفته میشود

ب بچند طریق میشود یکی آنست که چون عددی صحیح یا کسر در دل گرفت تو نیز بدست آن یکی بگیر و بگو

تا آن عدد را که در دل گرفته است تنصیف کند و تو آنچه در دست داری تضعیف کن و در هر مرتبه که تنصیف

میکنند زاد

وکنند از او سوال کن که کسر داشت یا نه اگر نداشته باشد بلکه تنصیف کند و اگر داشته باشد بگو کسر را بینداز و دو دو

مرتبه که او کسر بینداز در تنصیف انچه عدد از تضعیف حاصل شده در دست چپ بگیر و باین طریق عمل کن تا

وقتی که چون کسر را بینداز دیگر هیچ باقی نماند پس انچه در دست تو باشد جواب است مثلا آن شخص عدد ده در دل گرفت

و تو یک در دست راست گرفتی پس آن ده را پنج کرد و تو یک را دو کردی پس آن پنج را دو و نیم کرد و تو دو را چهار

کردی و نیم را انداخت و تو نیز چهار نصف چهار را که در دست داری در دست چپ گرفتی پس او دو را یک کرد

و تو چهار را هشت کردی پس او یک را نیم کرد و تو هشت را شانزده کردی پس او نیم را انداخت و تو هشت

دیگر در چپ گرفتی پس او چیزی نماند و با تو در دست چپ ده مانده و اگر در ابتدا عدد مضمر کسر داشته باشد مثل

نیم بگو که آن را تضعیف کند که یک شود پس ابتدای از آن یک با در دست راست بگیر و همچنین

ریق که در ده مذکور شد عمل کن تا وقتی که با آن شخص هیچ نماند پس نصف انچه در دست چپ تو باشد جواب است

مثل ده و نیم پس ده و یک در دست چپ تو جمع میشود و نصف آن جواب است و اگر عدد مضمر کسر داشته باشد

مثلا بگو که آن کسر را یکی کنند و تو یک در دست راست بگیر و بگو که آن را نیم کند و تو یک را دو کن پس او نیم را

بینداز و تو یک در دست چپ بگیر پس نصف یک جواب است خلاصه اولا باید از آن شخص سوال کنی که عددی

که در دل گرفته صحیح است یا صحیح است با کسر یا کسر است تنها بعد از آن عمل کن بنحو مذکور و باید کسر را نیم

لـ ذلو هر گاه جماعتی سبب رعیت نماز کنند بدون امام نماز کنند که از نیت دور مانده درست

است یا نه ب دور نیست که درست باشد و احوط آنست که بر جنازه نماز نخوانند لـ ذلن

با شرایط اجتهاد در شرطیت یا نه ب بلی الله العالم و در قول عدم اشتراط شرط دانسته اند

اجتهاد را یا تقلید مجتهد زنده و مع ذلک باید قدرت بر ادای خطبتین داشته باشد لـ ذلح

که در فکر دین نیستند و تحصیل مسائل ضروریه خود نکرده و نمیکنند در زکات و خمس و حج و در کردن

ایشان است و اجارات در دین بسیار میکنند بنحوی که ایشان معاشرت باید کرد یا احوط ترک کردن بعضی احکام

چپ

[illegible]

اما حسب المقدور در رضیت ایشان و امر بمعروف و نهی از منکر کوتاهی ننماید [illegible] آن نیز از جمله حقوق مؤمنین است

ل ط اگر کسی از زنی خدا گوید که کاش مادر مرا نزاییده بود [illegible] باشد [illegible]

مشغول [illegible] بهتر است زیرا که مضمون امثال این عبارات در بعضی از ادعیه وارد شده [illegible] اگر کسی گوید خدایا

مرا [illegible] گناهان مرا می بخشی [illegible] در دنیا [illegible] بزرگ است [illegible] باشد

ب طلب مغفرت [illegible] زیرا که رحمت حق واسع و طلب [illegible] ممنوع است ل ذ در بعضی اخبار

منقول است که هرکه فلان کار کند خدا و ملائکه و همه مردم او را لعنت کنند [illegible] هر کس بران کار مطلع نشود

[illegible] اطلاع کم کسی او را لعنت میکند ب شاید مراد لعنت روز قیامت باشد یا آنکه هر کس [illegible]

بر سبیل اجمال لعنت میکنند ل ذب اگر کسی قرآن یا دعا خواند و معنی آنرا نداند [illegible] مصداق حدیث

تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة خواهد بود یا نه [illegible] ب ظاهر [illegible]

و بهتر است ل ذمح فکر کردن در معنی قرآن و دعا افضل است یا خواندن [illegible] ب تفکر افضل است

و جمع اکمل ل ذمط طول عوج بن عنق چه قدر بود و در چه عصر بود و عاقبت امرش چگونه شد ب مرحوم

آخوند ملا فتح الله در تفسیر آیه لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل از سوره مائده چنین فرموده که در آثار

آمده که حق تعالی موسی را وعده فرموده بود که زمین مقدسه که ایلیا است یا اریحا [illegible] میراث بنی

اسرائیل ارزانی فرماید و آن موضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان از عمالقه بودند مردمی

بلند بالا و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مقرر شد فرمان

الهی در رسید که بزمین مقدسه روید که قرارگاه [illegible] است و جهاد کنید با جباران پس

موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند از دوازده سبط [illegible] قوم

خود [illegible] رفتند و نقبا بتجسس عمالقه مشغول شدند پس یکی از جباران [illegible] که او را عوج بن عنق

میگفتند [illegible] و عمر او بقول اکثر سه هزار و ششصد [illegible] بوده [illegible] و در تفسیر ابوالفتوح

مذکور است که قد او [illegible] بود [illegible]

[illegible] آب خورد [illegible] ماهی [illegible] در آفتاب کباب کردی [illegible] در ایام نوح [illegible] آب [illegible]

[illegible] عمر بود و عنق مادر او بود دختر آدم علیه السلام بود

[illegible]

[illegible] دوازده نقیبان [illegible] چون ایشان را بدید از کوتاهی قامت

ایشان متحیر شد با آنکه [illegible] ایشان را [illegible] پس ایشان را در دامن نهاده [illegible]

[illegible] آورد [illegible] تعجب گفت که اینها آمده اند که با ما قتال کنند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] با ما قتال کنند [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] قوم [illegible]

[illegible] موسی [illegible] قوم [illegible] عوج [illegible]

[illegible] لشکر موسی [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] عوج [illegible]

[illegible] موسی [illegible] عصا [illegible]

[illegible] بر کعب او [illegible] بنی اسرائیل

[illegible]

بر عذاب

طول عوج

سال ... امتحان بی ابیل رو ربیل بود تمام شد مفسر قاصر رسید طول هر انسان مستوی الخلقه سه و نیم ذراع

بذراع رست عرفی است و هر ذراع دو شبر است و شبر و قدمی مساوی اند و هر یک موافق دوازده اصبع است

وازین جهت متعارف در باب اوقات نماز قدم میگویند که سبع شخص میخواهند و بحسابی مراد شش ... سبع است

و اطلاق ذراع احیانا بر شبر وارد است و نظر بملاحظه استوا خلقت و ظاهر مراد بذراع درین جا ذراع

که اطلاق ذراع متعارف آنست بنابرین طول عوج بر قول ابو الفتوح عجب ... الا آنکه ... سیاه ذراع

جزو از بیست و یک جزو از ذراع معروف آنست بنابرین طول عوج بقول ... هر یک از شبر و قدم او نصف ذراع

واز کتاب ... نقل کرده اند که طول اکثر جنس انسان مستوی الخلقه بعرض ده اصبع است

واز بعضی تا یک وجب که دوازده اصبع است برسد و در آن کمال لذت زنان باشد و از بعضی ... اصبع

اصبع میرسد که موجب کمال لذت و مخصیان زنان میگردد و در ... مذکور است که مردان ... از اقصی

و عنق رحم کمتر از شش انگشت مضموم و بلندتر از دوازده انگشت نمیباشد و متوسط بقدر نه انگشت

و بعد از آلا موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینت ایشان معلوم میشود و طویل را با قصیر

مباینت بمرتبه است که بلذت ذات اصلاح پذیر نیست و جماعت اطبا اتفاق نموده اند که هر گاه منی

و قضیب موافق باشند تخلف ... موافقت طرفین ... دوستی میکنند و ... هر گاه ... دیگر در طرفین

بباشد در تولد ... تخلف ... قاصر گوید که مؤید این مقالت که در ذراع عوج ... شد نیز ...

تحقق حیض بلوغ زیاده بر ده سال ... بوده اند و از ایشان ولادتی شده ... از زنان ...

زن گرفت و در ... سال از برای او فرزند بهم رسید پس آن زن را طلاق گرفت و شوهر کرد و در

سال نیز از برای او فرزند شد و بنابر غلبه دم ... عوج ... پنج و ربع و ششم ...

جمال و پنج ربع و نیم و چهار جزو از بیست و پنج ... ذراع ... و از حکایت مذکوره

مستفاد میگردد که طوفان نوح عالم را گرفته بود ... عوج و مادرش ... مادر عوج زیاده

الهم ... از

بر سه هزار سال عمر نموده بعد در زمان موسی مذکور است که عوج بن عنق بضم عین متولد شد در زمان

آدم علیه السلام و زندگانی کرد تا زمان موسی علیه السلام و نیز در آن مذکور است که عوق روز زمان

نوح پیدا عوج طوبی است و ... عوج بن عنق گویند پس تحقیق که خطا کرده است قاصر گوید

ه اظهر آنست صاحب قاموس خطا کرده و در حقیقت مشهور است که عوج بن عنق میگویند بر وضعی که پدر عوج

عوق باشد برای عنق مادر اوست و ظاهر آنست مخفف عناق است مثل نبع و فرزند عناق دختر حضرت

آدم است چنانکه ثقة الاسلام در کافی در باب ... روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت

امیر ... سعی کرد ... صاحب خود را با آتش ... اول کسی که سرکشی نمود بر حق تعالی

عناق دختر آدم بود و محل نشستن او یک جریب در یک جریب بود و از برای او بیست انگشت بود و در هر

انگشتی دو ناخن مانند دو داس پس مسلط ساخت حق تعالی بر او شیری و گرگی و کرکسی را و او را کشتند

و او اول کشته بود که حق تعالی او را کشت و موافق مذهب شیعه باید عوق از جن باشد یا نواده آدم باشد

یا آنکه عناق نواده باشد و مجاز از دختر گفته باشند لـ ذمه الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات

شامل کسی است که ذکر بسیار در معنی حدیث و قرآن بکند یا تامل در آیات خدا نماید یا فکر در احوال

مرگ و بعد مرگ کند ب بجا اینها افضل او ذکر بند خصوص ... لـ ذمو هر گاه از برای ذکر معنی

کیفیتی خاص باشد و از بعضی متعذر گردد و بسبب ندانستن یا ضیق وقت آیا جایز است که بطریق دیگر

بعمل آرد مثل آنکه در نماز ... آیة الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله ... سوره دیگر خوانده ب تعقیب

نماز منصوص جایز نیست و تعقیب مطلق نماز ظاهرا ضرر ندارد لـ ذمن کو مینه که حضرت ائمه از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله اشعاری دارد که دلالت بر حسن عقیدت و معرفتش بشئون آنحضرت دارد هر گاه دعا

فرمایند کمال لطف خواهد بود   حافظ ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیا که از جمله فضلای اهل سنت است بسند خود

از زهری روایت کرده از اسماء بنت عمیس ... که ... حاضر بودم نزد ... در مرض موت حمزه

بیخ سامی بود و خسرو او نشسته بود پس امیر بر روی آنحضرت نگاه کرد و گفت بارک الله فیک الله مخلص بالنبی

من حومة الحمام یتجاهون الملک المنعام نودی بغزاة الحرب بالسهام بمانشی فبایل سوام الی الحق الحجاب

فی المنام فانت مبعوث الی الانام من عند ذی الجلال والاکرام تبعث فی الحل وفی الحرام تبغی بتحقیق

والاسلام دین ابیک البر ابراهام فایم اتمامک علی الاصنام ان لا توالیها مع الاقوام لوازان

گفتم هر زنده مرده است و هر تازه کهنه پوسیده است و هر بزرگ فانی میشود و من مرده ام و ذکرم باقیست بتحقیق

با کذا شتم خوبی را و زاییدم پاکیزه را بعد از ان وفات یافت و نوحه جن را بر او شنیدیم و از ان نوحه این را حفظ

کردیم نبکی للفتاة البرة الامینه ذات الجمال العفة الرزینه ام نبی الله ذی السکینه و صاحب المنبر بالمدینه

صارت لدی حفرتها رهینه و در سوال سعید و نباه و بیک گذشت که قبر حضرت آمنه در ابوا بیابانیست میان مدینه و مکه

بود و معهود و مشهور آن کفته که آن درست کمه آمنه مادر حضرت سید انام وفات یافت در حالتیکه از مدینه برگشته بود

و در انجا مدفون شد انتهی شیخ صدوق در کتاب بعض الاخبار از انس بن مالک روایتی کرده است که ظاهرش مشکل

قبر آمنه یا نسبت قبر عبدالله بن حضرت در مدینه است یا قبر هر دو در مکه است لیکن قابل توجیه و تاویل است والله یعلم

الروایه هذه عن انس بن مالک قال اتی ابو ذر یوما الی مسجد رسول الله و قال ما رایت کما رایت البارحة قالوا

و ما رایت قال رایت رسول الله ببابه فخرج لیلا فاخذ بید علی بن ابی طالب و خرجا الی البقیع فما زلت اقفو

اثرهما الی ان اتیا مقابر مکه فعدل الی قبر ابیه فصلی عنده رکعتین فاذا بالقبر قد انشق و اذا بعبد الله جالس

و هو یقول اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فقال له من ولیک یا ابه فقال و ما الولی یا بنی

فقال ان علیا ولیی قال فان علیا ولیی قال ارجع الی روضتک ثم عدل الی قبر امه فصنع کما صنع عند قبر ابیه فکلاهما

و قالوا یا رسول الله کوذب علیک الیوم فقال و ما کان من ذلک قالوا ان جندب حکی عنک کیت و کیت

فقال ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر ثم یعنی توجیه الخبر بان المراد مقابر

اهل مکه التی کانت بالمدینه ثم عدل علی سبیل الاعجاز بطی الارض الی الابواء الی قبر امه والله یعلم لـ ذ مح

الرسالة

اگر حرفی کتبت را بشبابی ال نون بگنند یا رهیمه را شبابی ال صورت کنند یا شب اول دفع یا آمر بود و اصحکلام کیفیت یار بدیعه را

بیان فرمایید ب اظهر شبابی ال صورت است و آن اول شیئی است که عوف اهل تفتیش بعد از صورت او آشنا شود و در دو نون

بهر نیست ۴ نونان نونان لم یکتنفها رقم فی کل نون من النونین نونان ب قبل العیناد یعنی

الابداع و عین الاختراع والقلم ثم العقل الفعال و فی عین الابداع عالم العقل و عالم النفس

و فی عین الاختراع عالم المواد و عالم الصور والنونان نون التکوین و نون التدوین والرقم

رقم العقل الفعال و فی نون التکوین الامکان الذاتی والامکان الاستعدادی و فی نون

التدوین احکام الدین و قوانین الشرع المبین لـ ذ ند سلام کردن یا تواضعهای بیکدیگر آوردن

نسبت بکسی که از آنها حساب کسند نظر باعتبار دنیا یا آخرت خوب را است ترشار دهست یا نه ب

بنظر باطلاق و عموم ادله شعر تو اضع زکردن فرزان نکوست که اکر تواضع کند خوی اوست لـ ذ نه

کسیکه بعربی غلط سلام کند بیان نحو جواب او ان مجز نیست یا نه ب جواب باید داد است که گوید مگر انکه در انحر کالشخص

با علم و عمد غلط گفته است لـ ذ نو جواب سلام طفل و کافر واجبست یا نه ب جواب باید داد است گوید مگر انکه

~~در انحر کالشخص با علم و عمد غلط گفته است جواب سلام طفل و کافر واجبست یا نه~~ نه علی الاظهر و در کافر

کافر اقتصار بلفظ علیک کند لـ ذ نز اگر کسی در نماز یا غیر نماز باشد و کسی سلام کرد و او جواب نداد یا داد و بعبارت

غلط یا بنحوی که نشنید آیا وجوب جواب از و ساقط شده یا نه ب نه اگر مقصود رد سلام بود تحقق بود و اگر ادای غلط

مقصود بود و بعضی از آنها جواب ایشان را رد او ساقط شده جواب ایشان لازم است و اگر اسماع سلام ممکن بود

تقصیر نموده اعاده جواب لازم است لـ ذ نح اگر کسی بر آقای سلام کند غلام او یا دیگری جواب بدهد آیا از آقا ساقط

میشود ب نه لـ ذ نط سلام بر کسی که از نجر جواب او آهسته گوید بنحوی که مقصود نشنود سنت است یا نه ب سلام بر

هر مسلمی سنت است لـ ذ س در اه تنگ دیدیم در روی جاه از محل نگذشته بنا قبل نکرده که شنیدیم و بعد از ان انتفای یافتن

غالب بر سید که مسکوک و مقیاس کرده تکرار کرده بودیم حکم او در ر ب نماز باطلست و اعاده واجب لـ ذ سا اگر در

[illegible]

[illegible]

کثرت تصانیف علامه حلی و اجتهاد پسر فخر المحققین در ایام طفولیت و همچنین در حق [illegible] سید عبد الکریم

طاوس مشهور است از اختلاقات عوام است یا منشأ [illegible] دارد و واقعی است یا مبنی است بر مبالغه [illegible]

شاید راه که گفتگو [illegible] ب [illegible] ازین رساله خود ذکر [illegible]

والعهده علیه که مصنفات و مؤلفات [illegible] شیخ اجل حسن بن یوسف بن مطهر حلی مشهور بعلامه را [illegible]

ضبط بر عمر شریف [illegible] کرده اند [illegible] در [illegible] شش [illegible]

[illegible] بود [illegible] سنه [illegible] وفات نمود [illegible] عمر شریف [illegible]

سال و سه ماه و [illegible] روز بود [illegible] در کتاب رجال بعد از آنکه

سید جلیل عبد الکریم بن طاوس را [illegible] در طفولیت تا وقت [illegible]

و نمیدیدم قبل از او و نه بعد از او [illegible] از حسن اخلاق [illegible] از برای خود او [illegible]

و واجب است از برای اطاعت خدا [illegible] گوید حمد و سوره بخواند و برکوع رود و بعد از تکبیر [illegible]

و تکبیر گفته [illegible] حمد و سوره بخواند و بعد از آن قنوت خواند و تکبیر گفته برکوع رود و پس

سر بردارد و بعد از تکبیر حمد و سوره بخواند [illegible] قنوت [illegible] تکبیر گفته برکوع رود و پس سر بردارد و تکبیر گفته حمد

و سوره بخواند و تکبیر گوید و برکوع رود و چون سر از رکوع پنجم بردارد سمع الله لمن حمده گوید و تکبیر

گفته بسجود رود و دو سجده کند و برخیزد و حمد و سوره خواند و قنوت خواند و تکبیر گفته

برکوع رود و سر بردارد و تکبیر گفته حمد و سوره خواند و تکبیر گفته برکوع رود و سر بردارد و تکبیر گوید

و حمد و سوره خواند و قنوت خواند و تکبیر گفته برکوع رود و سر برداشته تکبیر گوید و حمد و سوره

خواند و تکبیر گفته برکوع رود و سر بردارد و تکبیر گفته حمد و سوره خواند و تکبیر گفته

قنوت خواند و تکبیر گفته قنوت خواند و تکبیر گوید و برکوع

رود و چون سر از رکوع پنجم بردارد سمع الله لمن حمده

گوید و بسجود رفته دو سجده کند

[illegible]

کند و تشهد و سلام گوید و اگر بعد از فراغ سوره بار کشته و شبهه نیست که نماز را اعاده کند یا مشغول

مشغول آن گردد تا به تمام باز شود و اگر از آنکه [illegible] شود تجلیل که عرفا [illegible] از آنکه برای صادق [illegible] از برای

ازاله [illegible] واجب است و اگر وقت تنگ باشد [illegible] خواهد که نماز مختصر بعمل آورد [illegible] نفع ندارد و نماز مختصر

آنست که حمد و دو سوره با ختصار در قنوت و اذکار بعمل آید و طریق [illegible] آنست که بعد از نیت و تکبیرة

الاحرام حمد خواند و بعد از آن به نیت سوره قل هو الله بسم الله الرحمن الرحیم گوید و برکوع رود

سر برداشته گوید قل هو الله احد پس قنوت خواند سبحان الله بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد

در رکوع کند و سر بردارد و بگوید الله الصمد پس رکوع کند و سر بردارد و بگوید لم یلد و لم یولد و قنوت خواند

در رکوع کند پس سر بردارد و بگوید و لم یکن له کفوا احد در رکوع کند و سر بردارد و بسجود رفته دو سجده کند

و برخیزد و حمد خواند و به نیت سوره قل هو الله بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت خواند و

برکوع رود و سر بردارد و بگوید قل هو الله احد و برکوع رود و سر برداشته بگوید الله الصمد و قنوت

خواند در رکوع کند و سر بردارد و بگوید لم یلد و لم یولد در رکوع کند و سر بردارد و بگوید و لم یکن له کفوا احد

پس قنوت خواند و برکوع رود و دو سجده کند و تشهد خواند و سلام دهد و الله اعلم فایده هرگاه

نصاب گوسفند مشتمل بر نر و ماده باشد میتواند که زکات را از هر کدام خواهد بدهد یا از خواه قیمت آنها

مساوی باشد یا مختلف ب هرگاه در قیمت مساوی باشد مخیر است و الا پس اگر از بهتر داد بهتر است

و الا باید وسط قیمت را بدهد مثلا هرگاه مجموع چهل گوسفند چهار تومان ارزد و میان آنها گوسفند

دو هزاری و پانصد دیناری باشد گوسفند هزار دیناری بدهد فایده هرگاه شخصی از زمان تکلیف احتمال

پنجاه سال بعد [illegible] هرگز کمتر از چهل گوسفند نداشته و گاهی در بیست و گاهی کمتر بیشتر

داشته و در خاطرش نیست که هر سال بخصوصه چند داشته و هرگز زکات نداده و الان میخواهد

زکات بدهد چه کار کند که از شغل ذمه برآید ب آنقدر بدهد که ظنش غالب شود که تمام را داده است

ومحتمل که اگر قدر یقینی بود که فی باب ونهایت احتیاط آن است که آن قدر بود که علم بهم رسد که همراه آن
ادسو مؤنت حاصل که مستثنی شود و بیش از زکات کدام است ب استثنا غیر از خراج سلطان
دلیل درستی ندارد وقصر بر آن احوط واولی است قال المحقق السبزواری ره فی الکفایة اختلف الاصحاب
فی استثناء المؤن فقال الشیخ فی ط وف المؤن کلها علی رب المال دون الفقراء ونسبه فی الخلاف الی جمیع الفقهاء
الا عطا ونقل عن جامع یحیی بن سعید انه قال والمؤنة علی رب المال دون المساکین اجماعا الا عطا فانه جعلها
بین المساکین وبین رب المال ویزکی ما خرج من النصاب بعد حق السلطان واختاره جماعة من المتأخرین منهم الشهید الثانی فی فوائد
القواعد فانه ذکر انه لا دلیل علی استثناء المؤن سوی الشهرة وقال ان اثبات الحکم الشرعی بمجرد الشهرة مع تردد
الشیخ فیه مشکل واستثناء المؤن کلها مشهور وقال کثیر من الاصحاب ونسبه فی المنتهی الی اکثر الاصحاب والاول اقرب والمستفاد
من النصوص وجوب الزکاة فی جمیع ما یخرج من الارض بعد المقاسمة فالمعول علیه علی القول باستثناء المؤنة فهل اعتبر بعد
النصاب ویزکی الباقی منه بعد اخراج المؤنة او قبله فلا یجب الزکاة لو لم یبلغ الباقی بعد اخراج المؤنة نصابا او یعتبر
ما سبق علی تعلق الوجوب کالسقی والحرث قبله وما تأخر عنه کالحصاد والجذاذ بعده فیه اوجه ذهب العلامة فی التذکرة
الی الاول وفی المنتهی والتحریر الی الثانی وذهب الشهید الثانی الی الثالث ولعل الاقرب الاول انتهی ونحوه قال
کلام المفضل فی شرح التهذیب وقال بعد الادلة المذکورة فی الحد الیقین بالفراغ مضمونه الذی دلت علیه الروایات
الکثیرة استثناء حق السلطان ان تحقق کان واما استثناء غیره فلا دلیل علیه سوی الشهرة والاحتیاط التام فی عدم
استثناء شیء اصلا خصوصا بالنسبة الی اعتبار النصاب وقال الفاضل العارف الکاشی ره فی المفاتیح واشتراط الا
وضع المؤن کلها فی الغلات لا دلیل علیه یعتد به لا حجة [illegible] خاصة ونقل فی الخلاف علی خلافه الاجماع
الا عن عطا ولا دلیل علیه ایضا یصح الاعتماد علیه سوی اطلاق الاخبار نعم یشهد له وجوب العشر فیما المؤنة فیه اقل
ونصفه فیما هی اکثر فهو احوط واولی انتهی والاحوط القول بجواز الاکثر وقال السید محمد ره فی حواشی الاستبصار عند
ذکر حدیث ابن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام وحده وقال مع ان الشهرة لیست متحققة فان اقل مراتب الاجماع الفعلی

ادعاه الشیخ من عدم الاستثناء وکون ذلک الحکم مشهورا غیر مسلم وکیف کان فلا وجود لعدم استثناء شیء سوی المقاسمة
والمراد بالمؤن ما یصرف علی جوابه [illegible] کلما یغرم المالک من البذر اذا کان من ماله او غیره وحراسته
الزکاة او شریه او ثمن الثمرة واجرة العوامل والعمال من الزرع والسقی والحفظ وتنقیة النهر واجرة الحصاد والجذاذ
حتی تقف وقت [illegible] بالاسلاک والالات [illegible] لو اوجب الله علی المالک مالا مخصوصا علی جمیع املاکه
من غیر تخصیص دون غیره او مال علی الزکاة وغیره کتب المصدق والکتبة المصادرة الزائدة علی ذلک ولو کانت
المؤونة مشترکة بین الزکاة وغیره ویوزع علیهما بالنسبة هذا کله بعد اخراج حق السلطان علی ولو کان ان امکن
[illegible] کان ام [illegible] علی المشهور وقیل لبعض علی [illegible] فهو ضعیف کاشتراط اخراجه ولا یأخذ [illegible] اکثر
اجرة المثل فلا یستثنی الزائد الا ان یؤخذ قهرا ولا یمکن منعه سرا او جهرا اذا عرفت هذا فالاحوط
بل الاقوی عدم استثناء غیر حق السلطان مطلقا لما علی المستثنی الاجماع وبعض الاخبار المعتبرة وعلی المستثنی
الاجماع المنقول عن خلاف الشیخ وجامع ابن سعید واطلاق النصوص وعموم ما دل علی ان فیما سقت السماء
العشر وفیما سقی بالنضح ونحوه نصف العشر فانه من ادوات العموم فیدل علی ان فی کل حبة سقت الزکاة
ما خرج بنص او اجماع ویحتمل الالحاق ونفی البأس عنه ما رواه فی [illegible] عن ابراهیم بن عمر عن ابی بصیر و[illegible] مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام انه قال [illegible] هذه الارض التی تزارع اهلها ما تری فیها فقال کل ارض دفعها الیک سلطان
فما حرثته فیها فعلیک فیما اخرج الله منها الذی قاطعک علیه ولیس علی جمیع ما اخرج الله
منها العشر انما العشر علیک فیما یحصل فی یدک بعد مقاسمته لک و[illegible] ان سؤال [illegible] محمد
الامام [illegible] فی الجواب بالتفصیل بین ما هو فی ملک الارض حتی یقاطعه السلطان وحق الزکاة والارض
ذکره حیث احتج به من طرق الاکثر علی انه لا یسقط الزکاة الا باخراج [illegible] وهذا الخبر کالصریح فی عدم استثناء
شیء مما یخرج من الارض سوی المقاسمة فان المقام مقام البیان ولا یستثنی [illegible] وعسی ان یتوهم ان
فی العموم کما قید قال السید ره فی حواشی الاستبصار لا دلالة فیه علی ما ذکره الشیخ ره من ان الزکاة انما تجب بعد

اخراج المؤنة بل من اداء خلافه والمستفاد من قوله ع انما العشر عليك فيما يحصل في يدك بعد مقاسمته وجوب الزكوة فيما
يحصل في يد المالك بعد المقاسمة فلا يكون ما قبل المؤنة مستثنى من ذلك الا ان كلامه [illegible] اعتراضه وقال المحقق
لا عرف ولا نص على احتساب على اخراج السلطان قبل اخراج الزكوة وكان لهذا لم يقل وبدل انه المشهور ومما يؤيد
في الصحيح عن علي بن مهزيار عن محمد بن علي [illegible] انه سأل ابا الحسن [illegible] ان الزكوة مما تقوم به [illegible]
على الطبع اللائمة والزام ارض المياسير والتقرب عن التكاليف والمياسير فيها امكن ولو بالتمحل وارتكاب الحيل
فلو كان استثناء المؤن على ما ذكره ودل عليه [illegible] حتى لا اشتهر ذلك بين اهل الاسلام ولم يخف على احد
ان من الائمة سيما الغالب اعني اللئام ولكن نوقع في جميع الاعصار والدهور يحتسبون المؤن من البذر والاجور
وتقدير [illegible] نقص الالات الحلافة ويدافع اللئام في غاية المداقة وكل ذلك خلاف البديهي بل الا حظ من حال
الناس المأخوذ عن الاخلاف بعد الاسلاف انهم يعطون الزكوة من غير استثناء لغير حق السلطان او [illegible]
وطلب [illegible] ترك [illegible] مع ان الغالب في هذه الاعصار [illegible] وجميع [illegible] حكام الجور
من الشيعة انه لو وجب المؤن على ما ذكره [illegible] لم يبق نصاب الا نادرا بل لم يبق للزكوة غالبا الا المستغل
راغبا عن الزكوة [illegible] لان الغالب انه كلما قلت المؤنة [illegible] قلت الغلة ايضا وكلما زادت الغلة زادت
المؤن ايضا فلا يتعين [illegible] زكوة الا نادرا [illegible] في الطبع [illegible] وكان التزام [illegible] الفقير من
الامر اللازم الاتباع وعليه [illegible] ولذا كثيرا ما [illegible] عليه [illegible] اصل الزارع
الى [illegible] ان يحصل الزرع ثم تحقق الوصايا بترك الزكوة [illegible] كان الاستثناء [illegible]
حتى [illegible] ولعلها ان [illegible] الاولى [illegible]
واما تأويل الاجماع فيحتمل ان يكون مراده [illegible] ان المال الزكوي [illegible] في عدم تحريم [illegible] منهما من
المؤن لو تلف المال من غير تفريط [illegible] لو تلف [illegible] او ان اللازم على المالك [illegible]
وعدم الزام الفقير [illegible] وان كان استثناء جميع المؤن عند التزكية [illegible] والاجماع [illegible]

حصل [illegible] بل الفقير [illegible] من المساكين لتحريم الفقير [illegible] لان الزارع [illegible] الوجه المذكور [illegible] بالاحتياط فالعمل
بين [illegible] يتعلق وجوبه كذلك [illegible] اذا دار الامر بين الوجوب [illegible] او احتمال [illegible]
الوجوب وجب [illegible] مع شغل الذمة [illegible] مع عدم [illegible] الاشتغال [illegible] بين الوجوب [illegible]
وثبت شغل الذمة بالزكوة في النصاب [illegible] حتى الحجة اولا بالاصل وثانيا بعموم قوله تعالى
ولا تيمموا [illegible] وثالثا [illegible] في الغلة [illegible] اذا بلغ النصاب [illegible] بين المالك والفقراء
فلا [illegible] المشتركة وخامسا [illegible] الزيادة [illegible]
وسادسا بان الزام المالك بجميع المؤن [illegible] وسابعا بان الزكوة
انما تجب في النماء والفائدة [illegible] وثامنا انه لو لم يستثن المؤن لزم تزكية البذر المزكى
لزم تكرار الزكوة في الشيء الواحد وهو باطل [illegible] وتاسعا بقول [illegible]
في حسنة [illegible] عدم القول بالفصل [illegible] ان الظاهر
من بعض الاخبار ان [illegible] الفقراء [illegible] واجيب عن الاول اولا
بان الزكوة من العبادات [illegible] وثانيا بان الاصل حجة [illegible]
دليل على خلافه [illegible] الاجماع المنقول [illegible] غير [illegible]
في الاصول فليتدبر وعن الثاني بان اطلاق الاية [illegible] مخصص [illegible] وجوب الزكوة
[illegible] فيما سقت السماء ونحوه العشر وفيما سقي بالنواضح ونحوه نصف العشر وعن الثالث بعدم
[illegible] عبارة الصدوق والمفيد [illegible] عند [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] الفتوى [illegible] موافقة الصدوق [illegible] العلامة [illegible] في ذلك
كتاب [illegible] عليه السلام [illegible] المتأخرين [illegible]
[illegible] المفصل [illegible] في هذا المقام [illegible] وعن الرابع بمنع تعلق

وحصل [illegible] خراج السلطان [illegible] اخرج منه العشر ورابع

الزكوة بل يعني ان في ذمته مطلق كما هو احد الوجوه بل الاقوال الثلثة سمعت لكن لا نسلم كون التعلق بطريق الحق
فعلى الطريق الاستيثاق كالرهن او بطريق تعلق ارش الجناية بالعبد كما هو احد الاحتمالات والاصل انه يمنع
شركة الفقراء بل انهم مصرف الزكوة واللام في الاية الشريفة للاختصاص لا الملك على المشهور بل الاقوى
فيه بين الاصحاب واما خلاف في بعض الامثلة خاصة فدل على الشركة كرواية ابي المعزا عن الصادق ع
ان الله شرك بين الاغنياء والفقراء في الاموال فليس لهم ان يصرفوا الى غير شركائهم فيجب تنزيله
محمول على التغليب او التجوز حيث سمي شركة لكن لا نسلم انه على حقيقة الاموال المشتركة ولذا جاز لهم
اخراجها من غير النصاب والتصرف فيه بمجرد الضمان ووجب عليه كلما يتوقف عليه صرفها الى المستحق من اجرة
الكيل والوزن بالاتفاق وذلك بعينه ان في اجرة الحصاد والتصفية ولذا لم يقل احد بلزوم الفقير
او الحاكم الغرامة بسهم الزكوة من المؤن اذا اخرجت من خارج مثلا ثم تلف المتروك من غير تفريط من المالك وايضا
المستحق لا يملك الزكوة الا بالقبض اجماعا بل هي بالنسبة اليه من قبيل المباحات المعتبر تملكها الا بالحيازة
فيملكها المستحق بالقبض بنفسه خاصة او بوكيله ايضا على الخلاف في صحة التوكيل في حيازة المباحات سلمنا الحجج
لكن يمنع وجوب المشاركة في المؤن مطلقا بل انما يلزم الشريك الشركة في الخسارة اي صرف بالتصرف
الماذون فيه منه او من وكيله او وليه دون ما حصل من غير اذن وان لم يكن حراما اذ الغرامة لا تستلزم الحرمة
كما هو ظاهر من ابا حيل بالنصيحة مثلا غارم غير آثم والشريك اذا عمر المشترك بلا اذن المشترك له
لتعليم الصغير العمارة ولم يجز له بهما ولا المطالبة بما غرم من الاجرة وقيمة الالات وغيرها من الاشياء الا انه
عند اصحابنا ولا اذن فيما نحن فيه كما هو المفروض او فرض الاذن من الفقير او الحاكم فهو لا يكون الا فيما علم
اليه مع ان الله عن اعم فقد يرتضيه الا ان الدليل المذكور لو تم تم في البعض استثناء المؤن المتأخرة
عن وقت تعلق الوجوب خاصة والمدعى اعم وقد سبق الاشارة الى الخلاف في المؤن السابقة على القول
بالاستثناء فليتدبر وعن الخامس بمنع الملازمة ويظهر بما مر الفرق وعن السادس بالنقض

باصل الزكوة وغيرها من التكاليف اذ كلها مشتركة في استلزام المشقة والضرر والحرج والجواب واحد بعد
خروج ما ثبت بالدليل عن عموم نفي الحرج او بعد قيام الدليل على التكليف يكشف انه لم يكن ذلك حرجا
شرعا او عقلا او عرفا ايضا فان الزام شخص ببذل جزء يستتبع منافع كلية دنيوية او اخروية كما في معالجة الرفق
بالفصد وقطع بعض الاعضاء مثلا يستحسن عقلا وعرفا وشرعا فالحرج المنفي ضرر لم يكن شرعيا فيه مع احتمال
ان يكون ذلك الاضرار مجبورا بزيادة سهم المالك اذ المثبت دون غيره من الكثير بالتنصيف ودونها
يشهد له التفاوت بالعشر ونصف العشر فيما يتفاوت مؤنته غالبا والتدرج بالتعبد او من التقدير المؤنة
من الكلفة او من الاشتغال بمصطلح الاجر مثلا شقة زائدة على بذل الاجرة فيتسبب التخفيف كلها لعلة في غاية
البعد فتأمل وعن السابع بالمنع اذ ليس بين ولا مبين ولا مسلم بل هو عين المتنازع فان الظاهر نقول
بوجوب الزكوة فيما اذا لم يزد الزرع على اصل البذر بل واذا نقص عنه فضلا عما اذا لم يقابل غيره من سائر
المؤن مضافا الى منع عدم صدق الثمار والفائدة على الحاصل من الزرع مثلا لصدق ذلك بالنسبة الى كل جنس
انبتت من نواة انبتت لغة وعرفا وان لم ينبت بعض الحبات او فسدت بعض النوى كما يصدق على المغصوب
انه ربح فيه عرفا وخبر في اقتسامه وبه يلزم الوفاء بالنذر بالربح بيع وربح ونماء نعم ان خبر عنه بعد خلاف فرد
ان الخسران او الربح في المضاربة لو لم يقع فليس بخير كما هو ظاهر فتدبر وعن الثامن بمنع الملازمة لو
اريد بالوحدة فيهما وحدة الشخص بحيث يمنع لبطلان اللازم لو اريد الاعم منه ومن الوحدة والاجزاء
لمنع شمول النص والاجماع لمثله فتدبر وعن التاسع بوجود الفاصل من النص والاجماع فان الكل
متفقون على الترك المذكور كما على وضع حق السلطان على ما يظهر من التذكرة وغيرها وعن العاشر
مع انه معارض بمؤيدات الخصم بانه انما ينفع بعد ثبوت الحكم من الدليل على انه من قبيل القياس مع
الفارق فان عدم الزام الشرع باعادة الزكوة في زمن بني امية لمصلحة لا يستلزم رفع الزكوة
في وقت آخر كما ان الحكم بحل غير حل المتعة عليه او وجوبه على الناس في وقت لمصلحة مراعاة

حال زر ار و لم یستلزم ذلک مطلق بل خلاف و قد ورد فی النصوص ترجیح الفقر مع الصبر علی الغنی مع

الشکر و ان الفقیر الصابر یدخل الجنة قبل الغنی الشاکر بخمسمائة عام و وجه التقدم عقلا ایضا اذ

فی حلال الدنیا حساب و فی حرامها عقاب و فی شبهاتها عتاب کما فی النص الحسنی علیه السلام فلیتامل

لا ذ سز ولا یحرم سفر ناذر صوم الدهر والاجل ب وجهه ان تحریمه یقتضی

الجواز و کل ما افضی ثبوته الی نفیه فهو دور محال و بیانه انه لو حرم لکان انما هو

لفوت المنذور بالافطار و مع تحریمه لا یجوز الافطار فینتفی علة التحریم فیکون مباحا

لا ذ سح ملک را هرگاه با جاره دهند زکات بر کیست و همچنین هرگاه میوه مزرع را قبل از تعلق زکات

بفروشد ب بر منتجر و مشتری است و اگر موجر یا بایع علم بهم رسانند که انها نداده اند تعیین انرا عین

با و داده انه احوط انست که زکات آن قدر را بدهد لا ذ سط مبلغی نقد از بعض فقیران بعنوان جزیه

میگیرند و الحمد لله که بر مذهب تشیع این وجه را که ازو میگیرند از جهة زکات و خمس میبرد ب نه

لا ذ ع هرگاه از شخصی طلب داشته باشیم و نداشته باشد که بدهد بعوض زکات محسوب میتوان کرد ب بلی

اگر فقیر باشد و صلاح باشد لا ذ عا به یتیمی که ولی شرعی ندارد زکات دادن چه صورت دارد ب باید

که خود بمصرف او رساند یا بکسی که معتمد باشد که بمصرف او میرساند لا ذ عب از زکات

تعمیر مسجد و پل و امثال آن که نفع بمردم رسد و از قبیل وقف باشد میتوان نمود ب بلی اظهر جواز است

و با وجود مستحق احوط ترک است لا ذ عج هرگاه در جایی که زکات و خمس بهم رسد مستحق باشد میتوان نقل

بجای دیگر کرد مثل عتبات و غیر ب بنا علی الاظهر و بهتر ترک است و بر تقدیر نقل هرگاه بی تقصیر

مستحق تلف شود باید عوض آن از خود بدهد و اگر در آن بلد مستحق باشد جایز است نقل بلد دیگر و هرگاه

تلف شود بدون تقصیر ضامن نخواهد بود و اگر لازم لا ذ عد اذا کان رطل واحد بثلثه و

ارطال تباع بدرهم اذا کنت فی علم الحساب مبرهنا فخذ من النوعین رطلا بدرهم

ب تقسیم الدرهم بسبعة اجزاء و کل رطل احد و عشرین جزء فتاخذ من الغالی ستة اجزاء لبستة

اجزاء درهم و من الرخیص خمسة عشر جزء بجزء من الدرهم لا ذ عه کسی که زکوة و فطره بر او

واجب میشود و خویشان او در شهر دیگر باشند میتواند که از برای خویشان بفرستد یا باید که به مستحق آنجا برساند

ب هر دو خوب است و شاید رسانیدن بخویشان مستحق بهتر باشد لا ذ عو زکات و خمس را در بلد بلکسی که مستحق است

داد یا در بلد مال ب زکات را در بلد مال دادن اولی است و خمس منوط برای مجتهد است لا ذ عز هرگاه

کسی معدن سکنه جهت مس و آهن و نمک و غیر آن آیا اخراجات مال و اخراجات معدن هر دو را بیرون

باید کرد و بعد از آن خمس باید داد یا همین اخراجات معدن را ب همین اخراجات معدن را لا ذ عح وصیت اخراج

حقوق واجبه مثل زکات و خمس و کفاره و رد مظالم و غیر ذلک از اصل معتبر است یا از ثلث ب از

اصل بیرون میرود هر چند که وصیت نکند هرگاه ثابت شود که بر ذمه او بوده باشد قرار او یا غیر آن و در

بالغ و رشید لکن هرگاه در مرض موت باشد و وصیت کرده باشد بلکه ظن غالب آنکه قرینه چند باشد که در ذمه

کسی برائت ذمه مشغول الذمه نیست و از برای اضرار بوارثان وصیت میکند در این صورت از ثلث بیرون

میرود و اما فقیران باید طلب نمایند لا ذ عط هرگاه صد تومان مثلا بسیدی قرض داده بعد از آن فقیر

شد یا مرد و چیزی نمانده یا در شان او نباشد که اظهار میکند با زنده است و دارد و نمیدهد آیا در این صورت میتوان

از رد مظالم حساب کرد هر چند که سادات فقیر باشند ب خمس را بدون مصلحت مجتهد دادن مشکل است و اگر

مجتهد در این صلاح دید در صورتی که خمس دارد و طلب هرگاه آن شخص مستحق خمس و ادای ضرر ندارد

لا ذ ف قرار ابتدای سال در حساب خمس مفوض است برای مالک یا قاعده کلیه دارد ب اولش اول وقتی

که شروع در کسب و تجارت و زراعت مثلا میکند لا ذ فا آیا در هر ضرر یکه از خرج روز بروز زیاد آید

که نتیجه آن در آن شرط است یا نه مثلا اگر ابتدای سال قاعده خود را عید رمضان قرار دهد و در آن نفع

که برای او حاصل شود اگر در بین عرض سال هر چند روز آخر ماه رمضان باشد از آن صرف کند خمس ندارد و اگر

روز آخر ماه رمضان مثلاً نفع کاسبیت او افتد و خرج کند تا روز عید صادق است که از خرج سال زیاد آمده

و خمس بر آن واجب است کدام یک از این دو شق مراد است ب از روز عید تا عید دیگر هر چه منافع بهم رسد

و خرج متعارف حال او بیرون شود آنچه زیاد بماند خمس آن را بدهد و خرج سالی که از نفع حق محسوب میشود ل

ذ ف قال الشهیدین رحمه الله یعتبر فی وجوب الخمس فی الارباح اخراج مؤنته و مؤنة عیاله الواجبی النفقه وغیرهم

حتی الضیف مقتصدا فیها ای متوسطا بحسب اللائق بحاله فان اسرف حسب علیه ما زاد وان قتر حسب له

ما نقص علی الخمس آن مستحسن است یا نه ب بلی ل ذ فو آنچه به میراث به شخصی رسیده از ملک و غیره آیا بر او

خمس در آن واجب است یا نه ب نه مطلقا علی المشهور الاظهر و ابو الصلاح در آنها و در هبه و هدیه نیز [illegible]

و آن ضعیف است و در حدیث صحیح مشتمل بر چند حکم مذکور است که اگر میراث از کسی که

گمان نداشته باشد از غیر پدر و پسر یا بخشش عمده باشد که متوقع نباشد خمس آن را باید داد و عمل به این

احوط است بر هر تقدیر منافعی که از آن حاصل شود از جمله منافع متعدد محسوب میگردد و [illegible] بر چنین که

شیخ شهید در بیان التصریح به آن نموده و الله اعلم ل ذ فل صاحب [illegible] میتوانند که خمس را [illegible]

یا نه ب خلافی است و احوط آن است که به اذن مجتهد به خصوص حصه امام علیه السلام را بلکه همه را

فرموده [illegible] بوجوب صرف حصه امام بر اصناف موجب [illegible] اجماع نموده اند بر اینکه بر کسی غیر از

مجتهد از ایشان [illegible] خواهد بود یعنی از خمس مجزی نخواهد بود بلکه [illegible] ذمه او

ل ذ فه هرگاه سادات محتاج داشته باشند و حصه ایشان کفایت نکند جایز است [illegible] حصه

امام یا نه ب بجز مجتهد به ایشان دادن اولی بلکه اقوی است ل ذ فو اگر کسی [illegible] داشته باشد

[illegible] و بعد از مدتی [illegible] رسید [illegible] آیا خمس آن واجب است باعتبار

آنکه از نفقه آن سال زیاده آمده یا نه ب [illegible] ل ذ فز بر زن خمس مهر واجب است یا نه ب نه [illegible]

[illegible] و همچنین مهر [illegible] ل ذ فح در نتاج حیوانات هرگاه از اخراجات سال زیاده

خمس واجب است یا نه ب وجوب معلوم نیست لکن مراعات احتیاط بهتر است بلکه خالی از قوت نیست و اگر

اشجار از برای تجارت کرده باشد ظاهر آن خمس در نتاج اشجار از اولاد و غیره واجب است ل ذ فط اگر

قیمت [illegible] زیاد شود خمس دارد یا نه ب اگر از برای تجارت خریده باشد و الا فلا ل ذ ص اگر شخصی [illegible] جاریه

[illegible] و چند سال [illegible] و همچنین مثلاً هرگاه [illegible] خرج را بعد از چند سال بگیرد [illegible] صورت اگر

نبوده در آن سال [illegible] خرج شده بوده و بعد از آن [illegible] خمس [illegible] ب [illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] ل ذ صا خمس [illegible] میشود ب [illegible] ارباح

تجارات و صناعات و زراعات است ل ذ صب چیزی که خمس آن را داده [illegible] خمس [illegible]

باشد اگر در آن وقت [illegible] زیاد شود خمس [illegible] ب [illegible]

خمس داده [illegible] ل ذ صج هرگاه کسی [illegible] باشد [illegible] احتیاج

نداشته باشد [illegible] ب

اگر [illegible] باشد [illegible] و همچنین [illegible]

ل ذ صد اگر در روزه [illegible]

تکلیف افطار کند [illegible] طعام از برای او [illegible] کرده باشد [illegible] روزه [illegible]

و افطار [illegible] آن یا نه ب در غیر

[illegible] حکم [illegible] ظاهر [illegible] انواع

[illegible] تکلیف [illegible] و الله اعلم ل ذ صه

چنانکه [illegible] ب و احادیث القطر

صائم [illegible] ل ذ صو هرگاه نذر کند که اگر مثلا فلان روز را روزه [illegible]

نماز [illegible] آیا آن روزه واجب میشود یا نه ب معلوم نیست بلکه هرگاه [illegible] نماز [illegible]

[illegible] قصر صلوة [illegible]

الف ضز اگر آب دهن یا خون متغیر شود و از جا حرکت دهد تا تغییرش برطرف گردد فرو بردن آن
در روز ماه رمضان چه حکم دارد ب ضرر ندارد مگر آنکه عین خون در آن باشد که موجب قضا و کفاره و جمع
کفاره جمع میشود الف ضح اگر کسی [illegible] کند در خواندن سوره و اذکار و نماز در روزه مثل اینکه قضای
ماه رمضان را در ایام [illegible] یا ایام البیض یا روزهای که روزه را نذر کرده بگیرد و یا چهار
تا فرشام را بر جهت نماز عقیبه نماز وصیت بگذارد تا قائم مقام هشت رکعت شود و دوازده
مرتبه قل هو الله که سنت قبل از هر نماز و در صبح یازده مرتبه قل هو الله خواندن سنت و همچنین
[illegible] خواندن یازده مرتبه [illegible] یازده مرتبه بخواند بقصد هر سه بعد از آن [illegible]
بخواند که دوازده تمام شود و بنیت [illegible] چهار قل هو الله کرد و آیا در این [illegible] این [illegible]
که عمل بجمیع آنها کرده [illegible] ب در نیت کفایه باشد [illegible]
جدا [illegible] و همچنین [illegible]
نکند مگر آنکه [illegible] مثل نذر گرفتن روزه ماه رمضان [illegible]
الف ضط هرگاه کسی [illegible] شود در [illegible] اگر [illegible] متضرر خواهد شد
یا ظنش [illegible] غالب باشد [illegible] ب [illegible] حکام [illegible]
خوف [illegible] ضرر [illegible]
[illegible] آن جایز نیست [illegible]
الف ض [illegible] ب [illegible]
کراهت [illegible] امام حسین [illegible] ب [illegible]
بلکه [illegible] الف ضب اگر کسی با جمعی به زیارت

بروند هم [illegible] باشد و ایشان [illegible] تنوق [illegible] اگر [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] ب در ایام زیارت آنحضرت اگر رعایت [illegible] و در راه ظاهرا
در کار [illegible] الف ضح اگر کسی خود [illegible] و دیگری بعنوان ضیافت
احسان [illegible] ب [illegible]
[illegible] الف ضا [illegible] آن [illegible] و دیگر [illegible]
ب اگر [illegible] ضرر ندارد الف ضه [illegible] وجوب [illegible]
و کراهت آنها آیا امر و نهی و حرمت باشد ب نه مگر آنکه [illegible] الف ضو
هرگاه کسی در مجلسی نشسته که مرد بزرگی [illegible] غیبت حرامی [illegible]
منع [illegible] باشد [illegible]
ترس [illegible] این مرد [illegible]
فاسق [illegible] ب فاسق است [illegible] الف ضز صدای زن نامحرم [illegible]
و شادی و غیر آن شنیدن جایز است یا نه ب اگر گوش [illegible] حرمت استماع آواز
زن مطلقه بدون خوف ریبه و تلذذ ثابت نیست بلکه از ظاهر اخبار [illegible] خلاف آن معلوم میگردد
[illegible] حضرت فاطمه [illegible] ابوبکر در حضور مهاجرین و انصار و خواندن خطبه [illegible]
و همچنین خطبه حضرت زینب و [illegible] ام کلثوم [illegible] در حضور حضرت امام زین العابدین و همچنین
[illegible] در حضور مردم [illegible] و حدیث منع [illegible]
[illegible] خوف ریبه [illegible]
بر حرمت مطلق استماع صوت [illegible] و طریق احتیاط [illegible]
الف ضح بعضی میگویند که قربان نام خدا بردم و بعضی میگویند که قربان [illegible]

نشستن [illegible]
[illegible] عدم حرمت [illegible] آواز زن [illegible] مطلقه
سوال [illegible] محمد [illegible]

ب اوّل ظاهراً قصوری ندارد در کتب شایع احوط است مگر آنکه بر سبیل استهزاء گوید که حرام است بلکه بر حسب [illegible]

دارالیتیم اضط کسی در خانهٔ خود باشد و صدای ساز زدن و دهل و نی و سنج و سایر آلات لهو او از

غنا و صدای ساز محرمه که به گوش رسد جایز است شنیدن یا نه چه جیب گوش را گرفتن یا بیرون رفتن ب

ظاهرا اگر گوش نه نهد و متوجه امری دیگر شود ضرر ندارد اشتباه شد اضحی شنیدن آواز جرس و غیر آن که

در قافله یا غیر آن باشد جایز است یا نه ب جرس ضرر ندارد و همچنین دهل جنگ و اگر غنا کنند

گوش نه نهد و شعر و حدی شتر را تجویز کرده اند و احوط گوش ندادن است و در حال اضطرار

خواندن حدی ضرر ندارد اضیا سوار شدن بر چیزی که بر آن چیزی از اسباب ساز بسته باشد جایز

است ب ضرر ندارد اضیب آیا ضرر دارد گفتن یا شنیدن امثال این نقلها که شخصی به عزیزی

دیگری [illegible] گفت وقتی که ... میکردی جهت [illegible] که [illegible] و [illegible] ... و شخصی [illegible]

[illegible] که جلد شود و در آخرش نوشته بود که اگر مراد مرا بر آری عنده الله و عند الرسول [illegible]

نخواهد شد و دیگری گفت خدا [illegible] که علی [illegible] دو شخص را حاکم [illegible]

پیدا [illegible] خود گفت خدایا مرا [illegible] شخص [illegible]

گفت [illegible] در جواب گفت [illegible] غلط [illegible]

و دیگری شهادت [illegible] که او [illegible] افضل است [illegible] دشنام میدهد [illegible]

[illegible] خراب کرد خانهٔ کعبه را [illegible] و دیگری گفت از میان پیغمبران جرجیس را

اختیار کردی و شخصی [illegible] اذا جاء نصر الله والفتح در ایة الناس [illegible]

الباس است و حکایت [illegible] قلندری از قلعهٔ قرآن [illegible]

نماید ب احوط ترک است و جزم [illegible] معصیت بودن [illegible] اگر معلوم [illegible]

گوینده [illegible] اضیح [illegible] که متعارف است [illegible] در کریم قرآن

(۲۰۱)

واقع شده مثل بازی پادشاه و دوز و نرد و دوز بازی و بیت چهار خانه که به لغت عرب اربعة عشر

قاف اول و کسر را [illegible] میگویند حرام است یا نه ب ظاهر حال است خصوص هرگاه با بها کرده بندی [illegible]

و چیزی بعوض برد و باخت قرار دهند و احوط اجتناب است مطلقا اضید حدیث لا ینبغی

للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره شامل این است که در مجلس

که حریر [illegible] یا فرش غصبی نشسته یا غلامی یا کنیزی با [illegible] که مالک [illegible] راضی نیست

در آنجا نشسته یا با محرم نشسته اند یا مرد [illegible] فرق است [illegible]

با قدرت نمیدهد [illegible] حج [illegible] با اختیار [illegible] از [illegible] نمیدهد [illegible]

میگیرند [illegible] امکان [illegible] از چهار امر معتبر در نهی از منکر [illegible] ب معصیت

[illegible] به نشست [illegible] در آنجا [illegible] بعضی [illegible]

بودن [illegible] بعضی [illegible] مجلس [illegible] اضیه اصول دین

[illegible] آنکه اصول دین پنج است اول

[illegible] سیم [illegible] چهارم امامت پنجم معاد توحید آنست

[illegible] و به زبان اقرار نماید که خدا است و واجب الوجود است [illegible]

[illegible] واجب الوجود یعنی هستی او از خودش است [illegible] و آنچه هستی او از دیگری است

آن را ممکن الوجود میگویند و دلیل بر هستی واجب الوجود [illegible] اگر خدا [illegible]

که هیچ چیز نباشد [illegible] زیرا که هر چه هست یا هستی او از خود است یا از غیر است پس اگر از خود است واجب

الوجود است [illegible] اگر از غیر است ممکن الوجود است [illegible] غیر ممکن الوجود [illegible]

واجب الوجود است پس اگر واجب الوجود موجود نباشد هیچ چیز موجود نباشد و این خلاف واقع است

و دلیل [illegible] خدا [illegible] پیغمبران [illegible] از جانب خدا [illegible] پیغمبری که [illegible]

[illegible]

که از جانب خدا آمده‌ام که پیغمبران پیش از ما فرستاده است پس اگر خدای دیگر می‌بود می‌بایست که پیغمبری
از جانب خود بفرستد و **عدل** آنست که مکلف بداند و اقرار کند با آنکه خدا عادل است و ظالم نیست بدلیل
آنکه ظلم قبیح است و قبیح را کسی میکند که جاهل یا محتاج باشد و جهل و احتیاج لیاقت خدا ندارد و
نبوت آنست که مکلف بداند و اقرار کند که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب پیغمبر خداست و خاتم
پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و پیغمبر پیغمبران است که بواسطه او دیگر پیغام خلق را
و دلیل بر پیغمبری محمد آنست که قرآن آورد و گفت این معجزه منست و هر که در پیغمبری من شک دارد
یک سوره مثل سورهای قرآن بیاورد و حال که زیاده بر هزار سال است فصحاء عرب با آن همه
از کافران این را شنیدند و مثل این سوره را نیاوردند بلکه در مقام مقاتله برآمدند و بعضی خود را بکشتن
و مال خود را بغارت و عیال خود را باسیری دادند و بعضی مسلمان شدند و بعضی قبول جزیه
و در قرآن که معجزه است که محمد خاتم پیغمبران است و باید نیز بداند که هر پیغمبری معصوم
از اول عمر تا آخر عمر هیچ گناه از کبیره و صغیره از او سر نزده است نه از عمد و نه از سهو
آنست که مکلف بداند و اقرار کند که بعد از پیغمبر ... دوازده امام
امام اند که بنیابت پیغمبر ... واجب ... مکلفین در جمیع امور
اول علی بن ابی طالب پسر عم پیغمبر است و امام دوم امام حسن مجتبی بن علی
بزرگتر علی است و امام سیم امام حسین بن علی شهید کربلا که پسر دیگر علی است و مادر حسن و حسین
فاطمه دختر پیغمبر است و امام چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین است امام پنجم محمد باقر است
و امام ششم امام جعفر صادق است و امام هفتم امام موسی کاظم است و امام هشتم امام علی بن موسی
الرضا است و امام نهم امام محمد تقی است و امام دهم امام علی نقی است و امام یازدهم امام
حسن عسکری است و امام دوازدهم امام محمد مهدی هادی صاحب الزمان که زنده است

تا وقتی که خروج کند و عالم را از ظلم و کفر پاک سازد و از امام زین العابدین تا آخر همه
پسر امام پیشین است که پیش از خود نص کرده است و دلیل بر امامت علی ابن ابی طالب مقدم بر غدیر خم آنکه
که سنی و شیعه روایت کرده اند که حضرت پیغمبر او را در غدیر خم در حضور ابوبکر و عمر و زیاده بر ده
هزار کس از صحابه او را خلیفه و جانشین خود و جمیع حاضرین را به بیعت او امر فرمود و اول کسی که با او
بیعت نمود عمر بن خطاب بود و دلیل بر امامت باقی آنست که هر امامی امام بعد از خود را
جانشین خود نمود و دلیل دیگر آنست که بقول سنی و شیعه هر یک از دوازده امام در عصر خود اعلم
همه کس بودند و مردم در مسائل احتیاج بایشان داشتند و ایشان بهیچ کس احتیاج نداشتند و محتاج
لایق امامت نیست بدلیل آیه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع یعنی کسی که مردم را براه حق رهنمائی کند
سزاوارتر است بآنکه او را متابعت کنند از کسی که خود راه حق نداند و محتاج بدیگری باشد
و دیگر آنکه سنی و شیعه روایت کرده اند که حضرت پیغمبر اشاره کرد بامام حسین و فرمود این فرزند
من امامست و پسر امامست و برادر امامست و پدر نه امامست که نهم ایشان قائم ایشان
و نیز باید معتقد کند و اقرار نماید که هر امامی و همچنین حضرت فاطمه دختر پیغمبر مثل پیغمبر معصومند
از گناهان و **معاد** آنست که مکلف بداند و اقرار کند که قیامت برحق است و هر مرده زنده خواهد شد
از برای ثواب و عقاب و حساب و دادن حق مردم و رفتن به بهشت یا دوزخ و گذشتن از پل
صراط که بر جهنم کشیده شده است و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است و بهشت و دوزخ
برحق است و الان هم موجودند و دلیل بر معاد آیات قرآن است و اخبار بسیار که اهل
اسلام از حضرت پیغمبر روایت کرده اند و همچنین اجماع جمیع پیغمبران بر حقیت آن
اضیق خوش طبعی که مشتمل باشد بر دروغ چنانکه بسیار مردم روزگار بر آن است چنانچه
ب احوط ترک است و نهی از مطلق کذب وارد شده **اضیق** شوخی و مزاح کردن ...

بعد است و الا در دنیا نه ب بلکه بد است خصوص در بعضی مواضع که مشتمل بر دروغ و حرامی باشد و مستلزم اذیت
دیگری شود چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وصی به علامی نمودند مرویست که روزی حضرت پیغمبر با حضرت امیر
خرما میخوردند و حضرت پیغمبر پنهانی هستهای خود را در پیش حضرت امیر میگذاشت و بعد از
فراغ دیدند که هسته بیشتر نزد حضرت امیر است پس پیغمبر فرمود یا علی انت اکول یعنی بسیار
پرخوری علی گفت الاکول من اکل التمر و نواه یعنی پرخور کسی است که خرما را با هسته خورده
در روزی حضرت پیغمبر فرمود که پیرزن و مرد پیر و آدم سیاه داخل بهشت نمیشوند پس پیرزن
با عباس بن عبد المطلب و بلال حبشی شروع بگریه کردند حضرت فرمودند که آنها را جوان و سفید میکنند
و داخل بهشت میکنند اضیح زور از مایه [illegible] خوب است یا نه ب خوب است و حکایت کشتی
گرفتن حسنین در حضور رسول خدا و حضرت امیر و فاطمه و جبرئیل معروف و مشهور و در کتاب امالی
شیخ صدوق [illegible] مذکور است و همچنین کشتی گیری حضرت رسول با رکانه و او را بر زمین زدن
و باین سبب اسلام آوردن و در کتب عامه و خاصه مسطور است اضیط اگر کسی از گناه توبه کند لیکن
دل دارد که اگر اتفاق افتد باز آن گناه را بکند آیا او مصر است یا نه ب بلی و تا عزم بر ترک نکند توبه
[illegible] کردن و عزم [illegible] بعمل نمی‌آید اضل بعضی خطاب بجوانات میکنند و زن قحبه و صاحب میگویند و همچنین فلان حج
بفلان مرد صاحبش میگویند آیا اینها حرام و موجب حد یا تعزیر است یا نه ب بسیار بد است لیکن
اثبات حد و تعزیر باینها مشکل است و اکثر این چیزها بگوینده بر میگردد اضکا اصرار بر صغیره
باعث خروج از عدالت و دخول در فسق میشود پس اصرار بر کبیره عاصی میشود ب بعضی میگویند
باعث کفر میشود نظر ببعضی احادیث و ظاهر این است که امثال این کفرها کفر نعمت است که همیشه
در جهنم باشد یا نجس شود یا میراث نبرد یا در صفت [illegible] بلکه مراد آنست که حرمت اهل ایمان
از او زایل میشود و در دنیا مستحق اهانت و حد و در آخرت مستوجب عذاب میگردد اضکب

منها اصرار بر گناه صغیره و گناه کبیره چیست ب اصرار آنست که گناه کند و پشیمان نشود و اراده داشته باشد که باز کند
و بعضی گفته اند اصرار آنست که مکرر کند و در میان توبه نکند و در معنی گناه کبیره علما اختلاف نموده اند
مشهور آنست که گناه کبیره هر گناهی است که حق تعالی در قرآن وعده عقاب بر آن فرموده است و اخبار
بسیار بر آن دلالت دارد و آنچه در احادیث از جمله کبایر شمرده شده است شراب خوردن
و زنا کردن و دزدی کردن و عاق والدین شدن و لواط کردن و کسی را بناحق کشتن و دزدی کردن
مال یتیم بناحق خوردن و خوردن مردار و خون و گوشت خوک و آنچه بنام غیر خدا کشته شده
مگر در وقت ضرورت و ربا خوردن و دزدی کردن و کم کشیدن و کم پیمودن و رشوه گرفتن
دادن و بدروغ گواهی دادن و از رحمت الهی ناامید بودن و از مکر و حیله خدا ایمن بودن
و اعانت ظالم کردن و بظالم میل قلبی کردن و سوگند دروغ خوردن و حق مردم را حبس کردن
با مطالبه صاحب و امکان دادن و دروغ گفتن و تکبر کردن و اسراف نمودن و تبذیر کردن و خیانت
نمودن و استخفاف بحج کردن و با دوستان خدا جنگ کردن و مشغول شدن بآلات لهو و
اصرار بر گناه نمودن و از برای خدا شریک قرار دادن و سحر و جادو کردن و در غنیمت جهاد
خیانت کردن و زکات واجب را ندادن و کتمان شهادت کردن و قطع رحم نمودن و عمدا ترک
نماز واجب کردن و حج واجب را ترک نمودن و عهد شکستن و تعرب بعد از هجرت
و کفر بخدا و ارتکاب چیزی که خدا وعده آتش بر آن نموده و عاق والدین گردن و شنیدن
و در وصیت ظلم کردن و دروغ بر خدا و رسول و ائمه گفتن و غیبت کردن و شنیدن و مکر کردن
اضکج اعتقاد در حد [illegible] و غیر آن بنقل اکثر از اکثر [illegible] آن جایز است یا نه
ب آنچه وارد شده که بر غیر اعتقاد نباید کرد در باب معجزات است اضکد ان الله
کان الا قوا بین [illegible] ب مکان در آیه منسوخ است از حضرت و موافق

بعضی از روایات مراد باو این لیا رجوع کنند که سند بهرکه حق قول ابو به و در بعضی روایات وارد است
که مراد به آن شیعیان اند که رجوع به آنحضرت میکنند در احکام دین و مسائل میان مردم دین و قرآن مجید را
بطون بسیار است حاصلش اینست که جناب مقدس آلهی شیعیان بسیار را به کسانی که از امر زنده است و در بعضی از
روایات وارد است که [illegible] زاد این است یعنی این یکی از علامات شان است اضیکه اگر کسی
گوید هرکه غیبت من کند باشد و او را حلال کرده ام چنانکه از بعضی از مشایخ نقل کرده اند که هر صبح چنین میگفت
میکرد آیا غیبت کردن چنین شخصی [illegible] غیبت چنین کسی حلال میشود ب حلال میشود و شاید بد نباشد اضیکو
هرگاه شخصی را دشنام دهد یا بنوع دیگر آزار کند و ظالم بوده باشد [illegible] الا آنکه کسی از او نقل کند لکن مظلوم
راضی نیست که کسی بران مطلع شود در این صورت نقل آن حرام است یا نه ب چون متضمن هتک عرض
مظلوم است اضیکز آیا بمجرد شروع در غیبت واجب میشود که او را منع کنند یا بعد از اتمام ب اگر در
شروع معلوم شود که غیبت است اول منع باید کرد اضیکح غیبت فاسقان در امری که مسلمانان
بعضی از ایشان از آن خبر دارند جایز است یا نه ب هرگاه فاسق متظاهر است بفسق و خفا میکند
در غیبت که غیبت او در همان فسق جایز باشد و اگر خفا میکند جایز نیست و احوط ترک است مگر آنکه نهی از
منکر بدون آن نشود اضیکط لا غیبة لفاسق چه معنی دارد ب ظاهر مراد از فاسق در ان
فسقی که اظهار آن میکند غیبت او حرمت ندارد و احتمال دارد که مراد این باشد که بعد از اظهار بعضی از فسقها
غیبتش در بعضی مخفی نیز حلال میشود و نیز احتمال میرود که مراد دفع توهم حلیت باشد یعنی حلال است غیبت
فاسق هرچند اظهار فسق کند و اظهار معروف سبب حلیت این فسق میشود چنانکه زن حلال [illegible]
داری مثلا که راضی بزنا نشود و علانیه زنا کند و اشهر و اظهر در معنی حدیث همان اول است اضیل
هرگاه گوینده ادعای لفظی کند [illegible] شنونده معلوم نباشد چه کند ب باید گوش ندهد یا برخیزد
هرگاه منع نتواند کرد اضیلا هرگاه شخصی امکر منع کند و او اگر چه در آن وقت ممنوع میشود اما

بعد ازان

[illegible]
بعد ازان نیز غیبت میکند آیا منع او میشود واجب است یا نه ب [illegible]
اضیلب اگر شخصی از نامشروعی منع کرده [illegible] و ظن این کس غالب شد که او را
قبول میکند آیا بعد ازان نهی واجب است یا نه و همچنین در امر بواجبات ب از جمله شروط وجوب
امر بمعروف و نهی از منکر تجویز تاثیر است پس در صورتیکه تجویز متحقق نشود وجوب ساقط میشود
اضیلج رد غیبت واجب چه معنی دارد ب یعنی نگذارند که غیبت واقع شود باید توجیهی کرد
برای آن شخص کسی [illegible] اضیلد [illegible] زرکان چهار درهم [illegible] پنج [illegible] رومی [illegible] عراقی
پنج [illegible] دو [illegible] دو [illegible]
شمردن [illegible] بوده ب [illegible] فخر الحکما العلما خواجه نصیر طوسی قدس سره بجمعی از مسلمین و یهود
در کشتی [illegible] و مجموع ایشان سی نفر بودند اتفاقه در میان دریا کشتی [illegible]
شد پس [illegible] اتفاق نمودند بر آنکه قرعه زنند [illegible] یک [illegible] را بآب اندازند [illegible]
پس خواجه در چنین حالی تدبیری نمود [illegible] شمردن و همین را [illegible]
اند [illegible] مجموع یهود [illegible] و تمام مسلمین سالم ماندند و نجات یافتند و این از جمله کرامات
و صورت نقش چنین بود که از مسلمین چهار و از یهود پنج و از مسلمین دو و از یهود یک و همچنین
[illegible] مذکوره و تقدیم مسلمین بر یهود [illegible] و هر [illegible] مسلمین با یهود [illegible] بود و بعضی
[illegible] ولما افنت بلحظه عذلت فما خفت من شامت
[illegible] بنیز گفته الله يقضي بكل يسر ويحفظ الضيف حين كان و مراد شان
[illegible] مسلمین [illegible] یهود است اضله ما الفرق بين القابلية
والاستعداد ب هو ان القابلية للشيء بحسب ذاته من غير اعتبار امر معه و
الاستعداد هو الذي له بواسطة انضمام امر اليه مثلا العناصر الاربعة لها قابلية

ان يكون حيوانا وان لا يكون فيها استعداد الحيوانية ولا الانسانية الآن بصير بحيث
يحصل منها طعام حيوان او انسان وذلك بان يمتزج فاذا حصل لها مزاج ثم حصل منه
النبات الذي منه طعام الحيوان صار مستعدا للحيوانية ثم للانسانية اضلو هرگاه
چیز حرام یا نجس یا زن حرام النکاح مخلوط شود با حلال و پاک و حلال النکاح و مشتبه شود و شبهه بهم باشد تمیز
ممکن نباشد حکمش چیست ب بنابر مشهور اگر در میان غیر محصور مشتبه شده اجتناب واجب نیست
در محصور اختلاف و اشتباه عظیم است و ظاهر اکثر اخبار معتبر مطلقین مسئله اینست که حرام بعینه معلوم نشود
اجتناب واجب نیست و احوط در محصور اجتناب است مگر در مواضع منصوصه مثل انائین مشتبهین و اشتباه
حیوان موطوء که در آنها اجتناب احوط است اضلز هرگاه شخصی چیزی بکسی دهد که فرزند مرا تعلیم کن
آن فرزند بالغ است آیا میتواند او را از دو بر خواندن و بر وهم هرچند که واجب عینی نباشد برای او یاد گرفتن
ب برای غیر واجب حرام است دیبا و بغیران گرد اضلح گرفتن مزد بر تعلیم نحو و صرف و امثال آن حلال
هست ب بلی هرگاه مشتمل بر واجبات عینیه نباشد مثل واجبات نماز زیرا که نسبت بآنها مزد نمیتوان گرفت
مگر آنکه متعلم غیر مکلف باشد اضلط صفات ثبوتیه و سلبیه خدا را بیان نمایید ب یعنی صفاتی که
لایق خداست و در آیات و روایات وارد شده است اول قدرت یعنی خدا قادر و توانا است که
هرچه خواهد بجهت خود میکند یا نمیکند و عاجز نیست دوم علم یعنی خدا عالم و داناست بهر چیز
و جاهل نیست بهیچ چیز سیم حیات یعنی خدا حی و زنده است و کارهایی که از زنده بعمل آید از او
بعمل آید از علم و قدرت چهارم اراده و کراهت یعنی خدا مرید و داناست بمصلحت فعل و کاره و داناست
بمصلحت ترک فعل و از این جهت امر و نهی میکند پنجم سمع و بصر یعنی خدا شنوا و بینا و داناست
بمسموعات و مبصرات بی آلت سمع و بصر ششم قدم و ازلیت و ابدیت یعنی خدا واجب الوجود است
در وجود او را اول و آخر نیست هفتم تکلم است یعنی خدا متکلم و آفریننده حروف و صوت است در جسم

مانند هشتم صدق یعنی خدا صادق و راستگو است یعنی خلف وعده نمیکند و از وعید میتواند گذشت
و صفات سلبیه یعنی صفاتی که لایق نیست چنانکه از قرآن و حدیث معلوم میشود و عقل بر آن
دلالت میکند هفت است اول آنکه مرکب نیست زیرا که هر مرکب محتاج است باجزای خود و هر محتاج
ممکن الوجود است دوم آنکه خدا نه جوهر است و نه جسم و نه عرض والا ممکن الوجود خواهد بود
جوهر ممکن الوجود است زیرا که باید که احتیاج بمحل داشته باشد و جسم جوهر است قابل قسمت در طول و عرض
و عمق ممکن الوجود است که در وجود احتیاج بمحل دارد سیم آنکه خدا محل حوادث نیست والا متغیر
خواهد بود و هر متغیری حادث و ممکن الوجود است چهارم آنکه خدا دیده نمیشود والا در جهت
و مکان خواهد بود و هر چه در جهت است جسم است و معلوم شد که خدا جسم نیست پنجم آنکه شریک ندارد
ندارد و نه در ذات و نه در صفات ششم آنکه خدا را معنی و صفات زائده بر ذات نیست بلکه
او عین ذات او است والا لازم می آید تعدد قدماء یا محل حوادث بودن خدا و معلوم شد بطلان
هر دو به دلیل توحید و وجوب وجود هفتم آنکه خدا غنی است و محتاج بغیر نیست والا لازم آید
ممکن الوجود باشد و آن محال است اضم آیا جایز است که ده من گندم بفروشد بیکمن در ذمه
و من گندم از دو جرم بهای جنس بعد از بیع ب در این مسئله خلاف است بعضی جایز نمیدانند
و از جمله جواز است و احوط آنست که در حین معامله نقد و حاضر و در مجلس بیع قبض شود و اکتفا بقبض
نکنند اضما میگویند که شما گفته اید که کشتن مرغ کامل اشکال دارد سبب اشکال چیست ب
سبب آن است که در ذبح شرعی هر حیوانی غیر از ماهی و ملخ باید که حلقوم بریده شود و در زیر گره
از حلقوم ... از ابعد ... و ... مرغ ... طیور ... است که ... زبان ...
و بین ... حلقوم ... میرود ... حلقوم ... زبان ... حیوان ... حرام میگردد
بجامع ... زبان مرغ ... حلقوم ...

و مری که همراه آب و نان و در عقب آن است حلال شود ل ضمیمه هرگاه چیزی بگردد بکیل یا وزن و بعد از آن
زیاد آید چه حکم دارد ب اگر معلوم شود که از جهت غلط نیست از تفاوت کیل و وزن است بایع را حقیقت
و اگر ظاهر شود که غلط شده باید بایع را اعلام کند و همچنین اگر بکلی معلوم نشود علی الاحوط بل الاظهر [illegible]
ل ضمیمه گندم بمن هشتاد دینار نرخ است و یکی را بیکصد دینار میدهد به [illegible] دیگر این سود است
یا سود است ب هرگاه وعده معین بعوض شده بیع نسیه است و خوب است با اجتماع شرائط ل ضمیمه
هرگاه بیع بقبض و اقباض بعمل آید بدون صیغه و بعد از آن یک طرف مرده باشد وارث او در آمده [illegible] که باید
ادعا کند لفظ که صیغه خوانده نشده ب معامله مستجمع شرائط صحت بدون صیغه [illegible]
و بنا بر مشهور طرفین در حیات هستند و تصرف در ثمن یا مثمن نکرده اند میتوانند که [illegible]
والله العالم و فتوی بر این است والله العالم ل ضمیمه منظور این که در عقود در کار است چه چیز است ب
همین است که مقصود از الحاح مثلا آن باشد که بهمین لفظ نکاح را واقع میسازم و میان آن زن
و آن مرد زن و شوهری قرار میدهد هرگاه خبر میدهم از نکاحی که پیشتر واقع شده خواه راست باشد یا دروغ
ل ضمیمه کسی که قادر بر عربی باشد صیغه نذر و غیر آن را از عقود و ایقاعات بفارسی میگوید درست است
یا نه ب ظاهرا درست است لکن در نکاح و طلاق با قدرت اکتفا بفارسی نکنند ل ضمیمه هرگاه شهود
طلاق عربی نفهمند چه باید کرد ب لفظ طلاق را با ایشان تعلیم کنند که معنی [illegible] تتمه کلام را از زبان
ایشان گوید و همچنین در سایر صیغها مثل نکاح هرگاه خواهد که آنها را اشهاد بگیرد [illegible]
هر چند که بعید نیست [illegible] صیغه بخواند ل ضمیمه قیل الشخص ما الفرق بین المانح و
المانع فقال ما بین نقطتیهما ب ذلک لان المانح بالتحتیة هو الذی فی اسفل
البئر یملأ الدلو و بالفوقیة من یکون فی اعلاها یستقی منها ل ضمیمه شخص مشغول الذمه
بحقوق مالی کسی باشد و صاحب حق فوت شده هرگاه در [illegible] ورثه او یا [illegible] وارث او [illegible]

یا بسبب ابراء مثلا آن شخص مطلق بری الذمه میشود یا نه ب در حق عرض هرگاه صاحب حق [illegible]
او و عفو استغفار باید نمود [illegible] معلوم نیست که نفعی داشته باشد و در حق مالی
تفحص اگر ورثه [illegible] خاطر جمع نماید خوب است و باید که وارث [illegible] از قصاص [illegible] هر قدر اگر مشغول
الذمه است بایشان اعلام کند که ایشان دانسته بطوع و رغبت صحیح ابراء کنند و اگر ضرورت باشد
بدون اعلام یا امکان اعلام [illegible] رفع نزاع اخروی میشود ل ضمیمه شخص مشغول الذمه یا بود
و معتبر است که حق را باید [illegible] حلال کردن او بهتر است یا نه ب هرگاه مشتبه باشد ل ضمیمه
شخص طلب [illegible] کند توانند حق خود را بگیرد آیا جایز است که [illegible] مطالبه کند و دعوی را
بقیامت اندازد خواه مضطر باشد یا نه [illegible] بر تقدیر جواز
مستحب است یا مکروه ب اگر شخص [illegible] عوض [illegible] اولی است مگر که
ضرر عظیم [illegible] مضطر شود یا خرج حج او [illegible] استطاعت [illegible] مطالبه نفع میکند ل ضمیمه
ما السبب فی اخبار بعض المجانین و اصحاب المالیخولیا بامور غیبیة فیکون کما قالوا
ب قالوا ان من غلب علیه السوداء و استحکم جنونه و استولت المرة السوداء علی دماغه
و هنت منه التخیل و حالت الروح المنصب فی وسط الدماغ الذی هو التی سبب
الحرکة الفکریة اللازمة لها و لذا وهن التخیل سکن عن التصرف فیفرغ النفس عنه
فانها لا تزال مشغولة بالتفکر فیما یرد علیها من الحواس باستخدام التخیل و عند سکونه
و وهنه یحصل لها الفراغ لتعطیل الالة فیتصل بالعوالم العالیة القدسیة بسهولة
فیفیض علیها المبدأ سانحا غیبیا مما یلیق بها من احوالها و احوال ما یتعلق بها من
الاهل و الولد و البلد و امثال ذلک و ینتقش فیها و ذلک غیر مستبعد فان انطباع ذلک
فیها کانطباع الصور من مرآت فی مرآت اخری مما یقابلها عند ارتفاع الحجاب من بینهما والله اعلم

اضیع اگر کسی در مرض موت هبه کند چیزی را که حاضر است و چیزی را که در شهر دیگر است آیا وصیت
مال حاضر و غائب هر دو صحیح است یا نه ب در هبه با القبض نفذ بعد موت هر یک بر هم مجوز خواه حاضر
و خواه غائب و اگر وصیت کرده که بعد موت بدهند در ثلث اعتبار دارد و حضور و غیبت دخل ندارد ل
ضند طفل کوچک خواه یتیم و خواه غیر آن یا بزرگ را چیزی از زنان و غیر آن در غیر وقت ضرورت
دادن چگونه هم آن شکر که او عادت بطلب و که لحج خواهد کرد مستحب است یا مکروه ب ظاهرا مستحب است
اضنه مسلمان غیر امامی هرگاه سؤال کند چیزی دادن خوب است یا نه ب هرگاه عداوتش با
اهل بیت نباشد ضرر ندارد اضنو هرگاه وقف را لیه معلوم باشد جایز است که بگوید وقفت هکذا
یا وهبت هکذا یا بعت هکذا یا انکحت هکذا و همچنین در سایر صیغ ب جایز و کافی است
و همچنین هرگاه اجرا صیغه نکاح را بزبان غیر عربی تقریر کند و بعد از آن مثلا انکحت بگوید کافی است
خوب است و حکم صیغه عربی دارد اضنز هرگاه موجر بایسته جرا قرار کرده باشد که هرگاه
مرجح حاضر نباشد خود تجدید اجاره کن و پیش از موعد فوت شده در این صورت میتواند که بعد از
فوت تجدید کند یا نه و اگر کرده باشد چه حکم دارد ب اگر او را وکیل در تجدید کرده وکالت بموت
هر یک از طرفین منفسخ میشود و اجاره بعد از موت عیبی ندارد و اگر وصیت کرده احتمال صحت
دارد و احوط صلح است اضنح کار فرمودن طفل که یتیم است یا غیر یتیم هرگاه نفعی با پیش
که متعلق باشد یا نباشد جایز است یا نه ب اگر مصلحت طفل در آن باشد خوب است و الا بدون
اذن ولی او مشکل است اضنط هرگاه کسی وکیل شود در اجرای صیغه چه نحو بگوید ب هرگاه
وکیل در ایجاب است میگوید بعت الشیء الفلانی وکالة عن فلان هکذا و اگر در قبول است بگوید
قبلت وکالة عن فلان اضس در وقف تشریک میان پسر و پدر هرگاه حصه احدهما راجح
او زیاده شود دیگر میتوانند از او مصرف خود رسانند ب [illegible] بر سبیل قرض به نهج [illegible] دیگران

لکن در صورت

لکن در صورت اضطرار نظر بوجوب نفقه میتوانند که در روز بروز نفقه خود را بقدر ضرورت از آن بردارند
اضسا اگر درهمی بر سادات وقف شده و اکثر ایشان یا بعض ایشان غیر مستحق باشند آیا جایز است
که از حصه امام یا غیر امام در آن صرف شود تا ایشان منتفع شوند ب اگر حاصل آن بر سادات عاید میشود
شاید جایز باشد و اگر بر سادات مستحق دهند که خود بمصرف آن برسانند احوط خواهد بود ل
ضسب اگر گوید بر فلان مالی نقد کوم بعد از موت او بر هر عالمی که در فلان ده مثلا در [illegible]
[illegible] ب اضسج اگر حیوانی را بعاریت بگیریم و آن حیوان توانایی دارد که دیگری را با
سواری خود یا زیاده از آن باری که داریم بردارد آیا بدون رخصت [illegible] دیگری را با خود سوار
کرده یا بار دیگری را بر آن زیاده میتوانیم کرد یا نه ب اگر در عاریت قید شده که خود سوار شود
[illegible] نکنند و الا رعایت توانایی مرکوب و بار متعارف باید کرد و دیگری را سوار
کرد اضسد غیر ماسوف علی زمن ینقضی بالهم والحزن ب قیل غیر مبتدأ
والمضاف الیه قائم مقام خبره مثل ما مضروب الزیدان وقیل غیر مقدم والاصل
زمن ینقضی غیر ماسوف علیه وقیل خبر مبتدأ محذوف هو انا و ماسوف مصدر
کالمیسور بمعنی الفاعل اضسه ابی جودة لا البخل واستعجلت به نعم من فتی لا
یمنع الجود قاتله ب روی البخل منصوبا علی زیادة لا و مجرورا باضافة لا الیه فان کلا
یکون للبخل کما اذا وقعت بعد اعطی اذ هل تعطی مثلا وللجود کما اذا وقعت بعد مثل
امتنعی عطائی وقیل فی النصب مفعول والبخل بدله وقیل لا مفعول به والبخل مفعول له
ای کراهة البخل کما فی قوله تعالی یبین الله لکم ان تضلوا ای کراهة ضلالکم والمعنی ان
جوده مد وجرابی ان ینطق بلا التی للبخل وسبقت نعم الجوده حال کون نعم صادرة
من فتی لا یمنع جوده الذی یرید قتله فعلی هذا فاتله بالفوقیة ویروی بالهمزة ویضم [illegible]

اضسو هرگاه شخصی مکرر میگفته که فلان قدر جنس از زکات مثلا در ذمه من هست و ای فلان و فلان شاهد باشید اما وصیت بآن مهر درست نکرده و نزد مردن نیز غافل شده شاهد نگرفته و هیچکس مطلع نشد که آن حق را از گردن خود ادا کرده باشد و از وی چندین برابر آن حق یا بیشتر در این صورت بر وارث چه لازم می آید **ب** ظاهرا آنقدر را که اقرار داشته که در ذمه اوست اگر وارث نداند که داده است باید بدهد **اضسز** هرگاه شخصی گوید که در صلح ملک را بفروشند و فلان قدر جنس زکاه مثلا بدهند در این صورت میتوانند که تخواه ایشان را بهر که خواهند بدهند یا بقیمت المثل بدهند یا بیشتر یا کمتر و در عمل بوصیت ناظر جایز است **ب** باید بر وفق آن عمل بوصایا نمایند بعد وصیت بخواه نقد دهند و جنس نیز بدهند و وجوب عمل بوصیت با امکان فوریست مگر آنکه موصی تجویز تاخیر کرده باشد **اضسح** میگویند که از اول زوال شمس تا سایه دو قدم شود وقت نافله ظهرست و تا چهار قدم شود وقت فضیلت ظهر و نافله عصرست و تا هشت قدم شود وقت فضیلت عصرست و مراد از قدم چیست و زوال که معلوم میگردد و هر قدمی را چند ساعت حساب میشود تا معلوم شود تا چه وقت میتوان کرد **ب** مراد از قدم سبع شاخص است یعنی هفت یک هر چیزی که از برای استعلام وقت نصب کنند و وجه تسمیه آنست که طول قامت هر انسان مستوی الخلقه هفت قدم است و هر قدمی یک سبع است و زوال معلوم میشود بآنکه سایه بعد از نهایت کوتاهی شروع کند در زیادتی یا بعد از بر طرف شدن شروع کند در بهم رسیدن یا آنکه سایه از خط نصف النهار میگذرد و سایه زائد بعد از آنکه موجود بعد از عدم مرافی میگویند و اعتبار اقدام را بابین سایه میکنند نه بآن سایه که در حین زوال باقی میماند و بحسب اختلاف فصول و عروض بلاد مختلف میگردد و آنرا بعرض اصفهان که اعظم ایرانست بیان مینمایم تقریبا بنحوی که بعضی از محققین فرموده است در اول سرطان در وقت زوال سایه بقدر یکقدم و عشر تقریبا

بزوال الشمس سایه یکقدم

در دوا

و در وسط سرطان یکقدم و خمس قدم و در اول اسد یکقدم و نیم و در وسطش دو قدم و در اول سنبله سه قدم و در وسطش سه قدم و نیم و در اول میزان چهار قدم و نیم و در وسطش پنج و نیم و در اول عقرب شش قدم و سه ربع و در وسطش هشت و در اول قوس نه قدم و سدس و در وسطش ده و در اول جدی ده و ثلث و در وسطش ده و در اول دلو نه و در وسطش هشت و در اول حوت شش و ثلث و در وسطش پنج و نیم و در اول حمل چهار و نیم و در وسطش سه و نیم و در اول ثور دو و دو ثلث و در وسطش دو و در اول جوزا یکقدم و نیم و در وسطش یکقدم و خمس قدم **اما ساعات** تخمینا اقدام بعرض اصفهان و آنچه قریب است بآن در عرض پس در اول حمل دو قدم میرود در دو ساعت الا سه دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و چهل و سه دقیقه و در وسط حمل دو قدم میرود در ساعت الا سه دقیقه و چهار قدم میرود در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه و در اول ثور دو قدم در یک ساعت و پنجاه و سه دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و سه دقیقه و در وسطش دو در یک ساعت و پنجاه و یک دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و در اول جوزا دو قدم در یک ساعت و چهل و نه دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه و در وسطش دو در یک ساعت و سی و هشت دقیقه و چهار در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در اول سرطان دو قدم در یک ساعت و چهل و یک دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در وسطش مثل وسط جوزاست و در اول اسد مثل اول جوزاست و در وسطش مانند وسط ثورست و در اول سنبله مانند اول ثورست و در وسطش مانند اول و وسط حمل است و اول میزان مانند اول و در وسطش دو قدم در یک ساعت و چهل و پنج دقیقه و چهار در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در اول عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه و چهار در دو ساعت و سی و پنج دقیقه و در اول قوس دو قدم در یک ساعت و چهل دقیقه و چهار در دو ساعت و هفده دقیقه و در وسطش دو در یک ساعت و سی و هشت دقیقه و چهار در دو ساعت و دوازده دقیقه و در اول جدی دو قدم در یک ساعت و سی دقیقه و چهار در دو ساعت و ده دقیقه و در وسطش مثل وسط قوس و در اول دلو مثل اول قوس و در وسطش مثل وسط عقرب و در اول حوت مثل اول عقربست و در وسطش مثل وسط میزان و مابین تقدیرات مقادیر بنحو کور را

همچنین است سلام میزان لکود اخر وقت نماز جمعه که مکلف شده است و مشهور منع است در مقابل او
ناقص است و اقرب صحت و بعضی گفته اند منع شدنی جنس ضح حرمت او اتیلم اضعف
هرگاه وصی بی عذر یا با عذر تاخیر انفاذ وصیت کند اجرة المثل و نما و موصی حق موصی
ب اجرت و نما بعد از قبول از موصی له است و قبل از قبول مگر حالت مبتنی بر آنکه قبول ناقل
یا کاشف اضعح اگر کسی وصیت کند بخمس و زکات و حج هم که پیش از آن وصیت یا بعد از آن
هرگاه لازم از بهر وصیت از اصل یا از ثلث ب حج واجب از اصل بیرون میبرند و معتقد
بر وصیت با بهر که در مرض موت باشد علی المشهور و اظهر صحت و اسبت با زکات و خمس در خروج از اصل
دار و وصیت است... بعد از تصرف شدن در مرض موت جمع شود اگر همه با تعیض داده شده مانند
منجزات که معتقد بر وصیت علی المشهور و از الالم اضعا هرگاه چند مرد با چند زن بگویند که فلان
وکیل نمود که او را بفلان عقد کنی بمهر فلان بمجرد همین گفته بعنوان وکالت صیغه بخوانند و اکتفا بنفس موکل
بکنند ب اگر مقصد بمجرد القاع صیغه باشد که زوج از زوجه خود باشد که عقد واقع شده ضرر دارد
که بوکالت بخوانند بلکه بقول یک کس نیز میشود اگر چه زوج باشد و احتیاج بثبوت شرعی ... است
که عاقد نیز ... بوکالت ثابت شود بدو شاهد عادل یا شیوع مفید علم ... قرائن قویه که ایشان
علم بهمرسد اضعب غلامی بدون اذن زوج عقدی کرد بمهری که اگر او قبول کند عقد باطل شود
چه گویند ب این قدر صورت نیست که خود را مهر قرار داده پس عقد باطل میشود بسبب لزوم دور ل
ضعج عورت ... فرج ... از ناف ... ب ... و ظاهر اقوال الحجت
در آن نقل شده و دلیلی از برای آن ظاهر نیست اضعد دو کس که هم را اقرار کرده اند او ولد دختر خود را بهم تزویج
میتوانند کرد یا نه ب ... و ظاهر اقوال الحجت در آن نقل شده و دلیلی از برای آن ظاهر نیست اضعه
اگر خواستگاری کند متعارف بتغییر ... و زن راضی شده و از ایشان اولاد بهم رسیده باشد چه حکم دارد ب

ناصر ... وصی

... منجزات

تزویج ... اطفال

... النکاح ... عقد ... ملک

ام

اگر عالم بتحریم باشند اولاد زنا است و اگر شبهه شده باشد بر ایشان اولاد شبهه خواهند بود و حکم صحیح خواهند داشت
اضعو وطی در حیض و نفاس در دبر حرامست یا نه ب نه بنا بر جواز وطی در دبر چنانکه اشهر و اظهر است
و بعضی گفته اند که از حائض ما بین ناف و زانو را بعضی حرام دانسته اند و بعضی اجماع نقل کرده اند بر مساوات نفاس با
حیض در احکام الا در حد اقل و اکثر اضعز موطوءه جد مادری هر چند بالا رود و بر دختر زاده هر چند
پایین رود حرامست یا نه و همچنین دختر زاده بر جد مادری ب حرمت مسلم و اجماعی بلکه ضروری است
و احادیث بسیار دلالت میکند بر آنکه دختر زاده فرزند است حقیقة و بعضی از اخبار که ظاهر او مخالف
آنست محمول است بر تقیه زیرا که اهل سنت متفقند بر خلاف آن و از بعض اخبار و آثار معلوم میشود که
اول کسی که در این باب اساس مخالفت گذارده معویة بن ابی سفیان بود چنانکه در رسالة السنة الهدایه
اشاره بآن کرده ایم اضعح آیا در دو خواهر و عمه و خاله النسبی و الرضاعی یا در زن خوابیدن و نگاه
و ملامسه و تقبیل بغیر قبل و دبر نمودن و نظر بغیر جا کردن جایز است یا نه ب بلی علی الاشهر الاظهر مگر آنکه
العیاذ بالله از روی ریبه و خواهش و لذت جماع باشد که در این صورت حرامست حتی نگاه کردن
بلا خلاف اضعط اگر شخصی غیر از زوجه زن بنا در کشف و ملامسه و عبث و تقبیل و مضاجعه از راه محبت
و محرمیت و یا از شهوت نموده و او شوهر داشته نه بغیر از دخول دختر دیگر از آن زن میتواند
خواست ب بدون شهوت قصوری ندارد و با شهوت حرامست و بدون دخول با عقد حرمت دختر
مشهور مگر بر قول ضعیفی اضعف در حکم خاله و عمه با دیگران تفاوت دارند یا نه ب در بعضی فرق
کرده اند و در نظر و لمس فرق نیافته ام اضعفا هرگاه زن منظوره و ملموسه شخصی بوده دختر از او
نظر و لمس بعقد میتواند کرد ب در غیر کنیز خلاف ظاهر نیست و در کنیز خلاف است و اظهر
اضعفب عن قیس المجنون اصلی فلا ادری اذا ما ذکرتها اثنتین صلیت الضحی ام
ثمانیا ب قال الصفدی و نعم ما قال کان وجه الترديد انه من كثرة الاشغال و الفكر

کان یعد الرکعات باصابعه ثم شك في ان الاصابع التي صلاها هي التي فيها او
ثناها واتمّ صحّ شك میان بود و هشت هرگاه در نماز واجب چهار رکعتی شد پس آنکه بنا را بر دو گذارد
و نماز را تمام کرده اعاده کند بقصد وجوب و اگر نماز را برهم زند ظاهرا ضرر ندارد لکن احوط اتمام
و اعاده است لـ اضفو والمجنون ایضا فما عن هوی لیلی و ترکی زیارتها فانی لا ادری
ب احسن ما قیل فیه بل هو الصواب قول ابن الحاجب ان ذکر الترك لبیان ما یطلب منه
ثم قال فانی لا اتوب مما یطلب منه ترکه الا تری انه لو قال فما عن هوی لیلی و توبتی من زیارتها
فانی لا اتوب لکان مستقیما علی ان المعنی لا اتوب من توبتی اذ لا فرق بین ان یقول ترکی زیارتها
او توبتی من زیارتها انتهی فتامّل لـ اضفد بعقد زنی دختر او در ش حرام مؤبد و محرم …
ب … در ش … مطلقا علی المشهور الصحیح و دختر ش … اگر دخول … شده باشد بلا خلاف لـ اضفه
خواهر زن و مادر او و دختر او و برادر او لاکه شوهر … از زن دیگر باشد حرام است … ب … بلا خلاف
لـ اضفو برادر مرتضع خواهری را که شیر خورده با خواهری را که شیر نخورده میتواند خواست … ب
شیر خواهر را میتواند علی المشهور و شیر نخورده را میتواند علی الاشهر الاظهر و احوط اجتناب است و اگر …
دو طفل را شیر دهد برادری از آنها خواهر دیگری را میتواند گرفت و ظاهرا در این خلافی نیست لـ اضف
بیک شیر خوردن رضاع محرم متحقق میشود یا نه و همچنین از غیر پستان یا پستان مرده یا از حیوانات
ب بکمتر از ده شیر رضاع متحقق نمیشود علی الصحیح و خلاف ابن جنید ضعیف و موافق عامه است
و همچنین است از غیر پستان زن و خلاف … در شیر دوشیده مثل خلاف بخاری … صحیح
در شیر … حیوانات نزد شیعه باطل است لـ اضفح مرضعه بر پدر مرتضع حرام است یا نه و همچنین
مادر مرتضع بر شوهر مرضعه ب نه بلا خلاف لـ اضفط دختر زن که بعد از طلاق از شوهر دیگر آورده
بر شوهر اول حرام است یا نه ب نه اگر دخول … نکرده و الا حرام است لـ اضص با صاحب ملك

ب
الفواد عشیه ، زار الحبیب بها خلیل نائه بحر صاحب و رفع الحبیب و خلیل
بن امر من بان و خلیل فاعل ملك لـ اضصا ان ابی جعفر علی فرسا و لو ان عبد الله
مارکبا برفع جعفر و عبد و نصب فرس ب جعفر خبر و عبد فاعل ان و فرس
مفعول علی لـ اضصب اقول لخالد یا عمرو لما علتنا بالسیوف المرهفات
بنصب خالد و رفع السیوف ب المنصوب مفعول له والمرفوع فاعل علت و تاب
مفعوله بحذف یاء المتکلم لالتقاء الساکنین ای تابی و التاب الجمل الکبیر لـ اضصج
در ش … جماع در ان مکروه است خاص است یا عموم … ب ظاهرا خاص است
لـ اضصد در اول و میان و آخر ماه که جماع مکروه است مخصوص است بشب یا شامل روز است
ب ظاهر خبر اختصاص است لـ اضصه در ازمنه و امکنه که جماع در آنها مکروه است مخصوص است
بجماع … ب ظاهر الخصوص … عموم است لـ اضصو اگر کسی
چیزی را نزد خود … یا حلیله خود مقاربت کند یا از روی … با زن … کند تا انزال شود
… فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون … ب حرمت …
نیست … با حلیله … اما با اجنبیه و محارم … حرام است … مذهب حنفی …
نقل کرده اند … لـ اضصز … در خانه که در آن طفل … باشد یا …
… کراهت … ب ظاهرا … کراهت است لـ اضصح اگر … زیر آسمان
… طفل را بپوشاند … ب بهتر آنست که … طفل ممیز … باشد
لـ اضصط هرگاه در گهواره باشد از او بپوشاند کراهت … ب … و شاید …
لـ اظ جماع که در زیر آسمان مکروه است بچه نحو است ب آنست که میان ایشان و آسمان … نباشد
مانند سقف و چادر ش لـ اظا جماعی که باعث … میشود … ب …

حمل نیز اجتناب است هرچند که ظاهر بعضی از آنها عدم شمول است لظب تفأل کردن و گفتگو و شوخی نمودن
باطل و لغو هر گاه کسی را خوش آید خوش تفأل شده یا نیک خوش صورت شد یا نه چه صورت دارد ب اگر خوف [illegible]
و شهرت [illegible] باید بکند خصوصا هر گاه ضرر زیاده بر پنج سال داشته باشد لظح میگویند که هر کس شراب خورد
باید غسل کند این چه غسل است ب مروی است که حضرت پیغمبر فرموده است کسی که در شب [illegible] بخواهد [illegible]
عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود و جنب کرده در آن که غسل جنابت کند به عقب آنکه شیطان با او
جماع کرده است پس اگر غسل کند قبول نماید حق تعالی از وی توبه او نه کار خوب را که بعد از آن کند لظد
[illegible] نیز [illegible] غیر آنها از فرق اسلام چه صورت دارد ب هر گاه راضی شود ضرری ندارد
و بهتر [illegible] مستحبه [illegible] لظه هر گاه زن [illegible] باشد سنی [illegible] که اسم [illegible] او
برایم باید بدانیم که چه مذهب دارد اگر بلفظ زوجیت و [illegible] عقد کنیم و مهر و مدت را قرار دهیم عقد متعه حاصل
آید این کار درست و حرام است یا نه ب ظاهر اضرار ندارد و لکن ذکر عدم میراث و عدم استحقاق نفقه
و قسمت نیز بکنند لظو اگر کسی از جهت ایشان [illegible] خود گوید لعنت بر او [illegible] که بر فعل [illegible]
یا فلان امام یا پیغمبر راضی است [illegible] که اگر چنین باشد [illegible] فلان و [illegible] چنین [illegible]
پیغمبر [illegible] اگر دروغ گفته باشد [illegible] ب [illegible]
[illegible] مستحب [illegible] برای اظهار احترام و محبت [illegible]
[illegible] همچنین [illegible] خوردن [illegible] چنانکه از پیغمبر و ائمه علیهم السلام مروی است [illegible]
حرمت لظز هر گاه حیوان حلال گوشت [illegible] باشد و او را ذبح نموده و از [illegible] بیرون آید
و حرکت نماید حلال است یا نه ب هر گاه [illegible] آید و حرکت کند حلال است و همچنین [illegible]
باشد بدون [illegible] و [illegible] اکتفا [illegible] لظح [illegible] استقرار حیات ذبیحه شرط [illegible]
حال اختیار [illegible] مطلق ب اگر خون و حرکت بعد از ذبح [illegible] آید در [illegible] مجرب [illegible]

استقرار حیات چنانکه مشهور بین المتأخرین است دلیل واضحی نیست چنانکه در کتاب مفاتیح الشرایع و در شرح
مفاتیح الشرایع بیان نموده ایم لظط [illegible] و بعضی حلال است یا نه ب هر گاه [illegible] کشته شود [illegible]
هر چند [illegible] مشتمل بر آهن [illegible] از آهن باشد و اگر زخم شود [illegible] زنده بماند تا به نحو شرعی کشته شود
حلال است لظی [illegible] بسیار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible]
[illegible] لظیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
حلال است و همچنین [illegible]
[illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible]
[illegible]
باقصی اقوال و تحریر ادله [illegible] در شرح مفاتیح نموده ایم و مجمل القول في ذلك على ما
فصلته هنالك انه لا اخلاف بيننا في تحريم عصير العنب في نفسه اذا غلا بالنار او بغيرها

بان صار اسفله اعلاه ولو في بعضه بغليانه قبل ان يصير خلا او يذهب ثلثاه واخبارنا
المعتبرة به صريحة فكذا الاختلاف في عدم تحريم عصير غير العنب والتمر والزبيب بانواعهما ومنه
الحصرم والبسر وما يلحقهما من العنبية والتمرية عرفا وربوبات الفواكه والرمان ونحوها
وان غلى مطلقا ما لم يسكر ويصير خمرا وان شم منه رائحة المسكر للاصل والنص خلافا
للحلبي في عصير الحصرم اذا غلى واعتبار التثليث او التخليل فيه شاذ ودليله ماول وقد وقع
الخلاف في عصير التمر والزبيب بانواعهما ونقيعهما اذا غلى ولما يذهب ثلثاه ولا صار خمرا
فقيل بالحل ذهب اليه جمع منهم الفاضلان وقيل هو المشهور ونفى بعض المتاخرين عن الظهور
النزاع ثم نقل عليه عن بعض الاجماع وقيل بالحرمة اختاره جمع منهم الشيخ العلامة سليمان
بن عبد الله البحراني صريحا والشيخ المحدث محمد بن الحسن الحر العاملي في الوسايل ظاهرا وهو
الظاهر من ثقة الاسلام في الكافي حيث عنون للشراب الحلال بابا وذكر فيه اخبار الثلث
للتمر والزبيب ويظهر من كتب العامة انه هو المشهور عند الخاصة وان حلهما مختص بهم
لحرمتهما بنا ففي العقايد للمحقق النسفي وشرحه للمدقق التفتازاني انما القطرة ولا يحرم نبيذ
الجر وهو ان ينبذ تمرا او زبيب في الماء فيجعل في اناء من الخزف فيه اذى كالفقاع وكان نهى
عن ذلك في بدو الاسلام لما كانت الجرار اواني الخمر ثم نسخ فعدم تحريمه من قواعد اهل السنة
والجماعة خلافا للروافض وهذا بخلاف ما اذا اشتد وصار مسكرا فان القول بحرمة قليله
او كثيره مما ذهب اليه كثير من اهل السنة انتهى فليفهم وفي الدروس لا يحرم العصير من الزبيب
ما لم يظهر فيه نشيش فيحل طبيخ الزبيب على الاصح لذهاب ثلثيه بالشمس غالبا وخروجه عن مسمى
العنب وحرمه بعض مشايخنا المعاصرين وهو مذهب بعض فضلائنا المتقدمين لمفهوم
رواية علي بن جعفر ع واما عصير التمر فقد احله بعض الاصحاب ما لم يسكر وفي رواية عمار

سئل الصادق

سئل الصادق ع عن النضوح الخبر انتهى وكان مراده بالنشيش السكر دون مجرد الغليان
للاجماع على ما لم يغل ولو من العنب ما لم يسكر فتامل وظاهره ان تحريم التمري كان هو المشهور
وفي المفاتيح في حل الشراب الذي في التمري قولان وكذا الزبيبي والاصح عدم التحريم فيهما فضلا عن نجاستهما
انتهى وكيف كان فلو صح التحريم فيهما لنا بعد الخبر النبوي صلى الله عليه واله في النبيذ اذا
نش فلا تشرب في التمامية اي اذا غلى اخبار منها اخبار العصير كصحيحة ابن سنان في التهذيب
في الذبايح وحسنته بابراهيم في الباب التاسع والعشرين من الاشربة في الكافي عن ابي عبد الله ع
قال كل عصير اصابته النار فهو حرام حتى يذهب ثلثاه ويبقى ثلثه وحسنته ايضا قال ابو عبد الله ع
ان العصير اذا طبخ حتى يذهب ثلثاه ويبقى ثلثه فهو حلال وموثقة ذريح بابن فضال وابن جهم
قال سمعت ابا عبد الله ع يقول اذا نش العصير او غلى حرم المعتبر بالذات ومقتضاها تحريم
كل عصير غلى ومنه التمري والزبيبي الا ان يخرج شيء منه بنص او اجماع ودعوى كون العصير
حقيقة شرعية او عرفية في عصير العنب خاصة كما زعم نفي خبر المنع اذ لا دليل عليه بل
الفقهاء صرحوا في تسمية الحلاوات يقولون عصير العنب كذا وعصير التمر والزبيب كذا
وعصير غيرهما ذكر مثلا كذا وفي الكشاف في تفسير قوله تعالى فيه يعصرون في سورة يوسف
بالياء والتاء يعصرون العنب والزيتون والسمسم وكذا كلام اعلام اللغة كالصحاح و
المصباح والقاموس حيث قالوا عصرت العنب ونحوه عصرا استخرجت ماءه واسم
ذلك الماء العصير وظاهر اللغة اشتراط العمل والعلاج في صدق العصير لان الاستخراج لا
يحصل الا به فلا يصدق على ما يسيل من العنب والتمر والزبيب من قبل نفسه ولا ما يخرج
بالطبخ ويتلطخ بغيره مثل طعام الزبيب ولا ما يطبخ عنبا وظاهر الشرع على العرف
العدم فليتامل وهل يصدق على ما يستخرج باستعانته ماء او مايع اخر سواء او كيف

ذلك الداخل بكيفيته كما في ماء التمر والزبيب والعناب ونحوها او لا مثل ما يخرج من الثوب
المبلول الظاهر نعم وان اوهم بعض الكلمات كقول القاموس العنب ونحوه العدم فتأمل
ويتفرع على ذلك صدقه على العصير العنبي في العطر الذي حيث يصب الماء على الثفل لاخراج
ما بقي فيه ولا اظن احدا يلتزم ذلك ويحكم بحل بعد الغليان بالنار قبل التثليث او القلة
الا ان يقول بالصدق عرفا او مجازا او هو خلاف الظاهر وهل يعتبر كون العصير ساريا في اجزاء
ذلك الشيء فلا يصدق على الحليب المستخرج من الضرع الظاهر ذلك فليتدبر ومنها اخبار [illegible]
وفيها النقيع من الزبيب والنبيذ من التمر والعصير من الكرم فان الكرم شجر العنب كما يظهر من القاموس
وبعض الاخبار يدل على تحريم ما عصر ما حصل منه الا ما خرج بدليل ومنها صحيحة علي بن جعفر
وروايته وموثقة عمار كلتاهما في اشتراط حل مطلق الشراب بالاسلام وذي اليد ومعرفته وان زعم انه
مطبوخ على الثلث فانه باطلاقه شامل لما نحن فيه وابن الشراب حقيقة في خصوص العنبي بالاولى
ولا قرينة ايضا تدل على التخصيص وفي رواية صريح اطلاق الشراب على المتخذ من العسل وغيره
وفي رواية ابن ابي يعفور اذا شرب الرجل النبيذ المخمور فلا تجوز شهادته في شيء من الاشربة
وان كان يصف ما تصفون فان الظاهر من السياق انه لا تجوز شهادته في شيء منها خصوصا
التمري من حيث الاخبار بالتثليث والاشربة جمع محلى فيفيد العموم بلا خلاف ولو كان المراد
العنبي خاصة لما كان للجمع معنى فتأمل ومنها موثقة عمار في ... عن ابي عبد الله ع سئل عن
النضوح المعتق كيف يصنع به حتى يحل قال خذ ماء التمر فاغله حتى يذهب ثلثا ماء التمر وهذه
هي التي اوردها في الدروس مرة وفي المسئلة من اجلها ونحوها موثقته الاخرى والتقرير
دلالتها على اشتراط حل استعمال التمري بالتثليث بل ظاهر الاخيرة نجاسته قبله ومنها
اخبار بدو الخمر من ان ابليس مص العنب والخمر في حياة آدم ثم بعد نوح فانه بال في اصل الكرم

والنخلة

والنخلة فجرى الماء في عروقهما ومنها اخبار الشراب الحلال من الزبيب المطبوخ على الثلث
من موثقة عمار في فقه الحادي والثلاثين قال سئل ابو عبد الله ع عن المطبوخ كيف يطبخ حتى يصير
حلالا لا الخمر وموثقته الاخرى وعنه ع قال سئل عن الزبيب كيف طبخه حتى يشرب حلالا الحد
وفي طب الائمة المعروف بالذهبية قال ولعود الى قول الائمة في صفة شراب يحل شربه ويستعمل
بعد الطعام يؤخذ من الزبيب الرواية وغيرها وفي الكل ما ذكرنا من الاشتراط ومنها ما رواه
الخال المفضال في البحار وشرح التهذيب عن كتاب زيد النرسي انه سئل ابو عبد الله ع عن الزبيب
يدق ويلقى في القدر ثم يصب عليه الماء ويوقد تحته فقال لا تاكله حتى يذهب الثلثان ويبقى الثلث
فان النار قد اصابته قلت فالزبيب كما هو يلقى في القدر ويصب عليه ثم يطبخ ويصفى عنه الماء فقال
كذلك هو سواء اذا ادت الحلاوة الى الماء فيصير حلوا بمنزلة العصير ثم نش من غير ان تصيبه النار
فقد حرم وكذلك اذا اصابته النار فاغلاه فقد فسد ثم قال الخال فالاحوط الاجتناب من
دبس الزبيب فانه لا يذهب ثلثاه انتهى وهذا الخبر نص في المطلوب من تحريم الزبيب الغالي وكذا
عصيره قبل التثليث ولما سنده فالخال ره اخذه من كتاب النرسي وهو من الاصول القديمة
وقد ذكر في ديباجة البحار ما يظهر منه قوة سنده واما طعن الصدوق فيه تبعا لشيخه
ابن الوليد فمعارض برد ابن الغضائري له وكذا الشيخ ره في تصحيح عدم طعنهما بقوله كتاب
زيد النرسي رواه ابن ابي عمير فان في ذلك دلالة على كمال الاعتماد عليه لما ذكروا في شأن ابن
ابي عمير من توقف ذلك الا لدلالة على كمال الاعتماد عليه من الاجماع على تصحيح ما يصح عنه وانه لا
يروي الا عن ثقة ولا يرسل الا عن ثقة وغير ذلك وكذا الظاهر من حسن في ترجمته وترجمة
زيد الزراد وترجمة خالد بن سدير صحة كتبهم عنده وتغليط الطاعنين فيهم ومنها
مفهوم قوله ع في خبر عقبة في عصير العنب ما طبخ على الثلث فهو حلال ومفهوم خبر علي

بن جعفر ع في في الثامن والعشرين وعنه بسند في الضعيف لسهل وهو سهل والقرب
عن عبد الله المحسن وفي المسائل جميعا عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن ع قال سألته عن الزبيب
هل يصلح ان يطبخ حتى يخرج طعمه ثم يؤخذ ذلك الماء فيطبخ حتى يذهب ثلثاه ويبقى الثلث ثم
يرفع ويشرب منه السنة قال لا بأس من حجة الحلال الاصل والاستصحاب والخروج عن اسم
العصير فانه مختص بالعنب كما قاله جمع لانه المتبادر من حاق اللفظ فيكون مجازا في غيره
لاصالة عدم النقل ورجحان المجاز على الاشتراك ولما دل عليه ظاهر بعض اخبار الخمر
وذهاب ثلثيه وزيادة بالشمس بعد غليانه بها كما هو ظاهر وظاهر بعض الاخبار مثل ما رواه
في السادس والستين من الاطعمة في الصحيح وفي المحاسن في المرسل جميعا عن ابي بصير قال كان ابو عبد الله ع
يعجبه الزبيبة فان طعام الزبيبة لا يذهب فيه ثلثا ماء الزبيب واخبار النقيع والنبيذ الحلال
فانها باطلاقها تدل على المدعى بل في حكاية سقاية العباس المذكور في صحيح صفوان ظهور
فيه حيث قال ينقع الزبيب غدوة ويشربونه بالعشي وينقع بالعشي ويشربونه من الغد فان هو
امكد زادها الله تعظيما حار بما يوجب النشيش في النقيع من الغد الى العشي و
بالعكس ورواية محمد بن جعفر ع في الرابع والعشرين من الاشربة في حديث وفد اليمن
على رسول الله ص حين سألوه عن النبيذ فقال صفوه لي فقالوا يؤخذ من التمر فينبذ في اناء
ثم يصب عليه الماء حتى يمتلئ ويوقد تحته حتى ينطبخ فاذا انطبخ اخذوه فالقوه في اناء آخر
ثم صبوا عليه ماء ثم يمرس ثم صفوه بثوب ثم يلقى في اناء ثم يصب عليه من عكر ما كان قبله ثم
يهدر ويغلي ثم يسكن على عكره فقال رسول الله ص يا هذا قد اكثرت فيسكر قال نعم قال
فكل مسكر حرام فانه صريح في المطلوب اذ لو كان الطبخ الاول موجبا للتحريم لذكره ع ولم يحصر
التحريم بالاسكار ولما كان السؤال بعد وصفه قد اكثرت فيسكر معنى بالمرة ولو كان السكر محلل

بمجرد الغليان كما يدل عليه قول الخصم بحرمته الرسول بالغليان الاول وقال يا هذا انه لما غلى او كلا حرم
فيه الاسكار فحرم بل ظاهره ان التحريم انما حصل بالطبخ الاخير الذي وضع فيه الخميرة والدردي
وان به صار مسكرا وما رواه النجار عن الخزاز عن صفوان قال كنت عند ابي عبد الله ع فاتاه غلام
فقال امي ماتت فقال ام لم ثم قال تركتها اصبحي عليها فقام ابو عبد الله ودخل عليها فاذا
هي قد عدت فقال لابنها ادخل الى امك فشمها من الطعام ما شاءت في طعمها فقال الغلام ما
تشتهين قال اشتهي زبيبا مطبوخا فقال ائتها بغضارة مملوءة زبيبا فاتاها بها فاكلت
منها حاجتها الى غير ذلك من الاخبار والجواب عن الاصل والخروج عن المسمى اطلاق النصوص
المحرمة للعصير بل وعموم لفظ كل من غير تقييد وتخصيص بالعنب ولا تعارض يوجب الجمع
لعدم حجية مفهوم اللقب ودعوى الاختصاص ممنوعة قوله لانه المتبادر ان اراد ان
المتبادر هو المفهوم الكلي خاصة والتشخص النوعي يستفاد من القرينة ولو كانت مجرد الشيوع
فهو مسلم غير مفيد وان اراد انه الكلي مع التشخص العينية فهو ممنوع اذ ليس ببين ولا مبين
ولا مسلم وحصول الغليان المحرم بالشمس غير معلوم ولذا لم يتأمل احد في حل طرح
عنب اصابته الشمس ولم يبلغ حد التمر والزبيب مطلقا مع انهما لا ينفك عن النقص والجفاف
والشك في حصول شرط الحل لا يرفع استصحاب الحرمة مع ما ورد في مدح الرطب والعنب لا لاطلاق في
قلبهم فسقط ما فرع عليه من ذهاب ثلثيه ولو صح ما ذكر لا اختص ما جف بالشمس ولم يعم ما جف
بغيره على ان اطلاق العصير على ما في حبات العنب والتمر من الرطوبة قبل اخراجها لا يساعد اللغة ولا
عرف بل ينافيه واما خبر الزبيبة وهو العمدة ففيه انها مبهمة غير واضحة الكيفية فلعلها كانت
من المحللة بان لا تكون مع غليان او لا تضيف ان اصلا كما تعارف في من كان يريد قوة الزبيب مع
الزمان فانه طعام لذيذ دافع للصفراء مانع لهيجانها وكثيرا ما يستعمل ويؤكل في العراق لذلك وايضا

مما قلناه اولم يخرج من حلاوة لغلي كما في الزبيب الموضوع تحت الارز في القدر لبعد تصفيته عن الماء

سيما اذا غلي اولا بالدهن فلا بد من بيان حالها العلم حكمها ولا اطلاق ولا تعميم فيها لان المراد

بها نوع خاص فافهم وكون الطعام حقيقة في خصوص المطبوخ من مصطلحات العجم ولم يثبت في

لغة العرب ولا ادعاه احد واما سائر الاخبار فانها لا تخلو من ضعف في سند او دلالة بل اكثرها في

التحريم اظهر حيث اجابوا عن السؤال عن مطلق المغلي من النبيذ بان الرسول ص حرم كل مسكر

وما اسكر كثيره فقليله حرام فانه غير دال على ان ما اراد من يسكر ان مرادهم بهذا انما هو التنبيه على

حرمته بما بلغ حد [illegible] ولا دلالة على معلومية اسكاره وان الغالب المتعارف في ذلك الزمان المعمول عند

العامة انما كان مع الغليان وان المراد ما من شانه ان يسكر وان لم يسكر بالفعل وقد فعلوا

ذلك بان قليل المسكر حرام مع انه لا يسكر وكذا اذا خرج عما يرفع عادية ولو كان المراد ما ذكرتم

المستدل لكان المناسب ان يجيبوا بانه حلال وما يؤدي هذا المعنى وان ربما لغوا في ذلك ويدل ذكروا

ما يؤيد مع ان الواقع هو العكس فليفهم وخبر الوفد مع انه عد من اقوى مستند على وهن السند

ضعيف الدلالة ولو كان سؤالها لا على عدم تحقق السكر والتحريم بمجرد الغليان لكان دالا

ايضا على عدم تحققهما بوضع العكر فيه مع ان المستدل صرح فيه وفي غيره من الاخبار بان يصير حراما

ومسكرا فما هو الجواب عن هذا فهو الجواب عن ذلك ويحتمل ان يكون مراده بالسؤال المذكور

وتعليق الحكم على السكر التنبيه على علة الحكم والاشعار بانه غير خارج عن الكلية التي قررها ع

في تحريم المسكر فيكون استفهاما تقريريا لا حقيقيا فليفهم ولو تم ما ذكر لدل على انه لم يحرم تغليبا

مع وضع العكر فيه حيث ان السائل صرح بذلك فلو حصل التحريم والسكر به لحرم الرسول ص

بمجرد ما ذكره وقال يا هذا انه لما غلي وصب العكر فيه اسكر وحرم ومن اراد مزيد التوضيح فعليه [illegible]

شرح المفاتيح الطيب خ د وفي خرما که خوردن کوچک در میان آنها هست وقتی که از [illegible] مکاشفه

آنها را باید بیک دانه دو در حالیکه احتمال بودن آنها رود تفحص واجب است ب اگر خورده کرم شده

باشد باید کرد و تفحص لازم نیست ل ظ ب ج اگر ریزه خاک شد خوردن آن جایز است ب هرگاه خاک

مستهلک شد در نان یا آب یا شیره و مانند آنها حرمت خوردن آن معلوم نیست ل ظ ب د نیز [illegible]

مثل نمک و خوراک خوردن حلال است ب مقتضی اصل حلیت است ولی نهی از آن ظاهر رسیده ل

ظ ب ج طعام و دیگر شده و مانند اینها از مأکولات بر سفره برنگشتن و که انگشت مکروه است ب معلوم

نیست بلکه از مقدر مرویه حضرت عیسی ع عدم کراهت معلوم میشود و ظاهر کراهت خصوص که انگشت [illegible]

[illegible] ال ظ ب ع لعن [illegible] فاعل ام حبس بر وقت آن میدان مخصوص است شامل هر طبی است ب

در هر وقت لعن برده و حبس بر ظالمان اهل بیت خوبست ال ظ ب ر صدای مرغ وغیر آن از

حیوانات حلال میشود حرمت و چه حکم دارد ب اظهر انه رجوع بعرف است که در عرف از آن [illegible]

گزیند و بعضی که باید [illegible] کرده اند و جمعی اغلب ظهور ان فضلات [illegible] آن نموده اند و جهول

این بحث شاید امتناع عادی در شسته باشد نظر به [illegible] فقداو بر فرض امکان حمل اخبار بر آن [illegible]

بعد دارد و علی التقادیر شهر اقرب حرمت است خصوصا بر معنی اخیر عقیب [illegible] ظهور حیات [illegible]

بر خبیث بعض واجب و بعضی قایل بکراهت شده اند و شاید نسبت بغیر معنی اخیر باشد و ظاهر [illegible]

کسی را در آن تامل نباشد و مشهور و اظهر عقب بر رجحان عذره انسان است و جمعی اکتفا بعذره آن نموده اند

و بعضی نسبت دیگر را ملحق بعذره ساخته اند و آن ضعیف است ال ظ ب ح نان که بر آن [illegible] در

در میان خاکستر یا آتش پخته میشود [illegible] سوخته و دود و غال میگردد چه صورت دارد و همچنین آبی که در آن [illegible]

متغیر است چه حکم دارد ب آن آب پاک است و در شربش باکی نیست و با مزاج [illegible]

نمیشود چنانکه در کتاب [illegible] شرح [illegible] تنبیه بر آن نموده ام و خوردن نان مذکور

حلال است و دلیل بر حرمت خاکستر و [illegible] ظاهر نیست [illegible] حل [illegible] ال ظ ب ط عمدا [illegible]

جزئی خرید و بعد از مدتی برادر ادعای ملکیت آن کنیز نمود و عمرو منکر گردید و بعد از مرافعه اقامهٔ بینهٔ
شرعیهٔ مطلقه بر ملکیت خود نموده و آن کنیز را از عمرو گرفت آیا نماء منفصل آن کنیز مانند نتاج و [illegible]
و غیره داشته از آنها تابع عین است یا نه **ب** تابع عین نیست و به عمرو نمی‌رسد زیرا که به مجرد
بینهٔ مطلقه همین است که عین در حال دعوی ثابت می‌شود و آن مستلزم تحقق نماء منفصل
نیست زیرا که محتمل است که همان عین که خصوص از مشتری بعد از حصول نماء به ید مستقل شده باشد پیش از آن مال
شرعیه و همین حکم دارد هرگاه ادعای کنیز در ذی الید نماید و برادر ادعای خواه بینهٔ مطلقه نماید که مال
برادر است ملکیت نماء [illegible] متقدم بر حصول نماء نباشد والله اعلم **[illegible]** مستحب است پوشیدن
در خوردن طعام [illegible] آخر **ب** ظاهر [illegible] آخر است **[illegible]**
ما السبب بكون الموت ضروريا في جميع الحيوانات **ب** على ما حققه سلطان المحققين نصير
الملة والدين الطوسي قدس سره القدوسي في رسالة مفردة هو ان البدن الذي يورده
الغاذية وان كان كافيا بدل الاعضاء يتحلل فضلا عن الكفاية بحسب الكمية غير كاف بحسب
الكيفية بيان ذلك ان الرطوبة الغريزية الاصلية انما تخمرت و نضجت في اوعية الغذاء
اولا ثم في اوعية المني ثم في الارحام والذي يورده الغاذية لم يتخمر ولم ينضج الا في الاول
دون الاخيرين فلم يحل امتزاجها ولم يصل الى مرتبة المبدأ عنها فلم يقم مقامها كما يجب
بل صار قوتها انقص من قوة الاولى وكان كمن يفقد زيتا بسراج او يرد بدلها ماء فما دامت
الكيفية الاصلية غالبة في الممتزج على الثانية المكتسبة كانت الحرارة الغريزية آخذة
في زيادة الاشتغال الموردة على الممتزج اكثر مما لا يتحلل وانما تورد ما يساويه واذا
غلبت الثانية لخلط الممتزج وهدم ضعف الحرارة الى ان لا يبقى لها اثر صالح للكيفية
الاولى فيقع الموت ضرورة فظهر من ذلك ان الرطوبة الغريزية الاصلية من اول

تكونها آخذة في النقصان بحسب الكيفية فذلك هو السبب الموجب لفساد الممتزج لا غير في [illegible] المرام
والله اعلم **[illegible]** وجه که از زوج فرزند ندارد چه میراث میبرد **ب** [illegible]
او را بحسب او که آنکه از زمین مطلق میراث نمیبرد و از عین عمارت مثل [illegible]
و نخل و اجر و غیر ذلک را خواه از خانه و خواه از مستقل و خواه از [illegible] قیمت میکنند و قیمت [illegible]
میدهند و در عین شریک نیست [illegible] در درختان [illegible] هرگاه [illegible] نشود [illegible]
باو دهند اگر شریک او مجبور [illegible] چند که اقرب [illegible] مطلق و از جمیع منقولات [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] اگر باشد و او موجود و وارث باشد **[illegible]** هرگاه [illegible] زن [illegible]
شخصی را [illegible] در [illegible] عادل [illegible] شهادت [illegible]
شد در [illegible] زنان غیر عدول [illegible] **ب** هرگاه علم [illegible] قرائن حال [illegible]
جمع کثیر از زنان غیر عدول شهادت [illegible] واقع [illegible] اظهار کنند [illegible]
[illegible] دارم از قول [illegible] که این زن همان زن است و في التحقيق [illegible] شهادت [illegible]
بعد از این [illegible] شهادت [illegible] اعتراف [illegible] **[illegible]** اگر جمعی [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
داد [illegible] **ب** [illegible] علم قطعی [illegible] و بعض [illegible]
[illegible] مجتهد جامع الشرائط باشد که حاکم شرع است و شهادت [illegible] حکم [illegible]
[illegible] هرگاه مدعی [illegible] شهادت [illegible] هر چند که مدعی علیه حاضر باشد زیرا که حضور [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] شهادت فرع [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] واقع شود [illegible] این [illegible]
شهادت [illegible] برقبض تمام وجه **ب** هرگاه طرفین [illegible] هر کاغذ [illegible]

شهادت بر اقرار نیز میتوان داد مانند صورت شمردن **اظ لکم** هرگاه دو کس گواهی دهند که شهادت خود را به

درین کاغذ دیگر گفت من فلان نام مردم و ارم فلان ملک را برفیق خود که فلان نام دارد فروختم و ما هیچکدام

نمیشناسیم بجز بخط شهادت نمیدهیم و دیدیم **ب** تا بالغ [illegible] شهادت بر نام [illegible] اند [illegible]

[illegible] که بداند که او عالم است همچنین مشترک [illegible] در صورت جهل اسم شهادت [illegible]

مضبوط در کتاب که از قبیل خاص و مرکب شود میتوان داد **اظ لکم** هرگاه شخص قبول بیع [illegible]

اینها بسیار دور بر مضمون آن کاغذ حقه مطلع نیز هر چند بامیگویند آیا جایز است که بنویسیم که فلان اقرار

کرد بهر چه درین کاغذ است اگر وجوب این تحقیق جمیع جزئیات [illegible] شهادت داد **ب** اگر

[illegible] شهادت نه بهر قبل از اطلاع بر جمیع جزئیات دارد او مجمل گوید که من معترفم بجمیع درین کاغذ است

[illegible] که او اقرار بجمیع این کاغذ مجمل نیز خصوصا هرگاه آن شخص باشد [illegible] که آن کاغذ را

اظ لکم خوابیدن مرد و زن [illegible] بی ضرورت [illegible] جایز است یا نه **ب** نه خصوصا هرگاه [illegible]

باشند و در حال ضرورت [illegible] آن در میان خود حایلی سازند **اظ لکم** شخصی بقدم عالم قایل است لکن

میگوید قدیم بالزمان میدانم نه بالذات چه حکم دارد **ب** قدم ذاتی را هیچ کافری قایل نیست [illegible]

و مسلمین بر قدم زمانیست و جمیع مسلمین بلکه جمیع ملیین [illegible] حضرت رسول [illegible]

فرمود که کان الله ولم یکن معه شیء یعنی خدا بود و هیچ چیز با او نبود و هر موجودی [illegible] **اظ لکم**

شخص الف را اندیشه کند که [illegible] که من ضرور [illegible] و اگر به عقلش این را قبول [illegible]

فروعات بعقل [illegible] قبول [illegible] **ب** آنچه متواتر و ضروری دین باشد [illegible]

[illegible] مذهب امامیه باشد موجب خروج از مذهب حق ایشان میشود و اگر ضروری [illegible]

حدیث معتبری داشته باشد که منکر مثل آن حدیث را در فروع حجت [illegible] **اظ لکم**

علومی که موقوف علیه اجتهاد میباشند کدام است **ب** علم نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و تفسیر و منطق و کلام

حضرت [illegible]

[illegible]

و رجال و حدیث و اطلاع بر اقوال علما خصوصا قدما و اصول فقه و اخیر [illegible] و ملاحظه کیفیت استدلال علما

[illegible] مدخل کامل دارد و بیان مقدار هر یک موقوف بعلم استدلال و اصول است **اظ لکم** فرش عالم [illegible]

با تعلیق [illegible] **ب** [illegible] اظهار [illegible] بعض [illegible] کنند ضروری [illegible] مثل [illegible]

و بهشت و دوزخ [illegible] و معراج جسمانی [illegible] **اظ لکم** [illegible] واجب النفقه دارد هرگاه [illegible]

معیشت ایشان جمع کند [illegible] زیاده [illegible] تحصیل علم [illegible] میتوانند **ب**

[illegible] **اظ لکم** [illegible] که توامان متولد شوند برای حقیقه هر دو یک گوسفند کافیست **ب** [illegible]

[illegible] **اظ لکم** [illegible] چه حکم دارد **ب** [illegible]

بر آید [illegible] نجاست آلوده باشد [illegible] ظرف [illegible] چند ظرف است [illegible] چه حکم دارد **ب**

بمجرد [illegible] حکم بنجاست [illegible] نمیتوان کرد و در اصل طهارت باقیست **اظ لکم** شیر دختر [illegible]

ب اجماع [illegible] قول بنجاست [illegible] شیر [illegible] در طهارت [illegible] خلافی نیست [illegible] آن اجماع است

[illegible] طاهر در نجاست اند [illegible] صریح [illegible] غیر از اجماع [illegible] در حدیث صحیح مشهور

وارد است [illegible] حضرت [illegible] فرمود النمس و لو خاتما من حدید

هر چند که ظاهر است [illegible] طهارت [illegible] که مراد از حدید [illegible]

اظ لکم در احادیث صحیحه و غیرها وارد است که حج بر اهل جده زیاده بر [illegible] واجبست و حال آنکه [illegible]

[illegible] زیاده واجبست **ب** [illegible] شبه [illegible] قرائت حدیث کرده [illegible] مراد [illegible]

که عبارت [illegible] که [illegible] زده [illegible] اشکال لازم آید بلکه مراد [illegible]

و تخفیف دال [illegible] عبارت [illegible] و استطاعت [illegible] فرقه [illegible] میان [illegible] و غیر آن [illegible]

صدوق [illegible] در کتاب من لا یحضره [illegible] استطاع [illegible] حج [illegible]

و [illegible] که استحباب [illegible] وجوب [illegible] حج [illegible] هرگاه

ازین [illegible] رفته مانند [illegible] قسمت نشود و همیشه [illegible] بعد آید هر چند که [illegible]

حرام [illegible] از برای هر [illegible] و در [illegible] عدد [illegible] نوشته میشود و محو میگردد [illegible] به التفضیل [illegible]

اقرس [illegible] هر چند که بالاخره [illegible] بعد آید اظلط در وضو و غسل چه قدر دست باید مالید ب [illegible]

بهر سید که آب بر جمیع [illegible] جاری گشته [illegible] دست مالیدن [illegible] واجب [illegible]

بر [illegible] هر چند [illegible] عضو [illegible] در آب [illegible] دست مالیدن مطلقا واجب [illegible]

[illegible] اظم هرگاه چیزی [illegible] نجس شود مانند [illegible] هرگاه [illegible] آب [illegible]

[illegible] تطهیر [illegible] در آن [illegible]

بعد [illegible] نظر [illegible] اظها خانه [illegible] آفتاب [illegible]

قلیل التطهیر [illegible] ب [illegible] هرگاه آب [illegible]

[illegible] اظب [illegible] متصل [illegible]

[illegible] ب [illegible] متصل [illegible] کمتر از کر باشد مطلق [illegible]

[illegible] کمتر از کر باشد [illegible] دارد نجس میگردد [illegible]

نفوذ [illegible] اطراف [illegible] نجس [illegible]

اظم اذا ما کنت فی ارض غریبا یصید بها ضراغمها البغاث فکن ذا [illegible] فلم [illegible]

بری [illegible] برفع ضراغمها و [illegible] وایضا جاء لسلیمان ابوهما

وقد غذی سیدها الحارث ب البغاث فاعل وضراغمها مبتدأ خبره [illegible]

حال [illegible] والکاف جارة وابوها فاعل [illegible] من شام البرق اذا نظر الیه [illegible]

مفعول والحارث فاعل لظهد جاء ابی خالد فقال عمروا اربک الله یا محمد زیدا

بنصب خالد وربک وکسر محمد ایضا من سعید بن علی یا ابن هند [illegible]

مسعودا بنصب سعید و مسعود ب خالد مفعول و ربک علی التحذیر ای اتق محمد

منادی مرخم [illegible] ای اعط دیته و سعید و مسعود مفعولا امر [illegible] لظ

خهد [illegible] بن مسرهد بن مجرهد بن مسربل بن مغربل بن مرعبل بن مطربل بن

ارندل بن سرندل بن عرندل بن ماسل بن مستورد [illegible] و همچنین [illegible]

[illegible] ب [illegible] مذکور [illegible] حافظ [illegible]

اهل سنت است [illegible] ابو الحسن [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] عبد الملک بن عبد العزیز [illegible]

وفات [illegible]

[illegible] خلف [illegible]

[illegible] اظو [illegible] عمر [illegible]

[illegible] ب ابن حجر [illegible] تقریب چنین گفته است عمر بن سعد [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible] و جزم کرده است ابن معین [illegible] عمر [illegible]

و در کتاب تهذیب التهذیب چنین گفته است [illegible] احمد بن ابی خیثمه [illegible] ابن معین [illegible] عمر [illegible]

پس چگونه ثقه [illegible] ابن حجر [illegible] اجماع کرده [illegible]

[illegible] امر [illegible] قتل [illegible]

وقال العلامة التفتازانی فی شرح العقائد النسفیة بعد نقل الاختلاف فی هذه المسئلة ان بعضهم اطلق اللعن علیه [illegible]

یزید لانه کفر حین امر بقتل الحسین [illegible] واتفقوا علی جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه و رضی به [illegible]

والحق ان رضاء بقتل الحسين رضي الله عنه واستبشاره بذلك واهانة اهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم
مما تواتر معناه وان كان تفاصيله احادا فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه فلعنة الله عليه وعلى انصاره
واعوانه وقال التفتازاني ايضا في شرح المقاصد ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات
على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم قد حاد عن طريق الحق
وبلغ حد الظلم والفسق وكان الباعث عليه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسات والميل
الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل من لقي النبي صلى الله عليه وسلم بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم
باصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكروا لها محامل وتأويلات بها تليق وذهبوا الى انهم محفوظون عما يوجب التضليل
والتفسيق صونا لعقائد المسلمين عن الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين منهم والانصار المبشرين
بالثواب في دار القرار واما ما جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم فمن الظهور بحيث لا مجال للاخفاء
ومن الشناعة بحيث لا اشتباه على الآراء ويكاد يشهد به الجماد والعجماء ويبكي له من في الارض والسماء وتنهدم
منه الجبال وتنشق منه الصخور ويبقى سوء عمله على كر الشهور ومر الدهور فلعنة الله على من باشر او رضي او سعى
ولعذاب الآخرة اشد وابقى فان قيل فمن علماء المذهب من لم يجوز اللعن على يزيد مع انه يستحق ما يربو على ذلك ويزيد
قلنا تحاميا عن ان يرتقي الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار الروافض على ما يروى في ادعيتهم ويجري في
انديتهم فرأى المعتنون بامر الدين الجام العوام بالكلية طريقا الى الاقتصاد في الاعتقاد وبحيث لا تزل الاقدام
عن السواء ولا تضل الافهام بالاهواء والا فمن يخفى عليه الجواز والاستحقاق وكيف لا يقع عليهما الاتفاق هذا
هو السر فيما نقل عن السلف من المبالغة في مجانبة اهل الضلال وسد طريق لا يؤمن ان يجر الى الغواية في المآل
مع علمهم بحقيقة الحال وجلية المقال وقد انكشف لنا ذلك حين اضطربت الاحوال واشرأبت الاهوال
حيث لا منشأ ولا مكان والمشتكى الى الله علام الغيب والشهادة الكبير المتعال انتهى كلامه جزاه الله عن اهل البيت خيرا
ومراده ببعض علماء المذهب الذي لم يجوز اللعن على يزيد هو الامام حجة الاسلام ابو حامد الغزالي المشهور وقد

ذكر كلاما احتج به على عدم جواز لعن يزيد الفاضل ابن خلكان الشافعي في تاريخه وفيات الاعيان في ترجمة
علي بن محمد ابي الحسن الكيا الهراسي الشافعي عماد الدين ثم ذكر جملة من كلامه انه يجوز الترحم على يزيد بل يستحب
ذلك وهو داخل في قولنا في كل صلاة اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات ونقل ابن حجر في الصواعق عن الغزالي وغيره
انه يحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين وحكاياته وما جرى بين الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه يهيج
بغض الصحابة والطعن فيهم وقد كتب الفاضل ابن الجوزي كتابا سماه كتاب الرد على المتعصب العنيد المانع
من لعن يزيد وقد اطنب المقال في هذا المجال في رسالته وكتب الامامية **الظمز** هرگاه شيره انگور
و خرما و مويز بعد از غليان قبل از ثلثين برخت [illegible] آن برسد در وقت [illegible] **ب** [illegible]
نيست زيرا كه دليل در شيره [illegible] نجاست بنظر نرسيده و بنا بر قول نجاست هرگاه آن شيره [illegible]
كه [illegible] بجوشيدن [illegible] آن رخت [illegible] مسكوت [illegible]
[illegible] برخت [illegible] قبل از آنكس كه در آن [illegible] مطلق [illegible]
بشود [illegible] **الظمح** هرگاه كسى از دلوى بظرف آب خود
و آن [illegible] چاه [illegible] **ب** [illegible] **الظمط** [illegible]
[illegible] **ب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **الظن** [illegible]
[illegible]
ب هرگاه [illegible]
[illegible]
الظنا [illegible] **ب** [illegible]

از برای وضو و غسل الظنب اذان ثالث در روز جمعه که بدعت و حکمش چیست ب آنچه از تتبع بر ما
معلوم شده همان اذان ثالث بدعت است که عثمان بن عفان در ایام خلافت بدعت نهاد که در روز جمعه بعد از
اذان اعلام از خانه می‌آمد و بر منبر می‌نشست و مؤذن برابر او اذان دیگر می‌گفت و بعضی گفته‌اند
که اذان دوم بعد از یک مؤذن یا از مؤذن دیگر بقصد ثالث نوبت خواه در پیش روی خطیب باشد
یا بر مناره یا غیر آن و بعضی عقب ازقصد ثالث نوبت گفته‌اند مطلق و بعضی شرط کرده‌اند که در پیش روی
خطیب باشد و بعضی گفته‌اند که همان است که بعد از نزول خطیب از منبر میشود بعد از اذان اول و بر هر
تقدیر در آن معتبر آنکه هر دو اذان در وقت شنیده و بهم پیوسته باشند و اما حکمش پس مشهور حرمت است و بعضی
مکروه میدانند و احتیاط در ترکست و الحق بیک اذان اکتفا برای جمعه و عصر یا ظهر و عصر روز عرفه و هر گاه جمع بین
الصلوتین بنمایند فقره و فصل طویل نکرده باشد صدق عرفی جمع بشود و الا مستحب اذان ثالث دیگر خواهد بود
علی الاظهر الظنخ حدیثی وارد است که هر گاه عقد نماز بپا نمود و در اثنا بعد آیه ضرب الله مثلا
و الو ب علما از آن تاویل گفته‌اند یا بلکه در اثنا نماز خاطرش برسد و باز نماند از آنکه باید دل بران بسپرد
الظند کسیکه بعد از تکبیرة الاحرام خم شود و دست بزمین رساند از برای چیزی که افتاده مثل مهر و
غیره نماز او چه صورت دارد ب باطلست علی المشهور الاقوی الظنه در کیفیت قیام چه میگوید
ب قیام در نماز واجب بر چند نوع است یکی رکن و آن قیام در حال تکبیرة الاحرام و متصل برکوع است
دیگر واجب غیر رکن و آن وقت قرائت و تسبیحات اربع است دیگر سنت و آن وقت خواندن ادعیه
مستحب است و قنوت بنا بر اینکه او را جزء نماز مشهور است لکن در آن وقت نتوانند که عمداً نشیند
هر چند که مستحب باشد نظر بختل هیئت نماز و توقیف عبادات و اراده الله الظنو التی فصاحه در
نماز مکروهست کدام است ب آنست که بطریق بسته دستها را از روی کتف بر پیش سینه آنقدر بزیر بغلها از
عقب بر سر موئی انداخته یا از روی کتفها از عقب بزیر بغلها بجهه و هر دو را جمع کرده بر یکدیگر اندازند

وقال الجزری

وقال الجزری فی النهایه انه نهی عن اشتمال الصماء هو ان یجلل الرجل بثوبه ولا یرفع منه جانبا وانما قیل لها
صماء لانه یسد علی یدیه ورجلیه المنافذ کلها کالصخرة الصماء التی لیس فیها خرق ولا صدع والفقهاء
یقولون هو ان یتغطی بثوب واحد لیس علیه غیره ثم یرفعه من احد جانبیه فیضعه علی منکبه فیتکشف عورته
الظنز توشح که مکروهست کدام است ب آنست که دستها را بر دوش اندازد و قال الجزری
فی النهایه انه کان یتوشح بثوبه ای یتغشی به والاصل فیه من الوشاح وهو شیء
ینسج عریضا من ادیم وربما رصع بالجوهر والخرز وتشده المرأة بین عاتقیها
وکشحیها ویقال فیه وشاح واشاح ومنه حدیث عائشه کان رسول الله
یتوشحنی وینال من راسی ای یعانقنی ویقبلنی الظنح هر گاه پیشنماز را
عیبی باشد که در آن را به پوشانند و همچنان در کون انداخته و طرف چپ را بر جانب راست
چه صورت دارد و آیا ... باشد و پیدا از چون ب در صورت اول شاید نزد
بعضی باشد چون ... پوشیده و صورت ثانی ... الظنط
عورتی که در نماز باید پوشیده شود چیست ب از مردان همان عورت متعارف است یعنی آلت
یعنی ذکر و خصیتین و سوراخ دبر و اگر از ناف تا سر زانو را بپوشند بهتر است و اما زنان
پس مجموع بدن ایشان عورت نماز است مگر همان مقدار از رو که در وضو شستن آن واجب است
و دستها از بند دست تا سر انگشتان و از شکم و پشت و پاشنه‌ها از زیر قوزک تا سر
از روی پا و کف آن و در وجوب ستر موی خلاف ضعیفی هست و اصح وجوب آنست اگر
چانه یا سینه یا از بالای بند دست یا ساق پا در نماز عمداً نمایان شود نماز زن باطل میشود و مع
کل علما الظس تحت الحنک را چه روش باید کرد ب سر عمامه را از یک طرف باید او
الظیسا هر گاه رخت را با ابریشم دوزند یا وصله کرده باشند یا نکه عرقچین از ابریشم

چه حکم دارد **ب** آنچه لباس گویند و جز لباس نیز مثل زره و کمر ظاهر اضر نباشد و همچنین خیط و در مثل جوراب و کلاه و عرق‌چین احتیاط تمام باید کرد **ل ظسب** تسبیح را بطلا و نقره زینت کردن و دانه آنرا طلا نمودن چه صورت دارد **ب** هرگاه بطلا باشد از برای مردان اشکال بهم میرسد و احوط اجتناب است

ل ظسج در خانه چند نفر صغیر و کبیر و غایب شریکند که بر حاضرین [illegible] **ب** نه مگر بجائی هر چند که بقدر احتیاج متصرف شود و حصه خود را بیشتر از آن باشد و صغیر نیز در آنجا نشسته باشد هر چند که در صورتی که هم بقدر احتیاج متصرف شد احتمال صحت میرود و بهتر توقف است با جانب نسبت بحصه صغیر

ل ظسد هرگاه خاک [illegible] داخل خاک دیگر کنند بقدر ده یک بیشتر یا کمتر همچنین آب و ملح و فور [illegible] داخل آب دیگر نموده چه آن فضیلت در آنها بهم میرسد یا نه **ب** معلوم نیست آنها بآن فضیلت نیست

ل ظسه شخصی در مسجد نماز کند و مهری که در آن مسجد بود سهواً آنرا برداشته میتواند که آنرا در مسجد دیگر گذارد **ب** اشکال دارد الاولی بلکه معین آنکه بهمان مسجد برگرداند

ل ظسو مقدار درهم بغلی چه قدر است **ب** بقدر عقد سبابه بالای انگشت ابهام است علی الاظهر و احتیاط از زیاده بر آن بجوز نیست

ل ظسز سجده و تیمم بر سنگ آجر جایز است یا نه **ب** بر سنگ جایز است و بر آجر اشکال دارد و معین آنکه خاک مقدم است و همچنین نیز

ل ظسح وردنا ماء مكة فاستقينا من البئر التي حفر[illegible]

ايضا ما اكلنا شيئا سوى الخبز الا التمر كان ذا خمير فطير بنصب الامير ورفع فطير

ب الامير مفعول استقينا و طير امر من طار

ل ظسط مثلا زید چیزی را بعمرو بیع شرط نموده با شرط آنکه هرگاه در ظرف مدت ده سال پول مثل ثمن بمشتری داده در فسخ بیع باشد و الا بیع لازم است و در این صورت عمرو میتواند که در ایام خیار در مبیع تصرف کند و از آن منتفع گردد یا اجاره دهد یا از ملک خود بیرون کند یعنی مبیع شرطی را بیع قطعی بدیگری بفروشد یا نه و بر تقدیر جواز هرگاه زید قبل از انقضای مدت خیار خود رد مثل کل ثمن بعمرو کند نسبت بمبیع که عمرو آنرا اجاره داده است یا تملیک دیگری نموده است چه حکم دارد

نوا

هو الله [illegible]

که بیع شرط زید مستحق شد یا صحت بیع باشد از رؤیت مبیع یا وصف رافع جهالت و قصد بیع و شرایط حقیقی در این صورت مبیع ملک عمرو خواهد شد بمجرد عقد علی المشهور الاظهر و بهر نحو که [illegible] در آن تصرف میتواند نمود و منتفع میتواند شد از اعاره و اجاره و سکنی و رکوب و انتاج و تزویج و جماع و شنیدن و دیگری اذن در در [illegible] و تملیک بدیگری نمودن بصلح و هبه و بیع شرط یا بیع قطعی علی الاقرب و در همه مبیع در مدت خیار ملک طلق مشتری است خواه منافع مقصوده منفعت و خواه منفصله [illegible] و سکنی و اجرت و عقر و غیر اینها و در جمیع صور مذکوره هرگاه رد مثل کل ثمن در مدت خیار [illegible] فاید فسخ بیع میکند و پس اگر فسخ شد عین مبیع بملک عمرو باقی باشد آنرا از عمرو میتواند گرفت و مثل [illegible] منفعت اگر عمرو از او اجاره بغیر داده و از او [illegible] میتواند نمود و اگر اجاره داده است خواه [illegible] عین مبیع بملک زید برمیگردد و پس اگر ساکت جز فسخ اجاره نمود فبها و الا پس [illegible] اجاره از حین فسخ [illegible] بطلان بیع [illegible] بعد از اجاره هر چند که زید در مدت خیار باشد اشکال است و بر تقدیر [illegible] در زید مستحق اجرة المثل آن از عمرو میشود و اگر عمرو آنرا رهن کرده یا اذن در رهن داده یا مبیع [illegible] فروخته پس صورت انفکاک [illegible] عمرو [illegible] فسخ مبیع [illegible] عدم ملک و فسخ و همچنین هرگاه عمرو از العنوان لزوم تملیک دیگری نموده [illegible] عین ثابت علی الاقوی بلکه مبیع حکم تلف بهم میرساند مثل آنکه مشتری خانه را خراب کند یا جوانی [illegible] ام ولد نماید یا اجنبی مبیع را تلف کند [illegible] تلف شود و در همه این صور زید مستحق [illegible] قیمت [illegible] مبیع میشود از عمرو بهمان قیمتی که در حین فسخ مبیع که با ثمن و ارزش [illegible] شده و شیخ شهید [illegible] در صحت بیع از صور مذکوره تردد و اشکال نموده با آنکه جواز جماع کنیز و نقل مبیع از ملک مستلزم تفویت حق [illegible] و جواز [illegible] تفویت حق بایع از عین [illegible] منع تفویت حق او است از منافع که منفعت با انتقال مبیع بملک مشتری بمجرد عقد [illegible] تصرفات ملکانه در عین و منفعت کیف شاء [illegible] و جمل عمرو [illegible]

الناس مسلطون علی اموالهم و ملکیت اینکه جماعتی از فقها در شروط بیع و اجاره لزوم ملکیت را در مبیع
[illegible] ذکر نموده و آنچه شهید محض استبعاد است و گفته [illegible] او میندید آنکه هرگاه مشتری حیله کند که
بیع لازم و مثل ثمن عاجز آید تا انقضاء مدت خیار بیع لازم و ثابت میگردد باجماع کل علما و اطلاق ادله
هر چند که مشتری ببعضی از حیله‌ها کند که سبک شود و خسران دنیا و آخرت از برای او حاصل گردد و دلالة الامر
نهی در معامله مقتضی فساد نمیشود لظع هرگاه شخصی بمیرد و وارث منحصر باشد در عم ابوینی و خال ابوینی
یا خال ابی و عم ابوینی آیا در هر صورت ابوینی تمام را میبرد بسبب آنکه ذو سببین است یا نه ب بلکه هر دو هم
ارث میبرند و همچنانکه امام صاحب شرایع و دیگری هستند و علما در این مسئله متفقند بلی هم خلاف فی هذا از ظاهر کلام بعضی
بل ظاهر کلامهم بل صریحها انه لا یحجب احدهما الآخر کما لا یحجب الاخ من الابوین ابنه من الاخ خاصة وانما یحجب العم الابوی
العم من الاب خاصة وکذا الخال کما یحجب الاخ من الابوین الاخ من الاب خاصة وکذا الاخت لکن حکمهم هذا
حکمهم ان العم مطلقا یمنع ولد الخال مطلقا کما یمنع ولد العم الا فی صورة اجماعیة کذا الخال بالنسبة الی ولد العم
مع الخال والاصل ان العمومة والخؤلة ان کانا صنفا واحدا کالاخ والاخت لم یصح حکمهم ان المتقرب
بالابوین من العمومة یمنع المتقرب بالاب خاصة من الخؤلة اذ لا خلاف فی ان الاخ من الابوین یمنع الاخ من
الاب خاصة وان کانا صنفین کالاخ والجد لم یصح حکمهم ان العم یمنع ولد الخال وان الخال لا یمنع ولد العم
الا ان یکون احد حکمیهم خارجا عن القاعدة بنص او اجماع والظاهر من الشهید الثانی ذکره بین الفرق بین
الاعمام والاخوال انما ثبت بعموم آیة اولی الارحام وقاعدتها تقدیم الاقرب فالاقرب مطلقا بخلاف الاخوة فان الآیة
فان کان کل واحد ثبت بخصوصه [illegible] ترکه البعید القریب [illegible]
راجع نفس الاستدلال وکلام الاستدلال فی هذا المقام [illegible] لظعا [illegible]
[illegible] لظعب کسی بمیرد [illegible] بتکلیف حکم [illegible]
الاظهر هرگاه [illegible] بتکلیف [illegible] لظعج

کسی زرزله اطلاع شد بر شهادت مردم نماز بر وی واجب است یا نه ب بلکه علم شرعی هم شد از
شیاع و شهادت عدلین واجب میشود لظعد بلکه در حین زلزله یا کسوف مثلا حایض و نفساء باشد
بعد از پاک شدن قضا واجب میشود یا نه ب بلکه نماز زلزله را ادا کند لظعه کیفیت استعلام ساعات شب را
بطلوع و غروب ماه بیان کنید ب [illegible] از اول ماه تا چهاردهم شب [illegible] هر چند روز گذشته
و اگر بعد از چهارده باشد از پانزدهم تا بیست و هشتم و در هر دو صورت [illegible] در شش ضرب کنند
و حاصل ضرب را بر هفت قسمت نمایند پس [illegible] اول خارج قسمت قدر ساعاتی است که گذشته از شب تا غروب ماه
و در صورت [illegible] ساعات گذشته از شب باشد تا طلوع ماه مثلا در شب سیم ماه سه را در شش ضرب کردیم
هیجده شد و آن را بر هفت قسمت نمودیم خارج قسمت دو و چهار سبع شد و از این معلوم میشود که غروب ماه در شب سیم
بعد از دو ساعت و چهار سبع [illegible] و در شب هفدهم [illegible] معلوم میشود که طلوع ماه بعد از دو ساعت و چهار
سبع [illegible] و مراد از ساعات [illegible] در اینجا و در ساعات [illegible] هر یک از شب و روز [illegible]
قسمت [illegible] خواه دراز و خواه کوتاه و مراد از شب [illegible] غروب آفتاب است تا طلوع آفتاب [illegible]
وقت طلوع آفتاب تا غروب [illegible] نصف شب است [illegible]
چون شب مثلا [illegible]
[illegible]
[illegible] لظعو [illegible]
[illegible] ب [illegible]
[illegible] لظعز [illegible]
[illegible] ب [illegible]
در جمیع [illegible] لظعح

هرگاه استخوان میت را بجای دیگر نقل کنند حشر او از مدفن اول خواهد بود یا از مدفن دوم و زیارت در کدام
یک خوبست و نبش قبر در چند جا جایز است حشر و زیارت از هر دو در هر دو میسر است چه ابدان
[illegible] او در اول [illegible] و مواضع مستثنیات از تحریم نبش قبر اول آنکه مجموع اجزاء او [illegible]
حتی استخوانهایش پوسیده و خاک شده و مدت آن نظر باختلاف زمان و مکان مختلف میگردد که نبش
بعد از سالها چنانکه مشهور است دلیل بر [illegible] و در آن رجوع باهل خبره باید کرد و بعد از پوسیدن جایز است
نبش آن از برای دفن دیگری یا مصلحتی [illegible] زمین و بعد از نبش هرگاه دندان استخوان بیابند باید سر قبر را بپوشند
که استخوان مدفون شود و بهتر آنستکه جای دیگر را از برای میت جدید حفر نمایند و بعضی در جواز نبش در زمین [illegible]
تامل کرده اند و شهید ثانی و شیخ بهائی تصریح نموده اند بوجوب محو آثار قبور واقعه در قبرستان عام و بعضی از [illegible]
گفته است که زیارت قبر مستلزم ثواب است چه پس محو آثار آن مناسب نیست دوم آنکه چیزی قیمتی در آن
افتاده باشد پس جایز است نبش از برای گرفتن آن [illegible] نموده [illegible] بر این استدلال نموده اند که
مغیره بن شعبه انگشتر خود را در قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله انداخت [illegible] از قبر [illegible] که [illegible]
و انگشتر را بیرون آورد و هرگاه [illegible] قیمت آنرا [illegible] سیم آنکه دفن شده باشد در
زمین غصبی یا کفن غصبی [illegible] جمعی گفته اند و علامه در منتهی منع فرموده و الزام اخذ قیمت نموده چنانکه
از برای اداء شهادت بر عین او [illegible] در [illegible] نظر بحدیث [illegible] که الضرورات
تبیح المحظورات و همین مقدار سخن [illegible]
منع [illegible] بر تقدیر صورت جواز [illegible]
مدت رجوع باهل خبره باید نمود پنجم آنکه [illegible] دفن شده باشد که بعد از ان فروخته شود پس شیخ در
از برای مشتری تجویز نقل آن نموده است لکن ترک آن از انصاف دورست و محقق و علامه منع نموده اند و اولی
[illegible] بلکه [illegible] اقرب است ششم آنکه زن [illegible] دفن شده باشد پس [illegible] جایز است نبش از برای

[illegible] دو موضع است

دفن دیگران

دفن دیگران با کراهت آن هفتم آنکه بدون غسل یا کفن یا نماز دفن شده باشد و تدارک آنها ممکن باشد
لکن از برای کفن اشکال است و از برای نماز اشکال بیشتر است و احوط بلکه اولی آنستکه نماز بر سر قبر گذارند
هشتم آنکه در حریر کفن شده باشد نهم آنکه چیزی قیمتی [illegible] خواهد باشد و بیرون آوردن از [illegible] ممکن باشد چنانچه
[illegible] منع داده است و [illegible] با تلاف [illegible]
کرده است دهم از برای نقل بمشاهد مشرفه است بنا بر مشهور و [illegible] ابن حمزه [illegible] و شیخ در
مبسوط [illegible] گفته و ابن ادریس نقل را بدعت شمرده و ابن جنید گفته است که [illegible] تحویل [illegible]
از برای صلاح [illegible] و شیخ در نهایه گفته قد وردت روایة بجواز نقله الی بعض مشاهد الائمة سمعناها
مذاکرة و الاصل ما قدمناه [illegible] الخبر المشهور الذی رواه الصدوق فی الفقیه و الکلینی فی الروضة و الحمیری فی
قرب الاسناد عن الصادق [illegible] لاخراج موسی [illegible] عظام یوسف من شاطئ النیل [illegible] الی
بیت المقدس [illegible] فی فضل زیارة [illegible] من نقل نوح عظام آدم فی تابوت الی الکوفة
و دفنه هناک و کذا [illegible] عظام یعقوب فی تابوت من مصر الی بیت المقدس فان [illegible] و الاصل جواز
النقل فی شرایع من قبلنا [illegible] علینا لعدم ثبوت النسخ [illegible] بل مجموعه [illegible]
و [illegible] المشهور الذی [illegible] بوصیته الی الغری [illegible] امیر المؤمنین
و دفنه هناک [illegible] و لهذا نقل کثیر من المشایخ الکرام الی المشاهد [illegible]
الرضی و اخیه المرتضی و والده حیث نقلوا بعد الدفن الی الحائر [illegible] نقله الشهید الثانی فی حاشیة الارشاد
و کذا [illegible] العقول [illegible] الرجال [illegible] الشهید الثانی [illegible] الاول ان

السید المرتضی [illegible] دفنه [illegible] اثبات [illegible]
ابن ادریس فی شرح الفقیه [illegible] شیخنا الفاضل التستری انه بعد دفنه [illegible] نقل و لم یتغیر [illegible]
و کذا الشیخ المفید حیث دفن فی داره سنین ثم نقل الی مشهد الکاظمین و دفن عند رجلی الجواد علیه السلام

والظاهر ان اکثر تلک النقول کانت بمحضر اطلاع الفضلاء والفحول والفقهاء القدماء الذین کان دابهم

ودیدنهم تتبع النصوص والاقتصار علی المنصوص بحیث کثیر منهم کانوا لا یعملون باخبار الآحاد لانها لا تفید

علماً ولا عملاً الا بالعلم **الظعط** در حدیث است که وصی نبی بعد از موت محقق به نبی ملحق میشود پس ایشان

در بعد دفن جمع نخواهند بود پس فایده زیارت قبر ایشان چه خواهد بود و نیز همه ائمه را تنها قبر نیست زیارت

میتوان نمود **ب** ظاهر بعض اخبار و اکثر اقوال قدما آنست که جسد مطهر ایشان در ضریح ایشان

نیست اما در احوال زوار در آنجا مطلع هستند و این فایده زیارت آنجاست و زیارت ائمه تنها مستحب و

هر یک را نزد دیگری تمتر را نموده بلکه ذکر ایشان بمعنی القبول نیز خواهد بود و ظاهر اخبار خلاف است و ممکن است

استفاده آن از زیارت جامعه که بلفظ جمع وارد شده و بنا بر این بلکه بلوکل اللهم در جامعه کبیره بهم خواهد بود

و قصد همه در اول زیارت میتوان نمود و بهتر آنست که بگوید السلام علیکم و انه زیارت میکند ...

... که ... **الظغ** ...

... تا خبر شود سؤال ... که کفن ... بعد از دفن ...

... اکل و شرب ... **ب** ...

... وقت ... قبر ... که ... دفن ... اکل و شرب ...

الظغا تلقین میت ... بعد از دفن ... **ب** بعد از ... قبر ... بعد از انصراف ...

غالباً ... ببینند ... جمع ... و ...

به نیابت ... **الظغب** ... **ب**

... **الظغج** ... **ب**

... **الظغد** در نماز جماعت ...

معلوم شود که دیگری ... **ب** ...

بمعنی ... رابطه ... عمل ... کند

نماز ... ر ... و همچنین بکنه قصه ... که ... او بر پیداست و وقتی حاکم ... در اعلام

الظغه بعض اخبار است که اگر ... صحیح قرار ... کذب ...

ثقات ... اگر ... روی ... کویند و ... کنه ... سلمان ظاهر ... چنین ... بگوید

ثبوت ایمان ... **ب** ظاهر آنست که ... ظهور ...

دین ... صحیح ... قرار ... اقوال ... احوال ...

... بر نحو ... که در شرح ... ثابت است ... در ...

صحیح ... صحیح ... قول ... مثل ... و قول ...

... و مراد بقول فقها که اصل ... در معاملات ... که حمل ... صحیح ...

تا خلاف ... ثابت شود ... صحیح ... ان ...

و فرقان ... **الظغو** ... در نماز ... آیات ... بعض ... العمل ...

شبه چه حکم دارد **ب** ... نماز را اعاده کند ... اول ... اگر ...

الظغز ... تقلید ... تقلید ... نماز ... واجب ...

داند در غیر ... **ب** ... **الظغح** نماز ... که ...

باز ... اعاده ... **ب** ... **الظغط** میان امام و ماموم در صورت ...

و همچنین میان صفوف ... **ب** ... میان ...

... **الظص** ... میان ... امام ... دیوار ...

... **ب** **الظصا** ... صحیح ...

ماموم ... رکعت ... **ب** ... صحیح ...

خصوص ... امام ... **الظصب** ماموم ...

قبل از سلام امام میتوانند که برخیزند ب اگر کسی داند که آنچه عدول بجهة [illegible] کنند و مشهور بطلان [illegible]

عدول میتوانند که قبل از امام سلام دهد هر چند که در اول [illegible] الطهو [illegible] مجتهد فتوی [illegible]

تقلید [illegible] شهادت [illegible] دیگر است ب [illegible] زیرا که [illegible] از موضوعات احکام

شرعیه [illegible] تقلیدیه [illegible] الا [illegible] المشهور الصحیح الطصد [illegible] امام میتوان کرد

ب [illegible] امام [illegible] که نماز را قطع کند [illegible] امام [illegible]

که نماز را [illegible] امام کند هر چند که خود مسبوق باشد و بعد از اتمام [illegible] بجا آورد و در [illegible]

هر یک [illegible] از تشهد و قنوت و سلام [illegible] و هر یک [illegible] دیگری [illegible] و قنوت [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] الفراد [illegible] و نماز [illegible]

هر چند که در [illegible] قرائت [illegible] که تمام قرائت [illegible] ظصه قصد کردن [illegible] امام [illegible] ب

معلوم نیست [illegible] که [illegible] از عدول [illegible] و طریق احتیاط [illegible] الطهو [illegible]

امام [illegible] صفوف [illegible] طریق [illegible] قدر [illegible] سقط جبهه [illegible]

[illegible] ب [illegible] قدر [illegible] و دیگری [illegible] مراد

از [illegible] باشد ظاهر [illegible] و سقط جبهه در حین [illegible] و همچنین [illegible]

پس [illegible] تقدیر [illegible] تقدم [illegible] محمول بر استحباب الطصر در حال [illegible] امام [illegible]

[illegible] که [illegible] احتیاط [illegible] احرام [illegible]

در حالیکه [illegible] رکوع [illegible] احتیاط [illegible] ب [illegible] ل

ظصع [illegible] قبل از [illegible] احرام [illegible] ب [illegible] صفوف [illegible]

[illegible] الطصط [illegible] در میان نماز دو [illegible] صف [illegible] نماز

صفوف [illegible] ب [illegible]

ل غ [illegible] امام [illegible] ب [illegible]

[illegible] اغا [illegible] از احادیث [illegible]

[illegible] ب از [illegible]

[illegible] الکتف [illegible] اغب [illegible]

[illegible] ب [illegible] اغح [illegible]

[illegible] در حدیث [illegible] ب [illegible]

[illegible] عدالت [illegible] در حدیث [illegible]

بعض اصطلاحات [illegible] نقل [illegible] اغد در [illegible]

اتمام [illegible] ب [illegible]

[illegible] اغه نماز [illegible]

[illegible] ب [illegible] اخبار [illegible] طریق [illegible]

و نماز [illegible] اغو المراد [illegible]

[illegible] تصحیح [illegible] بعض الرجال ب اعلم انه [illegible] الشیخ الطوسی قدس سره [illegible]

علم الرجال فی خصوص [illegible] الصادق علیه السلام قوله [illegible]

[illegible] المفضل [illegible]

[illegible] الضعیف [illegible]

[illegible] المراد [illegible]

[illegible] الشیخ [illegible] الحسن [illegible]

بعض [illegible] الضعفاء [illegible]

وكثيراً من لم يعمل فيهم ذلك في غيبة الراوي فيه الا الاحتى عند القول لاولوجه للتفصيل وقال بعض المتاخرين في كتب الفرق بينهم
في رجال الفقيه لفظ قد فرق الشيخ في كتاب الرجال بين اصحاب الفقه من دون الرواة وبين اصحاب الرواية من دون
الفقه بين يكون الرواية بسماع من اصحابهم الموثوق بهم او الاخذ من اصولهم المعول عليها ثم ذكر كلامه منها ويقول
ثم قال حفظه فانه ينفعك كثيراً انتهى وفيه نظر اما اولا فلان صدر كلامه يدل على ان ذلك القول الفرق بين الصنفين
وذيله يدل على خلافه فتدبر واما ثانيا فلانه لا وجه لاختصاصه بصحب الصادق عليه السلام والاوجه بعضهم ثم نيو واما ثالثا
فلان الشيخ ذكر ان محمد بن مسلم سمع عنه فيما انه قال في رجال الكاظم عليه السلام انه لقي ابا جعفر وابا عبد الله عليه السلام وقال النجاشي
وابا عبد الله عليه السلام وروى عنهما وقال الكشي انه اقام بالمدينة مدة اربع سنين يدخل على ابي جعفر عليه السلام ثم كان يدخل
على جعفر بن محمد عليه السلام وانه قال سالت ابا جعفر عن ثلثين الف حديث وسالت ابا عبد الله عليه السلام عن ستة عشر الف حديث
وهكذا الفقه الشيخ ايضاً وبما يحكيه رواية نقله عن زرارة بن اعين عن اصحابنا عليهم السلام مما لا يخفى على احد من اهل الاسلام واما
رابعا فلانه لو ثبت ذكره للصنف صحيح من رواه او ثبت المقول فيهم ذلك معتبرة اسناده صحيح حيث انهم لم يرووا الا
عن الموثوق بهم من اصحاب الائمة او عن اصولهم المعتمدة بشهادة الشيخ الثقة وبه انما لم يقل ولا يقول به احد من الاخرين
وتتبع الروايات المستغنين بها بالاتفاق من الفرق بين اصحاب الروايات مع ان بعضهم ضعيف او مهمل كما بين ابي
وابن عبد الرحمن وابن عبد الملك الخثعمي وبعضهم ضعيف صرح من اصحابنا كيف بين الفرق واما خامساً فلان
الفرق لم يظهر من كلام الشيخ ولا اشار اليه بوجه واقسام اسناده سافية هذا لا وجه لقوله سمع عنه فمن الفرق
مرضي وعدم حصول الفرق بين القسمين بالاشتراك في ذلك نعم ربما يحصل الفرق بينهما وبين غيرهما وقيل الراد
بذلك الاربعة الالف الذي ذكره ابن عقدة في مصنف كتاب في اسماء الرجال الذين رووا عن الصادق عليه السلام وذكر
انهم اربعة الاف رجل واخرج فيه لكل رجل الحديث الذي رواه عنه كما ذكره العلامة في الارشاد والشيخ في
ديباجة الكتاب بعد ان نقل رجوان الايشد منه شيئا الا الف ثم قال ولم اجد لاصحابنا كتابا جامعا في هذا
الا مختصرات قد ذكر كل انسان منهم طرفا الا ما ذكره ابن عقدة من رجال الصادق فانه قد بلغ الغاية في ذلك ولم

رجالٍ في الائمة عليهم السلام وانا اذكر ما ذكره واورد من بعد ذلك ما لم يذكره انتهى كلام الشيخ فعلى هذا يكون قوله اسند
كلامهم وفي ذلك الرجل الذي ذكره ابن عقدة وانه روى عن الصادق عليه السلام واسند عنه فيكون اسند جنيا للمعلوم ضميره
راجعا الى المعصوم ويظهر السر في تخصيصه بصحب الصادق عليه السلام ولا يلزم من ذلك وروايته عنه عليه السلام توثيقه
وهذا الوجه وان كان محتملا واوضح من الوجوه الا انه الا انه غير صحيح بما لا يظهر من كلام الشيخ عليه السلام
على كلام ابن عقدة دون غيره في ذلك الرجل روى عنه ما لا يظهر وجهه واحتمال ان يقرأ اسند بصيغة
عن بعض الرجال متمكن الضعف الا انه يغني عنه بعده ما تقدم مرجع في الكلام بعد ولم يتحقق انه روى عن كل ان
كذلك ويعقب الكلام على ان المفضل على كل من حكم بحسن الرجل بمجرد ذلك القول او الاحتمال فيه بعيد جدا

ل غز: در وقت ابرار برای سجده نماز واجبست که بلیح السجود اربعه له كذا ابو ب غظ
سنت است ل عج: در حضر بياده ... سكوت سنت والعز ب شكاه ... والو
در خوب وبه آنكاره لفظ امر و نهى معتبرست يعنى انباب ب ظاهرا معنى انها معتبرست چنانكه
نهيست در خوب مثل لا تخف ولا تحزن وكاه امرست وبه مثل خذوه فغلوه فبشره بعذاب اليم ل
غى: دعای جهار مومن در نماز سنت نيست بلكه ب حديث نماز در غير نماز سبب اجتهاد شد
خصوصاً نسبت بعوام عجم كه الفاظ را سريرا در نماز موافق ضابطه نميتوانند گفت وقنوت بفارسی و غير
عربی خواندن جايز است والعو هر چند كه بعضی تجويز كرده اند حتی در نماز واجب والان خلدوا حسنيات واليم
ل غيا: تسبيح حضرت فاطمه عليها السلام بعد از هر نماز واجب سنت است وسنت است
ب غيب: بعد خصوص تسبيح فاطمه عليها السلام از بركات ... بوجوه علم يعنی ايشان دعا كه ...
نمودن ودر حق حضرت ... شمردن ... بوجوه حديثی كه ... از ابن ابی فراس روايت است
سهو كه اذا ملح الفاسق اهتز له العرش ب وتمامی به ایت ومغفرت از برای آن
خوبست ومدح ایشان در صفت خوبی بلکه ... خوبست در صفات نیکو

علامه ... النقول ...
ودر ... ستا

[illegible]

بدنیست و اگر وسیله نزدیک آنها شود خوبست و گاه هست که واجب شود الا باید بگذرد و روی الصدوق ره
فی اماليه فی المجلس الرابع والخمسين بسنده عن اسمعيل بن موسى بن جعفر عن ابيه قال الشيعة يحبو
الشيعة لانه کواره ثم ... فان کان عادلا فاسئلوا الله ابقاءه وان کان جائرا فاسئلوا الله
اصلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم
واکرهوا له ما تکرهون لانفسکم غیج هرگاه کسی در عده افطار کند نزد کسی میتواند جای دیگر افطار کند
در هرگاه چیزی بدو دهند که بآن افطار کند میتواند که بگیرد ب وجوب وفا بوعده معلوم نیست
مگر آنکه دانند که بعوض او ضیافت نموده و جمعی لطف یاد او وعده گرفته و بر هر تقدیر چون در جای
دیگر افطار کند چیز اول را نخورد مگر بعد از اعلام و اذن جدید احتیاط و دادن مجموع اجر به او داده
بعد بگیرد مگر چون اذن کامل ... اقوی حرمت است غید میت را قبل از دفن بعتبات
عالیات نقل میتوان کرد و برای میت نفعی دارد یا نه ب نقل از بلد موت ببلد دیگر جایز است
اجماعا و کسی در آن خلاف نکرده است لکن نقل بغیر عتبات کراهت دارد و محقق در معتبر نقل
اجماع علما بر آن نموده و بقول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عجلوا بهم الی مضاجعهم استدلال فرموده
و اما نقل بعتبات پس جایز است بدون کراهت اجماعا بلکه مشهور استحباب آنست و ظاهر معتبر
نقل اجماع شیعیان بر آنست قال و علیه عمل الاصحاب من زمن الائمة علیهم السلام الی الان و هو مشهور
بینهم لا یتناکرونه ولانه یقصد بذلک التمسک بمن له اهلیة الشفاعة و هو حسن فی الاحیاء توصلا الی
فوائد الدنیا فالتوصل الی فوائد الاخرة اولی ... فی المدارک و هو جید لا ستفاد المدرک اذ الکلام
ولو کان هنا معتبرا بها قوم صالحون او شهداء استحب النقل الیها ایضا لتناله برکتهم ولا بأس
و در کلام مصنف ره نفعی ... رجحان نقل بعد از دفن معلوم نیست پس نقل بعد از دفن باید خواه بود
بطریق اولی و ... نفع بحال میت میرساند چنانکه مذکور شد و بنظر دارم که یکی از ائمه علیهم السلام در کوفی

با کسی

دیدن ماه رمضان

با کسی همگاه بود در اثنا رفتن مرغی بر کباده آنحضرت دست دراز کرد و آن مرغ را گرفت و حضرت
عتاب بدو نموده فرمودند اما علمت ان جارنا لا یؤذی یعنی آیا ندانستی که همسایه مرا اذیت
نمیتوان رسانید غیه در عید ماه رمضان که روز سیام باشد بدون اینکه خود ماه را دیده باشد
چه روزه بگیرد آیا باید نزد هر کس رویت ثابت شود بشهادت یا اکتفا میتوان کرد بثبوت نزد مجتهد یا نزد
بعضی از صلحا یا شنیدن که جمعی شهادت داده اند برویت مطلق ب احوط بلکه اقوی آنست که باید بود
هر کس ثابت شود بشهادت عدلین یا تواتر یا شیاع و هرگاه اطلاع بهم رساند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا
و سند بینی بسبب دیدن ماه افطار کرده اند و ظن اقوی از شهادت عدلین از برای او بهم رسد شاید افطار
تواند کرد بلکه خالی از قوت نیست و همچنین افطار کردن بفتوای مجتهد بثبوت نزد او و همچنین افطار از
بخبار میتوان بثبوت ظاهرا جایز است نظر بروایات مستمره در عصر رسول و عصار ... ظهور بعضی خبر
معتبره در امر حضرت امیر ... که ندا کنند بثبوت هلال و افطار هر چند که رویت هلال از جمله
موضوعاتست که تقلید در آن نیست ... غیو ... غلیظ و گرد ... روزه را باطل میکند یا نه ب معلوم نیست و احوط اجتناب است غیز هرگاه در شب جنب شود
و غسل را بعد از صبح کند روزه قضای واجب یا سنت میتواند گرفت یا نه ب سنت بی
غیح اذا ما جاء شهر الصوم فافطر علی مشویه وکل النهار بنصب شهر ورفع
ب المنصوب علی الظرفیه والمرفوع فاعل جاء والضمیر لو لا الحبارى غیط
استرزق الله واطلب من خزائنه رزقا یاتیک وان الله غفار ب برفع لفظ الله
الثانی فاعل لیاتیک وان امر من الاتیان وغفار حال من الله غلک قیل لی انظر
الی السماء تجدها طائرات کما یطیر الفراش ب الفراش مفعول لتجد ای کالفراش
غکا آیا ستحس منجس است یا نه ب بعضی واحدی در آن خلاف نموده و هر یک از متاخرین ...

وحیثیت تو هم او را با جوابش باشد که بسطی در رسالهٔ قطع المقال بیان نموده ام اغکب
قال الفرزدق فی مدح السجاد یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم
اذا ما جاء یستلم بنصب عرفان ب هو مفعول لاجله اغکج اکلت دجاجتان
وبطتان کما رکب المهلب بغلتان ب المراد بتان اسم فاعل من تنا یتنو فی المقام
فی حدیث عمر ابن السبیل احق بالماء من التانئ اراد ان ابن السبیل اذا مر برکیة علیها
قوم مقیمون فهو احق بالماء منهم لانه مجتاز وهم مقیمون یقال تنأ فهو تانئ اذا اقام
فی البلد ومنه الحدیث من تنأ فی ارض العجم فعمل نیروزهم ومهرجانهم حشر معهم اغکد
هرگاه کسی روزه سنت دار بود و وارد خانهٔ مؤمنی شود و طلبیدن قهوه یا [illegible] آب یا خرما کی یا لقمه [illegible] تکلیف
دخول طعام مستحب است که افطار سنت شود یا نه ب ظاهر آن افطار کنیز امور صوریه [illegible]
اخبار نیست چون کتاب مؤمنی [illegible] و طعام حاضر کنند افطار سنت است و [illegible]
طعام معنی عرفیست نه لغوی اغکه روزه سنت بوکه که طعام افطار شود قضا دارد یا نه ب
نه هرگاه افطار شرعی باشد اغکو هرگاه کسی شب [illegible] سفر نبوده قبل از ظهر حرکت کند [illegible]
افطار میکند یا نه ب فطار میکند علی الاشهر الاظهر و بعضی تبییت نیت را با خروج قبل از ظهر
شرط دانسته اند اغکز هرگاه در شب نیت سفر داشته باشد و بعد از ظهر بیرون رود چه کند ب
روزه بگیرد و در حیات طاقت کند اغکح از هر صغیر از غلات و غیرها آنکه در دست وصی یا قیم
باشد زکات باید داد یا نه ب معلوم نیست اغکط در کدام کسب خمس است ب در تجارت و زراعت
و گله داری و نوکری و مکتبداری و غیر آن کسب بر آن صادق آید و شرعا حرام نباشد مانند
[illegible] اغل مراد از مؤمنی که منع او را از زکات میتوان داد [illegible]
شیعه را که [illegible] علیهم السلام را درست نداند و [illegible] و اصول دین [illegible] باشد [illegible]

فروع دین را ندانسته و نماز نکنند یا غلط کنند و مسائل را ندانند و قرائت را غلط کنند خلاف صحیح
از تشیع را نداشته باشند بغیر از آن ب تا حد رشد صلح بهم رسد او را یتیم او را مقدم دارند
و هرگاه نباشند بضرورت یتیم او میتوان داد اغلا اضطرار سادات بکنه حدی که
از صدقات محرمه میتوانند گرفت و چه قدر میتوانند گرفت ب حد خوف تلف و بقدر ضرورت علی
الاحوط بل الاقرب اغلب کسیکه خمس گیرد و کیرنده مستحق آن نباشد و قرینه معین آن وجه
نباشد باو واجب است که بپرسد که از وجه است یا نه ب هرگاه ظن غالب حاصل شد که از وجه
محرمه نباشد سؤال واجب نیست اغلج شخصیکه از وجوه فقرا میگیرد خرج او باید که بقدر
باشد و هرگاه زنی اقوام معتبر باشد و اقوام او مکتفی باشند زنی که ام یک [illegible]
اگر [illegible] باید کرد اینها نیز ضابطه ندارند چرا که احوال مردم مختلف بسیار [illegible]
[illegible] میتوان [illegible] نیز میتوان [illegible]
هر [illegible] خوردن یا در هر هفته یک مرتبه اکتفا کردن در این باب ضابطه در سیرت ب
قرار ضابطه درست مشکل است و رجوع بعرف و عادت [illegible] اغلد در اجرت حج
و روزه و زیارت خمس است یا نه و بعد از آن [illegible] ب این نیز از جملهٔ مکاسب
و هرگاه از خرج سال اضافه آید خمس دارد اغله در وظیفه که مستحق [illegible]
یا نه ب معلوم نیست و طریق احتیاط معلوم است اغلو از وجوه استحقاق صرف در راه عتبات
کردن جایز است ب محل خلاف است و [illegible] اغلز فرق هست میان صدقات [illegible]
باستحقاق ب معلوم نیست اغلح هرگاه مشغول آلت [illegible] باشد میتواند که از وجوه [illegible]
مصرف باید ب اغلط هرگاه درست [illegible] خمس را چه کند ب در صورت ضرورت
هرگاه بقصد صلح [illegible] مسائل خود را بتقلید مجتهد حی اخذ کرده باشد [illegible] مجتهد نباشد اغم

کتب علمیه از برای عالم از جمله مستثنیات است که با وجود آنها هر چند بسیار باشد و نسخ متعدده از کتب
داشته از صدقات واجبه تواند گرفت شیخ ره و همچنین نسبت باستطاعت حج و همچنین آنها را ابتدا بر حج مقدم
نگاه دارد تا اینکه فرزندش نحو که چون **ب** ظاهر از جمله مستثنیات است مگر آنکه بار بر باب ذمیمه بر شود و جهتی
در نسخ متعدده که کدام بهتر است و همچنین در سایر کتب است دیگری **اغما** در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام آنکه
بجانب مغرب ضرورت است **ب** حدیثی است که بجانب قبله متوجه باید شد و از جهت دیگر ظاهر میشود که ایشان
بجانب مغرب بهتر است و ظاهر است که اینها هم نسبت باهل عراق است و در بلاد دیگر بلکه در عراق
نیز ظاهر باید رو بقبر آنحضرت کرد **اغمب** اوقات در ایام زیارت حضرت امام حسین ع از عمر حساب
نمیشود پس چه اگر در راه یا در وقت زیارت فوت میشوند **ب** شاید مراد این باشد که داخل عمر نمیشود یعنی
در قیامت حساب آن را نخواهند نمود و ممکن است شرطیکه در شان متلف شده یا آنکه عمر شما اتفاق
و دیگری تفضلی از برای ادراک بعضی مثوبات و اجتماعات در عمر تفضلی بزیارت رفته باشند والله اعلم **ا**
غمج در زمان غیبت امام مقاتله در چند صورت جایز است و در چند صورت واجب است **ب** اگر
قصد جان او کند یا را او جهاد واجب است هر چند که ظن غلبه داشته باشد و اگر قصد مال او یا جان غیر نماید
او را دو داشته باشد پس اگر ظن غلبه داشته باشد بات دادن آن مال میز و واجب است و خلاص کردن مال
یا مال مومن جایز است و اگر ظن غلبه نداشته باشد جهاد جایز نیست و فرار واجب است و همچنین اگر تسلیم
در صورت وجوب و جواز اگر کشته شود شهید است و اگر بکشد خون او هدر است و اگر قصد زن او یا دختر
یا پسر او کند جهاد واجب است با ظن غلبه **اغمد** امر بمعروف و نهی منکر بر زن و فرزند و خدمتکار و چند
واجب است **ب** بر زن و مملوکات زدن تجویز شده لیکن زدن کمتر و در غیر ایشان بعضی گفته اند است اما زدن
زدن **اغمه** اگر کسی در خواب شد و وقت نماز بیرون رود واجب است که او را بیدار کند یا نه
ب نه بلکه سنت است اگر باعث اذیت نرسد والا حرام است **اغمو** در حدیث وارد است

وجهاد در زمان غیبت امام علیه السلام

که شکر نعمت منعم حقیقی باید که مشتمل بر شکر نعمت خلق و من لم یشکر الناس لم یشکر الله من لم یشکر الناس
پس اگر جماعت ظلمه دفع ظلم و رعایت و حمایت کسی کنند نسبت بآنها چه باید کرد **ب**
دعای توفیق هدایت و تحصیل سعادات و در همان امر تعریف و مدح کردن شاید بد نباشد لکن
بجهت اینکه نهی از شکر ظلمه مطرف نشود **اغمز** بسی حرف فحش که اگر بدیگری زنند بدش آید چه صورت دارد
ب آنکه بدش نیاید و فحش نباشد ضرر ندارد **اغمح** دف زدن در حلقه که فقهاء مستثنی کرده اند چه
صورت دارد **ب** نقل کرده اند که در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام ثابت شده است معلوم نیست و ظاهرا از اخبار
اهل سنت است برای تقریب **اغمط** الغاز تتعلق بالطهارة قیل لابی زید ما تقول
فیمن توضأ ثم لمس ظهر نعله قال انتقض وضوءه بفعله قیل فان توضأ ثم اتخذ البرقال
قال یجدد الوضوء من بعد قیل ایجوز الوضوء مما یقذف الثعبان قال وهل انظف منه
للعریان قیل ایمسح المتوضی انثییه قال قد ندب الیه ولم یوجب علیه قیل ایحل الطواف
فی الربیع قال یکره ذلک للحدث الشنیع قیل ایجب الغسل علی من امنی قال لا ولو ثنی قیل
هل یجب علی الجنب غسل فروته قال اجل وغسل ابرته قیل فان اخل بغسل فاسه قال هو
کمن الغی غسل راسه قیل من تیمم ثم رای روضا قال بطل تیممه فلیتوضأ قال ایستباح
ماء الضریر قال نعم ویجتنب ماء البصیر **ب** المراد هنا بالنعل الزوجة وبالبرد النوم وبالثعبان
جمع ثعب سیل الوادی والعریان جمع عرب کالسودان والسود والانثیان الاذنان و
الطوف الغائط والربیع النهر وامنی نزل منی والفروة جلدة الراس والابرة عظم المرفق
والفاس العظم المشرف علی نقرة القفا والروض جمع روضة وهی الصبابة من الماء تبقی
الماء فی الحوض وغیره ومما ذکرنا ظهر وجه الجمع بین قوله ع لا انظف بقره وما فی بعض الروایات
ان حول مرقدکم والضریر حرف الوادی والبصیر الکلب **اغن** در حدیث نهی است از

صاحب جواز اردف حلقه

۱

تعلیم کتابت بزبان پس اگر زن خط خوب داشته باشد میتواند که قرآن و صحیفه نویسد ب نه از
تعلیم است نه از عمل اغنا کسیکه از وجوه فقرا باشد میکند بآن صله رحم میتواند کند ب بلکه باید که [illegible]
رسد اغنب صله رحم که بآن مشغول است ب بلطافت وجه وابنه اسلام و عزت و احترام و [illegible]
و مراعات حال اهل که گفته اند اغنج خویشان بسیار در علی رحمند ب نه اغند صدیق
تا چهل پشت داخل رحمند نزد شما معتبر است ب حدیثش صحیح چنانچه بخاطر دارم اغنه
که رویش از طلا و نقره باشد ضرر دارد یا نه ب معلوم نیست اغنو خبیث چه معنی دارد
کدام است ب هر چیز حرام است به معنی غیر از این در این از منه بر ما معلوم نمیشود اغنز در حیوانات که
معاوضه میشود و زیاده میگیرند ربا لازم میرسد یا نه ب نه اغنح کسیکه در ملک مشترک شرکاء
اذن شرکا باغی کند چنین اشجار بسیار آیند بعضی از شرکا گویند که ربع مرا از آن باز ده و صاحب ربع گوید که
خود از زمین ساده بگیر تفاوت زمین و غرس هم و شریک قبول میکند چه باید کرد ب اتفاق مشهور
حکم غاصب دارد و هر یک از شرکا استحقاق دارند بازاله اشجار و اصیل او و اگر زمین قابل اجزاء
قابل قسمت اجباری باشد شریک شاید تواند گفت که اول قسمت میکنم و بعد از آن هر چه از اشجار و ابنیه
در حصه او افتد میتواند ازاله کند اغنط متفرعست که در ملک مشترک بعضی از شرکا درختی میکارد
یا عمارت میکند و بعضی نیز مطلع شده اند و آن وقت مذکور نمیشود که اینها از برای خود یا برای همه در آخر
میان ایشان یا ورثه ایشان نزاع میشود چه حکم دارد ب درخت و عمارت مختص بآن شخص است
و کسی که دعوی شرکت کنند باید ثابت نمایند و میرسد که اوراق و جنه که بقصه شرکت گفته
همچنین ورثه او را قسم نفی العلم میتوانند داد و آنها نیز تسلط برد قرار دارند و اگر شرکا را اذن نمایند
اذن نداده اند آن شخص را میرسد که اثبات کند باشان استحقاق و بنا بر اذن اگر خواهند که آنها را ازاله
کنند باید ارش بدهند تفاوت قیمت از امیان افتاده صحیح بهند اغس من کان الفقض علی کو

عقربٌ جنٌّ فی الدجی الاجدل ب هو برج کوکب فاعل انقض والاجدل فاعل
وعقربیت مجرور علی اغسا علی امام جلیل عظیم فرید شجاع کریم حلیم [illegible]
کلمه است که بتقدیم و تأخیر هر یک از این کلمات خوانند چند بیت میشود ب چهل هزار و سیصد بیت
میشود بلکه بتقدیم و تأخیر هر یک از لفظ اول که علی امام است دو بیت میشود چنین از اضرب
در مخرج سیم که جلیل است شش میشود و اضرب آن در مخرج چهارم بیست و چهار میشود و اضرب آن در مخرج
پنجم صد و بیست و اضرب آن در ششم هفتصد و بیست و اضرب آن در هفتم پنج هزار و چهل و چنین از اضرب
آن در مخرج هشتم که حلیم است چهل هزار و سیصد و بیست میشود اغسب که چند چیز مشترک باشند
که در قیمت تفاوت داشته باشند چرا میتوان قسمت کرد ب اغسج که کسی چند جریب فروخت
و بعد از چند سال او را حق شفعه اضافه آمد میتواند بیع باو از شتری بگیرد ب بلی
اغسد که کسی که بر مسئله باذن صاحب آب ساخته و مدتی دارد بعد آیا صاحب آب میتواند او را
بگوید و از اصطلاحات شود و همچنین که آب کسی در ملک دیگری برضای او بگذرد مدتی بعد از آن صاحب
ملک منع میتواند شد ب که بوجه از وجها مربوط نه صلح از جانب نه ملک لازم نشده میتواند
آن است که ضرر برادر و من زن نه اغسه میگوید که حضرت صلعم که کبری شعر را عاشق نه در [illegible]
رسالت صلی الله علیه و آله گفته که لطف فرمایند خالی از لطف و فایده نیست ب اگر به نظر حقیر آمده
بیت این شعر است
أيا ريح الجنوب لعل علماً من الاحباب يطفي بعض حري ولو لا حلوك
إلى منهم سلاماً أنشره ولو تبري وحق ودادكم إلى كنوم ولي لا أبوح لهم بسري ارالی الله
وصلكم قريباً فكم ليسرابي من بعد عسر فيوم من فراقكم كشهر وشهر من وصالكم كدهر
ايضاً نعم لكم ملزماتي ملزم ووصل بدى الايام لم يتصرم ولو لم يكن قلب المتيم فيكم
جريح لما سالت دموعي بالدم ولم يخاطر في ساعة من خيالكم فمن حبكم قلبي ومن ذكركم فم

ولو جبل حملتموه بعادكم لما لفما حال المحو واعظمی اشد علی کبدی بیدی فرددها لما فی
من جوى من الشوق مضرم طويت الهوى والموت بين طيه وكتمت اشجانى فلم تكتم فيا بات
قد طال بنا مدمع النوى وانت قليل تنظم الشمل فانظم ايضاً يا سعد ان جزت بوادى
الاراك انشد قلبا ضاع منى هناك واستقف غزلان النقا سائلا هل لاسير الحب
منهم فكاك وان ترى ركبا بوادى الحمى سائلهم عنى ومن لى بذاك نعم سروا واستصحبوا
مهجتى الان عينى تشترى ان تراك مافى من عضو ولا مفصل الا وفيه ركب من هواك ٤
اوعدتنى بالهجر بعد الوفا يا سيدى ما فادهنا بذاك فاحكم بما شئت وما ترتضى فالقلب
ما يرضيه الا رضاك لغز [illegible] تقليد [illegible] از آنکه تقلید [illegible] ... [illegible]
[illegible] بگوید ... [illegible] صورت [illegible]
ب [illegible] که ادا نماید هرچند [illegible] ... [illegible] ضرر [illegible] شده
[illegible] ... [illegible] ظن غالب [illegible] ... [illegible]
[illegible] لغز در نماز و روزه که [illegible] ... [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] ... ب [illegible] ... [illegible]
[illegible] شبهه [illegible] ... [illegible] نیت قربت [illegible] آن [illegible]
اجرت [illegible] حج [illegible] عبارت [illegible] و آن [illegible] که [illegible]
وقوع [illegible] ... [illegible] قربت [illegible] ... [illegible]
نیت قربت میان حج و نماز و روزه [illegible] حج [illegible] و [illegible] وقوع اجماع [illegible]
[illegible] حج [illegible] فرق [illegible] عبادت [illegible] حج و [illegible] نیت قربت در [illegible]
متفق علیه است وجد امجد آخوند ملا محمد تقی مجلسی قدس سره در حدیقة المتقین در اوائل باب

زکات [illegible] ثواب [illegible] زکات [illegible] این همه ثواب نماز [illegible] است که [illegible]
[illegible] دینار [illegible] مولانا عبدالله تستری رضی الله عنه
[illegible] رضی الله عنه مضطر شده بودند [illegible] دینار
[illegible] نماز مثل شیخ بهاء الدین [illegible] قیمت متعارف [illegible] نماز دیگران [illegible]
و تفضل [illegible] قیمت [illegible] نماز [illegible]
[illegible] تقصیر [illegible] تمام [illegible] کلام آخوند و در وجوب
ترتیب میان نماز خلاف [illegible] و مشهور وجوب است و اقوی عدم [illegible] و احوط اعتبار ترتیب
و مراد بترتیب آن است که [illegible] نماز دیگر [illegible] باید بترتیب [illegible]
و بنا بر عدم وجوب [illegible] نماز [illegible] نماز ظهر مثلا قبل از [illegible]
[illegible] ترتیب شرط نیست اجماعا لغز فی الغاز تتعلق بالصلوة قیل لا یجوز
زیدا یجوز ان یسجد الرجل علی العذرة قال نعم ویجانب القذر قیل له السجود علی
قال الاولی علی احد الاطراف قیل فان سجد علی شماله قال لا باس بفعاله قیل ویجوز السجود
علی الکراع قال نعم دون الزراع قیل ایصلی علی راس الکلب قال نعم کسایر الهضب قیل
من صلی وعانته بارزة قال صلوته جائزة قیل فان صلی وعلیه صوم قال العید ولو صلی
مائة یوم قیل فان حمل جروا وصلی قال هو کمن حمل بافلا قیل ایصح صلوة حامل القروح قال
لا ولو صلی فوق المروح قیل فان اصاب ثوب المصلی مخوفا قال یمضی فی صلوته ولا عزو قیل
ایجوز ان یوم الرجال مقنع قال نعم ومدرع قیل ان امهم من فی یدیه وقف قال العید ولو
انهم الف قیل ان امهم من یحنق بادیه قال صلوته وصلوتهم جائزة قیل فان امهم النوید
الاجم قال صلی وخلاله ذم قیل ایدخل القصر فی صلوة الشاهد قال لا والغائب الشاهد

ب العذرة فناء الدار والخلاف الكم والشمال جمع شملة والكراع ما استطال من الحجارة السود ورأس الكلب ثنية معروفة والهضب الثنية الصغيرة والعانة الجماعة من حمر الوحش والصوم ذرق النعام والجرو الصغار من القثاء والرمان وفي الظاهر ولد الكلب القرون المبلغ وفي الظاهر انتفاخ الخصية والنجو السحاب الذي ينشد مطره وفي الظاهر الغائط والمقنع لابن المغفر والمدرع لابن الدرع والوقف السوار من العاج في يد النساء والفخذ العشيرة وبادية يسكنون البدو والثور السيل والاجم الذي لا رمح معه وصلوة الشاهد المغرب لان قامتها عند طلوع النجم الشاهد بدخول الليل ويحتمل ان يراد بالشاهد الحاضر والشاهد الغايب هو الله اغسط جعفر كراجكي وحمصي ابو الدنيا كيان نجف كه در كتب فقه واحاديث شيعه مذكورند ب اما جعفر كه او را صاحب بوده و ابو الفضل صابوني و مؤلف فاخر وصاحب فاخر نيز ميگويند پس او محمد بن احمد بن ابراهيم بن سليمان بن سليم جعفر كرفي مصري صابوني است كه زياده بر هفتاد تصنيف داد و در غيبت صغرى معاصر شيخ كليني بوده و كاكا در شيخ بوده و مطرز او روايت نموده اند و قتادي متفرده از و نقل كرده اند مثل جواب السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته در تشهد آخر و كراجكي محمد بن علي بن عثمان است كه شاگرد سيد مرتضى و شيخ طوسي بوده و قريب بسي كتاب و رساله تصنيف نموده و حمصي محمود بن علي بن حسن رازي سديد الدين است صاحب چند تصنيف و استاد شيخ منتخب الدين صاحب فهرست مشهور است و ابو الدنيا علي بن عثمان بن خطاب بن مره مغربي است كه از آب حيات خورده و بخدمت حضرت امير و شيخ محمد حرفوشي او را ملاقات نموده و از او روايت كرده و حقير از شيخ حرفوشي مشار اليه بپنج واسطه روايت دارم كه تا حضرت امير عليه السلام بهفت واسطه ميشود و احوال اين كلا در كتاب معتبر بيان نموده ام اغع كدام زنست كه در بعضى صورتها مرد از جماع ميكند بعقد دوام در زمان غيبت عليه السلام

بدون كلل

بدون كلل طلاق و بر هر يك از اينها حلالست و همچنين زن ب اطلاع بر كيفيت جواب ب اين زن آنست كه بعد از جماع عقد او فسخ شده بسبب يكى از عيوب مثل جنون و جذام و برص و قرن و افضا و عمى و اقعاد يا بسبب آنكه شوهر او كنيز مملوك بوده و بعد از جماع بملك او منتقل شده و با تمليك او را كه عقد او را فسخ نموده و از اين كلام معلوم شد جواب تحليل كه چون زن رسد كه محلل ملاك را طلاق دهد ميتواند كه او را بعقد مملوك در آورد بعد از جماع او را بملك آن زن با ديگرى منتقل سازد اغعا چه كسى ملكى را وقف كند بر حضرت امام حسين عليه السلام مثلا يا بر مسجدى يا منافع آن بفقرا مى رسد يا نه و بمصرف چنين وقفى چيست ب بايد حاصل منافع آن صرف آن روضه و مسجد شود از قبيل فرش و روشنى و خدمه بقدر اجرت المثل عمل خود نيز ميتواند گرفت و بنا بر اين فقرا و استحقاق گرفتن جايز نيست اغعب هر گاه حوض وقفى يا پلى يا مسجدى يا كاروانسرائى وقفى خراب شود و اسباب آنها معروف در تعمير ميتوان رسانيد ب بلى هر گاه آنها قابل تعمير باشند يا بالفعل گسسته باشد كه آنها را تعمير كنند و آن اسباب بالفعل خراب و در معرض تلف باشد يا بسبب اشراف انهدام و اضرار مشرف بر خراب گشته و تعرض بغير آن جايز نيست و مراعات اقرب فالاقرب باين طاهر الازم است چنانكه گذشت لغعج چه معنى دارد اين در بعض جايها وقف كرده اند كه شرط شده كه كسى شب در آن باشد هر گاه ميتوان گفت كه شب بايد بود چه بايد كرد روز نشستن در شب با روز كافى است يا نه ب بهر نحو كه واقف گفته بايد عمل كرد و اگر آن معلوم نباشد بهر نحو كه نامزد عرفى گويد و الله يعلم لغعد هر گاه كتابى يا قرآنى آثار وقف باشد و مظنه وقفيت در آن بهم رسد لكن صاحبش گويد وقف نيست ميتوان گرفت يا نه و اگر وقفيت ثابت باشد لكن در تصرف كسيست كه بر وقف ندارد و ميشود ميتوان چيزى بدو داد و گرفت و استحمال كرد ب نه هم يعنى حاصل شود بوقفيت و شاهد عدل بر شهادت دهد و كه بتواتر يا شياع رسد و ذو اليد اعتراف نمايد وقفيت ثابت نميشود و خريدن آن ضرر ندارد و اگر وقفيت ثابت باشد بايد بمتولى شرعى يا مجتهد رسانند هر گاه ناظر و واقف معلوم نباشد و وقف عام باشد و اگر وقف خاص باشد بموقوف عليهم

جنون و خصا يا عيوب زن است

مستند
محمد بن حسن رضى
سر

باید داد **لغعه** هرگاه کسی وصیت کند که کتب حدیث مرا وقف کنید و در آنها بعض از اجزاء حدیث باشد

که اتمام آن حرفه نداشته باشد میتوان آنرا فروخت و عوضش کتاب درست گرفت یا نه **ب** نه مال اجزا را

وقف کنند **لغعو** کتاب جامع یقال الشیوه که مشهور و معروف است که از مرحوم آخند ملا احمد اردبیلی مشهور است

در بعض اوقات از بعضی میشنویم که از آن مرحوم نیست حقیقتش چیست **ب** از آن مرحوم است بلا شبهه چنانکه کتاب تهذیب

حدیث و استبصار از شیخ طوسی است و از جمله فضلاء ثقات که تصریح باین نموده اند یکی فاضل متبحر مرحوم آخند

ملا محمد طاهر قمی است صاحب تصانیف بسیار در کتاب ملاذ الاخیار و غیره و او معاصر آخند اردبیلی بوده و دیگر

فاضل محدث ثقه شیخ حر عاملی مشهور است صاحب تألیف بیشمار که در کتاب امل الامل که در علم رجال تألیف فرموده

باین تصریح نموده و عمرش مقارب عصر اردبیلی بوده زیرا که وفات آخند اردبیلی در سنه نهصد و نود و سه بوده و ولادت

شیخ حر در سنه هزار و سی است و با وجود شهرت و شهادت این دو فاضل ثقه که معاصر و مقارب عصر مصنف

بوده اند انکار شخصی که بعد از صد سال بهم رسیده باشد یا از جهل است یا از تجاهل و انکارش از قبیل انکار یزید ام ام

سنی است که در کتاب نواقض الروافض در مقام طعن بر کتاب حدیقه الشیعه کتاب استبصار را باین مطهر حلی یعنی علامه

نسبت داده و احتمال دیگر میرود که این شخص منکر از صوفیه یا متصوفه باشد نظر بانکه آن مرحوم در حدیقه کمال مبالغه در

مذمت صوفیه نموده و احادیث بسیار در باب ایشان ذکر فرموده والله یعلم **لغعن** هرگاه کسی باین عبارت نذر

کند که اگر مثلاً بیمار به شود نذر کردم که فلان قدر پیستی تبدهم یا در ضریح امام رضا علیه السلام مثلاً بیندازم چه کند

ب باین عبارت نذر متحقق نمیشود مگر آنکه نام خدا برده باشد باین نحو نذر کردم یا عهد کردم پس لازم میشود

بر آن وجهی که نذر کرده و مخالفت جائز نیست **لغفج** الغاز تتعلق بالصوم قیل لابی زید ایجوز

للمعذوران یفطر فی شهر رمضان قال ما رخص فیه الا للصبیان قیل اهل للعرس ان یاکل فیه

قال نعم بلا فیه قیل فان افطر فیه العواة قال لا ینکر علیهم الولاة قیل فان اکل الصائم بعد ما ... (؟)

قال هو احوط له و اصلح قیل فان عمد لان اکل لیلا قال الیتم للقضاء و نیلا قیل فان ضحکت المرءه

فی صومها

فی صومها قال بطل صوم یومها قیل فان ظهر الجدی علی غرتها قال تفطر اذن بمضرتها قیل

فان اکل قبل ان تتواری البیضاء قال یلزمه والله القضاء قیل فان استثار الصائم الکبد قال

افطر و من احل الصید قیل فهل یفطر بالحاج الطابخ قال نعم لا یطاهی الطابخ **ب** المعذور

المحموم و المعرس الذی ینزل فی آخر اللیل لیستریح ثم یرتحل و العراه الذین یاخذهم العرواء

و هی الحمی برعدة و اصبحای استصبح المصباح و اللیل ولد الحباری و الکروان و ضحکت

ای حاضت و منه قوله تعالی فضحکت فبشرناها و الضره اصل الابهام و اصل الثدی ایضا

و البیضاء من اسماء الشمس و الکبد القی و استثار استدعاه و الطابخ الحمی الصلب **ل**

غعط اگر کسی طلبی بر کسی بشخصی دارد که در ولایت دیگر باشد آیا بدون قبض شرعی و کیل او کفش

که شیخ بعد زکوة بتوان یا لولایت رسید کافی است یا نه **ب** تا قبض او یا وکیل او نرسد فایده ندارد

وقیاس بر صوم بدل ... باطل است **لغف** طعام شصت مسکین را بتفریق میتوان داد یا نه و مسکین را

از یک کفاره زیاده بر یک مد میتوان داد **ب** تفریق جائز است و اضافه باطل مگر آنکه کمال علم ... به

لغفا مقدار کفاره چیست **ب** بهر مسکینی یک چارک تبریز و احوط نیمن است از ... گندم ...

از ... باشد حب المقدور و اگر اطعام کند آنقدر بخوراند که سیر شود ... اطعام دو صغیر را یک کبیر

حساب کنند و در ... **لغفب** کفاره و حبوب را بسید میتوان داد **ب** محل

خلاف و اشکال است و اظهر جواز و احوط ترک است مگر آنکه صاحب کفاره سید باشد که کفاره سید برای

سید و غیر سید هر دو جائز است بلا خلاف و همچنین است زکات سید و فطره او و در فطره حق ...

بد هند ... آنکس که فطره او را میدهد مثلاً آنکه زوج عامی فطره زوجه سیده اش را بدهد آن

فطره غیر سید است بخلاف کفاره و زکات **لغفج** زنانی که مظنون است که عده نمیدارند شوهر

کردن ایشان چه صورت دارد **ب** آنکه معلوم نباشد که مشهور بر زنا ... ضرر ندارد ...

که علم بهیچ طرف ندارد که عده دار است یا نه نشسته تمتع بآن نزدیک دارد لغفد الغاز
الزكوة قيل لابي زيد ما يجب في مائة مصباح قال حقتان يا صاح قيل فان ملك
عشر خناجر قال يخرج شاتين ولا يشاجر قيل فان سمح الساعي بحيمة قال يا للشرع
لا يوم قيامته قيل ايستحق حملة الاوزار من الزكوة جزاء قال نعم اذا كانوا غزاة ب
المصباح الناقة التي تصبح في المبرك ولا ترعى حتى يرتفع النهار والخناجر جمع
خنجر وخنجور الناقة الكثيرة اللبن والساعي جابي الصدقة والحيمة خيار المال
والاوزار السلاح وغزي جمع غاز لغفه در حیات حضرت فاطمه زنان بر حضرت
امیر علیه السلام حرام بودند یا نه ب بنی نظر که حدیث صحیح صریح دیگر ندارم که حضرت علیه التحیه نسبت بزنی دیگر غیر
تیز چنین بوده وا ... لغفو کسیکه زن سیده با شریف دارد آیا بر حضرت فاطمه محرمست ب
به آنکه از اولاد آنحضرت باشند نه از سادات دیگر مثل بعض اولاد عباس و ابو لهب و جعفر و عقیل
و حضرت امیر به آنکه از حضرت فاطمه نیستند نرسیده باشند لغفر الغاز الحج قيل لابي زيد
ايجوز للحاج ان يعتمر قال لا ولا ان يختمر قيل فهل له ان يقتل الشجاع قال نعم كما يقتل
السباع ب الاعتمار لبس العمامة وهي العمامة والاختمار لبس الخمار والشجاع
الحية لغفخ میتوان اندر زن همشیره یا برادر خود را شیر دهد ب بنی علی المشهور لا ظهر
کسیکه در رضاع بعموم منزلت قائلست از حرام میداند زیرا که بمنزله مادر طفل میشود و بر شوهر
حرام میگردد و عموم منزلت دلیل درستی ندارد لغفط بر زنان اهل ذمه مثل یهود و نصاری
و همچنین بر زنان دهات و صحرا نشینان نظر میتوان کرد ب مشهور جواز است بشرط
عدم ریبه و شهوت به آنکه آن زنان پروا نمیکنند و اگر ایشان را منع کنند ممتنع نشوند
و احتیاط آنست که غیر وجه و دستها را نگاه نکنند لغض کسیکه خواجه سرا یا خصی باشد

در حیوة سایر ... حضرت [illegible]

نوکر

مستوکون از بلای اوست یا نه و همچنین زن کافر و بعد از انقضاء عدت بر زنان آن ...
هست ب نزد عموم ادله شاملست این است خصوص مشهور که در آن جامع الذم و معتبر ...
... سید ... لغصا بعضی
و عده بر غیر مدخول بها نیست علی المشهور الصحیح و بعضی گفته اند عده را او واجب
شبهه مسکینه که حضرت فاطمه از خانه بیرون آمده و بمسجد رفته خطبه خوانده و در حضور مردم با ابو بکر گفتگو نمود
و از بعض اخبار نیز ظاهر میشود که از بعض صحابه ... و از بعض خدام مثل سلمان در جواب میگفته
جواب ایشان چیست ب مقدمه گفتگوی آنحضرت در باب فدک و میراث در مسجد در حضور مردم
بتواتر ثابت است و انکار نمیتوان کرد و محمولست بر ضرورت که بالاجماع مستثنی است و آنچه محصور
اعلم بعد از ضرورت مطلقه و بعض اخبار دال بر رؤیت بعض صحابه صحتش معلوم نیست و ...
از انظار اتفاقیه که بلا توقف حلال است بوده باشد یا بعنوان اجراء صیغه بر بعضی از ...
آنحضرت شده باشد نسبت بمثل سلمان و جابر هر چند نقل شده باشد با ائمه عصار نسبت بحکم مختلفه
و در ابتدای اسلام تحریم نظر نبود و بعد از نزول آیه حجاب اغلب که اندک باشد ... سیده ... بود در زنان
محمولست آنچه وارد شده که حضرت پیغمبر در شب زفاف حضرت فاطمه صدای جمعی از زنان شنیده
بر فرض که آنها محرم بوده باشند لغصب لغاز البيع قيل لابي زيد ما تقول في بيع
الكميت قال حرام كبيع الميت قيل ايجوز بيع الخل بلحم الجمل قال لا ولا بلحم الحمل قيل ايحل
بيع الهدية قال لا ولا بيع السبية قيل فبيع العقيقة قال محظور على الخليقة قال ايباع
الصقر بالتمر قال لا وما لك الحلو والامر قيل فان اشترى عبدا فبان بام جراح قال اما في
رده بهذا العيب جناح قيل ايجوز بيع الداعي على الراعي قال لا ولا على الساعي قيل
اشترى المسلم سلب المسلمات قال نعم ويورث عنه اذا مات قيل فهل يجوز بيع الشافع
قال لا يجوز من دافع قيل ايباع الابريق على بني الاصفر قال يكره كبيع المغفر قيل

ايجوز للرجل ان يبيع صفيه قال لا ولكن يبيع صفير قيل المحل الكسب بالطرق قال هو كالقمار بلا فرق ب الكميت من اسماء الخيل والمخل ابن المخاض ولا يجوز بيع اللحم بالحيوان مطلقا والهدية بالتشديد ما يهدى الى الكعبه ومنه الهدية بالسكون والتخفيف والسبية المخلا الاسير وعقيقة الولد يطلق على الشعر الذي ولد وهو عليه والصفر الدبس والام جمع الدماغ والداعي بقية اللبن في الضرع والساعي جابي الصدقة واللحاء لحاء الشجرة والشافع التي معها سخلها والابريق السيف الصقيل وبنوا الاصفر الروم والصبي الولد على الكبر والصفي الناقة الغزيرة الدر والطرق الضرب بالحصى وهو من افعال الكهنة اغصع زنان را از راه دور ديدن كه دو سوار كون و بحجت زيارت ائمه عم بردن و كاه هست كه نامحرم صدا ايشان را بشنود و ايشان را مي بينند هست بانز ب بلا نظر بعورت كه مستلزم محرمي باشد و شنيدن و ديدن اتفاق به قصه حرام نيست اتفاق قال غصلب صغيره و غير مدخول بها در طلاق و فسخ عده دارند و نه دخول موجب عده و تمام مهر و عدم عنن موجب نصف در دخول قبل است ب ظاهر ب در بان نسب ددر فيقين عده نيست و دخول در عده و مهر شامل دخول در است اجماعا و بعضي بحدود خلوت اكتفا كرده اند و آن ضعيف است اغصه المسعودي من هو و هو من العامه او الخاصه ب هو لقب لثلثه احدهم علي بن الحسين بن علي المسعودي ابو الحسن الهذلي قال النجاشي له كتب منها كتاب اثبات الوصية لعلي بن ابي طالب عليه السلام و كتاب مروج الذهب انتهى و مروج بضم الميم والراء و سكون الواو و كلامه في ذلك الكتاب ظاهر في كونه اماميا او شيعيا مستقيما و بالجمله كتابه ذلك في غاية الاعتبار روى عنه ابو الفضل الشيباني اجازه و نقل اليه سنه ثلث و ثلثين او خمس و اربعين بعد الثلثمائة و ثانيهم القاسم بن معن بفتح الميم و سكون المهمله ابن عبد الرحمن بن مسعود المسعودي الكوفي ابو عبد الله القاضي ثقه فاضل من السابعه مات سنه مائه و خمس و سبعين كذا

في تقريب ابن الحجر انتهى و ذكره الشيخ في رجال الصادق عم مهملا لكن بزياده بن عبد الله قيل ان مسعود بهي اسم احتمال ان يكون هو في التقريب نسبة الى الجد بعد و ثالثهم عبد الرحمن بن عبد الله ابن عتبة ابن مسعود الكوفي المسعودي صدوق اختلط قبل موته و ضابطه ان من سمع عنه ببغداد فبعد الاختلاط من السابعه مات سنه مائه و ستين او خمس و ستين كذا في التقريب و ذلك اللقب اشهر في الاول عند ناوفي الثالث عند هم اغصو ~~زنان را از راه دور ديدن كه بعنوان كون و بحجت زيارت ائمه عم بردن و كاه هست~~ كه نامحرم جمع ميان دو خواهر در نكاح حرام است يا حلال و شامل شريفه و متعه نيز هست يا نه ب جمع حلال است على المشهور الصحيح بلكه خلاف در ان بغير مرحوم شيخ حرفه ظاهر نبوده و قاصر رساله در خصوص اين نوشته ام مسمى بمنع المنع من الجمع و غير ما كه شيخ ما را در تحريم مستند آن شده ذكر نموده ام و جواب هر كه خواهد رجوع بان نمايد و ظاهر حديث شامل شريفه و متعه هست اغصن الغاز الشفعه والاحياء قيل ايثبت الشفعه للشريك في الصحراء قال الا للشريك في الصفراء قيل ايحل ان يحمى ملء البر والخلا قال ان كان في الفلاء فلا ب الصحراء الاتان التي يمازج بياضها غبره و الخلا الكلاء اغصح هر كاه صغيره را بكبيري يا كبيره را بصغيري عقد منقطع نمايند افاده محرميت ميكند ب بلي نسبت با در منكوحه و دختر منكوحه و پسر شوهر اما دختر منكوحه پس محرم نميشود الا بعد از دخول با در شوهر زيرا كه قبل از آن محرم ابدي نيست و محرم هر زني است كه حرام باشد نكاح او مؤبدا به نسب يا رضاع يا مصاهرت بغير خوبي شي و محرميت در صورت مذكوره هم رسيد شر طيكه منظور تمتع باشد از منكوحه صغيره كه مجرد ديدن يا لمس ياكه بدون احد اسباب شرعيه محلله بر ناكح حلال نشود و مع ذلك شرط صحت نكاح از قبيل كفالت و صحه لقرف ولي از ملاحظه غبطه يا عدم مفسده بنسبة به مولى عليه موجود باشد و متوطن نكاح صغير و صغيره و لو فرعي باشد مو با براي بايد مدت تمتع انقدر باشد كه نظر و لمس در آن حرام لتو انه بود كه بنكاح حلال شود و همچنين مهر از غير مهر منفعتي باشد ملاحظه صلاح در دادن مهر باشد و چون

متعه نفقه و کسوه شرعا ندارد و بلا خلاف و همچنین میراث نمیبرد و نمیدهد مطلقا علی المشهور الصحیح بلکه باید زن مراة
که مستحق نفقه مثلا نیست و اگر مرد چیزی از خوراک و پوشاک باو دهد محض تلطف و تبرعست نه بعنوان لزوم شرعیت
مثل زوجه دائمه و درین اعصار کم مردی چنین را میداند چه جای زنان و ظاهرا رضا متعه مبتنی بر استحقاق نفقه است
و بنابرین در صحت عقد اشکال بهم میرسد هرچند که مرد مطابقه در اوائل ندانسته باشد یا بعنوان استحقاق شرعی
فهمیده باشد و داند که صیغه فقره مستهلکه متعه [illegible] بیک شرف از برای نفقه شده و بدون آن به [illegible]
نمان راضی نمیشود و قطعی و جزما مگر بعنوان نذر و جبر و بر تقدیر عدم استحقاق شرعی بمجرد صیغه مستحق نمیشود الا
بشرط ضمن العقد مانند اشتراط نفقه اجرا قبل لو کرد و علاجا زیراکه متعه اجر است بلا خلاف و بر تقدیر اشتراط
شرط است تعیین نفقه جنسا و نوعا و وصفا و قدرا که مثلا هر روز نان گندم و طعام برنج میدهد یا غیر آن و چه
قدر میدهد و همچنین در رخت بلا خلاف بین العلماء زیراکه برخلاف نفقه زوجه دائمه است که آن محمول بر کفایه
دارد در شرعست از مقدار معلوم بالعرف و عادت زوج یا زوجه علی الخلاف بر هر تقدیر حکم اجر ندارد و بلا خلاف
و هرگز تحدیدات مذکوره در متعه نشده و نمیشود و موجب اشکال عظیم در صحت عقد میگردد مگر آنکه زوجه غنیه باشد
و احتمالی در کردن نفقه نداشته باشد یا آنکه شرط کنند که هر روز [illegible] نفقه یک عباسی مثلا بگیرد پس اگر بعد از آن با
همدیگر بسازند بهر نوع که مراضات در نفقه شود مانع ندارد و ضرر بعقد نمیرساند والله یعلم لغضط هرگاه
عزوما شرعی عقد تمتع از برای صغیر یا صغیره بندد افاده محرمیت میکند یا نه ب نه مگر بعد از بلوغ و رسیدن و امضا
با تحقق شروط لازمه لغق هرگاه خواسته باشند که زنی محرم شود میتوان او را بار [illegible] او را بعقد تمتع در
آورد و در ضمن عقد شرط کنند که بغیر از نظر چیز دیگر برای او حلال نباشد و دست به بدن او نرساند و بر تقدیر صحت
این عقد و شرط هرگاه مکنوحه بعد زمین راضی [illegible] با جماع شود همان صیغه اول جایز است یا نه و بر تقدیر
جواز در وقوع مستحق مهر دیگر از برای لمس و جماع میشود یا نه و اگر رضا را معلق بر مهر دیگر سازد و زوج بر
راضی شود چه صورت دارد ب تمتع از برای محرم حلال نظر با لمس مکنوحه خلوت و شرط حلال نظر با [illegible] میشود

مطلق

مطلقه و همچنین در هر گاه بآن دخول بر اتفاق امه و بعد از رضا مکنوحه بلمس و جماع ظاهرا فرق ندارد
لکن بهمان مهر اول و اگر شرط زیاده مهر با اجل شود موجب اشکال میگردد و اجل باطل نمیشود و قطعی [illegible]
مهر پس ظاهر آنست که بهر جا مهر المثل ثابت میشود چنانکه در جماعات شبهه و اجارات فاسده است
یا جبل مراة والله یعلم لغقا الغاز الذباح قیل لا حد بینما تقول فی میتة الکافر قال حل
للمقیم والمسافر قیل ایضحی بالطالق قال نعم ویقری منه الطارق قیل ایجوز ان یضحی بالحول
قال هو اجدر بالقبول قیل فان ضحی قبل طلوع الغزالة قال شاة لحم بلا دهاله ب الکافر
البحر لانه یکفر وجه الارض ویستره ومیتة السمک الطافی فی ومنه نظم معنی قوله
ما کافر تو نیم و خدا کافر ماست ما بر خدائیم و خدا بر شد ماست وما اول به بعض الصوفیه
قوله عز و جل فی اول سورة البقرة فقال ان الذین کفروا الایة نزلت فینا معشر الصوفیة فقال
ان الذین کفروا ای ستروا الباطل واظهروا الحق سواء علیهم ءانذرتهم یا محمد ام لم
تنذرهم لا یؤمنون بک لانهم من اهل الشهود وانت من اهل الظاهر ختم الله علی
قلوبهم فلا یدخل فیها الا الحق وعلی سمعهم فلا یسمعون غیر الحق وعلی ابصارهم غشاوة فلا
یرون سوی الحق ولهم عذاب الیم بصحبتک لهم یا محمد انتهی مضمون ما بالبال البال
بالبلبال ومن اراد تحقیق المقال فلیراجع الفتوحات والطالع الناظرة التی ترسل
لترعی حیث شاءت والحول جمع حائل والغزالة هنا الشمس تعالی طلعت الغزالة ولاتقا
عزنیت لغقب کدام زنست که محرم است و محرم ابدی نیست و بالعکس ب اول شوهر دار است
دوم مطلقه در عدة رجعیه و ثانیه هر زنیست که در حال شوهر داری او را عقد کرده باشند یا زنا کرده
باشند که در هیچ وقت آن زن بر فاعل محرم ابدیست و محرم نیست لغقج در حدیث است که لو علم الناس
ما فی زیارة شعبان من الثواب لقامت ذکور رجال علی خشب [illegible] معنی دارد ب از برای آنچه معنی که انه

[illegible] شعبان

یکی آنکه اگر مردم بدانند ثواب زیارت شعبان را هر آینه بسبب رفتن زیارت و ترک تقیه حکام جوران نزاع
بدار کشند و بردار بمانند دیگر آنکه چون دانسته ثواب زیارت را که گفتاره گناهان میشود مرتکب گناه خواهند
شد و زنا خواهند کرد و بجهد یکه دیگر بهای ایشان برای سوراخ چوب بر خواهد خواست پس هیچ زن را سالم نخواهند گذاشت
دیگر آنکه بعد از دانستن ثواب آن مردان مرده اهل کاهای کوشتن نداشته باشند بیار چوبی خواهند رفت
و اگر احتمال تصحیف و تحریف در حدیث شرورد و احتمالات دیگر بهم میرسد

عقد الغاز الادب و الجوید قیل
ایسلم القائم علی القاعد قال نعم و ربما یبین الاباعد قیل ایمنع الذمی عن قتل العجوز قال
معارضته و ذلک لا یجوز ب القاعد هی التی تقعدت عن الحیض او التزویج فاوجه للتاء
ومنه القواعد و العجوز الخمر فانها احد المعانی الستة و الستین للعجوز و قد لها من حجها و قد ابدع
الفاضل الشیخ محمد بن عیسی بن اصبغ الازدی اللغوی فی ضبطها ثم نظمها و قد شرح بعد
عشرون ادیبا و تابی نعنی الا ذکرها لبلاغتها و سهولة الفاظها و حسن سبکها و رقة
معانیها و اشتمالها علی جملة من الالغاز و سیابتها و ها هی لا تنبعن معاطاة العجوز
الخمر و تنهه عن مواطاة العجوز الشیخة و لا ترکب عجوزا فی عجوز الرمکة و الحرب
و لا روع و لا تاتک بالعجوز العاجز و ان ارعت باقوام عجوز سنة فعش فیها بابوال العجوز
البقرة و ان تزور العجوز بلا عجوز البطل و ترس ففطره علی متن العجوز الید الیمنی
و ان غاضت عجوز بنی زیاد بئس غداة عذلها اهل العجوز القریة و ما ان للعجوز اذا الت
الرعشة سوی استعمال دمغة العجوز الارنب و ان جلد العجوز جلدت یوما الضبع
براحل اثاق من العجوز الکلب و هی للعجوز شراع بر السفینة و لذ قیل العجوز علی العجوز
المنیة و النوبة و کان الطسم یغری فی عجوز دابة مکللة باسنمة العجوز الناقة و ما
تهدی العجوز الی العجوز التاجر و ملک احب الیه من ریح العجوز ضرب من الطیب و ان

بدت

بدت القلادة من عجوز نخلة فبعها بالنطار و بالعجوز الفضة و ان حلت عجوزکم
عجوزا مناصب القدر و قدرا جلت صدا العجوز عن العجوز الجوع و الجایع و من اکل
العجوز بلا عجوز طعام خاص و سمن فانذره باقبال العجوز الحمی و ان بزغت عجوز
فی عجوزه شمس و دارتها فقل عجوزهم زینبا بالعجوز درع و لابد و ان عبثت بسرحکم
عجوز ذئبة فذوها عن اولئک بالعجوز الحربة و کم عبد تعزز فی عجوز خلافة
رجاء العوز فی یوم العجوز القیامة و ان لحقتک فی الشعری عجوز سموم فل عنها
الی ظل العجوز الخیمة و ان بلغ العجوز لدیک نقدا الالف من کل شیء فحرزها بوزنک
بالعجوز الصنجة و سر نحو العجوز بقصد صدق الکعبة فقصد الصدق انفع للعجوز
المسافر و من یولی العجوز قلا و هجر المراة شابة کانت او شیخة فذاک اعز من
بیض العجوز الرخم و ان ربط العجوز علی عجوز الاسد و طریق اضر بمن یجوز
علی العجوز الکتیبة و فی سی عجوز کم اضطراب قوس فسوها حاب العجوز اللاء
المجمر و قد ناط الامام بنا عجوزا و لایة و سر بابحت حافظة العجوز الرایة و ما
انس من عجوز صومعة اذا ما حم من ضرب العجوز العقرب و طلق ذی العجوز و کن جدا
الدنیا علی تحصیل ماتیک العجوز الاخرة فکم فوق العجوز من استجابت الارض
لدعوته ملکة العجوز السماء علته من عری التقوی العجوز جنة تطنب بالامان من العجوز
جهنم سالت الله یبقی لی عجوزا عافیة و یکفینی بنا رحم العجوز الداهیة و رقاها فی
القاموس الی سبعة و سبعین فراد البحر و الثور و الذئب و الناد و الرملة و عامر الوحش
و الفرس و القبلة و المسک و مسمار فی قبضة السیف و نصل السیف و ترک الاخو و ذکر
الثعالبی فی المضاف و المنسوب ان الناس اختلفوا فی برد العجوز فقال بعضهم هو برد

الاعجاز يعنون عجز الشتاء اى اخره وقال بعضهم بل كانت عجوز لها سبع بنين فسالتهم ان
يزوجوها فكرهوا قتلها فقالوا لها انك ترغبين انك شابة فابرزى للهواء سبع ليال فانا
نزوجك بعدها فخرجت عريانة بارزة سبع ليال فماتت فى السابعة فنسبت الايام السبعة
اليها وذكر بعض المفسرين انها الايام التى اهلك الله بها عادا حيث قال سبحانه واما عاد فاهلكوا
بريح صرصر عاتية سخرها عليهم سبع ليال وثمانية ايام وقد تظرف ابن المعتز فى هجو العجوز فقال
وليت برد العجوز فى فمها وحر فيها يكون فى فمها ل غقه كسيكه زياده بر يكزوجه دارد اكر همه در شب باشد
در قسمت شبها چه كونه كند و زياده بر قسمت را نزد يكى ميتواند بود يا نه و چه قدر از شب را نزد صاحب نوبت بايد بود
و صحبتش را نزد ديكرى ميتواند بود و از براى مطالعه و عبادت چه كند و همچنين اكر كارى در خانه يكى از آنها باشد
ب كسيكه چهار زن دارد و چهار نوبت كذارد بايد هر شبى پيش يكى از آنها باشد و متعه و مملوكه نوبت ندارند
و اكر صاحب نوبت مرخص كند ميتواند كه آن شب را نزد آنها يا زوجه ديكر باشد بهر نحو كه او را اذن داده باشد و ميتواند
كه نوبت خود را بشوهر يا بيكى از زنان نوبت صاحب مصالحه نمايد بچيزى و اكر كمتر از چهار زن دارد تتمه از چهار شب را نزد هر كه
خواهد ميتواند خوابيد و احوط آنستكه در شب نوبت نزد زن بجاى ديكر نرود مكر براى كار ضرورى يا نماز در مسجد يا عيادت بيمار
هرچند كه زوجه باشد و قدر متعارف نشستن بمهمان و امثال اينها و ظاهر آنست قبل از صبح نزد صاحب نوبت بر سبيل
ندبست نه وجوب لكن احوط آنستكه ترك نكنند مكر آنكه مشغول امر ضرورى باشد مثل زيارت و درس و امثال اينها
هرچند تا ... و ... ظاهر بزن در حقيقت و بخشيدن كافيست ل غقو وظيفه ملاها از ... و ماليه
... و امثال اينها كه متعارف حكام جور است چه صورت دارد ب صورت شرعى ندارد ل غقر
مالوجهات كه حكام ميكيرند بعد از كرفتن ايشان بر ديكران حلالست يا نه هرچند كه صاحبش را بشناسد و عشر
كندم و ... همين حكم دارد يا نه ب ظاهر احاديث آنستكه هركاه ايشان خود بكيرند و حواله نكنند كه اينكس خود
بكيرد بعد از آن كرفتن ايشان حلالست هرچند صاحبش معلوم باشد و عشر هم ظاهرا همين حكم دارد ل غقح

هركاه حرعالم باشد

هركاه حرعالم باشد و بتوهم بيجا از آن علم است از ديكرى غيبت است يا نه ب نه و چنان ... ورقع
ومدح اعلم است تا منظور قابل چه باشد ل غقط مرتبت ... اندازى در خل آلات لهو است يا نه ب
معلوم نيست لكن احتمال اسراف دارد ل غقى بعد از خوابيدن چراغ را روشن كذاشتن كه تا صبح بسوزد
... روشن باشد يا مصلحتى ... كرد و شايد خوابش طولانى شود اسراف است يا نه خصوصا اكر فقير
باشد ب اكر قصد صحيح داشته معلوم نيست كه اسراف باشد و ضرر نداشته اكر ايمن از ضرر آن باشد
زيرا كه هست كه ... و غير اينها ... جنانچه در حديث تفسير ... شده
و بهمين سبب موش را فويسقه ناميده اند ل غقيا زراعت قبرستان كردن بعد از آنكه
آن مندرس شده باشد و بعض شايد آنكه علامتى داشته باشد و همچنين سنكيكه بر سر قبرى انداخته
بعد از ... كه قبر ... ميتوانند كه آن سنك را بر سر قبر ديكر اندازند يا نه و بعد از
اندراس قبر ... آن سنك كيست ب احوط آنستكه اثرى از بعض قبور باشد زراعت
غير آن از تصرفات نكنند اكر زمين معتبر موقوف قبرستان نباشد والا تصرفات مطلقا جايز
نيست هرچند كه اثرى از قبر نمانده باشد و سنك و آجر قبر دور نيست كه حكم وقف داشته باشد
و تا ممكن باشد از جاى خود تغيير نبايد داد و در عدم معلوميت قبرش به مصرف قبر ديكر توان
رسانيد ل غقيب لغاز الاحكام قيل لابن زيد ما تقول فى التهود قال هو
مفتاح الزهد قيل ايجوز ان ينتقل الرجل من عمامة ابيه قال اما جوز للخامل ولا النبيه
قيل ما تقول فى صب البلية قال اعظم به من خطية قيل ايعزى الرجل اباه قال يفعله
البر ولا يأباه قيل ما تقول فيمن افقر اخاه قال احبذا ما توخاه قيل فان اصلى مملوكه
بالنار قال لا اثم عليه ولا عار قيل ايجوز للمرأة ان تصرم بعلها قال اما خطر احد فعلها
قيل فهل تودب على المجاز قال اجل قيل ايجوز ضرب السفير قال نعم والحمل على المستشير قيل

عدم جواز زراعت قبرستان

فان اعرى ولده قال اما احسن ما اعتمد قيل ومن نحت اثلة الخير قال الاثم ولو اذن لم
فيه ب التهود التوبة ومنه قوله تعالى انا هدنا اليك والعمارة القبيلة والصنف والحبس
والبلية الناقة تحبس عند قبر صاحبها فلا تسقى ولا تعلف الى ان تموت وكانت الجاهلية تفعله
تزعم ان صاحبها يحشر عليها او التعزير التعظيم والنصرة والتوقير وافقره اعاره ناقة
يركب فقارها والملوك عجيزه الذى اجيد عجزه حتى قوى والبعل النخل الذى يشرب بعروقه
من الارض والنجل سوء احتمال الغنى وترك اداء الشكر والسغر ما تساقط من ورق
الشجر والمستنية الجمل السمين واعراه اعطاه ثمرة نخلة عاما ونحت اثلته اذا اغتابه و
قدح فى عرضه ا غفير صدقه دادن زنان بفقرا و مساكين از مال شوهر چه حكم دارد و شايد
بدون اذن شوهر باشد ب جواب بصحت ميتوان نمود از قرائن و ضمير رضاى شوهر
حقيقة بهتر است ا غفيد ... ب ... و سر بينى و كره و سنج و نقره و دف و حلقه دارد
غير اينها را از ... ب ... كه نقض خاص ... نباشد حكم بحرمت آن ميتوان كرد ... شنيدن
اينها در غير ضرورت چون ... ب هر چه را غنا ساز گويند داخل معازف و ملاهى است
حرامست استعمال آنها ... ا غفيه ... آتش ... و جامه كه آتش ... او
با ... كه ... چه صورت دارد و يا بر روى ... بنهادن ضرورت چه صورت
دارد ب در حديث نهى از تعذيب حيوان بآتش وارد شده و ... وارد شده
ولا ... ا غفيو ... ارث ... كه هم عم او است
و هم پسر برادر ميراث را بچه عنوان ميبرد و تصوير اين نسبت بچه نحو ميشود ب مثلا
مادر زيد را عمرو بگيرد و ... عمرو را زيد پس از عمرو خاله بهم رسد و از زيد وليد در اين صورت
هر يك از خاله و وليد هم پسر برادر و هم عم ديگرى خواهد بود و وارث از راه اخوت

میبرد نه از عمومت زیراکه طبقهٔ اخوت اقرب است از عمومت و اقرب یمنع الابعد است و در
صورت مذکوره اتفاقا از این خاله پسری بهم رسیده میتواند خاله که بولید ... این هم میباید که ارث
از برای تو پسر برادری بهم رسیده است ا غفین گفتن شخصی که بنده توام از راه تواضع چه
صورت دارد ب ضرر ندارد خصوص نسبت بعالم دینی و در حدیث است که من علمنی حرفا فقد
صیرنی عبدا ل غفیح مراد از ظروف طلا و نقره که استعمالش حرامست چه چیز است ب ظاهرا
انست که هر چیزیست که در عرف ظرف معارف است بجهت استعمال اکل و شرب باشد و احوط تعمیم است نسبت
بسرمه‌دان و امثال آن مثل قندیل و لگن ل غفیط آب غوره و خوردن غوره و خلال نمودن با نی جو یا بید
چه حکم دارد ب ضرر ندارد و تشبث بدان لازم نیست ل غفك شیر زن بر طفل بعد از دو سال
یا آدم بزرگ حرام است یا نه و بر تقدیر حرمت در وقت ضرورت مثل آزار سل و دق حلال میشود
و در بزرگ رضاع شرعی که نشر حرمت کند بعمل می آید یا نه ب در حدیث آمده که طفل را دو ماه بعد از
حولین شیر میتوان داد و بعضی از اهل رجال فرموده‌اند و بعد از آن حرام دانسته‌اند و همچنین نسبت
به بزرگ نظر بحدیث لا رضاع بعد فطام و در نظر فاحش اشکال دارد و خباثتش معلوم نیست و شمول
بتبعیت لحم محل بحث است زیراکه متبادر از ما لا یؤکل لحمه غیر انسانست و شاید مراد از رضاع منع
رضاع ناشر حرمت باشد و منظور طعن بر عائشه و تکذیب اخبار ایشان باشد که روایت نموده‌اند که حضرت
رسول رخصت داد زن ابی حذیفه را که شیر دهد سالم مولای ابی حذیفه را در بزرگی تا محرم شود و عائشه
بآن تمسک نموده هر مردی را که میخواست براو در آید شیر خورد و محرم گردد امر میکرد که از خواهرش ام کلثوم شیر
خورد تا براو محرم شود و مالک بن انس که یکی از فقهای اربعه اهل سنت است در کتاب موطا که یکی از صحاح
سته ایشان است بعد از روایت این مقدمه از عروة بن زبیر حکایت کرده فاخذت بذلك عائشة ام المؤمنین
فیمن کانت تحب ان یدخل علیها من الرجال فکانت تامر اختها ام کلثوم بنت ابی بکر الصدیق

وبنات اخيها ان يرضعن من احبت ان يدخل عليها من الرجال وابى سائر ازواج النبي ان
يدخل عليهن بتلك الرضاعة احد من الناس وقلن لا والله ما نرى الذي امر به رسول الله صلعم
سهلة بنت سهيل الا رخصة من رسول الله صلعم في رضاعة سالم وحده لا والله لا يدخل علينا
بهذه الرضاعة احد فعلى هذا كان ازواج النبي صلى الله عليه وآله وحدثني عن مالك عن يحيى
بن سعيد ان رجلا سال ابا موسى الاشعري فقال اني مصصت عن امراتي من ثديها
لبنا فذهب في بطني فقال ابو موسى لا اراها الا قد حرمت عليك فقال عبد الله بن مسعود لا رضاعة
الا ما كان في الحولين فقال ابو موسى لا تسالوني عن شيء ما كان هذا الحبر بين اظهركم ثم روى
عن عمر بن الخطاب وابن عمر وجمع انه لا رضاعة الا في الصغر ولا رضاعة لكبير وعن ابن المسيب
لا رضاعة الا ما كان في المهد والا ما انبت اللحم والدم وعن ابن المسيب ايضا وعروة بن
زبير ان ما كان في الحولين وان كانت قطرة واحدة فهو يحرم وما كان بعد الحولين فانما
هو طعام ياكله وعن ابن عباس ما كان في الحولين وان كانت مصة واحدة فهو يحرم
انتهى واجماع العامة على تحقق الرضاع بالوجور ووافقهم الاسكافي منا واجماعنا على
خلافه فلا تغفل وبر تقدير حرمت براى ضرورت حلال ميشود لاغفكا اينكه در دعا كرده در حديث
وارد شده كه از ابوليه وبياشامند براى شفا وحصول مطالب ميتوان بر كتب نوشت وانچه ميدانيد وجود
نوشت طبع از مركب باشد ب نوشت طبع از ان معلوم نيست وحرمت هر چه كه طبع از ان متنفر باشد
معلوم نيست وبهتر انست كه از مشك وزعفران ومانند ان نويسند لاغفكب بوست بادام
وجوز وپسته وانار وغير اينها را خوردن چه صورت دارد ب خوردن اردو حتى چوب هيچ لاغفكم
عرق وآب دهن كه در اكول ومشروب داخل شود حلال است يا نه ب بلى ونجاستش معلوم نيست
واجتناب از عرق در اوقات ورزش خصوصا حاره مانند حمام ترقيق ميشود بخروج استغالب ودر حديث

وارد است

وارد است كه زنى از حضرت رسول خواهش لقمه نمود كه در دهن آنحضرت بود وگرفت ودر حضور آنحضرت خورد
ومنقول است حضرت على بن جعفر ع آب دهان حضرت امام محمد تقى را مكيده وخورده وحضرت امام زين العابدين ع
بعد از مقدمه كربلا در وقت طعام وشراب آنقدر ميگريست كه اكثرا مخلوط باشك مى نمود وتناول ميفرمود
لاغفكه زن نابالغ وجنب وحائض رنج ميتوانند نمود ب بلى ودر زن بدون ضرورت
كراهت دارد لاغفكه كاهيكه حيوان را اميدوار شدند ودر ميان شير بول ميكند يا فضله مى اندازد وكاه
هست كه آن روانست ومخلوط بشير ميشود چه حكم دارد ب در غير نادر وحلال است وخلاف در ان
نيست وبهتر واحوط انست كه انقدر كه تغيير شير به بول وفضله معلوم شود از ان اجتناب كنند والله اعلم لاغفكو
الغاز المحجر قيل ايحجر الحاكم على صاحب الثور قال نعم ليأمن من غاية الجور قيل فهل نص
على يد اليتيم قال نعم الى ان يرشد ويستقيم قيل فمتى يبيع بدن السفيه قال حين يرى
الحظ فيه قيل فهل يجوز ان يتخذ لمريض قال الا ولو كان رضا قيل فهل يباع الحشا
قال نعم اذا لم يكن مغشا ب الثور المجنون وضرب على يد حجر عليه والبدن الربع
القصيرة والريض الزوجة والحش النخل المجمع لاغفكز متوفرين كه پنهان اند
در حضرات مثل فلير خربوزه وهندوانه وبسيار كوت سپيد هند ولفضله آن پرورش ميابند و
همچنين سبزه كه ميان گياهان سير وپيچ صورت دارد ب حلال است سپيد غير از اهل دين كرم
حل آنها دارد لاغفكح كاو وخر وكاو ميش كه خرمن را ميكوبند كاه هست كه گندم بسيار ميخورند
ودر معدش شود دفع ميكنند وگندم مزبور ممزوج شود خوردنش چه حكم دارد ب حلال است بى شبهه لاغفكط
كه معز حرام باشد گوشت بجوشه مرد آن چه صورت دارد ب ضرر ندارد علم اهل سنت انكه از اكثرى منفصل
شده ودر ان گشته پس ان جبر را نخورند وتمه حلال است وهمچنين است سائر المحرمات كه گوشت بجوشند
كه موجب نجاست آن نباشد لاغفكل زنان وطعام را بويسدن وآب دهن ايشان را مكيدن

اثبات جعفر ... سال

محرم حرام

دفرو بودن خصوص در روزه چه حکم دارد ب ضرر ندارد و حدیث دارد لکن در روزه شکال دارد نظر
به نهی از مطلق اکل و شرب ل غفلا بسیار هست که بر میوه و کنجد و میوه ها مورد شیره ها بجهت
وجوب ازاله اینها باید ب نه زیرا که دلیل بر حرمت موی و پشم و پنبه و مثال اینها نیست و
اصل حلیت است و نجاست معلوم نیست و اخبار مستثنیات ذبیحه مؤید است و حکم بحرمت بدون
دلیل حرام و حقیقه بدون نیست و هو اس است ل غفلب آنکه جمعی شرکت میکنند در بیختن لوبیات
یا سرشماری و بعضی از ایشان که کسب دنیا اعتبار او بیشتر است دیگران با او التماس میکنند که
سد خود را بر میدهیم که بکار نبرد هیچ و همچنین در راه حج و زیارات و تجارات نیز چنین امر اتفاق
مراقبه و شرکاء کمال منت دارند و گاه هست که علاوه مرحمت باشد نفع ایشان نیز میشود و گاه
آن شخص بیکس شود چه صورت دارد ب آنکه متمیزین بالغ و رشید باشند ضرر ندارد بلکه رجحان دارد
آنکه در تقسیم ایشان حیف و میل نکنند و جبر و تعدی ننمایند و خیر و صلاح ایشان منظور باشد خصوصا
آنکه حقوق نیز میتوان ایشان بدهند بلکه میتوانند که از ایشان برضا حق الضرر بگیرند و بنا بر این
آنکه بعضی از ایشان غیر مکلف باشند باذن ولی شرعی ایشان و اگر نباشد اصلاح دید ایشان
متوجه است الا آنکه اموال ایشان میتوانند شد هرگاه جایز از ایشان چیزی توقع کنند خلاف عقد
منظور ایشان نفع مظلوم باشد و نفس را در دزد شیطان در کمین و خدا عالم است به نیات دانند ل
غفلج آنچه در قرآن باید خواند و نوشت باید و میتوان همه کلمه از آن یا یک حرف را انداخت که آن
مانند آنکه الف را ملک نویسند یا خوانند رسم الخط که میگویند چه منظور است ب هیچ حرفی نقص نشده
در خواندن ترک نکند عمدا آنکه قرائت واجب باشد و همچنین در نوشتن حرفی را ترک نکند عمدا
صورتی که کتابت آن واجب باشد مانند صورت اجازه و آنکه ساقط الحرف از قرائت مشهوره
باشد مثل ملک خواندن جایز است مگر آنکه شرط قرائت مالک شده باشد مثلا و رسم الخط عبارت است

از اول او خوی

از طریقه خط عثمان بن عفان که خلیفه سوم و کاتب قرآن بوده و زیادتی و حذف قرآن تبدیل و تغییر داد
و هر یک ترتیب قرار داد و بسیار قرائتها که بر خلاف آن بوده سوزانید و جمعی توقف دارند که درست است
با عدم احراز آنکه شیوه قرار دهد که مخصوص بوده است بعضی از کلمات بر خلاف قاعده نوشته مانند
مالک بدون الف و علما را علمؤا نوشته و در بعضی جاها رحمت و نعمت را کشیده و همچنین چیزهای دیگر
و بعد از او بنی امیه آن از رواج دادند و از آن رسم الخط تعبیر نمودند ل غفلد آیا جرعه
بازی حرام است یا نه ب حیله گرفتن در غیر امور منصوصه الحرمه اقوی است و احتیاط در غیر امور
منصوصه الحل بهتر و اولی ل غفله الغاز القضاء و الافتاء قیل ایجوز ان یکون القاضی
ظالما قال نعم اذا کان عالما قیل ایستقضی من لیس له البصیرة قال نعم اذا احسن منه
السیر قیل فان تعری من العقل قال ذلك عنوان الفضل قیل فان کان له زهو جبار قال
لا انکار علیه و لا اکبار قیل ما یجب علی عاید الحق قال یحلف بالله الحلوب ب الظالم الذی
یشرب اللبن قبل ان یروب و یخرج زبده و البصیرة الترس و العقل ضرب من الوشاء و الزهو
البسر و الجبار النخل الذی قد فات الید ای لم تصل ید الیه و ضده القاعد و العاید الحاید و
الحق الدین ل غفلو غلط قرآن را ساختن و اگر کسی غلط خواند با و گفتن واجب است یا نه ب
بوضع واجب میدانند و دور نیست نظر به امر بمعروف و بنا بر وجوب و تحریم مس خط بر مطلق محدث
چنانکه اظهر است آنکه اصلاح موقوف باشد بر مس طهارت گرفتن واجب میشود و به نیت وجوب
باید گرفت ل غفلز سگهای هرزه گرد را میتوان کشت یا نه و همچنین بسیار جیوانات دیگر که نفعی
در آنها نباشد ب سگ و سایر موذیات را میتوان و امر در خصوص سگ و بعضی از موذیات وارد
و سایر حیوانات غیر موذیه را کشتن بهتر است و سگ شکاری و کله و زراعت و خانه را نکشد
ل غفلح جنون که مخصوص پیرزنی است چه صورت است ب شهید اظهر در جنون آنکه

مسلم
جیره جیره

جامهائی که پوشیده یا مهیا برای پوشیدن نهد و خلعت و از آنجملهست عمامه و ردا و اما پیرهن و کلاه
ولفاف موزه و کمربند و پوست و جامهای پاره بس که جایز الصلوة باشد پس مال غلاف ست و اقوی آن خولست
همچنین است مصحف و جلد قرآن و جلد شمشیر و با بقدر هر کدام که باو مخصوص بشتر در غلاف داخل جهات
اختصاص او بقرینه تعین میشود و در دخول غلاف قرآن و غلاف شمشیر خلافست و اظهر دخولست در حکم
خلافست احوط صلح است **اغفلاط** متعارفست نزد عوام که غالبا دختر را از میراث حصه و بهری نمیدهند
بلکه قلیلی مید همند و او نیز دعوی زیادتی نمیکند و راضی میشود و در آخر او یا وارث او دعوی تمه را میکند چه صورت دارد
ب هر گاه نبخشیده و رضا نمیتوانند کرد و هر مدعی علیه است که اثبات بخشش کند بنحو شرعی با اقباض و بعد از
عجز مسلط قسم دارد بر دختر و همچنین بر وارثش هر گاه ادعای علم بر او کنند **اغفم** الفاظ الشهادات قیل
ایجوز ان یکفر الشاهد مرسبا قال نعم اذا کان مرسبا قیل فان بان انه لاط قال هو کالولد قیل
فان وضح انه مانئ قال هو وصف له زانی قیل فان عثر علی انه عربا قال ترد شهادته ولا تقبل
ب المرب الذی یکثر عنده اللبن الرائب کالاط الحوض اذا طینه والمانئ الذی یعول و یکفی
للمونة من مان مانه و عربا ای قتل **اغفما** ال بیتم و عایب هر گاه درست کام بزرع رسید
مرضان متوجه میشود و هر گاه در باب نقش ات معلوم بشد نمیتوانند که از از تلف محفوظ دارند نظر بایه المومنو
بعضهم اولیاء بعض **اغقمب** چشم و سحر از آن دارند حقیقتا **ب** بل هی الاشهار الاظهر **اغقم**
اهل تصوف را مستقا لعن میتوان کرد **ب** علی الاحتیاط مگر آنکه وقف و اعتقاد ایشان ظاهر شود هر چند که در
اخبار شیعه مذمت و لعن مطلق صوفیه بلکه مجمع صوفیه وارد شده فروعی الشیخ المفید باسناده عن محمد بن الحسین بن
ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد علیهما السلام فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم
الجعفری و کان رجلا بلیغا و کان له منزلة عنده اذ دخل المسجد جماعة من الصوفیه و جلسوا ناحیة مستدیرا و اخذوا بالتهلیل
فقال علیه السلام لا تلتفتوا الی هولاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربو قواعد الدین یتزهدون لاراحة الاجسام و یتهجدون

لفرق و بر اساس سنم

اهل الصوف

الصید الا نوم تجوعوا عمرا حتی یدیجوا للایکاف حمر الا یهلون الا لغرور الناس و لا تعللون الا لملا العامل
واختلاس قلب الاغنیاء یتکلمون املاء باعلانهم و اهب و یطرحونهم بالذیلا لهم فی الحب اوراد هم الرقص و التصدیه
و اذکارهم الترنم و التغنیه فلا یتبعهم الا السفهاء و لا تعتقد هم الا الحمقی فمن ذهب الی زیارة احدهم حیا او میتا فکانما
اعان یزید و معویه و ابا سفیان فقال له رجل من اصحابه و ان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه شبه المغضب و قال
دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوائف الصوفیه و الصوفیه کلهم من مخالفینا
و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری او مجوس هذه الامة اولئک الذین یجتهدون فی اطفاء نور الله بافواههم
والله متم نوره و لو کره الکافرون توضیح خلف اما بالمهملة المضموم جمع حلیف و هو المحالف او بالمعجمة جمع خلیفة
و یتجوعون من الجوع ای یتجوعون بالبطر منه انهم یجوعون من غیر ان یکون لهم حقیقه و یدیجوا عن الدیح بالموحدة
بعد المهملة و قیل المعجمة التی هو ی لح مدنج قتب ظهره و طاطا و راسه و الایکاف مصدر اکف الحمار
شد علیه الاکاف و هو بالفارسیة پالان فو والعس بالمهملات فی الکسر جمع عش بالضم و هو بالفارسیة قدح
بزرگ و الاقتباس کفو طاس لغبار و النون و المهملتین الاحمق الذی و حب الاول بالمهملة و الثانی بالجیم و الادلیلال
من القل و فی الصحیح عن ابا الحسن الرضا انه قال من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من
انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله الی غیر ذلک من الاخبار و الاثار التی اوردها فی هذا المختصر
التی ذکرناها فی مجموعتنا الموسومه بعوال الاخوان **اغقه** فرق میان رده و کفر و نفاق را بیان فرمایند
ب رده کفر است بعد از اسلام و کفر اعم است از رده و از عدم اسلام مکلف اصلا و نفاق
اظهار اسلام است با عدم اعتقاد در دل **اغقمو** الفاظ النکاح و الطلاق قیل اینعقد صلوة
لم یشهده الشهود قال لا و الخالق البارئ قیل ما تقول فی عروس باتت بلیلة حرة ثم ردت
علی حافرتها بیعجره قال یجب لها نصف الصداق و لا یلزمها عدة الطلاق **ب** الفوائد
الشهود لانهم یقرون الاشیاء ای یتبعونها و یقال باتت العروس بلیلة حرة اذا

امتنعت عن زوجها فان انقضها یقال بات بلیلة شیئا ای المختلطة بالبکاره والرّد فی الحافرة
کنایة عن الرجوع فی الطریق الاول والمراد طلاقها ورد ها الی اهلها **لغفر** غسل میت از جنب
شرافت است یا نجاست **ب** از [illegible] است ما ظهار طهارت احیاء شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب علل روایت کرده است
از ابا عبد الله قزوینی گفت سؤال کردم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام از غسل میت که بچه سبب غسل داده میشود
میت از برای آنکه جنب است و از برای ملاقات کردنش ملکها را با طهارت و همچنین غسل کردن غاسل بجهت ملاقات
مؤمنان است **لغفن** سبب چیست که تکلیف زنان در نه سالگی است با وجود آنکه عقل زنان کمتر است از عقل مردان
ب ظاهر السبب شاید نقص عقل است با تحصیل شهوت است زیرا شهوت مردان دیر [illegible] تحصیل الحلم است زنان
بکمال [illegible] واصح بکمال تمام بود ولیضا دختر پیش قبل از تکلیف تحصیل نصف عقل کند و پسر تحصیل تمام
عقل چنانکه حق تعالی فرموده والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا پس مدت تکلیف زن باید
کمتر از تکلیف مرد باشد و تخمینا بقدر نصف باشد و چون هر کدام مدت [illegible] قابلیت که عقل [illegible] کار دختر
نصف کند در شش سال پسر که تمام میکند در دوازده سال با انضمام قدر مشترک [illegible] دختر نه و از پسر پانزده
میشود چنانکه میان مذهب مشهور است و در دختر خلاف [illegible] و در پسر قول [illegible] پانزده و چهارده نیز دارند
والله العالم **لغفنا** الغانا اللایات قیل لابنته ما تفعل خیمه فقالت بل اعادتها قال فقال
عینه فکلا واحدا قیل فان خرج قطاه امرأة فماتت قال النفس بالنفس اذا فاتت فان القت
الحامل جنینا من ضربه قال الیکفر بالاعتاق عن ضربه **ب** البلبل الرجل الخفیف اللحم و
القطاة ما بین الورکین والحنیش الجنین الملقی میتا ویقال خرج الولد حنیشا ای بالیا کذا
فی الدیوان **لغفنب** شخصی داخل خانه دیگری شده و از حرز او زیاده بر نصاب قطع دزدید و بعد از آن صاحب [illegible]
او را دید و بهمین [illegible] و دشنام داد چون مرد و بر اقرار رفتند و دزدی [illegible]
برادر تهمت نمود حاکم شرع دزد را مرخص کرد بدون قطع [illegible] که مالک را تعزیر نمود **ب** زنده پدر [illegible] بوده

دارد

در شرع از برای پسر حد و تعزیر نمیکند و هرگاه پسر را بکشند قصاص نمیکنند بلکه دیت میگیرند و چون پسر ادب
نموده و پرسش بدر چسپیده بود او را تادیب و تعزیر نمود **لغقنح** شخصی دیگری را بعد تقلید نموده داخل خانه
کرد و دید که در آن طعام و شراب حاضر و همه ملک اوست [illegible] اکل بعضی را داده و نهی از بعضی نمود پس [illegible] عمدا
منهی عنه را خورد و ماذون فیه را نخورد و در این حد شرعی از برای او نبود بلکه [illegible] آنکه عمل کرده بود [illegible]
و [illegible] مکلف نمیشود **ب** مهمان طفل بوده و میزبان مطلبه را ادا نموده پس مهمان آنکه خورده بر سبیل تقاص
بوده و آنچه را نخورده نظر بسبب آن بود که [illegible] آن کرده بود **لغقند** زید عمرو را عمدا کشت و وارث
از او برد [illegible] و اگر خطا میکشت ارث نمیبرد بمذهب جمعی **ب** او را عمدا بر سبیل قصاص کشته
لغقنه جمعی از عدول نزد حاکم شرع شهادت دادند برویت هلال عید ماه رمضان و بشهادت ایشان
ثابت شده و حاکم و مردم عید کردند و بر خود شهود روزه آن روز واجب بود و اگر میخوردند قضا و کفاره بر ایشان
واجب میگشت و حاکم شرع ایشان را تعزیر مینمود **ب** این نظر بخلاف [illegible] رویت هلال قبل از زوال است
که بعضی آن روز را از ماه آینده میدانسته و بعضی از ماه گذشته و بعضی فرق میان ماه شوال و رمضان میکنند و در
اول [illegible] و حاکم از اول شهود را [illegible] **لغقنو** لقد رایت عجبا
فی محلتکم شیخا وعانیه فی بطن عصفور **ب** وجاء [illegible] بمعنی قطع و دیه معقول له
لغفنز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هرگاه [illegible] **ب** [illegible]
میشود **لغقنع** ذکرت اباعمرو وفخاف مکانه فیا عجبا اهل یهلک الناس من ذکی دره

علیا بعده فرایته یفارق دنیاه ومات علی صبر ب المراد بکثرت قطعة کرّة وبرایت
قطعت دینه وعلی هذا ینبغی ان یحمل الاخر عند ذکر الحرب والملاحم نشرهم انهم اقبلوا
وان ادبروا فهم من نسب فالمعنی نقطعهم اذا اقبلوا فی السرة واذا ادبروا فی السیر وهی
الاست غقنط چنانکه در ملک طلق بد لفرق فرقست در وقف نیز چنین است ب هرگاه کیفیتش
معلوم نباشد قول متعرف مسموع است لغفتس عالمی در دعای صحیفه کامله چنین خواند فقلت اذکرونی
بفتح تا و ضم همزه وصل و هر چند او را تنبیه نمودیم متنبه نشد چه صورت دارد و در کتاب طهارت شرائع
فرموده است ما لم یتغیر اوصافه بنجاسة با ثبات یا صحیح است یا نه ب آن عالم درست خوانده و شما مستحق
تنبیه هستید زیرا که اذکرونی را بر سبیل حکایت خوانده است و همزه وصل در حکایات حکم قطع دارد و جایز
نیست اسقاط انها وصلا ووقفا در عبارت شرائع واو بمعنی الحال ما الان است چنانکه در دعای
صحیفه کامله است فان نفسی هالکة او تعصمها بفتح میم لغقسا نامهای چهارده معصوم را با نامهای
پدران و مادران و بعضی از احوال ایشان ذکر نمایید تا موجب مزید بصیرت شیعیان گردد ب چهارده
معصوم عبارتست از حضرت پیغمبر و فاطمه و دوازده امام اما حضرت پیغمبر پس نامش محمد است و کنیتش
ابوالقاسم و لقبش رسول الله و پدرش عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
بن مره است و مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است متولد شد
در مکه معظمه مولد النبی روز جمعه هفدهم یا دوازدهم ماه ربیع الاول عام الفیل در سال چهلم از سلطنت
انوشیروان عادل و مبعوث شد به پیغمبری در چهل سالگی روز بیست و هفتم ماه رجب و وفات یافت بزهر سم در مدینه
منوره روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر یا دوازدهم ربیع الاول سنه دهم هجرت و مدفون شد در خانه خود
و در حجره عایشه و عمر شریفش شصت و سه سال بود و بعد از بعثت سیزده سال در مکه معظمه بود و بعد از آن
بمدینه منوره هجرت فرمود و در بیست و پنج سالگی حضرت خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی که چهل ساله بود

او را تزویج

تزویج فرمود و ازو و قبل از بعثت متولد شد سه پسر قاسم و طیب و طاهر و هر سه در مکه و طایف
فوت شدند و سه دختر زینب که او را در ایام جاهلیت به ابوالعاص بن الربیع تزویج فرمود و از او امامه
بهم رسید که حضرت امیر بنابر وصیت حضرت فاطمه او را تزویج نمود و دیگر رقیه و ام کلثوم که در ایام کفر آنها را
بعتبه و معتب پسران ابولهب تزویج فرمود و بعد از بعثت آن دو ملعون از راه عداوت آنها را طلاق دادند
پس حضرت آنها را بعثمان بن عفان تزویج نمود و بعد از بعثت از خدیجه حضرت فاطمه پس
~~کنیتش ام ابیها است و لقبش زهرا و پدرش حضرت~~ متولد گشت که او را بآنحضرت امیر المؤمنین تزویج فرمود
و از کنیزی ماریه نام در مدینه پسری بهم رسید ابراهیم نام و در شیرخوارگی متوفی شد و حضرت خدیجه
در سال دویم بعثت بعد از فوت ابوطالب بسه روز متوفی گشت و در معلاه مدفون گردید
واما حضرت فاطمه پس کنیتش ام ابیها است و لقبش زهرا و پدرش حضرت پیغمبر و مادرش حضرت
خدیجه و در سال ششم بعثت در خانه خدیجه متولد گردید و در ششم ماه ذی الحجه سال دویم هجرت
بحضرت امیر تزویج نمود و از آنحضرت حسن و حسین و زینب و ام کلثوم متولد و محسن نام سقط
گشت و بعد از ۳ ماه از فوت حضرت رسول در سیم ماه جمادی الثانیه در مدینه منوره وفات یافت
و بنابر اشهر در اطهر در خانه خود مدفون گردید و عمر شریفش هیجده سال بود و امام اول اسمش علی است
و کنیتش ابوالحسن و لقبش مرتضی و امیر المؤمنین و پدرش ابوطالب و نامش عبد مناف بن عبدالمطلب بن
هاشم بن عبد مناف است و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و بعد از سی سال
از ولادت حضرت رسالت روز جمعه سیزدهم رجب در اندرون کعبه معظمه متولد گشت و در ده
سالگی روز دویم بعثت مسلمان شد و باجماع امامیه و اتفاق اکثر اهل سنت از مردان کسی قبل از او
مسلمان نشد و در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان از سال چهلم هجرت در شهر کوفه از ضربت
عبدالرحمن بن ملجم مرادی شربت شهادت نوشید و در نجف اشرف مدفون گردید و در سلطنت معویه

بن ابی سفیان و عمر شریفش شصت و سه سال بود و امام دویم نامش حسن است و کنیتش ابو محمد
و لقبش مجتبی و پدرش علی ابن ابی طالب و مادرش فاطمه بنت محمد (ص) در مدینه منوره روز پنجشنبه
نیمهٔ ماه رمضان سال سیم هجرت متولد و در بیست و هشتم صفر روز پنجشنبه از سال پنجاهم هجرت
در مدینه منوره از زهری که زوجه او جعده بنت اشعث باو خورانید شربت شهادت نوشید و در بقیع
مدفون گردید در سلطنت معویه و عمر شریفش چهل و هفت سال بود و امام سیم نامش حسین است
و کنیتش ابو عبدالله و لقبش شهید و پدرش علی ابن ابی طالب و مادرش فاطمه بنت محمد (ص) در مدینه منوره روز
پنجشنبه سیم ماه شعبان سال چهارم هجرت متولد و در روز جمعه دهم محرم سال شصت و یکم هجرت
در کربلا بضرب شمر ذی الجوشن ضعیفا شربت شهادت نوشید و بعد از سه روز در همان ارض اقدس
مدفون گردید و در سلطنت یزید و عمر شریفش پنجاه و هشت سال بود و امام چهارم نامش علی است
و کنیتش ابو محمد و لقبش زین العابدین و پدرش امام حسین بن علی (ع) و مادرش شهربانو بنت یزدجرد
بن شهریار پادشاه عجم در مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان سال سی و سیم هجرت متولد و در روز
شنبه بیست و دویم محرم سال نود و پنجم هجرت از زهر ولید بن عبدالملک اموی شربت
شهادت نوشید و در بقیع نزد عمش مدفون گردید و در سلطنت ولید اموی و عمر شریفش
پنجاه و هفت سال بود و امام پنجم نامش محمد است و کنیتش ابو جعفر و لقبش باقر و پدرش علی بن
الحسین و مادرش ام عبدالله فاطمه بنت امام حسن در مدینه روز دوشنبه سیم صفر سال پنجاه و هفتم هجرت
متولد و در روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سال صد و دهم هجرت از زهر هشام بن عبدالملک اموی شربت شهادت
نوشید و در بقیع نزد پدرش مدفون گردید و عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود و امام ششم
نامش جعفر است و کنیتش ابو عبدالله و لقبش صادق و پدرش امام محمد باقر و مادرش ام فروه بنت قاسم

بن محمد بن ابی بکر

بن محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه در مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سیم
هجرت متولد و در روز دوشنبه پانزدهم رجب سال صد و چهل و هشتم از زهر منصور دوانقی عباسی
شربت شهادت نوشید و در بقیع نزد پدرش مدفون گردید و عمر شریفش شصت و پنج سال بود و امام
هفتم نامش موسی است و کنیتش ابو الحسن و لقبش کاظم و پدرش امام جعفر صادق و مادرش حمیده نام
در ابوا که در میان مکه و مدینه در روز یکشنبه هفتم صفر سال صد و بیست و دویم هجرت متولد
و در روز جمعه ششم رجب سال صد و هشتاد و سیم در بغداد از زهر هارون الرشید عباسی در زندان سندی
بن شاهک شربت شهادت نوشید و در مقابر قریش مدفون گردید و عمر شریفش پنجاه و پنج سال بود و امام
هشتم نامش علی است و کنیتش ابو الحسن و لقبش رضا و پدرش امام موسی کاظم و مادرش ام البنین نام در مدینه
روز پنجشنبه یازدهم ذی القعده سال صد و چهل و هشتم هجرت متولد و در روز سه شنبه هفدهم صفر سال دویست
و سیم در طوس از زهر مامون الرشید عباسی شربت شهادت نوشید و در همانجا مدفون گردید
و عمر شریفش پنجاه و یک سال بود و امام نهم نامش محمد و کنیتش ابو جعفر و لقبش تقی و پدرش
امام علی بن موسی الرضا و مادرش خیزران نام در مدینه روز جمعه دهم رجب سال صد و نود و پنجم
هجرت متولد و در روز سه شنبه دهم رجب سال دویست و بیستم در بغداد از زهر معتصم عباسی شربت
شهادت نوشید و نزد جدش امام موسی مدفون گردید و عمر شریفش بیست و پنج سال بود و امام
دهم نامش علی است و کنیتش ابو الحسن و لقبش نقی و پدرش امام محمد تقی و مادرش سمانه نام در مدینه روز جمعه
دویم رجب سال دویست و دوازدهم هجرت متولد و در روز دوشنبه سیم رجب سال دویست و پنجاه و چهارم
در سامره از زهر متوکل عباسی شربت شهادت نوشید و در همانجا در خانه خود مدفون گردید و عمر
شریفش چهل و یک سال بود و امام یازدهم نامش حسن است و کنیتش ابو محمد و لقبش عسکری

وپدرش امام علی نقی ومادرش حدیث نام در مدینه روز پنجشنبه چهارم ربیع الثانی سال دویست وسی ودوم
هجرت متولد شد ودر روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست وشصتم از زهر معتمد عباسی شربت شهادت
نوشید ونزد پدرش مدفون گردید وعمر شریفش بیست وهشت سال وامام دوازدهم نامش محمد است
وکنیتش ابو القاسم ولقبش مهدی وهادی وقائم وپدرش امام حسن عسکری ومادرش نرجس نام در سامره
شب جمعه نیمه شعبان سال دویست وپنجاه وششم مطابق عدد نور متولد ودر روز جمعه روز وفات پدرش
در سلطنت معتمد عباسی در سرداب خانه خود غایب شد وتا حال زیاده بر هفتصد سال از عمر شریفش گذشته است
لغت یب از حضرت امیر المؤمنین مرویست که فرمود لولا تمرد عیسی عن طاعة الله لکنت
علی دینه ب آنچه بخاطر فاتر رسیده آنست که منظور تقریر نصاری وقائلین بالوهیت عیسی است
زیرا که بنابر زعم ایشان عیسی عبادت کسی نکرده از جهت آنکه کسی عبادت خود نمیکند ومراد
حضرت والله یعلم آنست که اگر این بود که عیسی از طاعت خدا متمرد شود من بر دین او می بودم
تا آنکه نصاری اقرار کنند بطاعت وعبادت عیسی چنانکه نظیرش شیخ صدوق در عیون در
مناظره حضرت امام رضا عم با اهل ملل ذکر نموده که حضرت بجاثلیق نصاری فرمود که ما از عیسی
هیچ عیب نمی بینیم مگر آنکه قلیل العبادت بود جاثلیق گفت عجب از تو که از کثرت عبادت
عیسی عم غافلی وحال آنکه چنین وچنین بود در عبادت وکسی بعبادت او نرسیده وحضرت
فرمود که از برای که میپرستید وعبادت مینمود هرگاه خودش خدا بود چنانکه شما گمان میکنید
لغت یج کمی علی ما علمنی رسول الله علمه وعلمته علمی چه معنی دارد ب شاید
مراد این باشد که حضرت رسول ص علوم خود را تعلیم من نمود ومن آنها را بحضرت عرض کردم
که معلوم شود که فهمیده ام ودرست یاد گرفته ام والله یعلم لغت ید این رباعی
که منسوبست بحضرت امیر علیه السلام چه معنی دارد اشربت الی بکم بکم بکم بکم

لولا تمرد عیسی عن [illegible]
ظ عبد الله لکنت [illegible]

بکم عوضا

بکم عوضا ترضون عنا من البکم فقالوا جمیعا بالاشارة والرضا کفی عوضا
ان السلام منه فی البکم ب بکم اول بضم با وسکون کاف وثانی بکسر اول وضم
ثانی وتشدید ثالث وهمچنین ثالث مکرر بتخفیف ثالث وخامس بکسر اول وفتح ثانی است وبا
بمعنی با است ومعنی کلام معجز نظام السنة اشاره کردم بجماعت گنگان باینکه شما گنگید وکم
راضی میشوید از ما بعوض گنگی پس همگی باشاره ورضامندی گفتند که بس است از عوض که سلامتی
ونجات در گنگی است لغت یه شخصی دختری را عقد نموده واز راه عنین بودن که باقرار خودش
ثابت شد این اعتراف دارد لکن با دختر قعده نموده که تا نوروز منتظر کار تعرف ننمود دختر اختیار فسخ داشته باشد
وتا آنکه تعرف نکرد پس دختر فسخ نموده شوهر کرد شوهر اول دیگر دعوی میتواند کرد وهرگاه عنن
بعد از دخول بهم رسد موجب خیار فسخ میشود یا نه ب بدانکه هرگاه زوج اوست عقد تا
باطل است از جهت آنکه عنن مرضیست که بسبب آن ذکر منتشر نشود برخیزد وفرو رود در قبل یا دبر زن
باکره یا ثیبه پس اگر به یک طریق یا یکی از قدرت داشته باشد عنن ندارد وعنن ثابت نمیشود مگر باقرار
زوج یا شهادت دو عادل قابل امامت جماعت یا نکول مرد از قسم وقسم خوردن
زن بعد از نکول وبعد از ثبوت عنن با حد طرق مذکوره هرگاه زوجه صبر کرد ودعوی ننمود
عقد لازم میشود وخیار فسخ ندارد واگر صبر نکرد باید فورا امر افعه نزد حاکم شرع
رود وبا وجود اعتراف زوج یعنی باید حاکم او را تا یک سال تمام مهلت بدهد وهرگاه در مجموع
مدت سال مذکور بر عنن خود باقی ماند بعد از انقضاء سال خیار فسخ ثابت میشود
که فورا فسخ کند والا عقد نیز لازم میشود ودیگر از یک اختیار ندارد وهر چند که عنن ثابت
باشد وشوهر از زن دهد ودرامر کرده بلکه بارضا زوج قبل از نکاح بطلاق [illegible] میخورد وبس
مع جهل اصل خیار میشود است اختلاف هائی فتوی است که در ان خلف واشکال است والله یعلم لغت یو

عنن وجواز فسخ

ما عاطف للجمع قد وضعا في لفظ من قد رام وقعا والالفاظ معطوف له عامل
لا فيه متبوع ولا عامل تقديره ايضا اما كاملي حال عن المتبوع والعامل حتى يدا من
موضع ثالث هذان مع ملجأ من حادث لا يقبل المعطوف بالعاطف جمعا مع
المعطوف يا عارف ب هذا في العطف المعروف بالتلقيني وهو عطف احد المتكلمين
قوله على قول الاخر وهو ضربان احدهما ما يصح جمع المتعاطفين في قول ذلك الاخر كان
يقول زيد لاعطين عمروا فتقول وبكرا ومنه قوله عز وجل في البقرة واذ قال ابرهيم
رب اجعل هذا البلد امنا الى قوله تعالى ومن كفر على تجويز الزمخشري عطف من كفر على من امن
وثانيهما ما لا يقبل ذلك كقولك في المثال وغلامك ومنه قوله عز وجل في البقرة
ايضا اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي على تجويز الزمخشري ايضا وكذا جواب
السلام اي وعليكم السلام او وعليك السلام ونحو ذلك وما ذكرنا هو
المعروف في الجواب المعلوم من الاخبار والفتاوى قال العلامة في التذكرة وصيغة
الجواب وعليكم السلام انتهى وقال الفاضل العامل الكاشاني في خلاصة الاذكار ان الفاظ
الاخوان السلام عليكم معرفا ومنكرا واختلفوا في الافضل منهما ولكل وجه والثاني اوجه
والاول هو الاصل وفيه سبعون حسنة تسعة وستون للمبتدئ وواحدة للراد قال والرد
وعليكم السلام الى ان قال قيل وكان النكتة في ترتيب الابتداء والرد ان المبتدئ اذا قال السلام عليكم
كان الابتداء واقعا بذكر الله فاذا قال المجيب وعليكم السلام كان الاختتام به وهذا يطابق قوله هو
الاول والاخر وايضا لما وقع الابتداء والاختتام بذكر الله فانه يرجى ان يكون ما وقع بينهما بعين
مقبولا ببركته كما في قوله تعالى اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات
ولو كان المسلم ذميا اقتصر على قوله وعليك كذا جرت السنة انتهى ويعتذر (?) قبل رواية عن النبي تضمنت

الرد على سلام

الرد على سلام المسلم برة بقوله وعليك السلام ورحمة الله ولغيره بذلك وزيادة وبركاته رد
ثالثة بالاقتصار على وعليك فقال الرجل نقصتني واين ما قال الله وتلا الاية فقال [illegible] انك لم تترك
لي فضلا فرددت عليك مثله وبالبال انه ورد في بعض الاخبار ان سلام الرجال سلام عليكم وسلام
النسوان وعليكم السلام ويختلج بالبال ان في التغيير اشارة وتنبيها على وجوب ابتداء المراة
بالسلام على الرجل بل الاولى لها الترك لكن اذا سلم الرجل عليها وجب عليها الرد وكذا سلام من مخصص
في الرد فليغيرهم قال بعض الفضلاء ان عليك السلام تحية الموتى وكانه اشارة الى ما ورد في الاشعار
ولعله كان من داب الكفار ذلك كما قال الشاعر عليك سلام الله قيس بن عاصم وقال اخر عليك ورحمة الله
السلام والظاهر عدم الفرق بين الحي والميت في السلام كما ورد في زيارة الموتى عن النبي واله عليهم السلام
هذا في الخير واما في الشر فالغالب تقديم المدعو عليه فيقال عليه اللعنة وعليه غضب الله قال الله تعالى وان عليك
لعنتي هذا لكن الشايع في اعصارنا بين اصحابنا عدم الفرق في السلام بين الابتداء والجواب
ايضا في تقديم المبتدا من غير عطف حتى صار ديدنهم الفرق بينهم وبين العامة ويدل عليه بعض
الاخبار الضعيفة والحق الاول والمخالف مأول فليتامل لمحققه در بعضي نسخ صحيحه
ربعي كميل [illegible] وما كان للحد فيها مقرا ولا مقاما بتذكير كان والضمير مقر ومقام چه صورت
دارد ب ظاهر انست بر قول ليث كه هر لفظ مونث كه در ان لفظ تا نباشد تذكيرش جايز است
مثل سما ودلو ونار وقوس وعقرب وغير انك واين قول از شيخ عبد الباسط بلقيني در حاشيه قاموس از ذكر
نموده در كتاب شمس العلوم در باب سين وهم از كتاب سيبويه نقل نموده واز فرا نقل كرده كه سما مذكر ومونث
وشعر كه ولو رفع السماء اليه قوما لحقنا بالنجوم وبالسحاب وكيف كان في المقر والمقام في هذا المقام
اسما مكان لا مصدران لامتناع حمل المصدر المسمى على الذات باجماع النحاة بما نبه عليه الشهيد الثاني قدس
سره في القاعدة الثالثة والعشرين والمائة من كتاب تمهيد القواعد لكن في ذلك الكلام اشكال اخر

هو ان الظاهر ان قوله علیه السلام لا احد ظرف لغو للمقر والمقام تقدم علیهما الشاعا [illegible]
فعوله فیهما الایجوز ان یتعلق بهما ولا بکانت کما هو ظاهر بل یظهر بادنی النظر کونه زائدا بل مفسدا
لانه یدل علی ان النار صارت مقرا ومقاما لکل احد علی ما یظهر من تحقیقهم فی علم البیان فی بحث التشبیه
بالمجرد الشبیه مع انه لا یصح ما اراده اذ لاحد الانه یقتضی ان یکون انسان غیر المتکلم قد اری کل احد من الناس
لانه قد نفی عن المتکلم الرؤیة علی وجه العموم فی المفعول فیجب ان یثبت لغیره کذلک للتحقیق تخصیص المتکلم بهذا
النفی الی العرض ما ذکره المحقق التفتازانی فی المطول فلیتأمل فی تصحیح بالبال ودفع الاشکال بان یقال فیهما ظرف
مستقر ونعت لاحد والمعنی والله یعلم انه لولا ما حکم به من تعذیب الجاحد لما کانت النار مقرا لاحد کائن
فیهما ای محکوم علیه بکونه فیهما ففی الکلام نوع تجوز لکنه حکم وکانت مقرا لکل احد کائن فیهما وهذا احق ولا
کلمة فیها الاخشل المعنی علی ما بیناه فظهر ان کلمة فیهما مما لابد منه فیها فلیتدبر لغفتح
حکم وطین شراب را بیان نماید که خالی از فایده نیست ب بزرگترین منفعتی که از زبان شراب نقل کرده اند
دو تا است یکی نفع جسمانی از صحت و قوت و دوم نفع روحانی از سرور و بهجت و در مضرتهای آن گفته اند که
مورث آزار سل و دق و استسقا و خفقان و رعشه و سکته و موت فجأة و ترس و غیر آن میشود و در حدیث صحیح
و حسن و موثق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود هر که یک جرعه شراب بخورد حق تعالی تا چهل روز از او هیچ نماز
قبول نکند و در چند حدیث دیگر فرموده است که اگر در میان آن چهل روز بمیرد کافر خواهد مرد لغفط ورثه
در مقبره و نبش در بعضی لحد [illegible] ساخته اند و میت خود را دفن نموده اند ایا بعد از سال [illegible] ورثه دیگر [illegible]
که بر جای آن میت دیگر را در آن لحد بگذارند و اگر گذشته باشند و ورثه اول راضی نشوند [illegible]
ب نبش قبر جایز نیست مطلقا مگر در چند صورت از آن جمله آنکه اعضای میت پوسیده باشد حتی
استخوانها بمعنی که چون دست بر استخوانها رسانند از هم بپاشند و رضای ورثه او از این شرط [illegible]
نیست لکن اگر صاحب لحد را از ملک خود از برای میت خود ساخته باشند و وقف
نکرده باشند بهتر آنست که ورثه میت از ایشان رخصت گیرند باینکه میت المثل اعیان مملکه موجوده
بایشان بدهند و زیاده بر این حق مطلقی ندارند والله العالم لغفع

مولانا [illegible]

مذکور مشهور که رای علما زمان در در مظالم آنست که باید به سادات داده شود لکن در عرف
حال آنست که بفتوای عوام داده شود حکم شرعی مسئله را باید از فرا [illegible] ب مشهور بلکه معروف از
مذهب جمیع قائلین بر مظالم یعنی معروف میان علما در مصنفات عربیه و عجمیه از متون و شروح این است
که مصرف آن مصرف خمس غنائم است که عبارت است از سادات زیرا که حکم آن را در باب خمس در انواع
خمسه شمرده اند و بعد از ذکر انواع مصرف خمس را بیان فرموده اند که باید به پنج سهم منقسم شود و بعرف
سادات رسد بدون استثنا در مظالم بلکه علامه در تذکره و شهید ثانی در مسالک اشاره [illegible] و تصریح
بآن فرموده اند و عبارت شهید در بیان مظالم است در نقل اجماع بر آن و خلاف ابن جنید و شیخ مفید
رحمهما الله را در اشتراط سیادت در مطلق خمس ذکر نوشته اند و علی ای حال آنچه در این مسئله
خلاف صریحی از معروف الاسمی بر نخورده ام بلی از کلام بعضی از اعلام نوع ترددی ظاهر میشود و از این
اثنا شیخ شهید است در بیان خمس قال ظاهر الاصحاب ان مصرف هذا الخمس اهل الخمس
وفی الروایة تصدق بخمس مالک فان الله تعالی رضی من الاموال بالخمس وهذه تؤذن ان مصرفه مصرف
الصدقات لان الصدقة الواجبة محرمة علی مستحق الخمس انتهی کلامه رفع مقامه وسعیه السید
السند فی المدارک فقال فی الروایتین قصور من حیث السند فیشکل التعلق بهما مع انه لیس
فی الروایتین دلالة علی ان مصرف هذا الخمس مصرف خمس الغنائم بل ربما کان فی الروایة الثانیة
اشعار بان مصرفه مصرف الصدقات ومن ثم لم یذکر هذا القسم المفید ولا ابن الجنید ولا ابن ابی عقیل
والمطابق للاصول صرف ما یتعین ان [illegible] والتفحص عن مالکه الی ان حصل الیاس من العلم
به فیتصدق به علی الفقراء کما فی غیره من الاموال المجهولة المالک وعند ورود [illegible] روایات
کثیرة [illegible] بالاطلاقات المعلومة [illegible] العقل [illegible] الخ انتهی کلامه زید اکرامه
ثم اقتضی السید صاحب المفاتیح کما هو دیدنه فی باب الخمس فذکره مترددا فیه بادره ثم اعاد

فی کتاب المکاسب مجملا علی ما مضی وکذا صاحب الکفایة فی کتاب الخمس حیث قال وذکر الشیخ وجماعة
من الاصحاب انه یجب الخمس فی الحلال المختلط بالحرام ولا یتمیز الحلال من الحرام ولا یعرف صاحبه ولا قدره ولم
یذکره جماعة من القدماء ولعل مستند الاول روایتان ضعیفتان غیر دالتین علی خصوص المقصود بل
احدیهما اشعرتا بان مصرفه مصرف الصدقات ونقل من الشهید فی البیان نوع تردد فیه الی آخر کلامه
زید فی اکرامه اقول القائل ان منع دلالة کلام الشهید بعد نسبة الحکم الی ظاهر الاصحاب علی التردد کما
یظهر علی من تصفح عن تعبیراتهم فی المقامات فانهم یعبرون بمثل هذا التعبیر حیث یکون مضمون الروایة غریبا
عندهم ولا موجب لترکهم فیحملون احتمال الخلاف علیها تنبیها علی احاطتهم باطراف الاستدلال وتوقف
العلامة فی التحلیل او نقل علیه فیهم ومرادهم بالروایتین ما رواه الشیخ ره عن سعد عن یعقوب بن یزید عن علی
بن جعفر عن الحکم بن بهلول عن ابی همام عن الحسن بن زیاد عن ابی عبدالله ع قال ان رجلا اتی امیر المؤمنین ع فقال
یا امیر المؤمنین انی اصبت مالا لا اعرف حلاله من حرامه فقال له اخرج الخمس من ذلک المال فان الله عز وجل
قد رضی من المال بالخمس واجتنب ما کان صاحبه یعمل وفی بعض النسخ یعلم بدل یعمل وما رواه ثقة
الاسلام عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله ع قال ان رجلا اتی الی
امیر المؤمنین فقال انی اکتسبت مالا اغمضت فی مطالبه حلالا او حراما وقد اردت التوبة ولا
ادری الحلال منه من الحرام وقد اختلط علی فقال ع تصدق بخمس مالک فان الله رضی من الاشیاء
بالخمس وسایر المال لک حلال ومستند العلامة فی التذکرة الی الروایة الاولی وروی الصدوق فی
الفقیه قال جاء رجل الی امیر المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین اصبت مالا اغمضت فیه افلی توبة قال
ائتنی بخمسه فاتاه بخمسه فقال هو لک ان الرجل اذا تاب تاب ماله معه وظاهر است که صاحب
مدارک ومن تبعه بعبارت مذکور تصریح بخلاف ننموده اند بلکه در اصل مسئله اشکال نموده اند واین غیر
نفی خمس است با آنکه استشکال ایشان ظاهرا صورتی ندارد زیرا که بر تقدیر تسلیم ضعف سند

همه

همه منجبر بعمل اکثر خواهند بود فتامل ومرحوم جد امجد علامه مجلسی ره در حدیقة المتقین سه قول
نقل نموده بدون ذکر قایل اول قول بتعمیم که خود اختیار فرموده دوم قول باختصاص
بارباح سیوم اختصاص بعموم لکن در شرح من لا یحضر تصریح فرموده باینکه احتیاط در
تخصیص بارباح است خروجا عن الخلاف از این کلام ظاهر میشود که در آن وقت واقف
بر قول سیوم نبوده با آنکه در نظر ایشان بسیار ضعیف نموده والا احتیاط بتعدد وتکرار میفرمود
فلیفهم ومحتمل بلکه مظنون است که نقل قول ثالث در شرح بتعمیم مراد نظر بوجوه واحتمالات
باشد در لفظ التصدق بوده نه آنکه بر قول صریح مطلع شده باشند واحتمال خلاف وجوه واحتمالات
مقاوم قول صریح وظاهر نمیشوند واحتمالات فی ومثالها فی ظواهر میکردند وظاهر است که لفظ
خمس مانند زکات وصلوة وصوم وحج ووضو ازجمله اطلاقات لفظ خمس در مواضع که مستند
صحیح داشته باشند کنز وغوص حمل بر معنی حقیقی فرموده اند بلکه در ما نحن فیه اگر توهم ضعف سند
ولفظ تصدق میشود ظاهرا احدی تردد ومخالفت نمیشود والا آنکه صدقه اعم است از خمس وزکات
ووقف وهبات وهدیه وتبرعات وعام دلالت بر خصوص خاص ندارد ومنافی خاص نمیباشد مگر
بانضمام قرینه صارفه یا معینه با آنکه روایت حسن مرسله صدوق خالیست از لفظ التصدق و
مقتضای جمع بین الاخبار المعتبرة حمل الاخبار الشکیة یا تاویل در تصدق شود چنانکه گفتیم و
طریقه غالب استعمال الاشیاء زکوة با نما خود و ان لفظیه است یا نیوبه وظاهر کلمه ائتنی بخمسه وهو لک است ابتدا وظاهر
احتیاط وخروج از خلاف که جد امجد بان اشاره فرموده معارضه است با توهم عوام از این
انتساب در خلاف دافع ضرری ندارد وفهم عوام معیار امر شرعی نمیشود وا گر در آن تقلید بعضی از
علمای عظام بر غلط مرافقه نه هرچند که نظری بل غالب علمای عصر است در اینگونه مسئله معنی رد مظالم است بقصد
وموضع آن بر شخص نموده اند ولیکن بسیاری از مواضع با آنکه رد مظالم میکنند وخیال میکنند از رد مظالم

خارج و داخل صدقات واجبه است که بنا بر مشهور مختص عوام و بر سادات از عوام میباشد هر چند که معطی
از سادات باشد و شاید منشا عموم توهم عوام همین بوده و بنابر سبب علمای ایشان بر آن تقریر فرموده اند
و بنا بر تجویز گذاشته اند پس باید تعیین و تبیین معنی رد مظالم شود تا چنانچه از تحقیق معتبر گردد باید
ابدک الله که چون حقی یعنی مالی محترم از کسی نزد دیگری باشد پس بیرون از چهار صورت نیست اول آنکه
مقدار حق را داند و صاحبش را شناسد پس باید که بصاحبش اظهار کند و تمام حقش را بدهد یا براءت ذمه و حلیت
از و حاصل نماید دویم آنکه مقدار حق را داند لیکن صاحبش را نشناسد یا صاحبش فوت شده و میداند که وارث
دارد لکن وارث را نمیشناسد پس باید تفحص کند و چون مایوس شود از پیدا شدن صاحب یا وارث او باید
از جانب ایشان تصدق کند بر فقیر مستحق زکات غیر سید و اگر بداند که وارث دارد باید بعد از تجسس
مفید ظن بعدم آن مال امام خواهد بود باید بمجتهد جامع الشرایط دهد که بمصرف مال امام برساند
سیوم آنکه صاحب حق را شناسد لکن مقدار حق را مطلقا نداند پس باید او را راضی کند بمصالحه
طرفین نماید و اگر راضی نشود و الا بکبر فقیر تمام حق لازم است که قدر متیقن را مثلا نصف عاید یکی مثلا باو دهد
هر گاه بر زیاده بر آن یقین نداشته باشد و در تذکره فرموده که باید بقدر خمس باو بدهد و این بحسب اطلاق
اشکال دارد و احوط آنست که آنقدر باو دهد که جزم داند که زیاده بر آن طلب ندارد و اگر قدری در حق را
جزم داند و در زیاده بر آن شک یا ظن داشته باشد باید قدر جزمی را بدهد و در مقدار زاید او را
راضی کند علی الاحوط و اظهر آنست که بر وجوب نیست خصوصا در صورت ظن چهارم آنکه مقدار حق را
مطلقا نداند و صاحبش را اصلا نشناسد و این بر دو صورت است اول آنکه آن حق تعلق بذمه او
گرفته و مخلوط بمال موجود او نیست و در این صورت فرقی نیست میان آنکه حق بذمه
او تعلق یافته یا مخلوط بمال موجود او باشد و همچنین در صورت دویم هر گاه مخلوط بمال او باشد فرقی نیست
میان آنکه بقدر خمس آن مال باشد یا قدری از آن یا زیاده بر آن و بعضی در صورت زیاده واجب دانسته اند دادن خمس را

سادات

سادات و زیاده را بعوام و بعضی احتمال داده اند که مصرف مجموع سادات باشند و هر دو ضعیفند باید
مقداری را اگر بر ذمه خود داند یقینا علی الاظهر یا ظنا علی الاحوط بعد از تفحص و یأس از پیدا شدن صاحب
بنیت او تصدق کند بنحوی که در صورت دویم گذشت دویم آنکه آن حق مخلوط بمال موجود او باشد
و خواهد که آن مال حلال شود و تواند که تصرف در آن نماید و از اشتغال ذمه بیرون آید خواه آن مال را
خود کسب کرده یا بارث باو رسیده یا بعنوان بیع یا هبه و امثال آن باو منتقل کرده باشد پس
باید خمس آن مال را بمستحقین سادات رساند تا آنکه باقی ملک طلق او شود و تصرف در آن و انتفاع از آن
بر وی حلال گردد زیرا اگر نظر بآنکه مال مشترک بود و بدون اذن شریک مجهول در هر جزئی
از آن ممنوع التصرف بود پس بعد از تخمیس از قبیل ارباح و غنائم شود و همین را در اصطلاح فقها
رد مظالم میگویند و در مباحث خمس مذکور میسازند و بعضی از متاخرین آنرا از مصرف
آن نزد میشمارند و اگر قدری از آن مال را بعنوان یقین و تعیین داند که مال مجهول المالک
مثل خمس یا ربع یا سدس آن مشخص و در بیشتر از آن شک داشته باشد باید همان قدر جزمی را
تصدق کند بنحوی که در صورت سابقه مذکور شد و آن در رد مظالم نیست و مصرفش سادات و بعضی
در صورت علم بقلیل از خمس احتمال داده اند وجوب خمس را بعنوان رد مظالم و ظاهر این بعید است [illegible]
رد مظالم در صورتیکه جزم داند که مال حرام مجهول المالک در مال موجود او هست و نسبت بمقدار
احتمال خمس بیشتر و کمتر در نظرش علی السویه باشد مانند کسی که در ربا شک کند و اصلا نداند که چه قدر
کرده و احتمال یک صد و بیشتر در نظرش مساوی باشد و بهمین سبب حیران گردد و فقها از آن تعبیر
بلم تدر کم صح منیمانید وجد امجد در حدایق صورت دویم را که عبارت از معلوم القدر مجهول المالک
داخل رد مظالم شمرده و ظاهر اسب نحو فرموده زیرا که مصرف این صورت غیر سادات است باتفاق
مطلق صدقات مفروضه بر سادات فیما عدا رد مظالم [illegible] حرام است بر کات

و در صورت تصدق یا رد مظالم اگر اتفاقاً صاحب مال معلوم و ظاهر شود اظهر آن است که بر او چیزی لازم
نمی آید و اگر صاحب مال را راضی کند احوط و بهتر خواهد بود و بنا بر مشهور از اختصاص رد مظالم به سادات
هرگاه از کلام متکلم بقرینه حالیه یا مقالیه مراد از رد مظالم معلوم شود بمقتضای آن عمل باید نمود مگر آنکه
معلوم شود که موضع رد مظالم حقیقی باشد لکن منظور متکلم رسانیدن بمصرف عوام باشد و در این مقام مجتهد
می باشد که در این صورت باید تعلیم متکلم نماید که رایش برگردد و هرگاه مرده باشد باید بمصرف سادات رساند بتقلید اعتقاد
در خط اعتقاد او نمایند و اگر مراد متکلم معلوم نشود در مصرف اشکال بهم میرسد نظر بوجوب حمل اقوال
و افعال مسلم بر صحت و لزوم حمل اطلاق بر حقیقت و معارضه مجاز مشهور و غلبه صور مجازیه و ندرت صورت
حقیقیه و بعد از اراده عموم و در این صورت بر تخصیص به سادات شاید اولی و احوط باشد خصوصاً نظر بعدم
تحریم غیر زکات مفروضه بر سادات و اگر معلوم باشد که بر سبیل تبرع یا احتیاط وصیت به رد مظالم نموده
ظاهر این است میتوان داد خصوصاً در صورت تبرع و هرگاه موصی قدر معینی اقل از خمس مال یا اکثر از آن
بصیغه رد مظالم وصیت کند این قرینه اراده مجاز میتواند شد مگر آنکه در صورت اقل قرینه از حال
یا مقال نیز بهم رسد که این وصیت از تتمه رد مظالم میداند و زکات و رد مظالم و سایر صدقات
واجبه از جمله حقوق واجبه مالیه اند که از اصل ترکه بیرون میروند و بوصایا مزاحم نمیشوند والله العالم و نظر
بضیق وقت و فرصت طول مقال بیش [illegible] مجال زیاده بر این نیست لغته زید دختر را بعد البلوغ
ده تومان عقد دائمی از برای خود نموده و بعضی رخوت و زیور هم از برای او کرده بعضی را قبل از عقد
و بعضی را بعد از عقد فرستاده چنانکه در این ولایت دستور است آیا رخوت و زیور مذکور مال زن است یا مال
[illegible] و بعد از طلاق یا موت [illegible] ب هرگاه از جهیز شرط ضمن العقد نموده و بزن
بخشیده مال آن زن است تا عینش باقی است هرچند که اگر آنها را نمی داده اند زن را باو نمی دادند
و داعی و باعث بر دادن ایشان رخوت و زیور باشند زیرا که مجرد داعی بودن از نواقل شرعیه نیست و ملک

رخوت شوهر بر زن [illegible] که بعد از عقد میکرده

اولی مستحب

اولی مستحب و باقیست و لهذا اعتقاد زنی که بطمع بکارت و حسن و احسان و مهربانی و مراعات از مالداری
و صاحب جاهی واقع شود صحیح است و شبهه در آن نیست هرچند که آنچه طمع داشته اند بعمل
نیاید و نتیجه بر عکس شود و شبیه فسخ بر آید و موجب کمال ذلت و مهانت گردد و ایضاً بسیاری
و دادن رخوت و زیور گاهی بعنوان هبه و هدیه و تملیکات است یا بمعنی مهر که هرچه خواهد در آن
تصرف نماید از فروختن و بخشیدن به پدر یا مادر یا خواهر یا غیر ایشان چنانکه در مال و مهر خود میتواند نمود
و گاهی بعنوان امتاع است که زن با آنها زینت کند و در میان امثال و اقران سرشکسته و ذلیل
نشود و شوهر نیز از آن لذت برد و از این جهت گاهی آنها را بعنوان عاریت میگیرند و از برای
زن میفرستند و بعد از زفاف بصاحبش رد مینمایند و بنای آن بهتر باید ترک بعد از [illegible]
از برای زن میگیرند و گاه هست که مطلقاً بعضی آنها چیزی میگیرند و هیچکس بر ایشان اعتراض
نمیکنند و ادعای حقی نمی نماید و از جمله شواهد آن است که هرگاه زن مهر خود را از دخول تا [illegible] همان
ساعت ببرد یکی بخشد هیچکس حتی شوهر را بر او اعتراض نمیرسد نه شرعاً و نه عرفاً و اگر اتفاقاً [illegible]
بر او بخش کند و دعوی نماید هرگاه شوهر بر او طعن میزنند و او را معیب میسازند که چرا رخوت و زیور
که هرگاه مثلاً آنها را بخشد خصوصاً قبل از دخول و بعد از آن بخانه شوهر آید شوهر و هرکس که بر آن
مطلع شود از غیر خویشان زن بلکه آنها نیز بر او اعتراض میکنند و سرزنش مینمایند بلکه بسا افروخته شوهر
و گاه هست که امر منجر بنزاع و طلاق میشود و کلام معترضین این است که اینها را بتو نداده اند که
هرچه خواهی بکنی و همچنین نمیتوانند که بعد از زفاف یا قبل از آن ادعای رخوت بر شوهر کنند و آنها را
مطلقاً بیرون شد چنانکه نسبت بجهاز خود که از خانه پدر می آرد نمیتوانند که دو واحدی بر او در آن
اعتراض نمیتوانند کرد خلاصه کلام میگوییم که این امور بر کسی که فی الجمله بر کیفیت سلوک مردم مطلع
باشد و از دایره انصاف بیرون نرود مخفی نمانده و اصل غالب در امثال عنوان تمام است که امتاع است

بلکه بعنوان تملیک ظاهرا مجرد فرض است خصوصا قبل از زفاف و بر تقدیر تنزل میگوییم که احتمال
دارد پس مطلق خواهد بود و دلالت بر خصوص تملیک هم نخواهد داشت و حمل بر تملیک میشود باجماع جمیع
علمای اسلام و ملکیت سابقه مستصحب و باقی خواهد بود حتی یثبت خلافه بلا خلاف بین العلماء والله العالم

لغز عقعق کله و پاچه را پوست نکرده میتوان خورد ب هیچ ضرر ندارد و خوردن پوست
نه حرامست و نه مکروه نزد علما هر چند که مستعمل باشد بلکه کفش کهنه باشد مادام که ضرر نرساند و احدی جلد را
از مستثنیات و نجس نشمرده و نهی از آن در هیچ روایتی نرسیده مگر در حدیث ضعیفی که در آن جلد
بعوض فرج مذکور شده و بر آن محمول است چنانکه جمیع مفسرین جلود را در قول حق تعالی وقالوا
لجلودهم لم شهدتم علینا بفروج تفسیر نموده اند و در روایت نیز وارد شده حتی آنکه فیروزآبادی در قاموس
نیز ذکر کرده و بالجمله شبهه در حلیت پوست نیست مثل استخوان لغز عقعق آخوند ملا جامی مشهور شیعه است
یا سنی بعضی این را میگویند که ابو یزید بسطامی که بخدمت حضرت امام جعفر صادق رسیده و از آن حضرت علوم نموده
و سقای دولتخانه آنحضرت بود و امام ابو حامد غزالی در راه مکه معظمه با سید مرتضی مناظره کرد و بآن سبب
شیعه شد و این شعر را گفت دوست بر طعن بی ایمان کرد رفت بهره کرد ... کرد رفت
و بعد از آن کتاب سر العالمین را نوشت و همچنین ابن حاجب مشهور مصنف کافیه و شافیه و مختصر الاصول خواجه نصیر
مشهور بعد از فتح بغداد گشت و در شرط انداخت ابتدا ... و مشهور میان سنیان المشتکی منه شیعیان
و رافضیان از مخترعات جنس کاشی است که با بنا نام ضعیفان را رواج داده اند چه معنی دارد و ایا ناصبی متعصب
سنیان خوب میدانند و روایتش را قبول میکنند یا نه ب ملا جامی پس ظاهرا سنی ناصبی متعصب است زیرا که
مذاهب و احوال گذشتگان هرگاه از قرآن ظاهر نشود مگر از شهرت و شیوع و معروفیت در ارباع و اصقاع
یا بشهادت مولفات و مصنفات مشهوره ایشان یا بحکم ثقات عدول فریقین و با تعارض رجوع
بترجیح میان جارح و معدل چنانکه در کتب اصولیه است لازم و اخذ باظهر و ارجح متحتم است و آنچه در باب

ملا عبد الرحمن

ملا عبد الرحمن جامی مشهور و معروف و مشهور و بر السنه مذکور و در مؤلفاتش مثل نفحات و غیره مسطورات
خصوصا گفتگویی که در مرض الموت با بعضی از شاگردان شیعیان خود نموده و حالت که گفتیم و این شعر نیز از اوست
سگ کاشی به از اکابر قم با وجود آنکه سگ به از کاشی است و جمعی از مهره فن و ثقات طرفین بر آن
شهادت داده اند و حکم فرموده اند فاضل متبحر قاضی نور الله شوشتری رحمه الله در مجالس المؤمنین از فاضل
قاضی میر حسین میبدی شافعی شارح دیوان مرتضوی نقل کرده که در طعن و هجو او چنین گفته آن
امام بحق ولی خدا اسد الله غالب نامی و در کسانی که ... بیانی بر زند یکی از ابیاتی ذکر خاصی مر دو نام
عبد الرحمن است آن یکی ملجم و دگر جامی و دیگر محقق متقی آخوند ملا محمد تقی مجلسی ره در شرح من لا یحضر
فرموده که شخصی در مجلس ملا جامی نقل کرد که زنی فرزدق شاعر را در خواب دید و از حال او پرسید فرزدق
گفت که حق تعالی مرا آمرزید بسبب القصیده که در حضور هشام در مدح علی بن الحسین علیهما السلام گفتم پس
آخوند مجلسی گفتند این مضمون که پس ملا جامی بر آن مباهتش گفت که سزاوار است که حق تعالی جمیع عالم را
ببرکت آن بیامرزد انتهی پس بر و بعضی از مدایح ائمه و کلمات موهمه خوب او از قبیل ... بلکه
بسیاری از عبارات او اعتراف است که بر زبان بسیاری از فضلا و اعیان سنیان از قبیل فقهای اربعه
و ارباب صحاح سته و فخر رازی و ابن حجر و دیگر و غزالی و غیرهم جاری گشته از جهت اتمام و کمال
لطف و رافت بر فرقه محقه امامیه و شهادات جماعت مذکوره که مقارب عشرا و بعضی موالف و بعضی مخالف
او بوده اند از دلایل است بر کمال ظهور نصب و عداوت او که قابل توجیه و تاویل نبوده زیرا که قاضی نور الله
مذکور نظر بمعارضه و رد علی که با میرزا مخدوم شریفی ناصبی داشته بنا بر مصلحتی که دیده اکثر اعیان سنیان
و صوفیان را داخل شیعیان کرده و بمظنونات ضعیفه و احتمالات بعیده سخیفه استدلال بر تشیع
ایشان کرده و نموده چنانکه از مطالعه و مراجعه کتاب مجالس معلوم و مفهوم میگردد و مع ذلک از اعیان
صوفیان کسی که برای سنیان بالکل گذاشته شیخ عبد القادر گیلانی و ملا عبد الرحمن جامی است و همچنین

اخوند مجلسی قدس سره اکثر ضعفا و مجاهیل را مدح و تعدیل نموده مانند سکونی و سهل بن
زیاد و ابی سنان و همچنین بسیاری از شیوخ صوفیه را نظر بمعتقد خود ذکر
ننموده و حال آنکه فاضل محقق ماهر خلف صدق او آخوند ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله در کتب خود
خصوصا در رساله اعتقادیه تبریه نفس و والد ماجد خود از تصوف نموده و اهل البیت ادری
بما فی البیت و اما ابو یزید بسطامی مشهور فاضل طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی سروشان است
بلی صوفیه و متصوفه او را مدح او ساخته اند که بصحبت بسیاری از شیوخ رسید و الیه [illegible] حضرت
جعفر صادق علیه السلام مشرف گردیده و از او استفاضه نموده و کمال او را شناخت و کشف [illegible] صادق [illegible]
البته کافر بمردم و آنچه گفته اند محض کذب و عام فریبی است زیرا که وفات حضرت صادق در سال یکصد و چهل و هشت
بود باتفاق جمیع علما از اهل سنه و شیعه و احدی غیر این نگفته است و مشهور آنست که ابو یزید مذکور در سال
دویست و شصت و یک وفات یافته و ابن خلکان دویست و هفتاد و یک گفته است و ملا جامی در نفحات
دویست و سی و چهار گفته شیخ ابو علی سینا دویست [illegible] گفته است و احدی کمتر از این نگفته است و احدی [illegible]
زیاده بر شصت سال نگفته است بلکه اتفاق ایشان نقل کرده اند و از تفاوت ما بین تاریخ وفات صادق
و وفات ابو یزید معلوم شد که ولادت او بعد از وفات حضرت صادق بوده است جزما و شیخ ابو علی سینا ولادتش را در سال
یکصد و شصت نوشته است پس معلوم شد که نقل مذکور از جعل و توهم ناقلین است مانند شیخ عطار و ذکر کرده و امام
رافعی در اربعین و قاضی نور الله در مجالس و ملا جامی در نفحات [illegible] ابو یزید سقای خانه جعفر گفته [illegible]
بوده و از او استفاضه حاصل کرده [illegible] تفاوت [illegible] که تاریخ وفات و ولادتش بموافقت باشند و احتمال برود که
الفاظ [illegible] جعفر بحضرت صادق [illegible] توهم ناقلین شده است و از جمله موردات آنست که همچنین [illegible]
رجال خاصه و عامه او را در کتب رجالیه ذکر ننموده اند و اما [illegible] و سید مرتضی علم الهدی پس آن
نیز بی اصل است هر چند که بعضی از فضلا گفته است زیرا که وفات سید در سنه چهار صد و سی و شش بود و ولادت

ابوحامد

ابوحامد محمد غزالی در سنه چهار صد و پنجاه بود چنانکه ابن خلکان و غیره تصریح نموده اند پس معلوم است که مراد از سید
مرتضی [illegible] صاحب تبصرة العوام باشد لکن حکم بان هم موقوف بر موافقت تاریخ عمر او و در احوال او [illegible]
و اما مقدمه ابن حاجب [illegible] نیز دروغ [illegible] مشهور و لا اصل له است زیرا که وفات ابن حاجب
و نامش عثمان بن عمرو بن ابی بکر مالکی [illegible] اسکندریه [illegible] شده در روز پنجشنبه بیست و ششم شوال سنه ششصد و
چهل و شش و فتح بغداد بر دست هلاکو خان و آن در سنه ششصد و پنجاه و شش بود والله اعلم و اما طوسیان
باختراع مذهب شیعیان پس آن نیز از اکاذیب [illegible] است زیرا که قدم مذهب
شیعیان و رافضیان اشهر از آنست [illegible] بعد از اسلام است و قبل از وجود ملا حسن کاشی و سلاطین صفویه
آن مذهب مشهور و معروف بوده و فضلاء اهل سنه بسیاری از روات و علما را بآن طعن و قدح نموده اند
حتی صحابه کبار و تابعین اخیار را و وفات ملا حسن [illegible] در حدود سنه ششصد است و جلوس شاه اسمعیل صفوی
بر اورنگ سلطنت روز شنبه منتصف محرم سنه نهصد و شش بود که [illegible] مذهبنا
حق گفته و ابن اثیر شافعی در کتاب جامع الاصول و طیبی در شرح مشکوة بغوی در مقام تعداد مجددین
مذاهب بر راس هر مائه موافق حدیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند مجدد مذهب شیعه امامیه را
در راس مائه اولی امام محمد بن علی باقر و در راس مائه ثانیه علی بن موسی و در راس مائه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در
راس مائه رابعه سید مرتضی را شمرده اند و ولادت امام محمد باقر در سنه پنجاه و هفتم هجرت بود و وفاتش در سنه صد و چهارم
واقع شد و سر مذهب اقدم و امام اعظم اهل سنه که ابو حنیفه است در سنه هشتاد هجرت متولد و در سنه یکصد و
پنجاه متوفی گردیده پس معلوم شد که ابتدای آن مذهب شیعه و سنه باختراع و تخمینات و اوقات و ما از بیان مزید
تنقیه و توضیح جمیع آن در گذشتیم که قبل از سنه سیصد هجرت بوده و بسیاری از ابنا از صحابه و تابعین شمرده اند و محققین
اهل سنه تصریح به تشیع [illegible] نموده اند و از جهت اختصار [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] و بعد از ذکر نام هر یک [illegible] از ابنای [illegible] شیع [illegible] مذکور [illegible]

حال هریک کما هو ظاهر کردد والله الموفق والمعین ابان بن تغلب ع ابلج ع احمد بن المفضل ع
اسحق بن منصور السلولی ع اسمعیل بن ابان ع اسمعیل بن خلیفه ع اسمعیل بن ابان ع اسمعیل
ع اسمعیل بن موسی الفزاری ع اصبغ بن نباته ع بریدة بن سفیان الاسلمی ع تلید الاجلح
ع ثابت بن ابی صفیة الثمالی ع ثعلبة بن یزید ع ثویر بن ابی فاخته ع جابر بن یزید
الجعفی ع جعفر بن زیاد ع جعفر بن سلیمان ع جمیع بن عمیر ع حارث بن حصیره ع حارث
بن عبد الله الاعور ع حسن بن تغیلة ع حسن بن صالح بن حی ع حسین بن حسن الاشقر ع حکم
بن ظهیر ع حکیم بن جبیر الاسدی ع حمران بن اعین ع خالد بن طهمان ع خالد بن مخلد
خلف بن سالم المخزومی ع داود بن ابی عوف ع دینار بن عمر ع ربیع بن انس ع زاذان
ع زیاد بن المنذر ع سالم بن ابی حفصه ع سالم بن عبد الواحد ع سواد ع سعد بن طریف ع
سعید بن خثیم ع سلیمان بن القرم ع ضرار بن صرد ع عاصم بن عمر او ابن عمرو ع عائذ بن حبیب
ع عباد بن زیاد ع عباد بن یعقوب ع عبد الرحمن بن صالح العتکی ع عبد الرزاق بن همام ع
عبد السلام بن صالح ع عبد العزیز بن سیاه ع عبد الله بن الجهم ع عبد الله بن دنیلو ع عبد الله
بن عمر بن محمد ع عبد الملک بن اعین ع عبد الملک بن مسلم بن سلام ع عبید الله بن خلیفه ابو الغریف
ع عبید الله بن موسی ع عثمان بن عمیر او ابن قیس ع عدی بن ثابت ع عطیة بن سعد العوفی ع
علی بن بذیمه ع علی بن الجعد ع علی بن الحزور ع علی بن عاصم ع علی بن غراب ع علی بن قادم ع
علی بن المنذر ع عمار بن معویه ع عمارة بن جوین ابو هارون العبدی ع عمرو بن ثابت وهو ابن ابی
المقدام ع عمرو بن جابر ع عمرو بن حماد بن طلحة القناد ع عمران بن ظبیان ع عوف بن ابی
جمیله ع غالب بن الهذیل ع فضیل بن مرزوق ع فطر بن خلیفه ع کمیل بن زیاد ع محمد بن
اسمعیل بن رجاء ع محمد بن السائب الکلبی ع محمد بن فضیل الضبی ع محمد بن موسی الفطری ع

محول بن

مخول بن ابراهیم ع مسعر ع معلی بن عبد الرحمن ع منصور بن ابی الاسود ع موسی بن قیس الحضرمی ع
میناء ع نوح بن قیس ع هرون بن سعد العجلی الاعور ع ویقال رجع عنه هاشم بن البرید ع هبیرة
بن یریم ع هشام بن سعد ع ولید بن عبد الله بن جمیع ع یحیی بن الجزار ع یحیی بن سلمة بن کهیل
ع یحیی بن عثمان بن صالح ع یحیی بن عیسی ع یعلی بن یعلی الاسلمی ع یزید بن ابی زیاد الهاشمی ع
یونس بن خباب ع ابو ادریس المرهبی ع ابو عبد الله الجدلی ع و در مقام مدح بعضی از روات تورع
کرده انه بانکه از اهل سنت بوده انه مثل عبد الملک بن قریب اصمعی و عبد الله بن سعید بن یحیی و نوح بن حبیب
قومسی و در ابطال تورع ایشان است بانکه بایه روات بانام التشیع یا مجمل التشیع انه و اما نقد مرحوم
ناصبی و سب کننده علی پس نزد اهل سنت خفیف است و بعضی علی و سب او سبب قدح و طعن و باجوب
جمع مشهور چنانکه از کتاب تقریب ابن حجر مذکور است که عمارة بن زیاد صدوق و ثقه است ناصبی و نعیم بن ابی هند ثقه است
ناصبی و حریز بن ابی الاسود صدوق و ثقه است ناصبی و عبد الله بن زید ابو قلابه ثقه فاضل است که اندکی نصب دارد و در باره حریز
دیگر چنانی کفته است و ذهبی در کتاب میزان چنین کفته است که حریز بن عثمان حمصی ثقه است ناصبی و از ...
صدوق ثقة و ... وفات یافت و ابن اثیر شافعی در کتاب چنین کفته است که حریز بن عثمان رحبی حمصی بود
که دشمن علی و سب میکرد او را در هر روز هفتاد مرتبه در صبح و هفتاد مرتبه در عصر و حکایتی شنیده که از آن
توبه کرد لکن آن حکایت صحیح نیست و نیز ابن اثیر در کتاب جامع الاصول کفته است که بخاری در صحیح خود
روایت کرده است از محمد بن زیاد و حریز بن عثمان و هر دو ناصبی مشهور بوده و قال ابن خلکان الشافعی
فی تاریخه عند ترجمة علی بن الجهم بن بدر بن الجهم القرشی ما لفظه وکان متدینا فاضلا ذکره
الخطیب وکان مع انحرافه عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه واظهاره التسنن مطبوعا مقتدرا
عذب الالفاظ انتهی فلیتأمل لعقد ولقد امر علی اللئیم یسبنی
فمضیت ثمة قلت لا یعنینی ب ثم در بیان غرور بعضی از اهل سنت که عاطفه بابن بیفتح است

که طرف باشد بتقدیر من بغضهن ثمه چنانکه در قول من قال است واختار موسی قومه
بغضی من قومه چنانکه تفسیر نموده اند ب بفتح مشهور یعنی العوام است ومعنوان سخت
لکن معروف در کتب بعضی است که عاطفه باشد چنانکه جوهری در صحاح وفاضل طریحی در مجمع البحرین
اشتهار نقل نموده اند ودر حاشیه چلپی بر مطول وحاشیه شیخ بهائی بر بیضاوی نیز نقل شده فقال
شیخنا البهائی ره فی تلک الحاشیة بتقریب فی شرح مغنی اللبیب مذکور هکذا انما عدل
الی الماضی لتحقق انقضائه بالاعراض عنه وثمة هو ثم العاطفة فاذا لحقتها التاء اختصت
بعطف الجمل قال السید المحقق فی حواشی الکشاف لیس المراد فی البیت جمیع افراده
اذ لا مرور علیه ولا فردا معینا لعدم الدلالة علیه ولقصوره عن افادة المقصود الذی
هو وصفه بکمال الحلم وقوة الاناة ولا الحقیقة من حیث هی اذ لا یناسبها المرور بل
الحقیقة من حیث وجودها فی ضمن فرد لا بعینه وقد یبتنی صفة لا حالا من الذین
المعنی علی تقیید المرور بحال السب بل علی ان له مرورا مستمرا فی اوقات متعاقبة علی
لئیم من اللئام اتخذ سببه ومع ذلک یعرض عنه صفحا فانه ادل علی اغضائه عن
من السفهاء وعدم اشتغاله بکلامهم انتهی کلامه انتهی کلام الشیخ اغفقع ما النکتة
فی قوله جل من قائل فی سورة النساء من النساء فی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء
وحمله علی افادة تعمیم کما فی قوله جل وعز ولا طائر یطیر بجناحیه وان امکن الا انه
هنا یوهم حل موطوات النساء من الذکر والبهائم بخلاف ما فی آیة الطیر وقد قیل القید
فیها لاخراج السموک لان السمک یطیر فی الماء ولا احتیاج لها نقله امین الاسلام فی تفسیر
سورة الانعام وکذا ما وجه تذکیر المبتدا او الخبر فی قوله تعالی فی سورة الانعام هذا ربی
وهذا اکبر ب قلت یحتمل والله یعلم ان یکون سبحانه اراد ان ینبه اولا علی نقص

عقلهن

فوق دوم

عقلهن وحط مرتبتهن فقال ما دون من کما قال تعالی فی ما ملکت فی الممالیک تشبیها
لهم بالبهائم فی جریان الملک علیهم ثم کلمة ما هنا بین الموصولیة والمصدریة حقیقة
او مجازا بمعنی المفعول ای المنکوحات فیجیء من البیانیة قرینة علی ارادة الموصولیة و
المجازیة وقد ظهر مما ذکرنا نکتة العدول عن من الی ما ایضا وقیل فی وجه التذکیر وجوه والذی
اختلج بالبال ما سئلت عنه لما بلغت وان حملوا ان وجه التنبیه علی عجز ابرهیم علیه السلام انه لا
یفرق العجم وبین المذکر والمونث فی مثل هذا المقام اعقعو زید سه قرص نان داشت وعمرو پنج
قرص پس نشستند که باهم چاشت خورند پس بکر برایشان گذشت واو را تکلیف کردند در ... باهم آن
هشت قرص را خوردند بدون تفاوت پس بکر رفت و ... درهم بر رسم تکلف جزاء ایشان گذاشت
زید و عمرو آن پول را بچه نحو تقسیم کنند ب مثل این را از حضرت امیر علیه السلام پرسیدند پس حضرت
اولا فرمود که باهم صلح کنید که این امر و فی است ایشان خواهش حکم واقعی نمودند حضرت فرمود
که مثلا یکدرهم بزید میرسد وهفت بعمرو وجهه آنکه هشت قرص بیست و چهار ثلث است هر یک هشت ثلث
خورده اند وسه قرص زید نه ثلث است هشت را خود خورده ویک ثلث را بکر خورده وپنج قرص عمرو پانزده
ثلث است هشت را خود خورده وهفت را بکر پس هشت درهم که بر هشت ثلث تقسیم شود یکی بزید
میرسد وهفت بعمرو وظاهر حدیث دلالت دارد بر صحت صلح بر مجهول با امکان استعلام واین خلاف
مشهور است وحمل بر مطلق تراضی ورفع نزاع یا تخصیص محل نزاع ممکن است اغفقع هفده شتر
مشترکست میان سه نفر لاغیر زید وعمرو وبکر نصفش از زید است وثلثش از عمرو وتسعش از بکر وخواهند
که تقسیم کنند بنحوی که نه شتری کشته شود ونه چیزی بغیر از شتر بهمدیگر دهند چه نحو میشود ومحلی شخصی
اجیری گرفت که چاهی از برای او بکند پنج ذرع در پنج ذرع برپنج سهم پس چهار ذرع در چهار ذرع کند ومرد
بورثه او اجرت چه میرسد ب در مسئله شتر چون مخرج سهام ایشان هجده است وزائد بر حصص

ایشان منحصر است در اینکه ایشان را دانسته بالتصفیق منقسم است لهذا از حضرت امیر ع شترکی خود را از جمل
شتران ایشان فرمود که هر یک حصهٔ خود را از مجموع بردارند پس بر نینه و به عوض شش و بکر دو در سید و شش
حضرت بجا ماند پس حضرت سرور شدند و تشریف بردند و این مقدمه در سفر بود و در باب اجر موافق
مشهور نسبت اجرت المثل مجموع با اجرت المثل مجموع از اجرت مسمی بود شیر رسد پس اگر اجرتین مساوی شد
با بنها پنج چهار درهم می رسد لکن موافق روایتی که شیخ در تهذیب نموده در صورت مذکوره بنها به درهم و ثلث درهم
بدون زیاده و بنابرین اگر اجاره برده ذرع بده درهم باشد و سه ذرع کنده شود دیگر درهم و یازده یک درهم
با چیر می رسد و قاعده این روایت آنکه بر عدد اجرت یکی اضافه کنند و آن را در عدد اجرت ضرب کنند و
حاصل را تنصیف نموده اجرت را بر آن نصف قسمت کنند و در یک ذرع یکی و در دو دو شش و در سه سی بهمچنین
بدهند پس در مسئله مرسوم که یک بر پنج افزودیم و شش را در پنج ضرب نمودیم نصف سی که پانزده است گرفتیم و پنج را بر آن
تقسیم نمودیم که پانزده ثلث شد و یک ذرع یک ثلث شد و سه دو ثلث و همچنین موافق جمیع اجزا و مستقیم
قسمی دادیم و علما این روایت را حمل نموده اند بر صورتی که تفاوت اجرت المثل اجزا با مجموع بسبب سختی زمین
و تضییع کشیدن خاک مشابه مجموع مذکور باشد والله العلیم لغتعع زید قسم خورده که فیل را زنده بکشد
چگونه قسم را بجا می آورد ب در حدیثی است که کسی چنین قسمی خورده بود پس حضرت رسول صلعم فرمود که فیل را
در کشتی نشانند و ملاحظه کنند که آب تا کجای کشتی می رسد پس آن را نشان کرده فیل را بیرون آورده
به عوض آن آهن و مس و مانند آن در آن بریزند تا آب به جای موضع نشان کرده برسد پس آن را وزن
کنند که آن وزن فیل است و این حدیث دلالت دارد بر انعقاد قسم بر مباح و مشهور اشتراط رجحان
است بحسب دین یا دنیا و ممکن است حمل حدیث بر صورتی که قسم خورده باشد که بوزن فیل چیزی تصدق
ونظیر این حدیث از حضرت امیر ع مرویست در باب دو راهبی که جمعی فرینه بودند و در وزن با هم نزاع
می نمودند و همچنین حدیثی که روایت شده که در زمان عمر بن الخطاب دو زنی با هم نشسته بودند که شخصی مو سی با

ایشان

بر سر ایشان گذشت پس یکی از ایشان گفت که اگر نجا و او فلان قدر باشد پس زنش طلاق باشد
رفیقش گفت اگر این قدر باشد که تو گفتی زنش طلاق باشد پس مرد رفتند نزد آقای مجوسی که نجا و او را
پیران آوردند مجوسی که نجا و او را کشیم اقا قسم خورد که اگر نجا و او را بیرون آورد زنش طلاق باشد
پس مرد به نزد عمر برای فتوی رفتند عمر گفت آقا حق است بعد از آن با ایشان گفت به خدمت حضرت امیر رفت
بعد از عرض مقدمه حضرت فرمود این طلب بسیار آسان است پس پاهای او را با نجا و در ظرفی نهاده
آب بر آن ریختند تا به حدی رسید پس نجا و را از آب بالا کشیدند و به عوض آن پارچه های آهنی ریختند
چون به حد اول رسید آن آهنها را کشیدند و بطلاق دو ریک کلام بر مذهب اهل سنت است و نزد شیعه
باطل است لغتعط دو زن در یک شب با هم زائیدند یکی دختر و یکی پسر پس با هم بر سر پسر نزاع
کردند و هر یک مکلف از ثمر است ب در حدیث حسن کالصحیح وارد است که چنین مقدمه به عرض
حضرت امیر رسید پس حضرت فرمود که شیر آنها را بکشند هر کدام که شیرش سنگین تر باشد او صاحب پسر است
لغتعف هر گاه طبیب معالجه کند و بمعالجه او بیمار تلف شود یا عضوی تباه شود چه باید کرد ب مشهور آنست که
اگر طبیب عاقل باشد یا معالجه طفل یا دیوانه بدون اذن ولی شرعی کرده باشد یا بالغ عاقل را بی رخصت
او معالجه کند ضامن است که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد و به رخصت بیمار معالجه کند و تلف
شود چند قول است یکی آنکه ضامن است مطلقا و طبیب باید دیت بدهد هر چند گناهکار نباشد و بعضی گفته اند
که اگر پیشتر بیمار یا ولی او او را ابرا ذمه کرده است ضامن نیست والا ضامن است چنانچه در روا
از حضرت امیر ع مرویست که هر که طبابت کند یا بیطاری نماید باید که برائتی بگیرد از ولی والا ضامن
و در حدیث دیگر منقول است که آنحضرت حکم او به ضامن بودن ختان که در وقت ختنه حشفه او را
بریده بود لغتعفا هر گاه کسی در جماع قبل یا دبر زن خود با فشردن او پیچان نموده کند که زن بمیرد
و همچنین در صورت علی که مرد بمیرد چه کنند و هر گاه دو نفر در دویدن با هم خوردند و بمیرند یا یکی بمیرد چه می شود

ب در مسئله جامع دیت بمال قاتل لازم است بنابر مشهور و در مسئله دیدن چون هر دو بمیرند
وارث هر یک نصف دیت از وارث دیگری میگیرد و اگر یکی بمیرد نصف دیت بر دیگری لازم
میشود و بعضی موافق روایتی بکل دیت قائل شده اند اول اظهر است و اگر آنها عمداً باشند و هر دو
بمیرند خون هر دو هدر است و اگر یکی بمیرد نصف دیت او متعلق بر جان زنده میگیرد و اگر دو سواره
بوده اند که برهم خورده اند و با اسبهاشان مرده اند نصف دیت هر یک با نصف قیمت اسبش بر مال
دیگری است و اگر یکی بمیرد با اسبش نصف دیت او و نصف قیمت اسبش بر دیگری است و اگر دو طفل
نابالغ سوار شوند و اسب بتازند و برهم خورند و بمیرند نصف دیت هر یک بر عاقله دیگری است
لغقف میگویند که در مذمت تنباکو و قهوه حدیث است مضمونش چیست و جوابش به چه نحو است
ب امام فخر رازی در تفسیر کبیر در تفسیر آیه ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین گفته است
که مراد به اخوان در اینجا شارب دخان است یعنی کسی که دود میکشد چنانکه حضرت پیغمبر ص فرمود که برادران
شیاطین دو قوم خبیث‌اند که ایشان شارب دخان و خورنده گیاهند و از کتاب صحیح بخاری منقول است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اجتناب کنید از اهل بدعت و ضلالت زیرا که ایشان از کسی هستند
گفتند یا رسول الله کیانند اهل بدعت و ضلالت فرمود دوازده گروهند اول کشنده دود دوم خورنده گیاه
سیم لوطی چهارم مخنث پنجم خورنده ربوا ششم خورنده مال یتیم هفتم کسیکه دوست نمیدارند علما
و سادات را هشتم غیبت کننده نهم سخن چین دهم بازی کننده به نرد و شطرنج یازدهم کسیکه
که نفاق در مردمان می اندازند و در حدیث دیگر حضرت فرمود که نزدیک است در آخر الزمان بیایند که بسبب
دود با هم دوستی نمایند و گویند که از امت منند و از امت من نباشند و از اصحاب شیطان باشند زیرا که
دود شراب اشقیاست ارکان قرآن بدان حضرت فرمود که هر که خواهد که فرق کند میان اهل بهشت پس نگاه
کند بسوی شارب دخان پس فرمود ای ابوهریره هر که یکمرتبه شرب دخان کند گویا هفتاد مرتبه زنا کرده است

و هرکه دو مرتبه

و هرکه دو مرتبه شرب دخان کند گویا هفتاد پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل کشته است و هرکه چهار مرتبه
شرب کند منادی از جانب رحمن ندا کند که ای عاصی بیرون رو از میان آسمان و زمین و عمر در زمان پیغمبر
بیمار شد پس حکیمی نزد او رفت و این برگها را نزد او برد و گفت این علاج آزار تو است پس پیغمبر ص بر عمر رفت
و آن برگها را دید و گفت اینها چیست عمر گفت این از برای آزار من علاج نافعست حضرت فرمود نفعش
متغیر است و گناهش سخت تر است از نفعش و حضرت فرمود که هر که این برگها را بکشد از برای
هوا و خواهش نفس پس از من نیست و بعضی از مفسرین گفته است که مراد از خبائث که در قرآن حرام
شده است همین دود است و عمر نسفی گفته است که همین گیاه است و شیخ عمر رحمه الله در کتاب مسائل
اخبار بسیار نقل کرده است در باب شرب قهوه و بعضی در رساله را از سید مرتضی مرحوم نقل و از آنها شمرده
و جواب از همه آنها اینست که سند آنها ضعیف است بلکه اخبار دخان همه از طریق اهل سنت است
در تقدیر صحت آنها میتوان که دخان و حشیش را حمل کرد در تحریم بنگ و برگ آن که آنرا چرس میگویند
و گیاه که میکشند و بآن مست میشوند و در حرمتش شبهه نیست زیرا که مست کننده و مانند شراب خوار
مست‌اند باشد و خواه بنگ و چرس خواه بخوردن و خواه بکشیدن و از حضرت پیغمبر ص مرویست که فرمود
که هر کس بنگ بخورد پس گویا زنا کرده است با مادر خود هفتاد مرتبه و هرکه زنا کند با مادر خود یکمرتبه پس گویا خانه
کعبه را هفتاد مرتبه و تنباکو در عصر پیغمبر و ائمه نبوده است و از این جهت علما آنرا از جمله ما لا نص فیه شمرده
اند از کتاب انوار نعمانیه چنین معلوم میشود که ابتدای شیوع بلکه حدوث کشیدن تنباکو در عصر صد و یازدهم
از هجرت بوده [illegible] بیم و مراد از قهوه در اخبار مذکوره ثمالت زیرا که در کتب لغت قهوه از جمله
نامهای [illegible] شمرده و این حب معروف را حب البن میگویند بفتح باء موحده و تشدید نون و شاید
وجه اطلاق قهوه بر این حب شبیه است از بابت آنکه با شراب در رنگ آنرا در فنجانها و پیاله ها میریزند
و دور میگردانند خلاصه ظاهر آنستکه قهوه دخان و تنباکو مانند بنگ و دخان محدود الاحکام میشوند در بر

[illegible] میان تیراندازان

بعضی واجب و در بعضی حرام است یا مکروه یا مباح میباشند **غقفم** اگر شخصی در میان تیراندازان
بگذرد و تیری بر او خورد و بمیرد چه حکم میشود **ب** اگر تیرانداز گفته است که با خبر و آن شنیده یا در وقتی
شنیده که او را حذر ممکن نبوده است بر عاقله تیرانداز است و اگر کسی کودکی را بر دوش گرفته در میان ایشان
بگذراند و تیری بآن کودک خورد و بکشد دیت بر آنکس که کودک را بدوش گرفته و بعضی بر عاقله تیرانداز
میدانند **غقفد** هر گاه دو کشتی در اثناء حرکت بهم خورند و هر دو در آب شکسته شوند و اموال النفوس
محترمه تلف شوند چه باید کرد **ب** اگر باد اختیار را از اهل هر دو گرفته و بدون اختیار ایشان شده هیچ
یک ضامن نباشند و اگر باختیار ایشان حرکت میکرده و صاحب کشتی که کشتی را میرانده و صاحب مال
بالکیت بنصف قیمت آنچه در کشتی است از اموال صاحب کشتی دیگر است و اگر کشتی از ملاحان است
و اموال از دیگران از دیگران بنصف قیمت هر کشتی بر دیگری است و هر دو ضامن جمیع اموال بوده
کشتی خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف شده باشند اگر عمدا کرده اند قصاص
بر ایشان لازم میشود و اگر بخطا کرده اند بر مال ایشان لازم میشود **غقفه** آیا غنا کردن در قرآن
و مرثیه خوانی حلال و مستثنی است یا نه **ب** نه بلکه بدتر و حرامتر است از جاهای دیگر بعموم عمومات
و اطلاق اخبار بسیار در حرمت و مذمت غنا مثل صحیحه کنانی و صحیحه وشاء و صحیحه هشام و صحیحه ریان
بن الصلت و صحیحه مسعدة بن زیاد و صحیحه محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و حسنه کنانی و حسنه ابن مسلم و معتبره
مهران بن محمد و حسن بن هرون بدو طریق و ابا بصیر و عنبسه و محمد بن ابی عباد و زید شحام و عبد الاعلی
بدو طریق و حماد بن عثمان و ابراهیم بن محمد مدنی و یاسر و طاطری و ابراهیم بن ابی البلاد و نضر بن قابوس
و ابا ایوب خزاز و غیر اینها بلکه در صحیحه کنانی و حسنه محمد بن مسلم و در روایه ابی بصیر و هشام قول الزور منهی
عنه در قرآن بغنا تفسیر شده و همچنین در صحیحه وشاء و حسنه محمد بن مسلم نیز و در روایه مهران و حسن بن
هرون لهو الحدیث مذموم در قرآن بغنا تفسیر کرده و بعضی از جهال استدلال مینمایند بحدیث ضعیفی که در [illegible]

مذکور است

[illegible] در قرآن

مذکور است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام مرثیه خوانده پس حضرت فرمود که بهمان طریقی که نزد خود میخوانید
بخوانی غلط است زیرا که آن طریق معلوم نیست و شاید بطریق حلالی بوده که متضمن غنا و امر حرامی
نبوده و محتمل است که آن شخص احترام حضرت را ملاحظه مینموده و ادب میکرده و آهسته میخوانده یا
از مبالغات شعریه و محسنات مجازیه از خوف کذب در حضور آنحضرت احتیاط میکرده چنانکه شیوه مرثیه خوانان
و سایر الوسان است و از تعلیم خلاصه تخصیص و تقیید عمومات و اطلاقات صحیحه و اخبار متواتره حرمت با اتفاقات
منقوله و فتاوی معتبره بمجرد خبر ضعیف مجهول القائل از طریقه شریعت دور و بر سلیقه مجتهد و اخبار
متروک و مهجور و مخالف وظیفه احتیاط و منافی مسلک محتاطات و غایة الامر امر غنا در مرثیه مردد است
میان حرمت و استحباب و متی دار الامر بین الحرمة و غیر الوجوب غلب الحرام الحلال یا بالنفی با جماع
الاصحاب والله الهادی فی کل باب و اما استثناء غنا در قرآن پس عمده دلیل حدیث تغنوا بالقرآن
فمن لم یتغن بالقرآن فلیس منا است یعنی غنا و خوانندگی کنید بقرآن پس هر که نکند بقرآن پس از ما
نیست یعنی مسلمان نیست و راوی این حدیث سعد بن ابی وقاص است که از جمله عشره مبشره اهل سنه
و پدر عمر بن سعد قاتل حضرت امام حسین است و مع ذلک ظاهرش وجوب تغنی است و احدی با آن
قائل نیست و بر تقدیر صحت سند ممکن است حمل تغنی بر استغنا یا تحسین صوت بر نهج حلال هر چند که شبیه
بغنا شود و در افاده لذت استماع و ظاهر تغنی مؤید این معنی است زیرا که اگر غنا حقیقی مراد میبود بلفظ
غنّوا و من لم یغن میفرمود چنانکه بر عارف لغت عرب مخفی نخواهد بود و اما اخبار شیعه از آن سلسله خالی
نیست از ضعف در سند یا دلالت و حمل بعضی منتهی است جمعا بین الادله و در صحیح [illegible] از عبد الله
بن مغفل روایت کرده که گفت دیدم رسول خدا را در روز فتح مکه بر شترش در حالتی که میخواند سوره فتح را و ترجیع
میکرد یعنی غنا مینمود و گریه میداد و گفت اگر نه این بود که مردم دور من جمع میشدند هر آینه ترجیع میکردم
چنانکه آنحضرت ترجیع میکرد و صاحب قاموس رساله در بیان اخبار موضوعه و دروغ نوشته و در آن جا گفته که باب

تحریم خواندن قرآن بتغنی والحان ثابت نشده است و در آن حرفی بلکه خلاف آن وارد شده است در صحیح
و آن اینست که پیغمبر ص در اول مکه شد روز فتح و او میخواند سوره فتح را بتغنی والحان راوی گفت که ترجیع اینست
آآآ تمام شد کلام صاحب قاموس پس باید بصیرت بکند و اما اخبار حسن صوت و تحسین صوت و تحزین آن
پس مطلقا دخلی بمدعی ندارد زیرا که صدای صاف و نرم و نازک حسن است یا حزین است یا مطرب مانند حسن
صوت و صدای زیر و درشت و ناهموار قبیح است مانند صدای اوایل بلوغ در اکثر مردم خصوصا مردان
و گاه است که صدای نرم و خوب بخوردن بعضی چیزها مانند مویز و مثل خوردن ماست و سرکه و بعضی از [illegible]
مثل سیر و پیاز و امثال آن و بعضی از صداهای درشت و ناهموار بخوردن بعضی چیزها خوب و هموار میشود مثل
آب گرم و نبات و امثال اینها و همچنین بجا شدن [illegible] و مخففات رطوبات حسن صوت مانند حسن
صورت که گاهی بالذات حسن دارند و بعوارض خارجه مثل خوردن مخشنات و عدم [illegible] حرارتها
قبیح بهم میرسد و گاهی بحسب ظاهر قبیحند و بعوارض از خوردن مرققات و تحسین مشاطه حسنی بهم میرسانند
و باید تحسین آنها را بنهج شرع کنند نه صوت را بتغنی و صورت را بوصل شعور [illegible] پس تحسین و مجمل کلام بقدر
حوصله مقام ناظر بمضمون خبر صدق اثر که عارف معنوی در مثنوی بر سبیل نظم در رو نموده ان شیئا
کله لا یدرک کله لا یترک اعلموا ان [illegible] انسکه شبهه در حرمت و مذمت غنا نیست و [illegible]
[illegible] بلکه ضروریست و شیخ در خلاف و ابن ادریس در سرائر با جمیع دیگر بر تحریم مطلق غنا نقل اجماع نموده اند
و جمیع اینها محقق در شرایع و علامه در تحریر و قواعد و شهید ثانی در شرح لمعه تصریح بشمول تحریم از برای قرآن
و مطلق شعر فرموده اند و شهید اول در دروس تحقیق معنی بقرآن مستمع آن و جهر آن نموده و همچنین
علامه در شهادات تحریر فرموده و جمیع فقها و اهل لغت تفسیر غنا بتحریر صوت مطرب یا محزن یا بمودی این
معنی نموده اند و احدی از اعلام ایمان و اسلام تعریف غنا را بمجموع صوت و [illegible] متعلق غنا ننموده و بغیر صوت را
در غنا اعتبار نفرموده و در تعلق صوت مطرب و محزن در اسلام نه یا باکی ندارد چه شعر و نثر باشد یا رمل یا رجز بگفت

و عرف

و عرف احدی از شیعه و سنی فرق ننموده و نمیتوانند نمود و از جهت کسی که قائل بحلیت غنا از
حدی یا قرآن یا مرثیه میشود بعنوان استثنا میگویند و همچنین از اعلام نگفته و نمیگویند که اینها اصلا
داخل غنا نبوده اند و تعریف برای اینها صدق ننموده است و توهم بعضی در این مقام نظر بعدم تعمیم الف
و لام و تخصیص ادله تحریم بصورتی که مصاحب آلات لهو باشد با آنکه در این صورت این شخص فی الحقیقه [illegible]
غنا شده و قریب بخروج از مذهب و دین گشته زیرا که حرمت چیزی بسبب حرمت مصاحبش نمیشود و
خواندن قرآن را با آلات لهو حمل ظاهر کسی ندیده و نشنیده و حمل اخبار بر فرض نادر خارج است
از حیز اعتبار و همچنین استدلال بعضی بظواهر اخبار تحسین و تحزین و جواز نوحه و حداء الطرق [illegible]
مانند توهم اول شبیه است باستدلال کسی که گوید زنا در شب اول ماه مبارک سنت است بدلیل احل
[illegible] فالان باشروهن زیرا که زنا را مباشرت میگویند و انه لا تقربوا الزنا شامل آن نیست
باعتبار آنکه زنا مفوض بمحل است و عموم شمول خلاف است و حلیت در صورتی که مصاحب شرب خمر باشد چنانکه
متعارفست بدیهیست و جواب از هر دو یکیست و چون متدین تجربه کند در احوال طالبان اطلاع یابد
و انصاف دهد میداند که هر عبادتی که بهتر و ثوابش بیشتر است شیطان از دخل در آن و در ابطال آن
بیشتر است بلکه تا سعی دارد ریا بوسیله تکلف را میفرمایند و او را مصداق الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا میگرداند و العاقل یکفیه الاشاره و الجاهل
لا ینفعه الف عبارة خلاصه در خیال ارتحال فرصت تطویل مقال در این مجال نیست
بعضی علما آن را حرام میدانند و استدلال ببعضی اخبار مینمایند نزد شاه حکم دارد
مانند اکثر محللات و امور را احکام خمسه است و غنا آن حرام و حلال واجب و مندوب و مکروه است
و نظر باوقات و اشخاص مختلف است مثل خوردن گوشت و شکر و اما آن خوابهایی که بان
استدلال میکنند پس بر فرض صدق حمل آنها بر مورد حرام ممکن است با وجود آنکه بر خلاف آن

وجمعت عینیان نیز خوابها دیده اند و در حجیت خواب غیر معصوم سه قول است تا شش آنکه
حجت است مادام که معارضی نداشته باشد و روی ثقة الاسلام فی الکافی والصدوق فی
العلل جمیعا فی الحسن بابراهیم عن عمر بن اذینة عن ابی عبدالله ع قال قال ما تروی هذه
الناصبة فقلت جعلت فداک فیماذا فقال فی اذانهم ورکوعهم وسجودهم فقلت انهم
یقولون ان ابی بن کعب راه فی النوم فقال کذبوا فان دین الله اعز من ان یری فی النوم
الخبر و تحقیق این مسئله بنقل اقوال و ترجیح استدلال بر وجه کمال در شرح مفاتیح نموده ام
بخواب دوش چنانی دیدمی که صد جان مرا بخواندی و تشریف داد و در گذشت شدم نیز دمعی بگفتم
این معنی جواب داد که این چه خوابی است [illegible] لغز عقد اقل عددی که مخرج کسور تسعه باشد و از هر
یک از کسور تسعه نیز کسور تسعه بر آید مگر از چهار کسر کدام است ب در کتاب قبس الانوار روایت نموده
که یهودی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت مرا خبر ده مرا از عددی که همه کسور تسعه از او
صحیح برآید و همچنین از هر یک از کسور تسعه آن مگر از چهار کسر که ثمن از برای بعضی باشد و ربع از برای
ثمنش و سبع از برای سبعش و تسع از برای تسعش حضرت فرمود که اگر ترا خبر دهم مسلمان میشوی گفت
بلی حضرت فرمود که ضرب کن هفته خود را در ماه خود بعد از آن حاصل ضرب را در ایام سال خود که مطلب
خود که مطلب حاصل بیسی پس یهودی ضرب کرد و مسلمان شد و مراد از هفته هفت است و از ماه سی و از سال
سیصد و شصت چنانکه متعارف و مشهور بین العوام است و حاصل ضرب مذکور هفتاد و پنج هزار و ششصد میشود
لغز زنان میگویند که در حضور حضرت پیغمبر غنا و خواندند که میکردند و دف میزدند و رقاصی میکردند و حضرت
گوش میداد و منع نمیکرد ایشانرا چرا منع میکنید ب اینها در طریق شیعه نیست و مخصوص اهل سنت است
چنانکه از کتب معتبره خود نوشته اند و از زبان عایشه صدیقه روایت کرده اند و از انجمله در کتاب صحیح
بخاری بابی قرار داده است باب استحباب لعب السودان فی العیدین یعنی این بابی است در بیان استحباب بازی

کردن حبشیان

کردن حبشیان از عید رمضان و قربان و بعد از آن از این قبیل احادیث نقل کرده و در روایت کرده از عایشه
که روزی کنیزان خود را امر نمود که از برای او دف بزنند و رقص کنند و پیغمبر صلی الله علیه [illegible] بر روی مبارک
افکنده بود که ابوبکر داخل شد و خواست که کنیزان را منع کند پس حضرت او را از این اراده منع کرد پس عمر داخل شد
و چون دید که پیغمبر و ابوبکر متعرض منع کنیزان نشده اند او نیز متعرض نشد که ناگاه عمر داخل شد و چون کنیزان
او را دیدند دست از رقص کشیدند و دف را زیر پای خود گذاشتند پس عمر گفت یا عدوات انفسهن
اتهبننی ولا تهبن رسول الله یعنی ای دشمنان خود از من میترسید و از رسول خدا نمیترسید پس حضرت
فرمود که ای عمر تو هیچ راهی نرفته مگر آنکه شیطان براهی دیگر رفته است و نیز روایت کرده اند از عایشه
که روزی بنی ارفده با نیزه ها در حبشیان دف میزدند و رقص میکردند در جوالی خانه حضرت میکردند و نشسته پس حضرت
فرمود ای حمیرا دوست میداری میخواهی تماشا کنی گفت بلی پس عایشه را بر کتف مبارک سوار کرد
تا ایشان بینند و مرا به تماشا کنند و حضرت از زیر پای او صدا از و که صبر کنید ای بنی ارفده تا حمیرا
قدری
شما را تماشا کند و بعد از مدتی حضرت فرمود ای حمیرا سیر شدی از تماشا ایا ملال بهم رسانیدی گفت نه و چون قدری
دیگر گذشت عایشه گفت سیر شدم مرا فرود آورد و از برای راوی نقل کرد که در مرتبه اول سیر شده بودم لیکن
میخواستم بدانم که انحضرت تا چه حد مرا دوست میدارد و امام بغوی شافعی مذهب در کتاب مصابیح در باب مناقب
عمر بن خطاب از جمله اخبار حسان روایت کرده است از بریده که حضرت پیغمبر ص بیکی از جنگها رفت و چون برگشت
کنیزکی سیاه بخدمت انحضرت آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده ام که اگر ازین سفر بصحت مراجعت نمائی بر سر روی تو
دف بزنم و غنا بخوانم که کنم حضرت فرمود که اگر نذر کرده بزن و اگر نه مزن پس شروع کرد در زدن و ابوبکر
داخل شد و او میزد پس علی ع داخل شد و باز مشغول زدن بود که عثمان داخل شد و هنوز میزد که عمر داخل شد پس
آن کنیزک دف را در زیر مقعد خود گذاشت و بر آن نشست پس حضرت فرمود به درستی که شیطان از تو
میترسد ای عمر زیرا که من نشسته بودم و آن کنیزک میزد و ابوبکر و علی و عثمان همه داخل شدند و باز میزد و چون

تو داخل شدی دف را انداخت و نیز روایت کرده است از عایشه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود که
شنیدیم صدای بلند و آواز اطفالی چند پس حضرت برخواست که ناگاه دید کنیزک حبشیه را که برقصید
و اطفالی چند بر دور او بودند پس حضرت فرمود ای عایشه بیا و تماشا کن من رفتم و چانه خود را بر دوش
پیغمبر گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت دو مرتبه فرمود ایا سیر نشدی و من میگفتم نه زیرا که میخواستم
که قدر و منزلت خود را نزد آنحضرت بدانم که تا چه قدر از برای من صبر میکنند که ناگاه عمر پیدا شد پس مردم از سر آن
کنیزک متفرق شدند و حضرت فرمود که من می بینم شیاطین جن و انس را که از عمر میگریزند عایشه گفت که پس
من برگشتم و در سوال سیصد و چهل داشتم از ابن قبیل الفقها مذکور شد و نیز خواهد آمد و قاضی زکریا انصاری
در کتاب فتح الوهاب شرح منهج الطلاب در کتاب شهادات چنین گفته است که رقص نه حرام است
و نه مکروه بلکه مباح است بدلیل حدیث بخاری و مسلم در صحیحین که پیغمبر صلعم ایستاد از برای آنکه عایشه را از
نامحرم مستور دارد تا آنکه عایشه نگاه کند حبشیان که بازی میکردند و میرقصیدند و از برای آنکه رقص مجرد
حرکات است بر راستی و کجی مگر آنکه با شکستی باشد یعنی انگشتان را بهم زند که صدا کند که رقص با تطابق
حرام است از برای آنکه شبیه است بافعال مخنثین و مکروه است شطرنج بازی بدون شرط از طرفین یا از یک
طرف و همچنین مکروه است غنا کردن و شنیدن هرگاه بالات طرب نباشد مثل طنبور و نی و ضرب و سنج
و چهار تار و طبل [illegible] استعمال این الات طرب و شنیدن آنها صغیره است و ضرری بعدالت شاهد ندارد
مگر آنکه اصرار بر آنها نماید و طاعتش غالب بر آنها نباشد و همچنین نه حرام است و نه مکروه بلکه مباح است حدی خواندن
از برای شتر و دف زدن هر چند حلقه دار باشد از برای اظهار سرور و خوشحالی در عروسی و ختنه و عید و رسیدن
مسافر و امثال اینها و همچنین شنیدن حدی و دف از جهة آنکه در حلیت اینها اخبار بسیار واقع شده است
بلکه تصریح کرده است نووی بسنت بودن حدی و بغوی بسنت بودن دف تمام شد کلام قاضی زکریا و جوهری
حنفی در کتاب صحاح اللغة در ترجمه در کلمه بکسر دال و کاف گفته است که آن نوعی است از بازی عجم و ابو عمرو

گفته است

گفته است که آن نوعیست از رقص و در حدیث مذکور است که پیغمبر گذشت بر اصحاب در کله پس فرمود با ایشان
که سعی کنید ای بنی ارفده در رقص تا یهود و نصاری بدانند که در دین ما فراخی و گشادگی هست و
در ترجمه رعد گفته است که بنی ارفده طایفه از اهل حبشه اند که رقاصی میکنند تمام شد کلام جوهری و قائم گوید که
احادیث که اهل سنت در باب جواز غنا و رقص و دف و سماع نقل کرده اند شیعیان آنرا دروغ و موضوع میدانند
مانند حدیثی که نیز در باب عشق روایت کرده است خطیب بغدادی باسناد خود از عایشه و همچنین ابن الماجشون
و دارمی و دارقطنی و غیرهم باسنادهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که عایشه و ابن عباس هر دو از پیغمبر
شنیده اند که فرمود من عشق فعف فکتم فمات فهو شهید او مات شهیدا یعنی هر که عاشق شود پس عفت
ورزد و عشق خود را پنهان دارد و بمیرد پس او شهید است و بابی بسبب قتیل عشق را شهید میدانند و در
دیوان الصبابه از رافعی شافعی نقل کرده است که او شهید عشق را از جمله شهدا شمرده است و مصنف شافعی در
شرح لامیة العجم گفته است که شنیدم از بعضی که نور الدین شهید را شهید گفتند بسبب آنکه باغلامی محبت رسانید
و عفت ورزید و عشق را در دل خود پنهان داشت و محیی الدین نووی مطلق گفته و شرط کتمان و عفت
نموده است بلکه از جمله شهدائیکه غسل ندارند شمرده است کسی را که بعشق مرده باشد و زنی را که بر سر زائیدن
بمیرد بلکه حلیت لواطه با امام مالک که از جمله فقهای اربعه است نسبت داده اند و از منظومه مالک نقل کرده اند
که چنین گفته است وجائز نیک الغلام الامرد وجوزوا للرجل المجرد هذا اذا کان وحیدا فی السفر
ولم یکن عنده الا الذکر و علی بن عراق مصری شافعی در کتاب تذکرة الاولیا بسند داده است بقاضی
ابو الحکم مالک بن مرحل این رباعی را مذهبی تقبیل خد مذهب سیدی باذا تری مذهبی لا تخالف
مالکا فی رایه فبه یاخذ اهل المغرب و شیخ فرید الدین عطار در منظومه مالک نقل کرده اند که
کبر خود را بشارت [illegible] نموده و گفته است مکن ای خواجه بر غلامان جور که بهر شکل و سان ناید دور
رخ [illegible] بر در راست خلوتی مکن دل او را [illegible] مکن آب روی غلام خویش مبر مخفر بد بنام خویش مبر

سوان زن بکفر مالک غوطه در ورطه چنین مالک و از بنجاست که لواط در ایشان چندان شیوع دارد
وکران و وادن عار نمیدانند وآن فعل البته بجمعی از فضلا وقضات خود میدهند و راغب اصفهانی
در کتاب محاضرات این نسبت به بسیاری داده است از انجمله یحیی بن اکثم قاضی مشهور و قاضی ابن خلکان
شافعی در کتاب وفیات الاعیان در ترجمه یحیی بن اکثم مذکور چنین گفته است بعد از آنکه او را مدح بسیار
نموده است باین مضمون که در او هیچ عیبی نبود مگر آنکه او متهم بود بعمل لواطه و آنکه روزی با شخصی در علم
مناظره مینمود پس از او پرسید که از اصول چه حفظ داری گفت که حفظ از شریک از ابی اسحق از حارث
که علی رضی الله عنه یک لوطی را سنگسار کرد پس یحیی ساکت شد و با او حرف نزد و روزی مامون الرشید
از یحیی پرسید که قائل این شعر کیست قاضی یری الحد فی الزنا ولا یری علی من یلوط من باس
یحیی گفت قائل این احمد بن ابی نعیم است که میگوید لا احسب الجور ینقضی وعلی الامة وال من آل عباس
پس مامون خجل شد و این روایت از جمله ابیات که در آن است بحکم الامر العزیز مثل
جریر و مثل عباس امرنا برشی و حاکمنا بلوط والراس شر ما راس و راغب هم از نقل بسیاری
از بعضی نقل کرده است که [illegible] مقدر یحیی [illegible] وکیع را امتحان کرد [illegible] گردید
این شعر را بر یحیی خواند وکنا نرجی ان یری العدل ظاهرا فاعقبنا بعد الرجاء قنوط متی تصلح الدنیا
ویصلح اهلها وقاضی قضاة المسلمین یلوط و نیز راغب در کتاب اغانی نقل کرده است که جالینوس طبیب
بمرض ابنه و حکه مبتلی بود و در روزی پسری در پیش او بود که با او بمباشرت مشغول بود ناگاه و در اجی بر پید
وان پسر را از جالینوس پرسید متوجه گرفت و علاج گردید جالینوس را چون هنوز حکه قرار گرفته
بود و بسبب علاج از نیل مطلب محروم گردید او را با علاج عداوت تمام بهم رسید پس گفت البته علاج
فالب نزم و نسل شی را بر من لازم بعد از آن روز هر کس که در آن شهر بهم رسید او را بجز آن علاج
امر معمول نباشد که حتی در آن مملکت علاج خانه و از آن وقت در علاج طعام مقرر شد بیابان گشت

وشابه

وشابه مراد راغب از نقل این حکایات دفع شناعت و طعن از خلیفه و معتقدان او در این خصلت کثیفه
باشد فاضل سید نعمت الله موسوی جزائری در اوائل کتاب انوار نعمانیه گفته است والعهدة علیه که محقق جلال
الدین سیوطی در حواشی کتاب قاموس در تصحیح لفظ ابنه چنین گفته است وکانت فی الجاهلیه
فی جماعة احدهم سیدنا عمر رضی الله عنه یعنی ابنه در ایام جاهلیت در چند کس بود که یکی از آنها سید
ما عمر است و فاضل ابن اثیر جزری در کامل گفته است زعمت الروافض ان سیدنا عمر کان مخنثا کذبوا لعنهم الله
ولکن کان به داء دوائه ماء الرجال یعنی گمان غلط کرده اند رافضیان که سید ما عمر مخنث بود دروغ گفته اند
که لعنت خدا بر آنها باد لیکن آزاری داشت که دوای آن آب مردان بود و قاضی گوید که از اخبار ائمه اطهار استفاده
میشود که لفظ امیر المؤمنین مخصوص امام آن حضرت بود چنانکه اختصاص لفظ الله و خدا بذات اقدس الهی
و لفظ خاتم النبیین بحضرت رسالت پناه حتی آنکه جایز نیست اطلاق امیر المؤمنین بر حسنین و سایر اولاد
آنحضرت هر چند که صاحب سلطنت ظاهریه شوند و بغیر از علماء هر کس که قبول کند که با و امیر المؤمنین گفته
شود پس البته از زنا یا منکوح البته خواهد بود و میان اهل سنت و شیعه متفق علیه است چنانکه جلال الدین سیوطی
شافعی در منظومه الخلفا تصریح نموده است که اول کسی از خلفا که مسمی بامیر المؤمنین شد و آن اسم را بر خود قبول
نمود عمر بن خطاب بود و با امثال حکایات و روایات مذکور صوفیان متسنن میشوند و با پسران ساده
بعشق می ورزند و خدا را در صورت ایشان ملاحظه مینمایند و خود را صوفی خداشناس مینامند که هر حرکتی خوب را مظهر
جمال خدا میدانند و هر بدی را مظهر جلال خدا و از شیطان لعین به رئیس الموحدین تعبیر میکنند جمهور ایشان در ذکر مردان
گفتگو مینمایند چنانکه ملا جامی در کتاب سبحة الابرار حکایت منازعه شیطان را با ابو عمران نظم نموده و مولوی
رومی در مثنوی نیز نموده چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسئی با موسئی در جنگ شد و همچنین در حکایت
حضرت امیر با ابن ملجم از زبان آنحضرت گفته لیک بی غم شو شفیع تو منم خواجه روحم نه مملوک تنم
و احتمال خوب ابن ملجم بایع نمانند احتمال خوب فرعون است با موسی و ابو جهل است با پیغمبر الاغر [illegible]

وفتح باب الله وبلاد فی عرفت بالایات و صحاح الروایات عن المعصومین الهداة یوجب الفتح باب الاولی
ما انسد اد طریق الرشد علی العباد واغرائهم علی القبیح وتشییع الکفر والبدع وابطال احکام الارتداد وتفسیق اکثر
الاعلام والاوتاد ولو صح ما ذکره وجاز الجواز عن طور العقل کما سطره ولاتسع الخرق علی الراقع والسرب وذلک
فی افعال المکلف وافعال الله وانسد باب اثبات النبوات والاحکام والشرایع النبویات غلبیا تمل غقفط
زید مال الصغیر العنوان قرض مرابحه گرفته باشد ال البدر ازان قیم صغیر مطالبه یتیم آن وجه نموده واو
نه وجه را داده ونه تجدید مرابحه تمسک نموده وتا دو سال وبیم حق یتیم را نگاهداشته با وجود مطالبه یتیم
ایا ربح ابیدت جنس را چون غاصب بیست از وجیبوان گرفت یا نه ب قرض مرابحه را هرگاه فهمم
هرگاه مال صغیر را بنهج شرعی بذمه کسی قرار داده باشند بوعده معینه منافع آینده را بنان گرفتن
وبصغیر چیزی نرسد هرچند که در ادای حق صغیر بعد از انقضای وعده کوتاهی کنند وگناهکار میشود
بلا خلاف واکثر علما در کتاب مکاسب تصریح نموده اند که چون غیر ولی بمال صغیر تجارت کند ربح آن بیتیم
وخسران بر متصرف است در غیر صورت مذکوره است چنانکه ظاهر است و مع ذلک این مسئله نیز محل
خلاف وگفتگو است جمعی گفته اند که اگر در این صورت ولی معامله شخص را اجازه نماید صحیح میشود
وربح بیتیم میرسد والا باطل میگردد وجمعی با وجود این نیز شرط کرده اند که اعمال العین مال صغیر
خریده شده باشد والا نفع ونقصان با او است مانند سایر اموال مغصوبه که بآنها معامله کرده شده
وبعضی معامله مذکوره را از اصل باطل میدانند هرچند که ولی اجازه کند وبیع فضولی صحیح باشد غقص
در کلمه الحمد لله با احتمالات لام وحمد چند احتمال مقصود میشود ب الحمد بنهجی قاصر میرسد بسه هزار و
نهصد وبیست احتمال است با آنکه کلمه الحمد چهار حرف است یا پنج حرف علی الخلاف وبیان احتمالات
آنست که لام تعریف در آن یا از برای جنس است یا استغراق یا عهد ذهنی یا عهد خارجی یا بقدر مشترک
میان هر دو یا هر سه یا میان هر چهار واین یازده احتمال است وحمد یا مصدر معلوم است یا مصدر مجهول

ستا لی ادن

ستایش کردن باشد یا حاصل الحمد مصدر است یعنی ستایشی که از ستایش کردن بهم رسیده
باشد ومثل وجود بمعنی هستی که از بودن ویا یافتن حاصل بهم رسیده یا بمعنی فاعل است یا بمعنی مفعول
یعنی حامد ومحمود یا بمعنی مشترک است میان هر دو ویا هر سه یا هر چهار یا هر پنج یا هر شش واین
چهل احتمال است وبعضی از این احتمالات در این باب حقیقت شده بعد از آن متعلق حمد گفتنی است رسیده بغیر یا
رسیده یا غیر یا بقدر مشترک میان هر دو ویا هر سه واین معنی میشود ولا بد حاصل سابق
در این سه هزار و نهصد وبیست میگردد والحمد را بعضی ارکان حامد ومحمود ومحمود به ومحمود
علیه وقد یتحد الاولان کما فی حمده لذاته وقد یتغایران کما فی حمد البشر له وکذا الاخیران
کما فی الحمد لله نعام بالانعام وبالشجاعة للانعام غقصا آیا حجر اسمعیل داخل کعبه
بوده است یا تمام یا قدری از آن یا هیچ از آن داخل کعبه نیست وبر تقدیر دخول هرگاه طواف را
در اندرون حجر کنند صحیح است یا نه ب اهل سنت اجماع نموده اند بر آنکه شش ذراع از آن داخل
خانه کعبه بوده است که قریش آن را بیرون کرده اند در وقت بنای کعبه واین را از عایشه از حضرت رسول
روایت نموده ودر زیاده بر شش ذراع خلاف کرده اند حتی آنکه بعضی از ایشان بدخول کل حجر قایل شده
وشیخ شهید ره در دروس این را مشهور امامیه دانسته وبعضی از متاخرین اصحاب تصریح نموده اند که
هیچ جزء از حجر داخل کعبه نبوده است والا کعبه جزء در داخل حجر نیست حق همین است نظر بصحیحه معویه بن عمار
که گفت پرسیدم از ابو عبدالله علیه السلام از حجر که آیا از خانه هست یا چیزی از خانه در آن هست حضرت
فرمودند نه بقدر ریزه که از ناخن بگیرند ولکن اسمعیل مادر خود را در آن دفن نمود پس ناخوش داشت که قریش
پامال شود واز این جهت بر آن دیوار کشید ودر آن قبر چندین پیغمبر است وشاید مراد حضرت الا آنست
که اگر داخل خانه کعبه میبود کسی را در آن دفن نمیکردند واما طواف در اندرون حجر پس باطلست باجماع
امامیه بدلیل تاسی بحضرت پیغمبر وائمه که ایشان از بیرون حجر طواف مینموده اند واز حضرت رسول مرویست

که فرمود خذوا عنی مناسککم و در حدیث صحیح از حلبی منقول است که گفت گفتم بابی عبدالله
که مردی طواف خانه میکرد لیکن از جهة اختصار یک شوط را از داخل حجر طواف کرد حضرت فرمود که اعاده
کند آن طواف را و فی الصحیح عن معویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اختصر
فی الحجر فی الطواف فلیعد طوافه من الحجر الاسود الی الحجر الاسود عن ابراهیم بن سفیان قال کتبت
الی ابی الحسن الرضا امراة طافت بالحج فلما کانت فی الشوط السابع اختصرت فطافت
فی الحجر وصلت رکعتی الفریضة وسعت وطافت طواف النساء ثم اتت منی فکتب تعید
و مشهور در میان مسائل نیز بطلان است و جمعی از فقها مانند جوینی و امام الحرمین و بغوی در افتی ترجیح
نموده اند بر اینکه زیاده بر شش ذرع از خانه نیست و گفته اند که بنا بر این اگر کسی داخل حجر طواف کند در عقب
شش ذرع طوافش صحیحست و بعضی از فقها بدلیل تاسی بعمر و خلفا و صحابه رد ایشان نموده و متفرع
میشود بر خلاف مذکور چند امر یکی وجوب دخولش در مطاف چنانچه مذکور شد دیگری جواز اکتفا باستقبال
حجر در نماز و ذبح و نحر و احتضار و دفن و امثال اینها دیگر نماز واجب در آن که از رو بنا بر مذهب کسی
که نماز واجب را در کعبه و بام آن باطل میداند دیگر آنکه محاذات فاتر رسیده و تا حال در کلام احدی
ندیده ام و بیانش آنست که در طواف واجبست که همیشه دوش چپ بسمت کعبه باشد بطریقی که ماموم
واحد بطرف راست امام میباشد و هرگاه خلاف این باشد هر چند یکقدم باشد طواف باطل میشود
بنا بر این چون بخط مستقیم از رکن شامی تا اواسط حجر روند و همچنین از رکن مغربی تا آخر واجب فوت میشود
و مجموع خانه در پشت سر یا پیش روی افتند و همچنین در وقت رسیدن بهر یک از رکن یمانی و حجر الاسود
از آنها بخط مستقیم چنانچه اتفاق می افتد پس باید کمال احتیاط شود خصوصا بر مذهب مختار که حجر
از کعبه و داخل حجر نیست والله یعلم اغتصب در باب بعضی زنان که شوهر از برای ایشان دین کنند
بمیرد یا طلاق دهد از دو نفر از فضلاء عصر استفتا نموده ایم و مخالف هم فتوی داده اند صورت هر دو فتوی

از کلام فخر مرتبه

رسال خدمت شده که بعد از ملاحظه آنچه در نظر شریف راجح باشد مقرر فرمایند که از آن قرار معمول
شود صورت فتوی اول مجموع رخوتی که زوج از برای زوجه کرده است تمام و کمال مال زوجست و
برای زوجه رجوعی نیست هر چند کسوه شرعیه باشد که اگر تحفی یا تاری از آن باقی مانده باشد بعد از فوت زوج
مجموع مال ورثه اوست و تمامی میراث است که از زوج باقی مانده ملک ورثه است چه زوجه مادام
الحیات زوج خودش مستحق کسوه است و بعد از موت زوج حقی در کسوه شرعی زیاده از آن ندارد و اصلا
مالی مال ورثه زوج است مثل متروکات دیگر بلی اگر تملیک زوجه آنرا کرده باشد به بیع یا بمصالحه یا هبه
و اقباض زوجه کرده باشد صحیح است و مال زوجه و اگر بقبض او نداده هبه باطل است و ایضا مال زوجست
مثل سایر متروکات متعلق است بورثه والله یعلم صورت فتوی دویم تحقیق و تنقیح مقام بجهت
اجابت ملتمس محتاجست ببسط الکلام پس باید دانست که واجبات نفقه زوجه بر سه گونه است
قسمی بعنوان تملیک است و قسمی دیگر بعنوان امتاع یعنی بهره ور کردن متفق علیه است و در بعضی
ضروریات و قسم ثالث مردد بین الامرین و مختلف فیه بین الفریقین است اول مثل نفقه یومیه
و اشباه آنکه است پس بعد از تحقق قبض موافق مشهور متفق علیه ما که آن بشرط تمکین باشرایط
مقرره میگردد و ثمره ملک در نفقه مذکوره مترتب میشود قسم ثانی از قبیل اسکان و آلات و اسباب
ضروریه طبخ و غسل و غیرهاست پس بغیر امتاع و تعرف انتفاع بهره وری اعیان اشیاء مزبوره بجهت
شده الیها مگر بتملیک صریح و عقد صحیح نمیباشد قسم ثالث از قبیل کسوه است پس جمعی از علما
وجوب آنرا از قبیل اول و بعضی از قبیل ثانی دانسته اند قول اول چنانکه مختار شیخ طوسی ره در مبسوط
و محقق و علامه ره در قواعد است نظر بتعارف عادت اقرب و بمعاشرت بمعروف انسب علیهما
پس هرگاه زوج بداعیه نظر بتعارف عادت اقرب و بمعاشرت بمعروف انسب
هرگاه زوج بازاء مدت معینه کسوه را تسلیم زوجه خود نماید بعد از مضی مدت مزبوره چنانکه

محشر جمعی از قائلین بقول این است اظهر استقرار ملک زوجه است دران و قطع ید زوج است از ان
و احتمال خلاف ضعیف است و ظاهر آیه و ان فی هدایه و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف
مؤید مشهور است چه در تملک نفقه متعارفه خلاف ظاهر نیست پس حکم کسوه نیز بظاهر عطف و انتظام
مثل معطوف علیه خواهد بود و کریمه عاشروهن بمعروف نیز مؤکد دلالت میتواند بود و قول آنجناب
مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله در خطبه الوداع که و ان اطعنکم فعلیکم رزقهن و کسوتهن
بالمعروف معاضد و موافق دلالت کتابت و مرسله شهاب بن عبد ربه از امام جعفر صادق ع
که در خصوص زوجه فرموده و یکسوها فی کل سنه اربعه اثواب ثوبین للشتاء و ثوبین للصیف
نیز مؤید مدعی است و قبل از معرفت جمعی از علما استرداد کسوه مزبوره را بجهت زوج تجویز نموده اند
بهر تقدیر با حصول اشتباه بر قطع بعدم استحقاق و جواز رجوع مانع ید ما حتی با فرض تعارض و تارکه از جهه
تمول و اعتبار خارج گردیده خصوصا بعد از اقرار و واگذاشتن زوج مادام الحیات و سکوت و عدم
ادعا و ظهور خلاف مدعی نزد اقل عباد و در حق ایشان فی البلاد ظاهر نیست خصوصا هرگاه زوج از جمله
عوام و غیر عارف بمقتضیات مقام و جاهل بوقوع تشکیک فیما بین علمای اعلام بوده باشد چه ظاهر
حال نظر بتتبع ظواهر احوال رجال تملیک لباس و نفی الباس میباشد و جزم نمودن بقطع ید سکینه
علی الاطلاق و العموم مستلزم لزوم عسر و حرج منفی بعقل و نقل معلوم است بجهت آنکه ضعیفه
در این هنگام بنابر ثبوت حرمت تصرف در مال مشترک و مال غیر بمجرد موت زوج محتاج
باستیذان ورثه و با تعاسر و لو بان صغار و غیبت کبار در میان نخلد ام بعضا و عدم تمکن
از اقامه بینه عادله بخصوص لباس ملبوس و نحوی و عدم صلة در ان خصوصا در حینی غایت لوعه
حزن و اندوه از قواعد شریعت غراء غیر مانوس است و همچنین ترخص از زیان سیما بعد از استغراق
دین برای ترکه بنابر حرمت تصرف ورثه در اموال میت قبل از اداء دیون و کفن و حرج است

عظیم و دراست

عظیم و در روایت بغایت الیم و سنت قویه بعثت بالحنیفیه السمحه السهله از دلیل خلاف
حکم مزبور میتواند بود و این است حکم لباس ضروریه و اما آنچه زوج در حین حیات بطیب خاطر از اند
احسان و استطابه نفوس زوجات تدارک بجهت هر یک نموده باشد و بتصرف ایشان داده باشد
موافق امارات و تعارفات عادات مظنه بخشش اقوی و ادعاء عاریه مخالف فحوی و نظایر متعرفه
که موافق اخبار بیرون معارض دلیل ملک است تمسک میتوان شد و استرداد بمجرد ادعاء ورثه بدون
اقامه بینه مقبوله بر مدعی و تمسک باستصحاب سوابق حال در این مقال بغایت ضعیف میباشد مسئله بر سوله
داخل در ظاهر آیه و ان فی هدایه و اتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا اتاخذونه
بهتانا و اثما مبینا چنانکه محقق اردبیلی ره محتمل دانسته بنابر آنکه فیما بین محققین علما بجهت شواهد
آثار ائمه اطهار مشهور است که عبرت بعموم لفظ است نه بخصوص سبب میتواند بود و همچنین اطلاق
کریمه و لا تضاروهن لتضیقوا علیهن موکد معنی میشود و از باب تنبیه بادنی و طریقه اولویت
معنی اطلاق آیات شامل غیر زوج از مدعیین سائر ورثه نیز میتواند بود و بعد از آنکه اخبار وارده در
خصوص متاع بیت نیز خالی از تأیید مقام نیست از آنجمله در حدیث یونس بن یعقوب از امام جعفر
صادق ع مرویست در خصوص زنیکه قبل از مرد بمیرد و یا مردی که قبل از زن بمیرد حضرت فرمود که آنچه
متاع و اسباب زنانه است پس آن برای زن است و آنچه از متاع مردانه است پس میان ایشان است
و هر یکی که استیلا بر چیزی از آن داشته و در تحت ید او بوده باشد پس آن چیز برای او است و قریب
بآن است حدیث رفاعه نخاس و ایضا حکم زوجات با وجود ورود اخبار در خصوص اکرام و مزید
احسان و رفق و مدارا با ایشان و لزوم وصیه مثل ذوی الارحام کمتر از سائر خدمه و اجانب
بلکه اقرب اقارب نخواهد بود چه نفقه زوجه معوضه و موافق مشهور مقدم بر سائر نفقات واجبه ورثه
میباشد و بر ظاهر است که هرگاه احدی از مسلمین در حین کمال عقل و شعور و رشد لباس قیمتی یا لباس از

باجدی دارد یا شخص در ایام حیات تصرف مالکانه در اشیای مزبور نموده باشد استرداد از ظاهر اعدی
بجهت عدم ثبوت اجرای صیغه هبه و احتمال عاریه بودن نا به و بتمسک شدن در نفیات بعموم ادله ایات میراث
نیز صورتی ندارد زیرا که مورد مورد میراث ترکه متیقنه است نه مشکوکه محتمله بدون دلائل ثابته خلاصه
خلاصه در نظر احقر بدون قیام بینه عادله بر خلاف ید متصرفه تسلط ورثه بر اخذ لباس زوجه معلوم نیست
و بر فرض مشاهده امارات ظاهره و تحقق قرائن خارجه رادعه از احتمال بخشش بنفع و صلح بیاد از [illegible]
علم ورثه بر خلاف متعارف رفع نزاع بنوعی از اصلاح اولی و بر ارباب رغبه تعوق اجری جمیله باتعاسر
فریقین و عدم حصول تراضی فیما بین احتمال تسلط بعضی ورثه بر قبض و نفی وجود چیزی از اموال زوجه در ید
او میرود و بعد زیادی ظاهرا قطع دعوی میشود و حکم فروش و امثال آن محل اشکال محتمل نیست
والحاق آن باول تماما محتمل است و مصالحه در امثال آن صلح و قطع و جزم بنوران بسطلان ابراء واقعه
بدون تحقق قبض بجهت شهرت خلاف نیز خالی از اشکالی نیست خصوص بعد از ملاحظه صحیحه
زراره و ابی عبیده از جناب مستطاب امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده اند بر نمیگردد مرد در آنچه
بزن بخشیده و نه زن بانچه بمرد بخشیده خواه بتصرف در آورده باشند یا در نیاورده باشند و غیر آن
از احادیث والله تعالی یعلم حقایق الامور فی المیسور والمعسور ملتمس از ناظرین نمیفاد المامور معذور عفو و
اغماض از هفوات و رجاء دعوات میباشد والسلم علی من اتبع الهدی

ب فتوی اول اظهر و احق و مطابق ادله اصول و طریقه رضیه بین الفحول است و دویم
بر سمت استدلال اهل فضل و کمال نیست زیرا که در بیان اصل دلیل جاری نیست و بر مجرد محتمل و مظنون
و مؤید مستند و متکی است بلکه در بسیاری از مواضع بصیر اعتنا بر [illegible] واقع [illegible] از مسلوک
جاده انصاف ناچار [illegible] لهذا انسب انت اهل فضل و کمال و رعایت اشکال نکرده نظر
بقول ولی ذی الجلال علیه سلام الله المتعال انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال متعرض آن دیگری

مجال

مجال رفعه لما العلة یحتمل او یقال میگردم و چون در مجال وضع سفر و ارتحال میباشم بعلاوه آنکه
در دوری غریزی کتاب و اسباب هستم باشاره اجمالیه اکتفا میکنیم و استنباط تفاصیل را موکول
بر اطلاع خبیرین مینمائیم و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق و قبل از خوض در مطلب باید تقدیم چند
مقدمه شود تا محل نزاع معلوم و مورد نفی و اثبات مفهوم گردد و معین بر درک اشارات باشد
اول آنکه هرکس که مالک و متملک و حق داری در ملکیت و حقیقت او باید است تا خلافش بدلیل شرعی ثابت
شود و بناقلی از نواقل منضبط محصوره شرعیه از ملک او بدر رود و مجرد احتمال و مظنه فایده ندارد چنانکه
مستدل مشار الیه در قسم ثانی باین اشاره نموده و مکرر بتملیک صریح و عقد صحیح فرموده و این فردی از
افراد مسئله استصحاب است که حجیتش در معاملات متفق علیه جل بل کل ارباب [illegible] دویم
آنکه هرگاه چیزی در تصرف کسی باشد که مدعی ملکیت آن گردد و پس دیگری برا و دعوی ملکیت کند
و متصرف منکر گردد فالبینة علی المدعی و الیمین علی من انکر ثم الخلاف فی ترجیح الید الحالیه
علی الشهادة بالسابقة او الملک السابق مقرر فی محاله بدلیله و محاله والاقرب ترجیح
الید الحالیه سیم هرگاه منکر مقر باشد باینکه مدعی پیش از این هر چند مثلا بمدت سال باشد
مال و ملک مدعی بوده و معهذلک گوید که الحال ملک منست درین صورت دعوی منقلب میگردد و منکر
مدعی بجد میشود و باید اثبات انتقال نماید و باید تسلط قسم دارد علی النهج المذکور علی المشهور بل بلا
خلاف فیه و الامر یتحرر به و قد اشار فی الکفایة الی عدم الخلاف بقوله و فی کلامهم القطع بان
صاحب الید لو اقر امس بان الملک له او شهدت البینة باقراره امس له او اقر بان
هذا له امس قضی به له ثم استشکل اطلاقهم و لا وجه له چهارم وارث هریک از
زوجین حکم مورث دارد و دیگر در قسم هرگاه معترف بملکیت سابقه مدعی شود پنجم هرگاه فعل مسلم
مردد گردد میان وقوع بر نهج صحیح ثابت الصحه یا بطلان یعنی غیر معلوم الصحه درین صورت مقتضای ادله

الشکه از احتمال صحیح باید نمود نه آنکه فعل مسلم بر نفس صحیح و مانند فعل معصوم حجت و دلیل
صریحست ششم محل نزاع در مقام و مورد رد و قبول اعلام در تمام صور آنست که زوجه
معترف باشد بآنکه رخوت متنازع فیها مال زوج بوده که برای لباس و کسوه او نموده و مع ذلک ادعا نماید
که بعد از مدت متعارفه یا معینه بیشتر از وقت تسلیم آنها گذشته خواه آنها را پوشیده یا نپوشیده باشد
بحال ان رخوت باقی مانده از مال او است چنانکه قائل بتملیک در باب کسوه زوجه میگوید و بعضی فقها
در باب کسوه میگویند و تمام علما در باب مسکن و خادم میگویند و همین صورت محل نزاعست اما هرگاه زوج
ادعا کند که آنچه را در تصرف دارم مال خود میدانم یا دیگری را مالک آن نمیدانم و مانند اینها بگوید و زوج گوید
که مال منست که از برای پوشیدن او داده ام و باو بخشیده ام و بهیچ طریق تملیک او ننموده ام و امثال
اینها بگوید این صورت خارج است از محل نزاع بالاجماع و مانند ادعائیست که در باب خانه و باغ و زیور و
حیوانات و مانند اینها شود در حالیکه در تصرف احد زوجین باشد و هر یک مدعی ملکیت او گردد و از اینجا
معلوم میشود که زیور از طلا و نقره و امثال اینها داخل محل نزاع نیست بلکه گفتگوی که در سایر دعاوی جاریست
و غیر زوجین میشود در آن جاریست و طریق حل هر دو بحسب شرع یکیست چون اینها محقق شد
میگوئیم که نواقل شرعیه یا عقود لازمه اند و در آن صیغ خاصه معتبر است باتفاق علما یا عقود جایزه اند
مثل هبه محضه بدون عوض و جعاله و عاریه و در اینجا نیز لازم است که از طرف موجب قولا یا فعلا بهمرسد
که دال بر نقل و تملیک باشد هر چند بعنوان مجاز و اقتران بقرینه بود لکن واجبست که بحیثیتی باشد که اگر کسی
مطلع شود شهادت بر نقل تواند داد و بنابرین است که در هدیه اکتفا بفرستادن بسوی مهدی الیه و رسل
تعظیم نموده اند زیرا که هرکه بر آن مطلع شود شهادت میدهد که بقصد تملیک برای او فرستاده اند نه آنکه
بعنوان امانت و عاریه و امتاع ارسال نموده اند و این بخلاف الشکه شخص طالب چیزی نزد کسی
باشد و مالک نیز راغب فروش بود پس آنچیز را نزد طالب فرستد زیرا که مجرد این مطلعین شهادت بر مبایعه

بفهمند

نمیدهند و همچنین آنچیز را ملک طالب و او را مشغول الذمه بقیمت المثل نمیدانند و از قبیل اولست رخت
که زوج و غیره بعروس میدهند چنانکه متعارفست و همچنین است رخت و زیوری که کسی از برای
خود تهیه کند خواه مرد باشد یا زن هرچند که زن یا پسر باشد یا پسر زن خلاصه آنکه واجب النفقه یا مستحب النفقه
متعلق باشد بنا بر این هرگاه کسی از برای زوجه خود رخت و زیوری کند پس اگر اظهار بخشش نماید
بلفظ یا فعل دال بر آن هبه خواهد بود و شروط و احکام هبه بر آن معتبر و جاریست و اگر اظهار ننماید
پس مجرد از برای او کردن دلالتی بر هبه و تملیک ندارد و هیچکس از مطلعین شهادت بر تملیک او
نمیدهد زیرا که دلالتی بر آن ندارد عرفا و نه شرعا باعتبار آنکه شاید از برای التذاذ و حظ نفس خود
کرده یا مرادش امتثال شرع در پوشانیدن یا از طعن مردم بر کهنگی باشد و لهذا اگر زن آنها را تمام
عمر و جهاز خود سپارد و او آنها را تغییر و تبدیل کند یا بکسی بخشد هر چند ببرد و عادتش باشد یا برهنه نشیند
یا لباس کهنه خود قناعت کند و نپوشد یا بپوشد و بعد از مدت مضروبه با وجود بقاء آنها برهنه نشیند
و طلب رخت دیگر کند هر که بر فعل آن زن مطلع شود در مقام انکار و اعتراض بر آید و اگر جواب گوید
که چون برای من کرده مال من شده خود میدانم و هرکه خواهم میدهم مثل خوراک و زر که چون صرف
کنم و اما کی نه مانم یا مهمان شوم بعد از انقضا روز هرکه خواهم بحکم شرع میدهم و باید شوهر رخت
و زیور دیگر بیاورد که در خانه او بپوشم و چون میبرد همین ادعاست و همین کاسه و همین بحث و همین
جوابست که کدام کس این جوابها را از او قبول میکند و کدام زن در حیات شوهر قدرت بر چنین تصرفات
در رخت و زیور شوهر دارد و ادعاهای این مراتب موکول بانصاف و فهم صاحبست قول
مستدل آنکه ادله اشتراط تمکین است بعین در هر روز بآنکه نفقه همان روز است نه زیاده و بر آن بعد
هر چند بقصد یک ماه که کنند هم نیست و در بیان خلاف فی بنت قوله بر جمیع از علما و فقها نموده و صریح و
تدریس فصیح نموده که تعبیر از آنند هست شهید بعض از قول شاذ مهجور هم فرموده بعلاوه تقدیم مفضول

بر فاضل زیرا که مذهب امتناع موافق اجماع و مطابق اصالت برائت و استصحاب و مذهب اکثر اصحاب
مثل شیخ در خلاف و علامه در تحریر و ارشاد و محقق ثانی در حاشیه آن و فخر المحققین در ایضاح و شیخ
زین الدین در مسالک و شرح لمعه و لوامع و اوست و سید محمد صاحب مدارک در شرح نافع و محقق سبزواری
در کفایه و فاضل عارف کاشانی در مفاتیح و دیگران و مذهب تملیک ظاهرا مختار است در مبسوط شیخ و قواعد
علامه و محقق با آنکه عبارت محقق صریح نیست در تملیک چنانکه بآن اشاره خواهد شد قوله او ب
والنسب چنانکه تملیک نسبت بزن او ثابت است همچنین امتناع نسبت بمرد او مشترک است با مخالفه ای
و نسبت فعل الطرفین الیها بالسویه است و با این سبب بسیاری از برای حرمت زن او نسبت بزفاف بکارت
الکتفی معنا یعنی بدون مضایقه از طرفین در وطی و علاقه نسبت بزوجین قوله مختار جمعی از قائلین
بقولین هر گاه استقرار ملک از ثمره نزاع فریقین بنا شد محقق از بیان تملیکیان بدر میرود زیرا که
کلامش صراحت در تملیک ندارد که مثل صراحت ارشاد در امتناع محتاج بتوجیه و تاویل کرده چنانکه در
مسالک تنبیه بر این نموده و بیان فرموده و فی الارشاد صرح حکمه بانه امتنع جوز لها المطالبه
باخری بعد المده وان کانت باقیه وعلیه یمکن بناء حکم المصنف ره علی ذلک فلا
یعلم من الحکم ان مذهبه التملیک و شاید مراد علامه مطالبه بعد از رد کهنه باشد یعنی ای تقدیر در
این صورت با مستاعیان نمیرسد قوله ضعیف است زیرا که این تضعیف علاوه آنکه حکمی است بلا
دلیل حکمی است با قیام الدلیل علی خلافه و هو الاستصحاب الذی ثبت حجیته فی الاصول
بالمعقول والمنقول واتفق علیه الفحول علی ما بیناه بمزید التنقیح فی الفلک و شرح
المفاتیح قوله ظاهر آیه علی المولود له مؤید مشهور است با آنکه مشهور خلاف مشهور است
محل نظر است باعتبار آنکه ظاهر آیه شریفه آنست که نفقه و کسوه والده از حیثیت ارضاع است نه
زوجیت بقرینه سیاق و سیاق از ذکر آن در تلو طلاق و قول حقیقی بجهت ذلک علی الوارث

مثل ذلک

مثل ذلک زیرا که نفقه و کسوه مرضعه از حیثیت والده برادر بودن بر وارث واجب بسبب
اجماع و در مسالک استدلال بر وجوب اجرت رضاع فرموده بقوله تعالی و علی المولود له رزقهن
وکسوتهن بالمعروف و قال علی ظاهره فی الوجوب والاستحقاق کقولک علی فلان دین
وهو کنایه عن اجره الرضاع واطلق علی الاب المولود له للتنبیه علی ان الولد حقیقه للاب
ولهذا انتسب الیه دون امه و وجبت علیه النفقه ابتداء ولو کان للولد مال لم یجب
علی الاب بذل الاجره لانه غنی فلا یجب الانفاق علیه قوله عطف در نظم محل کلام است
زیرا که اقتضاء عطف ما ثبت و تسویه را در جمیع احکام و وجوه ممنوع است و در زیاده در بعض حکم مذکور
ثابت و مسلم نیست و در شرکت کیفیت و صفت حکم غیر جاری است و با این سبب هر گاه کسی گوید جائنی
زید و عمر و زید راکب و عمرو راجل آید یا کسی گوید اکرم زیدا و عمروا و مخاطب بزید اسبی و بعمرو
خری دهد هیچ عاقل اهل را کاذب و ثانی را عاصی نشمارد و همچنین است کلام در عطف فیما نحن فیه با قطع
نظر از سند خبر و ظاهر از صدر حدیث لفظ لعن بوده و از قلم مستدل افتاده و بر تقدیر زیاده
نیز نفعی بمستدل نمیرسد چنانکه شاید گفته شود زیرا که حقیقت لو بلا لام در ملک معلوم نیست و حمل
اطلاق بر اختصاص و استحقاق جایز و کافی است بلکه جمعی از محققین تصریح نموده اند با آنکه حقیقت در
همین دو تا است و حصول مرتبه با امتناع ظاهر و هویدا است و در صورت شک اقتصار بر قدر متیقن
طریق انیق فضلا است و موید باصالت برائت ذمه از ما عدا است و بر تقدیر تسلیم تایید نفع
مؤید بعد از ثبوت حصول مطلبیت بدلیل نه بمجرد قال و قیل و تا حال هنوز قدم در جاده استدلال
ننهاده و اساسی از برای فکر بکر خود قرار نداده تا بعد از اتمام و احکام از امهات نعت دهد
و مستوره خود را در منصه ظهور جلوه نماید و موجب مزید اذعان تملیک گردد و از آنچه گفتیم حال معاضد
و نیز مؤید معلوم گشت قوله جمعی از علما حتی از ملکین مثل محقق رحمه الله که فرموده اما

الکسوة فله استعادتها مالم ینقض المدة المضروبة و وجهه فی المسالک علی التملیک
بان اعطائها للمدة المستقبلة وقعت تبرعا کالنفقة پس اغماض مستدل در اینجا بالتوضیح تولیس
در اینجا خالی از جزئی نیست قوله با حصول اشتباه محض اشتباه است زیرا که فایده ادله از اصل و
استصحاب و سنت کتاب در صورت اشتباه و عدم ظهور نور حکم معلوم میشود و حکم از ادله ظاهر میگردد
و چون کسی نظر بدلیل کند پس قطع بحکم نماید چه ضرر دارد و از خلاف تقلید بلا دلیل چه باک است
قوله از ضد متوسل بر فرضی که از مالیت بدر رود مانند یکدانه گندم و از زن از انتقاص بدر نمی رود و
بدون ناقل شرعی بر دیگری حلال نمیشود بلاخلاف و فرق میان حق و مال در بعض مواضع فایده بان
موضع نیز نیست و از همینجاست که فقها حق فرموده اند در تعریف غصب اعتبار مطلق حق نموده اند و در
تحدید استیلاء علی حق الغیر بغیر حق گفته اند قوله خصوصا که قوله بجهت مغلوب و معارض بمثل است
در طرف زوج تبذیر ضعیف و مسکینه و شمول جهل تشکیک از رای ضعیف بعلاوه معارضه
بمثل در همه زیرا که هیچکس لازم ندانسته که در اکثر اوقات و اعقاب صلوات بزوجه و سایر
عیالات گوید که ای حضرات بدانید و آگاه باشید که خانه من از شما نیست و کنیز و غلام و اشجار حقی
زیاده سکنی و برخدمت نیست و همچنین ایها العیال خوراک فردا از شما نیست بلکه روز بروز بر شما
حلال خواهد شد و جواب درهمه یکیست قوله بنا بر ثبوت حرمت تصرف معارض است
بمثل و الات و اسباب ضروریه که بالاجماع بر سبیل امتاع است و همچنین بنفقه یومیه از ماکول
و مشروب زیرا که استحقاق انفاق مشروط بحیات و وفاق بالاتفاق و بعد از موت کسی را
بر میت حق نفقه نیست خواه زوجه و خواه غیر آن پس بر سبیل معارضه میگوییم در این احکام این ضعیف
باب ترور ثه بنا بر ثبوت حرمت تصرف بمال مشترک و مال غیر بمجرد موت مورث در خوراک و
مسکن و الات ضروریه محتاج باشند ان همه یکبار و بالتعاسر و بودن صغار و مجانین و سفها و غیب

کبار در میان

کبار در میان کلام بعضا و عدم تمکن هر یک از اقامه بینه عادله بر استحقاق نفقه یومیه و سکنی حسب
الوصیه فرضا و مردن از گرسنگی و تشنگی و عدم صلوه در المکان و رفتن هر یک بمسجد یا خانه همسایگان
خصوصا در حینی غایت لوعه حزن و اندوه از قواعد شریعت غرا غیر مانوس است و همچنین زحفض
از زبان و موجرین سیما بعد از استغراق دین برای ترکه بنا بر حرمت تصرف ورثه در اموال میت قبل
از اداء دیون و کفن و حمول و ازان سوء جران بنا بر بطلان اجاره حرجی است عظیم و در رایت نفایت
الیم و جواب از همه یکی از دو راهست اول انکه همه غلط میکنند و خلاف شرع مینمایند بعد
بعد از موت بلافاصله برهنه شوند بلکه از باب مقدمه اند که قبل ازان مهیای عزا شوند و لباس
تعزیت می پوشند و بعد ازان از خود خورند و از خود بپوشند و از خانه بیرون روند خصوص صاحب کانخانه
باجاره میت بوده بر مذهب جمعی که بموت باطل میشود نشده مطلق یا در غیر آن صورت که مستغنا است اجماعا
و همچنین هرگاه دیون احاطه بترکه باشد و باید درهم این صور از ولی شرعی یا حاکم شرع و با عدم این
از عدول مومنین حصه غیر کاملین و غایبین را بگیرند و اجاره کنند و استیذان از کاملین حاضرین
نمایند دوم انکه ملتزم شویم در همه یا بیشتر این امور تعزیه نسبت بامور ضروریه از لباس و اکل
و شرب و سکنی در ملک مشترک و مال غیر از برای ورثه متعلقان میت نظر بمتعارف و ناخه حنفی
از سلف تا زمان ظهور نور شریعت غرا الی الان من غیر نکیر من احد من الاعیان حتی المحتاطین من اهل الورع
و العرفان و از جمله مؤیدات انکه بعد از خروج روح بل قبل ازان مردم جمعیت میکنند و داخل
ملک الشخص میشوند و از برای تجهیز او توقف مینمایند در خانه و فرش او می نشینند و بعد از دفن
از برای تعزیه نیز چنین میکنند و مطلقا احتیاط نمی نمایند و اقتصار بر قدر ضرورت و ما تندفع به الحاجه
نمیکنند و زیاده بر قدر یکه از برای اخراج میت ضروریست از اجانب و غیر ورثه از اقارب دیده هم
میشوند و مطلقا تفحص و تجسس از ورثه و حاضرین و غایبین و کاملین و قاصرین و غرما و موجرین نمی نمایند

ودر پی رخت و استیذان نمی روند بلکه غالبا بعلم عادی دارند بالجمله ظروف و فروش اگر استعمال
میکنند داخل ترکه و اموال مشترکه است و شاید منشا این همه استثنا و ایهام تعریض بسنه و محتمل است



که حکمت در استثنا احترام میت باشد که بسبب دوری و هجران دوستان و استیذان اهانت حرمتی
او نشود و اخلاص و بی چیزی او ظاهر نگردد و سرایت بخفت و ذلت به ورثه نکند والله یعلم و لوعه و حزن
ضعیفه معلوم نیست که بیشتر از حزن سایر ضعاف ورثه [illegible] زوجه بیشتر از پدر و مادر و اولاد مکدر نشود
اگر یکقطره کم گشت از نبوتش هر زمان در عبله دار دهلیش و قطع یدایتام بلکه زوج ضعیف مسکین در صورت
موت زوجه یا طلاق مستلزم حرج و غیر منفیین است زیرا که در صورت طلاق زوج محتاج تجدید فراش و اقوات
تازه است و زوجه غالبا شوهر میکند و امثال این تدارکات بلکه شاید بهتر از آنها برای او بهم میرسد زیرا که نفقه و اقوات
او بر شوهر است بخلاف شوهر ضعیف فقیر که غالبا باید بکدید تحصیل کند و صرف تزویج نماید و تنویه اقوات و ملبوسات
ازدواجی النفقه و غیرهم کرد و هدف مصائب [illegible] لیس مستدل الضعاف [illegible] غیر و حرج از زاری
که این بیشتر میشود قوله سنت قویه جاری در نفقه امیر و مسکن و آلات ضروریه جاری است و جواب هم
یکی است و همچنین قوله این است هم لباس ضروریه و همچنین نسبت بغیر زوجه قوله اما زنی زوج [illegible] مخالف و حری
خلاف وظیفه [illegible] مخالف مسلک اهل کمال است زیرا که استصحاب ملکیت سابقه ثابت با عتراف [illegible] مشتبه [illegible]
[illegible] در قطع و رفع آن مجرد مظنه غیر کافی است با جماع اهل حق و ان الظن لا یغنی من الحق قوله [illegible] متوقف
خیلی است عظیم و خروج است از محل نزاع زیرا که محل نزاع آنست که ملکیت سابقه زوج با عتراف زوجه یا ورثه او ثابت
باشد و الا زوجه یا مرد و همچنین دریتباب تفاوت [illegible] و محل نزاع علما [illegible] میکرد در [illegible] این مسئله نزاع زوجین
یا احدهما مع ورثه الآخر یا ورثه یا هم دیگر در بیت ما فی البیت میکرد و دیگر [illegible] ادعای ملکیت آن کنند و مطلقا
بسبق ملکیت دیگری منافیه بلکه مثلا گویند از خانه پدر آورده ام و یکدید تحصیل نموده ام نه آنکه مثلا زوج گوید که فلان
رخت را زوجه [illegible] از ارث [illegible] و از برای من ساخته و دوخته و یا بسبب ملک منست یا بالعکس [illegible]

رخت

رخت و زیور را از [illegible] از برای من کرده و در این جنبه [illegible] شده است که در این عبارت اقرار
بملکیت سابقه مسموع و منکر مدعی میبود منقلب میگردد و بلا خلاف [illegible] و تمسک با ستصحاب
شرط دیگر است زیرا که عدم [illegible] استصحاب ملکیت سابقه [illegible] مرجح [illegible] جهة
در صورت شهادت نه صورت اقرار چنانچه بر اجمه کتاب قضا معلوم میشود الا اقرار
باستصحاب سابقه اشاره کردیم قوله و آیه و افی بهدایه یا محتمل [illegible] قبل [illegible]
در ضمانات سابقه تنبیه شده است زیرا که بقرینه تفسیر [illegible] شواهد آثار [illegible] ذکر غلبه [illegible]
مراد افطار [illegible] در ضمن عقد [illegible] است و این محقق است قوله
عبرت بعموم لفظ در غیر اینجاست و آن جاییست که قرینه واضحه بر تخصیص نباشد
و در اینجا تعقیب کریمه کیف تاخذونه وقد افضی بعضکم الی
بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا در حکم تعلیل است با آنکه منع از
[illegible] عقد است نه از مجرد [illegible] عبرت بعموم لفظ [illegible] و در اینجا [illegible]
[illegible] مهر تفسیر [illegible] و بعضها لا ترجوا فیما اعطیتموهن
من المهر شیئا اذا کرهتموهن [illegible] در سبب نزول
این قوم که هرگاه کسی از زن [illegible] و لکن [illegible] نزل [illegible] بخشیده
[illegible] سوگند [illegible] منقطع شود [illegible]

ما وجه او با آن چیز زن بزور را پار و دیگر این آیه نازل شد جهت نهی او که از آن

و بدین سبب فرمود اتاخذونه بهتانا و اثما مبینا و در حدیث مشهور

که خاصه و عامه بطرق معتبره روایت کرده اند که بعضی در فتوح عمر در مدح او که [illegible]

عمر بر بالای منبر منع کرد از زیاد کردن مهر بر مهر سنت نبوی که پانصد درهم است [illegible]

و [illegible] مشغول [illegible] است از [illegible] که [illegible] و گفت که [illegible]

[illegible] کنند زیاده [illegible] بیت المال کنیم پس زنی بر خواست و گفت

از ما منع میکنی چیزی را که خدا از برای ما حلال کرده است و همین آیه را خواند پس عمر گفت

كل الناس افقه من عمر حتى المخدرات یعنی همه کس دانا تر اند

از عمر حتی زنان [illegible] از منع [illegible] برگشت و همچنین حضرت عمر منع از بخشش زنان کرده

و همچنین [illegible] حال [illegible] بخطیه عمر و از زنان در این مسئله متفق اند هر چند

[illegible] حصلش [illegible] مهر موافق [illegible] است

از جهت نزاع فواید فقوله و همچنین طلاق [illegible] بعضی [illegible] زیرا که

فرع نیست و نهی از ضرر و منفعت و حدیث لا ضرر و لا ضرار فی

[illegible] است بلکه [illegible] ضرر [illegible] را

ببخشد

ببخشد و از آن [illegible] در آیه نهی در [illegible]

مهر و طلاق [illegible] چنانچه در [illegible] مشهور است که مهر [illegible] حلال و [illegible]

شریفه [illegible] آنکه [illegible] است [illegible] و بحضرت مطلقه [illegible]

مضطر [illegible] که [illegible] مطلق [illegible] او قرار [illegible] رد و این نظر

[illegible] فقوله و در خصوص نزاع خارج [illegible] نزاع چنانکه [illegible]

[illegible] و [illegible] یتیم [illegible] و عدم [illegible] خلاف [illegible] نیز ببخشد

و چیزی [illegible] رفع [illegible] قاطع [illegible] و [illegible]

[illegible] صورت منازعه در [illegible] است که [illegible]

آن کند [illegible] و این مسئله [illegible]

فیه [illegible] فقوله ایضا حکم زنان [illegible] از جانب مردان

[illegible] واجب [illegible]

بلکه [illegible]

[illegible] و در حدیث است لو امرت احدا ان یسجد لاحد لغیر الله

لامرت المرأة ان تسجد لزوجها [illegible] شوهر [illegible]

[illegible] اطاعت کند هر چه [illegible]

اگر مال شوهرش که زیرا که محجور و لیته از حوزه حیثه و منظورش حفظ آن بری خو
بعد پس چگونه زن از زن از زمین بعد الله و بکو در چشم رو به بکری بکه و دشمن او شوهر
شوهر نمیکند مال آن ضعیف کسی زیرا که او زن مینمایند و همچنین است کلام ب
مزوم اثبات و گواهی و در حرب عزار و حرام الدین وصیه ارحام خصوصا اولاد
و حقف و داخوال ایال خلاصه اشکال این خلاف شده است مقام طرفات یا
حفظ مال است بمقام احتیاجه و نیسته دال و منصوصه و فعل الطال و وجود رابعه بجهه در
با سکس دلالات ضروریه و دوام و زراید نفقه بوجه و رزطلاق و غیر رجعیه مطلق
در صورت موت و همچنین نسبت بغیر زوجه از عمود مین [illegible] است زیرا که در منافع بودن
نفقه ها است ظاهر اختلافی نیست و جواب از همه گذشت که است روشن **قوله**
شرط هر است که دخل بغیر اولاد و زیرا که فرض تسلیم اگر شرعا ازاء حیز نزول گرفت شاید
نظر یاران شرح همه کس [illegible] و به نفقه طاهر اشتباه رجوع در [illegible] رجعت مطلق رجوع
دلالت نمیکند بر مثل محل نزاع و شاهد محل عدم محجور و شروع است با جواز ابدال و شیر وارد
حتی اگر بعض از محققین نیز تصریح بجواز استرداد قبل از انقضای عدت مضروبه نفقه و این جواز
من ذالک و ابن الثری من الافلاک قوله التصرف الکائنه [illegible] در حین حین
است و در زوجه نه است بلکه مطلقا التصرف نمیکند مگر در مهر یا جهاز مال خود [illegible]

بسته از خود نه یکی از آنها گویه نظر به کنه و مضمون من جرب المجرب را
ست [illegible] **قوله** بعموم است مراث الحال بخاطر فاز نبر به که کسی
بر آن اسسته دال که [illegible] **قوله** معلوم نیست حال قرار در ملکیت لقمه
از برای انقلاب دعوی و تسلط زوج و ورثه کافیست احتیاج به تنبیه و دلیل
نیست بلکه جواز رجوع قبل از انقضای مدت مضروبه اتفاقی و اجماعی است چگونه
محقق ره در باب طلاق و نفقه شبهه در تصریح فرموده بموت با طلاق نفقه است
و فای بعض معلوم است پس حکم مستدل بعنوان عموم در طلاق تام است با اتفاق
و اگر زوجه مسکنه [illegible] ملک شود و گیر از زبان او قرار نشنیده باشد لازم شود عهده دل
نسبتی ملک زوج در شبه باشند و حکم بخلاف آن و لغت از زوج از برای است ال بهم
باشد [illegible] مشهور اعتماد و استصحاب نمایند و شبها دست حکم [illegible] و از آن
میشود [illegible] شرط [illegible] استصحاب [illegible] و ظاهر است که [illegible] اگر [illegible]
استصحاب [illegible] تغییر موضوع [illegible] غالبا [illegible] مگر فرض بسیار
[illegible] **فلیفهم قوله** [illegible] شهرت خلاف بلکه در محل نزاع زوجه
با ورثه او باید اعتراف [illegible] مال را از زوج و با ورثه و اگر [illegible]
قسمت [illegible] **قوله** [illegible] شهرت خلاف هرگاه ملاحظه [illegible]
با دله [illegible] موروث انتقال کرده و حکم [illegible]

صر تو ربات مذهب دست برکسند کما لا یخفی والبلیة اذا
عمت طابت وادنان المذهب والزیون من
الصحیح وصار القول بالتملیک کوماد اشتدت
به الریح وقطع باب الاوهام فی هذا الموهم فالحمد لله
علی التمام والصلوة والسلم علی خیر الانام واله واصحابه
الغر الکرام ما اضاء وضیا فی الدهر ظلام وقد
تم بالخیر عم بعون الله عز وجل المحال لا الی الکتاب
الموسوم بفاتح الفضل الملقب بابجاب ... هذا ب... جاری کتاب
المشتمل علی مسائل کثیرة مشتمل علی مائة الف عبرتها المحررات
فی عنوانات لسرعة توفق عدد شتی تاریخ التالیف وجل
اسمه بنصره وداعیه الخان الاعظم المعظم الدنال المحیط الرجال و
امال الامال المتکاء علی الائک العزیز الاقبال والکال
الشوکة والاجلال ادام الله تعلیه ظلال امره ونصره بالسرور
وشهوره

